فرهنگ

اردو-فارسی

تألیف

دکتر سید حیدر شهریار نقوی

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد

۱۴۱۲ ہجری قمری - ۱۳۷۰ ہجری شمسی - ۱۹۹۱ میلادی

بسم الله الرحمن الرحیم

فرهنگ

اردو - فارسی

تألیف

دکتر سید باحید شهریار نقوی

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد

۱۴۱۲ هجری قمری - ۱۳۷۰ هجری شمسی - ۱۹۹۱ عیسوی

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شمارهٔ ردیف

۱۲۳

گنجینهٔ فرهنگها و کتاب های مرجع

تأسیس بر بنای موافقتنامهٔ مورخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان

شناسنامهٔ این کتاب

نام کتاب : فرهنگ اردو - فارسی
مؤلف : دکتر سیّد یا حیدر شهریار نقوی
سخن مدیر : دکتر رضا شعبانی صبغ آبادی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
چاپ : زاہد کشمیری، منزا پرنٹنگ کارپوریشن، اسلام آباد، ۱۳۷۰ ھ‌ش،
تعداد : ۱۰۰۰ جلد
قطع : ۲۴ × ۱۷ س م
کاغذ : ۸۰ گرمی، ساخت چارسده، پاکستان
خوشنویس : مولانا عبدالعزیز
تاریخ چاپ : ۱۳۷۰ ہجری شمسی (۱۴۱۲ ہجری قمری، ۱۹۹۱ میلادی)
محل انتشار : کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد
بها : ۴۰۰ روپیہ پاکستانی

حق چاپ برای مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان محفوظ است

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن مدیر

اندیشهٔ تدوین فرهنگ اردو به فارسی و بالعکس، بدان گونه که متکلمان هر دو مجموعهٔ انسانی ایران و شبه قاره را بکار آید و مترسلان هر دو زبان هم ریشه و هم پیوند و هم رگ را نیز بلاغت بیفزاید از دیرباز، در حد ضرورتی آشکار وجود داشته و هم زمان با شکل گیری زبان اردو و تدارک قواعد دستوری آن از روزگار سلاطین بابری هند و بالاخص اکبر (۹۴۹-۱۰۱۴ ه‍ ق) همت و نهمت دانشمندان بسیاری را به خود متوجه ساخته است. از سوی دیگر، تا پیش از تسلط و تغلب انگلیس ها بر جزء و کل امور مردم، نفوذ عظیم زبان فارسی در منطقه به نحوی بود که فسحت میدان ادراک را در اختیار سخنگویان نکته سنج قرار می داد تا هر اندازه که می توانند و مایلند از ذخایر غنی لغوی آن بهره برگیرند و زاد راه فرستاذی های فاضلانه و ادیبانهٔ خود کنند. قریب به نسلی پیش، دانش مردان هند و پاکستان و بنگلادش نه تنها فارسی را به روانی صحبت می کردند و شاعران گرامی ما چون سعدی و مولوی و حافظ و فردوسی و امثالهم را در سینه داشتند بلکه سخنگویی از آنان را مایهٔ فخر و مباهات خویش می شمردند. فضلای دیار آشنای ما سخن آشنا را به راحتی می فهمیدند و هر آن گاه که خود نیز به سائقهٔ طبع لطیف، شعری می سرودند و کتابی به نثر و نظم تألیف می کردند باز به همین

زبان شیرین و دلپسند که مطلوب خاص و عام بوده، ما فی الضمیر را ظاهر می نمودند و طبعاً از جملهٔ دقایق ادبی و عرفانی و علمی و تاریخی آن برخوردار می شدند. امّا اینک گذشت بیش از یک قرن و نیم از حضور پردامنهٔ زبان انگلیسی در صحنهٔ حیات روز مرّهٔ مردمان و پیدایش و گسترش لغات و ترکیبات مربوط به علوم و فنون جدید در این زبان باعث شده است که روز به روز بر وسعت نفوذ آن افزوده شود و به همان صورت، تلاش فکری صاحبان اندیشه و جستجوگران کار و پیشه نیز برای هماهنگی با دنیای متحول فزونی پذیرد.

از این قرار اردو زبانان نیز برای پاسخگویی به نیازهای جبری مستمر ناگزیر شده اند که مقداری از لغات جدید را از زبانهای اروپایی و خاصّه انگلیسی فراگیرند و برخی از آنها را هم بر سیاق ذوق سلیم و فطرت مستقیم خود از زبانهای خویشاوند و از جمله فارسی بپذیرند. این که در کل ممالک شبه قاره، زبان انگلیسی به صورت زبان متداول آموزش مدارس و دانشگاه ها در آمده است دیگر امر حیرت انگیزی محسوب نمی شود و این که بیش از نیمی از روزنامه های کثیر الانتشار و کتب درسی سه کشور هند و پاکستان و بنگلادش را نیز مطبوعات همین زبان تشکیل می دهد، هم طبعاً غیر مترقّب نمی تواند باشد. مقام زبانهای فرهنگی و دینی فارسی و عربی به حدّی تنزل کرده است که با وجود برخی تبلیغات و تلاشهایی که همسایگان ما دارند، تنها به عنوان دروس اختیاری، آنهم برای گروه اندکی از دانشجویان که قصد تحصیلات عالیه در رشته های معیّنی را داشته باشند، در آمده است!

با اینهمه شک نیست که تعاطی ارتباطات مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، نظامی و نظایر آنها در دوران کنونی ایجاب می کند که ملل عالم بیش از گذشته ها از احوال یکدیگر باخبر باشند و مناسبات متعدد و مختلف فی مابین را نیز از طریق درک و فهم زبانی که بهترین وسیلهٔ ایجاد و حفظ پیوندهاست، توسعه دهند. خاصّه آن که دو ملت همکیش و هم مرز و همسایهٔ ایران و پاکستان سابقهٔ چندین هزار سال تاریخ و تمدن و فرهنگ مشترک را نیز در بسیاری از زمینه ها و به تبع مضامین آن با خود داشته باشند و مفهوم پیوستگی های حقیقی را نه تنها به بیان سیاسی و قال که بل به زبان دل و حال درک کنند و عزیز بشمارند.

به هر تقدیر سخن بر این است که انتظار و امید تهیه و تدوین فرهنگی که بتواند احتیاجات مختلف زبانی فارسی گویان و اردو زبانان را رفع کند همیشه به صورت ضرورت مبرمی وجود داشته است و یکی از موارد اسف و عجب هم شاید همین باشد که چرا تا کنون دستاورد قابل اعتنا و سزاوار اعتمادی هم در زمینهٔ ما نحن فیه فراهم نشده و به چاپ نرسیده است.[1] محتملاً از دلایل چنین غفلتی یکی نیز باید همین باشد که فارسی زبانان، اردو را به حق از متفرعات و انشعابات لسان خود در دیار قریب می شناسند و فهم درست آنرا با وجود آشنایی که به منابع اصل زبان دارند، ضرورتی جدی تلقی نمی کنند و اردو زبانان هم به ملاحظهٔ دریافت های جاصری

۱- تنها منبع محلی که تا کنون بر این بنده شناخته شده، کتاب دو جلدی و به تعبیر مؤلف محترم دو حصه ای فیروز اللغات است با این مشخصات: "مصنف و مؤلف: الحاج مولوی فیروز الدین صاحب (ره)، فیروز اللغات فارسی، فارسی کا جامع اور مستند لغت جس میں قدیم و جدید فارسی کے الفاظ، محاورات، اور ضرب الامثال تفصیل معانی اور صحیح تلفظ کے ساتھ درج کیے گئے ہیں. تمام سابقہ ایڈیشنوں سے جداگانہ چیز، فیروز سنز لمیٹڈ، پرنٹرز، پبلشرز، بک سیلرز اینڈ سٹیشنرز، لاہور (به اهتمام) عبد الحمید خان پرنٹرز و پبلشرز (سنه ۱۹۷۳ (قیمت - ۳۵ روپیہ)" از همین کتاب، جزوهٔ کوچکتری نیز که مشتمل بر لغات آموزش ابتدایی و ضروری است به وسیلهٔ مؤسسهٔ سابق الذکر چاپ شده است. چند اثر دیگر عبارتند از:

— فرهنگ نامهٔ جدید، (فارسی به اردو و انگلیسی)، پرفسور فیروز الدین رازی، چاپ لاهور، ۱۹۵۲م، ۲۶۲ ص.

— لغات سعید (فارسی و عربی به اردو) منظوم، چاپ بمبئی، ۱۳۰۲ ه‍ ق.

— فرهنگ فارسی به اردو، چاپ قدیم (موجود در کتابخانهٔ گنج بخش) از آغاز و انجام افتاده.

— لغات فارسی به اردو (حصهٔ اوّل، دوم و سوم) تألیف مولانا مشتاق احمد، چاپ لاهور، ۱۹۵۴م

— لغات فارسی به اردو، چاپ اله آباد، ۱۹۰۰م (قطع وزیری) تألیف لالا رام نراین (هند)، ۱۹۳۱م

— لغات کشوری، مولوی سید تصدق حسین رضوی، چاپ بمبئی، ۸۳۶ ص (قطع بزرگ)، ۱۹۶۴م.

که هم از دیرباز از زبان فارسی داشته اند و دست کم معضلات خود را به صورتی شفاهی حل شده می دیده اند، تلاش مؤثر و قاطع برای شناساندن آن به اعالی ایران، به کار نبرده اند. و امّا در سبب چاپ این کتاب واجب است توضیح داده شود که من بنده مرحوم دکتر سید باحیدر شهریار نقوی مؤلف این فرهنگ را از قریب بیست سال پیش می شناختم و به اهمیت تحقیقاتی که برای تدوین رسالهٔ دکتری خویش "فرهنگ نویسی در هند و پاکستان"[1] در دانشگاه تهران معمول می داشت، از نزدیک آشنا بودم، خدایش رحمت کناد. سالیان درازی در هر دو کشور ایران و پاکستان زیسته و تحصیل و تدریس کرده بود و به اهمیت تدوین چنین فرهنگی نیز به صورت الزامی و مبرم پی برده بود، نهایت این که ایشان مدتی پیش از درگذشت نسخه ای از حاصل سالیان دراز تلاش خود را به کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان سپرده بود که لدی الاقتضاء چاپ و منتشر شود. اینک در حالی که آن عزیز سالهاست روی در نقاب تراب کشیده و ظاهراً مشتاقان قدیم وی هم باوجود گذشت زمان، کوششی برای چاپ کتاب نشان نداده اند، تصمیم به نشر آن توجیه می پذیرد.

متنی که در حال حاضر به طبع رسیده با توجه به شرایط نسخهٔ موجود، فی الحقیقه از نقایص ناگزیر مبرّی نیست، چه در آن بخش که از کمبود های چشمگیر لغات علمی و فنی دیگر هم مایه می گیرد و چه در آن باب که از اشتباهات چاپی و خاصه خوانا نبودن برخی از حروف دستنویس برمی خیزد، کلمات لاتین در حدی که میسّر بود البته دوباره نویسی و به جای اصلی خود چسبانیده شده است ولی متأسفانه به دلیل اصلی نبودن نسخه ای که برای چاپ به این مرکز تحویل شده بود، لغاتی از آن رنگ باخته و با مرور تقریبی سیزده چهارده سال، صورتی افسرده و پژمرده یافته است. تلاشهایی نیز که کارکنان شرکت منزا پریس برای بازنویسی برخی از کلمات به کار آورده اند، نتوانست همه کاستیها و نقایص را جبران کند تا آن که لامحاله کار را به صورتی که مشهود است

۱- چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۱ هـ ش. از انتشارات ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ ایران، ۱۳۴ ص (نایاب).

درآورد. ان شاء الله این گونه ضعفها و کمبودهای مطبعی در چاپهای بعدی جبران شود
و کتابی هر قدر منقح‌تر و پاکیزه‌تر به دوستداران آموزش هر دو زبان تقدیم گردد.

باری که در منطقهٔ علمی و دانشگاهی، این نخستین کوششی است که با التفات به برخی از
معیارهای بالنسبه دقیق پژوهشی انجام می‌پذیرد و صورت و محتوای کتاب لغتی را که مورد انتظار
و نیاز اولیهٔ اهل تحقیق است در اختیار آنان قرار می‌دهد. امید می‌رود که خدمت انجام شده،
مورد قبول و عنایت دست اندرکاران و فرهنگ نویسان قرار گیرد و پیشنهادهای اصلاحی
و تکمیلی صاحبنظران دلسوز و دانشمند نیز موجب رفع نقایص موجود و تدوین هرچه جامع‌تر و اصولی‌تر
آن در آینده شود.

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

رضا شعبانی

کلید تلفظ فرهنگ اردو ـ فارسی

در ضبط و ثبت حرکات و تلفظ فرهنگ اردو ـ فارسی، برای لغات اردو از حروف لاتین استفاده شده است. اینک حروف لاتین که در برابر حروف اردو و فارسی، در این کتاب به کار برده شده است به ترتیب هجی:

اردو ـ فارسی	لاتین	مثال		اردو ـ فارسی	لاتین	مثال	
ا =	a	آب	ab	ر =	r	رات	rāt
آ =	ā	آنا	āna	ڑ =	ṛ	راپڑ	rāpeṛ
ب =	b	بنی	bani	ز =	z	زرده	zarda
پ =	p	پکّها	pakka	س =	s	سچ	sach
ت =	t	تراشہ	tarāsh	ش =	sh	شاباش	shābāsh
ٹ =	ṭ	ٹکٹ	ṭikat	ص =	s	صافا	sāfa
ث =	s	ثابت	sābit	ض =	z	ضابطہ	zābta
ج =	j	جانا	jāna	ط =	t	طلب	talab
چ =	ch	چاه	chāh	ظ =	z	ظرف	zarf
ح =	h	حضور	huzur	ع =	a	عقل	aql
خ =	k	خالہ	kāka	غ =	g	غراره	garara
د =	d	دوش	dosh	ف =	f	فرفر	farfar
ڈ =	d	ڈاک	ḍak	ق =	q	قابو	qābu
ذ =	z	ذات	zāt	ک =	k	کل	kal

اردو فارسی		لاطینی	مثال	
گ	=	g	گرا	gara
ل	=	l	لال	lal
م	=	m	ماتم	mātam
ن	=	n	ناپ	nāp
ں (نون غنہ)	=	n̲	کہیں	kahin̲

اردو فارسی		لاطینی	مثال	
و	=	w	وَردی	wardi
و (حرف عطف)	=	v	آب و خور	āb-v-khor
ھ ، ہ ، ہ	=	h	ھات ، ہاتھ	hāth hāt
ھ	=	h	ھرہ	hurra
		h	چمچہ	chamcha
ی	=	y, i	یوں	haddi , yoon
ے	=	y	ہوتے سوتے	hotay sotay

حرکات

(=اعراب یا زبر، زیر، پیش)

(برائے تلفظ کلمات اردو)

آ	=	ā	آنا	āna
اَ	=	a	اب	ab
اَی	=	ae	بیٹھنا	baethna
اَو	=	ao	اَور	aor
اِ	=	e	اِڑنا	ierna
ای	=	ee	بیج	beej
اِی	=	ei	بیتال	beital
اُ	=	o	بولنا	bolnā
اَو	=	oa	جوڑنا	joarna
اُو	=	oo	اُونچا	ooncha
اُ	=	u	چُل	chul
ای	=	i	کی (حرفِ اضافہ)	ki
ای	=	i	نِسوار	niswar
ی	=	y	یم	yam
		y	یخنی	yakni
اے	=	ay	میرے	meray

اختصارات قواعد اردو (دستور زبان)

برای اینکه اضافه و لغات و اصطلاحات و تعبیرات و کنایات و صفت و قید و ضمایر و ضرب المثل و عدد و مصدر و مؤنث و مذکر و حروف اضافه و نون غنه و انواع دیگر کلمات از لحاظ قواعد اردو (دستور زبان) برای خواننده و استفاده کننده از فرهنگ اردو ـ فارسی آسان شود، تعدادی حروف و کلمات رمزی به کار برده شده را ذیلاً به ترتیب حروف تهجی می آوریم و برای هر کدام یک مثال می نویسیم:

اس : اسم یا نام : آبکار.

اص : اصطلاح یا اصطلاحات : آب و دانہ اٹھ جانا.

ترکیب اضافی : دو کلمه باهم به صورت اسم یا صفت : کی چوٹ.

صف : صفت : آباد.

ضرب المثل : یعنی آن کلمه یا آن جمله به صورت ضرب المثل به کار رفته است : آبیل مجھے مار.

ضمیر : یعنی آن کلمه که به جای اسم می نشیند، مانند : آپ، یہ، وہ.

عدد : شماره کلمه یا لفظی که معنی و مفهوم عدد دارد : آٹھ.

قید : قید : خود بخود، خواسته.

مث : مؤنث : عورت.

مذ : مذکر : مرد.

مص : مصدر : پڑھنا.

ن غنه : کلمه ای که در زبان اردو، با نون غنه تلفظ می شود : آٹھواں، آٹھوں.

ـ : خط تیره، نشان حذف برای جلوگیری از تکرار کلمه است مثل بات : آپس کی بات.

ْ : این علامت نشان ساکن بودن یک حرف در کلمه است : بَنْنا banna

آ

آ 1 فعل امر به صیغه دوم شخص مفرد از مصدر آنا āna بمعنی بیا. تذکر: در مجالس عزاداری امام حسین مرثیه خوانان در ابتدای خواندن مرثیه این حرف را با استواء صدای خود بگویند.

— بنا ban'na — (مص) اتفاق افتادن، مبتلا شدن، گرفتار شدن.

— بنی bani — (ا) مصیبت پیش آمد، بلا آمد.

— بیٹھنا beethna — (مص) نشستن برای مدت زیاد.

— پڑنا parna — (مص) اتفاق افتادن، واقع شدن، روی دادن.

— پکڑنا pakarna — (مص) گیر آوردن، دستگیر کردن، توقیف کردن.

— پہنچنا pahonchna — (مص) رسیدن، حالا وارد شدن.

— پھنسنا phansna — (مص) فریب خوردن، گیر افتادن.

— جانا jāna — (مص) به جائی وارد شدن

— جھانکنا jhānkna — (مص) نگاه به جائی آمدن، یا به جائی نگاه کردن.

— چڑھنا char-hna — (مص) سوار شدن، به زور وارد شدن به جائی.

— سمانا samā-na — (مص) حلول کردن، نزول کردن.

آب āb (ا) (مذ) آب، تمام معانی حقیقی و مجازی کلمه فارسی آن.

— کرنا karna — (مص) خجالت دادن، شرمنده کردن

— ہونا hona — (مص) شرمنده شدن.

— آجانا ājana — (مص) صیقل شدن، جلا یافتن، درخشنده شدن

— چڑھنا char-na — (مص) صیقل شدن، تیز و تند شدن، جلا یافتن.

آبدست ābdast (اس، مذ) استنجا، طہارت پس از تخلیہ

ـــ **آبدیدہ ہونا** ābdīda hōna (اس، فع) دچار اشک چشم آمدن، اشک ریختن

ـــ **رسیدہ** rasīda (صف، فع) آبدیدہ

ـــ **زن** zan ـ (اس، مذ) ظرف پاشوی، لگن

ـــ **شورہ** shora ـ (اس، مذ، فعج) افشرہ

ـــ **گل** e-gul ـ (اس، مذ) گلاب.

ـــ **وخور** v-khor ـ (اس، مذ) رزق، روزی، مایۂ زندگی

ـــ **ودانہ** o-dāna ـ (اس، مذ، فعج) وسیلۂ معیشت، رزق.

ـــ **ودانہ اٹھ جانا** uth jāna ـ (اس) بسر رسیدن مدت اقامت در جائی، مردن.

ـــ **ودانہ حرام کر دینا** kar de na ـ (اس) خستہ کردن در زندگی گرفتار مشکلات زندگی کردن.

ـــ **ودانہ کا زور** ka zore ـ (اس)

حاز نصیب وقسمت، کشش تقدیر

ـــ **ودانہ کی بات** ki bāt ـ (اس، مؤ) تقدیر

ـــ **وگل** o-gul ـ (اس، مث) گل وشل، گل ولای.

ـــ **ونمک** v-namak ـ (اس، مذ) مزہ، طعم

آبکار ābkār (اس، مذ) سازندہ وفروشندہ مشروبات الکلی

آبکاری kāri ـ (اس، مث) مشروبات الکلی سازی، رسومات.

آبنائے ābnā'ay (اس، مث) تنگہ.

آبیانہ ābyāna (اس، مذ، فعج) مالیات آبیاری کشتزار کہ بدولت پرداختہ میشود، حقابہ.

آباد ābād صف آباد، معمور.

ـــ **کاری** (اس، مث) عمران، آباد کردن زمین، مشورہ کاری برای پیشرفت آبادی در کشور

آبادی (اس، مث) جمعیت یک جا، یک قصبہ، یک شہر یا کشور

آبائی (صفت) منسوب بہ پدران، اجدادی.

آبرو ābroo (اس. مث.) سکون ب آبرو
اعتبار، حیثیت، پاکدامنی.

— **اتارنا** utārna — معنی آبروی
— **بگاڑنا** bigārna — کسی را بردن
— **لینا** le'na — اہانت الی احترامی کردن

— **پر حرف آنا** par harf āna (مص) بی حرمت شدن، بی آبرو شدن

آبلہ ābla (اس. مذ.) سکون ب ول مفتوح آبلہ

— **پڑنا** parna (مص) آبلہ پیدا شدن، آبلہ گرفتن

آ بیل مجھے مار ā bail mujhay māar (ضرب المثل) در موقعی گفته میشود که کسی بدست خود دردسری برای خود ایجاد کند.

آپ āp (ضمیر) ۱- خود، خویشتن، خودشان. ۲- ضمیر تعظیل برای دوم شخص و سوم شخص، جناب عالی، ایشان، مذکر، مونث. ۳- اشاره بذات خداوندی و انبیاء و رسل و ائمه و بزرگان کلمه آپ بکار میرود

— **کرنا** karna (مص) چاپلوسی کردن.

— **اپنے سے** apnay se (اس. ظرف) خود، توسط خود.

— **بھلے تو جگ بھلا** bhalay to jag bhala (ضرب المثل) کسی که خودش خوب باشد همه مردم را خوب می پندارد. اگر خود خوب باشیم تمام مردم با ما خوب خواهند بود.

— **بیتی** bīti (اس. مث.) سرگذشت خود.

— **روپ** roop (اس. مذ.) تصویر خویش، عکس خود.

— **سے** se (قید) خود بخود، ناخواسته میشود.

— **سے جانا** se jāna (مص) ۱- بیهوش شدن. ۲- بدون جهت به عصبانی کسی رفتن

— **کاج مہا کاج** kāj maha kāj (ضرب المثل) کاری را که خود کسی انجام میدهد. کاری را که آدم بدست خود کند انجام میدهد بهتر است.

— میں آنا meṇ āna — (مص) بخود آمدن.

آپا āpa (اس مث) ۱. خواہر بزرگ. ۲. آنکه از خانواده که برادران و خواہران او کہتر باشد خطاب کنند.
۳. خود. ۴. ہوش و حواس.

— دھاپی dhāpi — (اس مث) خودغرضی، خودخواہی، خودپسندی.

آپے سے باہر ہونا āpay se bāhar hona (مص) ۱. کنترل از دست دادن. ۲. بسیار مغرور شدن.

— میں آنا meṇ āna — (مص) بہوش آمدن. ترک غرور کردن.

— میں نہ رہنا meṇ na rehna — (مص) کنترل اعصاب را از دست دادن. عصبانی و خشمگین شدن

آپس āpas (قید) یکدیگر، ہمدیگر، باہم.

— کی بات ki bāt — (ترکیب اضافی) سخن خودمانی، امر خصوصی بین دو نفر.

— کی پھوٹ ki phooṭ — (ترکیب اضافی) مخاصمت خصمانه، اختلاف بین خویشان.

— میں meṇ — یکدیگر، باہم.

— میں رہنا meṇ rehna — (مص) ہم زیستی، حسن ہمجواری داشتن، ہم زیستی مسالمت آمیز داشتن.

آنا جانا āna jāna (اس مذ) ۱. مسافرت. ۲. دانائی و مہارت در موضوعی یا کاری

آتش باز ātishbāz (صفت) مہارت کسب (کسی که آتش بازی یعنی ترقه وغیره درست میکند).

— خانہ khāna — (اس مذ) ۱. آتشکده. ۲. تجارتی دیواری

— کا پرکالہ kā parkāla — (صفت) ۱. تکه آتش پاره. ۲. زرنگ، باہوش. ۳. فتنه برپاکن، شرور، موذی، حقه باز.

— گیر gīr — (اس مذ) ۱. ابزار. ۲. قابل احتراق.

آتشک ātishak (اس مث) بیماری کوفت، سیفلیس.

آتما ātma (اس. مث.) ۱. روح ۲. ذات

چیده و مادر **مہاتما** mahātma (اس. مذ.)
بزرگترین روح. (۲) این لقب به مرحوم موہن داس کرم چند گاندی رهبر معروف هندوستان داده شده است.

آٹا āṭa (اس. مذ.) ۱. آرد ۲. صف پیچیده.

— **دال** dāl — (اس. مذ.) غذا، رزق، قوت و یموت

— **گوندھنا** goondhna — (مص.) خمیر کردن آرد.

آٹھ āṭh (عدد) هشت

— **پہر** pahar — (اس. مذ. قید.) سه ساعت. شبانه روز را معمولاً یک روز به چهار حصه، و شب نیز به چهار پهر تقسیم میشود و آٹھ پہر شبانه روز است که پهر در اصل فارسی است.

آٹھواں āṭhwaṅ | ن. عدد وصفی،
آٹھویں āṭhwiṅ | هشتم، هشتمین.

آثار ، معانی که در فارسی دارد وضع علامت و نشانهای موجود. مثال: بارش کے آثار نظر آ رہے ہیں bārish ke āsār nazar ā rahay haiṅ یعنی وضع هوا نشان میدهد که باران خواهد آمد. ۲. شالوده، زیربنا.

آج āj (قید) امروز

— **کا دن** kā din — ترکیب اضافی، امروز، روز موجود.

— **کل** kal — (قید) ۱. امروز و فردا، این روزها، همین روزها، این دو روزها. ۲. (اس. مث.) طفره، تعلل.

آچار āchār | (اس. مذ.) ترشی که با غذا
اچار achār | مخورند.

آداب ādāb (اس. مذ.) رفتار خوب، ادب. ۲. رسوم گفتن و نوشتن، رسمیت آداب معاشرت. تشریفات. سلام.

— **بجا لانا** baja lāna — | (مص. پایدار)
— **عرض کرنا** arz karna — | احترام سلام کردن.

— **و تسلیمات** (اس، مذ) تعارفات،
سلام احترام آمیز.

آدم (اس، مذ) آدم ابوالبشر.

— **گری** gari — (اس، مث) انسانیت،
آدمیت.

آدمی ādmi (اس، مذ) بشر، انسان، شخص،
آدم، انسان.

آدھ ādh (صف) مخفف آدھا ādha
یعنی نصف، نیم

آدھا	ādha	(مذ) نصف، نیم.
آدھی	ādhi	آدھا، آدھا صف
آدھے	ādhay	صف، نصف، دو نیم

آدھا پاؤ pāo (صف) صفت، یک
جستم، یک دو گرمی قدری و کمی بیم ‌سیر.

— **سیسی** sisi (اس، مث) دو شیشه.

آدھی رات rāt — (اس، مث) نیمه شب.

آدھے پیٹ paiṭ — (اس، مث) نصف
خوراک، نیم خوراک.

آر ār (اس، مذ) دانه فیل میسازند، شکل مسمار sunar (زرگر) و
لهار luhar (آهنگر) و گاوی حال معمول شش
پهکار phunkar (... بیس ماده ...) فرو فرش
کنا هش — سیخ یا میله کوچک تیزی کوتاه
تیز و دسته چوبی مانند دیش کفاش دارد و برای
دوختن چیار یا (دوغ ...) بگیل آن فشار
در ایران این کلمه باین معنی در زبان عموم گوشه شده
نگل suksuki — طاهرا از نگنگ گرد و
خلط بمعنی است که برداست گرفته است.

آرا ārā (اس، مذ) اره

— **چلانا** chalāna — (مص) اره کشی کردن،
قطع کردن درخت و غیره. مجازا قلم را ستم پیدا کردن.

آری āri (اس، مث) اره کوچک.

آرائش ārāish با پیرو (اس، مث) آرایش.

— **پسند** (صف) مایل به آرایش و زینت.

آرام (اس، مذ) آسایش، استراحت، تسکین،
راحت، شفا، بهبود.

— **پائی** pāee — (اس، مث) گلگشت و تفریح،
دم پائی.

— پسند | (صفت) تنبل، کاهل
— طلب | سست.

— چوکی chouki | (اس. مث.)
— کرسی korsi | صندلی راحتی

آرپار ārpār (صفت) هر دو طرف، بطرف
دیگر، سوراخ هر دو سر، از یک طرف بطرف دیگر.
سرتاسر، این کلمه در مورد سوراخ سرتاسری
نیز بکار میرود.

آرتی ārti (اس. مث.) یک رسم هندیها است
که سر چهار صورت بت کوچک را در سینی قرار داده
برای شمع روشن کرده و متن خواندن دعا
ستایش آن را بدور صورت بزرگ میگردانند
و در همین حال موسیقی مخصوص نیز مینوازند.

آرٹ ārt (اس. مذ.) هنر، این کلمه انگلیسی
ārt است.

آرٹیکل ārṭikal (اس. مذ.) مقاله، این کلمه انگلیسی
artikal است.

آرڈر ārḍar (اس. مذ.) حکم، دستور، این کلمه
انگلیسی ardar است.

آرڈنری ārḍinary (صفت) معمولی، این کلمه
انگلیسی ordinary است.

آرزو ārzoo (اس. مذ.) سکون ر، تمنا، حسرت
خواهش، آرزو.

— برآنا bar āna (مص.) — برآمدن آرزو.

— برلانا bar lāna (مص.) — برآوردن آرزو.

— گاه (اس. مث.) جای امید، کنایه دنیا
جهان.

آرسی ārsi (اس. مث.) انگشتری که نگین آن
آینه است و عروس مخصوصا در دست
میکند.

— مصحف (اس. مذ.) رسمی است که مسلمانان
هند بقاره در موقع عقد و نکاح اداء کرده و آن
عبارت از این است که پس از اجرای
صیغه عقد داماد بخانه عروس دعوت میشود
در آنجا عروس و داماد روبروی همدیگر می‌نشینند
و در وسط آنها کلام مجید و یک آینه گذاشته
میشود و سوره اخلاص قرآن خوانده است
پارچه حریر و غیره بر سر عروس و داماد می‌اندازند

وزنان واطراف جو وسس و داماد با اصرار لیوک
بیگویند چشم باز کن و در آئینه بنگر جو وسس
با آہستگی چشم باز میکند و در آئینه عکس داماد در
آن پیداست ہمچنین بعضی کو آرسی اگر ... دا
نیز در این وقت صورت جو وسس را در آئینه
می بیند.

آریا ārya (س) مذ، قوم آریا.

ـ سماج samaj ـ (س) مذ، گروہی از ہندوہا
کہ پیرو دیانند سرسوتی یا سرسوتی
dayānanad sarasn (saraswti))
بستہ

ـ ورت wart ـ (س) مذ، یکی از ایالات
قدیم ہندوستان.

آڑ āṛ (س) مث، پناه، کمین، حجاب.

ـ باندھنا bāndhna ـ (مص) پرده گستردن
حجاب قرار دادن.

ـ پکڑنا pakaṛna ـ (مص) پناه گرفتن
مخفی شدن، یک نوع ... پہلوانان
ہندو.

آڑا āṛa (صف) کج، اریب.
آڑی āṛi } غیر مستقیم
آڑے aṛay }

آڑا ترچھا tirchha (صف) کج و معوج

آڑے آنا āna ـ (مص) حمایت کردن
از کسی که در مصیبتی گرفتار است

آڑو āṛoo (س) مذ، هلو

آڑہت āṛhat (س) مث، دلالی، آژانس

آڑہتیا aṛhatya (س) مذ، کمیسیونر
آڑھتی aṛhti } دلال، واسطه معامله.

آڑی ہیکل āṛi haikal (س) مذ، یک نوع
از ... هندوستانی.

آزمائش āzmāesh (مونث) (س) مث،
آزمایش.

آزمانا āzmāna (مص) آزمودن، آزمایش کردن

آزمودہ کار āzmooda kār (صف)
باتجربه، تجربه کرده، جهاندیده، هوشیار.

آزوق (س) مذ، آذوقه.

آس ās (اس۔ مث) ۱۔ اُمید

آسا āsa استظهار کمک، اُمید حمایت

آشا āsha (ہ) صفت آشنا۔

آس اولاد (اس۔ مث) ذریہ۔

آس مراد (اس۔ مث) اخلاف۔

آسامی āsāmi (اس۔ مث) اسامی، [illegible]

آسائش āsaesh (اس۔ مث) آسائش، رفاہ، راحت۔

آس پاس ās pas (حرف اضافہ) رجوار، دور اطراف۔

_ بر سے دلی پڑی ترسے tarsay
dili pari tarsay (ضرب المثل، [illegible]) گفتہ میشود کہ در کسی کہ همه مایه داشت خود را استفاده نکند و دیگران سر سبز شوند در فارسی مثل آسمان [illegible] است۔

آسرا āsra (اس۔ مذ) اُمید معیشت، وسیلہ حفاظت، پناہ، اُمید

_ ٹوٹ جانا toot jāna (مص) مایوس شدن

_ توڑ دینا tor dena (مص) مایوس

_ توڑنا torna کردن۔

آسکت āskat (اس۔ مث) سستی، تنبلی، کاہلی، بیحالی۔

آسمان āsmān (اس۔ مذ) [illegible] آسمان۔

_ پر پہنچنا par pohonchna (مص) اول [illegible]، رسیدن بدرجہ عالی نائل شدن۔

_ پر چڑھنا par charhna (مص) مغرور بودن، لاف زدن۔

_ پھٹ پڑے phat paray (مص)

_ ٹوٹ پڑے toot paray (تعبیر) است کہ کسی [illegible] مصیبت بزرگ گرفتار شدہ مصیبت سخت دچار شدن۔

_ سے باتیں کرنا sebātain karna (مص) [illegible] مغرور بودن، [illegible] وبلند بودن۔

_ کا تارا ka tāra (ترکیب اضافی) [illegible]

نایاب، نادر، کمیاب۔

— کے تارے توڑنا ke tāray torna (ف) کار بسیار ناممکن سخت ترین کار بودن. روگردان بودن از انجام کار مشکل

آسمانی پلانا āsmānī pilāna (ف) بنگ و چرس بکسی خوراندن.

— گولا — gola (اس) (مذ) آفت آسمانی. بلای آسمانی در صورت تگرگ وغیره که تاکسی موجب خسارت شود استعمال میشود.

آسن āsan (اس) (مذ) — چهار زانو نشستن جای نشستن ۲. تکه پوست آهو که هنگام عبادت بر آن می نشیند. ۳. آن قسمت از ران سوار که بشکم اسب چسبیده.

آسیب āsaib (اس) (مذ) بلای مجهول. ۱. مصدر آسیب ۲. آسیب. ۳. روح خبیث.

— زده (صفت) جن زده.
آسیبی جن شده

آشرم āshram (اس) (مذ) محل سکونت جوگی

و درویش سنه آ مکتب و مرکز تعلیم مذهب هندو.

آشنا āshna (اس) (مذ) شناس شخص. ۱. آشنا معروف. ۲. معمول رفیق نامشروع زن.

آشیرباد āsheerbād (اس) (مث) برکت دعای خیر

آغا āgā (اس) (مذ) آقا، مالک، برادر بزرگتر. این کلمه در زبان اردو خطاب مرد ایرانی بکار میرود در صورتی که ایران برای زن و خواجه سرا استعمال میشود. مثل "خانم" آغا باشی.

آفت āfat (اس) (مث) بلا، مصیبت ناگهانی که وارد شود.

— ٹوٹنا tootna — (اص) وارد آمدن آفت. بلا گرفتار شدن

— توڑنا torna — (اص) وحشت ایجاد کردن ظلم کردن.

— کا پرکالہ ka parkāla — (ترکیب اضافی) آتش پاره، مردی شریر، بلا مصنوع

— کا مارا kā māra — (ترکیب اضافی) مصیبت زده.

— مچانا machāna — (مص) فتنه برپا کردن.

آفتاب āftāb (اس، مذ) خورشید، مهر.
در فارسی نور و تابش خورشید را نیز آفتاب گویند.

— برآمد ہونا barāmad ho'na — (مص) طلوع کردن خورشید. صبح شدن.

— ڈوب جانا doob jāna — (مص) غروب شدن آفتاب.

آفتابی āftābi (صف، اِ، مو) درخشان. و یک نوع آتشبازی.

آفریدی āfreedi (اس، مذ) قبیلهٔ افغانی که در نوار شمال غرب پاکستان

آکاس ākās (اس، مذ) آسمان، جو.
آکاش ākāsh فضای بین زمین و آسمان.

آکھ ākh (اس، مذ) بوته صحرائی وحشی که میوه آن کیسه مانند است و چون خشک و شکافته شود گلوله‌ای مانند قبای سپید مانند کرک سبک از آن باطراف پراکنده گردد. چون پاره گلوله را بجامه کسی اندازند آن را بفال نیک گیرند.
در اصفهان آن را قاصد و در خراسان خوش‌خبر نامند.

آگ āg (اس، مث) آتش. شعله. حرارت. مجازاً خشم و عشق و شهوت و نفرت.

— برسانا barsāna — (مص) شلیک کردن توپ و تفنگ. جاری کردن.

برسنا barasna (مص) زیاد گرم و داغ شدن هوا. آتش باریدن.

— بگولا bagola — (صف) خشمگین.
— بھبوکا bhabooka — غضبناک عصبانی.

— پھانکنا phāṅkna — (مص) جالور زدن، دروغ گفتن. بگزاف کردن.

— پھکنا phukna — (مص) سخت گرم شدن، داغ شدن، سوزش داشتن.

— لگانا lagāna — (مص) روشن کردن آتش، فتنه. آتش زدن. مجازاً تلف کردن.

— لگنا lagna — (مص) آتش گرفتن. محترق شدن.

آگا āga (اس، مذ) ۱. جلو. پیشی. ۲. پیشانی. ۳. جلوخانه.

— پیچھا peechha — (اِس مذ) سابق۔ موخر۔ ماضی و قبل۔ پیش و پس۔

آگے āgay (حرف اضافہ) بجلو۔ پیش۔ ۲۔ حضور۔ قبل۔ مدنظر۔ ۳۔ آئندہ۔ من بعد

— پیچھے peechhay — (حرف اضافہ) ۱۔ پس و پیش ۲۔ پی در پی۔ یکی پس از دیگری ۳۔ بی ترتیب۔ بہم خوردہ۔ نامرتب۔ ۴۔ بوقت۔

— خدا کا نام khooda ka nām — (اُگ) این را گوش نیست قصہ مختصر رسید والسلام نامہ تمام

— دھرا ہے dhara hae — (اُگ) بوقوع خواہد پیوست۔ حتماً پیش خواہد آمد۔

— ہاتھ نہ پیچھے پات hāth na peechhay pāt (ضرب المثل) کاملاً مفلس۔ آس و پاس نداشت۔

آل āl (اِس مث) ۱۔ کودک ۲۔ علف پیاز۔ ۳۔ رطوبت زمین۔ ۴۔ گیاہ زرد رنگ ...

آلا āla (اِس مذ) ۱۔ طاقچہ کوچک بر دیوار کہ در آن چراغ گذارند۔ طاقچہ ۲۔ زخمی کہ التیام نیافتہ باشد۔

آلائش ālāesh (اِس مث) ۱۔ آلودگی ۲۔ چرکی۔ ۳۔ اسعاد و امثلہ۔

آلاپ ālāp
الاپ alāp (اِس مث) ۱۔ آہنگ موسیقی۔ آواز زیر و بم آواز ۲۔ صحبت بیکار۔

آلتمغا āltamgha (اِس مذ) معنی لغوی مہر قرمز فرمان شاہی کہ بر طبق آن عطیۂ شاہی کسی تعلق گیرد۔ مجازاً چیزی یا امری کہ موجب افتخار باشد۔

آلتی پالتی ālti pālti (اِس مث) چہار زانو در حالت نشستہ۔

آلس ālas
آلکس ālkas
آلکسی ālkasi (اِس مث) تنبلی، بطالت، سستی۔

آلسی ālsi (صفت) تنبل، بیکار، سست، خواب آلود

آلو āloo (اِس مذ) سیب زمینی۔

آلوچہ āloocha (اِس مذ) ۱۔ آلوچہ زرد۔

آل ālu (اس. مذ) بفتح ل آلت، ابزار، سلاح
وسیله

آلہا ālha (اس. مث) نام یک راجه دلیر
هندو که شجاعت معروف بوده هندهاستان
منظوم متعلق او را مخصوصا در محل ما به سال
برسی هند هستان مشهور است نام کامل این
داستان آلہا اودل است ālha udāl
است که بیان آن صحبت طولانی میشود.

آم ām (اس. مذ) انبه.

آم کے آم گٹھلیوں کے دام ām ke
ām guthliyoon ke dām
ضرب المثل، یک کار و دو کار، [illegible]
یک ضرب

آمد آمد (اس. مث) شهرت و شایعه آمدن
کسی یا چیزی، نزدیک بود رسیدن چیزی

آمدنی āmdani (اس. مث) مکرر نام
عایدات، درآمد، عواید.

آمد و خرچ karch (اس. مذ) دخل و
خرج، درآمد و هزینه

آملہ āmla (اس. مذ) بکسر م و فتح ل میوه سبز
گرد شکل که آن را در ترشی میسازند و روغن آن
برای موهای سر بکار میبرند

آمنا سامنا āmna sāmna (اس. مذ) روبرو
در مقابل هم، رو برو.

آن ān (اس. مث) لحظه، عزت، غیرت
حیثیت، شخصیت.

— **بان** bān (اس. مث) رفتار و اطوار و تجمل.
— عهد و پیمان، مراد، آرزو.

— **توڑنا** toṛna (مص) شکستن عهد و رضوف
هم افتاده کردن

آنا āna (مص) آمدن، وارد شدن، ظاهر شدن
حاصل شدن، عارض شدن، توان
کاری را داشتن، گنجایش داشتن.

آنا پائی āna pāee (اس. مث) [illegible]
پیشتر [illegible] کاملا [illegible]

آنت ānt (اس. مث) روده، امعاء

— **اترنا** utarna (مص) مبتلا بفتق شدن
فتق

آنتوں کا قل ہو اللہ پڑھنا ântog ka qul howalla parhna (مص) بسیار گرسنه شدن، گرسنه بودن.

آنتیں سوکھنا ânteg sookhna (مص) از قلت و عدم غذا، بشدت گرسنه شدن.

— **منہ کو آنا** moog ko âna (مص) سخت عصبانی شدن، جواب دندان شکن دادن، بیقرار شدن.

آنٹ ânt (اسم مؤنث) ۱) تاب، گره، ۲) خصومت، دشمنی، ۳) محل گره زدن بر طلا یا نقره که خالص بودن آن را معلوم کند.

آنٹھی ânthi (اسم مؤنث) ۱) گره، ۲) کینه، عداوت.

آنٹی ânti (اسم مؤنث) عمه، خاله، ... برگرفته از aunt انگلیسی است.

آنچ ânch (اسم مذکر مؤنث) ۱) حرارت، ۲) شعله آتش، حرارت، ۳) زیان، ۴) صدمه، عیب، نقص.

آنا âna (مص) وارد شدن، وارد آمدن، حضور کردن، رسیدن، وصل.

آنچل ânchal (اسم مذکر) گوشه روسری زنان که برای پوشش سینه به کار میرود.

آندھی ândhi (اسم مؤنث) طوفان، باد تند.

— **کے آم** ke âm — در ترکیب اضافی چیز ارزان، مفت آورده، یافته، بی کوشش.

آنڈ ând (اسم مذکر) بیضه، خایه.

آنسو ânsoo (اسم مذکر) اشک، سرشک.

— **آنا** âna } (مص) اشک ریختن، گریه کردن.
— **بھر آنا** bhar âna }

— **پی جانا** pee jâna (مص) جلوگیری از گریه و شور کردن، خودداری و تحمل نمودن.

آنک ânk (اسم مؤنث) ۱) نقطه، نشان، علامت که روی طلا و پارچه و امثال آنها گذارند. ۲) حروف، رقم، ... عدد، ... ang ... که در ترکیبات ... برای ... و آدرس ... نوشتن روی ... باشد ... یا اجاره و محصول ... به کار میرود.

آنکڑا ânkra (اسم مذکر) ۱) قلاب، ... یا سرکج.

کہ برای کاچیدن میوہ از درخت بکار میرود.

۲ قلاب دار گیری ۳ قند کرفت.

آنکس ānkas (اس مذ) قلاب یا میلۂ آہنی کہ فیلبان با آن فیل را میراند

آنکنا āṅkna (مص م) ن آول قیمت ارزیابی کردن، اندازہ گرفتن. تخمین زدن

آنکھ āṅkh (اس مث) ۱۔ عضو چشم ۲۔ بینائی چشم داشت

— **آنا** āna | (مص) درد کردن چشم

— **آجانا** ā jāna | ورم کردن چشم.

— **اوجھل پہاڑ اوجھل** O'jhal pahāṛ

o'jhal (ضرب المثل) دل برود هر آنکہ از دیدہ برفت.

— **پھڑکنا** phaṛakna — (مص) تکان خوردن پلک چشم، زدن چشم

— **پھوٹنا** phootna — (مص) نابینا شدن

— **چرانا** churāna — (مص) رو گردانیدن اجتناب کردن

— **چھپکنے میں** chapaknay mea (قید) در یک چشم بہم زدن، در یک آن، در آنا

— **ڈبڈبانا** dubdubana — (مص) اشک بچشم آمدن، آمادہ گریہ شدن.

— **دکھانا** dikhāna — (مص) بیوفائی کردن

— **کھلنا** khulna | (مص) ہشیار شدن،

— **کھولنا** 〃 | متوجہ شدن چشم

بیدار کردن.

— **لڑنا** laṛna (مص) با اولین نگاہ عاشق شدن.

— **مارنا** mārna — (مص) چشمک زدن.

— **مچولی** mchowni — (اس مث) یک نوع بازی کودکان کہ در آن چشم یک نفر را با دستمال می بندند و دیگران در جاهای مختلف اطراف او قرار میگیرند و او کہ چشم بستہ شروع میکند بجستجوی آن افراد.

— **ندیدہ گازرے کشیدہ** nadida garhae kashida — (ضرب المثل) بخیہ در آخر، در مورد کسی گفتہ میشود کہ یابت ابام کاری زیاد روبالای او بیاید واسعہ

— نیچی کرنا neechi karna — (مص) شرمنده شدن، خجالت کشیدن

آنکھوں کا تارا ãgkhoon ka tãra
(اِ مص) فرزند عزیز و محبوب.

آنکھیں بچھانا ãnkhen bichhãna (مص)
از روی محبت و تکریم کردن
کسی در موقع ورود و استقبال پرشور کردن.

— پھٹنا phatna — (مص) مست زده شدن
بصورت متعجب شدن.

— پھیر لینا phaer le'na (مص) بی التفات
بودن نسبت به کسی، بی وفا بودن، بی اعتنا گردیدن
قول خود زدن.

— ترسنا tarasna — (مص) دراشتیاق
زیاد و آرزوی دیدار کسی بودن، از دیدار کسی یا چیزی
تمنا محروم بودن.

— چڑھانا charhãna — (مص) ۱. چشم گرداندن
در حالت عصبانی. ۲. مجازاً تسلیم کردن چشم
ترول یا حالت ... یا ... بطور نشه یا مستی.

— سینکنا saugkna — (مص) نگاه پر اشتیاق
آمیز و زیبا دیدن.

— گرنا girna (مص) ناخوش شدن.

— نکالنا nikãlna — (مص) با خشم نگریستن.

— نیلی پیلی کرنا neeli peeli karna —
(مص) سخت خشمگین شدن

آنکھیں ہوئیں چار دل میں آیا پیار
ãngkhen hueg chãr dil men
ãya pyãr (ضرب المثل) این ضرب المثل درمورد کسی
گفته میشود که در حضور کسی اظهار محبت میکند، دیدار
محبت ایجاد میکند.

آنگن ãngan (اِ مص) ... اول خانه، حیاط
صحن خانه، صحن.

آنند ãnand ... شادی، فرح، مسرت، خوشحالی
داشتن آسایش.

آنہ	ãna	(اِ) ... سکه یک شانزدهم
آنا	ãna	روپیه که سابقا در هند و پاکستان رواج

داشت.

آنی جانی ãni jãni (صفت) ناپایدار.

تا مستول، فانی، شدہ گور.

آؤ āo فعل امر جمع از مصدر آنا āna (آمدن)
بمعنی بیائید

— **جاؤ** āo jāo (اس، مث) رفتار حرکت
رفت و آمد.

— **دیکھا نہ تاؤ** dikha na tāo — (اس)
بدون فکر و تامل بدون عاقبت اندیشی یکباره
بی درنگ.

آوارہ āwāra (صفت) ہیچ، ول گرد، ولگرد،
در بدر، لاابالی

— **گرد** (صفت) ولگرد، دربدر.

— **گردی** (اس، مث) ولگردی.

آوارگی (اس، مث) بیکاری، سرگردانی

آوارہ مزاج (صفت) بی پروا، و ہوس باز
بازہ.

آواز (اس، مث) انعکاس صدا، آواز
بمعنی صدای انسان در موسیقی). مثال:
در رادیو آواز بخواند

— **بیٹھنا** baeṭhna (اس) گرفتن صدا.

— **خوان** صفت خواننده، حرفه‌ای، آوازخوان

— **دینا** de'na — (اس) صدای بلند کسی را
طلبیدن، نزد خود صدا کردن کسی.

— **کرنا** karna — (مص) ۱. آواز دینا، ۲.
شلیک کردن تیر و تفنگ.

— **ڈوک میں آنا** ḍuk meṇ āna —
(اس) دو رنگ شدن صدا ہنگام بلوغ

— **غیب** (اس، مث) سروش غیب، الہام

آوازہ āwāza (اس، مذ) شایع، ۱. شہرت
معروفیت. ۲ طعن

آوازے پھینکنا āwāze phaiṅkna (مص)
طعنہ زدن.

کرنا karna	(اس) طعنہ زدن بطور	
کسنا kasna	تمسخر.	

آواگون āwāgawan (اس، مذ) آمد و رفت،
دوباره زنده شدن، اعتقاد ہندوان بہ تناسخ
کہ ہر جاندار پس از مرگ مطابق اعمالش
در مدت حیات دوبارہ بشکل دیگری زنده میشود.

آؤ بھگت āo bhagat (اس، مث) تواضع

خوشی پذیرائی مہمان.

آورد award (اس مث) سرزدن شعر با مشقت

پیدا کردن دوست یا شعر مطلب بدون اشکال.

آوہ awa (اس مذ) بیچ و کرہ کہ زرگر کورہ شیشہ

گری و آجرپزی.

آویزش awezish (اس مث) پیکار،

درگیری، جدال، زد و خورد.

آویزہ awaza (اس مذ) بیچ و گوشوارہ

زیور گوشی.

آہاہا ahaha (از اصوات) کلمہ تحسین کہ در وقت

خوش آمدن چیزی یا کسی گویند، بہ بہ.

آہ بھرنا ah bharna (مص) آہ کشیدن

- **پڑنا** parna (مص) اثر کردن آہ مظلوم

- **لینا** le'na (مص) سبب نفرین کسی گردیدن

شدن، عوض کسی را برای خود ایجاد کردن

آہٹ ahat (اس مث) صدای که از

عبور یا تماس چیزی بر چیز دیگر در آید.

صدای آهسته پا، صدای خفیف کہ از حرکت چیزی

در آید.

- **پر کان ہونا** par kān ho'na
- **لٹکتے رہنا** latac rehna

(بے) منتظر (رہنا)

برنگ بودن، مترصد بودن.

آبھر جابھر ābhar jābhar (اس مث) آمد

رفت، ایاب و ذہاب.

آئون ā'on (اس مث، ن خد) مادہ لعابی

کہ در بعضی امراض خارج میشود.

آیا āya (اس مث) ، اطفال پرستار، دایہ، در فعل

ماضی مذکر معروف از مصدر آنا āna (آمدن)، آمد

- کہ اشتقام دگر در فارسی نیز بکار میرود.

- **گری** gari (اس مث) ، دایگی، پرستاری

و محافظت از کودک.

- **گیا ہونا** gaya ho'na (مص) ، در حافظ

رفتن، فراموش شدن.

آئے دن a'e din (قید) ، اغلب اوقات، ہمیشہ

محاورہ ہمیشہ

- **آئے کی خوشی نہ گئے کا غم** ki Kushi na ga'e ka gam (ضرب المثل) ، از

بدست آمدن چیزی کی خوشحال و نداردست ادن

بیری، غمگین. بی تفاوت.

— ہوش جانا hosh jāna — (مص. لازم) بہت شدن. مضطرب و دستپاچہ شدن.

آئی ā'ī (اس. مث.) مرگ. موت.

۲— فعل ماضی مفرد مونث از مصدر آنا āna آمدن، بمعنی آمد.

— پر نہیں چوکتے ہیں — par nahee'ñ chooktae heñ (اص.) آنچہ در دل میگذرد فوراً بر زبان میآورد. حاضر جواب است.

آئیں ā'eñ (ن. مذ.) یکی از آواہا کہ در حالت تعجب، استفہام ادا میشود. ۲— فعل امر برای سوم شخص جمع از مصدر آنا āna آمدن، بمعنی بیائید.

— بائیں شائیں bā'eñ shā'eñ (اص. مصطلح) ن. مذ. سخنان بی معنی و نامربوط. مزخرف. کلام بیہودہ و بی معنی.

آئین ā'een (اس. مذ.) آئین. قانون. دستور.

— دیوانی قانون مدنی.

— عدالت قانون قضائی.

— فوجداری قانون جزا.

— جاری ہونا jārī ho'na (مص. لازم) اجرا شدن قانون.

آئینہ ā'eena (اس. مذ.) شیشہ. آئینہ.

— بنا دینا bana de'na — (مص. متعدی) حیران مات کردن. ۲— براق و درخشان کردن.

— دار (صفت) مظہر. مبین. نشان دہندہ.

— کا گھر ka ghar — (اس. مذ.) انگشتری کہ نگین آئینہ دارد.

★

ا

اب ab (قید حال) حالا۔ اکنون۔ فعلاً۔ حین۔
فی الحال۔ این ایام۔

— تب tab (قید) عنقریب۔ عطف وعدہ۔

— کرنا karna (مص) امروز و فردا کردن، تعویق انداختن
و فردا کردن۔ عقب انداختن۔

— ہونا ho'na (مص) در حالت احتضار
بودن۔

— سے دور se door (قید) فعلاً گذشته دور است۔

— نہ تب na tab (قید) نہ حالا نہ بعد۔ ہرگز
ہیچ وقت۔

ابھی abhi (قید) ہمیں حالا۔ فوراً۔ فوری۔

— دلی دور ہے dilli door hae (مثل)
انجام کار رسیدن دور است۔

— سویرا ہے savaira hae (مثل) ہنوز
وقت باقی است۔ بیہودہ۔ عجلہ مکن۔

ابا abba (اس، مذ) پدر، پدر بزرگ

— جان jaan (اس، مذ) پدر جان۔

— جانی jaani (اس، مذ) پدر جان
— جی ji (در خطاب اکرام
— حضور hozoor پدر خود)
— میاں myāṅ

ابو abboo (اس، مذ) پدر

ابال ubāl (اس، مذ) جوشش، غلیان، غل۔
و غضب۔ خشم۔

— آنا āna (مص) شروع بجوشیدن
— اٹھنا uṭhna کردن۔ جوشیدن۔ غل خوردن

ابالا ہوا ubāla hu'a (صف)
ابالی ہوئی ubāli hu'i جوشیده
ابالے ہوئے ubālay huay آب پز

جانا بے مزہ و غیرہ، عجیب۔

— سبالا subāla (صف) غیر عجیب۔
بی طعم۔ بی مزہ۔

ابالنا ubālna (مص) جوشانیدن۔ آب پز کردن

ابتر abtar (صف) بد۔ ناقص۔ پریشان۔ ابتر۔

صفات خوب بی ترتیب

ابتری (اس، مث) بی ترتیبی، بی نظمی، ...

ابٹن ubtan (اس، مذ) یک نوع ادویۂ معطر که

ابٹنا ubatna | برای نرم کردن و معطر شدن قبل

از شب زفاف، عروس و داماد بکار

استعمال میکنند

ابجد خوان (صف) نوآموز، مبتدی

ابخره abka'ra | (اس، مذ، جمع) ابخره

ابخرے abkarey | جمع بخار.

ابخرے دماغ کو چڑھنا damag ko -

charhna (مص) [illegible]

ابر abr (اس، مذ) ...

- **گھر آنا** ghar ana (مص) ...

- **مردہ** murda (اس، مذ) ...

ابرک abrak (اس، مث) نوعی فلز شفاف

و نازک مانند شیشه که در تزیینات بکار

میرود، ترق.

ابرو پر بل آنا abroo par bal ana

- - **پڑنا** parna - - -

(مص) خم بابرو آمدن، ناراحت شدن، خشمگین

شدن.

ابری abri (اس، مث) کاغذ رنگارنگ بشکل

ابر که معمولاً بر روی جلد کتاب می چسبانند (در

فارسی ابر و باری است).

- **تلوار** talwār - (اس، مث) شمشیری که

تیغه فولادی موجدار دارد.

ابسانا ubsāna (مص) گندانیدن، ترشانیدن.

ابسنا ubasnā (مص) گندیدن، فاسد شدن،

متعفن و پوسیده شدن.

ابکائی ubkāee (اس، مث) حالت

استفراغ

- **آنا** āna (مص) استفراغ کردن، قی کردن.

ابل ubal (حل امر از مصدر ابلنا ubalna)

(اس، مث) جوشیدن، جوشش خوردن، غلیان

ورم

- **آنا** āna - (مص) ورم کردن، ورم کردن چشم

- **پڑنا** parna - (مص) عصبانی شدن، بجوش

آمدن، از کوره در رفتن، [illegible]

ابلنا ubalna (مص) جوشیدن (مایع)، جوش خوردن، لبریز بودن، مغرور، کم ظرف بودن، متورم شدن، بالا آمدن

ابوج aboot (صفت) کودن، خرفت

ابوجھ aboojh کند ذهن، دیر فهم

ابھار ubhār (اس، مذ) ورم، برآمدگی، چاقی.

— دینا de'na — (مص) بلند کردن چیزی از زمین ۲ جلوه دادن، تحریک کردن.

ابھارنا ubhārna (مص) بلند کردن، برداشتن از زمین ۲ تخلیه بار از کشتی ۳ ترغیب کردن، شوراندن

ابھاگ abhāg (صفت) بدبخت.

ابھاگی abhāgi بیوه

ابھاگن abhāgan (صفت، مث) زن بدبخت و بیوه.

ابھر آنا ubhar āna (مص) نمودار شدن، ظاهر شدن

— چلنا chalna — (مص) شروع به رشد و نمو کردن، شروع ترقی و پیشرفت کردن.

ابھرنا ubharna (مص) متورم شدن، برآمدن، ظاهر شدن، در کم ظرفی مغرور شدن.

ابے abe (از اصوات) آهای (در خطاب تحقیر آمیز) مردک، این کلمه در خطاب به دوست یکی نیز ادا میشود.

— تبے کرنا tabe karna — (مص) در صحبت بی ادب بودن، با تحقیر صحبت کردن.

اپاہج apahaj (صفت) مفلوج، معلول، خسته مانده، آدم تنبل و بی خاصیت.

اپج upaj (اس، مث) ۱. محصول، حاصل کشاورزی ۲ نیروی تخیل، ابداع عقیده و مطلبی که بدون مطالعه قبلی و ابتکار اظهار میشود.

— لینا le'na — (مص) ابداع کردن مطلب تازه گفتن، ابتکار کردن.

اپجنا upajna (مص) رشد کردن، بوجود آمدن، بارور شدن، بهستی درآمدن، ظاهر شدن، بخیله خطور کردن.

اپدیش updaish (اس، مذ) نصیحت، پند، وعظ، دستور.

اپدیشک updaishak (صف) ناصح

اپرادھ aprādh (اس مذ) جنایت، جرم، بزہ، تقصیر، تخلف

اپرادھی aprādhi (صف) بزہکار، مجرم، جنایتکار

اُپلا upla (اس مذ) تپالہ خشک شدہ گاو کہ بیشتر بعنوان هیزم بکار میرود.

اپنا	apna	۱. ضمیر ملکی، متعلق بخودم، بخودش
اپنی	apni	۲. خویشی، خویشاوند، متعلق
اپنے	apnay	۳. ہمدم، رفیق، ہمراہ

اپنا اپنا (صف) ہر کس مال خود، شمرا جدا جدا مالکیت و تعلق، جدا جدا.

— **اُلّو سیدھا کرنا** — uloo sedha karna (اس) تحقیق کسی بطور مطمئن شخصی تا بہ منظور احیلہ و تزویر

— **پرایا کرنا** — parāya karna (اس) ربودن، مال کسی کردن

— **پیٹ تو کتا بھی پالتا ہے** pait to kutta bhi pālta hae (اس)

درحالیکہ کسی بکار میرود کہ فقط منافع خود و شخص کار میکند و تدری و رضا ضمیر دیگران پرهیز دارد.

— **ٹھکانا کر لینا** — thikana kar lena (اس) در موقعی گفتہ میشود کہ شخصی بکار نیامد و قسمت دیگری باید بکار برد.

— **جی** (ا) — (اس) دلم خواست. دلم میخواهد (در مورد اعتراض و شکایت کسی گفتہ میشود.)

— **سامنے لے کر رہ جانا** — sa munh le kar reh jana (اس) مایوس شدن، بر خلاف امید شدن، شرمندہ شدن.

— **سر کھاؤ** — sar khao (اس) موقعی کہ کسی نصیحت و اصلاح میکند دیگری در جواب گفته میشود کہ بیش از این خود بخوری کن است

— **کرنا** karna
— **کر لینا** kar lena
(مص) چیزی یا کسی را متعلق بخود کردن

— **لہو بہانا** — lahoo bahāna (اس) خودکشی کردن، انتحار کردن

— **منہ بنواؤ** — munh banwao (اس) لیاقت پیدا کن

اپنائیت apnāeeyat (ص مث) خویشاوندی قرابت یگانگی

— **اپنی اپنی ڈفلی اپنا اپنا راگ** dafli apna apna rāg (یک عبارت مشہور) مثل در مورد افرادیکہ ہر یک نظر خاص داشتہ باشند و اتفاق نداشتہ باشند کار پیش نرود.

— **بات پر اڑ جانا** bāt par ar jāna (مص ل) در حرف خود اصرار و پافشاری کردن

— **بلا سے** bala se (ص) مانع مراد است بہمن چہ

— **پڑنا** parna (مص ل) در کار خود پیچیدن

— **پیٹھ دکھائی نہیں دیتی** peeth dikhāee naheen de'ti (ع) عیب خود کسی نمی بیند

— **چھاچھ کو کوئی کھٹا نہیں کہتا** chhachh ko koee khatta naheen kehta (ضرب المثل) کسی خود را دروغگو نمی گوید

— **ڈیڑھ اینٹ کی مسجد الگ بنانا** daurh eent ki masjid alag banāna (مص ل) در مواقعی گفتہ میشود کہ کسی بسوموعی یا کاری کہ عموم مردم قبول کردہ اند نظر خود را ابراز دارد یا بکار بندد بکمک روی گردان.

— **راہ پکڑو** rāh pakro (ص) بتو مربوط نیست فضولی نکن دخالت نکن

— سی اہ ـ حتی الامکان.

— **کرنی اپنی بھرنی** karni apni bharni (ضرب المثل) ہر کس نتیجہ عمل خود را بدست میآورد ہر چہ کشتہ درو کنی.

— **کمال میں مست** kamāl meiņ mast (ص) خوشحال بیرون در حالیکہ گفتہ میشود کہ در حین جوہر شکل باشد ذخیرہ است.

— **گلی میں کتا بھی شیر ہوتا ہے** gali meiņ kotta bhi shere hota hey (ضرب المثل) سگ در خانہ صاحبش شیر است ہر کس در محل خودش قوی و مقتدر است.

اپنے apnay (ضمیر ملکی در حالت جمع) خود.

۲) خوشنود شدن.

— آپ ãp — (قید) ۱) روی پای خود، اختیاری، خود بخود.

— کاہے کا kahe ka — (صفت) ۱) مال خود، خودرای.

— منہ میاں مٹھو بننا mugh myãn mithoo bãna — (مص) خودستائی کردن، از خود تعریف کردن.

— نام کا ایک nam ka ak — صفت — لوح خود، یک وقت.

اپنانا apnãna (مص) ۱) بخود، متعلق دادن، اختیار کردن.

اپنیشاد opaneshãd (اس مث) کتاب مذہبی و مقدس ہندوہا.

اپنیشد opaneshad (اس مث) ہمت، اپنیشاد.

اپھار aphãr (اس مذ) پیچ شکم.

اپھرنا aphamã | (مص) ۱) نفخ کردن شکم ۲) مجازا مغرور شدن
اپھر جانا aphar jãna |

اتا پتا ata pata (اس مذ) نشانہ، نشانی، آدرس.

اتار utãr (اس مذ) ۱) شیب، نشیب، تنزل، کم قیمت چیز، دریا، ۲) صدقہ

— چڑھاو chaghão — (اس) ۱) نشیب و فراز، پستی و بلندی.

— دینا de'na (مص) ۱) کم کردن، لباس، پائین کشیدن، پیرون.

— لینا le'na — (مص) ۱) جای دادن، در منزل جای دادن ۲) مہمان کردن، کشتی راندن ۳) نقل کردن، استنساخ کردن.

اتارا utãra (اس مذ) ۱) مسیر، توقف موقت مسافر، منزل و مسافرخانہ ۲) لنگرگاہ، پایان کشتی ۳) دعا و عملیات برای دفع بلا ۴) شیب.

— اتارنا utãrna (مص) ۱) دعا و عملیات برای دفع بلا کردن، صدقہ دادن.

اتارن utãran | (اس مذ) لباس پوشیدہ، چیزی کہنہ، مستعمل.
اترن utran |

اتارنا utãrna (مص) ۱) پایین آوردن، پیادہ کردن ۲) ۳) تصویر کردن ۴) دعا و عملیات کردن

جستن و دفع ۱۱ ۔ ۱۲ جدا و برآوردن، جدا ساختن کردن

۱۳۔ رفع نمودن گلایہ و شکایت جواب دادن

بر وتمام ۔ ۱۴ کندن لباس ۱۵۔ تراشیدن

۱۶۔ نقل کردن منتقل نمودن ۱۷۔ اقامت دادن

مقیم کردن ۱۸۔ کشیدن تصویر یا نقشہ۔

اتالیق ataleeq (صف) معلم آداب معاشرت

مربی شخص و ۔

اتائی ataee (اس ۔ مذ) کسی کہ ہنر یا پیشہ ای را کہ

نیاموختہ از روی شوق کند ، ادا و سیاہ مرد ۔

اتر utar (اس ، مذ) شمال ۔ ۲ ۔ جواب ۔

اترا utra (صف) معزول شدہ ۲ پائیں کل

— **شحنہ معزولک نام** — shahna

mardak nām (ضرب المثل، پور محاورہ)

کسی کہ رتبہ عالی داشتہ معزول شدہ احترام

خود را از دست دادہ بیکار میرود ۔

اترآنا utar ānā (مص ، ل) بالا بیا ، آمدن ،

تنزل کردن

اترنا irrāna (مص ، ل) تکبر کردن ناز فخر

کردن ناز کردن، طرف بودن

اترانا utrāna (مص ، ل) بر سطح آب قرار گرفتن

شناور بودن

اترائی utraee (اس ، مث) ۱ ۔ شیب سرازیری

۲ ۔ کرایہ عمل پا گشتن ۳ جہت یا کرایہ حمل چیزی کہ از

کوہ بپائین ۔

اتر پڑنا utar parna (مص ، ل) پیادہ شدن

۲ ۔ آمادہ انجام کاری شدن کمر بستن برای انجام

کاری

— **جانا** — jāna (مص ، ل) از بالا بپائین آمدن

وفرشدن ۔

— **کے** — ke — (وجہ وصفی ، ور ورجہ دوم درمرتبہ

کمتر و پائین تر

اترسوں utarsoon (اس ، مذ ، مث) روز بعد

از پس فردا ، روز قبل از دیروز ۔

اترنا utarna (مص ، ل) پائین آمدن یا رفتن ،

پیادہ شدن وارد شدن ۳ مردن ۴ ۔ فرو رفتن

در آمدن تنزل کردن قیمت ۔

اتروانا utarwāna (مص ، ل) بکمک کسی پیادہ

کردن بالواسطہ پائین آوردن چیزی

اتنا utna
اتنی utni } (صفت) این قدر، این مقدار
اتنے utnay } کا این حد، تا این، این اندازه
تنا سا sa (صفت) اد کی

— اتنا ہی utnāhi — (صفت) ہمین قدر،
ہمین اندازہ.

— اتنے میں meṇ — (قید) در این اثنا

اتو uttoo (س. مذ) آلتی کہ با آن گل و بوتہ
بر پارچہ زنند، گل و بوتہ.

— کرنا karna — (مص) گل و بوتہ زدن پارچہ
با اتو. (صفت) گنگ زدن کسی کہ جای خود
بدون مضروب بماند.

— کر ڈالنا kar dālna — (مص) سیاہ و کبود
دن کسی از ضربہ گنگ

اتوار itwār (س. مذ) یکشنبہ

اتھاہ athāh (صفت) بسیار عمیق، ژرف

اٹھک athak (صفت) ہر خیز، سخت
جفاکش، خستگی ناپذیر

اتھلا uthla } (صفت) کم عمق
اتھلی uthli } ـ ـ ـ ـ ـل

اتھلے uthlay (صفت) کم عمق، سطحی

اتھلا پن uthlā pan (س. مذ) کم عمقی، سطحی بودن.

اتھلنا uthalna (مص) بر ہم زدن، درہم برہم
کردن.

اثاری aṭāri (س. مث) بالاخانہ، طبقہ دوم منزل

اثالا aṭāla (س. مذ) پارچہ، تمامیت، جا شکلہ
البسہ، آل و اشتمال، چیزہای مستعمل کہ در
یکی جمع شدہ باشد، خرت و پرت.

اٹ سٹ aṭ saṭ } (س. مث) بی معنی
انٹ شنٹ anṭ shanṭ } بی تأمل، ہرہ طلا
سہ پرشتی، دغا، فریب.

اٹک aṭak (س. مث) مانع، توقف، گرفتاری
قید، گیر

— جانا jāna — (مص) گرفتار شدن، گیر افتادن
متوقف شدن در انجام کاری.

اٹکا دینا aṭka dena (مص) آویختن، آویزان
کردن معلق کردن

— رکھنا rakhna — (مص) بتاخیر انداختن
معلق نگہداشتن.

اٹکانا aṭkāna (مص) مانع شدن، گیر انداختن،
معطل نگهداشتن، آویختن، جایی دربند ساختن
وعده را رد کردن، چیزی تأخیر کردن

اٹکاؤ aṭkāo (اس، مذ) مانع، معطلی، گیر، قید.

اٹکل aṭkal (اس، مث) قیاس، تخمین، حدس

— پچو pachchoo — (قید) اندازه‌ای، تخمینی،
قیاسی.

— سے se — (قید) تقریبی، حدسی، فرضی، تخمینی.

اٹکلنا aṭkalna (مص) تخمین زدن، قیاس
کردن، تعیین کردن، حدس زدن.

اٹکن بٹکن aṭkan baṭkan (اس، مث) نام یک
نوع بازی دسته جمعی اطفال برای عبادت
اٹکن بٹکن دہی چٹک dhi chaṭak
شروع میشود

اٹکنا aṭkna (مص) گیر کردن، متوقف شدن
گرفتار شدن، گیر کردن، مکث، درنگ، تردید
کردن

اٹکھیلی aṭkheli (اس، مث) شوخی، مزاح
— بازی، عشوه

اٹل aṭal (صفت) غیرقابل برگشت، ثابت، مصمم
تغییرناپذیر، پابرجا، محکم

اٹم aṭam (اس، مذ) اتم، ذره، خرده، کم.

اٹنا aṭna	(مص) پر شدن، آکنده	
اٹ جانا aṭ jāna	شدن	

اٹنگا uṭanga (اس، مذ) لباس کوتاه، جامه‌ای که
تا بالای زانو باشد.

اٹواٹی کھٹواٹی aṭvaṭi khaṭvaṭi (اس، مث)
تخت خواب چوبی خرد و خیره شده

— لے کر پڑے رہنا — — lay kar
paṛay rehna (مص) در حالت غم و غصه
یا قهر و غضب از مردم دوری کردن.

اٹھ uṭh فعل امر از مصدر اٹھنا uṭhna (مص
برخاستن) برخیز، پاشو، بلند شو.

— جانا — jāna (مص) برخاستن، غائب یا مفقود
محو، ناپدید شدن

اٹھا aṭha (اس، مذ) ورق هشت خال در بازی ورق

اٹھا uṭha فعل امر از مصدر اٹھانا uṭhāna (مص
برداشتن) بردار، بلند کن، برچین

— بیٹھنا baethna (مص) ۱. خرج کردن پول ۲. قطع رابطہ کردن

— بیٹھی baethi (مص. مث) بیداری، نشست و برخاست مکرر

— دینا de'na (مص) ۱. بیدار کردن کسی در جائی ۲. خرج کردن ۳. بیدار کردن. ۴. برداشتن.

— ڈالنا dālna (مص) بیدار کردن پول

— رکھنا rakhna (مص) جلو انداختن، میں مذہ کردن، عقب انداختن

— لینا le'na (مص) برداشتن از زمین، بلند کردن از زمین، جمع کردن

اٹھارہ athāra (عدد) ہیجدہ، ۱۸.

اٹھاسی athāsi	(عدد) ہشتاد و
اٹھاسی athāsi	ہشت.

اٹھان uthān (اس. مث. مذ) برآمدگی ۲. ابتدای جوانی، شباب.

اٹھانا uthāna (مص) ۱. برداشتن از زمین، بلند کردن از زمین، بالا بردن ۲. برپا داشتن

بیدار کردن، بپا ترغیب کردن ۳. چیدن (دیوار)، ۴. تحمل کردن، ۵. خرج کردن، مصرف کردن.

اٹھانوے athānway (عدد) نود و هشت.

اٹھاؤ چولہا uthā'oo chulha (صفت) خانه بدوش، بی خانمان. کسی که در یک جا اقامت دائم نگزیند و دائما سرگردان است.

اٹھاون athāwan	(عدد)
athāwan	پنجاه و هشت.

اٹھاسیس athāsees (عدد) سی و هشت.

اٹھائی گیرا uthā'ee geera (صفت) جیب بر، کیف قاپ، بدجنس، دزد، جیب بر.

اٹھتا جوبن uthta joban	(اس. مذ)
اٹھتی جوانی uthti javāni	(اس. مث)

شباب، جوانی.

اٹھتر athattar (عدد) هفتاد و هشت.

اٹھنا uthna (مص) برخاستن، برپا شدن، بیدار شدن از خواب، طلوع شدن، بیداری شدن، یا خاستن از زمین، رفتن، مصرف شدن

... بیٹھنا baeṭhna — (س مذ) نشست و
برخاست (با کسی) نشستن.

اٹھنی aṭhanna (س مث) هشت یکم روپیه

اٹھواڑا aṭhwāṛa (س مذ) یک هفته، مدت
هشت روز

اٹھوانا uṭhvāna (مص) موجب دست بلند
شدن، دست دیگری چیزی را از زمین بلند کردن
وادار کردن کسی به خرج کردن پول

اٹھوانسا āṭhwānsa (صف) هشت ماهه
به دنیا آمده، تولد شده در هشت ماهگی مادر
بچه زودرس.

اٹھی پینٹھ آٹھویں دن uthi paunth āṭhwin din (ضرب المثل) کار امروز به فردا
مفکن، تا تنور گرم است نان بپز

اٹھتے جوتی بیٹھے لات uṭhay jooti baiṭhay lāt (ضرب المثل) تحمل اذیت کسی
را ساعت به ساعت، وقت و بی وقت

اٹیچی atachee (س مث) نوعی چمدان کوچک
واژه ای از انگلیسی attache

... شده است. case

اٹیرن aṭeran (س مذ) ماسوره ای که نخ قبل
از کلاف شدن به دور آن پیچیده میشود.

اجابت ijābat (س مث) ۱. قبول شدن
دعا. ۲. در اصطلاح طبی کار کردن شکم

اجاتی ajāti (صف) کسی که اصلیت و قومیت
خود را از دست داده است، خارج از قوم
و قبیله.

اجاره ijāra (س مذ) (ع) ۱. مقاطعه کاری
۲. کرایه

اجاره دار (صف) ۱. مقاطعه کار ۲. مالک

اجاڑ ujāṛ (صف) خراب، ضایع، ویران، تباه،
برباد، تلف شده

اجاڑو ujāroo (صف) تلف کننده، ویران کننده،
تباه کننده

اجاڑنا ujāṛna (مص) ضایع کردن، ویران کردن،
تباه کردن، برباد دادن.

اجاگر ujagar (قید، صف) ۱. درخشان، نورانی، ۲. پیدا،
۳. جالب توجه

اجالا ujala (اس. مذ) روشنائی، نور آفتاب، طلوع فجر، رونق.

اجالنا ujalna (مص) صیقل کردن، درخشان کردن، جلا دادن

اجڈ ujad (صف) مجوج، جاهل، احمق، بی آداب، بی تربیت، عاری از تهذیب و تمدن.

اجڑا ujra | اجڑی ujri | اجڑے ujray } (صف) ویران، گداخ، تباه شده، برباد رفته، بی رونق.

اجڑا پجڑا ujra pujra (صف. مذ) | اجڑی پجڑی ujri pujri (صف. مؤ) ویران، تباه، بی رونق.

اجڑنا ujarna (مص) خراب و منهدم گشتن، ویران شدن، غارت شدن، از بین رفتن، برباد رفتن

اجگر ajgar (اس. مذ) اژدها.

— کے داتا رام — ke data ram (ضرب المثل) روزی دهنده آدم بی دست و پا، بی حرکت هم روزی رساند.

اجلا ujla | اجلی ujli | اجلے ujlay } (صف) سفید، پاک، روشن، براق

اجلاس ijlas (اس. مذ) جلسه، نشست، اجلاسیه، دوره جلسات، اجلاس فرد، رئیس جلسه.

اجلنا ujalna (مص) درخشیدن، جلا یافتن، بارونق شدن و براق شدن.

اجوائن ajwāen (اس. مث) رازیانه

اجہالنا ujhālna (مص) ریختن مایع در ظرفی بظرف دیگر

اجھڑ ujhar (صف) ناجور، اجل، وحشی.

اجی aji (از اصوات، مخفف ای جی) در خطاب کسی برای جلب توجه گفته میشود بمعنای ای آقا

اجیالا ujyāla (اس. مذ) روشنائی، درخشش، ضد تاریکی، رونق

اجیت ajeet (صف) اسم شدنی، مغلوب نشدنی، غیرقابل تسخیر، شکست ناپذیر

اجیرن ajeeran (صفت، ناگوار) چیز ناقابل تحمل دشوار و بال

اچاپت uchāpat (اس مث) ۱ خرید نسیه، نسیه خوری، ۲ حیله جیشوانه

اُچاٹ uchāt صفت (مذ) متنفر، بیزار، افسرده، دلاخت، افسرده خاطر

— دینا de'na (مص) بیزار، متنفر کردن کسی.

— ہونا ho'na (مص) بیزار شدن، دل کنده، دلسرد شدن

اچاٹنا uchatna (مص) بیزار کردن، دلسرد کردن، افسرده نمودن

اچار achār (اس مذ) آچار، ترشی

— ڈالنا dālna (مص) ترشی، ۱ ترشی درست کردن ۲ چیزی را در ... نگهداشتن یا معوق گذاشتن

— کر دینا kar de'na (مص) ...

اچانک achānak (ح) ناگهان، ناگاه، اتفاقاً، یکمرتبه

اچٹنا uchatna (مص) ۱ دل شکسته و افسرده شدن، ۲ بجائی رفتن تیر، ۳ جدا شدن.

اچرج achraj (صفت، نادر) کمیاب، عجیب.

اچک uchak (اس مذ) ۱ بلندی از ... ۲ برزدگی، برجستگی ۳ فعل امر از مصدر اچکنا

اچکنا uchakna (مص) برجستن، برجستن

— جانا jāna (مص) برجستن

— لے جانا le jāna (مص) کش رفتن، دزدیدن با سرعت برداشتن و فرار کردن

اچکا	uchakka	(صفت) کسی که چیزی را ربوده
اچکو	uchakko	برداشته و فرار کند، کش رو
اچکے	uchakkay	جیب بر، برباینده، دزد

اچکاپن uchakka pan (اس مذ) دزدی، جیب بری

اچکن achkan (اس مث) کت یقه دار، جامه بلند یقه دار

اچکنا uchakna (مص) برجستن، بالا جستن از زمین

اچنبھا achanbha (اس مذ) ۱ شگفت، حیرت، تعجب

اچنبھے میں رہنا achanbhay men rehna (مص) متحیر ماندن، مبہوت ماندن، مبہوت شدن.

اچوک achook (صف) کسی که در نشانه گیری خطا نکند

اچھا	achchha	صف، خوب، عالی
اچھی	achchhi	درست، زیبا، مفید
اچھے	achchhay	تندرست، طیب

کریم، بطور

اچھا بھلا — bhala — صف، تندرست، سالم، سرافراشته

— خاصا (صف) بی کم و کسر، بی عیب، سره، پاک

— لگنا — lagna — (مص) مطبوع، دلپسند شدن، زیبا بنظر آمدن

— ہی اچھا — hi achchha — اصلاً، بهر جهت، زیبا، سزاوار، کاملاً درست، خوب

اچھی طرح — tarah — (قید) بطور کامل، بطور دلخواه.

— سے — se — (قید) با توجه خاص، با دقت زیاد، کاملاً، با صفا، بخوبی

اچالنا uchālnā (مص) بالا انداختن، مشهور کردن، ... فاش کردن

اچھلنا uchhalna (مص) بجستن، بر جهیدن، از خوشحالی حرکت ناگهانی کردن، جهیدن.

اچھل پڑنا uchchhal parna (مص) از شادی یا عصبانیت از جا پریدن

— کود — kood — (مص) جست و خیز

اچھت achhat (صف) نا استعمال شده، برده نشده

اچھو uchchhu (مص) گلو گرفتگی در حال بلعیدن چیزی، خفگی، سرفه

— لگنا	lagna	(مص) خفه شدن در حال
— ہونا	— ho'na —	بلعیدن چیزی، گیر کردن

موقع خوردن چیزی

اچھوت achhoot (اس) نجس، پلید، گروهی از پایین ترین طبقات اجتماعی هند که کسی لمس آنها را روا نمی داند

منزل زنگی و کاسہ ماننا مجبول میشود، و بیست

نخورده.

اچھوتا	achhuta	(صفت) پارسا مرد
اچھوتی	achhuti	آلوده نشده معصوم
اچھوتے	achhutay	نشده دست نخورده.

بکر پاک

احاطہ ahata (اسم، مذ) صحن با چهار دیواری

حصار، محوط

احدی ahdi (صفت) کاہل سست

منزل ۲ (اسم، مذ) یک نوع سرباز که در عهد

سلاطین مسلمان هندوستان بوده است)

احسان مند ehsan mand (صفت) متشکر

ممنون، حق شناس، سپاسگزار

ـ مندی (اسم، مث) حق شناسی سپاسگزاری

امتنان.

ـ اتارنا utarna (مص) جبران کردن

احسان، نیکی کردن در مقابل نیکی.

احمدی ahmadi (صفت) فردی از فرقہ

قادیانی ۲ سکه طلائی که در زمان [illegible]

پادشاه [illegible] مروج بوده [illegible]

اخبار akhbar (اسم، مذ) روزنامه.

ـ نویس مخبر اخباری متعلق به روزنامه.

اختر بختر	akhtar bakhtar	(اسم، مذ)
اخترا بخترا	akhtara bakhtara	مال و اثاثه

دارائی منقول، اثاث البیت

اختر شماری (اسم، مث) ستاره شماری، گذراندن شب

با بیداری.

اخ تھو akh thoo (ا، اصوات) در موقع اظهار

نفرت و انزجار گویند

اخروٹ akrot (اسم، مذ) گردو

اخلاص مند (صفت) دوست، مخلص

ـ مندی (اسم، مث) صمیمیت.

ـ کرنا karna (مص) محبت کردن، ابراز عشق

کردن

اخلاقیات (اسم، مذ) علم اخلاق.

ادا (اسم، مث) بیان، [illegible] رفتاری [illegible]

کار (اسم، مذ) هنرپیشه [illegible]

بند (اسم، مذ) شاعری که [illegible] معشوق [illegible]

دو شعر تجسم میکند.

— دکھانا dikhāna (مص.) نشوکری، تازه و تر کردن.

ادارت idārat (اس. مث.) مدیریت، روزنامه یا مجله، تألیف

اداریہ idāria (اس. مذ.) بفتح ی، سرمقاله

اداس udās (صف.) مایوس، دلتنگ، غمگین

اداسی udāsi (اس. مث.) یأس، ناامیدی، غم، دلتنگی، بی رونقی

اداسا udāsa (اس. مذ.) اثاثیه، قمقمه، تخته پوست درویش

ادائگی adā'egi (اس. مث.) پرداخت

ادب adab (اس. مذ.) ۱. احترام، تربیت ۲. ادبیات زبان

— کرنا karna (مص.) احترام گذاردن، مؤدب بودن

اد بدا کر ad bada kar (قید) باشتاب.

چون نکرد و تأمل یا بیقراری و اضطراب.

ادرک adrak (اس. مذ.) زنجبیل تر

ادل بدل adal badal / ادلا بدلا adla badla (اس. مذ.) تغییر، تعویض، مبادله، تبادل.

ادھ adh (صف.) نصف، نیم (در ترکیبها بکار برده میشود)

— پئی pace — (اس. مث.) یک هشتم سیر (وزن)

— سیرا sera — (اس. مذ.) نیم سیر (وزن).

— موا mua — (صف.) نیم جان، نیمه جان.

آدھا addha (صف.) ۱. نصف، نیم ۲. بطری کوچک، بطری کوچک شراب.

ادھار udhār (اس. مذ.) نسیه، وام، بقرض، وجه

— کھانا khāna / — کھاتہ khāta (اس. مذ.) دفتر طلب، دفتری که مطالبات شخص در آن درج است، دفتر نسیه.

ادھار adhār (اس. مذ.) غذا، خوراک، قوت، معاش، ناشتایی، غذای صبح.

اودوائن adwaan (مؤنث) طنابی که در پای رختخواب. پلنگ بسته میشود و هم آنسانی که در کف تختخواب کشیده میشود و بآن بسته و محکم می شود.

اِدھر idhar (قید) اینجا. اینطرف. ازاین راه.

اُدھر udhar (قید) آنجا. آن طرف. از آن طرف.

— **ادھر** idhar udhar (قید) اینجا و آنجا چپ و راست. پراکنده. اطراف جا بجا.

— **کی باتیں** ke baten (ا ن فذ) صحبت. بی اهمیت. حرف مفت. آنچه در افواه است.

ادھڑنا udharna (مص) پوست کنده شدن. پاره شدن. در رفتن بخیه.

ادھک adhik (صفت) زیاد. بسیار. فراوان.

ادھکار adhikar (مص. مذ) اختیار. تصرف. حق املاک. ملکیت.

ادھل جانا udhal jana (مص) از جاده علف قدم بسر زمین نهادن. منحرف شدن. اوباش. آواره. از خود بیخود شدن.

ادھم udham (اس. مذ) شورش. صدای زیاد.

— **مچانا** machana (مص) خلل و ناراحتی ایجاد کردن. تفریح کردن.

ادھمی udhami (صفت) مخل. خلل آورنده. متلون.

ادھن adhan (اس. مذ) آبی که برای پختن گرم و جوشان کنند. آب جوشیده.

ادھنا adhanna (اس. مذ) یک آنه که

ادھنی adhanni (اس. مث) در هندوستان رایج بود.

ادھواڑا adhwara (صفت) نیمه وسط. نصف.

ادھورا adhoora (صفت) نصف. ناتمام. ناقص. نامکمل.

ادھوڑی adhauri (اس. مث) چرم خام و ضخیم.

ادھی addhi (اس. مث) یک هشتم پیسه که کم ارزش بود.

— **پر جان دینا** par jan de'na

(اس) (بل) نہایت بخیل ہو (اس)

کے واسطے پیسے کا تیل جلانا

ke wāstay paise ka tail jalānā

ضرب المثل، برای شیء کم زمان زیاد کردن

ادھیانا adhyāna (مص،) تقسیم مساوی

تقسیم کردن، نصف و نصف کردن

ادھیڑ adheṛ (صف،) سن میده، دوبل

میانسال،

ادھیڑبن udheṛbun (اس مث،) ۱. وسواس

دودل ۲. غور و خوض، فکر و خیال

ادھیڑنا udheṛna (مص،) ۱. شکافتن چیز

دوخته شده، باز کردن بخیه ۲. پوست کندن

۳. خراش کردن زخم.

ادھیلا adhelā	(اس مذ) نیم پیسه
دھیلا dhelā	(پیسه paisa) پیسه نصف

چهارم روپیه قدیم و یک صدم روپیه جدید را پیسه گویند)

ادھیلی adheli (اس مث،)

دھیلی dheli	نیم روپیه

اڈا adda (اس مذ،) ۱. تیرکی که بر سر آن تخته ای

نصب کرده و برپا داده تا کبوتر و پرندگان دیگر بر آن

نشسته (ایں کلمه در فارسی قدیم آوره است)،

۲. چهار چوب گلدوزی ۳. خانه و ماوا ۴. پاتوق

مرکز کاروان

اڈی addi (اس مث،) پاشنه کفش،

ایڈیٹر ayditor (اس مذ،) مدیر روزنامه (این کلمه

انگلیسی editor است)

ایڈیشن aydishon (اس مذ،) چاپ، طبع

نشر (این کلمه انگلیسی edition است)

ار ar (اس مذ،) نام درختی است که چوب آن

بسیار سبک است و از آن غلاف شمشیر

میسازند ۲. قلاب

ارا کے بیٹھ جانا ar arā ke baeth jānā

ارا کے گر پڑنا gir paṛna

(اس) افتادن و فرو ریختن ناگهانی سقف یا دیوار یا عمارت

ارانا arrāta (اس مذ،) صدای افتادن دیوار یا سقف

ارادہ باندھنا irāda bāndhna (مص ل) قصد کردن، ارادہ کردن

ارب arab (صفت) بیزار ملیون

— کھرب kharab — (صفت) ملیاردہا بی‌شمار، بی‌شمار و بی‌حساب

ارتھی arthi (اس مث) تابوتی که جنازه هندو برای سوختن بمحل آتش حمل میشود

— نکلے niklay — (اس) مرگی که جنازه کسی در مقابل دشمنی بیرون شود

ارجن arjun (اس مذ) تیرانداز هندی که [illegible] هندوستان [illegible]

اردگرد ird gird (قید) گرداگرد، حول و حوالی

ارد urd (اس مذ) ماش

— پر سفیدی par safaidi — (اس) [illegible]

— کی دال ki dāl (اس) [illegible]

ارضیات arzyāt (اس مث) زمین شناسی

اردو urdoo (اس مث) زبانی که در هندوستان در آمیزش فارسی، ترکی، عربی و بهاشای هندی تشکیل یافته و زبان عمومی هندوستان بوده و اکنون زبان ملی و رسمی پاکستان است.

اردوئے معلی moalla — (اس مث) اردوی فصیح و شسته اردو که در دربار شاهان تیموری هندوستان معمول بود. [illegible] میرزا اسدالله غالب [illegible] شاعر نوشته است

ارنا arna (اس مذ) گاومیش وحشی — چارپا، که در چراگاه و جنگل پرورش یافته باشد.

ارنا بھینسا bhainsa — (اس مذ) گاومیش نر وحشی [illegible]

ارنی arni (اس مث) ماده گاومیش وحشی

ارنڈ arand (اس مذ) بوته بید انجیر

ارنڈی arandi (اس مث) تخم بید انجیر

اروگی arogi (صفت) سالم، تندرست، کسی که مریض نباشد

اروی arvi (اس مث) ریشه گیاهی که از سبزیجات است [illegible]

ارے aray } حرف ندا ، ای ، آهای که برای
اری a'ri } معمولی هنگام خطاب به مرد و زن
او گفته میشود ، درست ، خطاب به او ولی
زن گفته میشود و حرف تعجب به معنای عجب.
مثال ارے یہ کیا ہو گیا ! aray yeh kya ho gaya عجب این چطور شد
این چه شد
ارڑ ar (اس) مث ، لجاجت ، سختی ، مخالفت.
بیٹھنا baithna (مص ل) اصرار کردن در مورد
تقاضا کردن ، لجاجت کردن
جانا jāna (مص ل) لجاجت و اصرار کردن
جلوگیری شدن ، گیر کردن ، اشکال ایجاد شدن
اڑا جانا uṛa jāna (مص ل) رفتن با خوردن
با شتاب ، ... ، مصرف شدن ، ...
رفتن ، ... کردن
اڑا دینا uṛa de'na (مص م) ۱ پرواز دادن
۲ منتشر کردن ۳ ... پنهان کردن .
۴ ... ساختن ... کردن
اراروٹ arāroot (اس) مث ، یک نوع
آرد گیاهی که از خمیر آن را در چاپخانه سنگی بر کاغذ
مخصوص مالیده و حروف ... که باید چاپ شود
بر آن نویسند سپس آن را بر روی سنگ
این کلمه انگلیسی arrowroot است ، چاپخانه
برگردانده
اڑالینا uṛa le'na مص م ، مخفیانه و پنهانی بردن چیزی
کش رفتن

اڑان uṛān } (اس) مث ، پرواز ، جست
اڑن uṛan } پرش

اڑانا uṛāna (مص م) ۱ ... ایجاد کردن ... جای
دیگر بستن
اڑانا uṛāna (مص م) ۱ پرواز دادن ، پراکندن
۲ دزدی پنهانی کردن ، کش رفتن ۳ از بین
بردن ، تلف کردن
ارڑبنگ arbang } (صف) ۱ کج و معوج
ارڑبنگا arbanga } ۲ ... ناهموار
اڑانا aṛāna (مص م) ... تند ... مانند
گیر کردن
ارڑبڑ arbar (صف) ناهموار ، ... ناشیب و فراز

وادار با اکراه است بیا و بی حقی.

اڑ بھاگنا uṛ bhāgna (مص) بشتاب رفتن، فرار کردن

اڑتالیس aṛtālis (عدد) چهل و هشت

اڑتی بیماری uṛti beemārī (اس) مرض مسری.

ـ کبار kabār ـ (اس مث) شایعه خبر تایید نشده و نامعتبر.

ـ سی خبر si ḳabar ـ (اس) شایعه خبر تایید نشده.

ـ بول bol ـ (اس مث) شایعه، افواه.

اڑتیس aṛtīs (عدد) سی و هشت

اڑ جانا uṛ jāna (مص) پریدن، پرواز کردن، محو شدن

ـ چلنا chalna ـ (مص) ...

اڑسٹھ aṛsaṭh (عدد) شصت و هشت

اڑسنا uṛasna (مص) ...
چیزی ... چیزی ...

اڑن کھٹولا uṛan khaṭola (اس مذ) تخت

پرنده که در داستانهای هندوان ذکر شده است

اڑنگ aṛang (اس مذ) ...
چیزی.

اڑنگ بڑنگ baṛang ـ (صفت) کج و معوج، بی سر و پا

اڑنگا aṛanga (اس مذ) مانع

ـ لگانا lagāna ـ (مص) مانع شدن، مانع ایجاد کردن، در کار تمام شده خلل وارد آوردن.

اڑواڑ aṛwāṛ (اس مث) تیرچوبی که برای جلوگیری از ریختن سقف زیر آن میگذارند.

اڑوانا uṛwāna (مص) سبب پریدن چیزی شدن، موجب منفور شدن چیزی شدن

اڑوس پڑوس aṛos paṛos (اس مذ) همسایگی، قرب جوار، ...

اڑوسی پڑوسی aṛosi paṛosi (اس مذ) همسایه

اڑھائی aṛhāī صفت دو و نیم

اڑھائی اینٹ کی مسجد الگ بنانا
— eenṭ ki masjid alag banāna

ضرب المثل در مورد کسی گفته میشود که برخلاف عقیده مردم مخالفت و ضدیت مخصوص بخود دارد

یک دوی جهودان

ـ انچھر anchhar (اس. مذ) بحبت سحر و سفید.

اڑھانا urhāna (مص) پوشانیدن لباس بکسی گفت پوشیدن لباس کسی کردن.

اڑھوانا urhwāna (مص) سبب پوشیدن لباس کسی شدن.

اڑی aṛi (اس. مث) اشکال حتی گرفتاری [illegible] سمعت و بدی

اڑیل aṛyal (صف) لجوج سرسخت سرکش

ـ ٹٹو ṭaṭoo ـ (صف) یابو خودسر خود رای.

ازار izār (اس. مذ) شلوار پاجامه تنبان

ـ بند band ـ (اس. مذ) بند شلوار [illegible] تنبان

اژدہام izhdahām (اس. مذ) | اژدحام

اژدحام | اژدحام

اژدھات azhdhāt (اس. مث) [illegible] بچشم ظاهری که مرکب از جهت قلت است مار آ بعضی [illegible] (این کلمه و [illegible] دشت دھات ashtdhāt است)

اس uss (ضمیر اشاره قریب) این

اِسی isi مخفف اس وہی (ضمیر اشاره موکد) بمعنی همین

اُس uss (ضمیر اشاره بعید) آن. و. او.

اُسی ussi (مخفف اس وہی که ضمیر اشاره موکد) بمعنی همان

اس کی لاٹھی میں آواز نہیں

— ki lāṭhi men āwāz nahin

ضرب المثل [illegible] خدا صدا ندارد وقتی زد [illegible]

اس کا باوا آدم نرالا ہے

—kā bāwa ādam nirāla hae

ضرب المثل مرسوم و رواج این جا یا این شخص جداگانه است.

اس لئے liye (حرف عطف) از این جهت

در علت، بنابراین.

اساتذه (اِس. مذ.) اساتید، استادان.

اسارا asāra (اِس. مذ.) نخ ابریشمی که روپوش طلا یا برنج دارد و با آن منقش و نگار گلوبتون دوزند.

اساڑه asarh (اِس. مذ.) ماه چهارم تقویم هندو که مصادف با اسد (تیر و مرداد).

اساڑهی asarhi (اِس. مث.) فصل کشت محصول گندم، جو و غیره.

اسامی asāmi (اِس. مث.) پست خالی، زارع، مستاجر، مشتری، خریدار، ... جمع اسم (این کلمه جمع عربی اسم است در اردو مفرد استعمال میشود).

اسامی وار، علی الترتیب

اسانا asāna (اِس. مص.) جاری کردن، روان ... ساختن.

اسباب (اِس. مذ.) اثاثیه، علل

اسپ asp (اِس. مذ.) اسب.

اسپات aspāt (اِس. مذ.) ...

تخت و کمر

اسپتال aspatāl (اِس. مذ.) بیمارستان. این کلمه از hospital انگلیسی گرفته شده است.

اسپغول aspgole (اِس. مذ.) اسپغول، اسپرزه.

استانی ostāni (اِس. مث.) ...

استر astar (اِس. مذ.) ... آستر

— **کاری** (اِس. مث.) سفید کردن دیوار با گچ

استره ustara (اِس. مذ.) تیغ سلمانی.

استری istari (اِس. مث.) ... اتو

استقلال istiqlāl (اِس. مذ.) ... پایداری، استقامت، پایداری.

استهان isthān (اِس. مذ.) مکان، جایگاه.

اسمبلی assembli (اِس. مث.) مجلس پارلمان، مجلس شورا، این کلمه از assembly انگلیسی است.

اسی assi (عدد) هشتاد.

اسمگلر	ismaglar	(اِس. مذ.) قاچاقچی (این کلمه از smuggler انگلیسی است)
سمگلر	smaglar	

اشارہ چلنا ishāre chalna (مص) با رمزہ کنایہ صحبت کردن.

اشارے پر چلنا ishāray par chalna (مص) بدستور دیگر کسی کاری را انجام دادن.

اشارے پر لگانا par lagāna (مص) تربیت کردن کسی کو بدستور و اشارہ او کار انجام دہد

اشاریہ ishārya (اس مذ) بفتح، فہرست مطالب

اشاعت ishāat (اس مث) نشر، تبلیغ، انتشار.

اشتمالیت ishtmaliyat (اس مث) اشتراکیت حالت اشتراک

اشتہار ishtahar (اس مذ) اعلان، اخطار، آگہی

— **دینا** de na — (مص) اعلان کردن مطلع کردن مردم بوسیلہ اعلان و اخطار

— **لگانا** lagāna — (مص) چسپاندن اعلان و آگہی در دیوار وغیرہ

اشتہاری ishtahāri (صفت) مجرمی کہ آگہی دستگیری او منتشر شدہ باشد.

اشدھ ashudh (صفت) ناپاک، آلودہ، [illegible] کردہ شدہ shudh بمعنی مقدس پاک است.

اشراق ishrāq (اس مذ) فلسفہ معروف. نمازی کہ اول شمس بعد از نماز صبح کہ بعد از طلوع آفتاب میخوانند

اشغلا ushgala (اس مذ) کار ناتمام فتنہ

— **اٹھانا** uthāna / **چھوڑنا** chhorna (مص) فتنہ برپا کردن.

اشلوک ashloke (اس مذ) شعر نظم بیت [illegible] هندی است.

اشنان ashnān (اس مذ) غسل، وضو، استحمام

اشوک ashooke (اس مذ) معروف [illegible] پادشاهی بود کہ در قرن سوم قبل از میلاد مسیح [illegible] است

اظہار izhār (اس مذ) بیان، دلیل کہ در دادگاه [illegible] شود

— **دینا** de'na (مص) شہادت دادن در محضر دادگاہ

— قانون qānoona (اس، مذ) شهادت
صحیح از روی قانون

— نامہ nāma (اس، مذ) صحیح هم احضاریه
دادگستری، ورقه جلب.

اعتبار aetabār (اس، مذ) اعتماد.

— آنا ãna (مص) باور شدن یقین شدن

— کرنا karna (مص) اعتماد کردن یقین کردن

اعتباری (صف) معتبر، قابل اعتماد

اعتراض اٹھانا uthana | (مص) ایراد
اعتراض جڑنا jarna | گرفتن خرده گرفتن

اعتراضی (صف) معترض ناراضی.

اعداد و شمار (اس، مذ) آمار.

افتاد (اس، مذ) حادثه، سانحه، بنیاد، طبیعت
فطرت، طرز.

— پڑنا parna — (مص) حادثه شدن
سانحه روی دادن، بنیاد و اساس قائم شدن

افراتفری afra tafri (اس، مث) ارعب

افراط و تفریط در مورد بی نظمی و شلوغی
کنایه به تشتت و درهم برهم بودن اوضاع
استعمال باشد بکار میرود.

افراط زر (اس، مذ) تورم اسکناس.

افریقہ afriqa (اس، مذ) نیز ق افریقا.

افریقی afriqi (صف) افریقائی

افسانوی (صف) افسانه ای

افترا باندھنا aftara bāndhna (مص)
تهمت زدن متهم کردن.

افسر afsar (اس، مذ) رئیس، مدیر، اداره، دولتی
علم، مرزا، ج، تاج، کلاه.

اف نہ کرنا uf na karna (مص) سکوت کردن
ساکت در برابر سختی ها دادن تحمل شدید کردن

اعلامیہ aelāmya (اس، مذ) نیز ی اعلامیه.

اعزازی (صف) افتخاری.

اففوہ offoh (اس) اصوات، کلمه تعجب تأسف
تعجب آور.

افیم afeem (اس، مث) افیون.
تریاک.

افیمی afeemi (صفت) تریاکی.
افیمچی afeemchu (مذ) تریاک خوردن
یا کشیدن تریاک. داروی.

اقبال iqbal (اس. مذ) ۱. اعتراف ۲. رتبہ
منزلت. نیک بختی ۳. تخلص شاعری معروف
که در فارسی و اردو شعر میسرود و در سال
۱۹۳۸ در لاہور درگذشت.

ـــ جرم، اعتراف بجرم.

اقبالیات (اس. مث) اقبال شناسی.
مطالعہ ویژۂ دانشش پیرامون آثار محمد اقبال لاہوری

اقرار iqrar (اس. مذ) قول و قرار، عہد و پیمان.
اعتراف قبول.

ـــ کرنا karna (مص) تعہد کردن، عہد کردن

ـــ لینا le'na (مص) قول گرفتن

اقراری (صفت) معترف. متعہد.

اک ek (صفت) تعت ایک بمعنای یک.

ـــ تارا tara (اس. مذ) سازی با صدا تار یک
سیم دارد

ـــ ڈال dal (صفت) خاص شمشیر سوار جنگی

ـــ دم (ق. مذ) یک باره دفعتہ

ـــ رخی تصویر ruki taswir (اس. مث) تصویر نیم رخ.

اکا ikka (اس. مذ) ۱. یک ماس در بازی ورق
۲. درشکۂ یک نفرہ کوچک که یک اسب
آن را میکشد. ۳. یک نوع زیور که بیانی بند.

دکا dukka تنہا تک بندرت گاہ گاہ

اکارت akarat (صفت) بی صفت، بی کار
بی ثمر بی درانش بہ ضایع ایس کردہ
بعض مواقع بطور قید هم استعمال میشود.
مثال: «میری ساری کوشش اکارت گئی»
meri sari koshish akarat gai
تمام کوشش من بیہودہ رفت

اکاس akas | (اس. مذ) آسمان سپہر فلک
اکاش akash | گردون

اکاسی ikasi (عدد) ہشتاد و یک

اکالی akali (اس. مذ) فرقہ ای از مذہب سیکھ ہا

اکانوے ikkanway (عدد) نود و یک

اکاون ikkawan (عدد) پنجاہ و یک

اکائی iklāee (اس. مث) (۱) عد. یگان

اکٹ ukat (اس. مذ) کواڑ میں کی نو

— کی لینا ki lena (اس) کلام میں

سب ... تحقیق

اکتالیس iktālees (عد) چہل و یک

اکتانا uktāna (مص) (۱) چیزے یا کاری خستہ شدن

ملول شدن (۲) ... بیزار شدن.

اکتیس ikatees (عد) سی و یک

اکٹھا	ikattha	(قید)
اکٹھی	ikatthi	یکجا جمع شدہ مجموعاً
اکٹھے	ikatthay	باہم باتفاق متفقاً

اکڑ akar (اس. مث) (۱) سختی و خشکی و ناہمواری

قہر (۲) غرور، تکبر لاف (۳) ...

... خودستائی.

— باز baz (صف) خودستا مغرور متکبر

لاف زن

بازی bazi (اس. مث) خودستائی

غرور تکبر بیجا.

— مکڑ makar (اس. مث) غرور، کوفت خودبینی.

اکڑتوں	akar toon	(اس. مث)
اکڑفوں	akar foon	ن. غرور

غرور بیجا خودستائی

اکسانا uksāna (مص) (۱) کشیدن فتیلہ چراغ

برانگیختن (۲) ... آتش ... ورغلانیدن.

اکڑنا akarna (مص) (۱) سخت ... شدن

(۲) مغرور و متکبر شدن بر کسان لاف زدن

(۳) قہر کردن (۴) سماجت کردن.

اکسٹھ iksath (عد) شصت و یک.

اکسنا ukasna (مص) (۱) جنبیدن ... ظاہر شدن

(۲) ...

اکلوتا	iklauta	(صف) تنہا فرزند پسر تنہا
اکلوتی	iklauti	فرزند دختر

اکھاڑ ukhār (اس. مث) ... کندہ

... شدہ

— پچھاڑ pachhar (اس. مث) ...

... زیر و زبر.

اکھاڑا akhāra (اس. مذ) (۱) ... زور ... جائے

کشتی (۲) جمعیت تماشائیان ...

دست رسان دیدن.

اکھاڑے کا جوان

(ترکیب اضافی) بمعنی پہلوان و مرد

پیر و مرد، دور شکور.

اکھاڑنا ukhāṛna (مص) برانداختن، ریشہ کن

کردن، کندن، بیرون کشیدن

اکھتر ikhattar (عدد) ہفتاد و یک.

اکھنڈ akhanḍ (صف) ا. تقسیم نشدنی، سالم،

۲. کوساله

اکھرنا akharna (مص) گران آمدن، ناپسند

شدن

اکھڑ akkhaṛ (صف) بی تربیت، جاہل

تند خو، خشن

اکھڑ پن akkhaṛ pan (امص) درشت

ناتربیتی، درشتی، خشونت، درشتی، لجاجت

اکھڑا	ukhṛa	(صف) ۱. ریشه کنده
اکھڑی	ukhṛi	۲. از جا کنده
اکھڑے	ukhṛay	شده

— **رہنا** rehna — (مص) ریشه کن بودن.

اکھڑی باتیں bāten ۔ (امص) سخت گفته

حرف درشت، سخن ناپسند.

اکھڑوانا ukhaṛwāna (مص) بسبب و بموجب

منهدم و ریشه کن شدن چیزی شدن، بدست دیگری

ریشه کن کردن، کندن دادن.

اکھو مکھو akkho makkho (اص) دعا، یک

نوع دعا که مادر دست خود را دور صورت نوزاد یا

با شمع دور سر وی میچرخاند برای اینکه چشم نخورد

اکھو مکھو جیسے ان کو اللہ رکھو akkho

makkho muṇh ko allāh

rakkho یعنی خدا او را از چشم بد محفوظ دارد

اکھیڑ ukheṛ (امص) ۱. اصطلاح کشتی گیری

بلند کردن حریف از زمین، کنده شدن

— **دینا** dinā — (مص) اکھاڑنا، زمین زدن

اکیاسی ikyāsi (عدد) هشتاد و یک

اکیاون ikkyawan (عدد) پنجاه و یک

اکیس ikkis (عدد) بیست و یک.

اکیلا akela (صف) تنها، یکتا

اکیلی akeli **اکیلے** akelay منفرد.

اگارنا ugārna (مص) ۱ پاک کردن چاه و حوض
آب، رنگ و ته جاه . ۲ حاصل کردن.

اگاڑی agāṛī (اس مث) ۱ جلو، پیش. ۲ ریسمانی
که پستهای اسب را بهم بندند تا فرار نکند

اگال ugāl (اس مذ) جویده، تف کرده، سلعت.

اگالدان ugāldan (اس مذ) تفدان

اگانا ugāna (مص) ۱ پرورش کردن، پرورانده.
۲ کاشتن.

اگاہنا ugāhna (مص) وصول کردن حق مالکانه
زمین، پول یا محصول.

اگاہی ugāhī (اس مث) ۱ حق مالکانه
۲ رشوه خوری

اگتا پیچھا ugta pechā (اس مذ) ۱ طعن
ملامت، حتم و ملعنت

اگلنا ugalna (مص) ۱ پس دادن، طعن و لعن کردن
مالت حتم پرورش از عیب کسی، بیگی
خورده را پس کشیدن

اگد agad (حرف ندا) ندای است که نیشتن
مالکان داخل در پاکی و پشت گوشهای بل دادن

ستمد و جنس آن را کرد و آماده میکنند.

اگر agar (حرف شرط) ۱ اگر، معنی که در فارسی داد
۲ (اس مذ) چوب عود که برای بوی خوشش میسوزاند

— بتی batti (اس مث) خمیر خشک چوب ها
در پیچیک چوب است و آن را برای بوی خوش
میسوزانند

— دان dān (اس مذ) ظرفی که عود میسوزاند و از آن
یکی از ظرفی آن را اگر سوز میگویند.

— مگر magar (اس مذ) عذر، بهانه، و علل،
بهانه، طفره.

— کرنا karna (مص) بهانه آوردن کردن
طفره زدن

اگرنا ugarna (مص) پاک شدن، اشک، و آب
و آب شدن

اگروال agarwāl (اس مذ) نام قومی از سوداگر

اگر بگر agar bagar (اس مذ) ۱ پشت سر، کج
مرتب، ۲ ناپاک، ریز و ناموافق

اگرم بگرم agram bagram (اس مذ)
نام محصول کسی به کسی، حرف پیچ دار

اگست agast [illegible]

[illegible]

[illegible] august [illegible]

[illegible]

اگلا	agla	(صفت) [illegible] مقدم ماضی
اگلی	agli	گزشتہ [illegible]
اگلے	aglay	قبل [illegible]

ـ پچھلا	- pichhla	(صفت)
ـ پچھلی	- pichhli	اوّل و آخر
ـ پچھلے	pichhlay	ماضی و مستقبل

اگلے دفتر کھولنا daftar kholna [illegible]

[illegible]

ـ لوگ loag ـ [illegible]

[illegible]

ـ نے کیا پچھلے پر آئی ne kiya — pichhlay par ace [illegible]

[illegible]

اگل آنا ugal āna [illegible]

[illegible]

ـ دینا de na ـ [illegible]

[illegible]

[illegible]

اگلنا ugalna [illegible]

[illegible]

[illegible]

اگن agan [illegible]

ـ بوٹ bote ـ [illegible]

[illegible] boat [illegible]

کند kund ـ [illegible]

[illegible]

اگن agun [illegible]

[illegible]

اگنی agni [illegible]

اگواڑا agwara [illegible]

[illegible]

اگوانی agwāni [illegible]

[illegible]

الا بلا alā bala [illegible]

[illegible]

الاپ alāp (س) مث، آلاپ را ببینید.

الاچا	ilācha	(ا) مذ، پارچہ لنگ که ساده
الائچا	ilā'echa	کرکی خوند

الاچی	ilāchi	(س) مث،
الائچی	ile-e-chi	هل.

الائچی دانہ یک نوع شیرینی دانہ ماسہ که از شکر و هل درست میکنند.

الار ulār (صف) کاری که نسبت جلو آن نسبت بقسمت عقب سبک است و احتمال واژگون شدن دارد.

الاہنا ulāhna (س) مذ، گله شکایت ج. اتہام مذاکہ

البل albal (س) مذ، اخوار، زره، نیرو ج. تصدیق و اکرمان کرده اطلاع حجت گفتہ میشود ج. فرق تفاوت

البیٹ albalt (س) مذ، نوع یک نوع ...

البیلا	albela	(صف) شوخ و شنگ
البیلی	albeli	جلف، آزاد منش
البیلے	albailey	ج. ساده لوح، ج. عجیب

تقلب کننده.

البیلاپن pan (ا) مذ، آزاد منشی، شوخ چشمی، شنگی. ج. ساده لوحی.

البین alpin (ا) مذ، سنجاق (این کلمه در اصل پرتغالی است).

الٹ ulaṭ (صف)، (فعل امر)، مصدر الٹنا

الٹنا ulaṭna مص، برگشتن، واژگون شدن، معکوس، واژگون، وارونہ، ضد، مخالف، برخلاف معمول

— آنا āna (مص)، برگشتن، بجای اول افتادن چیزی بجای اول خود

— پلٹ pulaṭ (س) مث، درهم برهم زیر و رو، ریخته، مغشوش

— پڑنا paṛna (مص) مث، ... واژگون شدن.

— پیچ	pech	(مص) مث، کوتس پیچ
— پھیر	pher	تکاپ، بحث، برگشت، بازگشت

پھیر میں آنا men āna (مص) ... سرگردان گرفتار شدن در حیرت افتادن

— جانا jāna (مص مرکب) ... شدن معکوس شدن،

— دینا de'na (مص متعدی) ... برگرداندن ... بخشیدن

— کے جواب دینا ke jawāb de'na (مص مرکب) ... سوال ... جواب سوال خشم آمیز

الٹا ulṭa | (صفت ...) واژگون،
الٹی ulṭī | معکوس، معکوس
الٹے ulṭay | عوض

— پلٹا pulṭa (صفت ...) معکوس ...

— توا tawa (صفت) ... سیاه بسیار تیره ...

— ٹانگنا ṭāngna (مص ...)

— لٹکانا laṭkāna (...)

الٹی ulṭī (صفت ...) معکوس

— بات bāt (امر مؤنث) سخن برخلاف حقیقت

— پلٹی pulṭī (صفت ...) معکوس ...

— ریت reet (امر مؤنث) برخلاف رسم

برخلاف سنت و دستور،

— سمجھ samajh (صفت) ... عقل ... بی‌شعوری

— کھوپڑی کا khopṛī ka (صفت) ... ابلہ

— ہوا چلنا hawā chalna (مص مرکب) جریان برخلاف ... اتفاق غیر مترقب ...

الٹے بانس بریلی ulṭay bāns baraili

(مص ...) کار ناروا

پاؤں پھرنا paon phirna (مص ...) ... برگشتن ...

الٹنا ulaṭna (مص مرکب) ... برگردیدن ... ویران شدن ...

الجبرا aljebra (اسم ...) ... مقابلہ ... algebra

الجھاؤ uljhao (امر ...) ... اشکال دشواری درگیری

الجھ پڑنا ulajh paṛna (مص مرکب) ...

کردن، شدن. بحث کردن و شدن. منتشر شدن

شدن. ۲. درافتادن.

– جانا jana (مص، مرکب) ۱. دشوار شدن. گیر پیدا کردن (در کار).

الجھن uljhan (اس، مث) ۱. گیری. گره. ۲. درافتادگی.

الجھنا ulajhna (مص، ل) ۱. دشوار شدن. درهم برهم شدن. گره خوردن (کاری). منتشر شدن. گیر پیدا کردن (کاری). ۲. نزاع برپا شدن.

الجھیڑا uljhera (اس، مذ) گرفتاری. مخمصه. پیچیدگی.

الزام ilzām (اس، مذ) ۱. اتهام. بهتان. افترا.

– آنا āna – | (مص) متهم شدن. مورد
– پانا pāna – | ملامت قرار گرفتن.

– اٹھانا uthā'na –
– دینا de'na –
– دھرنا dharna –
– لگانا lagāna –
(مص) جرم قرار دادن. متهم کردن.

السیت alsait | (اس، مث) ۱. فریب.
السیٹھ alsaith | اختلاف. ۲. ناتمامی کار.

السیٹیا alsaitya (صفت) فریب کار. حیله‌گر. فریبنده. نزاع طلب.

السی alsi (اس، مث) نام درخت و تخم میوه‌اش که از آن روغن گیرند.

القط کرنا alqat karna (مص، مرکب) ۱. قطع نمودن رابطه. ترک کردن. ۲. پایان دادن. بآخر رساندن. تمام کردن.

الکسانا alkasāna (مص) سستی کردن. تنبل کردن. کاهل کردن.

الکس alkas | به آلکس، آلکسی
الکسی alkasi | رجوع شود.

الگ alag (صفت) جداگانه. علیحده. تنها. جز. سوا. علیحده.

– تھلگ thalag – (صفت) تنها. جدا. دور از تماس با کسی. به تنهایی. دور. دور.

الگنی algani (اس، مث) ۱. بندی که برای آویختن لباس ...

الله allāh (اِ. اَ.) ۲. حرف ندا که در مورد درخواست کمک از خدا گفته میشود.

ــ خیر صلّا kair salla ــ (ص) شکر خدا را تمام شد، شکر خدا بخیر گذشت

ــ کرنا karna ــ (مص. مر.) اعجاب کردن ۲. قناعت کردن.

ــ کرو karo ــ (ص) توبه کن بگو.

ــ جانے jāne ــ بزبان نیاورد

ــ آمین کرنا āmin karna ــ (ف. م.) دیگری کسی توجه دادن داشتن دعا کردن برای سود کسی.

ــ اٹھانے uthāe ــ (از اصوات) دست کج کسی گفته، مرده شوییت ببرد.

ــ بیلی baili ــ (از. ز.) خدا نگهدار، خدا بی صاحب، خداحافظ.

ــ رے rey ــ (از اصوات) در حالت تعجب ادا میشود

ــ کی بھینس ki bhens ــ (ص) مرد بیکاره پوست زده

ــ کی گائے ki gā'ay ــ (ص) شخص ساده لوح و نیک نفس.

ــ مارا māra ــ (ز. ز.) در موقع عصبانی شخص جیب گفته میشود فلک زده، بدبخت.

ــ والا wāla ــ (صف) مرد خدا، شخص نیک نفس

الّلے تلّلے کرنا alalle talalle karna (ص) اسراف کردن، ولخرجی کردن، عیاشی کردن.

الل ٹپ alal tap | قید (زبان عوام) حرف

اٹل ٹپو ــ jappoo | بیهوده، صحبت مهمل

بی معنی بدون تأمل خوره حرف.

الماری almāri (اِ. مؤنث) گنجه، صندوق، قفسه گنجه، جای لباس، قفسه کتاب

الم نشرح کرنا alam nashrah karna (مص) فاش کردن، علنی کردن

الم غلم allam gallam (صف) سخن بیهوده جفنگ. ۲. لاطائلات بی معنی

الّو ulloo (اِ. مذ.) ۲. آدم احمق و بی شعور، جغد

ــ بنانا banāna ــ (مص) تحمیق، دست انداختن کسی

— کا پتا ka pata — (ترکیب اضافی) مطلع شدن از حال کسی از بقای و آگاهی گرفته میشود.

الوپ aloop (صفت) مخفی، ناپدید، پنهان.

الونا alona (صفت) بی نمک، بی مزه، ناطعم.

الهڑ alhar (صفت) دیر آزموده، ناآزموده کم تجربه

(اسم مذکر) کره اسب

— پنا pana (اسم مذکر) جوانی، ناتجربگی، نادانی، کم سنی.

الیچنا alchna (مصدر) پاشیدن آب، آب را در فاصله از جای برداشتن، پاشیدن.

امام باڑہ imām bāṛa (اسم مذکر) جای اجتماع عزاداران حسینیه، تکیه.

— ضامن zāmin — (اسم مذکر) بازوبند، سکه ای که در دستمال در هنگام حرکت مسافر به بازوی او می بندند، قطعه پارچه ای است که چند سکه در آن قرار میدهند و مسافر پس از رسیدن به مقصد سکه را به شخص مستحق میدهد یا نیاز میکند.

امنگ amang (اسم مؤنث) شوق، ذوق، آرزو.

امتیاز imtiāz (اسم مذکر) برتری، فضیلت. تفوق، فرق، تمیز، جدا کردن، جدائی.

که از دولت یا مقام جهت ایجاد کار یا اختراع معدن وغیره گرفته میشود.

امٹ amit (صفت) پایدار، ثابت، تغییر ناپذیر، لایزال، جاویدان.

ام جانا am jana (مصدر) خسته شدن، سنگین شدن، اعضای بدن، ضعف پس از بیماری، کشش.

امچور amchur (اسم مذکر) قطعات انبه خشک شده در آفتاب. مجازاً شخص لاغر و ضعیف.

امر amar (صفت) فنا ناپذیر، همیشه زنده، لایزال، جاویدان.

امر بیل	amar bail	(اسم مؤنث) عشقه
اکاش بیل	akāsh bail	گیاه پیچان که ریشه

ندارد و به درخت میپیچد و باعث خشکیدن آن میگردد.

ارکید orchad

امرت	amrit	(اسم مذکر) تریاق، اکسیر، آب
	imrat	حیات، هر چیز لذیذ

— دھارا dhāra — (اسم مذکر) آب حیات، دوائی است که بیشتر امراض را شفا میدهد و معمولاً در هند بکار برده میشود.

امرتی imarti (اس۔ مث) یک نوع شیرینی است. عوام آن را امرتی amarti گویند.

امرس amras (اس۔ مذ) آب انبه، آب انبه که خشک شده باشد.

امرود amrud (اس۔ مذ) میوه ایست بسیار خوشبو و خوشمزه و گرمسیری که شبیه گلابی است.

امریکی amriki (صفت) امریکائی.

امریکه amrika (اس۔ مذ) مخ ک، امریکا

امکا ڈھمکا amka dhamka (اس۔ مذ) فلان و ادا این و آن، بزرگ و کوچک، ما تو لی تعبیت این کلمه در مورد تحقیر بکار میرود

امنگا umnga (صفت) برآمده، برجسته، متورم

املتاس amaltas (اس۔ مذ) میوه ای به شکل خیار چنبر که معروف آن مسهل است

املی imli (اس۔ مث) تمر هندی، درخت تمر هندی

امن چین aman chaen (مذ) امن و آسایش، راحتی فکر و خیال، امنیت، وضع مرتب و آرام، سازش و آشتی

امنڈنا umandna (مص) سرریز شدن، متراکم شدن ابر در آسمان، طغیانی شدن آب دریا یا رود خانه.

امنگ umang (اس۔ مث) آرزو، اشتیاق، شوق و ذوق، ولوله

— **پر** par (صفت) پرجوش، پرخروش، شاداب

امول amole | (صفت) بسیار گرانبها، غیر قابل
انمول anmole | تخمین و تقویم.

امی ammi (اس۔ مث) مادر، مامان، مادر.

امی جان مادر جان، در زبان خویشاوندان نزدیک هم گفته میشود

امیٹھنا amethna (مص) پیچ دادن، فشردن، تاب دادن

امید اٹھ جانا ummeed uth jāna (مص) مرکب، قطع شدن امید، ناامید شدن.

— **بر آنا** — bar āna | (مص) حاجت برآمدن
— **بر لانا** — bar lāna | شدن، حاجت برآوردن
ساختن حاجت، به مراد رسیدن

— **باندھنا** — bāndhana | (مص) کسی را امیدوار
— **بندھانا** — bandhāna | کردن

ـ بندھنا bandhna ـ (مص) امید داشتن
امیدوار بودن

ـ ٹوٹنا tootna ـ (مص) نومید شدن، قطع شدن امید

ـ دلانا dilana ـ (مص متعدی) امیدوار کردن کسی را

ـ سے ہونا se ho'na ـ (مص) مجازاً حامله بودن

ـ کرنا karna ـ (مص متعدی) انتظار داشتن.

ـ گاہ gah ـ (اس مذ) جا، پناه

ـ وار war ـ (صفت) کاندید، داوطلب، منتظر

ـ واری wari (اس مث) انتظار، کاندیدا، داوطلبی

امیر ameer (صفت) ثروتمند، متمول، پولدار
ـ سولر ـ (اس مذ) ثروتمندی که باشکوهی چند

اُن un (ضمیر) آنها، آنان، در صیغه اشاره به شخص محترم نیز استعمال میشود.

اِن in (ضمیر) این، اینان، ایشان، در صیغه اشاره به شخص محترم نیز استعمال میشود.

ـ دونوں dunon ـ (ص) کال هر دو این ایام ها

روزها، در این عصر

اَن an (پس) پیشوند نفی که قبل از اسم استعمال میشود مثل نا، در فارسی.

ـ بن ban ـ (اس مث) عدم موافقت، رنجش، اختلاف

ـ پڑھ parh ـ (صفت) بیسواد، ناخوانده.

ـ تھک thak ـ (صفت) خستگی ناپذیر

ـ جان jan ـ (صفت) غافل، نادان، ناآشنا، ناآگاه

ـ بننا jan ban'na ـ (مص) تجاهل کردن.

ـ ہونا jan ho'na ـ تجاهل کردن، تظاهر به نادانی کردن، غافل شدن، نادان بودن.

ـ پن pan ـ (اس مذ) صفت نادانی

ـ دیکھا dekha ـ / ـ دیکھی dekhi ـ (صفت) ناپیدا، پنهان

ـ سنا suna ـ / ـ سنی suni ـ (صفت) عجیب و غریب، چیزی که تاکنون شنیده نشده

ـ گنا guna ـ / ـ گنی guni ـ (صفت) ناشمرده

— گنا برس gina baras — (ترکیب وصفی) یکی از توهمات زنان هندو است که سال هشتم هر سال خطر و آسیب است و در شمار شش سال های عمر آن ها از قبول بدارند و محاسب نمی آورند

— مہینہ mahina — (ترکیب وصفی) یعنی ماه هشتم آبستنی زن

— گنت ginat — (صفت) بیشمار. لا تعد و لا تحصی

— گھڑ ghar — (صفت، نامحدود) خام ناتراشیده صیقل نشده.

— گھڑت بات gharat bat — (ترکیب وصفی) حرف بیهوده صحبت بی اساس

انمل anmal (صفت) نامناسب ناجور.

انمول anmole (صفت) بسیار گرانبها قیمتی.

اناپ شناپ anap shanap (صفت) بی معنی مهمل یاوه مزخرف.

اناج anaj (اسم مذ) غله

انار anar (اسم مذ) ۱. ... ۲. ... یک نوع بخشش باری

انارا anara | اناری anari (اسم مذ) کبوتر سرخ چشم

اناڑی anari (صفت) بی مهارت. بی تجربه. ابله

— پن pan — (اسم مذ) بی تجربگی حماقت.

اناسی unasi (عدد) هشتاد و نه.

انت ant (اسم مذ، ص) پایان انجام. آخر

— کال kal — (ترکیب وصفی) زمان آخر وقت رحلت. پایان عمر.

انتالیس untalis (عدد) سی و نه

انتر منتر antar mantar (اسم مذ) جادو جنبل. سحر

انتیس untis (عدد) بیست و نه

انٹا anta (اسم مذ) ۱. حب ترکیب ۲. گلوله شیشه ای که اطفال با آن بازی میکنند ۳. بازی بیلیارد.

— چت ہونا chit ho'na — (مص) افتادن پریشت

غفیل gafeel (صفت) بدمست. سیاه مست.

— گھر ghar — (اسم مذ) اطاق بیلیارد

انتڑی antṛi (اس. مث) آں، معدہ، رودہ، امعاء

— کا بل کھولنا ka bal kholna (محاورہ)
پس از گرسنگی غذای سیر خوردن.

انتڑیاں جلنا antṛyān jalna

انتڑیوں کا قل ھو اللہ پڑھنا antṛyon ka qul howallāh paṛhna

انتڑیوں میں آگ لگنا antṛyon men āg lagna (مصدر) اصطلاح عامیانہ است
بمعنی بسیار گرسنہ بودن.

انن anan (اس. مذ) غلہ، روزی.

— پانی انن جل pāni anan jal
(اس. مذ) آب و نان، قوت، خوراک

— داتا dāta (اس. مذ) روزی دہندہ، مالک

انّا anna (اس. مث) دایہ، شیردہ

انٹی anṭi (اس. مث) ...

انٹی anṭi (اس. مث) ۱- کھوٹ کا حصہ، پشم
۲- انتہای وسط، وانگشت دست
۳- جیب ...
۴- ...

— باز bāz (صفت) دغل، فریب دہندہ
— مار mār حقہ باز

— پر چڑھانا par chaṛhāna (محاورہ) ...
گول زدن

— پر چڑھ جانا par chaṛh jāna (محاورہ)
فریب خوردن، گول خوردن

انتقال inteqāl (اس. مذ) ۱- انتقال ۲- مرگ.

— ہونا ho'na (مص. لازم) فوت شدن
— کرنا karna درگذشتن، بدرود حیات
گفتن

انجر پنجر anjar panjar (اس. مذ) اعضاء، بند،
مفصل‌ها

— ڈھیلے ہونا ḍheelay hona (محاورہ)
خستہ و کوبیدہ شدن

انجن anjan (اس. مذ) لوکوموتیو (این کلمہ انگلیسی
است) engine

انجنیر injinyar (اس. مذ) مہندس (این کلمہ انگلیسی
است) engineer

انچ inch (اس. مذ) ... (فوت) ...

کو انگلیسی inch است.

انچارج anchārj (س.مذ) متصدی. سرپرست.

(۱) این کلمه انگلیسی in charge است.

انچھر anchhar (س.مذ) [illegible] سحر و جادو

[illegible] کلام موثر.

انحصار inhisār (س.مذ) محصور. منحصر. معامله.

این کلمه در ایران بمعنی مونوپولی monopoly

بکار میرود.

انداز andāz (س.مذ) ۱. طرز. ۲. ناز و ادا.

۳. قیاس. تخمین. ۴. حد اعتدال.

— **اڑانا** uṛāna — (س) ۱. [illegible] کسی را یاد

گرفتن.

اندازاً (ق.) ۳. تخمیناً. از روی قیاس.

اندازہ andāza (س.مذ) بفتح ز. قیاس. تخمین.

اندر indar (س.مذ) شاه خدایان هندو. الاهه

[illegible] الاهه باران.

— **کا اکھاڑا** ka akhaṛa — (ترکیب حالی)

۱. بزم عیش و عشرت الاهه اندر. ۲. کنایه

[illegible]

اندھا	andha	
اندھی	andhī	(صفت) کور. نابینا. مجازاً بیخبر.
اندھے	andhay	

— **بگلا** — bagla — (صفت) کسی که در اضطراب

یا بی‌سلیقگی کاری را انجام میدهد.

— **پن** pan — (س.مذ) کوری. نابینائی.

— **دھند** dhund — (قید) بدون فکر عاقبت

اندیشی. بی تأمل. بیحساب.

اندھوں میں کانا راجہ andhoṇ meṇ kāna rāja (مثل) ضرب المثل.

در کشور کوران یک چشمی پادشاه است.

اندھی سرکار (ترکیب) بمعنی حکومت ظالمانه.

حکومت [illegible].

اندھے کی لاٹھی andhe kī lāṭhī

(ترکیب اضافی) ۱. عصای پیری. ۲. وضع [illegible]

متوالیت پیر کور.

اندھڑ andhaṛ (س.مذ) باد تند و سریع

اندھیر andhere (س.مذ) تاریکی. جور. ستم.

۳. بیدادگری. ظلم. بی انصافی

— کرنا karna — (مص) ظلم و بی انصافی کردن.

اندھیری andheri (اس، مث) تاریکی

تاریک — و نکس پارچه و چشم بند. اسب شتر

اندھیرا andhera (اس، مذ) تاریکی، سیاهی، تیرگی

ابهام، افسردگی.

— گھپ ghup — (اس، مذ) تیره و تار،

تاریکی مطلق.

اندھیرے گھر کا اجالا andhere ghar ka ujala (ترکیب اضافی، متعارف)

پسر خانواده، فرزند عزیز و محبوب.

اندیشه andesha (اس، مذ) بیم، ترس، وحشت.

نگرانی، خطر.

— ناک (صفت) مخوف، ترسناک، دین کار

دارای اندیشک، وبنای متفکر کار میرود و در

زبان اردو متفکر و متفکر اندیشه.

انڈا anda (اس، مذ) تخم مرغ، بیضه پرنده.

انڈے اڑانا anday urana (مص)

دروغ گفتن

— بچے bachchay — (اس، مذ) کودکان، خانواده

کوچ بودا.

— سینا sena — (مص) نشستن پرنده بر روی

تخم برای مدت دوران جوجه تبدیل شدن.

انڈے لڑانا larana — (مص) تخم جنگی یک

نوع بازی و سرگرمی است که روز عید نوروز

هر یک تخم مرغی را بطوری در دست خود نگه

که یک سر تخم بطرف بیرون قرار گیرد و حریف

سر تخم مرغ خود را به سر تخم مرغ او در دست حریف

میکوبد و کسی که تخم مرغش شکسته شود بازنده است.

انڈوا endwa / indwa (اس، مذ) چنبره ای که از پارچه درست کنند و معمولا روی سر بنهند

تا فشار و سنگینی چیزی که بر روی سر حمل میکنند کم

محسوس شود.

انسپکٹر inspektar (اس، مذ) بازرس (واژه

ای از انگلیسی inspector است).

انسٹھ unsath (عدد) پنجاه و نه.

انشائیه insha'iya (اس، مذ) نثر ... جدائی کرده

ادبی و احساساتی نوشته باشد

انکم ٹیکس income taks (اس، مذ) مالیات

به درآمد (انکم) انگریزی income tax

است).

انکنا a'ṅknā (مص) تخمین زدن، قیاس کردن

تقویم کردن.

انکھڑیاں ankhṛiān (ا.ب. مث) (ت.ش) (شعر)

چشمان معشوق.

انگ ang (ا.س. مذ) (ت.ش) بدن، عضو بدن.

— لگانا _lagānā (ا.س) در آغوش گرفتن، معانقه

در آغوش گرفتن.

— لگنا _lagnā (ا.س) هضم شدن غذا، جزو بدن

شدن غذا.

انگارا angārā (ا.س. مذ) (ت.ش) گل آتش، پاره

چیز سرخ رنگ، آتشی

— بننا _bannā (ا.س) سرخ شدن

— ہو جانا _ho jānā در حالت خشم و غضب

انگارے برسانا angāray barasnā

(مص) کنایه از گرمای شدید، آتش باریدن

— برسیں _barsen (مذ) (ت) تعریض که آتش

آتش بگیرد، بگیری

انگاروں لوٹنا angāroṅ loṭnā (مص)

(ت.ش) بیقرار شدن، از حسد سوختن.

انگڑائی angṛāi (ا.س. مث) تمدد اعضاء بدن.

کشش اعضاء بدن.

— توڑنا _toṛnā (ا.س) در موقع تمدد اعضاء

دست بر شانه کسی گذاشتن برای تنبلی

بجا یا به مانند سستی نشان دادن

انگرکھا angar khā (ا.س. مذ) یک نوع لباس

مردانه مانند که جلو آن بسته است و از گردن تا

شکم دکمه‌ای دارد که چپ می بندند.

انگڑ کھنگڑ angaṛ khangaṛ (ا.س. مذ) (جمع)

(ت.ش) اسباب و اثاثیه مستعمل خانه و خرت

و پرت.

انگریز angrez (ا.س. مذ) (ت.ش) مرد یا زن انگلیسی

انگریزی angrezī (ا.س. مث) زبان انگلیسی

انگشت شہادت angusht-e-shahādat

(ا.س. مث) انگشت سبابه.

انگشتانه angushtāna (ا.س. مذ) محفظ انگشت

نشست دست.

انگل ungal (س. مذ) انگشت. زیادہ وہ عضو یک انگشت.

انگلی ungli (س. مث) انگشت

— **پکڑنا** pakarna (س) انگشت گرفتن

— **دکھانا** dikhāna (س) نمایاں

— **رکھنا** rakhna (س) انتقاد وعیب جوئی کردن

انگلیاں توڑنا unglyān torna (س. مث) انگشت شکستن کہ صدا برمی آید و جالگیری زنان از عزیزان و فرزندان طریقی کہ وو دست را اوّل بطرف صورت چپ یا پیچیده میکند سپس انگشتان وو دست را بطور بیرون سر خود میسانند و دعا میکنند و قربان صدقہ میگویند

انگنائی angnāi (س. مث) صحن اوّل خانہ جیاط صحن

انگوٹھا angootha (س. مذ) انگشت شست دست

انگوٹھی angoothi (س. مث) انگشتر

انگور angoor (س. مذ) انگور ۲- پوست زخم در موقع التیام

— **کا گچھا** kā gucha — (ترکیب اضافی) خوشۂ انگور.

انگیا angya (س. مث) ا. کرتی زنانہ پستان بند زنانہ ۲- یک نوع جلو.

انگیٹھی angethi (س. مث) آتشدان منقل.

اناناس anannas (س. مذ) اناناس. این کلمہ پرتگالی است.

انچاس anachās (عدد) چہل و نہ

انوپ anoop } (س. مث) آب یا آئینہ کہ پیشکش رود و دعا جوید
انوپان anoopan }

انوکھا anokha } (صفت) نادر غیر معمول.
انوکھی anokhi } عجیب. نادر. فوق العادہ
انوکھے anokhay } استثنائی

انہہ unh } (صوت) صدائی کہ در موقع نفرت
اونہہ oonh } و تحقیر و بی اعتنائی از دہن در آید.

انہتر unhattar (عدد) شصت و نہ

ان ہوت an hote (س. مث) افلاس ناداری

انھیں unheṉ } (ضمیر اشارہ جمع مفعولی) ایشان را.
انھیں inheṉ } (ضمیر اشارہ نزدیک) اینہا را

بشما . با ایشان . ایشان را . شما را . با شما .

انی ann (س . مث) نوک خنجر و پیکان و نیشتر

امثال آن

انیس unnis (عدد) نوزده .

انیسواں unniswān (عدد ترتیبی) نوزدهم

خفیف اوردم نوزدهم

او	oa	(از اصوات) حرف ندا که در نتیجه
اے	ai	خطاب شخص کم رتبه یا کوچک
ارے	aray	ادا میشود .

اوائی awāi (س . مث) خبر آمدن یا وارد شدن

کسی . دیهاتی ایک گرسنه که سه فاری میر . نکار

میرود .

اوبی obi (س . مث) گودال یا چاله که برای شکار

فیل در جنگل می کنند و بعد آن را با برگ و شاخه

می پوشانند

اوپر oopar (حرف اضافه) روی . بالای . در بالا .

مرتفع

— والا مرموز . اسرار آمیز است

— جی ... قید) مخفیانه . پنهانی

اوت oot (صفت) بی اولاد که در وارثی نکرده بمیرد

زنان هندو از ... چنین مرده ای می ترسند .

بلا نام و ... نیز ... .

اوتار autār (س . مذ) سبب انتزاعی که به شکل انسان

ظاهر شود . تذکر : به عقیده هندو خدا در بعضی

مواقع برای اصلاح امور خلقت خود به شکل انسان

ظاهر میشود و اوتار همان است .

اوٹ ote (س . مث) ۱ . حجاب . حایل . پرده .

پوشش . ۲ . پناهگاه . کمین گاه .

اوٹ پٹانگ oot patang (صفت)

مهمل . بیهوده . پوچ . حرف مفت .

اوٹنا otna (مص) جدا کردن پنبه دانه از پنبه

اوٹنی oatni (س . مث) چوبی که پنبه دانه را از پنبه

جدا میکند

اوجھڑی oajhri (س . مث) روده . شکمبه حیوانات

اوجھل oajhal (س . مث) حایل . حجاب . پرده

اوچھا	oachha	(صفت) ۱ . کم ظرفیت .
اوچھی	oachhi	کم عمق
اوچھے	oachhay	۲ . خفیف . سبک .

اوچھاپن pan — (اس. مذ) ۱. پوچی، بیرنگی ۲. دنائت، خساست ۳. کم عقلی

اودا ooda
اودی oodi
اودے odday
(صفت) ارغوانی رنگ

اوداہٹ oodāhat (اس. مث) ارغوانی بودن رنگ.

اودبلاو oodbilāo (اس. مذ) جانوری شبیه گربه که در کنار رودخانه زندگی میکند و خوراکش ماهی است

اور aor (حرف عطف) ۱. و ۲. دیگر جداگانه. ۳. غیره.

— **سے — ہونا** se-ho'na (مص) عوض شدن، متبدل شدن

اور ore (اس. مث) سمت، طرف، جانب.

اورنگ زیب ourangzeb (اس. مذ) محی الدین اورنگ زیب ششمین پادشاه سلسله تیموریان هندوستان که سال ۱۷۰۷ میلادی درگذشته است

اورکوٹ over kote (اس. مذ) پالتو (این کلمه انگلیسی over coat است)

اوڑھنا orhna (مص) لباس پوشیدن، برتن کردن.

— **بچھونا** bichhauna —
— **بچھانا** bichhāna —
(اس. مذ) کنایه از چیزی که کثرت مورد استعمال کسی باشد.

اوڑھنی orhni (اس. مث) روسری، چادر زنانه که بر سر اندازند.

اوس oas (اس. مث) شبنم، ژاله.

اوسان ausān (اس. مذ) هوش و حواس.

— **خطا ہو جانا** kata ho jāna — (مص) مضطرب، پریشان شدن حواس.

اوسر ausar (اس. مث) ۱. گاو و یا گاومیشی که برای بار اول آبستن باشد. ۲. زمین شوره زار

— **کھیت میں کیسر** khait men kaisar — (ضرب المثل) در موردی گفته میشود که در یک زشت روی زیبا روئی یا در یک افراد کم تر شخص عالی مقامی بوجود آید.

اوقات augāt (اس. مث) ۱. جمع وقت. ۲. حیثیت، وضع اجتماعی ۳. استطاعت

اوک oak (س) مث، عادت چو پل
اوکھل oakhli (س) برای بلغور کردن و کوبیدن غلّہ

اول ool (س) مذ، د خارش. ۲. ضمانت تعہد

اول جلول ool jalool (صف) ۱. زشت.
۲. احمق مضحک مہمل ۳. لاوبالی لاپروا

اول فول بکنا aul faul bakna (مص)
صحبت بیہودہ و مہمل کردن مہمل گفتن

اون oon (س) مث، پشم.

اونٹ oont (س) مذ، شتر کنایۃً آدم
دراز قد.

— کٹارا katara (س) مذ، نام خاری است
کہ شتر آن را دوست دارد و میخورد.

— کے منہ میں زیرا ke muṇh meṇ zira (ضرب المثل) شتر را با ملعقہ آب دادن.

— کی چوری ڈھو کا ڈھو ki choori ḍhoo ka ḍhoo (ضرب المثل) شتر سواری
دولا دولا بر چیزی دارد.

اونٹنی ooṇṭni (س) مث، شتر ماده.
ناقہ.

اونٹانا ooṇṭāna (مص) جوش نہادن.

اونٹنا ooṇṭna (مص)، جوشیده شدن

اونچ نیچ ooṇch neech (س) مث، ۱. عدم
تساوی، بلندی و پستی ناہمواری ناہمواری.
نشیب و فراز ۲. نفع و ضرر، خوب و بد
زشت و زیبا.

اونچا ooṇcha (صف) ۱. بلند،
اونچی ooṇchi ۲. ارجمند، مرتفع.
اونچے ooṇchay ۳. دراز، عالی.

اونچا سننا — sunnā (مص) بمشکل شنیدن
کر بودن.

اونچے بول کا منہ نیچا — bole kā muṇh neechā (ضرب المثل) غرور سبب
ذلت و خواری میشود.

اونچی دکان پھیکا پکوان — dokān phika pakwān (ضرب المثل) موقعی
گفته میشود کہ کسی شہرت داشتہ باشد ولی لیاقت
آن را نداشتہ باشد.

اونچائی ooṇchāee (س) مث، بلندی ارتفاع

اوندھا ondha ⎫ (صفت) واژگون۔
اوندھی ondhi ⎬ وارونه، سرافتاده۔
اوندھے ondhay ⎭ نگون۔ کردن۔

اونگھ oongh (اس، مث) (اونگھ) چرت۔ خواب آلودگی، غنودگی۔

اونگھنا oonghna (مص، بمعنی زدن، چرت) آمدن، چرت زدن، غنودن، بیانہ تنبل و سستی کردن

اونگھتے کو ٹھیلتے کا بہانا ooghte ko thailtay ka bahāna (ضرب المثل)
درمعنی گفته میشود که کسی مایل بانجام کاری باشد بلطف وعده اتفاقی روی دهد که آن کار انجام نشود.

اویر سویر avere savere (قید) دیر یا زود، گاهی یا بیگاهی، با تاخیر

اہا aha (حرف تحسین) آهاه یا بخه وه به به تحسین زیاد، آها کرد، گفته میشود.

اہرن ⎫
ابرن ⎭ ahran (اس، مذ) سندان۔

اہلکار ahlkār (اس، مذ) بیکار، کارمند، مستخدم دولت۔

اہلیہ ahliya (اس، مث) منکوحه، زوجه، همسر، زن۔

اہیر aheer (اس، مذ) یک فرقه هندو که به گاوداری شیر دادن، گاودار۔

اہیرن aheeran ⎫ (اس، مث) زن گاو
اہیرنی aheerni ⎭ دار از یک فرقه هندو۔

ایٹم aitam (اس، مذ) اتم (از کلمه انگلیسی atom (است).

ایٹم بم bam (اس، مذ) بمب اتمی (این کلمه انگلیسی atom bomb (است).

ایجنٹ aijant (اس، مذ) نماینده، کارگزار، (این کلمه انگلیسی agent (است).

ایجنسی aijansi (اس، مث) آژانس، نمایندگی (این کلمه انگلیسی agency (است).

اینچ پینچ aich paich (اس، مذ) کشمکش، پیچ و خم، پیچیدگی، حیله، فریب، شاداناتی.

ایڑ aiṛ (اس، مث) مهمیز

— مارنا mārna ⎫
— لگانا lagāna ⎭ (مص) مهمیز زدن.

ایڑی aiṛi (اس، مث) پاشنه پا، پاشنه کفش.

ایڑیاں رگڑنا aṛyāṅ ragaṛna (مص)

۱. درصیغه بودن، مضطرب بودن، اشتیاق زندگی کردن. ۲. رنج جان کردن.

ایسا	aisa	(قید) اینطور. این چنین
ایسی	aisi	مثل این.
ایسے	aisay	شبیه این.

ایسا تیسا tausa ـ (صفت) کلمهٔ تحقیر که در حالت آزردگی و خشم بر زبان رانند.

ایسا ویسا	vaisa	(صفت) فضول معمولی
ایسی ویسی	vaisi	
ایسے ویسے	vaisay	

ایسے ہی hi ـ (قید) همانطور که بود، مثل سابق، از وقت قبل.

ایسی تیسی	aisi taisi	فحش، مسخره، بازو.
ایسی کی تیسی	ki taisi	فلان فلان شده

ایسے میں aisay meṇ (قید) در این حال، درچنین وضع.

ایسے ہی hi (قید) بیهوده، مجانی، مفت.

اولا oala (اس، مذ) تگرگ، ژاله، بارانی که از رگبار در هوا منجمد شده بر زمین می‌افتد، دانهٔ برف.

ـــ ہو جانا ho jāna ـ (اس) بسیار سرد شده بودن.

اولا مولا aula maula (صفت) احمق، کودن، خرف.

ایشور eeshwar (اس، مذ) خدا، الله، خدا، رب، پروردگار، حاکم.

ایک	aik	(عدد) یک. (صفت) تنها، منحصر به فرد، یکتا.
اک	ek	

ـــ آدھ ādh ـ (قید) یکی دو تا، خیلی کم. (صفت) چند تا.

ـــ آنچ کی کسر ہونا ānch ki kasar ho'na (اس) نزدیک به تمام رسیدن، نزدیک تمام شدن بودن، زیاد ماندن، تکمیل کردن.

ـــ آنچ کی رہ گئی ki rah gai ـ (اصطلاح) کمی مانده بود که موفقیت حاصل شود.

ـــ پنتھ دو کاج paunh do kāj ـ ضرب المثل: با یک تیر دو نشان.

ایکا aika (اس، مذ) اتحاد، اتفاق، همبستگی، یگانگی.

ـــ ایکی aiki ـ (قید) ناگهان، بطور غیر مترقب.

ایکٹر aktar (اس، مذ) ہنرپیشہ (این کلمہ انگلیسی actor است).

ایکڑ aikaṛ (اس، مذ) جریب معادل ۲۰۲۵ هکتار (این کلمہ انگلیسی acre است

ایکھ eekh (اس، مذ) شکر عربی نیشکر.

ایلچی aikchi (اس، مذ) قاصد، پیک.

ایم اے M. A (اس، مذ) فوق لیسانس کسی که دوره فوق لیسانس را دید، انگلیسی این کلمه مرکب Master of Arts است.

ایم پی M. P (اس، مذ) عضو پارلمان، نماینده مجلس شورای این کلمه مرکب Member of Parliament است.

اینٹ eeṇṭ (اس، مذ) آجر

اینٹ گری — gari (اس، مث) آجر کاری.

آتشی ātishi (اس، مث) آجر فشوه.

اینٹھ aenṭh (اس، مث) (اس، مذ) غرور، لاف

قهر و کشیدگی اعصاب، سخت شدن اعضا و اعضای بدن.

— جانا jāna (مص، مث) قهر کردن، رنگ زدن، سخت و سفت شدن از زیادی ناشی ما عضلات.

اینٹھنا aṇṭhna (مص، ...) خود ستائی فخر کردن، پیچیدن را تاب دادن مثل کسی را رنج ساختن، کشش و تشنج پیدا شدن در دست یا اعضا، بدن از زدن افتادن، اشیا یا اعضا بدن، قهر کردن از دست کسی

اینٹھن aiṇṭhan (اس، مث) تشنج شکنجه سفتی در اعضا، بدن

اینڈنا aiṇḍna (مص) خرامیدن، چمیدن، خود نمائی کردن

اینڈی بینڈی aiṇḍi baiṇḍi (صف) ناراست، چپ کج، پیچ‌ناپ

— سنانا sunāna (اس، فعل لازم) مسخره کردن، گفتن

اینڈھن eeṇḍhan (اس، مذ) سوخت هیزم

— ہو جانا ho jāna (فعل لازم) ... شدن هیز، ضعیف شدن از کار افتادن

ب

بابا bāba (اس. مذ) ۱. پدر، پدربزرگ. ۲. مرد مسن، ریش سفید، سالخورده. ۳. پیر طریقت، درویش.

بابر babar (اس. مذ) ۱. یک نوع گیاه که از پیشه‌ها و انبان‌ها علف سازند. ۲. ظهیرالدین بابر مؤسس سلطنت تیموریان هند، که در سال ۹۳۲ بر حکومت دهلی دست یافت ابراهیم لودی را شکست داد و پس از چند سال حکمفرمائی در آن کشور درگذشت و در کابل مدفون گشت.

بابرنگ bābrang (اس. مذ) یک نوع گیاه دارویی که آن را برنگ کابلی هم می‌نامند.

بابل bābul (اس. مذ) ۱. پدر. ۲. شوهر خانم [illegible] که همراهان [illegible] مادر ... است.

بابن bābon (اس. مث) ماده ... بوزینه.

بابن bobbin ماسوره [illegible]

سب شمالی گفته میشود.

بابو bāboo (اس. مذ) ۱. کارمند دولت. ۲. کلمه خطاب که در فارسی آقا می‌باشد.

— **جی** ji — حضرت آقا، ارباب، مسیو.

باپ bāp (اس. مذ) پدر، والد، بزرگ، استاد.

— **بنانا** banāna (مص. م) پدر خواندن کسی را.

— **تک جانا** tak jāna — (مص. ل) پر حرفی کردن، بخشش ... تا ... که نام پدر برده شود.

— **دادا** dāda — جد (اس. مذ) اجداد.

— **مارے کا بیر** māray ka baer — (اس. مذ) عداوت خانوادگی.

باپو bāpoo (اس. مذ) پدر، مرد بزرگوار.

بات bāt (اس. مث) ۱. حرف، گفته، صحبت. ۲. مکالمه. ۳. موضوع، مطلب، نکته.

آپڑنا ā parna (مص. ل) اتفاق افتادن، روی دادن، مزاحمت ایجاد شدن، گره در کار افتادن.

— اٹکنا apakna — (م)، بشکال برخوردن، گره در کار افتادن، معطل ماندن مطلب.

— اٹھانا uṭhāna — (م)، تحمل کردن، برداشت کردن.

— پر par — قید ردو ابرازی.

— میں meṅ — قید دربر موضوع ما در برگ.

— بدلنا badalna — (م)، بد قولی کردن، مطلب دیگر زدن، از تعهد شانه خالی کردن، زیر قول زدن.

— بڑھانا baṛhāna — (م)، طول دادن بگومگو.

— بگاڑنا bigāṛna — (م)، نقشهٔ کسی را بهم زدن، اعتبار کسی را از بین بردن.

— بگڑنا bigaṛna — (م)، کار خراب شدن، آبرو ریخته شدن.

— بنانا banāna — (م)، چرب زبانی کردن، سخن سازی کردن.

— بننا banna — (م)، موفق شدن، بمراد رسیدن.

— پانا pāna | — پا لینا pā lena — (م)، بمقصود رسیدن، بمطلب رسیدن، درک کردن مطلب.

— گھڑنا ghaṛna — (م)، سخن سازی کردن، تحریف کردن.

— لانا lana — (م)، پیغام خواستگاری آوردن.

— لگانا lagāna — (م)، سخن چینی کردن، چغلی کردن.

— ہونا bona — (م)، اتفاق افتادن، روی دادن، مذاکره شدن.

— پچنا pachna — (م)، راز در دل ماندن.

— پکانا pakāna — (م)، وعده یا مطلبی را محکم کردن.

— پکڑنا pakaṛna — (م)، بحث انتقاد کردن.

— پھوٹنا phuṭna — (م)، فاش شدن، افشا شدن راز.

— پھیلانا phailāna — (م)، شهرت دادن، مشهور کردن، طول دادن مطلب.

— پھیلنا phailna — (م)، شایع شدن راز

مشہور شدن مطلبی، برملا شدن.

— پی جانا pi jāna — (مص) صبر و تحمل کردن، اغماض کردن.

— تاڑنا tāṛna — (مص) درک کردن، فہمیدن.

— ٹالنا ṭālna — (مص) طفرہ زدن، طفرہ رفتن، بیہودہ کول کردن.

— ٹھہرنا ṭherna — (مص) قطعی شدن چیزی و یا مطلبی.

— چلانا chalāna — (مص) شروع بصحبت کردن، آغاز کردن گفتگو.

— چھیڑنا chheṛna — (مص) شروع بصحبت کردن، آغاز سخن نمودن.

— چیت cheet — (اس) بحث، صحبت، گفتگو، مکالمہ.

— ڈبونا ḍubona — (مص) آبروی کسی را بردن، بی آبرو کردن.

— کا بتنگڑ بنانا ka batangaṛ banāna (مص) موضوع کوچک را صحبت کردن، مبالغہ کردن، اغراق گفتن.

— کا پکا، پورا، سچا ka pakka, poora sachha (صف) بقول خود وفادار، قابل اعتماد.

— کاٹنا kāṭna

— کھونا khona (مص) بی احترام
— کھو دینا kho dena و بی اعتبار شدن.

— کہی پرائی ہوئی kahi parāi hui — ضرب المثل، حرفی کہ از دہن در آمد متعلق بمن نماند، سخنی کہ گفتہ شد پس دادہ نمی‌شود.

— گول کر جانا gole kar jāna (مص) طفرہ رفتن، صحبت را ناتمام گذاشتن.

— ہونا hona — (مص) اتفاق افتادن، ملاقات.

باتوں bātoṇ (صف) پر حرف،
باتونی bātoni وراج.

— میں آنا meṇ āna — (مص) فریب خوردن.

— بہلانا behlāna — (مص) با حرف کسی را بازی دادہ مشغول کردن.

بات bāt (اس) خرد، وزنہ مقیاس، سنگ ترازو، دو مثقال.

— مارنا mārna — (مص) ضربہ رساندن.

سبب سبب، اعتماد از کسی شدن.

باجا bāja (اس، مذ) آلت موسیقی. ساز موزیک.

— گاجا gāja — (اس، مذ) جاه و جلال. طمطراق.

باجرا bājra (اس، مذ) ارزن کنایۃً قوات پرزنان

باجنتری bājantri	(اس، مذ) ساز زن	
بجنتری bajantri	نوازندهٔ آلت موسیقی	

باجی bāji (اس، مث) خواهر، همشیره

باچھ bāchh (اس، مث) گوشهٔ لب ۲ باچھ

خراج

باچھیں کھل جانا bāchhen khul jāna

— کھلنا khulna

(مص) خندیدن، قهقهه زدن، مسرور بودن

بادامچہ bādāmcha (اس، مذ) بفتح میم نوار فلزی که بر چوب وغیره نصب کنند

بادشاہ bādshāh (اس، مذ) بسکون د پادشاه

بادشاہت badshāhat	(اس، مث)	
بادشاہی	پادشاهی. سلطنت.	

بادشاہزادہ bādshahzāda (اس، مذ) بفتح ذ ثانی شاهزاده. مث شاهپور. پسر.

بادشاہزادی (اس، مث) شاهزاده خانم شاه دخت.

بادگرد bādgurd (اس، مذ) گردباد، ستون گردی که از پیچ و تاب هوا در فضا تولید میشود.

بادل bādal (اس، مذ) ابر، سحاب

— گرجنا garajna — (مص) رعد، غریدن ابر.

امنڈنا umandna (مص) ابر سیاه بآسمان آمدن، متراکم شدن ابر

— پھٹنا — phatna	(مص) پاک شدن	
— چھٹنا — chhatna	آسمان از ابر، صاف	
— کھلنا — khulna	شدن آسمان	

بادلا bādla	(اس، مذ) نخ و تار طلا و نقره	
بادلہ bādla	زربفت بفتح ل	

بادھا bādha (اس، مذ) وجع مفاصل

بادی bādi (صفت) نفاخ، باد انگیز

باڈی bāḍi (اس، مث) بدن، جسم، هیکل (این کلمه انگلیسی body است)

— بلڈر bulder (اس، مذ) ورزشکار بدن ساز (این کلمهٔ انگلیسی body bulder است)

بارات bārat
برات barāt
(اس، مذ) خویشان و دوستان داماد که در شب زفاف با موزیک نقاره و کوس میروند.

بارانی bārāni (اس، مث) زمین دیم زمینی که از آب باران مشروب میشود و محصول میدهد. تذکر. در ایران بارانی را گویند کتی که در آن نفوذ نشیند و هنگام باران و برف بر تن کنند.

باراہ bārāh (اس، مذ) ۱. خوک. ۲. فرزندانی که نزدیک دیگری باشد ۳. مرحلهٔ سوم تناسخ در عقیدهٔ هندوان در آن وشنو خدای آنان بشکل خوک برای اصلاح وضع جهانیان بدنیا آمده بود.

باربر barbar (اس، مذ) آرایشگر، سلمانی. (این کلمهٔ انگلیسی barber است)

بارڈر bārder (اس، مذ) سرحد، مرز، حاشیه. (این کلمهٔ انگلیسی border است)

بار روم bār room (اس، مذ) جای نشستن وکلا در دادگاه (این کلمهٔ انگلیسی Bar room است)

بارک bārak (اس، مذ) پادگان (این کلمهٔ انگلیسی barrack است)

بارو bāroo
بالو bāloo
(اس، مث) ریگ، شن.

بارہ bārah (عدد) دوازده.

— بات ہونا bāṭ hona — (مص) هیچ و پوچ شدن، بیفایده شدن.

دری darī — (اس، مث) ساختمانی که دوازده در داشته باشد فقط در باغ یا کنار رودخانه یا در جای باصفا ساخته میشود.

— سنگھار singār — (اس، مذ) گوزن.

بارہواں bārhwāṅ (عدد) دوازدهم.
بارہویں bārwīṅ دوازدهمین.

باری bārī (اس، مث) ۱. وقت، نوبت ۲. زیبا، اولت. ۳. دختری که کمتر از ده سال است.

باری باری (قید) یکی بعد از دیگری، بنوبت.

— کی تپ kī tap — (اس، مث) تب نوبه.

باریکی نکالنا bāriki nikālna (مص، م) عیب جو... گرفتن، مضمون تازه و دقیق در شعر آوردن.

باڑ bāṛ (اس، مؤ) ۱. سد، حد، حصار
باڑھ bāṛh ۲. طغیان رود خانه، سیلاب.

— اڑانا uṛāna
— مارنا mārna
— جھاڑنا jhāṛna
(مص) شلیک کردن تفنگ و توپ.

— اترنا utarnā — (مص) کند شدن لبهٔ شمشیر وغیره

— دینا dēna (مص) مشتق کردن

— رکھنا rakhna
— چڑھانا chaṛhāna
مص تند و تیز کردن شمشیر وغیره

باڑا bāṛa (اس مذ) ۱. محوطه، حصار، جای میدان. ۲. [illegible]

باڑی bāṛi (اس، مؤ) ۱. کشاورزی، ۲. محل سکونت

بازار اٹھ جانا bāzār uṭh jāna (مص) بسته شدن بازار، گران شدن اشیا، بالا رفتن قیمت ها.

بازاری bāzāri (صفت) پست، ناشایسته.

— عورت aurat (اس مؤ) فاحشه، روسپی.

بازار بٹنا bāzār baṭna (مص، مذ) ۱. تخفیف در بهای معاملات ۲. [illegible]

باز آنا bāz āna (مص) دست کشیدن، ترک کردن.

— رکھنا rakhna — (مص) منع کردن.

— رہنا rehnā — (مص) منع شدن، احتراز کردن

— گیری giri (اس مؤ) بدست آوردن چیز از دست رفته

بازو تولنا bāzū tolna (مص) آماده پرخاش شدن.

بازی دینا bāzi dēna (مص) شکست دادن، [illegible] بازی

— کھانا khāna (مص) باختن

— لگانا lagāna — (مص) شرط بندی کردن، شرط بستن.

باس bās (اس مؤ) ۱. مسکن، منزل ۲. [illegible]

ہاں، پول چر.

باسا bāsa (س، مذ) مسکن، مسکن، ہوٹل

باسٹھ bāsaṭh (عدد) شصت و دو.

باسمتی bāsmati (صف، برنج عبیر نوعی
برنج خوشبو در ہند و پاکستان.

باسن bāsan (س، مذ) ظروف.

باسی bāsi (صف) غذای، یا دو ماندہ، بیات
و، ساکن، اہل جائی.

— تباسی tibāsi (صف) غذائی کہ دو یا
سہ روز ماندہ باشد

— کرنا karna (مص) ماندہ و فاسد کردن.

— منہ munh (س، مذ) دہان قبل از
خوردن صبحانہ.

— کڑھی میں ابال آنا kaṛhi meŋ ubāl āna (ضرب المثل) وقوع تندی اثری
پس از گذشتن وقت مناسب آن شور جوانی
داشتن در ایام پیری.

باشندہ bāshinda (صف) ساکن
جائی اہل کشوری

باغ bāġ (س، مذ) باغچہ، جای منزل.

— ہونا ho'na (مص) بشدت مسرور شادمان
گشتن خوشحالی و ذوق یاد کردن.

— سبز دکھانا sabz dikhāna (مص)
فریب دادن گمراہ ساختن

باغی bāġi (صف) یاغی، سرکش.

باقرخانی bāqar khāni (س مث) یک نوع
نان روغنی

باقیات bāqiyyāt (س مث) تمام و جمیع
الاوا مع ... آنچہ کہ باقی ماندہ است
بقیہ

باکھ bākh (س مذ) قسمت بالای پستان گاو
گاومیش، بز وغیرہ

باکھر	bākhar	(س مذ) آغل گاو، گوسفند
باکھل	bākhal	وغیرہ.

باگ bāg (س مث) رسن، عنان، افسار

— اٹھانا uthāna (مص) سبب چہار نعل
دواندن اسب.

— ڈور ḍore (س مث) عنان اختیار

ڈھیل کرنا dheel karna ـ مص ـ سستی / شل گرفتن دهنهٔ چهارپا.

باگڑ bāgar (ا س مث) گلۂ آهو

ـ بلا bila ـ (ا س مذ) آفت بلا دور کر / اطفال را از آن بترسانند.

باگھ bāgh (ا س مذ) پلنگ، یوز پلنگ.

باگھن bāghan | (ا س مث) یوز پلنگ ماده
باگھنی bāghni |

بال bal (ا س مذ) موی بدن ـ کودک.

ـ آنا āna | (مص) ترک برداشتن
ـ پڑنا parna | مو برداشتن (چینی، شیشه)

ـ اتارنا utārna ـ (مص) تراشیدن مو

ـ بچنا bachna ـ (مص) از خطر جستن

ـ باندھا bāndha ـ صفت ـ (ا) درست / وسیستگار، مطیع ـ بدون خطا

ـ بیکا نہ ہونا beekā na hona ـ (مص) / هیچ یک مو آسیب ندیدن، صدمه وارد نشدن.

ـ پکنا pakna ـ (مص) مو سفید شدن، پیر شدن.

ـ تراش tarāsh ـ (ا س مذ) سلمانی، آرایشگر

ـ توڑ toar ـ (ا س مذ) جوشی که از کنده شدن مو / زیر پوست بدن پیدا میشود و درد دارد.

ـ صفا safa ـ (ا س مذ) داروی زداینده مو. / نوره، واجبی

ـ کا کمبل بنانا ka kambal banāna ـ / (مص) مبالغه کردن، کاه را کوه نشان دادن.

ـ کی کھال نکالنا ki khāl nikalna ـ / (مص) تحقیق پی گیری کردن، کاوش دقیق کردن / برای رسیدن بعمق مطلب.

ـ لینا lena ـ (مص) تراشیدن مو با داروی و غیره.

ـ و پر نکالنا o par nikālna ـ (مص) / از حد تجاوز کردن، گستاخ، جسور شدن.

ـ بچے bachchay ـ (ا س) خانواده، زن و / فرزند، اهل و عیال

بالا bāla (ا س مذ) کودک، پسر، طفل، گوشواره / بزرگ، صفت، کم عقل، ساده ـ زیب ـ [illegible]

ـ [illegible] زندگی

ـ بتانا batāna | ـ (مص) فریب دادن
ـ ٹالنا tālna | ـ [illegible] کردن

— پن pan (اس. مذ) دوران طفولیت، کودکی.

— پوش poash (اس. مذ) روکش لحاف وتشک، ملحفه.

— نشین nasheen (صف.) طبقهٔ اعیان، صدرنشین.

بالائی bālāee (صف.) ۱. فوق العاده، ۲. روی سطح بالا. ۳. (اس. مث) سرشیر.

— یافت (اس. مث) درآمد اضافی، رشوه.

بالش bālis (اس. مث) مثل.

بالشت bālisht (اس. مث) وجب.

بالشتیا bālishtyā (اس. مذ) بسیار کوتاه قد، نیم وجبی.

بالغ نظر bāligh nazar (صف.) صاحب نظر، دارای وسعت فکر، بلند نظر.

بالک bālak (اس. مذ) ۱. کودک، طفل شیرخوار. ۲. ... شاگرد.

بالکپن balakpan (اس. مذ) طفولیت، کودکی.

بالکا bālka (اس. مذ) } شاگرد، مرید
بالکی bālki (اس. مث) }

بالکل bilkol (قید) بکل، کاملاً، تحقیقاً، مسلماً.

بالکونی balkoni (اس. مث) بالکن (در زبان انگلیسی balcony است).

بالم bālam (اس. مذ) ۱. شوهر، ۲. عاشق، خاطرخواه.

بالو baloo (اس. مث) شن، ماسه، ریگ.

— شاهی shāhi (اس. مث) یک نوع شیرینی.

— گهڑی ghaṛi (اس. مث) ساعت شنی که عبارت است از دو ظرف شیشه‌ای که از یک سو بهم متصل و دارای سوراخ بسیار کوچک میباشد. یکی از دو ظرف دارای شن است که به تدریج از سوراخ وسط ظرف به قسمت تحتانی میریزد و چون ظرف فوقانی از شن خالی و ظرف تحتانی پر شود یک ساعت محسوب میشود.

بالی bāli (اس. مث) کودک، دختر بچه، گوشواره.

— عمر omar (اس. مث) جوانی، بهار عمر، شباب.

بان bān ۱. پسوند فارسی که در اردو هم بکار میرود. ۲. وضع طبیعت، عادت، رفتار. ۳. (اس. مث) ریسمانی. ۴. طنابی که دور چهارچوب پیچید

وحکت خوب درست کنند.

_ کرنا karna _ (مص) ۱. آرایش کردن، پر حرفی کردن

بانا bāna (اِ س. مذ) ۱. لباس، پوشاک، منسوج ۲. پود (در بافت پارچه)

_ بدلنا badalna _ (مص) ۱. لباس بدل کردن، قیافه دیگری بخود گرفتن.

_ باندھنا bāndhna _ (مص) ۱. آماده شدن، جامه گرفتن، مصمم شدن

بانبی bāṇbi (اِ س. مث) ۱. سوراخ مار

بانٹ bānṭ (اِ س. مث) ۱. حصه، قسمت. ۲. تقسیم، تسهیم

بانٹنا bānṭna (مص) ۱. تقسیم کردن، تسهیم کردن ۲. توزیع نمودن.

بانج	bānj	(صف. اِ س. مث) ۱. زن نازا.
بانجھ	bānjh	۲. بی ثمر، عقیم، سرزمین بایر شور

باند bānd (اِ س. مذ) ۱. سیب باریک دور دوتی گیاه ۲. شبیه مار.

باندھ bāndh (اِ س. مذ) ۱. سد، حصار ۲. فعل امر از مصدر باندھنا bāndhnā یعنی ببند.

باندھنا bāndhnā (مص) ۱. بستن، بسته بندی کردن ۲. محصور کردن، حبس کردن.

باندی bāndi (اِ س. مث) زن، سر کلفت، خدمتکار، زن کنیز، کنایه بسیار مطیع و فرمانبردار.

بانڈ bānd (اِ س. مذ) زن خنده ۱. معاهده، پیمان ۲. سند (این کلمه انگلیسی bond است)

باندھنو bāndhnoo (اِ س. مذ) ۱. تهمت، افترا ۲. گرهی که رنگرز هنگام رنگ کردن پارچه با نخ بالا میزند.

باڈی bāḍi (اِ س. مث) ۱. چوب دستی.

_ باز bāz (صف) ماجراجو

_ چلنا chalna _ (مص) ۱. نزاع و جدال شدن با چوب، زد و خورد با چوب

بانس bāns (اِ س. مذ) ۱. نی خیزران ۲. مقیاس (اندازه) ۲ پا

_ پر چڑھانا par charhāna _ (مص) ۱. مشهور کردن کسی، بی احترامی کردن

— واڑی vāṛi (اس، مث) جنگل خیزران.

بانسری bānsri | (اس، مث) نی، آلت موسیقی.

بانسلی bānsli | کمر بند، کیسہ پول. (?)

بانسی bānsi (اس، مث) ۱. عصای خیزران.

۲. یک نوع ماہی (?) زرد رنگ.

بانک bānk (اس، مث) (از هند) ۱. کجی، خمیدگی، انحنا. ۲. شرارت. ۳. فنون سپاہیگری ۴. داس ۵. خنجر ۶. یک نوع زیور پای زنان.

بانکپن bānk pan (اس، مذ) (از هند) ۱. کجی، خمیدگی. ۲. خودنمائی، عشوه، غمزه.

بانکا bānka | (صف) ۱. کج، خم، منحنی.
بانکی bānki | ۲. خودآرا. ۳. شوخ.
بانکے bānke | ۴. دلیر، پرزور (?)

— چور chore (ترکیب صفتی) دزد ماہر.

بانکڑی bānkṛi (اس، مث) (از هند) نوار باریک طلائی و نقره ای که بر حاشیہ لباس زنان (?) دوخته میشود.

بانگ bāng (اس، مث) ۱. اذان، صدا.

— دینا dena (اس) اذان گفتن، در گوش کودک دمیدن (?)

بانگر bāngar (اس، مذ) (از هند) زمین مرتفع (?)

بانگرو bāngru (صف) (از هند) احمق، جاہل، بی تربیت.

بانوے bānvay (عد) نود و دو.

بانہہ bānh (اس، مث) بازو، آغوش، معاون، حامی و مددگار (?)

بانی bāni (اس، مث) ۱. زبان، تقریر، گفتار (?) صوت. ۲. نوعی منظوم ہندی نظیر ساکی و بیا (?) قطعه. ۳. جنبانندہ، سازندہ (?)

باوا bāva (اس، مذ) ۱. بابا، پدر. ۲. استاد، معلم روحانی.

— کا ka (صف) اجدادی، موروثی.

باوٹا bavṭa (اس، مذ) ۱. پرچم، بیرق، علم. ۲. نوعی زیور برای دست.

باورچی bāvarchi (اس، مذ) آشپز، طباخ.

— خانہ (بفتح ن) (اس، مذ) آشپزخانہ، مطبخ.

باولا bāvla
باولی bāvli (صفت) دیوانه، ابله، احمق، گیج.
باولے bāvlay

باولاپن pan (اس. مذ) جنون، بی عقلی.

باولی bāvli (اس. مث) ۱. چاه وسیع و بزرگ و با آب انبار بزرگ که دارای پلکان و دریچه است که در آن جهت استراحت در تابستان بکار میرود. ۲. پرنده ای با رنگ کوچک که بوسیله آن پرندگان شکاری تمرین شکار کنند. ۳. (صفت) (زن) دیوانه.

باون bāvan (عدد) پنجاه و دو.

— تولے پاؤ رتی tolay pāo ratti (اس) کاملاً درست، بسیار سودمند.

— گز کا gaz ka — (صفت) مانند قد و شریر، مفسد، بدجنس.

باہر bāhar (حرف اضافه) بیرون، خارج.

— کا ka (صفت) بیگانه، اجنبی، خارجی.

باہمن bāhman (اس. مذ) برهمن.

باہمنی bāhmani (اس. مث) زن برهمن.

باہن bāhan (اس. مث) ۱. زمین شخم زده شده. ۲. شیار ۳. خط یا شیاری که بوسیله چرخ گاری بر زمین کشیده شود. ۴. چوب گاوآهن.

باہی bāi (اس. مث) ۱. زن، زوجه، خانم. ۲. رئیس فاحشه خانه، زن رامشگر.

— گولا gola (اس. مذ) توپچی.

بائیس bāees (عدد) بیست و دو. (اس. مذ) افسر ارتش که فرمانده بیست و دو سرباز است.

بائیسکل bāisical (اس. مث) دوچرخه (این کلمه انگلیسی bicycle است).

بایاں bayāṉ
بائیں bāyeeṉ (صفت) چپ، ضد راست.

بایاں قدم چومنا bāyāṉ qadam choomna (اس) تسلیم نمودن، مطیع کسی شدن.

بائیکاٹ bāeekāt (اس. مذ) تحریم، مقاطعه (این کلمه انگلیسی boycott است).

ببر babar (س . مذ) شیر (جوان)، اسد.

ببول babul (س . مذ) درخت بی‌برگ خاردار که تیزی این خار از شدهٔ شاخ آن بیرون می‌آید.

ببولا baboola (س . مذ) گردباد.

ببّی babbi (س . مث) بوسه، ماچ.

بپت bapat } (س . مث) ۱. بدبختی، نکبت ۲. دوبار. ۳. رنج و غم. ۴. سرگذشت
بپتا bipta } مصیبت بار.

بپھارا baphāra (س . مذ) ۱. بخار. ۲. دوائی که روح را از بدن خارج میکند. ۳. خروج روح از بدن بوسیله ابخره.

بتا butta (س . مذ) ساده، حیله، فریب.

بتانا batāna } (مص) فریب دادن
دینا dena } گول زدن.

بتاسا batāsa } (س . مذ) حباب، یک نوع
بتاشا batāsha } شیرینی که در شکل حباب درست میشود.

بتانا batāna (مص) ۱. نشان دادن ۲. بیان کردن، اشاره، تعبیر کردن، پاسخ دادن.

بتلانا batlāna (مص) ۱. توضیح دادن، گفتن. ۲. جواب دادن

بتنگر batangar (س . مذ) سخن دراز، طول کلام طویل بی‌معنی.

بتولا batoola (س . مذ) ۱. فریب ۲. سخن سطحی

بتّی batti (س . مث) ۱. شمع ۲. فتیله چراغ. ۳. فتیله زخم

— اکسانا uksāna (مص) بالا کشیدن فتیله چراغ

— بٹنا batna (مص) تابیدن پنبه یا کاغذ برای تهیه فتیله.

— بنانا banāna (مص) تابیدن چیزی، فتیله کردن.

— جلانا jalāna (مص) روشن کردن چراغ

— چڑھانا charhāna (مص) گذاشتن فتیله با دوا در زخم.

— دینا de'na } (مص) آتش کردن،
— لگانا lagāna } آتش.

— دکھانا dikhāna (مص) آتش کردن توپ.

بتیا batya (اس، مث) ۱. میوه و خربوزهٔ کال و نارس. ۲. نوعی پارچه‌ای.

بتیس battis (عدد) سی و دو. ۳۲

— **دانتوں میں زبان** dānton meṇ zabān (اس) ۱. در حلقهٔ دشمنان. ۲. در تنگنا. ۳. مصائب و مشکلات فراوان.

بتیسی battisi (اس، مث) ۱. یک مشت دندان. ۲. دسته‌ای از هر چیزی که ۳۲ جزء داشته باشد.

— **بجنا** — bajna (اس) بهم خوردن دندان‌ها از سرما وغیره.

— **بند ہونا** — band hona (اس) بسته شدن دهن از غش.

— **دکھانا** — dukhāna (اس) با لبان باز خندیدن.

بٹ baṭ (اس، مث) ۱. چین و چروک، چوبدستی که ریسمان بر آن پیچیده باشد. ۲. راه باریک، ترازو. ۳. یک اندازهٔ مخصوص وزن. ۴. شکمبه.

— **مار** mār (صفت) ۱. رهزن. ۲. دزد کیسه‌بر.

بٹا baṭṭa (اس، مذ) ۱. یک وزن مخصوص. ۲. کسر زیان. ۳. لکه. ۴. قلوه سنگ. ۵. ظرف کوچک برنجی گونه مانند.

— **لگانا** — lagāna (اس) پایین آوردن ارزش، بدنام کردن.

— **لگنا** — lagna (اس) بدنام شدن، زیان دیدن.

بٹے باز baṭṭay bāz (صفت) حقه‌باز، شارلاتان، زرنگ، شعبده‌باز.

بٹے پر خریدنا — par karidna (اس) با تخفیف خریدن، با کسر بها خریدن.

— **کھاتے** khatay (ترکیب وصفی) وجهی که وصول آن مشکوک و یا غیر ممکن باشد، طلب سوخت.

بٹائی baṭāee (اس، مث) ۱. تقسیم. ۲. تقسیم غله بین زارعان و مالک، بعمل تقسیم محصول زراعتی. ۳. اجرت بافتن طناب وغیره.

بٹالین bāṭālian (اس، مث) دسته‌ای از پیاده ارتش در حدود یک هزار نفر و این کلمهٔ انگلیسی battalion است.

بٹ جانا baṭ jāna (مص) تقسیم شدن، پراکنده شدن.

بٹن baṭan (اس. مذ) تکمہ. (این کلمہ انگلیسی button است).

بِٹن biṭṭon (اس. مث) دختر و فرزند بیٹی کہ تصغیر از بیٹی beṭi است.

بٹنا (مص) تقسیم شدن. بافتہ شدن. ۲. متفرق شدن. از ہم جدا شدن.

بٹنا buṭna (اس. مذ) نام یک نوع خمیر کہ از اشیاء معطر درست کنند و برای نرم و خوشبو ساختن پوست بدن مالند.

بٹوا baṭwa (اس. مذ) ۱. کیسہ پارچہ ای کہ دارای چند لایہ در داخل و در دہانہ قیطانی تعبیہ میشود کہ ہنگام بستن کیسہ آن را میکشند. این کیسہ اغلب برای نگہداشتن لوازم پان (برگ تنبول) از قبیل تنباکو، فوفل، آہک و غیرہ بکار میرود. ۲. کیسہ. کیسہ پول.

بٹوارا baṭwāra (اس. مذ) ۱. تقسیم زمین. ۲. تقسیم اموال و املاک مشترک. ۳. از ہم پاشیدگی. شرکا

بٹوانا baṭwāna (مص) ۱. تقسیم کردن توسط دیگری باعث و سبب تقسیم شدن. ۲. تابیدن توسط دیگری.

بٹوائی baṭwaee (اس. مث) اجرت تابیدن چیزی.

بٹورا baṭaura (اس. مذ) تودہ تپالہ خشک گاو کہ روی آن کاہگل مالند.

بٹوران baṭoran (صف.) ۱. پس ماندہ. آنچہ پس از گلچین باقی ماند. ۲. چیزہای دربستہ

بٹورنا baṭorna (مص) جمع کردن. انبار کردن. گرد آوردن.

بٹھانا	biṭhana	(مص) ۱. نشاندن.
بٹھادینا	biṭha de'na	جا دادن. ۲. بہ عہدہ

فرستادن برای تحصیل. ۳. معطل ساختن.

بٹھا رکھنا rakhna (مص) نگہداشتن دختر در خانہ و بخانہ شوہر نفرستادن.

بٹیا baṭya (اس. مث) ۱. مصغر بیٹی. فرزند دختر.

بٹیا baṭya (اس. مث) ۱. راہ باریک. جیرہ. ۲. تلہ سنگ.

بجالا bijāla (صف) ۱. از جہت. میوہ ای کہ تخم یا

بسته زیاد دارد.

بجانا (مص) bajāna نواختن موسیقی، ساز زدن، صدا درآوردن.

بج بجانا (مص) bij bajāna فاسد شدن چیز خوردنی.

بجٹ (اس. مذ) bajat بواجه (این کلمه انگلیسی budget است).

بجرا (اس. مذ) bajra کشتی دریائی که برای تفریح و گردش تفریحی سازند.

بجر (صفت) bajjar ۱. سنگین، ثقیل. ۲. کند و سست ۳. سنگ سخت مثل خارا. ۴. سنگ قیمتی مانند یاقوت وغیره.

بجر بٹو (اس. مذ) bajar battoo یک نوع میوه سیاه جنگلی که مسنده ان ذرات کردن بند درست کنند تا شخص ابل کردن.

بجری (اس. مث) bajri شن، ماسه، سنگریزه. شکر دانه ریز بجری گویند.

بجلی (اس. مث) bijli برق، الکتریسته، درخشش. ۲. یک نوع گوشواره.

۳. عضو جسته انبار رسس.

— **پڑنا** — parna (مص) برق گرفتن، برق افتادن، نگیری.

— **ٹوٹے** — tootay } (اس) مجموع است که
— **گرے** — geray } جمع کننده بمعنی نابود شوی

— **کڑکنا** — karakna (مص) غریدن ابر، رعد شدن.

— **کوندنا** — kaundna (مص) درخشیدن ناگهانی، برق زدن.

— **کی کڑک** — ki karak } (اس. مذ)
— **کا کڑکا** — ka karka } رعد، غرش ابر

بجنا (مص) bajna صدا دادن آلات موسیقی، بصدا درآمدن.

بجنتری (اس. مذ) bajantary دسته نوازندگان یا فرد نوازنده آلات موسیقی.

بجو (اس. مذ) bijju جانوری که مرده را از قبر بیرون میکشد و میخورد.

بجوانا (مص) bajwāna بصدا درآوردن آلات موسیقی بوسیله دیگری، باعث نواخته شدن گشتن.

بجھا bujha (فعل امر از مصدر بجھانا)

بجھانا bujhana (خاموش کردن) یعنی خاموش کن

۲. افسردہ دل مردہ.

بجھانا bujhana | (مص) ۱. خاموش کردن

بجھا دینا bujha dena | چراغ یا آتش یا چیز

شعلہ ور را. ۲. تیرہ کردن فرو نشاندن

بجھنگاہ bujhgah (اس، م) ۱. دودکی کہ برای ترساندن

پرندگان و حیوانات وحشی از کشتزار گذارند

بجھنا bujhna (مص) ۱. خاموش شدن آتش چراغ و

فرونشستن شعلہ عطش وغیرہ.

بچا bacha (صفت) ۱. ماندہ ۲. محفوظ.

بچایا — bachaya | (صفت) باقیماندہ.

کھچا — khucha | بقیہ

بچار bichar (اس، م) ۱. حساب شمار تخمینہ

۲. نظر طرح خیال

بچارا bichara | (صفت) مخفف بیچارہ

بچاری bichari | مرد یا زن ساده و بیچارہ

تنگدست ضعیف

بچارنا bicharna (مص) فکر کردن تصور کردن

تاسف کردن. پیچیدن.

بچانا bachana (مص) حفظ کردن ۲. پناہ گرفتن.

باز داشتن دیدن عیب اظہار کردن

بچپن bachpan (اس، مذ) طفولیت. کودکی.

خردسالی.

بچپنا bujha de'na (اس، مذ) ایام کودکی سن

طفولیت. عہد خردسالی.

بچت bachat (اس، مث) ۱. بقیہ باقیماندہ.

پس انداز ۲. نفع سود. ۳. مصونیت.

حفاظت.

بچلا bichla (صفت) وسطی. درمیانی.

بچن bachan (اس، مذ) قول. عہد. وعدہ

بچنا bachna | (مص) ۱. باقی ماندن پس انداز

بچ جانا bach jana | شدن. جمع شدن

محفوظ ماندن. ۲. شفا یافتن. نجات یافتن

بچو bacho (فعل امر از مصدر بچنا) خبردار. بپا

دور شو. مواظبت باش.

بچوں کا کھیل bachchon ka khail

(ترکیب امثال) اصطلاحی است بمعنی کار آسان.

در بسیار ساده استعمال میشود.

بچھانا bichhāna (مص) گستردن. گسترش دادن. پهن کردن

بچھ جانا bichh jāna (مص) ۱. گسترده شدن. گسترش یافتن. پهن شدن ۲. فریفته و مفتون شدن.

بچھنا bichhna (مص) ۱. گسترده شدن. دراز کشیدن. ۲. مفروش شدن. پهن شدن.

بچھو bichchhoo (اِ مذ) کژدم. عقرب

بچھوا bichhwa (اِ مذ) یک نوع زیور پا در پاشنه.

بچھوانا bichhvāna (مص) سبب گستردن شدن توسط دیگری گستردن

بچھونا bichhauna (اِ مذ) بستر. رختخواب

بچھڑا bichhṛa (صفت) دور افتاده. جدا شده پرک

بچھڑا bachhṛa (اِ مذ) گوساله نر

بچھڑی bachhṛi (اِ مث) گوساله ماده.

بچھیرا bachhera (اِ مذ) کره اسب نر

بچھیری (اِ مث) کره اسب ماده.

بچھیا bachhya (اِ مث) گوساله ماده.

بچکانا bachkāna (صفت) بچگانه. کودکانه. مربوط به اطفال.

بچی bachchi (اِ مث) دختر خردسال. دختر بچه.

بچے bachchay (اِ مذ ج) اطفال. کودکان

بحال bahāl (صفت) در حالت عادی. بهبود یافته. دوباره مشغول خدمت. بحال او بازگشت.

— ہونا ho'na — (مص) بحال اول برگشتن. بهبود یافتن.

بحالی bahāli (اِ مث) عودت. بهبودی. بهبودی یافتن.

بخار bukhār (اِ مذ) حرارت. بخار. تب

— آنا āna } (مص) تب کردن
— چڑھنا chaṛhna }

— اترنا utarna — (مص) قطع شدن تب

بخشنا bakshna } (مص) بخشیدن. عفو کردن
بخش دینا baksh dena }

بخشوانا bakshwāna (مص) آمرزیدن شدن، عفو کسی را برای او درخواست کردن.

بخشش bakshish (اس، مذ) ۱. سرتیپ خواسته کل قوا. ۲. کارمند پرداخت کننده وجه.

— خانہ khana — (اس، مذ) دفتر پرداخت حقوق ارتشیان.

بخیانا bakyāna (مص) بخیه زدن، بخیه کردن، دوختن.

بدا bada (اس، مث) ۱. وداع. ۲. ترک خانه به واسطه دختر، موقع عروسی.

بدایوں کے لالا badāyon ke lala (اس) مجازاً آدم ساده، کودن و ابله.

بدبو bad bu (اس، مث) بوی بد (در فارسی صفت است) (بمعنی گندیده و چیزی که بوی بد میدهد بکار میبرود).

بدتمیز — tameez — (صفت) بی ادب، بی تربیت، تربیت نیافته.

بدتمیزی — tameezi — (اس، مث) بی ادبی، بی تربیتی.

— چلن chalan — (صفت) عیاش، بدکاره.

— چلنی chalni — (اس، مث) عیاشی که با فسق و فجور توام باشد.

— دعا doa — (اس، مث) نفرین، لعنت.

— معاش moash — (صفت) شریر، بدجنس، رذل، اوباش، پست فطرت، بدطینت.

— معاشی moashi — (اس، مث) شرارت، رذالت، اوباشی.

بدرو badar rao (اس، مث) مجرای آب، آب‌بری.

بدکانا bid kāna (مص) سبب رم کردن اسب شدن، رم دادن اسب.

بدکنا	badakna	(مص) رم کردن و ترسیدن اسب
بدک جانا	badak jāna	

موقع حرکت در نتیجه برخورد با مانع یا صدای غیرعادی.

بدل badal (اس، مذ) معاوضه، عوض.

— جانا jāna — (مص) عوض شدن، تغییر یافتن.

— لینا le'na (مص) عوض کردن، تغییر دادن.

بدلا badla } (اس۔مذ) ۱۔عوض، بجای، ازاء
بدلہ badla } ۲۔جبران۔ انتقام۔

— لینا le'na (مص) انتقام گرفتن

— دینا de'na (مص) ۱۔ جبران کردن۔ ۲۔ عوض دادن۔

بدلنا badalna (مص) عوض کردن۔ تغییر دادن
تغییر پذیرفتن۔

بدلوانا badalwāna (مص) موجب و سبب
عوض کردن شدن۔

بدلی badli (اس۔مث) ۱۔عوض ۲۔قطعۂ ابر
۳۔تغییر محل ماموریت۔

بدن badun (اس۔مذ) بدن۔ جسم۔

— پھیکا ہونا pheeka ho'na — (مص)
تب خفیف داشتن۔

— ٹوٹنا tooṭna — (مص) درد کردن بدن۔

بدھ budh (اس۔مذ) ۱۔ دانش۔ عقل ۲۔ عطارد
خواست امس۔ ۳۔ بودھا budha ۴۔ بلی نک (؟)
بودائی ۵۔ چهارشنبه۔

بدھائی budhāee (اس۔مث) تبریک

توانچه۔ ۲۔ اشیائی که در موقع تولد بچه به بستگان
خانواده داده میشود۔

بدھی budhi (اس۔مث) دانائی۔ عقل۔ فهم۔

بڈھا buḍḍha } (صفت (اس۔مذ)
بڈھی buḍḍhi } پیر مرد۔ کهنسال
بڈھے buḍḍhay } مسن۔

بڈھا پھونس phoons (اس۔مذ)
پیرزال۔ سالخورده۔

بڈھی گھوڑی لال لگام ghoṛi lāl lagām (اس) در مورد کسی گفته میشود که در پیری
لباس جوانان را می پوشد۔

بدھنا badhna (اس۔مذ) لولهنگ۔ آفتابه گلی۔

بدھو buddhoo (صفت) احمق۔ نادان۔ ابله
کودن۔

بدھوا badhwa (اس۔مث) بیوه زن۔

بدھی badhhi (اس۔مث) خطی که از فرط شلاق
یا چوب تیز بر بدن ظاهر شود۔

بدھیا badhya (صفت) اخته۔ خواجه۔

— بیٹھنا baeṭhhna — (مص) ضرر دیدن

خصلت ود آمدن

بِدّیا biddiya / وِدّیا widdiya (اس، مث) علم، دانش، علم وہنر، فلسفہ

بر bar (اس، مذ) ہمسر، شوہر.

بر آنا ana (مص) موفق شدن، مستجاب شدن (دعا)

بر اعظم (اس، مذ) قارہ.

برآمد bar āmad (اس، مث) طلوع، صدور، مخرج، خروج.

— کرنا karna (مص) پیدا کردن، پس از جستجو یافتن، بدست آوردن

— ہونا ho'na (مص) بر شدن، بیرون شدن

برآمدہ barānda (اس، مذ) ایوان، بالاخانہ، بالکن، سایبان.

بدیس badais (اس، مذ) کشور خارجی، خارجہ.

بدیسی badesi (صف) خارجی، غریب، کشور متعلق بکشور دیگر

برا bura / بری buri / برے buray (صف) بد، شریر، زشت

برا بننا bannā (مص) دشمن پنداشتہ شدن، متہم شدن

— بھلا bhala (صف) خوب و بد

(اس، مذ) ملامت.

— بھلا کہنا kehna (مص) سرزنش کردن، ملامت کردن.

برائی burāee (اس، مث) بدی، شرارت.

برات barāt (اس، مث) دستہ از افراد شامل اہل داماد کہ جانب خانہ عروس روند.

— چڑھنا chaṛhna (مص) روش داماد و براتیان بمنزل عروس.

براتی barātu (اس، مذ) دوست شدہ عروسی از طرف داماد، کسی کہ از طرف خانوادہ داماد در جشن عروسی شرکت میکند

براجمان ہونا berājmān ho na (مص) تشریف فرما شدن، بر کرسی نشستن

برادری barādri (اس، مث) خویشی، نسبت، طائفہ، جماعت، گروہ، یگانگی

— باہر کرنا bāhar karna (مص) خارج کردن

کسی را از قبیله یا جماعت قطع رابطه کردن بکند

برّانا barrāna (مص) هذیان گفتن. حرف زدن در خواب.

برانڈی barāndi (اس.مث) نوعی شراب. (کل) (این کلمه انگلیسی brandy است).

بربرانا burburāna (مص) پاشیدن پودر بر روی چیزی.

برت bart / barat (اس.مذ) روزهٔ هنود.

برتی barti (صف) هندوی روزه دار.

برتا barta (اس.مث) ۱. قوت. زور. نیرو. ۲. پشتیبان. حامی. مال.

برتاؤ bartāo (اس.مذ) ۱. رفتار. روش. عمل. ۲. راه و رسم. ۳. طرز ملاقات.

برتن bartan (اس.مذ) ظرف. ظروف.

برتنا baratna (مص) ۱. استعمال کردن. استفاده کردن از. ۲. خرج کردن. ۳. تجربه کردن.

برج burj (اس.مذ) ۱. محوطهٔ نگاهداری گاو. ۲. ناحیه‌ای در شمال هند نزدیک دهلی شامل متهرا و آگره.

— **بھاشا** bhāsha — / — **بھاکا** bhāka — (اس.مث) لهجه‌ای که در ناحیهٔ برج (متهرا) تکلم میشود.

برچھا barchha (اس.مذ) نیزه. پیکان.

برچھی barchhi (اس.مث) نیزهٔ کوچک.

برخاست barkhāst (اس.مث) ۱. برکنار شده از خدمت. ۲. پایان جلسه.

— **کرنا** karna — (مص) خدمت کسی را خاتمه دادن. از خدمت برکنار کردن.

— **ہونا** ho'na — (مص) از خدمت برکنار شدن. جلسه پایان رسیدن.

برداشت bardāsht (اس.مث) صبر. تحمل. توانائی.

برس baras (اس.مذ) سال.

برسا برس barsa — / **برسوں** barson (قید) سالها سال. سالهای متمادی.

برسات barsāt (اس.مث) ۱. فصل باران. ۲. بارانهای موسمی.

برساتی (صف. اس.مث) ۱. متعلق بفصل

بارش. ؛ کثرت باران.

برسانا barsâna (ف. م) باعث باریدن شدن ؛ ۲. زیاد از اندازه پاشیدن یا زدن (تیر گلوله وغیره).

برساؤ barsâoo (صفت) آماده باریدن.

برسنا barasna (ف. ل) ۱. باریدن. ۲. عصبانی شدن باشدت خشمگین شدن

برسی barsi (ہ. مث) مراسم سالگرد شخص مرحوم.

برشگال barshgāl | **برشکال** barshkāl (ہ. مذ) فصل باران.

برفانی barfāni (صفت) منسوب به برف.

برفی barfi (ہ. مث) یک نوع شیرینی که با شیر درست میکنند.

برکنا barakna | **برک دینا** burak dena (ف. م) پاشیدن ؛ پاشیدن چیزی روی چیزی

برکھا barkha (ہ. مث) باران.

ـــ رت rut (ترکیب اسمی) فصل باران.

برگد bargad (ہ. مذ) نوعی درخت کهن در هندوستان.

برلانا barlāna (ف. م) ...

برنا barna (ہ. مذ) ...

برمانا barmāna (ف. م) ... کردن.

بروا birwa (ہ. مذ) نهال، درخت کوچک.

برہسپت brahspat (ہ. مذ) ۱. پنجشنبه. ۲. مشتری (در علم نجوم).

برہما brahma (ہ. مذ) یکی از سه خدایان معروف هندوان. خالق کائنات.

بری bari (ہ. مث) ۱. زینت الات و لباس و اشیاء دیگر که روز عروسی از طرف داماد به عروس ... و با تشریفات خاص به خانه عروس فرستاده میشود. ۲. ... آزاد. بی عیب. بی گناه.

بریانی baryāni (ہ. مث) پلوی که با گوشت بریان طبخ شده است.

بریگیڈ brigeid (انگ. مذ) تیپ (در ارتش) این کلمه انگلیسی brigade است.

بریگیڈیر (انگ. مذ) سرتیپ این کلمه انگلیسی brigadier است.

بڑ bar (ہ. مذ) ۱. نام درختی است که برگد bargad نیز نامیده میشود. ۲. (ہ. مث) صحبت بیهوده.

در عالم جذبہ و جنون.

۳. صفت بڑا bara یعنی بزرگ مثل

مثل بڑ پیٹا pita | یعنی شکم پرست پرخور.
۔ بڑ پیٹو pitoo |

— مارنا māma | (ل.ص) صحبت بیہودہ
— ہانکنا hāŋkna | کردن. ۲. دروغ گفتن
لاف زدن

بڑا baṛa | (صفت) ۱. بزرگ. عالی
بڑی baṛi | ۲. والا، وسیع ۳. بلند قد
بڑے baṛay | عالی مقام. ۴. زیاد. جمیل.

شدید سنگین ۵. متمول، محترم ۶. نیاکان

بڑا بول bole — ترکیب وصفی، لاف، غرور،
تکبر خودنمائی.

بڑا دن din — ترکیب وصفی، ۲۵ دسامبر
که زادروز مسیحیان است

بڑا گھرانا gharāna ترکیب وصفی،
خانوادہ متمول و محترم.

بڑاپا baṛāpa (اسم) ۱. بزرگی. بزرگواری

بڑا تیر مارا baṛa teer māra (اسم)

در بارہ کسی بطعن گفتہ میشود که کار مهم یا بزرگی انجام
نداده باشد.

بڑائی baṛāee (اسم مؤنث) ۱. بزرگی تفوق فضیلت
۲. لاف، غرور

بڑے بول کا سر نیچا baṛay bole ka sar neecha (ضرب المثل) لاف زدن
شرمندگی آورد

بڑے حضرت baṛay hazrat (اسم مذکر)
۱. حقہ باز. ۲. زرنگ.

— میاں mian — (اسم مذکر) ۱. پیرمرد
آدم سالخوردہ.

بڑبڑ baṛ baṛ (اسم مؤنث) ۱. زمزمہ. ۲. غرغر
وراجی

بڑبڑانا baṛbaṛāna (فعل) زمزمہ کردن
غرغر کردن، زیر لب چیزی گفتن

بڑبھس baṛ bhas (اسم مؤنث) ۱. شہوت در
پیری. شوق و ذوق و حرارت جوانی در پیری.

۲. زوال عقل در پیری

بڑھاپا burhapa (اسم مذکر) پیری، سالخوردگی

بڑھانا barhāna (مص) ۱. زیاده کردن، بزرگ کردن، توسعه دادن ۲. خاموش کردن (چراغ)، برچیدن (بساط دوکان) ۳. مبالغه کردن.

بڑھ بڑھ کے باتیں بنانا barh barh ke bāten banāna (مص) چاپلوسی کردن، چرب زبانی کردن

— کے بولنا۔ کہنا — ke bolna kehna (مص) لاف زدن، فخر کردن.

— جانا — jāna (مص) سبقت گرفتن، پیش افتادن

— کر بولنا — kar bolna (مص) جسارت در رفتار و گفتار کردن.

بڑھا چڑھا barha charha (صف) برتر و بهتر، بالاتر، ممتاز

بڑھ چلنا barh chalna (مص) مغرور و گستاخ شدن

— — کے — charh ke (قید) بالا و مکرر

— — بولنا — bolna (مص) بلند صحبت کردن، حرف زدن

بڑھاو barhāo (اِ مذ) زیادتی، اضافه، تمدید، پیشرفت.

بڑھاوا barhāwa (اِ مذ) تعریف، تحسین، مبالغه، خوشامد.

بڑھتی barhtī (صف، اِ مث) زائد، زیاده، اضافه، ترقی.

بڑھل barhal (اِ مذ) میوه ایست کوچک و گرد.

بڑھنا barhna (مص) ۱. زیاد شدن، افزودن، رشد کردن، گسترده شدن. ۲. سبقت گرفتن ۳. برچیده شدن (دکان) ۴. خاموش شدن (چراغ).

بڑھوتری barhautrī (اِ مث) ۱. افزایش، فزونی ۲. سود، نفع

بڑھئی barhaee (اِ مذ) نجار، درودگر

بڑھیا burhyā (اِ مث) ۱. پیرزن، سالخورده. ۲. گل یا میوه گیاه، و جنس مرواری است که ... است و ... بلوچ ... بارشاه ... که ... و چون ... و ... آن را علامت و

شغالی از رسیدن خبر خوشش داشته و آن را
جوشش خبر و قاعده گویند.

— آفت کی پڑیا — āfat ki puṛya — (اِ مث)
پیروی لفظ انگلیز

بڑھیا baṛhya (صفت) ... ۲ ... گران قیمت.

بڑی baṛi (صفت) بزرگ. ۲ (اِ مث) یک نوع غذا که با دیگی از حبوبات درست میکنند.

بزرگداشت buzurg dasht (اِ مذ) ...
... مزاری چراغ ... ، ... .

بزن bizan (اِ مذ) قتل عام (معرب قتل).

— بولنا — bole na — (مص) ۱ حکم بقتل عام کردن ۲ حمله کردن

— کرنا — karna (مص) قتل عام کردن.

بزنس biznis (اِ مذ) شغل تجارت
(این کلمه انگلیسی است business).

بس bas (صفت) ۱ کافی. بس.
۲ (اِ مذ) طاقت. مجال.

۳ (اِ مث) اتوبوس، و در این معنی لفظ انگلیسی است bus یا auto bus.

— میں آنا — men āna (مص لازم) ... شدن در
— میں پڑنا — men paṛna
اختیار کسی قرار گرفتن

— میں کرنا — men karna — (مص متعدی) ۱ در اختیار گرفتن. ۲ غصب کردن ... کردن.

بس bis (اِ مذ) ۱ زهر. ... ۲. اختلاف، فساد.

بس بھرا — bhara — (صفت) زهرآگین ...
... .

بس بھری — bhari — (اِ مث) زن ...

بس کی گانٹھ — ki gānṭh — (اِ مذ) ...
... .

بساط bisāt (اِ مث) ۱ ...
... ۲ ... .

بساطی bisāti (اِ مذ) ۱ ...
... ۲ ... .

شطرنج گذارند، بازی کنند.

بسانا basāna (مص) ۱- اسکان، سکونت دادن، آباد کردن. ۲- معطر کردن.

بساند bisānd (اس مث) بوی گوشت و ماهی.

بساندا bisānda | (صفت) ۱

بساندی bisāndī | ۲

بسترا bastara (اس، مذ) ۱- بستر، رختخواب فقیرانه. ۲- پوشاک.

بستر اٹھانا bistar uṭhānā (مص) ترک سکونت کردن.

بستنی bastani (اس، مث) لعبت، ۲- شش ... آلت موسیقی جلد چیری.

بستہ basta (اس، مذ) بقچه، بسته کتب، جزوه‌دان، کیف کودک دبستانی.

بستی basti (اس، مث) ۱- مسکن، قریه، شهر. جائی آباد شده. ۲- رونق.

بسر اوقات basar aoqāt (اس، مث) بسر بردن، زندگی کردن با اهل و عیال.

بسر کرنا — karna (مص) بسر بردن زندگی

حیات، امرار دادن.

— **ہونا** ho'na — (مص) امرار یافتن حیات، بپایان رسیدن.

بسرام basrām (اس، مذ) استراحت، آرامش، آسایش.

— **کرنا** karna — (مص) استراحت کردن، شب را میان بسر بردن.

بسکٹ biskut (اس، مذ) بیسکویت. (این کلمهٔ انگلیسی biscuit است)

بسم اللہ bismillah ۱- بسم الله (اصطلاحی که در فارسی دارد). ۲- (اس، مث) جشن آغاز تحصیل کودک.

بسنا basna (مص) ۱- مسکن کردن، ماندن در جائی. ۲- معطر شدن.

— **بسانا** basāna — (مص) آباد شدن، مسکن شدن.

بسنا busna (مص) فاسد شدن غذا وغیره.

بسنت basant (اس، مث) ۱- نام فصل بهار. ۲- سرود بهار. ۳- گل زرد که در وسط ...

بسنتی basanti (صفت) زرد، زرد رنگ.

— پوش posh — (ترکیب صفتی) زرپوش

— پھولنا phoolna (مص) شکفتن

بسنت پھولنا — گل خوردن.

بسورنا bisoorna (مص ل) آہستہ گریستن.

متظاہر بگریستن کردن، صدا و غم کردن، بہانہ کردن.

بسولا basula (اس مذ) تیشہ نجاری.

بسولی basuli (اس مؤ) ابزار نجاری با کہ پایۂ آن کوتاہ است و چوب را میتراشد.

بسیرا basera (اس مذ) استراحت کردن پرندگان در شب.

بسینڈا bisenhda | بسینڈھا bisendha (صفت) بدبو، گندیدہ، متعفن.

بشپ beshap (اس مذ) (صفت مذ) اسقف، انگلیسی bishop است.

بطخ battak (اس مؤ) اردک، مرغابی مادہ.

بطخا battaka (اس مذ) اردک نر.

بغلول baglole (اس مذ) ابلہ، سادہ لوح، احمق.

بکاؤ bikāoo (صفت) در معرض نمایش برای فروش.

بکاول bakāwal (اس مذ) آشپزباشی، ناظر آشپزخانہ.

بک بک bak bak | جھک جھک jhak jhak (اس مؤ) وراجی، یاوہ سرائی، پرحرفی.

بکی bakki (صفت) پرحرف، یاوہ گو، وراج.

بکٹ bikaṭ (صفت) خوفناک، خطرناک، کج، غیر مستقیم.

بکٹا bukta (اس مذ) یک چنگ، یک مشت.

— بھرنا bharna — (مص) چنگ زدن، با پنجہ های باز چیزی را در مشت برداشتن.

بکرا bakra (اس مذ) بز نر.

بکری bakri (اس مؤ) بز مادہ.

بکری کی اولاد — ki awlād (اس) حرامزادہ، ولد الزنا.

بکری bikri (اس مؤ) فروش، تقاضا (در مقابل عرضہ)، بہای فروش.

بکس bax (س)، مذ، صندوق، جعبه، قوطی.
وی کو انگلیسی box است.

بکسا baksa (صف)، گس، بدمزه، بدطعم.

بکسوا baxua (س)، مذ، تنگ، قرن قفل.

بکل bakkal (س)، مذ، پوست درخت یا میوه.

ــ ادھیڑنا adhaṛna (مص)، کسی را زیاد کتک زدن، بشدت شلاق زدن.

بکنا bikna (مص)، ۱. بفروش رسیدن، فروخته شدن. ۲. مطیع شدن، رشوه گرفتن، اطاعت کردن.

بکنا bakna (مص)، وراجی کردن، پچ پچ کردن، بیهوده صحبت کردن.

بکواس bakwās (س)، مث، وراجی، بیهوده سرائی، حرف بیهوده.

بکواسی bakwāsi (صف)، وراج، حرف گو.

بکوانا bikwāna (مص)، بفروش رسانیدن توسط دیگری.

بکوائی bikwāee (س)، مث، حق الزحمه کمیسیون.

بکھرنا bakharna (مص)، پخش کردن، پراکندن، ریختن، پریشان کردن.

بکھیڑا bakhera (س)، مذ، کار پر زحمت، موضوع درهم برهم، نزاع، جنجال.

ــ پڑنا paṛna ــ (مص)، نزاع برپا شدن.

بکھیڑیا baksuriya (صف)، مفسد، جنگجو، بهانه‌جو، فتنه انگیز.

بگاڑ bigaṛ (س)، مذ، فساد، خرابی، نقص، رنجش، زیان، بی‌ترتیبی.

ــ پڑنا paṛna ــ (مص)، ملول شدن، رنجیدن.

ــ دینا de'na ــ (مص)، خراب کردن، ضایع کردن.

بگاڑنا bigāṛna (مص)، ۱. فاسد و خراب کردن، معیوب ساختن، بیجا صرف کردن، گمراه کردن، رنجیدن. ۲. رنجاندن.

بگاڑو bigaṛoo (صف)، ۱. خراب و ضایع کننده، خرابکار. ۲. بی‌ربط.

بگ ٹٹ bag ṭuṭ
بھاگ ٹوٹ bag ṭuṭ (صف)، ۱. فرار کننده. ۲. با سرعت زیاد.

بگڑا bagra (س)، مذ، ۱. فریب. ۲. مارماهی. نزاع، جنجال.

بگڑ بیٹھنا bigaṛ baeṭhna (مص ل) رنجیده
آزرده خاطر شدن، قهر کردن. ۲۔ آماده نزاع
و خرابکاری شدن.

بگڑنا bigaṛna | (مص ل) ۱۔ خراب و ضایع
بگڑ جانا bigaṛ jāna | شدن. فاسد شدن.
گندیدن، از بین رفتن. ۲۔ زیان وارد شدن.
ناقص شدن. مغشوش شدن. از حیز انتفاع
افتادن. از شکل افتادن. ۳۔ ناراض شدن.
رنجیدن، قهر کردن.

بگل bigul (اس. مذ) شیپور. (این کلمه انگلیسی
bugle است)

بگلا bagla (اس. مذ) لک‌لک (مرغ).

— بھگت bhagat — (صفت) مزوّر، ریاکار.

بگولا bagola (اس. مذ) گردباد.

بگھی bagghi (اس. مث) گاری و درشکه دو
یا چهار چرخه که آن را یک اسب می‌کشد (این
کلمه انگلیسی buggy است).

بگھار baghār (اس. مذ) پیاز داغ.

بگھارنا baghārna (مص م) ریختن پیاز داغ.

درخورشش.

بگھیل baghail | (اس. مذ) ۱۔ بچه شیر یا پلنگ
بگھیلا baghaila | ۲۔ نام یک قبیله راجپوت

بل bal (اس. مذ) ۱۔ تاب، پیچ، خم، چروک.
چین و شکن. ۲۔ پهلو، رخ، طرف.
۳۔ کبر و نخوت. ۴۔ قصور، لغزش، نفاق.
۵۔ قربانی، صدقه (منسوخ). ۶۔ قدرت، نیرو.

— آنا āna — (مص ل) چین و شکن پیدا کردن یا
یافتن.

— پڑنا paṛna — (مص ل) پیچ و تاب داشتن
۲۔ ناراض بودن

— دار dār — (صفت) پیچ و خم دار.

— وان wān — | (صفت) قوی، نیرومند
— ونت want — |

بل bil (اس. مذ) ۱۔ سوراخ، مدخل. ۲۔ صورت
حساب (در این معنی انگلیسی bill است).

— ڈھونڈھنا ḍhunḍhna — (مص ل) پناه
جستن، پنهان شدن.

بلا bala (اس. مث) بلا بهم معانی که در فارسی دارد.

— بدتر — badtar — (ص، مث) بی ارزش

بیجا.

— پاٹنا — patna — (مص) مسیس را دفع نمودن.

— جانے — jane — (مص) نمیدانم مربوط

من نیست

کا ka / کی ki — (صف) تحت طاقت او.

لینا le'na (مص) قربان صدقه رفتن.

بلا bala (اس مذ) سوراخ کوچک

بلا balla (اس مذ) یکی از الات بازی تنیس و

کریکٹ

بلا balla (اس مذ) ۱. گرز ۲. خشان مال

بلی billi (اس مث) گربه ماده

بلی کے بھاگوں چھینکا ٹوٹا

— ke bhāgoŋ chhinka toota

(ضرب مثل) ... کسی که منتظر چیزی بود بدون

سعی تعقل با او میرسد

— لوٹن — lotan — (اس مذ) سنبل الطیب

دیگر گیاه که بوی آن خوشش میاید.

بلی کے خواب میں چھیچھڑے ہی چھیچھڑے

billi ke kāb meŋ chhichhray

bi chhichhray ضرب المثل، معادل شتره

خواب بیند پنبه دانه.

بلاق bulāq (اس مذ) حلقه زینتی که در بینی کنه

بلانا bulāna (مص) احضار کردن، دعوت کردن.

بلا بھیجنا bula bhejna (مص) احضار کردن،

خواستن

بلاوا bulawa (اس مذ) احضار، دعوت

بلبلا bulbula (اس مذ) حباب روی آب، آبله،

چیزی ناپایدار.

بلبلانا balbalāna (مص) ۱. صدای که شتر در وقت

مستی از دهن میدهد. ۲. سرگشته شدن از غضب.

بلبلانا bilbilāna (مص) ناراحت بودن،

نالیدن، بیقرار بودن، گریستن زیاد و بیقراری.

بل بل جانا bal bal jāna (مص) قربان

صدقه رفتن، فداکرده شدن

بلتوڑ baltore (اس مذ) جوشی که در نتیجه موی کنده شدن

در بدن ظاهر میشود.

بلپی bilpi (اس مث) قیمتی کہ از طرف داماد
آہن یا کشتی ران بعاحب مال اجارہ داده
شده واپس شود.

بلکنا balakna (مص) سخت گریستن بچہ بیتاب
وبیقرار وبی طاقت شدن.

بلم	balam	(اس. مذ)
بلما	balma	معشوق. محبوب. دلبر.
بالما	bālma	نگار. این چهار کلمہ مخصوص
بلموا	balamwa	موسیقی کلاسیک است.

بلم ballam (اس. مذ) نیزه.

بلوانا bulwāna (مص) پیش کسی فرستادن.
توسط کسی احضار کردن کسی را.

بلونا bilona (مص) بہم زدن شیر یا ماست

بلونت balwant (اس. مذ) قوی. نیرومند

بلّی balli (اس مث) تیر چوبی دراز. چوب
راست وبلند ومحکم کہ بیشتر از سپیدار درست
کنند.

بم bam (اس مث) ۱. مال سنگ‌اری وکالسکه وشکه
۲. خوشحالی. ۳. جنس شیرینی. ۴. بمب

— بولنا bolna (اس) صدا کردن جنده. شیوه‌ای
غذای مرگ در نشستن. تند. باد گفتن.

— پھوٹنا phutna (مص) بیرون جستن آب
از جای با فشار وصدا.

بن ban (اس. مذ) ۱. جنگل که پر از درختان خودرو باشد
۲. صیغہ امر از مصدر بننا banna (ساخته شدن)

— آنا āna (مص) همراه بر آورده شدن.

— باس bās (اس. مذ) کسی که در جنگل زندگی

— باسی bāsi (مؤنث) کسی که در جنگل تبعید شده
باشد ومراد از رامائن راما قهرمان اساطیری هندوان
است که برای چهارده سال همراه زن و برادرش
در جنگلها مرکز تبعیدی ای بود.

— مانس mānas (اس. مذ) مستان وحشی
شامپانزه. گوریل.

بنا bana (فعل امر از مصدر بنانا بمعنی بساز.
۲. (اس. مذ) داماد

— بنایا banāya ساخته شده. تهیه شده.

بنالینا layna (مص) ساختن. تهیه نمودن.
فراهم کردن.

— ہوا hua — ساخته شده، ترکیب یافته
تهیه شده.

بناسپتی banāspati (س. مث) ۱. برگ
درختان جنگل، علف خودرو، نبات.
۲. سبزی جات، میوه‌های جنگل.

— گهی ghee — ترکیب روغن نباتی.

بنانا banāna (مص) ۱. ساختن، آماده کردن،
تشکیل دادن. ۲. مسخره کردن. ۳. اصلاح
کردن سر.

بناؤ banāo (س. مذ) ۱. آرایش، تعمیر ۲. رفاقت
دوستی. ۳. فعل امر از مصدر بنانا banāna
بمعنی ساختن، بسازید.

— سنگار singār — (س. مذ) آرایش، آرایش
بزک.

بناوٹ banāwaṭ (س. مث) ساخت،
جعل.

بناوٹی banāwaṭi (صف) مصنوعی، ساختگی
جعلی.

بنت banat (س. مث) پارچه دراز کم عرض
گرد سوزنی شده و رنگ، پارچه لباس و غیره شده
دوبانه.

بنتا banta (س. مذ) ۱. یک بازی ظروف آب
برنجی بزرگ.

بنج banj (س. مذ) تجارت، سوداگری.

بنجارا banjāra (س. مذ) ۱. تاجر غله پیلاور
۲. خانه بدوش، کولی.

بنجارن banjāran | (س. مث) ۱. زن
بنجاری banjāri | تاجر غله، زن کولی

و خانه بدوش.

بنجر banjar (صف، زمین بایر) زمین بی‌حاصل.

— توڑنا toṛna — (مص) زراعت کردن در
زمین بایر.

بند band (صف) ۱. بسته، درب، دروازه
۲. زندان. ۳. مفصل ۴. حلقه زنجیر.

— پانی pāni — (س. مذ) آب راکد، مرداب.

— کرنا karna — (مص) بستن درب وغیره
مانع شدن.

— کسنا kasna — (مص) کشیدن و محکم ساختن

— ہیضہ hauzah — (س. مذ) وبائی کردن
اسهال و استفراغ باشد.

بند | bund | (س. مث) نقطه، صفر.
بندی | bunch | خال کوچک

بندا bunda (س. مذ) پوست گردی که بندا قبل
عبادت بر پیشانی خود میگذارد.

بندا bunda (س. مذ) گوشواره، زیور گوش.

بندر bandar (س. مذ) ۱- بندر، ۲- بوزینه،
میمون نر.

— کیا جانے ادرک کا سواد — kia
janay adrak ka sawad (ضرب المثل)
مطلب این مصرع است
خر چه داند قیمت نقل و نبات

بندریا bandarya (س. مث) میمون ماده.

بندش bandish (س. مث) ۱- ترکیب الفاظ،
ساخت، ۲- دوز و کلک، دسیسه، سازش
۳- ممانعت

بندکی bundki (س. مث) نقطه های کوچک
خال های کوچک و ریز

— دار dar — (صفت) نقطه دار، خالدار.

بندوبست bandobast (س. مذ) تصفیه
مالیات، مقررات، انتظام، ترتیب، اهتمام.

بندوق banduq (س. مث) تفنگ.

— چلانا chalana — (مص) در کردن تفنگ
شلیک کردن تفنگ.

بندوقچی banduqchi (س. مذ) تفنگچی

بندھن bandhan (س. مذ) ۱- گره، خفت.
۲- پیچش. ۳- نوار یا نخ یا طنابی که بوسیله چیزی
بپیچند، بارپیچ.

بندھائی bandhaee (س. مث) ۱- اجرت
بستن چیزی، ۲- عمل بستن چیزی، بست و بند

بندھنا bindhna (مص) ۱- سوراخ شدن، ۲- تیغ
کردن، پکاندن.

بندھنا bandhna (مص) ۱- گره خوردن، گرفتار
شدن، مربوط شدن، طناب پیچ شدن

بندھوا bandhwa (س. مذ) اسیر، محبوس،
زندانی

بندھوانا bandhwana (مص) مجبور کردن

بوسیلۂ دیگری، موجب بزندان رفتن کسی شدن.

بندی bandi (اس، مث) ۱. زن زندانی. ۲. کنیز.

— خانہ ḳāna — (اس، مذ) زندان.

بندی bandi | بندیا bandya (اس، مث) ۱. نقطۂ صفر. ۲. علامت و نشان رنگی که شده‌اند (معمولاً زنان هندو) بر پیشانی گذارند.

بنڈل bandil (اس، مذ) یک دسته یا مشت کاغذ بسته. (این کلمه انگلیسی است bundle)

بنڈی bandi (اس، مث) جلیقه‌ای که بی‌دو (آستین) و آستر آن پنبه دارد.

بنسی bansi (اس، مث) ۱. قرنی. ۲. قلاب ماهیگیری.

بنگال bangāl | بنگالہ bangāla (اس، مذ) قسمت شرقی شده استان که در تقسیم هند در سال ۱۹۴۷ بنام پاکستان شرقی نامیده شد بسال ۱۹۷۱ میان پاکستان شرقی و پاکستان غربی جنگ شد، ۱۹۷۱ پاکستان شرقی بنام بنگلادیش برگشته.

بنگلہ bangla (ہیج ل) | بنگلا bangla (اس، مذ) ۱. خانۂ ییلاقی (این کلمه انگلیسی) bunglow است. ۲. (اس مث) زبان بنگالی بنگالیسی، بنگال نوعی چند ابگم می‌شود. ۳. (اس مث) نوعی خاص از برگ پان.

بننا banna (مص) ساخته شدن، آماده شدن، آراسته شدن، تظاهر کردن، تجاهل عارفانه.

بنوانا bunwāna (مص) باعث بافتن شدن، بدست دیگری بافتن.

بنوائی bunwāee (اس مث) اجرت بافتن.

بنوانا banwāna (مص) باعث ساختن شدن، ساختن بدست دیگری.

بنوائی banwāee (اس مث) اجرت ساختن چیزی.

بنولا banaula (اس، مذ) پنبه‌دانه، پنبه تخم.

بنی bani (اس مث) ۱. مواسس. ۲. خوشحال، خوش بختی ۳. اتفاق.

— بنائی بات banāee bāt — (ترکیب) جعلی، معامله تمام‌شده، موضوع تصفیه شده.

بنیا banya (اس.مذ) بقال، دکاندار، کنندهٔ
سوداگر سود و خسیس.

بنئن banain (اس.مث) زن بقال

بوا booā (اس.مث) ۱. خواهر ۲. عمه
۳. دایه، پیرزن.

بوانا buāna (مص) کاشتن توسط دیگری،
باعث دیگری کاشتن.

بوائی buāee (اس.مث) ۱. کاشت.
۲. موسم کاشتن بذر. ۳. بذر.

بوتا boota (اس.مذ) زور، طاقت، نیرو،
قوت.

بوتل botal (اس.مث) بطری (این کلمه
انگلیسی bottle است).

بوٹ boot (اس.مذ) ۱. چکمه. (این کلمه انگلیسی
boot است). ۲. دانه سبز نخود، نخود سبز.

بوٹا boota | (اس.مذ) ۱. گل و بوته گلدوزی
بوٹی booti | که روی پارچه یا چوب و سنگ
باشد. ۲. بوته گل، بیل.

بوٹا سا قد — sa qad (اس.مذ) قد کوتاه

تهمت زدن.

بوٹا کاڑھنا — kaṛhna (مص) گلدوزی
کردن، گل و بوته دوختن بر پارچه.

بوٹی boṭi (اس.مث) تکه کوچک گوشت.

بوجھ boajh (اس.مذ) بار، بسته، فشار، گرانی، سنگینی

— سر پر ہونا — sar par ho'na (مص)
شمرده بودن، مکلف بودن، مسئولیت داشتن

بوجھ boojh (اس.مث) فهم، ادراک، فراست.

— بجھکڑ — bujhakkar (صف) هوشیار
طنزآمیز، به احمق عاقل نما گفته میشود.

بوجھل bojhal (صف) سنگین، گرانبار، وزین،
زیر وزن زیاد قرار گرفته.

بوجھنا bujhna (مص) ۱. فهمیدن، درک کردن
پی بردن ۲. حل کردن معما

بوچا boocha (صف) کسی که گوش نداشته باشد

بوچھار bauchhar | (اس.مث) رگبار، باد و
بوچھاڑ bauchhār | باران تند. قطرات
باران که در تیر و وزش باد کج می بارد.

— کرنا — karna (مص) ۱. صفت اسناد کردن

سرزنش کردن ۲۔ حساب پول خرچ کردن۔
۳۔ تیر اندازی کردن۔

بودا boda | بودی bodi (صفت۔ مذ) ضعیف، پوشیدہ | (صفت۔ مث) کم ہمت۔
بزدل۔ کم جرأت۔

بوداپن — pan (اس۔ مذ) سستی۔ کم ہمتی
بی جرأتی۔

بود و باش bood-o-bash (اس۔ مث)
مسکن ۲۔ سکونت۔ سرمایان

بورا bora (اس۔ مذ) کیسہ بزرگ کرباس۔ گونی۔

بورا baura (صفت) دیوانہ۔ خل۔ ابلہ

بورڈ bord (اس۔ مذ) ۱۔ تختہ ۲۔ ہیئت۔ کمیتہ
۳۔ مقوا ۴۔ میلول کشتی (این کلمہ انگلیسی
board است)

بورڈنگ ہاؤس bording haus (ترکیب
اضافی) شبانہ روزی محصلین۔ خوابگاہ دانشجویان
(این کلمہ انگلیسی boarding house
است)

بوری bori (اس۔ مث) گونی

بوریا بدھنا borya badhna (اس۔ مذ) اثاثیہ
آدم فقیر و نادار

بوڑھا boorha | بوڑھی boorhi | بوڑھے boorhay (صفت) پیر۔ سالخوردہ۔ مسن

بوڑھا پھونس phoons — (ن مذ) (ترکیب وصفی)
پیر فرتوت۔

بوڑھا چونچلا choachla — (ترکیب وصفی) پیری
کہ اطوار و رفتار جوان دارد۔

بوڑھا کھرانٹ kurrant — (ترکیب وصفی)
(ن مذ) پیر فرتوت۔ (در مورد تحقیر و اہانت استعمال
میشود)۔

بوڑھی گھوڑی لال لگام boorhi ghori lal tagam (ضرب المثل) دربارہ زن گرینہ کہ
در پیری آرایش جوانی کند و لباس نامناسب
بپوشد

بوسیدہ boseeda (صفت) بج ۱۔ پوسیدہ
فرسودہ ۲۔ گندیدہ۔

بوسیدگی boseedgi (اس۔ مث) پوسیدگی

بالیدگی۔ فرسودگی۔ فرسایش.

بوکھلانا bawkhlāna (مص) هراسان شدن۔ وحشت کردن۔ پریشان و سراسیمه شدن۔ دست و پا گم کردن.

بوکھلاہٹ bawkhlāhaṭ (اس۔مث) وحشت۔ اضطراب۔ بیهوشی و سراسیمگی۔ پریشانی.

بول bole (۔فعل امر از مصدر بولنا) حرف زدن بمعنی بگو۔ حرف بزن۔ کنایۃً سخنگاه. (اس۔مذ) گفته۔ فقره۔ کلمه۔ ... آواز.

— بالا bāla (اس۔مذ) موفقیت

— جانا jāna (مص) ۱. تمام شدن۔ بپایان رسیدن ۲. ... شکست خوردن ۳. ... شدن.

بولنا bole'na (مص) گفتن۔ صحبت کردن۔ صدا دادن۔ پاسخ دادن

بولی bolee (اس۔مث) گفتار۔ لهجه۔ گفته صدای حراج

— ٹھٹھولی ṭhaṭholee (اس۔مث) تمسخر۔ شوخی

— چال chāl (اس۔مث) گفتگو۔ مذاکره. صحبت.

— مارنا marna (مص) طعنه زدن.

بونا bauna (صفت) کوتوله۔ کوتاه قد.

بونی baunī (اس۔مث) زن کوتاه قد.

بونا boana (مص) کاشتن.

بوند boond (اس۔مث) قطره۔ قطره باران.

بوندا باندی boonda bāndi (اس۔مث) نم نم باران

بوندی boondi (اس۔مث) قطره کوچک.

بونگا baunga | (صفت) احمق۔ ابله۔
بونگی baungi | خل.

بوئی boaī (اس۔مث) فصل کشت بذر.

بوہرا bohra (اس۔مذ) نام قومی مسلمان شیعی که غالب افراد آن به تجارت مشغول و در نواحی گجرات و بمبئی و کراچی زندگی میکنند.

بوہنی bohnī (اس۔مث) ... نقد اول صبح ...

بھابھر bhābhar (اس۔مث) نوعی علف که از آن طناب میسازند

بھابھی bhabi / **بھابی** bhabhi (اس. مث.) زن برادر.

بھاپ bhap (اس. مث.) بخار کہ از چیز گرم متصاعد می‌شود. بخاری کہ در زمستان از دہن خارج می‌شود.

بھات bhāt (اس. مذ.) کتہ. پلو. روغن. برنج پختہ بی‌نمک.

بھاٹ bhāṭ (اس. مذ.) فرد از قومی در ہندوستان کہ شجرہ بعضی از خانوادہ ہا را حفظ کردہ و در جشن عروسی با نظم و ترتیب خاص از حفظ می‌خوانند. اصطلاحاً چاپلوسی کنندہ.

بھاٹا bhāṭa (اس. مذ.) جزر. فرونشستن آب دریا.

بھاجی bhaji (اس. مث.) سبزی. خوردنی. سبزی پختہ.

بھادوں bhadoṇ (اس. مذ.) ماہ ششمین تقویم ہندی کہ مصادف مرداد و شہریور است و در این ماہ باران می‌آید.

بھار bhār (اس. مذ.) بار.

بھاری bhāri (صف.) سنگین. وزن دار. ثقیل.

— **بھر کم** bhar kam (صف.) شخص سنگین. قوی. چاق. فربہ.

بھارت bhārat (اس. مذ.) نام قدیم ہندوستان کہ پس از استقلال دوبارہ بہ آن دادہ شدہ است.

بھاڑ bhāṛ (اس. مذ.) کورہ آتش. تنور. [illegible] برشتہ کردن نخود، بادام و فندق و غیرہ.

— **میں جائے** meṇ jāe (اس.) بجہنم. بہ درک.

— **جھونکنا** jhonkna (اس.) ضایع کردن وقت.

— **میں جھونکنا** meṇ jhonkna (اس.) ضایع کردن. تلف کردن. صرف بیجا کردن.

بھاڑا bhāṛa (اس. مذ.) ۱. اجارہ. کرایہ. ۲. مال الاجارہ. ۳. درآمد [illegible] کار.

بھاڑو bhāṛoo (صف.) دلال محبت. جاکش.

بھاڑے کا ٹٹو bhāṛay ka ṭattoo (اس.) اسب [illegible] بدون دریافت پول کاری را انجام [illegible]. شخصی کہ در ازاء خوشی ها را در مقابل پول [illegible]

میزہ شد، (۲) صورت توہین بکس،

بھاشا bhasha (س۔مث) زبان ہندی
بھاکا bhaka مشتق از سانسکریت ـ زبان۔لسان۔

بھاگ bhag (س۔مذ) بخت۔اقبال۔خوشبختی
نصیب و قسمت۔شانس۔ ۲۔صیغہ امر از مصدر
بھاگنا بمعنی فرار کن۔

پھوٹنا phootna (مص) برگشتن بخت ـ
باری مردن شانس

بھاگے کی لنگوٹی bhagay ki langooti
(ضرب المثل، ور دو) کسی کہ فرار کردہ تقاضای دست
زدن چیزی را پیش باشد جز لنگی از آن را
دست آوردن را غنیمت شمرد

بھاگ جانا ـ jana (مص) فرار کردن۔ دویدن
شکست خوردن

ـ جاگنا ـ jagna (مص) بیدار کردن بخت
ـ کھلنا ـ kholna مساعد شدن وضعیت

خوشبخت شدن۔ بکام رسیدن

ـ لگنا ـ lagna (مص) [illegible]

بھاگڑ bhagar (اسم مذ) فرار۔ ترس۔ اضطراب
در حال فرار۔

بھاگنا bhagna (مص) فرار کردن۔ دویدن
بھاگوان bhagwan (صف) خوشبخت۔ مقبل
مقبول۔ شریف۔

بھال bhal (س۔مث) پیکان۔ سرنیزہ۔
بھالا bhala (س۔مذ) نیزہ۔
بھالو bhaloo (س۔مذ) خرس۔
بھانا bhana (مص) پسندیدن۔ قبول کردن
بھانپنا bhanpna (مص) از مشاہدہ و قرائن از روی
پی بحقیقت امری بردن ۔ ۲۔ یافتن۔ درک کردن

بھانت bhant (س۔مث) نوع۔ قسم۔ روش
ـ ـ کا ـ ـ ka (صف) متنوع۔ جور واجور۔ مختلف
گوناگون

بھانجا bhanja (س۔مذ) پسر خواہر
بھانجی bhanji (س۔مث) دختر خواہر
بھانجی خور ـ khaur (صف) کسی کہ [illegible]
باگوید۔ شکست کند

ـ کھانا ـ khana (مص) مانع شدن و خلال کردن

— مارنا marna (مص) مردم تکمیل کار کسی شدن

بھانڈ bhand (اس مذ) مطرب - دلقک - روحوضی (مسخره از روحوضی دسته ای است که جستن با شکلها، صدا و آواز و رقص و مسخرگی مهمانان را سرگرم میکرده)

بھانڈا bhanda (اس مذ) ظرف گل برنگ - خم - خمره - دیزه - سبو

— پھوٹنا phuṭna (مص ل) کشف شدن. کشف شدن راز

— پھوڑنا phoṛna (مص م) کشف کردن راز

بھان متی bhan mati (اس مؤ) شعبده باز - جادوگر ساحر.

بھاو bhao (اس مذ) قیمت. ارزش. نرخ. بها

— اترنا — utarna | (مص) ارزان شدن - پائین آمدن قیمت
— گرنا — girna |

— چڑھنا - charhna (مص) گران شدن نرخ قیمت، او رفتن

— کرنا karna — (مص م) گران کردن قیمت معین کردن بها.

بھاوج bhawaj (اس مؤ) زن برادر.

بھائی bhaee (اس مذ) برادر، صاحب.

— بند band — (اس مذ) برادران خویش و قوم، هم مذهب.

— بندی bandi — | (اس مؤ)
— چارا chara — | (اس مذ)
برادری، یگانگی، اخوت، صمیمیت، دوستی حقیقی.

بھبک bhabak (اس مؤ) داغ، بوی تند، تعفن.

— اٹھنا uthna — (مص) شعله ور شدن، شعله کشیدن، داغ شدن

بھبکا bhabka | (اس مذ) قرع انبیق، دیگ عرق کشی، دستگاه تقطیر.
بھپکا bhapka |

بھبکنا bhabakna (مص ل) زیاد جوشیدن - داغ شدن، آتش گرفتن، شعله ور شدن.

بھبکی bhabki (اس مؤ) تهدید، ترسانیدن

— دینا dēna (مص) ترسانیدن.

بھبوت bhaboot (اس۔مذ) خاکستری که جوگیان

به بدن خود میمالند.

بھبوکا bhabooka (اس۔مذ) شعلهٔ آتش. براق.

درخشان. درخشنده. براق. تیل سفید. بچهٔ آتشگین

بھپارا bhapāra (اس۔مذ) بخور. بخار دوائی.

بھپوری bhapauri (اس۔مث) نوعی کیک نان

پیسی و بوسیلهٔ حرارت بخار پخته میشود.

بھتا bhatta (اس۔مذ) خرج سفر. اضافه حقوق.

کثیر. فوق‌العاده و مزایائیکه بکارمند داده میشود.

بھتنا bhutna (اس۔مذ) روح خبیث.

بھتنی bhutni (اس۔مث) مجازاً آدم بدقیافه

و کثیف.

بھتیجا bhateeja (اس۔مذ) پسر برادر.

بھتیجی bhateeji (اس۔مث) دختر برادر.

بھٹ bhaṭ (اس۔مذ) غاری که مسکن جانور وحشی

باشد.

بھٹا bhaṭṭa (اس۔مذ) کارخانهٔ آجرپزی. کورهٔ آجر

بھٹا bhuṭṭa (اس۔مذ) بلال. ذرت

بھٹی bhaṭṭi (اس۔مث) کوره. کورهٔ آجرپزی —

دو ساخت (اس) ساختن مشروبات الکلی بنام قومی از

راجپوت‌ها.

بھٹک bhaṭak (اس۔مث) گمراهی، انحراف.

بھٹکانا bhaṭkana (مص) گمراه کردن، سرگردان کردن،

فریب دادن.

بھٹکا پھرنا bhaṭka phirna (مص)

سرگردان بودن. مسافرت بی‌مقصد کردن.

بھٹکنا bhaṭakna (مص) گمراه شدن، گم کردن.

سرگردان شدن.

بھٹنا bhaṭna (مص) آلوده شدن، کثیف شدن

چیزی از رنگ و غیره.

بھٹیارا bhaṭyāra (اس۔مذ) نانوائی. شخص که در

مسافرخانه یا کاروانسرا که به مسافران خدمت میکند

بھٹیارخانه — kāna (اس۔مذ) مطبخ نان.

سرای مسافرخانه. خانه‌ای که در آن رفت و آمد

برای هر کس بلا مانع باشد. محل اجتماع افراد

طبقه پائین.

بھجن bhajan (اس۔مذ) ثنا. سرود مذهبی هندوان.

بھجنگ (صف، ن، مذ) bhujang مار سیاه، چهره، عنبر سیاه.

بھجوانا (مص، فرستادن) bhujwāna بوسیلهٔ دیگری فرستادن.

بھچا (صف) bhucha [illegible]، فشرده.

بھجیا (اس، مث) bhujya سبزی پخته شده.

بھچنا (مص) bhuchna [illegible].

بھد (اس، مث) bhad ذلت، خواری [illegible] رسوائی، [illegible].

بھدا (صف) bhadda زشت، بدترکیب، کودن، تنبل.

بھر (صف) bhar پر، لبریز، سراسر، همه، تمام. فعل امر از مصدر بھرنا bharna پر کردن، بمعنی پر کن.

بھر آنا — āna (مص) بالا آمدن، [illegible]، ورم کردن، لبریز شدن چیزی.

بھرائی bharaee (اس، مث) اجرت پر کردن چیزی.

— جانا jāna (مص) لبریز شدن، پر شدن و آماده شدن.

— دینا dena (مص) پر کردن، جبران کردن.

بھراؤ bharāoo (اس، مذ) خاک و اشیائی که برای پر کردن گودال بکار رود.

بھرائی bhrāee (اس، مث) اجرت پر کردن گودال و خوف وغیره.

بھربھرا bhar bhura (صف) نرم، [illegible]. چیزی که از استعمال زیاد [illegible] ریزنده.

بھربھراہٹ bhurbhurāhat (اس، مث) [illegible] و ریختگی، قابلیت ریختن.

بھڑا bharra (اس، مذ) فریب، گول، نیرنگ.

بھڑے میں آنا bharray men āna (مص) فریب خوردن.

بھرپور bhar poor (صف) تمام، کامل [illegible] کامل، تمام و کمال.

بھرت bharat (اس، مذ) فلزی شامل مس و سرب [illegible] [illegible] ساخته [illegible].

بھرتا bhurta (اس، مذ) غذائی که با سبزیجات مانند بادنجان وغیره تهیه میشود.

بھرتی (س مث) n bharti اثاثیہ اضافی ۔ سرباز گیری ۔ ثبت نام در ارتش ۔ استخدام.

— کرنا karna (مص) استخدام کردن ۔ ثبت کردن نام.

بھرکس نکالنا bhurkas nikālna (مص) زد و خورد کردن ۔ تباہ ساختن ۔ خرد و خمیر کردن.

بھرم (س مذ) n bharam شک ۔ شبہ ۔ تردید ۔ شہرت ۔ اعتبار ۔ حیثیت.

— بنا رکھنا bana rakhna (مص) احترام نگہداشتن در جامعہ

— رکھنا rakhna (مص) شک کردن ۔ ظنین بودن.

— کھلنا khulna (مص) فاش کردن راز ۔ واپیدا کردن عیب و نقص

— نکلنا nikalna (مص) بی اعتبار شدن.

بھرمار (س مث) n bharmār کثرت ۔ افراط ۔ فراوانی.

بھرنا (مص) bharna پر کردن ۔ پُر کردن ۔ حوض کردن ۔ حمل کردن ۔ ادا کردن قرض ۔ انجام دادن ۔ گذراندن عمر ۔ انجام دادن ۔ تحویل کردن ۔ خسارت پرداختن

بھروسا (س مذ) bharosa اعتماد ۔ امید ۔ اتکال ۔ تکیہ ۔ دلگرمی ۔ توکل.

بھری برسات bhari barsāt (س مث) در وسط موسم باران ۔ شدت باران

بھڑ (س مث) bhar صدائی کہ از ترکیدن چیزی در آید ۔ صدای توپ و تفنگ.

— — bhar bhar (س مث) صدای ترق ترق ہیزم موقع سوختن ۔ صدای شعلہ آتش.

— بھونجا bhoonja (س مذ) کسی کہ دانہ را برشتہ میکند ۔ نخود بریان کن ۔ نخود کوب

— بھونجن bhoonjan (س مث) زنی کہ غلات را برشتہ میکند

بھڑ bhir (س مث) زنبور سرخ ۔ زنبور گاوی.

— کا چھتا ka chhatta (ترکیب اضافی) لانہ زنبور.

بھڑاس bharās (س مث) کینہ ۔ عداوت ۔ دشمنی ۔ خشم

بھڑ بھڑیا bhar bhariya (صفت) کسی کہ رک ...

اہ دل دادہ بر زبان آورد۔ سادہ لوح۔

بھڑک bharak (س) مث، درخشش، شکوہ۔ جاہ و جلال، جرأت، تشنگی، وحشت۔

— اٹھنا uṭhna (مص) شعلہ ور شدن۔

— جانا jāna (مص) رنجیدہ شدن۔ شعلہ ور شدن

دار dār (صف) درخشان، باشکوہ، مجلل۔

بھڑکانا bharkāna (مص) آتش افروختن۔ تحریک دادن، وادار کردن، متوحش کردن

بھڑکنا bharakna (مص) شعلہ ور شدن، مشتعل شدن

بھڑکیلا bharkila (صف) درخشان، زرق و برق، شکوہ‌مند

بھڑکیلی bharkili

بھڑکیلے bharkiley

بھڑنا bhirna (مص) روبرو گردیدن۔ منتج ہم شدن۔

بھڑوا bharwa (س، مذ) جاکش، فرستادۂ بی‌غیرت، پست فطرت۔

بھڑوائی bharwaee (س، مث) دلالی، دیوثی کردن۔ ماشقی دادوستد

بھس bhus (س، مث) سبوس، کاہ

— ملانا mulāna (مص) از راہ خرابی نمودن۔ معیوب کردن

بھسم bhasam (س، مث) خاکستر

بھسم ہونا ho'na (مص) خاکستر شدن، تباہ شدن، ہضم شدن

بھشتا bhishta (س، مذ) سقا، آب کش

بھشتن bhahistan (س، مث) زن سقا، زن آبکش

بھشتی bhishti (س، مذ) سقا، اہل بہشت

بھک bhak (س، مث) صدای دفعی رہا شدن، صدای خارج شدن بخار، از صدا

بھک سے اڑ جانا se uṛ jāna — (مص) ناپدید شدن

بھکاری bhikāri (س، مذ) گدا، سائل، بینوا، فقیر

بھکارن bhikāran (س، مث) زن گدا، زن فقیر و بینوا

بھکت bhakt (س، مذ) زاہد، پارسا، پیرو کار

بھکتی bhakti (س، مث) پرستش، پارسائی، زہد، تصوف ہندو

بھیک منگا (س۔مذ) bhik mangna فقیر، گدا، سائل، بینوا، بیچارہ.

بھگانا (مص) bhagāna دواندن، کسی را وادار به دویدن کردن، فرار دادن، دو کون بعقب باندن، شکست دادن.

بھگتان (س۔مذ) bhugtān حساب، جبران، عوض، تلافی، پرداخت تمام بها.

بھگدڑ (س۔مث) bhagdar فرار، انفرار.

بھگو bhaggoo
بھگوڑا bhagora } (صفت) گریز پا، گریزنده

بھگوڑی (صفت) bhagori گریز پا زن گریزنده.

بھگوان (س۔مذ) bhgwān خدا، پروردگار

بھگوت bhagwat
بھگونت bhagwant } (صفت) ربانی۔ آسمانی۔ خدائی

بھگوت گیتا gita ۔ (س۔مث) کتاب دینی هندوان منسوب به سری کرشنا

بھگوڑا bhagora (صفت) کسی که از میدان جنگ فرار کند، ترسو، جبون

بھگونا (س۔مذ) bhagoana قابلمه، ظرف مسی که در آن غذا پزند.

بھگونا (مص) bhigona خیس کردن۔ تر کردن۔ خیساندن.

بھلا bhala
بھلی bhali } (صفت) خوب، زیبا، قشنگ، شرافتمند.

بھلا چنگا changa (صفت) تندرست، سالم، چاق

بھلا مانس mānas (صفت) شرافتمند، خیر۔ شخص نجیب و شریف

بھلانا (مص) bhulāna فراموش کردن، از یاد بردن

بھلاوا (س۔مذ) bhulāwa مغالطه، فریب، دغا

بھلاوے میں رہنا bhulāwaymen rehna (مص) مغرور فریب شدن، گول خوردن

بھلائی (س۔مث) bhulāee نیکی، خوبی، نفع، منفعت، سود.

بھلسنا (مص) bhulasna سوخته و برشته شدن به سبب حرارت یا تب

بھلکڑ bhulakkar (صفت) فراموشکار، غفلت کننده

بھلمنساہت bhalmansāhat (ا، مث) شرافت. نجابت. انسانیت.

بھنبھورنا bhanbhoarna (مص) بدندان خوردن جانور مانند شیر و چیتا و گرگ وغیره.

بھنبھیری bhanbhīrī (ا، مث) پروانه ملخ مانند که در حال پرواز با بالهایش صدا میکند.

بھنبھنانا bhinbhināna (مص) وزوز کردن مگس. جمع شدن مگس بر روی غذا.

بھنبھناہٹ bhanbhunāhat (ا، مث) صدای وزوز مگس.

بھنڈار bhandār (ا، مذ) انبار. مخزن. کتب انبار.

بھنڈاری bhandārī (ا، مذ) انباردار. ناظر آشپزخانه.

بھنڈسار bhandsār | (ا، مث) انبار غله.
بھنڈسال bhandsāl |

بھنڈسالی bhandsālī (ا، مذ) محتکر.

بھنڈی bhindī (ا، مث) گیاهی که از آن خوراکی پخته میشود، در لغت فارسی انگشت عروس.

بھنڈارا bhandāra (ا، مذ) غذا خیرات ضیافت ... سرور نشست و جوش.

بھنک bhanak (ا، مث) صدای بسیار خفیف. شنیدن ... صدای وزوز مگس.

بھنگ bhang (ا، مث) بنگ. ماده مخدر.

بھنگڑ bhangar صفت (ا) معتاد به بنگ.

ـخانہ khana (ا، مذ) محل استعمال بنگ.

بھنگیرا bhangīra (ا، مذ) بنگ فروش. تهیه کننده بنگ.

بھنانا bhunāna (مص) خرد کردن پول یا سکه.

بھنّانا bhinnāna (مص) سر درد گرفتن. بی زار شدن. خشمگین شدن. عصبانی شدن. اذیت کردن.

بھنگی bhangī (ا، مث) حشره ... که در روی سبزی ... زنبیل مانند کبوتر ... است و در آن ... است ... گذارده ... تحمل ... حمل میکند. بھنگی شبیه یک ترازوی بزرگ است.

بھنگی bhangī (ا، مذ) جاروکش. رفتگر.

بھنگن bhanggan (اس مث) زنِ جاروب‌کش۔

بھگوڑ bhagwar (اس مذ) گریزپا۔

بھوت bhoot (اس مذ) دیو۔ جن۔ شیطان۔ روحِ خبیث

— **اتارنا** — utārna (ف م) دفع کردن جن۔ دور کردن روحِ خبیث با دعا۔

— **پریت** — pareet (اس مذ) ارواحِ خبیثہ۔ دیو۔ شیطان۔ جن۔

— **چڑھنا** — charhna (ف ل) خشمگین شدن۔ دیوانہ شدن۔

بھوج bhoje (اس مذ) (۱) غذا۔ دعوتِ مہمانی (۲) نام راجہ ای کہ قبل از سلطنت مسلمانان در ہند حکومت داشت۔

— **پتر** — patr (اس مذ) پوستِ درختی کہ در زمانِ قدیم بجای کاغذ بکار میرفت

بھوجن bhojan (اس مذ) غذا۔ خوراک۔ طعام

بھور bhore (اس مث) طلوعِ فجر۔ پگاہ۔ سپیدہ دم۔ بامداد۔

— **اڑانا** — urāna (ف م) ولخرجی کردن۔ مفلس شدن۔

— **کر دینا** — kar de'na (ف م) سخت تنگ زدن۔

بھورا	bhoora	(صفت) قہوہ ای رنگ۔
بھوری	bhoori	
بھورے	bhooray	

بھوک bhook (اس مث) گرسنگی۔ اشتہا

— **اڑنا** — urna (ف ل) کور شدن اشتہا۔

— **لگ آنا**	lag āna	(ف ل) گرسنہ شدن۔ اشتہا داشتن۔
— **لگنا**	lagna	
— **ہونا**	hona	

بھوکا	bhuka	(صفت) گرسنہ۔ مشتاق۔ مفلس۔ نیازمند۔ محتاج
بھوکی	bhuki	
بھوکے	bhukay	

بھوکا ٹوٹا — toota (اس مذ) مفلس۔ محتاج

— **مرنا** — marna (ف ل) از گرسنگی مردن۔

بھول bhoot (اس مث) فراموشی۔ غفلت

غلط اشتباہ۔ سہو۔ نسیان

— بھٹک bhatak (س مث) گمراہی۔ وحشت۔

— پڑنا parna (مص) اشتباہ شدن۔

— چوک chuk (س مث) اشتباہ۔ قصور۔

بھولا	bhola	(صفت) سادہ دل۔ بی نقشہ۔
بھولی	bholi	بی گناہ۔ غافل۔ سادہ لوح
بھولے	bholay	ناداں۔ بی تجربہ

بھولا بھٹکا	bhatka	
بھولی بھٹکی	bhatki	(صفت) بیراہ۔ گمراہ
بھولے بھٹکے	bhatkay	

— بھولا پن pan (س مذ) سادگی۔ سادہ لوحی۔ نادانی

بھولنا bhoolna (مص) فراموش کردن۔ اشتباہ کردن۔ راہ رفتن۔

بھوم	bhoom	(س مث) زمین۔ محل۔
بھومی	bhoomi	کشور۔ وطن۔ سرزمین۔ اقلیم

بھوں bhaon (س مث) ابرو

— پر بل ڈالنا par bal dalna (مص) ابرو خم کردن۔ اظہار ناخشنودی کردن

بھونچال bhaunchal (س مذ) زلزلہ۔ زمین لرزہ

بھونڈا	bhaunda	(صفت)
بھونڈی	bhaundi	زشت۔ بیڈھنگ۔ قبیح
بھونڈے	bhaunday	بدترکیب۔

— بھونڈا پن pan (س مذ) زشتی۔ بیڈھنگی۔ عیب۔ بدروشی۔

بھونکڑا bhaonkra (صفت) فربہ۔ بدقوارہ۔

بھونکنا bhaonkna (مص) عوعو کردن سگ۔ صحبت نامطلوب کردن۔ ہرزہ گفتن

بھوننا bhonna (مص) کباب کردن۔ برشتہ کردن۔ سرخ کردن در روغن جوشاندن۔ بو دادن

بھی bhi (حرف عطف) نیز۔ ہم۔ حتی۔ بعلاوہ۔

بھیانک bhayanak (صفت) خوفناک۔ ترسانندہ۔ وحشت زا۔

بھیجا bheja (س مذ) مغز۔ ثقل ... در مغز

بھیجنا bhejna بعنی فرستادن ... مغز کلہ آدم و حیوان

— پکانا pakāna (مص) تیار و حرف شدن۔ پر حرفی کردن۔ تدریجی کردن.

— کھانا khana (مص) از بر حرفی مستمع ساختن کردن.

بھیجنا bhayjna (مص) فرستادن۔ عطا کردن۔ ارسال داشتن.

بھید bhaid (س۔ مذ) راز۔ سر۔ ضمیر۔ معما۔ کنون.

— دینا de'na (مص) ضمیر را فاش کردن۔ بر ملا کردن راز۔ فاش کردن راز.

— رکھنا rakhna (مص) راز نگاہ داشتن.

بھیدی bhaidi (س۔ مذ) ہمراز۔ رازدان۔ مخبر۔ جاسوس.

بھیڑ bheer (س۔ مث) جمعیت۔ انبوہ مردم۔ ہجوم

— بھاڑ bhar (س۔ مث) ازدحام۔ ہجوم مردم۔ شلوغی.

بھیڑ bhayr (س۔ مث) گوسفند میش۔ جانور بی آزار

چال chāl | (س۔ مث) تقلید کورانہ
بھیڑیا چال bhayria chāl |

بھیڑا bhaira (س۔ مذ) قوچ۔ گوسفند نر.

بھیڑنا bhairna (مص) بستن در یا پنجرہ یا دریچہ

بھیڑیا bhayrya (س۔ مذ) گرگ.

بھیس bhaise (س۔ مذ) صورت۔ ظاہر۔ لباس۔ پوشاک.

— بدلنا badalna (مص) شکل و لباس دیگر کردن

بھیک bheek (س۔ مث) خیرات۔ صدقہ.

— مانگنا māngna (مص) نان خواستن۔ گدائی کردن.

بھیگنا bheegna (مص) خیسیدن۔ تر شدن۔ خیس خوردن.

بھیل bhail (س۔ مث) کروہ شکر سرخ۔ کلوخ شکر سرخ

بھینٹ bhaint (س۔ مث) ۱. ملاقات۔ مقابلہ ۲. سوغات۔ تحفہ ۳. صدقہ۔ نذر۔ قربانی ۴. رشوت.

— چڑھانا charhāna (مص) نذر کردن۔ قربانی کردن۔ نثار کردن.

بھینس bhains (س۔ مث) گاومیش

بھینسا bhainsa (س۔ مث) گاومیش نر

بھینگا bhengā (صف) لوچ۔ احول

بھینگاپن pan (اس۔ مذ) لوچی

بھینگی bhengi (اس۔ مث) زن لوچ۔

بھیّا bhayya (اس۔ مذ) مخفف کو بھائی۔ بھی برادر

بہادینا baha de na (مص) ریختن و گریان
نمودن آب و مائع۔ کنایۃ از نان فروختن۔
از دست دادن و تباہ ساختن۔

بہاران bohāran (اس۔ مث) گرد گیر۔

بہارنا bohārna (مص) گرد گیری کردن۔ جاروب
کردن۔

بہانا bahāna (مص) سیلاب جاری انداختن۔
شناور کردن۔ آب دادن۔ کنایۃ برباد دادن۔
تلف و ضایع کردن۔

بہاؤ bahāo (اس۔ مذ) جریان۔ سیل۔

بہبودی behboodi (اس۔ مث) بہتری۔ …
بہبود

بہت bahot (صف) بسیار۔ خیلی۔ زیادہ۔ بکثرت
فراوان

اچھا achchha بسیار خوب۔ بچشم

اشکال دارد

— سا sa (صف) مقدار زیاد

بہتات bahtāt (اس۔ مث) کثرت۔ فراوانی۔
وفور

بہتر bahattar (عدد) ہفتاد و دو۔ ۷۲

بہتیرا bohtaira (صف) زیاد۔ بقدر … بسیار۔
بکثرت۔

بہ جانا bah jāna (مص) جاری شدن آب۔
شناور شدن۔ شناور بودن

بہرا behra (صف) کر۔ بی استماع

بہروپ behroop (اس۔ مذ) لباس عوض کردن۔ تقلید
فریب۔ تغییر قیافہ۔

— بھرنا bharna — (اس) لباس عوض کردن و رنگ
تغییر قیافہ دادن۔

بہروپیا behroopia (صف) مقلد۔ تقلید
کنندہ کسی کہ بروفق شکل درآید۔

بہک behek (اس۔ مث) گمراہی۔ بیراہہ روی …

بہکا behka (صف۔ مذ)
بہکی behki (صف۔ مث) کم عقل۔ …

ـــ لے جانا lay jana (مص) فرار دادن

بہکاوا behkāwa (اس مذ) فریب ـ گول

خوردن ـ حیلہ ـ دمہ۔

بہکانا behkana (مص) گمراہ کردن ـ فریب

دادن ـ گول زدن ـ اغوا کردن ـ ۲ ـ باغ سبز

نشان دادن۔

بہکنا	behekna	(مص) گول خوردن
بہک جانا	behek jāna	گمراہ شدن ـ ۲ ـ در

حالت تب ہذیان گفتن

بہلانا behlāna (مص) سرگرم کردن ـ تسلی و تسکین

دادن ـ تسکین دادن

بہلاوا behlawa (اس مذ) تسلی ـ تفریح ـ برکزی

بہلنا behelna (مص) تمام شدن ـ غم و اندوہ

برطرف شدن ـ تسکین یافتن۔

بہل behlı (اس مث) درشکہ یا کالسکہ کل

یک نفری کہ دارای دو چرخ است و آن را

دو گاو میکشند و تنہا برای نشستن افراد

اعیان بکار میرفت و اکنون هم در بعضی از نقاط

کشور بکار مستعمل است

بہم آنا baham āna (مص) بدست آمدن ـ

تہیہ کردن ـ حاصل کردن

ـــ پہنچانا pohonchāna ـــ (مص) بہم رسانیدن

ـــ رسائی rasāı ـــ (اس مث) حصول فراہمی

ـــ پہنچنا poghonchna ـ (مص) فراہم شدن

میسر شدن ـ بدست آمدن۔

بہن	behen	(اس مث) خواہر ـ ہمشیرہ ـ آبجی
بہنا	behna	(برادری ...)

بہنا behnā (مص) ۱ ـ جاری شدن ـ ہشتاو و شلف

بجریان افتادن۔ ۲ ـ خواہر

بہنوئی behnoee (اس مذ) شوہر خواہر

بوہنی bohnı (اس مث) اولین پول کہ کاسب از

دست مشتری میگیرد ـ دشت ـ این کلمہ در

خراسان دشت گفتہ است،

بہو bahoo (اس مث) عروس (زن پسر کسی)

بیوپار behwār (اس مذ) تجارت ـ سوداگری

داد و ستد ـ کسب۔

بہیلی behnaılı (اس مث) خواہر خواندہ

بہی bahı (اس مث) بیاض ـ دفتر حساب کاسب تاجر

بی | bi

بی بی | bibi (اسم مؤنث) خانم، خانم خانہ

بی لے Bi'ay (ترکیب معانی) ... لیسانس ... لیسانسیہ ... B.A ... Beachelor of Arts ... است).

بے bay (... مجهول) ... اشخاص ... معلول ... منصوب ... .

— بیباق baybaq (صفت) کسی که ... خود را ... کرده است ... کسی که ... خود ... است. بدون ...

— بے بس baybas (صفت) ... بی چاره ...

— تاک ہونا tak hona — (مص) خوب ... شدن کاری یا چیزی ... توجه

— تحاشا tahāsha (قید) ... بدون ...

— تک tuk (صفت) ... موقع

— تکا takai (صفت) ... غیر منطقی.

— تکلف takaluf (صفت) بدون ...

تشریفات ... ساده ... خودمانی

— تمیز tameez (صفت) بی ادب ... تربیت

— تھاہ thāh ... جنس

— ٹھکانا thikāna (صفت) بی موقع.

بیجا ـ بی حیثیت ... حالت ... شده ... آواره ... در حال ... از محل خویش ... بی ترتیب و تنظیم

— ٹھور ٹھکانے thor thikānay — (صفت) آواره ... بی خانه و کاشانه ... بی محل.

— جوڑ joar (صفت) ناموزون ـ نامناسب.

— حجاب hijab (صفت) بیجا ـ بی تربیت ـ بی ادب ... بی پرده و باک

— خود khood (صفت) مست ... بیهوش ... از خود بیخود

— درد dard (صفت) بی رحم ... ظالم ... سنگدل ... معشوق

— دماغ dimāg (صفت) ...

— دودھ کا ... کا رکھنا — doodh ka —

(اس) larka rakhna (مص) امروز و فردا کردن
بحیلہ انجام کاری را بتاخیر انداختن.
— دھڑک dharak (صف) بے ترس، بی خطر
با اطمینان.
— ڈھنگا dhanga (صف مذ) ناشایستہ
بیہودہ، بی سلیقہ
— ساختہ sakhta (صف) فی البدیہہ.
— سامانا samana (اس مث) افلاس
فقر، احتیاج
— طلب talab (قید) بدون اجازہ و خواستہ.
— قول qoal (صف) بدقول، غدار، لامان.
— لاگ lag (صف) بی غرض، بدون
چشم داشت.
— لگاؤ lagao (صف) جداگانہ، علیحدہ.
— وقوف waqoof (صف) احمق، ابلہ.
کودن، کم عقل.
— ہنگم hangam (صف) نامناسب،
زشت، ناجور.
بیاج byaj (اس مذ) سود، نزول، ربا، تنزیل...

—
بیاسی bayasi (عدد) ہشتاد و دو.
بیالیس bayalis (عدد) چہل و دو.
بیاہ byah (اس مذ) ازدواج، عروسی.
— رچانا rachana (مص) جشن ازدواج
گرفتن
— کرنا karna (مص) ازدواج کردن.
بیاہا byaha / بیاہی byahi (صف) ازدواج کردہ.
بیاہتا byahta (اس مث) زوجہ
— کا جوڑا ka jora (اس مذ) لباسی کہ روز
دولہا ہنگام زفاف میپوشند
بیتال beital (اس مذ) روح خبیث، دیو، جن،
شیطان
بیتنا beetna (مص) ۱. رخ دادن، گذشتن، سالم
بسیار. ۲. واقع شدن، روی دادن.
بیٹ beet (اس مث) فضلہ پرندہ.
بیٹا beta (اس مذ) فرزند، پسر.
بیٹی beti (اس مث) فرزند دختر

بیٹا بیٹی (اس۔مذ) آل و اولاد

بیٹھنا baethna (مص) نشستن۔ بیکار بودن۔
۲ فرو نشستن عمارت وغیرہ۔

بیٹھ جانا baeth jana (مص) نشستن۔
فرو نشستن۔ بہ نشیمن شدن

بیٹھک baethak (اس۔مث) نشست
اطاق پذیرائی ۔۲۔ پاتوق

بیج beej (اس۔مذ) ۱۔ تخم۔ بذر۔ دانہ۔ ۲۔ آغاز، منشأ

— **بونا** bona (مص) بذر کاشتن۔

— **مارنا** mārna (مص) از بیخ بر آوردن، نابود
کردن۔ ریشہ کن کردن۔

بیجک bijak (اس۔مذ) ۱۔ فاکتور، صورت حساب
اعتبار، بہ قیمت و مبلغ کل بہا (این کلمہ در امور
تجارتی ایران ہم استعمال میشود) ۲۔ برچسب۔

بیچ beech (اس۔مذ) وسط، مرکز، میان۔

بیچا بیچ beechābeech (قید) درست در
وسط، نقطۂ مرکزی۔

— **بچانا** bachāna (مص) رفع و دفع کردن
اختلاف۔

— **بچاؤ** bachāo (اس۔مذ) فیصلہ، تصفیہ، فیصلۂ
اختلاف توسط شخص ثالث۔

— **کا** ka (صف) میانی، وسطی۔

— **میں پڑنا** men parna (مص) میانجی شدن
واسطہ قرار گرفتن۔ حکم شدن۔ ضامن شدن

بیچا beecha (اس۔مث) نقاب، برقع، نقاب
یا صورتی کہ از کاغذ وغیرہ برای تئاتر سازند کلاہک
سازند۔

بیچنا baechna (مص) فروختن۔

بیچ ڈالنا baech dālna (مص) فروختن
جیب وصول کردن۔ خدایی خوردن۔

بیچی کرنا baechi karna (مص) پشت
کردن، فروش۔

بید baid (اس۔مذ) شاخہ، یک درخت نی بزرگ

— **باف** bāf (اس) حصیر باف۔ بید باف۔

— **مارنا** mārna (مص) زدن کسی با شاخہ بید
یا عصا و چوب۔

بید baed (اس۔مذ) طبیب، پزشک۔

بیدائی baedāee (اس۔مث) طبابت

طبابت کردن، چاره کردن.

بیدانت baedānt (اس، مذ) فلسفهٔ مذہب هندو.

بیدانتی baedāntī (صفت) فیلسوف مذہب هندو، عارف، صوفی

بیدک baidak (اس، مث) ۱. علم طب هندوان، طبابت. ۲. طبیب، پزشک.

بیر beer (اس، مذ) دشمنی، عناد، عداوت، کینه.

— لینا — lena | **— نکالنا** — nikālna (مص) انتقام کشیدن.

— بسانا — basāna (مص) دشمنی کردن، خصومت کردن.

بیر beer | **ویر** veer (صفت) قهرمان، شجاع، دلیر، مشهور.

بیراگ baerāg (اس، مذ) وحشت، گوشه‌نشینی، ریاضت، ترک دنیا

بیرا beera (اس، مذ) گلوله پان که در وقت جشن و مهمانی به مهمانان تقدیم میشود.

بیڑا baira (اس، مذ) کشتی بزرگ، قایق بزرگ، دستهٔ کشتیها که باهم حرکت بکنند.

— پار لگانا — pār lagāna (مص) بساحل رسانیدن کشتی، آسان نمودن مشکل.

— پار ہونا — bo'na (مص) بسلامت رسیدن کشتی بساحل، بمراد رسیدن.

بیڑی bairi (اس، مث) زنجیری که بپای زندانی یا فیل بسته میشود تا فرار نکند.

بیڑیاں پڑنا bairiyān parna (مص) در غل و زنجیر افتادن، زندانی شدن.

بیڑی beeri (اس، مث) سیگار برگی ارزان قیمت

بیس bees (عدد) بیست.

بیسواں beeswān | **بیسوں** beeson (عدد) بیستم، بیستمین (صفت) بیست، بیحد و حصر، بیحد و حساب.

بیسن baisan (اس، مذ) آرد نخود.

بیسوا beswa (اس، مث) زن هرجائی، فاحشه

بیش بہا baish baha | **بیش قیمت** baish qeemat (صفت) پربها، قیمتی

بیکار baikar (صفت) بی مصرف، بیفایده، بیهوده

عیب ـ یاوه.

بیگار baigār (اس مث) کار اجباری کار بی مزد

ـ ٹالنا tālna ـ (مص) کار کردن با بی توجهی و بی رغبتی.

بیگاری begāri (اس مذ) کسی که بدون دریافت مزد کار میکند کارگر بی وقت. ۲ این کلمه فارسی است ولی در اردو استعمال میشود.

بیل bail (اس مث) پیچ ، ۲ خزنده گیاهی که شاخ و برگش بزمین گسترده میشود یا بشاخه درخت بالا پیچیده میشود.

ـ بوٹا boota ـ (اس مذ) گل و بوته تصویر گل و شاخ درخت.

بیل bael (اس مذ) گاو نر ـ گاو ، ۲ احمق ـ کودن. ابله.

بیلا baila (اس مذ) ۱ گلاب قدح کاسه بزرگ. بشقاب بزرگ ۲ پول که در موقع شادی بعنوان شیرینی تقسیم کنند ۳ جنس یا جنگل نارو ... خانه ۴ یک نوع گل خوشبو

بیلن bailon (اس مذ) استوانه چوبی که با آن چونه خمیر را پهن میکنند ـ غلطک که برای هموار و مسطح کردن زمین بکار میرود.

بیلنا baelna (مص) پهن کردن خمیر نان با بیلن

بینچ bench (اس مث) نیمکت (این کلمه انگلیسی است.)

بیندهنا beendhna (مص) ۱ـ جادو کردن ـ تسخیر کردن با جادو و سحر ۲ سفتن مروارید ـ سوراخ کردن.

بینڈی beendi (اس مث) موی بافته شده بر پشت سر ـ موی پیچیده و بسته شده.

بینگن baengan (اس مذ) بادنجان

بیوپار beopār (اس مذ) کسب و کار ، تجارت

بیوپاری (اس مذ) سوداگر تاجر کاسب.

بیوقوف bewaqoof (صف) احمق ابله نادان کودن.

بیوی beewee (اس مث) زوجه ـ زن.

ـ کا غلام ka gulām ـ (ترکیب اضافی) زن دوست شوهری که تابع زوجه خود است.

پ

پا pa پسوندی است که در آخر بعض از کلمات مانای مصدری میہ چسپانند مثلاً buṛhapa بڑھاپا (پیری) motapa موٹاپا (فربہی) وغیرہ.

پاپ pāp (اس.مذ) گناہ. معصیت. خطا. جنایت. جرم.

— **کرنا** _ karna (مص) گناہ کردن. زنا کردن

— **کمانا** _ kamāna (مص) گناہ کردن

— **مول لینا** mual leha _ (مص) جنایت [illegible] کردن.

پاپن pāpan (اس.مؤ) زن گناہکار

پاپی papi (اس.مذ) گناہکار. جنایتکار. خاطی.

پاپا pāpa (اس.مذ) پدر. بابا

پاپڑ pāpaṛ (اس.مذ) یک نوع نان نازک که از آرد و روغن و ادویہ مخصوص ساختہ میشود.

— **بیلنا** _ baulna (مص) زحمت زیاد کشیدن.

پاتابہ patāba (اس.مذ) جوراب. پوشش پا که زیر ساق است و بجای جوراب بکار برده میشود. یک نوع جوراب بی ساق

پاتک pātak (اس.مذ) عیب. گناہ. خطا.

— **لگنا** _ lagna (مص) بدنام شدن. رسوا شدن.

پاٹ pāt (اس.مذ) پہنای رود. عرض پارچہ. سنگ آسیاب. تخت سلطنت. بلند

پا جانا pa jana (مص) یافتن. حاصل کردن. درک کردن. فهمیدن

پاچھنا pāchhna (مص) پاک زدن. فصد کردن. خون گرفتن. ابدیدا

پاخانہ pakhāna (اس.مذ) بیت الخلاء. مستراح. توالت. فضولات انسان.

پاد pād (اس.مذ) گوز.

پادنا pādna (مص) فرو دادن. گوزیدن.

پادری pādri (اس.مذ) کشیش. پیشوای مذهبی مسیحیت. فقیہ. راہنمای دینی

در زبان پرتغالی در هندوستان رواج یافته است.

پار pār (س. مذ.) آن طرف. کناره مقابل رود. کناره دیگر رود خانه. ساحل مقابل

— اتارنا utārna | — لگانا lagāna (مص.) عبور دادن کسی یا چیزی از یک کناره رود خانه بکناره دیگر. انجام رسانیدن. نجات دادن.

— کرنا karna (مص.) گذشتن و قطع کردن رود خانه و خیابان وغیره. مجازاً بانجام رسانیدن کاری.

پارا pāra (س. مذ.) ۱ سیماب. جیوه ۲ (مجاز.) شخص بیقرار - بیتاب بیقرار.

پارٹی pārti (س. مث.) دسته. گروه. واژه انگلیسی party است.

پارس pāras (س. مذ.) کیمیا. سنگ یا ماده خیالی که هر فلزی زود بسود آن را طلا مبدل میکند.

پارسی pārsi (ص. مذ.) زردشتی. آتش پرست. ۲ اهل پارس.

پارنا pārna (مص.) ۱ دود لطیف گرفتن - گذاشتن ظرف روی چراغ تا دود گرفتن (دوده). ۲ سرمه درست کردن.

پاس pās (حرف اضافه) ۱ نزد ۲ نزدیک. جنب. قریب. (س. مذ.) ۱ لحاظ. حرمت. پاسداری ۲ مدت سه ساعت. ۳ کامیابی در امتحان. پاس شدن. ۴ تصدیق. ۵ اجازه نامه. (در معنی سوم و چهارم انگلیسی pass است).

پاس پاس (حرف) نزدیک هم.

— پڑوس paros (س. مذ.) اطراف. حول و حوش. همسایه.

پاسا pāsa | پانسا pānsa (س. مذ.) طاس. تخته نرد.

پاسا پڑنا parna (مص.) بردن بازی تخته نرد. داشتن ورق اقبال. طالع.

پاکستان pākistān (س. مذ.) کشور اسلامی در شبه قاره هندوستان.

پاکھ pākh (س. مذ.) نصف ماه. پانزده روز.

پاکھنڈ pākhand (س. مذ.) فریب. دغل. ...

پاکھنڈی (صفت) ذلیل، فریبکار، ریاکار۔
شریر۔

پاگل pāgal (صفت) دیوانہ، بلا حس، نادان
(مشرقی) بمعنی ہوزیم بیزرگ، بردہ میشود

پال pal (اس مث) ۱۔ خیمہ کا ایک قسم ۲.
بادبان کشتی ۲ فعل امر از مصدر پالنا pālna
بمعنی پرورش کردن۔ پروردن ۳. کاہ و گھاس
که میوه کال را در زیر آن گذارند تا که رسیده
شود

لینا le'na (مص) پرورش کردن

پالا pāla (اس مذ) ۱۔ سرما، یخ، برف۔
بخار انجماد، ... سوز سرما
۲ ... در ... سرکار۔
۳ علامت ... دو باز...
... میدان ... منظور تعیین ...
بازیکنان دو گروه ... ۴ فتح، پیروزی، کامیابی
... موفقیت۔

پڑنا parna (مص) ۱. باریدن برف۔
سرمای سخت شدن ۲ سروکار داشتن با کسی

پالاگن pālāgan (اس مث) لمس پای کسی با دست
بمنظور احترام یا سلام نمودن۔ ادب، سجدہ۔

پالتو palto (صفت) ذلیل، دست آموز۔

پالو pāloo (حیوان)

پالتی pālti (اس مث) ۱۔ حالت چهارزانو در
نشستن ۲ ... در حالت نشستن
انجام بگیرد

— **مارکے بیٹھنا** mār ke baethna —
(مص) بحالت چهارزانو نشستن

پالک pālak (اس مذ) ۱ ... ۲ پرورده
شده (انسان)

پالن palan (اس مذ) پرورش، تعلیم و تربیت

— **ہار** hār — (اس مذ) پرورده گار ...

پالنا palna (مص) پروردن، پرورش کردن، نگهداری
کردن (اس مذ) گہوارہ

پان pān (اس مذ) برگ تنبول تازه که ...
... نوع ...
خارج ... ۲ ...

پاندان (اس مذ) ...

یعنی ذوقل، ٹپک، بیننگ وغیرہ در آن گنجانیدہ شدہ
پیشود و در دسترس است.

پان کھولی khilāi (اس، مؤ) پولی کہ داماد
شب زفاف هنگام بردن عروس بزن برادر خود
در عوض پان کہ باو تعارف کردہ است میدهد.

پانا pāna (مص) یافتن، حاصل کردن، پیدا کردن

پانچ pānch (عدد) پنج، ۲ عاقل، ماهر

— **انگلا** ungla (اس، مذ) یک نوع زیور دست
زنان کہ شامل پنج انگشتری هم پیوسته است
در پشت دست قرار میگیرد.

پانچواں panchwān (صفت) پنجم
پانچویں pānchwīn پنجمین

پانڈے pānday (اس، مذ) نخست، پنڈت،
دانشمند، عالم. لقبی است برای برهمنها

پانس pans (اس، مؤ) کود، خشک کود

پانسو panso (صفت) مخفف پانچ سو، پانصد.

پانہ pāna (اس، مذ) معرب ل... قطعه چوبی کہ کار
پاسخ در شکاف در وسط شکاف چوب جنبد و در کار
... چوب آسان کرده

پانی pānī (اس، مذ) آب، بمعانی حقیقی و مجازی کاربرد
فراوانی دارد. باران، عرق، جلا.

— **آنا** āna
— **برسنا** barasna
(مص) باریدن باران

— **بھرنا** bharna (مص) ۱. آب کشیدن از
چاه ۲. حقیر و شرمسار شدن.

— **ہونا** ho'na (مص) از خجالت عرق کردن.

— **پھر جانا** phir jāna (مص) بی آبرو شدن
بی احترام شدن، تباه و منهدم شدن.

— **کا بلبلہ** ka bulbula (اس، مذ) حباب
روی آب، مجازاً بی دوام

پاؤ pāo (صفت، مذ) یک چهارم، ربع، چهار یک.

پاؤں pāon (اس، مذ) رک: پا

— **بڑھانا** barhāna (مص) جلو رفتن، شتاب
رفتن.

— **پاؤں** رقیہ پیادہ

— **پڑنا** parna (مص) پای کسی افتادن، التماس
کردن

— **پکڑنا** pakarna (مص) التماس کردن

— پھیلانا phaelana — (مص) اصرار کردن. طمع داشتن

— تلے ملنا talay malna — (مص) پامال کردن. اذیت کردن.

— آنکھوں سے لگانا ankhon se lagana — (مص) احترام بسیار گذاشتن. بسیار محترم شمردن. کمال محبت و نسبت بکسی نشان دادن.

— اٹھا کر uthakar — قید. تند یا سرعت شتابان.

— رگڑنا ragarna — (مص) کوشش کردن

گاڑنا garna — (مص) بی حرکت ایستادن. استقرار یافتن

پائی pai (اس) بیست، یک پول. سکه کمترین قیمت. پشیز

پائے paay (اس، مذ) پا، پایہ و بنیاد.

پائنچہ paencha (اس، مذ) پاچہ

پپڑا papra / پپڑی papri (اس، مذ) قشر، پوست نازک

پپڑانا papṛana / پپڑ جانا papar jana (مص) پوست انداختن. بسته سخت شدن. سطح نازک چیزی

پپڑیلا papreela (صفت) قشردار، پوست انداخته.

پپوٹا papota (اس، مذ) پشت چشم.

پپولنا papolena (مص) جویدن بالثه. مضغ کردن بدون دندان

پت pat (اس، مؤ) عزت، آبرو.

پِتا pita (اس، مذ) پدر.

پتا pata (اس، مذ) نشانی، سراغ، آدرس.

— لگانا lagana — (مص) تلاش کردن.

پتے کی کہنا patay ki kehna / پتے کی سنانا patay ki sunana (مص) فاش کردن راز. فاش کردن سر.

پتّا patta (اس، مذ) برگ. ورق. ورق بازی.

پتّا ہونا — hona — (مص) گم و پیدا شدن

پتّا ہو جانا — ho jana — غایب شدن.

پِتّا pitta (اس، مذ) کیسهٔ صفرا، زهره. (مذ) تحمل، طاقت.

بحث، ۳- خشم، غضب.

— مارنا marna (مص.) خود را ساکت کردن، خشم / تحمل کردن، کظم غیظ

پتر pattar (اس. مذ.) قسمی فلزی، باریکهٔ فلزی نازک که / در روی آستکام گوشه‌های صندوق یا میز و غیره / کوبند.

پتر patr (اس. مذ.) نامه، مکتوب.

پتر patre / putar (۱) (اس. مذ.) قسمی از ... پسر.

پترا patra (اس. مذ.) تقویم

پتری patri (اس. مث.)
جنم پتری janam patri ورق کاغذی
که روز و ماه و سال تولد نوزاد را بر آن ثبت / کنند. زایچه.

پتلا patla (صفت) ظریف - نازک.
پتلی patli تنگ، لاغر، باریک
پتلے patlay ۲- مایع.

پتلا putla (اس. مذ.) عروسک، مجسمه. ۲- [illegible]

عقل کا — aqal ka (ترکیب اضافی) مجسمه / عقل، کنایه از آدم زیرک.

خاک کا — khak ka (ترکیب اضافی) مجسمه / خاکی، کنایه از انسان.

پتلی putli (اس. مث.) مردمک چشم - عروسک.

— کا تارا ... ka tara (ترکیب اضافی) نور چشم - / عزیز - دردانه.

پتلیوں کا تماشا putlyon ka tamasha (ترکیب اضافی) نمایش خیمه‌شب‌بازی / عروسک پشت پرده

پتنگ patang (اس. مث.) (مذ.) ۱- پروانه / پیله. ۲- بادبادک.

پتنگا patanga (اس. مذ.) (مذ.) ۱- حشره پرنده، / پروانه، پیله ۲- جرقهٔ آتش.

پتوار patwar (اس. مث.) دستهٔ سکان کشتی.

پتواس patwas (اس. مث.) تیرکی که روی سر آن / تخته نصب کنند برای نشستن کبوتر و پرندگان / نام دیگر آن اڈا adda و در فارسی قدم‌گاه / است.

پتھر pathar (س، مذ) ۱. سنگ، خارا۔ سنگ قیمتی، ۲. تگرگ (صف) سخت، سنگین

— کا چھاپا ka chhāpa (ترکیب اضافی) چاپ سنگی

پچھوڑنا pachhoarna (مص) انجام کاری ناممکن۔ اظهار عدم خواستن در عالم.

پتھرانا pathrana (مص) سنگ شدن
پتھرا جانا pathra jāna (مص، ل) سفید و بینایی

اصطلاحی که درباره بی‌نور بسته روکی — قریب مرگ بینی است. ایستادن چشم نگاه مرده و استعمال میشود.

پتھراؤ pathrāo (س، مذ) سنگ باران، پرتاب سنگ.

— کرنا karna (مص) سنگ انداختن — سنگ پراندن

پتھریلا pathreela (صف) سنگی
پتھریلی pathreeli (مؤنث) سنگ.

پتھری pathri (س، مث) ۱. سنگ کوچک سنگ ۲. سنگ مثانه

پتھیرا pathera (س، مذ) سازنده خشت خام — خشتمال.

پٹی patti (س، مث) برگ کوچک، تسمه، ورق فلزی. ۲. جسم

— دار dār (س، مذ) صاحب جسم.

پٹیت pateet (س، مذ) زمین بایر، زمین غیر مزروع

پٹیل pateel (س، مذ) فتیله چراغ.

— سوز soaz (س، مذ) شمعدان.

پٹیلا pateela (س، مذ) پاتیل، یک نوع ظرف، دیگ کوچک.

پٹ pat (س، مذ) ۱. پرده، پوشش، نقاب، غلاف. ۲. روی، پشت ۳. صدای افتادن چیزی روی زمین. (صف) ۴. سرنگون. (ق) ۵. فوراً.

— بند کرنا band karna (مص) بستن درب

— پٹ (س، مث) صدای تاپ تاپ که از افتادن چیزی روی زمین در آید

پٹا patta (س، مذ) ۱. تسمهٔ اسب ۲. گلوبند، قلاده حیوانات اهلی.

— اتارنا utarna . (ص) ۱. از خدمت برکنار کردن . ۲. اکردن حیوان از کشش یا سواری یا از خدمت به کنار کردن .

پٹاخ	paṭāk	(امص ، مث) صدای بلند ضربه ـ
پٹاک	paṭak	صدای ترکیدن چیزی . صدائی

که از ترکیدن ترقه می‌آید .

پٹاخا paṭākha (اس ، مذ) ۱. ترقه . آتشبازی . صفت) ۲. کسی که بین کلام دیگری صحبت کند . ۳. کنایه از زن زیبا و چالاک و بدکاره .

پٹارا piṭara (اس ، مذ) ۱. جعبه گرد و سرپوشیدار که از چوب یا خیزران سازند ۲. سبد مارگیر .

پٹڑا	paṭra	(اس ، مذ) تخته که درختری یا آب‌پاشا
پٹیرا	paira	بیکوبه ـ تخته دسته‌دار که زارع

برای هموار کردن زمین بکار می‌برد .

پٹڑی paṭri (اس ، مث) ۱. تخته ۲. راه ۳. کناره مسطح چمن و خیابان .

پٹس piṭṭas (اس ، مث) ماتم . ناله و زاری .

پٹ سن paṭsan (اس ، مذ) کنف .

پٹکا paṭka (اس ، مذ) شال کمر . کمربند .

پٹکنا paṭakna (مص) زدن چیزی یا فرد بسخت بزور بزمین زدن .

پٹکنی paṭakni (اس ، مث) عمل افتادن چیزی بزمین بزور بسختی .

پٹلا	puṭla	(اس ، مذ) بسته . بقچه
پوٹلا	poaṭla	

پٹنا piṭna (مص) زده شدن . مضروب شدن .

پٹنا paṭna (مص) ۱. مسقف شدن ۲. حل شدن تسویه . ۳. فراوان شدن .

پٹھو paṭṭoo (اس ، مذ) ۱. نوچه ، پادو ، چاکر ، ضخیم پشمی که یک دانه

پٹوا paṭwa (اس ، مذ) نواربند

پٹواری paṭwāri (اس ، مذ) محاسب قریه .

پٹوانا piṭwana (مص) زدن کسی بدست دیگری .

پٹھا paṭṭha (اس ، مذ) ۱. عضله ۲. الیاف بدن . ۳. جوان نوجوان چهارپایان و آدمی

پیٹھے paiṭhay (اس ، مذ) موی بلند سر یا پشت گردن .

پٹھان paṭhan (اس ، مذ) نام قبیله که ساکن شمال غربی پاکستان است و افراد آن بشجاعت معروف هستند

پتھو pithoo (س مذ) پیرو. حامی. معاون. همراه

پتھا putha (س مذ) کفل. سرین (حیوان).

پٹی pati (س مث) ۱. مدیگ کاغذ یا پارچه بلند نوار. ۲. قطعه تخته. کناره. حاشیه

— پڑھانا parhana — (مص) گمراه کردن.

— دینا dena — (مص) فریب دادن. اغوا کردن. گول زدن

پٹیل patail (س مذ) کدخدای دهکده

پجا puja (صفت) زیاد. لبریز. پر. بھرا bhara (همراه بھرا مستعمل میشود)

پجارن pujaran (س مث) زن پرستش کننده

پجاری pujari (س مذ) پرستش کننده. کشیش

پجنا pujna (مص لا) پرستش شدن. پرستیده شدن

پچ pach (س مث) طرفداری. جانبداری. جانب گیری

— کرنا karna — (مص) طرفداری کردن. حمایت کردن. کمک و پشتیبانی کردن. حمایت. پشتیبانی کردن

پچارا puchara (س مذ) ۱. فریب. گول. ۲. نقاشی در دیوار

— پھیرنا pherena — (مص) رنگ زدن. دیوار. سفیدکاری کردن در و دیوار. کسی را گول زدن.

— دینا de·na (مص) فریب دادن. چرب زبانی گفتن

پچاس pachas (عدد) پنجاه.

پچاسواں pachaswan (صفت) (عدد) پنجاهم. پنجاهمین

پچاسی pachasi (عدد) هشتاد و پنج.

پچپن pachpan (عدد) پنجاه و پنج

پچانا pachana (مص) هضم کردن. تحلیل بردن

پچانوے pichanway (عدد) نود و پنج

پچاؤ pachao (س مذ) هضم. تحلیل.

پچ پچ pach pach (س مث) صدای چلپ چلپ کردن در گل و لای و امثال آن

پچپچا pichpicha | pachpecha (صفت) چسبناک. مرطوب

پچر pachchar (اس) (مث) (۱) گوہ۔ قطعہ چوب کہ
نجار و یا ہیزم شکن در شکاف چوب و ہیزم
گذارد تا در کشش یا شکستن آسان گردد۔ گوہ دیگر
پانا pāna (اسـت) (ح) مزاحمت.

پچک pachak فعل امر از مصدر پچکنا.

pichakna بمعنی فرو رفتن چیزی در فشار و
سطح آن.

— جانا jāna (مص) (ل) فرو رفتن سطح ظرفی در نتیجه
فشار و زور.

پچکارنا puchkārna (مص) (م) نوازش کردن۔
محبت کردن

پچکاری pachkāri (اس) (مث) آب دزدک۔
سوزن تزریق

پچکنا pichakna (مص) (ل) فرو رفتن سطح در نتیجه
بردن۔ فرو رفتن سطح ظرفی در اثر ضربه یا
فشار

پچنا pachna (مص) ہضم شدن، معروف شدن
حل شدن

پچھاڑ pachhār (اس) (مث) افتادن بر پشت
طاق باز افتادن.

پچھاڑنا pachhārna (مص) (م) کسی را بر پشت
انداختن۔ کسی را بر زمین در مبارزه کردن شکست دادن

پچھاڑی pichhāri (اس) (مث) پشت،
عقب۔ طرفی که پاهای اسب بندند

پچھتانا pachhtāna (مص) (ل) افسوس خوردن۔
پشیمان شدن

پچھتاوا pachhtāwa (اس) (مذ) پشیمانی۔ ندامت
تأسف

پچھتر pachhattar (عدد) هفتاد و پنج.

پچھڑنا pachharna (مص) (ل) افتادن بر پشت
افتادن۔ عقب ماندن۔ شکست خوردن.

پچھلا pichhla
پچھلی pichhli
(صف) (م) آخری۔ قبلی۔ پیشین۔
ماقبل ... باسواد

— کھانا khana (اس) (مذ) غذائی که در سحر ماه رمضان
خورند.

پچھلے پاؤں ہٹنا pichhlay pāon
hatna (ل) عقب رفتن۔ از قول و تعهد خود
برگشتن.

پچھ لگو pichh laggoo (صفت) ۱. متعلق پیرو ۲. طفیل

پچھّم pachchham (اسم مذ) (مغرب) کشور باختری.

پچھمی pachchhami (صفت) غربی، باختری

پچھنا pachhna (اسم مذ) آلت مرتیزی که با آن خالکوبی کنند. نشتر

پچھنے دینا pachhnay de'na (مص) خالکوبی کردن. سوزن زدن. اکسینا سیون.

پچھوا	pachhwa	(اسم مث)
پچھوائی	pachhwai	باد مغرب

پچھوانا pachhwana (مص) با واسطه فهمیدن و دریافتن. بوسیله شخص ثالث فهمیدن.

پچّی pachchi (صفت) ۱. چسپیده، متصل. ۲. محکم.

— کاری kari — (اسم مث) موزاییک کاری.

— کرنا karna (مص) متصل کردن چسباندن محکم کردن

— ہونا — hona (مص) سر چسپیدن. محکم شدن. ... محکم یا جزء آن شدن.

پچیس pachchis (عدد) بیست و پنج

پچیسواں pachchiswan (عدد) بیست و پنجم بیست و پنجمین.

پخ pak (اسم مث) ۱. شوخی. نزاع. مخالفت بیجا مزاحمت ۲. شرط اضافه و بیفایده ۳. اِلاغ بدی که برای ناکاری کردن و اِلاغ دیگری که بیکشند پیش و با کاری کالحرکت میکند.

پکھال	pakāl	(اسم مث) مشک بزرگ
پکھال	pakhāl	آب که بر پشت گاو حمل کنند

پختریاں puktārān (اسم مث) نان نرم. نان بدون بادوانی رحمت که نمکین میرسد.

پختہ بات pukta bāt (اسم) مطلب تصفیه شده در حل شده. مطلب صحیح و درست.

— کار — kār (صفت) باتجربه.

— کرنا — karna (مص) محکم کاری کردن. تکمیل کردن.

— مغز — magaz (صفت) هشیار. عاقل

پدمنی padmani (اسم مث) زن بسیار خوشگل

زن بسیار زیبا.

پدوڑا padora (صفت) بزدل. ترسو. جبون

پرا para (اسم مذ، صفت) قطار. صف. گروه.

پراٹھا parathha (اسم مذ) نان روغنی چند لاکه [illegible] ساخ پزند.

پران parān (اسم مذ) نفس. جان. روح. زندگی.

— **چھوٹنا** chhutna — (مص) مردن. بیهوش شدن.

پرانا purāna | (صفت) کهنه. مستعمل. قدیم.

پرانی purāni | (مؤ) مجرب. کارآزموده.

— **خرانٹ** kurrānt | (صفت) مجرب.

— **گھاگ** ghāg | کارآزموده. [illegible]

— **ٹھیکرا اور قلعی کی بھڑک** theekra aor qalaee ki bhaṛak (ضرب المثل) در باره زن پیری که با سر خود را مثل زن جوان می آراید گفته میشود.

پربت parbat (اسم مذ) کوه. تپه.

پربین parbeen (صفت) ماهر. استاد. [illegible]

خبره کار. شناس.

پرت parat (اسم مؤ) ورق. قشر. پوست.

پرتا parta (اسم مذ) صرف. وسط. معدل. میانگین

پرتاپ partāb (اسم مذ) شکوه. جلال. عزت. بزرگی. [illegible] حرارت زیاد.

پڑتال paṛtal (اسم مؤ) بررسی. تجدید نظر. آزمایش. دقت. تحقیق.

— **کرنا** karna (مص) آزمایش کردن. تجدید نظر کردن. دقت نمودن. تحقیق کردن.

پرتھی parthi | (اسم مؤ) زمین. دنیا.

پرتھوی parthwi | عالم. کره زمین. جهانیان.

پرتی parti (اسم مؤ) زمین غیرزراعتی. زمین بایر.

پرجا parja (اسم مؤ) رعیت. [illegible]

پرچار parchār (اسم مذ) اشاعت. [illegible] تبلیغ. اعلام.

— **کرنا** karna (مص) وعظ. تبلیغ کردن. تشهیر کردن.

پرچانا parchana (مص) [illegible] کردن. [illegible] دام کردن.

پرچنا parachna (مص) رام شدن۔ مانوس شدن۔ انس گرفتن (مص) شدن۔

پرچون parchun (س۔مذ) حبوبات۔ نمک واشال آن۔

پرچونی parchuni (س۔مث) بقال۔ خوار و بار

پرچونیا parchunia (س۔مذ) بقال۔ خوار و بار فروشی کم مایہ۔

پرچہ parcha (س۔مذ) بفتح ج۔ یک قطعہ کاغذ روزنامہ۔ ورقہ سوالات امتحان۔ گزارش

— دینا — dena (مص) دلیل آوردن۔ دستاویز کردن۔

— گذرنا — guzarna (مص) گزارش بہ مقام دادن۔

پرچھا parchha (س۔مذ) تصویر انعکاس۔ ویک۔ دیگر

پرچھاواں parchhawan (س۔مذ) سایہ۔ انعکاس۔ پرتو۔ اثر کہ سایہ حوری و عفریت۔

پرکچھے parakchhay (س۔مذ) قطعات۔ تکہ تکہ

پردادا pardāda (س۔مذ) پدربزرگ۔ جد دوم از طرف پدر۔

پردہ parda (س۔مذ) بفتح د۔ حجاب۔ نقاب۔ روبند۔ گوشہ گیری زنان۔

پردھان pardhan (س۔مذ) رئیس۔ پیشوا۔

پردیس pardes (س۔مذ) خارجہ۔ کشور خارجی۔

پردیسی (س۔مذ۔صف) اجنبی۔ خارجی۔ غریب۔ یک کشور۔

پرسا pursa (س۔مذ) } تسلیت۔
پرسہ pursa (بفتح س) }

— دینا — dena (مص) تسلیت گفتن۔

پرساد parsād } (س۔مذ) ہدائی کہ بعد از نماز تقدیم پیشوا یا بزرگ کنند۔
پرشاد parshād } تقدیم پیشوا یا بزرگ بجہت تقدیم پیشوا شدہ۔

پرکالا perkāla (س۔مذ) بفتح ل۔ تکہ۔ قسمت۔ جرقہ۔ آتش

— آتش — ātish (صف) جرقہ آتش۔ شخص طرار و عیار

پرکانا perkāna (مص) تشویق کردن۔

پرکنا parakna (مص) مغلق و شایق
پرک جانا parak jāna شدن

پرکھ parakh (س مث) تمیز. شناخت. تشخیص.

پرکھنا parakhna (مص) آزمایش کردن. تشخیص دادن. تمیز دادن. تجربہ کردن.

پرکھوائی parakhwāee (س مث) اجرت آزمایش.

پرلا parla (صف) (۱) آن سو. (۲) آن طرف. (۳) از طرف دیگر.

پرلے درجے کا parlay darjay ka (صف) بیحد. منتہی درجہ.

ــ سرے کا ــ siray ka (صف) بدجنس. پست فطرت.

پرمیو parmyo (س مذ) مرض سوزاک. بیماری آتشک.

پرماتما parmātma (س مذ) روح بزرگ. خدای متعال.

پرنالا parnāla (س مذ) ناو آب.
پرنالہ parnāla ناودان

پرنانا parnāna (س مذ) جد دوم از طرف مادر

پرنانی parnāni (س مث) جدہ دوم از طرف مادر.

پروار perwār (س مذ) خانوادہ. قبیلہ.

پرواز perwāz (س مث) (۱) پرواز. (۲) فخر تکبر. خودستائی.

پروان parwan (صف) کامیاب. موفق. کامل درست وصحیح. (۲) (س مذ) تیر باران کی ڈگ.

ــ چڑھنا ــ charhna (مص) رشد کردن. پیشرفت کردن. بکمال رسیدن.

پروانگی parwāngi (س مث) اجازہ. فرمان.

پروانہ parwāna (س مذ) (۱) حکم سلطانی. (۲) درباری حکم. (۳) اجازت نامہ. (۴) چیز و شکم. (۵) جانورکیکہ دور شمع پرواز میرود.

راہداری e - rahdari (س مث) گذرنامہ. پاسپورٹ.

پروتا parota (س مذ) نبیرہ. نتیجہ. فرزند پسر. نوه.

پروتی parotī (س مث) فرزند دختر.

نوہ، نبیرہ (دختر).

پڑوس paraos (اس۔مذ) ہمسائگی۔ مجاورت۔ ہمجواری.

پڑوسی paraosi (اس۔مذ) ہمسایہ (مرد).

پڑوسن paraosan (اس۔مث) ہمسایہ (زن).

پِرونا pirona (مص) نخ کردن، دوختن۔ گذراندن ریسمان وغیرہ از سوراخ چیزی سفتن.

پَرے paray (ق) آنطرف۔ دورتر۔ دور۔ جدا۔ علیحدہ۔ جمع پرا para بمعنی قطارہا.

— رہنا rehna (مص) باقی ماندن۔ دور بودن از حال یا کسی.

پریت pireet (اس۔مث) محبت۔ عشق۔ الفت.

پریت pareet (اس۔مذ) شیطان۔ روح خبیث.

پریس pres (اس۔مذ) چاپخانہ۔ مطبعہ (این کلمہ انگلیسی press است).

پریم praem (اس۔مذ) عشق۔ الفت۔ محبت۔ خاطرخواہی.

پریمی praimi (صف) عاشق۔ خاطرخواہ۔ شیدا۔ فریفتہ.

پڑا پانا para pana (مص) ۱۔ یافتن چیزی پیدا کردن مفت و بی زحمت چیزی را بدست آوردن.

پڑا رہنا para rehna (مص) بی حرکت ماندن۔ در یک حالت ماندن.

پڑاق paraq (اس۔مث) صدای ترق تروق آتش بازی و شلیک تفنگ.

پڑاؤ parao (اس۔مذ) اتراق گاہ۔ محل کہ قافلہ یا لشکر در راہ منزل میکند.

— ڈالنا dālna (مص) منزل کردن۔ اتراق کردن۔ اردو زدن۔ اقامت کردن.

پڑنا parna (مص) ۱۔ افتادن۔ دراز کشیدن۔ واقع شدن۔ آرام کردن۔ خوابیدن.

پڑوا parwa (اس۔مذ) گوسالہ گاومیش.

پڑھا لکھا parha likha (صف) مرد باسواد.
پڑھی لکھی parha likha (زن) باسواد.

پڑھانا parhāna (مص) درس دادن۔ تدریس کردن۔ تعلیم دادن.

پڑھائی parhaee (اِ۔ مث) مزد تدریس۔ مزد
تدریس۔ خواندن.

پڑھنا parhna (ف۔ ل) فراگرفتن۔ خواندن۔ تعلم کردن
آموختن.

پڑھنت parhant (اِ۔ مث) افسون دمدہ
جادو.

پڑیا parya (اِ۔ مث) گوسالۂ مادۂ گاومیش.

پڑیا purya (اِ۔ مث) بستۂ کاغذی کوچک.

پژاوہ pazāwa (اِ۔ مذ) پخت و۔ کورۂ آجرپزی
کوزہ گری.

پسارنا pasārna (ف۔ م) گستردن۔ دراز کردن
دست یا پا.

پسائی pasaee (اِ۔ مث) اجرت آسیاب۔
اجرت سائیدن.

پسپا ہونا paspa hona (ف۔ ل) عقب نشینی
کردن۔ شکست خوردن

پسرنا pasarna (ف۔ ل) گسترده شدن. دراز شدہ

پسلی pasli (اِ۔ مث) دندۂ انسان و حیوان

— کا درد — ka dard (اِ۔ مذ) درد پہلو۔
ذات الجنب.

پس ماندہ pasmānda صفت ۱۔ بازماندہ کسی
کہ پس از مرگ کسی زندہ است۔ ۲۔ عقب افتادہ
ترقی نیافتہ۔ عقب ماندہ.

پسنا pisna (ف۔ ل) سائیدہ شدن۔ آرد شدن۔ لہ شدن
با زحمت و رنج شدن۔ پامال شدن.

پسندا pasanda | (اِ۔ مذ) یک نوع خوراک
پسندے pasanday | لحم دار شبیہ بہ تکہ

پسو pissoo (اِ۔ مذ) کیک۔ حشرۂ گزندہ.

پس و پیش pas-o-pesh (اِ۔ مذ) تردید۔ دودلی

پسیجنا paseejna (ف۔ ل) مرطوب یا نرم شدن شیئی از حرارت
گرم شدن۔ عرق کردن۔ بطور کنایہ ترحم نمودن.

پسینا paseena (اِ۔ مذ) عرق بدن.

پسینے پسینے ہونا — hona (ف۔ ل) از شرمندگی
خیس عرق شدن.

پشتہا پشت سے poshtha posht se
(ف۔ ل) ابا عن جد

پشت در پشت (اِ۔ ف) نسل بعد نسل.

پشتو pashto (اِ۔ مث) زبان اہل افغانستان

قسمت شمالی کشور پاکستان

پکا pakka ⎫ (صفت) ۱۔ پختہ۔ رسیدہ۔ ۲۔ ماہر
پکی pakki ⎭ محکم۔ پایدار۔ کامل۔ ۳۔ ثابت
رنگ۔

— پکایا ملنا pakaya milna — (مص) بی زحمت حاصل شدن۔ بدون کوشش بدست آمدن۔

— کرنا karna — (مص) ۱۔ تقویت و تحکیم کردن ۲۔ تایید کردن

پکار pukār (اس مث) فریاد۔ صدا زدن بلند ۔ تقاضا

پکارنا pukarna (مص) فریاد کردن۔ کشیدن۔

— کرنا karna (مص) سر و صدا کردن۔ فریاد کردن صدا زدن

پکانا pakana (مص) پختن۔ رسیده کردن میوه۔

پکاؤ pakaoo (صفت) میوه در حال رسیدن و قابل خوردن شدن

پکائی pakaee (اس مث) ۱۔ پختگی۔ رسیدگی میوه۔ ۲۔ اجرت پختن۔

پکڑ pakar (اس مث) ۱۔ گرفت ۔ قبضه۔ بازداشت توقیف۔ ۲۔ کشتی گیری۔

دھکڑ dhakar (اس مث) گیر و دار۔ جنجال توقیف بازداشت۔

پکڑانا pakrana (مص) سبب گرفتن کسی یا چیزی شدن۔

پکڑنا pakarna (مص) گرفتن۔ بازداشت کردن۔ توقیف کردن۔ در قبضه داشتن۔ جلوگیری کردن

پکڑوانا pakarwāna (مص) کسی را گرفتار کردن ۔ سبب بازداشت کسی شدن۔

پکنا pakna (مص) پخته شدن۔ رسیده شدن میوه رسیدن میوه

پکوان pakwan (اس مذ) غذای پخته شده در روغن

پکوانا pakwāna (مص) پختن چیزی بدست دیگری۔ پز آوردن

پکوائی pakwāee (اس مث) مزد پختن۔

پکھال pakhāl (اس مث) مشک بزرگ که از پوست گاو

— پیٹا peta ⎫
— پیٹو petoo ⎭ شکم پرست۔ شکم گنده

پکھراج pukhrāj (اس۔مذ) زبرجد۔

پکھروٹا pakhraota (اس۔مذ) ورق۔ ورق نازک طلا یا نقرہ کہ برای زینت بگیرلی چسپانند

پگ pag (اس۔مذ) پا۔ قدم

پگ ڈنڈی pagdandi (اس۔مونث) کورہ راہ۔ راہ تنگ جیسور۔ راہ باریکے میں فرا سنا۔

پگڑی pagri (اس۔مونث) عمامہ۔ شمال کہ بسر پیچند۔ مجازاً آبرو۔ احترام

ــــ اتارنا utārna (محاورہ) بی احترامی کردن بکسی۔

پگلا pagla | (صفت) احمق۔ صیغہ تصغیر پاگل
پگلی pagli | (pāgal) ببینی دیوانہ۔ احمق۔

پگلانا piglāna | (مص) ذوب کردن۔
پگھلانا pighlāna | آب کردن۔

پگھلنا pigalna (مص) رقیق شدن۔ ذوب شدن۔ نرم شدن۔ آب شدن۔ متاثر و فریفتہ شدن۔

پگیا pagya (اس۔مونث) عمامہ کوچک۔ شمال کوچک کہ بسر پیچند

پل pal (اس۔مذ) لحظہ۔ آن۔ ثانیہ (این کلمہ مخفف پلک است)۔

ــــ بھر میں bhar men (قید) در یک لحظہ در یک آن۔

پلا pala | (اس۔مذ)
پلی pali | ملعقہ۔ اکفگیر (آلات مطبخ)۔

پلا palla (اس۔مذ) ۱۔ کنارہ یا لبہ یا سری دامان۔ ۲۔ بُعد۔ مسافت۔ ۳۔ مدد۔ حمایت ۴۔ کفہ ترازو۔ ظرف ترازو کہ در آن جنس یا سنگ گذارند۔

پلا pilla (اس۔مذ) تولہ سگ نر۔

پلی pilli (اس۔مونث) تولہ سگ مادہ۔

پلاسنا palāsna (مص) تا شیدن، ۱۲۷ دستن کفش ببی اندوختن کُن۔

پلانا pilana (مص) نوشانیدن۔ خوراندن شیر کودک شیر دادن بکودک

پلایا pilāya (اس۔مذ) کودک پسری کہ شیر دایہ خوردہ است۔

پلائی pilāee (اس۔مونث) ۱۔ کودک دختری کہ شیر دایہ خوردہ است۔ ۲۔ وجہی کہ برای شیر دادن بکودک بدایہ دادہ میشود۔

پلاؤ pulao (اس، مذ) پلو، برنج پختہ با گوشت و ادویہ

پلپلا palpula }
پلپلی palpili } صفت، نرم، سست.

پلپلاہٹ palpilahat (اس، مؤنث) نرمی، سستی.

پلپلا pulpula (صفت) بر اثر بالیدن میوہ یا پارہ که از فشار دست نرم شده باشد، آسیب دیده.

پلٹ palat (اس، مؤنث) دور، گردش، چرخ.

— جانا jana (مص، ل) ۱. چرخیدن، دور زدن، از حرف معروف برگشتن. ۲. تغییر کردن، منحرف شدن.

پلٹا palta (اس، مذ) گردش، دور، برگشت، معاوضہ، انتقام، انقلاب.

— دینا dena (مص، م) برگرداندن، از حرف معروف دیگر کردن.

پلٹانا paltana (مص، م) برگرداندن، رد کردن.

پلٹن paltan (اس، مؤنث) یکان پیادہ در ارتش، و این کلمہ انگلیسی platoon است.

پلٹنا palatna (مص، ل) برگشتن، عقب رفتن، دوری شدن، پدید در کردن.

پلک palak (اس، مؤنث) پلک چشم، مژه. ۲. لحظہ، دم.

— جھپکتے jhapaktay }
— جھپکتے میں men } (قید) در یک چشم بہم زدن، در یک لحظہ.

— منتی mutni — (اس، مؤنث) هیاهو، تنگ دل، حساس، گریہ دار، تپیدن.

پلنا palna (مص، ل) ۱. پرورش یافتن، فربہ شدن، دست آموز گشتن، از رسم شدن ۲. مخفف پالنا بمعنی گہوارہ.

پلنگ palang (اس، مذ) تختخواب که اسکلت آن از چوب یا خیزران است و سطح آن با طناب یا کش یا نوار چرمی بافتہ میشود.

پلنگڑی palangri (اس، مؤنث) تختخواب کوچک.

پلوانا palwana (مص، م) بواسطہ پرورش کردن، پرورش کردن بدست دیگری.

پلوٹھا palotha }
پلوٹھی کا palothi ka } (صفت) پسر اول، اولین کودک از زن و شوہر.

پَٹوَل Patwal (اس۔مذ) نوعی از سبزیجات است.

— ملانا Milana — توطئه چیدن.

پَلّہ Palla (اس۔مذ) کفه ترازو. درجه.

پَلّی Palli (اس۔مث) پل باریک. پل تنگ. مصغر پل.

پلیت Pleet (صف) کثیف. پلید نجس ۲. بخیل خسیس ۳. دیو. روح خبیثه.

پلیتہ Paleeta (اس۔مذ) فتیله چراغ پلیته به معانی فتیله به فارسی نیز بکار می برند.

— چاٹ جانا Chat Jana — آتش گرفتن روغن در ماهیتابه یا دیگ.

— دینا De'na آتش افروختن فتیله روشن کردن.

پلیتھن Plaethan (اس۔مذ) ۱. آرد خشک و ساده که با کمک آن نان را صورت دهند. ۲. فاضلات آرد.

— نکالنا Nikalna با بسیار سنگکاری و تجمع مال نیمه جان کردن.

— نکلنا Nikalna خسته حال شدن.

پلیٹ Plet (اس۔مث) بشقاب این کلمه انگلیسی Plate است.

پلیٹ فارم Pletfarm (مذ) سکو این کلمه انگلیسی Platform است.

پلید Pleed (صف) نجس. کثیف

پمپ Pamp (اس۔مذ) ۱. تلمبه. ۲. نوعی کفش سبک برای رقص این کلمه انگلیسی Pump است.

پمفلٹ Pamflet (اس۔مذ) جزوه. کتاب کوچک. این کلمه انگلیسی Pamphlet است.

پن Pin (اس۔مث) سنجاق.

پنا Pana (اس۔مذ) زهره.

پناه Panah (مث) حمایت. امان. ظل. سعادت. زنهار.

— گاه gah جای پناه. پناهگاه.

— گیر Gheer پناهنده.

— لینا. در حمایت کسی در آمدن.

— مانگنا. زنهار خواستن.

پنتھ Panth (اس۔مذ) قوم. فرقه. مذهب

پنجر Panjar (اس۔مذ) ۱. قالب ۲. بدن. دنده.

انجر پنجر ڈھیلے ہونا anjar panjar dheeley hona (ل) سخت تھک جانا، خستہ شدن۔

پنجرا panjra (اسم مذکر) بسکون ج۔ قفس۔ قفس مرغ۔

پنجیرا panjara (اسم مذکر) سفید گری کی ظروف مسی را قلعی سفید کنندہ۔

پنچ panch (صفت) ۱۔ عدد پانچ، پنج۔ ۲۔ حکم۔ شخص ثالث۔ ۳۔ دلال۔

پنچایت panchayat (اسم مؤنث) جلسۂ پنچ۔ کمیٹی۔ انجمن کمیتہ مشاورہ محل۔

پندرہ pandra (صفت) پنج و پانزدہ۔

پندرھواڑہ pandarhwara (اسم مذکر) دو ہفتہ۔ نیم ماہ۔

پندرھواں pandarwan (صفت عددی) شمار پانزدہم۔ پانزدہمین۔

پنڈ pund (اسم مذکر) ۱۔ جسم۔ بدن۔ ۲۔ چیز گرد۔ گلولہ یا برنج۔

— چھڑانا chhurana (ل) رہائی یافتن۔ رہائی یافتن۔ دور رفتن۔

پنڈا punda (اسم مذکر) جسم۔ بدن۔ چیز گرد۔

پنڈا panda (اسم مذکر) ہندو پجاری۔ متولی بتخانہ و قبل از ہندوہا۔

پنڈارا pindara (اسم مذکر) بسر پن۔ غارتگرقوی از مرہٹہ ہا۔

پنڈال pundal (اسم مذکر) سائبان۔ چادر بزرگ۔

پنڈت pandit (اسم مذکر) دانشمند۔ مرد عاقل۔ معلم۔ استاد۔ عالم فقہ و اصول ویدہا۔

پنڈتانی pandtani (اسم مؤنث) زن پنڈت۔ زوجۂ پنڈت۔

پنڈتائی pandtaee (اسم مؤنث) دانشمندی۔

پنڈلی pundli (اسم مؤنث) ساق پا۔ بین زانو و قوزک قرار دارد۔

پنڈول pundole (اسم مذکر) خاک شوری رنگ سفید زرگل کہ برای سفید کردن دیوار کشند۔

پنڈی pundi (اسم مؤنث) گلولہ از ریسمان۔ گلولہ۔ مجموعہ گلولہ۔ ریسمان در دست گندہ و سرس ساختہ۔

پنساری pansari (اسم مذکر) تاجر ادویہ فروش۔ عطار۔ فروشندۂ ادویہ و ادویہ خام یا گیاہی۔

پنشن panshan (اسم مؤنث) حقوق بازنشستگی۔

حقوق تقاعد (اس) کو انگلیسی pension است.

پنکھ (اس مذ) pankh پر، بال.

پنکھا (اس مذ) pankha بادبزن، بادکش، پنکه.

پنکھڑی (اس مث) pankhri برگ گل، گلبرگ.

پنگا (صفت) pinga چالاک، ...

پنگوڑا (اس مذ) pingoora گهواره، ننو.

پنا (اس مذ) panna ... کاغذ ... درست ... طرف ...

پنی (اس مث) panni ... ورق فلزی مانند ...

پنا (مص) panna ...

پنوارا (اس مذ) panwara ... قصه ...

پنہانا (مص) pinhana ...

پو (اس مث) pao ... سپیده صبح ...

... است. ... اصطلاح بازی ...

پھٹنا phatna (مص) صبح صادق شدن، طلوع فجر.

پھوٹنا phootna (مص) صبح شدن.

چھکا chhakka (اس مذ) قمار، باز.

پوا pawwa (اس مذ) ... یک چهارم ...

پوپلا popla (صفت) ... است.

پوپلی popli (صفت) بی دندان.

پوت poot (اس مذ) فرزند، پسر.

پوتا poata (اس مذ) نوه، پسر پسر کسی.

پوتی poati (اس مث) نوه، دختر پسر کسی.

پوتڑا poatra (اس مذ) قنداق کودک.

پوٹلا potela (اس مذ) بقچه، بسته بزرگ.

پوٹلی poteli (اس مث) بقچه، بسته کوچک.

پوتنا poatna (مص) اندودن، رنگ شدن ... زدن ... پارچه که با آن دیوار رنگ کاری کنند.

پوٹ pote (اس مث) تیر. بست.

پوتھیا poathya (اس مث) کیسهٔ تنباکو یا نقود

پوجا pooja (اس مث) پرستش. عبادت. بت‌پرستی.

— **پاٹ** pat — (اس مث) عبادت. پرستش بت.

پوجنا poojna (مص) پرستش کردن. عبادت کردن. ۲. بجا خرج کردن

پوچھ poochh (اس مث) سوال. استفسار. ۲. عزت. احترام.

— **گچھ** gachh (اس مث) استفهام. تحقیق. رسیدگی. پرسش.

پوچھنا poochhna (مص) پرسیدن. سوال کردن. معلوم کردن. کسب اطلاع نمودن. بیمار را عیادت. سلام و دعا گفتن. احوال پرسی کردن. احترام گذاشتن. پروا کردن. کمک کردن. مشورت نمودن

پوڈ powd (اس مث) نهال. قلمه. بوتهٔ درخت که محلی رسته، اصلی در جای دیگر کاشته مشود

پوڈا powda | **پوڈھا** powdha (اس مذ) نهال. درخت نوچه. و بوته که از جائی بجای دیگر منتقل کنند

پودینه poodina (اس مذ) نعناع.

پور pore (اس مث) ۱. بند انگشت. ۲. قسمت بین دو گره چون نی وغیره

— **پور** poore — با اسمای ترکیب شده معنی شهرستان میدهد مثل کانپور.

پورا poora | **پوری** poori (صف) تمام. سراسر. همه. کامل. مجرب. درست. صحیح

پورا کرنا karna (مص) تمام کردن. کامل کردن.

— **ہونا** hona — (مص) تمام شدن. کامل گشتن. از حیث وزن درست بودن.

پورب purab (اس مذ) مشرق. کشورهای شرقی. خاور.

پوربی purbi (صف) شرقی. خاوری. (اس مث) ۱. یکی از لهجه‌های زبان اردو که در نواحی شرقی هند رایج است. ۲. نام آهنگی در موسیقی. ۳. نام نوعی تنباکو ۴. نام نوعی برنج

پوری poori (اس مث) ۱- یک نوع نان که در روغن سرخ شده باشد. ۲- (صفت مث) کامل، تمام ۳- بند شیکر.

پوسنا poasna (مص) پرورش کردن، پرورش کردن شیرواران.

پوش poash (صفت ندا) مخفف پیش، شو پیش خبردار، (برای بیرون کردن و راندن چارپا و گاو کردن و خبردار کردن مردم یا بار حیوانات سیر شده)

پون paun (صفت مذ) سه چارک، سه ربع. در حالت جمع پونے paunay استعمال میشود. مثل پونے تین یعنی سه و سه چهارم.

پون paun (اس مث) یک نوع جادو، سحر.

ـــ چلانا chalāna		(اس مذ) جادو کردن.
ـــ مارنا māma		

پونجی poonji (اس مث) سرمایه، اصل سرمایه، نقد.

پونچا paoncha (اس مذ) نوعی ضرب.

پونچھ poonchh (اس مث) دم.

پوچھن poochhan	(اس مث) ۱- پاک کردن (جاروب کردن)
پوچھن pochhan	کثافات و زباله

پاک میکند. ۲- آنچه را پاک کردن چیزی بماند و مانده دیگ.

پوچھنا paoochhna (مص) پاک کردن اشک از چهره، خشک کردن، خوردن.

پونگا poonga (اس مذ) ۱- مذ بی ضخامت ۲- خیر مانده ۳- آخوندی قلم‌ها.

پونون poonon (اس مث) آخرین روز ماه قمری. تیره.

پونی poni (اس مث) ۱- گلوله پنبه زده شده که بهنگام ریسیدن با چرخ در دست گیرند. ۲- حفظه کم

پوہے pohay (اس مذ) چهارپا.

پوئی poee (اس مث)	}	دویدن چهار
پوئیا poeya (اس مذ)	}	نعل اسب.

پہ pa (حرف اضافه) مخفف پر par که بمعنی بر، روی است. مثال: دکان پہ بیٹھو dokān pa baetho یعنی بر دکان بنشین.

پہ pa (حرف ربط) لیکن، اما، مگر.

پھاٹ phāt (اس مذ) عرض، پهنا.

پھاٹک phātak (اس مذ) ۱- دروازه، ۲- محوطه آغل چارپایان. ۳- محبس مواشی.

— دار (ص، مذ) بیابان. کانواں.

پہاڑ pahāṛ (س، مذ) کوه. جبال، سنگ. چیز سنگین. مراد. کنایهٔ ناگوار و دشوار.

— کی ڈانگ ki ḍāng (س مذ) کوه.

— کی گھاٹی ki ghāṭi — دره.

پھاڑنا phāṛna (مص) پاره کردن. دریدن. پاره کردن. پھاڑ ڈالنا (مص) کردن... پھاڑدن.

پہاڑی pahāṛi (س، مث) تپه، کوه کوچک. کوه نشین.

پہاڑیا paharya (س، مذ) کوه نورد، کوه نشین.

پھاگ phāg (س، مذ) عید ہولی holi هندو که در مراسم آن صورت خود و شاخ گوش و مثل قبل از رنگ سرخ میمالند و رنگ... بر سر یکدیگر می پاشند.

پھال phāl (س، مث) نوک تیز پیکان. خیش آهنی که بر سر گاوآهن برای کندن زمین نصب میشود.

پھانا phana (س، مذ) قطعهٔ چوب... که کفاش برای گشاد کردن کفش... در قالب گذارد. ... گوه.

پھانڈ phānd (س، مذ) توری که با آن فیل را بگیر می اندازند. (۲) جست، پرش. عموماً کود و دکو پھانڈ استعمال میشود که یعنی جست و خیز است.

پھانڈنا phāṇḍna (مص) جستن. شکستن... پیمودن، خیز زدن.

پھانس phāns (س، مث) تراشه، نوک تیز چوب که به پوست بدن فرو میرود و اذیت و ناراحتی میکند. خلش.

پھانسا phānsa (س، مذ) دام. توری...

پھانسنا phānsna (مص) ... انداختن. گیر انداختن. به دام انداختن.

پھانسی phānsi (س، مث) دار. حلقه طناب دار که به آن اعدام کسی را گردن... می اندازند.

— پانا pāna — (مص) به دار آویخته شدن. اعدام شدن. به سزا رسیدن.

— دینا dena — (مص) به دار زدن. اعدام کردن. به سزا رساندن.

پھانک phāṅk (س، مث) تکه، قسمت داخلی... نبات وغیره که... هر یک قسمت...

بشکل نیم دایره و دارای دانه و تخم است

پھانکنا phāṅkna (مص، مت) سف کردن گرد را یک دفعه از کف دست به کام ریختن.

پھاوڑا phāoṛa (اس، مذ) بیل، کجیل.

پھاوڑی phāoṛi (اس، مث) بیلچه.

پھاہا phāha (اس، مذ) قطعه پارچه مدوری که بر آن مرهم گذاشته بر روی زخم می چسبانند.

پھبتی phabti (اس، مث) تشبیه طنز آمیز. مزاح دل آزار. تمسخر.

— اڑانا — uṛāna (مص، مت) تشبیه کردن کسی با شخص دیگر یا چیزی از روی ظرافت و طنز و تمسخر.

پھبن phaban (اس، مث) زیبائی. تناسب. طنازی. دلربائی.

پھپا phupa
پھوپا phupa
پھپّا phuppa
(اس، مذ) شوهر عمه.

پھپک phapak (اس، مث) نمو. رشد.

پھپکار phupkār (اس، مث) صدای بیرون آمدن مثل صدای مار. صدای دیگ هنگام جوش

پھپی phupi (اس، مث) مخفف پھوپھی. عمه. خواهر پدر

پھٹ phoṭ (صوت) یکباره، صدای چیزی... به اندازه یک بار.

پھٹ phaṭ
پھٹ پھٹ
(اس، مث) صدای تق و تپ. صدای کوبیدن و ... کفش و ...

— پڑنا — paṛna (مص، ل) متنفر شدن. ناگهان ... چاق شدن

پھٹ phiṭ (اس، مث) نفرین. لعنت. ... تفو.

— کرنا — karna (مص، م) حرمت و توبیخ کردن. عتاب کردن. لعنت کردن

پھٹا phaṭa (صف) پاره شده. دریده. شکسته.

— پرانا — purāna (صف) لباسی که کهنه شده. پوسیده شده. از هم در رفته.

پھٹکا phaṭka (اس، مذ) لحظه. آن.

phaṭkay bhar meṇ پھٹکے بھر میں
دقیقه‌ای. یک لحظه

پھٹکار phaṭkār (اس، مذ) ۱. صدای تق و تپ. صدای ضربه شلاق. صدای شلاق. ۲. لعنت. نفرین.

پھٹکارنا phatkārna (مص م) ۱. تکان زدن۔ زدن پارچه بر سنگ برای دور کردن چرک از آن. ۲. ملامت کردن، سرزنش نمودن، سخت خوار کردن

پھٹکارنا phutkārna (مص م) لعنت کردن، توبیخ کردن، با تحقیر گوا زدن.

پھٹکل phutkal (صف) علیحده، جدا، مجرد، متفرق.

پھٹکن phatkan (اسم مث) کاه و سبوس وغیره که از باد دادن غله بیرون بیاید، تفاله گرد، بقیه آرد و تفاله آن در بیاید

پھٹکنا phatakna (مص م) ۱. باد افشان کردن، باد دادن، باد افشان پاک کردن، گرد گیری کردن. ۲. رفت و آمد داشتن، ناگهان نمایان شدن، سر زدن.

پھٹکی phatki (اسم مث) تور و سبد دام که شکارچی پرنده گیرد.

پھٹنا phatna (مص ل) ۱. ترک خوردن، ترکیدن، دریده شدن، پاره شدن. ۲. پراکنده شدن.

پہچاننا pehchānna (مص م) شناختن، دانستن

پا زدن، بلک کردن.

پھڑپھڑانا phadphadāna (مص م) بال زدن، پرپر زدن، تپیدن، بال و پر زدن

پھدکنا phudakna (مص ل) جستن، جست و خیز کردن، بالا رفتن، پریدن.

پہر pahar (اسم مذ) مدت سه ساعت، یک هشتم ۲۴ ساعت.

پہرا pehra (اسم مذ) نگهبانی، نگاهبانی، پاس، کشیک، قراول.

— دینا — dena (مص ل) کشیک کشیدن، نگهبانی کردن.

پہرے دار pehray dār (اسم مذ) کشیک چی، مستحفظ، پاسدار.

— میں پڑنا — meṉ paṛna (مص ل) نگهبانی داشتن

— میں رکھنا — meṉ rakhna (مص م) تحت نظر قرار دادن.

پھرّانا pharrāna (اسم مذ) صدای پرواز پرنده، صدای پر پرندگان و اهتزاز.

— بھرنا — bharna (مص ل) با صدای بال پرواز

کردن پرنده ـ صدا کردن و اهتزاز پر و بال و ماهیان آن
در شروع بخشش باد .

پھڑانا pharrāna (مص) بال و پر زدن، موج زدن

پھراو phurāoo (صف) برگرداندن و چیزی که کسی بعوض بگیرد و تحفه مجلد که بعد از عشق بر بیگرا اند و سیله

پھرائی phurāee (اس مث) برگشت ـ
عودت ـ فرایند برگرداندن چیزی

پھرانا phurāna (مص) چرخاندن ـ گرداندن
ختم شدن .

پھرپھرانا phurphurāna (مص) صدا درآمدن
بالها یا پرهای بر مانند پشه ، مگس وغیره در پرواز
و زوز .

پھرپھند pharphand (اس مذ) ۱ـ فریب گاه
حیله ، ۲ـ جنجال . آشوب

پھرپھندی	pharphandi	(صف)
پھرپھندیا	pharphandya	۱ـ مکار ، حیله گر

فریب کار ۲ـ حالت ، مسوگی خفته و

پھرتی phurti (اس مث) فعالیت ، چابکی ، سرعت
آمادگی .

ـــ سے se ـ (قید) فوراً ـ زود ـ سریعاً ـ

ـــ کرنا karna ـ (مص) عمل را فوراً انجام دادن
شتاب کردن .

پھرچا pharcha (اس مذ) ۱ـ پاک ، کرک ، باز شدن
(در حرکم) ۲ـ جواب صاف ، تصفیه . ۳ـ رأی
حکم ـ تعیین فتوی (صف) زلال ، پاک ـ خالص

کرنا karna ـ (مص) پاک تمیز کردن .

پھرکی pharki (اس مث) اسباب بازی ، فرفره
چرخ (چرخ) دوک ، هر چیزی که بدور محور بچرخد .

پھرنا phurna (مص) ۱ـ برگشتن ـ بازگشتن ، چرخیدن
غلتیدن ـ دور زدن ۲ـ خم شدن ۳ـ قدم زدن
۴ـ دگرگون شدن ، تغییر کردن . ۵ـ تقاضای حاجت
کردن ۶ـ پس گرفتن جنس خریداری شده .

پھروانا phurwāna (مص) سبب برگشتن شدن
باعث برگشت . ( ) شدن .

پھرہری	phurehri	(اس مث) لرزش
پھریری	phuraeri	وحشت ناگهانی ، لرزاندن

مو را مالم راست شود .

پھری phari (اس مث) سپر ، سپر چرمی .

پھڑ phar (اس مث) ۱. جای گذاشتن توپ۔ گلوله کرده توپ بدان نصب میشود ۲. محل گرد آمدن کالا و برای فروختن گرد آمده. بازار.

— **باز** bāz (اس مذ) قمارباز

— **بازی** bāzi (اس مث) قمار

پھڑپھڑ pharphar (اس مث) صدای بهم خوردن بال پرندگان. صدای موج و اهتزاز زیر و بم صدای تا شدن کاغذ و امثال آن.

پھڑپھڑانا pharpharāna (مص) تکان خوردن، لرزیدن، مرتعش بودن. هیجان آمدن. بال زدن. بلند صدا کردن کاغذ و تا شدن.

پھڑپھڑاہٹ pharpharāhat (اس مث) هیجان، جنبش، تکان دست و پا. اضطراب، اهتزاز، ارتعاش، ... بدن.

پھڑک pharak (اس مث) اضطراب، تپش، لرزش، ارتعاش، ضربان.

— **جانا** jāna (مص) مضطرب شدن

— **اٹھنا** uthna بیتاب شدن. بسیار خوشحال شدن

پھڑکنا pharakna (مص) جهیدن بال زدن لرزیدن پلک چشم بی اختیار بهم خوردن پلکهای چشم. بیتاب شدن. مضطرب شدن.

پھڑیا pharya (اس مذ) ۱. دارنده قمارخانه ۲. خرده فروش طواف.

پھڑیا phurya (اس مث) کورک، کورک کوچک. جوش ریز ریزه.

پھساو phasāo (اس مذ) / **پھساوٹ** phasāwat (اس مث) } گرفتاری. اشکال

پھس پھسا phusphusa / **پھس پھس** phusphusi } (صف) نرم شل. لاغر. ضعیف. ناتوان. سست و بیحال.

پھسر پھسر phusar phusar (اس مث) نجوی، صحبت در گوشی.

پھسلانا phislāna (مص) سبب لغزیدن شدن. لغزاندن بالواسطه

پھسلانا phuslāna (مص) وادار کردن. رشوه دادن. چاپلوسی کردن

— **بہلانا** behlāna (مص) دلداری دادن.

و بجول کردن

پھسلاوا phuslāwa (اسم مذکر) پیچیدگی، لغزش

پھسلن phaslan (اسم مؤنث) لغزش۔ عمل سُر خوردن لغزنده.

پھسلنا phisalna (مصدر لازم) لغزیدن۔ سُر خوردن۔ مشتبه کردن، دل کردن۔ فریفته شدن۔ گمراه شدن.

پھکڑ phakkaṛ (اسم مذکر) صحبت ناشایسته، فحش ناسزا.

— **باز** bāz (اسم صفت) فحاش۔ بدزبان.

پھکنا phukna (مصدر لازم) شعله ور شدن۔ سوختن۔ آتش گرفتن۔ آتش شدن (اسم مذکر) کیسه آب در درون حیوان بطور کیسه خرج بیهوده۔ بباد رفتن پول و ثروت.

پھکنی phukni (اسم مؤنث) دم۔ آلتی که با آن ... می دمند.

پھکوانا phukwāna (مصدر متعدی) سبب انداختن، یا سوء انداختن چیزی شدن.

پھل phal (اسم مذکر) میوه۔ ثمر۔ نتیجه۔ محصول ... نیش، ... قسمت تیز آلت برنده

— **آنا** āna (مصدر لازم) بار دار شدن۔ میوه دادن.

— **پانا** pāna (مصدر متعدی) نتیجه حاصل کردن۔ عوض یافتن، اولاد پیدا کردن.

پھلاری phulāri (اسم مؤنث) انواع میوه و سبزیجات.

پھلنا phalna (مصدر لازم) بار دار شدن۔ میوه دادن.

پہلا pehla
پہلی pehli
پہلے pehlay
(صفت) اوّل۔ اوّلین۔ ابتدائی۔ نخست۔ نخستین

پہلا پھل — phal (اسم مذکر) میوه، اوّلین فرزند

پہلے پہل pehlay pahel (صفت) در اوّل۔ قبلاً۔ اوّلاً.

پھلانا phulāna (مصدر متعدی) باد کردن، فربه کردن۔ ... چیزی منفور کردن.

پھلاؤ phulāo
پھلاوٹ phulāwaṭ
(اسم مؤنث) ورم۔ پف۔ برآمدگی

پھلاہٹ phulahaṭ

پھلانگ phulāng (اسم مؤنث) خیز، جست۔ خیز

پھلنگی phalangna | (س) شلنگ
پھلانگ مارنا māma | انداختن.
جستن، پریدن از روی چیزی.

پھلڑا phalra (س مذ) تیغہ شمشیر یا تو یا چاقو،
۲. سبز، پھل بمعنی میوہ ثمر.

پھلکا phulka (س مذ) | یک نوع نان
پھلکی phulki (س مؤنث) | پہلے کردہ کیک
و بیک.

ہلکا پھلکا halka (صفت) بیک سبک وزن.

پھلکاری phulkāri (س مؤنث) ۱. چیت گلدار.
۲. کامہ گل و بوتہ دار. ۳. گلدوزی.

پھلنا phalna (س) بار دادن شدن درخت بکثرت
ظاہر شدن اجر بدن. ۲. خوشبخت بودن.

— پھولنا phulna (س) شگوفہ کردن درخت.
ببارة زندگی مرفہ داشتن. صاحب اقبال و ثروت
بودن. اولاد بسیار داشتن.

پھلواری phulwāri (س مث) باغچہ گل.
کنایۃ ذریہ، اولاد.

پھلی phulli (س مث) ۱. گل اُچک. ۲. دانہ.

اُچکی کہ شکل گل از طلا یا نقرہ ساختہ شدہ و بگوش
یا بینی آویختہ میشود. ۳. در چشم لک سفیدی کہ
بیماری چشم ظاہر میشود.

پھیل phulau (س مذ) روغن مسلم.

پھندا phanda (س مذ) ۱. توسہ دام. ۲. گرفتہ قید.

— پڑنا parna | (س) گرہ خوردن. دام گستردہ
— لگنا lagna | شدن برای صید پرندہ. حلقہ
در گلو انداختہ شدن. بند و دام صورت گرفتن.

— لگانا lagāna (س) دام گستردن گرہ زدن.

پھنساؤ phansāo (س مذ) گرفتاری، اشغال.

پھنسنا phansna (س) گیر افتادن، گرفتار شدن.
مبتلا شدن.

پھنسی phunsi (س مث) جوش کوچک، بثورہ.

پھنکار phunkār (س مث) ہیس ہیس، صدائی
پھنکارنا phunkārna (س) ہیس ہیس کردن.
دمامہ صدای مار.

پھنکنا phunkna (س) سوختہ شدن، ویران شدن.

پھوار phuwār (س مث) ۱. نم نم باران، قطرات
کوچک باران. ۲. مالدار، پارچہ ای کہ ہاشی مانی

رنگی کوچک است۔

پھوارا phuwāra (س۔ مذ) فوارہ، بزبان عوام

پھوپھا phupha
پھوپا phupa (س۔ مذ) شوہر عمہ۔

پھوپھی phuphi
پھوپی phupi (س۔ مث) عمہ

پھوٹ phooṭ (س۔ مث) ۱۔ شکاف، جدائی ۲۔ اختلاف عقیدہ۔ مخالفت۔ نزاع۔ ۳۔ میوہ ای
در نوع از کرک کہ وقتی رسیدہ میشود می ترکد۔

— پڑنا paṛna (مص) نفاق و اختلاف پیدا شدن
در بین دو شدن۔ تفرقہ پدید آمدن۔

پھوٹنا phuṭna (مص) شکستن۔ جدا شدن۔ جوانہ
زدن۔ ترکیدن۔ بیرون آمدن

پھوٹی قسمت phuṭi qismat (س۔ مث)
— تقدیر — taqdeer بدبختی
بد اقبال۔ بدبیاری۔

پھوڑا phoṛa (س۔ مذ) ۱۔ دمل، زخم۔ ۲۔ تومور
چرکین ۔۔۔ دملی با پوست ۔۔۔

— پھنسی — phunsi (س۔ مذ) ۔۔۔

چرکین، دمل کوچک۔

پھوڑنا phoṛna (مص) شکستن خرد کردن۔
سوراخ کردن (دیوار)۔ زخمی کردن سر کسی را از اثر ضربہ
ترکاندن۔ شکافتن۔

پھوڑنی phoṛni (س۔ مث) آلت شکستن و شکافتن

پھوس phoos (س۔ مذ) ۱۔ علف خشک۔
علفی کہ برای پوشش سقف بکار میرود۔
۲۔ ضعیف، بی قوت۔ شخص خیلی ضعیف۔

پھوک phoke (س۔ مذ) ۱۔ تفالہ میوہ ۲۔ شخص ضعیف
۳۔ تکان باد یک جنبش۔

پھوکٹ phokaṭ (س۔ مث) چیز رایگان۔
مفت۔ ۲۔ ۔۔۔

— کا ka (صفت) مجانی، مفت، بلاعوض۔

پھولا phoola (صفت) ورم کردہ۔ متورم

— پھرنا phirna (۔۔۔) ۔۔۔ پوست خود نگنجیدن
سر خوشی، بیکار بودن۔

نہ سمانا na samāna (مص) بسیار خوشحال
بودن۔ از خوشی در پوست خود نگنجیدن

پھولا phola (س۔ مذ) ۔۔۔ لکہ ۔۔۔ چشم وغیرہ۔

پھولنا phoolna (مص) شگوفہ کردن گل کردن خوشحال شدن۔ فربہ شدن ۔ متورم شدن ورم کردن کنایۃ فخر کردن و خشمگین شدن

پھوں phooŋ (اس مث) نخوت۔ پھنکار ما مغرور

— پھاں phāŋ (اس مث) لاف ۔ لاف۔ فرو بید

پھونک phooŋk (اس مث) دمیدن فوت پف۔ دم نفس۔

— دینا dena (مص) پف کردن دمیدن۔ فوت کردن۔ آتش زدن۔ برباد دادن۔

— نکل جانا nikal jāna (مص) مردن۔ درگذشتن

پھونکنا phooŋkna (مص) دمیدن۔ دمیدن آتش زدن فوت کردن۔ دمش کردن۔

پھوہڑ phoohar (صف) تنبل۔ بیشعور۔ بی سلیقہ۔ زن تنبل۔ احمق شلخته

— پن pan (اسم مذ) شلختگی۔ بی سری۔
— پنا pana بیحیائی

پھوئی phooee (اس مث) نم۔ کپک۔ کفک
پھی phoee باران بسیار خوش ریزان۔ قطرات بسیار ریز

پھوئیاں phooeeyāŋ (اس مث) نم نم باران۔ باران سبک۔

پھیپھڑا phephra (اس مذ) ریہ۔ شش۔
پھیپڑا phepra جگر سفید

پھیر phayr (اس مذ) پیچ۔ تاب۔ چرخ۔ اختلاف بکی بار۔ گردش۔ ۔ فاصل دوری۔

— دینا dena (مص) بر گرداندن۔ مسترد کردن معاوضت کردن

— میں آنا meŋ āna (مص) پا بگل
— پڑنا parna بر خوردن۔

— لینا lena (مص) بر گرداندن۔ پس گرفتن۔

پھیرا phera (اس مذ) گردش۔ طواف۔ نقشہ گشتن و جائی ۔ دورہ۔ آمد و رفت گردی زنجک۔ رسم طواف کردن عروس و داماد بخاطر پیدا کردن کسی بعد از عروسی۔

پھیری pheri (اس مث) رفت و آمد گشت

حمل بردن و پس آوردن چیزی.

پھیرنا phayrna (مص م) برگردانیدن. خم کردن. تاب دادن. پیچانیدن. پس فرستادن. پس دادن. وارد کردن. تغییر دادن. ۲. زدن رنگ وغیره.

پھیری phayri (اِمث) پیش طرف. گردش. چیزی یا مالی ... ۲. ...

__ والا __wāla (اِمذ) فروشنده دوره گرد. فروشنده.

پھیرے ڈالنا pheray ḍālna (مص) طرف چهار آتش مقدس بر سر کردن که در موقع ازدواج بجا آورده میشود.

پھیکا pheeka (صفت) بی طعم. بی مزه. بیرنگ. بی نمک. بی کشش.

پھیلانا phaelāna (مص م) توسعه دادن. گستردن. زیاد کردن.

پھیلاؤ pheilāo (اِمذ) گسترش.
پھیلاوا pheilāwa گسترش. توسعه.
پھیلاوٹ pheilāwat زیادتی.

پھیلنا phaelna (مص) توسعه یافتن. گسترده شدن. پراکنده شدن. کشیده شدن. رشد کردن. معمول شدن. شایع شدن.

پھین phen / پھینا phena (اِمذ) کف روی آب وغیره. ۲. ... آب دهن ...

پھینچنا phaynchna (مص م) آب کشیدن با لباس وغیره. آب مال کردن با لباس ... شستن پارچه یا لباس بدون استعمال صابون که کاملاً تمیز نشود.

پھینکنا phaynkna (مص م) انداختن. پرت کردن. پرتاب کردن. ... اسب ... کردن.

پہلونٹا pehlonta (صفت) ...

پہنا pehna (صفت) پهن. فراخ. عریض. گسترده.

پہنائی pehnāee (اِمث) وسعت. عرض. پهنا.

پہنانا pehnāna (مص م) پوشاندن لباس کسی.

پہناوا pehnāwa (اِمذ) پوشاک. لباس. جامه. ۲. طرز پوشیدن لباس.

پہنچ pahonch (اِمث) ... دسترسی. رسائی.

عوارض لاحق ہے۔ حصول.

پہنچانا (مص) pahonchāna سبب وارد شدن
کسی با چیزی شدن - روادار کردن چیزی را بکسی
دچیزی را بکسی رسانیدن.

پہنچنا (مص) pahonchna وارد شدن - رسیدن
بجائے - حاصل شدن - وصول شدن.

پہریا (اس مذ) pahrya محرج گاری.

پہیلی (اس مث) paheli معما. چیستان.

پی (اس مذ) pi ۱. شوہر ۲. معشوق - محبوب.
۳. فعل امر از مصدر پینا peena یعنی بیاشام،
بنوش.

پیا (اس مذ) piya ۱. شوہر محبوب - معشوق.
۲. فعل ماضی از مصدر پینا peena
یعنی آشامید - نوشید.

پیار (اس مذ) pyār عشق محبت - دوستی مہر
صفا اخلاص - دلبستگی.

— کرنا karna (مص) دوست داشتن -
نوازش کردن عشق ورزیدن. محبت کردن.

پیارا (صف) pyāra عزیز محبوب. معشوق دوست
داشتنی - دلربا پیاری (صف) عزیز معشوق.

پیاس (اس مث) pyās تشنگی عطش. آرزو

— بجھانا bujhāna (مص) تشنگی را فرونشاندن
رفع عطش کردن.

— لگنا lagna (مص) تشنہ شدن.

پیاسا (صف) piyāsa تشنہ

پیالی (اس مث) pyāli پیالہ کوچک - جام
کوچک.

پیام (اس مذ) payām پیغام خوشگذاری. پیغام.

پیپ (اس مث) peep چرک - جراحت زخم.

— پڑنا parna (مص) چرک کردن زخم

پیتل (اس مذ) peetal فلز برنج. برنز.

پیتم (اس مذ) peetam شوہر عاشق - معشوق.

پیٹ (اس مذ) paiṭ ۱. شکم. معدہ ۲. رحم

ایک پیٹ کے ek paiṭ ke (صف)
زائیدہ شدہ از یک مادر.

— باندھنا bandhna (مص) کمتر از احتیاج داشتن خوردن.

— پالنا pālna (مص) دست و دہن بودن.

— پیٹنا peeṭna (مص) بسیار گرسنہ بودن

— چلنا chalna (مص) اسہال داشتن.

— رکھنا rekhana (مص) غذا طلب کردن. شکایت از گرسنگی کردن.

— سے ہونا se hona (مص) آبستن بودن.

— کاٹنا kaṭna (مص) بخود از گرسنگی دادن.

— کا کتا ka kutta (مص) باطمع حریص.

— کی آگ ki āg (مص) حاجت مادری. گرسنگی شدید.

— کی کھرچن ki khurchan (مص) آخرین فرزند.

— گرانا girāna | — گروانا girwāna | (مص) سبب سقط جنین شدن. کورتاژ کردن.

— میں چوہے دوڑنا meṇ chuhay dauṛna (مص) کنایه از نهایت تشویش خاطر دستش در زمین و دستش در دست بگردان

— والی wāli (صف) آبستن. حامله.

پیٹو payṭoo (صف) پرخور. شکم پرست.

پیٹنا peeṭna (مص) زدن. عبادت کردن. کوبیدن. ضربه زدن. کتک زدن. چمن کردن. شیون و زاری کردن.

پیٹھ peeṭh (مؤ) پشت. پشتیبان. حمایت.

— پر ہونا par hona (مص) حمایت کردن. کمک کردن. پشتیبانی کردن.

— پیچھے peechhay (قید) در غیبت کسی. در غیاب کسی.

— پیچھے کہنا kahna (مص) غیبت کسی را کردن. بدگوئی کسی کردن.

— ٹھونکنا ṭhokna (مص) تشجیع کردن.

پیٹھنا paeṭhna (مص) داخل شدن. نفوذ کردن. بزور داخل جائی یا چیزی شدن.

پیڑی paṛi (مؤ) پشت. کرم چرمی و عنده چرمان.

پیچھا peechha (مذ) عقب. پشت. تعقیب.

— پکڑنا pakaṛna (مص) همراه کسی بودن. دنبال کسی را ول نکردن. سخت پیگیری کردن.

— چھٹنا chhoṭna (مص) خلاص شدن از کسی.

— کرنا karna (مص) تعقیب کردن. دنبال کسی رفتن.

پیاکسی خیزش

پی جانا pee jāna (مص) آشامیدن. نوشیدن.
جذب کردن. تحمل کردن.

پیچھے peechhay (حرف اضافہ) عقب. بعد.
بعلت. بسبب. برای.

— **آنا** āna (مص) پیروی کردن. دنبال کردن.
در آمدن.

— **پڑنا** parna (مص) اذیت کردن.

دیکھیے (قید) پشت سر هم. یکی پس از دیگری. جوئیدن.

پیخانہ paekhāna (اس مذ) (۱) مستراح.
(۲) مدفوع انسان. گه. نجاست. مدفوع.

پیدائش paedāesh (اس مث) (۱) تولد.
(۲) ایجاد. خلقت. آفرینش.

پیداوار paedāwār (اس مث) محصول کشاورزی.
درآمد.

پیدل paedal (صفت) پیاده. (اس مذ) پیاده
نظام.

پیر paer (اس مذ) پا. قدم.

پیرک paerak (اس مذ مث) ستاره پیرک

(اس مث) شنا.

پیرانا paerāna (مص) واداشتن. شناور وادار
کردن.

پیراکی paerākee (اس مث) (۱) مشق دادن
شنا. ورزش شناگری. ورزش شنا.

پیرو peeroo (اس مذ) تکلیف.

پیڑ peṛ (اس مث) (۱) درد. رنج. (۲) درد زایمان.

پیڑا peṛa (اس مذ) (۱) چونہ خمیر نان. گلوله خمیر.
(۲) یک نوع شیرینی که با شیر داغ و شکر درست
کنند.

پیڑھا peeṛha (اس مذ) (۱) نشیمن کوچک چهارپایه دار.

پیڑھی peeṛhee (اس مث) کرسی. تخته‌ای که با نوار چوبی
یا طناب کنار میسازند و تکیه گاه پشتی دارد.
(۲) نسل. پشت. دودمان. خاندان. قرن.

پیڑھی در پیڑھی (قید) پشت در پشت.
نسل به نسل.

پیزار paezār (اس مث) پا افزار. کفش. موزه. پاپوش.
پاپوش.

پیسا paesa (اس مذ) سکه مسی معادل یک چهارم

(āna) که قبلاً در شبه قاره رایج بود. یک صدم روپیه کنونی.

اڑانا _ urāna (مص) ۱. اسراف کردن در خرج. ۲. پول کسی را برداشتن و فرار کردن.

کھانا _ khāna (مص) رشوه گرفتن. اختلاس کردن

پیسے والا paesay wāla (صف) ثروتمند. متمول. پولدار.

پیسنا peesna (مص) ۱. سائیدن. آرد کردن. کوبیدن. ۲. آزار دادن. اذیت کردن

پیش خیمہ payish kheyma (اس. مذ) لفظاً خیمه مقدم ۱. آغاز. ابتدا. تمهید. مقدمه ۲. مقدمة الجیش.

پیش کرنا pesh karna (مص) ارائه نمودن. تسلیم کردن. عرض کردن. تقدیم نمودن.

پیشگی peshgi (اس. مث) بیعانه. مساعده‌ای که قبلاً پرداخت میشود

پیغام دینا pegām de'na (مص) خواستگاری کردن. (پیغام دادن).

پیک peek (اس. مث) آب برگ تنبول که موقع جویدن برگ در دهان جمع میشود و آن را تف میکنند

پیلا peela (صف) زرد. رنگ زرد.

پینتالیس paentālees (عدد) چهل و پنج.

پینتیس paentees (عدد) سی و پنج.

پینڈا paenda (اس. مذ) ته ظرف و دیگ و غیره. قعر

پینسٹھ paensath (عدد) شصت و پنج.

پینا peena (مص) ۱. آشامیدن. نوشیدن. ۲. کشیدن دخانیات.

پینجنا penjna (مص) جدا کردن پنبه دانه از پنبه.

پینجنی painjni | (اس. مث) زنگوله. حلقه‌ای که به پای

پینجنیا painjnaya | کبوتران وصل شده.

پینسل pensil (اس. مذ) مداد (این کلمه انگلیسی است pencil).

پینک pinak (اس. مث) ۱. خواب آلودگی. ۲. نشئه تریاک

پینگ peeng (اس. مث) تاب. حرکت در حال تاب خوردن. نوسان. ...

پیلنا payilna (مص) ۱. هل دادن. فشار دادن. ۲. چپاندن. فرو کردن

ت

تابدان tābdān (اسم مذ) پنجره، دریچه، روزنه دیوار، دودکش.

تابڑ توڑ tābar toṛe (قید) پیهم، متواتر، یکی پس از دیگری، یکسره.

تابعدار tābadār (صفت) مطیع، فرمانبردار.

تابعداری (اسم مث) اطاعت، تسلیم، رام شدن.

تاپ tāp (اسم مث) ۱- گرمی، حرارت، تابش. ۲- غده، افسردگی.

— تلی tilli (اسم مث) طحال، ورم طحال که با تب توام است.

تاپنا tāpna (مص) گرم کردن در آفتاب یا جلو آتش، گرم شدن با آتش، گرم شدن در آفتاب.

تار tār (اسم مذ) ۱- بمعنی تار در فارسی وابزار آلت موسیقی. ۲- تلگرام.

— پتار patār (صفت) پراکنده، متفرق.

— تار کرنا karna (مص) تکه تکه کردن، خرد کردن، شکستن، ریزریز کردن.

— گھر ghar (اسم مذ) تلگرافخانه.

تارا tāra (اسم مذ) ۱- ستاره. ۲- مردمک چشم. ۳ (صفت) خیلی دور، بسیار بلند.

تارے توڑنا tāray toṛna (مص) کار فوق العاده کردن، کاری که بسیار مشکل بنظر آید.

تارے گننا tāray ginna (مص) بیدار ماندن، بخوابی گذراندن شب.

تاڑ tāṛ (اسم مذ) ۱- یک نوع درخت شبیه به نخل خرما که شیره‌ای از آن تهیه کرده که مسکرات است. ۲- ادراک، فهم.

— باز bāz (صفت) ۱- شخص تیزهوشی که مطلب را زود درک میکند، زودفهم. ۲- چشم چران.

— جانا jāna — (مص) فهمیدن، درک کردن، معنی

— لینا lena — یافتن، با اطلاع، درک، پی بردن مطلبی پنهانی.

تاڑنا tāṛna (مص) تشخیص دادن علامت وقت قبل از پیدایش.

تازی tāzī (اس مث) ، خیره وای که از دست تار گزیده وسکوا است.

تاش tāsh (اس مذ) ۱- ورق بازی - بازی با ورق گنجفه ۲- زربفت ۳- تشت.

تاک tāk (اس مث) ۱- درخت انگور ۲- رز ۲- نظر تند ۳- کمین - انتظار ۴- هدف گیری.

— **باندھنا** bāndhna — (مص) ۱- خیره شدن ، نشانه گرفتن.

— **جھانک** — jhānk (اس مث) تکرار نگاه و یره چشمی چشم چرانی.

— **میں رہنا** meŋ rehna — (مص) کمین کشیدن - انتظار کشیدن.

تاکنا tākna (مص) خیره شدن کسی یا چیزی نشانه گرفتن - ۲- دزدانه نگریستن پائیدن - چشم چرانی کردن - بچهره خوب و یا پنهانی نگریستن

تاگا tāga (اس مذ) نخ - ریسمان.

— **پرونا** parona — | (مص) نخ در سوزن

— **ڈالنا** dālna — | کردن.

تاگڑی tāgṛī (اس مث) ، رشته سیمین یا نخی که اطفال هند بدور کمر می بندند - زنجیر بندی که بر کمر بندند.

تال tāl (اس مث) ۱- دستک که با آهنگ موسیقی زده شود. ۲- (اس مذ) حوض ، آبگیر.

— **دینا** de'na — (مص) دست زدن با آهنگ - لن صحیح موسیقی را ادا کردن.

بے تال ہونا bey - hona (مص) از آهنگ موسیقی ، کوک ساز خارج بودن.

تالا tāla (اس مذ) قفل.

— **لگانا** lagāna — (مص) قفل کردن

— **کنجی** kunji — (اس مث) قفل و کلید

تالاب talāb (اس مذ) آبگیر - حوض بزرگ - آبگیر بزرگ

تالو taloo (اس مذ) سق - سقف دهان

تالی tāli (اس مث) ۱- کلید ۲- کف دست - صدای دست زدن.

— **بجانا** bajāna — (مص) دست زدن - کف زدن بطور کنایه و مسخره

تام جھام tām jhām (اس مذ) پالکی تخت روان که بر شانه دو مرد حمل میشد.

تام چینی tām cheenī (اس، مذ) برتن با مس صلب با ظروف لعابی.

تانا tānā (اس، مذ) تار دو تار در بافتن پارچه. ۲. گرم کردن، تاب بیدن طلا و نقره در آتش بمنظور خاص بودن آن.

— **بانا** bānā (اس، مذ) تار و پود، جزئی از کلی چیزی.

تانبا tānbā (اس، مذ) مس.

تانت tānt (اس، مث) زه آلات موسیقی که از روده حیوان درست کنند.

تانتا tāntā (اس، مذ) سلسله، ردیف، قطار صف، بند.

تانسنا tānsnā (مص) ترسانیدن، کم غذا دادن گرسنه نگاه داشتن. ۲. طعنه زدن، سرزنش کردن، ملامت کردن.

تانگا tāngā (اس، مذ) گاری دو چرخه که یک اسب آن را میکشد.

تاننا tānnā (مص) گستردن، پهن دادن خیمه برپا کردن، دو گیتی، تنیدن.

تاؤ tāo (اس، مذ) حرارت، خشم، غضب. پیچ و تاب، گرمی، تندی آتش. ۲. یک ورق کاغذ.

— **آنا** ānā (مص) گرم و داغ شدن.

— **پیچ** pech (اس، مذ) پیچ و تاب، خشم و غضب.

— **دینا** denā (مص) گرم و داغ کردن.

— تابیدن، گداختن، تب کردن، ذوب کردن.

تاؤ tāoo | (اس، مذ)
تایا tāyā | عمو، برادر بزرگ پدر.

تائی tāee (اس، مث) زن عمو.

تب tab (قید) آنوقت، سپس، بنابراین.

— **بھی** bhī (قید) آنوقت هم، حتی آنوقت، معهذا.

تک tak (قید) تا آنوقت.

— **تو** to (قید) در آنصورت.

— **سے** se (قید) از آن زمان، از آن به بعد.

— **کا** kā (قید) مربوط بآن وقت.

— **ہی** hī (قید) در آن لحظه.

— **ہی سے** (قید) از آن سبب.

تپاک tapāk (اس، مذ) شوق، ذوق، تعصب، محبت، صمیمیت، هیجان، مهربانی، دلجوئی.

تپانا tapānā (مص) گرم کردن، داغ کردن.

و... آزمایش طلا بوسیلهٔ آتش.

ٹپانا tupāna (مص) وادار کردن بوسیلهٔ دیگری، پیش کردن توسط شخص دیگر.

تپائی tipāee (اِ مث) سه پایه.

تپّڑ tappar (اِ مذ) تکه چادر کنف کرباس درشت که مستمندان بر آن نشینند.

تپسّیا tapassya | **تپشیا** tapashya (اِ مث) عبادت، ریاضت، رنج بردن در راه خدا.

تپک tapak (اِ مث) تپش، سوزش شدید تیر کشیدن عضو درد.

تپکنا tapakna (مص) تیر کشیدن، سوختن زخم یا عضو بدن از درد.

تپنا tapna (مص) داغ شدن، تابیدن، تافتن، از غم یا درد سوختن، مضطرب شدن.

تتّا tatta (صف) (ا) داغ، گرم، عصبانی، جنگجو، پرحرارت، دلیر، شجاع.

تتّر بتّر tittar bittar (صف) پراکنده، پریشان، بی ترتیب، درهم.

تتلا tetla (صف) الکن، لکنت دار، کسی که در زبانش در صحبت گیر کند.

تتلانا totlāna (مص) حرف س را مثل ث ادا کردن، در صحبت لکنت داشتن.

تتلی titli (اِ مث) پروانه، دختر باریک اندام، زن زیبا و خوش لباس.

تتھا tatha (اِ مث) بنیه، طاقت، توانائی.

تجنا tajna (مص) ترک کردن، ایثار نمودن، دست کشیدن از.

تجوری tijori (اِ مث) صندوق آهنی که در آن پول و طلا، نقره و اشیاء قیمتی گذارند، گاوصندوق.

تجویز tajveez (اِ مث) عقیده، قطعنامه، طرح، پیشنهاد، تدبیر، نقشه، اندیشه.

تجویزنا tajveezna | **— کرنا** karna (مص) پیشنهاد کردن، طرح کردن، نقشه کشیدن، تدبیر کردن.

تجویزی (صف) مطرح، پیشنهاد شده، پیشنهادی.

تجھ tujh (ضمیر مفعولی) تو را، به تو.

تجھے tujhay (ضمیر مفعولی) به تو، ترا.

تحریری tehreeri (صف) کتبی، نوشته شده.

تحصیل کرنا tehseel karna | (مص) بدست
تحصیلنا tehseelna | آوردن۔

وصول کردن۔ حاصل کردن۔

تحصیلدار tehseeldar (اسم مذکر) مامور مالی
که مالیات وصول میکند۔

تحصیلداری (اسم مؤنث) وصول مالیات۔ شغل
تحصیلدار۔

تختی takhti (اسم مؤنث) تختہ مستطیل کوچک که کودکان
آموزش نوشتن مشق وغیره و کتب بکار میبرند۔
... بعد ... آن ... کردن ...

تدارک tadarak (اسم مذکر) تلافی ... بندوبست
جلوگیری کند۔ ۲- سرزنش ...

ترارا tarara (اسم مذکر) سرعت۔ چالاکی۔ جست و خیز
اسب۔

— بھرنا — bharna (مص) بسرعت رفتن۔ جست و خیز
زدن اسب وغیره۔ بشتاب گردن ... دویدن۔
...

ترازی tarazi (صفت) ...

تراش tarash (اسم مؤنث) برش۔ شکل ... لباس۔
پوشش۔

— خراش (اسم مؤنث) شکل ...
پاس۔

تراشنا tarashna (مص) تراشیدن ...

تراشہ tarasha (اسم مذکر) ... ۲- تراشہ
چوب ... وغیره۔ ۳- قطعات ...
وغیره ...

ترا وے tarawey ...

تراوٹ | tarawat | (اسم مؤنث) ...
تراوت | | طراوت۔ ...

ترابا tiraba (اسم مذکر) ...

ترائی taraee (اسم مؤنث) زمین مرطوب کنار ...

تربتر tar batar (صفت) ...

تربوز tarbooz (اسم مذکر) هندوانه

تربھون tirbhawn | (اسم مذکر) عالم ...
ترلوک tirloke | سه عالم ...
...

ترپائی turpaee (اسم مؤنث) دوخت ...

ترپنا turapna (مص) ... کردن

ترت turat (ق) فوراً، جلدی، با عجله، با شتاب.

— پھرت phurat — (ق) به فوریت، با سرعت، فوراً، سریعاً.

تُرتُرا turtura (صف) چالاک، تند دست، فعال، چالاک.

ترچھا turchha (صف) کج، مورب، منحرف
ترچھی tirchhi

— دیکھنا daukhnā — (مص) کج نگاه کردن، دو دیدن.

ترچھی نگاہ سے دیکھنا — nigāh se —
(مص) با غضب نگاه کردن

ترس taras (امذ) دلسوزی، رحم، خوف، ترس

— کھانا khāna — (مص) دلسوزی کردن، رحم کردن، برای مردم دلسوختن.

ترسا tarsa (امذ) ... ترسنده (صف) ترس، دلسوزی.

— کے دینا ke dena (مص) چیزی را کم کم دادن، دادن چیزی را با اذیت کردن.

ترسانا tirsāna (مص) مشتاق کردن، اذیت کردن
برای چیزی ایجاد اشتیاق کردن ولی از آن محروم نگهداشتن.

ترسٹھ tirsath (عدد) شصت و سه.
ترسٹھ tarasath

ترسنا tarasna (مص) اشتیاق داشتن، آرزو کردن. تشنهٔ چیزی بودن، امید چیزی که بدست آمدنی باشد.

ترقانا tarqāna (مص) ترک دادن.

ترکاری tarkāri (امث) سبزیجات خوردنی که گوشت با آن پخته و خورده میشود.

ترمرا tirmera (امذ) ... ناشی چشم، گمراهی یا تردید که در نتیجه خلل در داخل چشم در مقابل چشم ظاهر میشود، سرگیجه.

ترمرے tirmuray (امذ) ... دیابان ... چشم.

ترنگ tarang (امث) ... شوق، هوس، کار.

ترئی turai (امث) یک نوع خیار که چون سبزی است.

ترَیا tarya (امث) ... زن ...

ـ چرتر charitar (ا۔ مذ)

ـ چلتر chalattar مکر و فن ـ حقه بازی

ترياہٹ taryāhat (اس۔ مث) اضطرار ،
احساس دوری ـ بی قراری

ترپن tarepan (عدد) پنجاه و سه .

تڑاق tarāq (اس۔ مث) صدای شکستن چیز

تڑاک tarāk مث ـ صدای ضربه

ـ پڑاق paraq (قید) فوراً بدون تأخیر ، بی درنگ

تڑانا turāna (مص) شکستن ـ خرد کردن
سبب شکستن شدن ـ از هم دور ساختن ، خرد
کردن پول ـ گسستن

تڑپ tarap (اس۔ مث) پیچ و تاب ـ از بیقراری
اضطراب ـ دلتنگی .

تڑپانا tarpāna (مص) با اضطراب انداختن ، بیقرار
کردن ـ محروم نگه داشتن در چیزی مورد نیاز

تڑپنا tarapna (مص) ۱. از بیقراری و اضطراب
پیچیدن ـ بی تاب بودن ـ غلطیدن ، دست و پا
زدن ـ زیاد مشتاق بودن ۳. رقصیدن ... [illegible]

تڑتڑانا tartarāna (مص) ترکیدن با صدای بلند

خشمگین شدن ـ تند و تیز صحبت کردن ـ درشت و
کراهت گفتن .

تڑخنا tarakhna | (مص) شکافته شدن ـ ترک خوردن .

تڑقنا taraqna | ترکیدن ، منفجر شدن ـ [illegible]
خشک شدن

تڑکا tarka (اس۔ مذ) صبح زود ، فجر .

تڑکے tarkay (قید) صبح زود

ـ ہونا ho'na (مص) ۱. ... شکست شدن .
۲. صبح شدن ۳. زیاد کتک خوردن ـ جلب ...
منزوی ظاهر شدن ... تحریک ، مقابل چشم

تزک tazak (اس۔ مذ) قاعده ـ ترتیب ـ انتظام ـ
شکوه و جلال ـ زرنگ .

تسالا tisāla (صف) سه ساله ، دارای سه سال ...

تسلا tasla (اس۔ مذ) طشت ... برای ... [illegible]
کردن مواد خوراکی .

تسلیم tasleem (اس۔ مث) ۱. تسلیم ، تقدیم .
۲. کرنش ، تعظیم ، احترام ۳. سلام ... قبول

ـ یا تسلیمات بجالانا ya tasleemāt
bajā lāna (مص) احترام گذاشتن ... سلام ...

تسو tassoo (س۔ مذ) یک شم فوت یا یک اوزان، یک بیست و چهارم یک گز (مقیاس طول).

تشتری tashtari (س۔ مث) پشقاب کوچک۔ نعلبکی.

تعزیر tazeer (س۔ مث) مجازات، توبیخ۔ جزا

تعزیرات ہند (س۔ مذ) قانون جزا

تعزیہ taziya (س۔ مذ) شبیه مرقد امام حسین که با کاغذ و چوب و پارچه و کاغذ بی با نقره و طلا سازند و در ماه محرم در حسینیه‌ها و تکیه‌ها برای زیارت مردمان گذارند و روز عاشورا آن را در خارج از شهر دفن کنند

— داری (س۔ مث) عزاداری امام حسین علیه السلام

تغیر (س۔ مذ) تغییر، انقلاب.

— و تبدل (س۔ مذ) تغییر و تبدیل.

تک tak (حرف اضافه) تا، نزدیک، تا حد

ٹک tuk (س۔ مث) توجه۔ حس سادگی حرف بی اساس.

— بندی bandi (س۔ مث) سرودن شعر سست۔ شعر بیک.

بے تکی bay tuki (ص) ناموزون، بی معنی.

ٹکا tikka (س۔ مذ) یک تکه گوشت، تکه قطعه۔ پاره چیزی که [illegible] شده۔ تولد یافته

— بوٹی کرنا boti karna (مص) تکه تکه کردن.

ٹکا takka (س۔ مذ) تیری که نوک آن تیز و برنده نباشد پیکان نوک کند

تکان takan (س۔ مذ) خستگی، اضطراب، حرکت.

— چڑھنا charhna (مص) خسته شدن.

تکرار takrar (س۔ مذ) تکرار۔ مشاجره لفظی، گفتگو

تکڑی takri (س۔ مث) ۱۔ ترازو، میزان. ۲۔ (ص) زرنگ، تیزهوش

تکلا takla (س۔ مذ) دوک

تکلف takalluf (س۔ مذ) تشریفات، رعایت ادب معاشرت، زحمت، ناراحتی، ظاهرداری، تظاهر.

— برطرف bartaraf تکلف را کنار گذاردن.

— کرنا karna (مص) زحمت کشیدن، تشریفات را بجا آوردن. تکلفات مجلس تشریفات آداب معاشرت.

تکلیف takleef (س۔ مث) زحمت، اشکال، ناراحتی

— اٹھانا uthana (مص) رنج کشیدن، زحمت دیدن

— دینا dena (مص) زحمت دادن، اذیت کردن

— کرنا karna (مص) رخت کشیدن

ٹکرا tikra (مص) خیرہ شدن، پائیدن، نگاہ کردن، استادگی و کشیدن با نیت در نگاہ کردن.

تکونیا tikoniya | (صف) مثلث، سہ گوشہ ای.
تکونا tikona |

تکڑی tagri (اس مث) بند ترازو ای یا طول آنکہ چرخید

تگنا tigna (صف) سہ برابر

تل tal (اس مذ) تہ، پائین، زیر، نشیب.

— کرنا karna (مص) در اصطلاح قمار بازان پائین آوردن، پنہان کردن

تل til (اس مذ) ۱ کنجد، ۲ خال، ۳ مردمک چشم ۴ ذرہ

— برابر barabar (صف) مقدار خیلی کم.

تل tul (صف) مساوی، برابر، یکسان، مانند.

— بیٹھنا baithna (مص) مساوی و موزون شدن، راست نشستن، ہمراہ تناوب شدن مثل در قدیم رسمی داشتند کہ ہر سال راجہ و یک کفہ ترازو می نشستند و در کفہ دیگر طلا، نقرہ، مس و یا غلہ وغیرہ می گذاشتند تا ہر دو کفہ مساوی گردند بعد ہمہ آن را بہ فقرا می بخشیدند

تلا tala (اس مذ) تحت، کف.

تلے آنا talay ana (مص) پائین آمدن، تحمل کردن، تحت چیزی در آمدن، تحت فشار قرار گرفتہ پایمال شدن

تلے اوپر — upar (قید) یکی بر روی دیگری، یکی پس از دیگری

تلے بہت دی (اس مث) بیلان.

تلا tala (اس مث) ترازو، میزان، میزان الدرجہ.

تلاش talasha (اس مذ) تلاش کنندہ، جستجو کنندہ.
۲. (اس مث) بازرسی در جستجوی چیز گم شدہ یا دزدیدہ شدہ، کاوش.

تلامذہ talamaza (اس مذ) جمع تلمیذ، دانشجویان، دانش آموزان، شاگردان

تل چٹا til chata (اس مذ) یک نوع حشرہ

تلچھٹ talchhat (اس مث) تہ نشین، رسوب، دُرد

تلک talak (حرف اضافہ) تا، زمانیکہ، وقتی کہ

تلک tilak (اس مذ) علامتی کہ ہندوان از گل رنگ موقع تاجگذاری شاہ یا شرکت در مراسم مذہبی بر پیشانی خود می کشند

— دھاری dhāri — (اس مذ) کسی کو نشان تلک بر پیشانی دارد.

تلا tilla (اس مذ) مطلا بر طلائی رنگ پارچہ وغیرہ ۲. نخ طلائی رنگ.

— کاری (اس مث) تذہیب، مطلا کاری.

— دانی dāni — (اس مث) کیسۂ کوچک جای سوزن و نخ و انگشتانہ.

تلے دانی tillay dāni

تلملانا tilmilāna (مص) مضطرب و ناراحت بودن غم خوردن، بیقرار بودن.

تلمیذ talmeez (اس مذ) دانش آموز، دانشجو، شاگرد.

تلنا talna (مص) سرخ کردن چیز خوراکی، کباب کردن.

تلنا tulna (مص) ۱. وزن شدن، توزین. ۲. تصمیم گرفتن برای انجام کاری.

تلوا talwa (اس مذ) کف پا

— چاٹنا chātna (مص) چاپلوسی کردن.

— سہلانا sehlāna (مص) ریشخند کردن

چاپلوسی کردن

تلوے چھلنی ہونا talway chhalni hona (مص) سخت در زحمت بودن در انجام کاری، مسافرت خستگی آور کردن.

تلوار talwār (اس مث) شمشیر ۲. مترادف.

— چلانا challāna — (مص) شمشیر زدن

— کا گھاؤ ka ghāo — (اس مذ) زخم شمشیر

— کھینچنا khainchna — (مص) شمشیر کشیدن

تلی tali (اس مث) قعر چیزی، تہ کفش.

تلی tilli (اس مث) طحال، اسپرز.

تم tum (ضمیر) شما

تماچا tamācha (اس مذ) سیلی، چک، کشیدہ

تمانچہ tamācha

تماشا tamāsha (اس مذ) سیر و سیاحت ۲. سرگرمی، نمایش، منظرہ

— بین bin (صفت) تماشاگر، تماشاچی، بیننده، بیکاره

تماش بین tamashbin

— دکھانا dikhāna — (مص) نمایش دادن

بمعنی مالش کردن شستن۔ ۲۔ بیکار ماندن

تماشے کی بات tamāshay ki bāt

(اس۔ مث) ۱۔ چیز عجیب چیز حیرت انگیز

تمتمانا tamtamāna (مص) تابیدن۔ برق زدن۔

از حرارت آفتاب سرخ شدن۔

تمتماہٹ tamtamāhaṭ (اس۔ مث)

تابش و سرخی صورت کہ از حرارت آفتاب

و یا تپ پدید آید۔

تمن tuman (اس۔ مذ) دہ ہزار فوج مخفف تومان

تمندار (اس۔ مذ) فرماندہ تمن (دہ ہزار سرباز)

تمنچہ tamancha (اس۔ مذ) ۱۔ تپانچہ چپول۔

جفت تیر ۲۔ معشوق کم سن۔

تمہارا tumhāra

تمہاری tumhāri } (ضمیر ملکی) مال شما

تمہارے tumhāray

تنازعہ tanāza (اس۔ مذ) ۱۔ جدال ۲۔ کشمکش۔

۳۔ عداوت۔ نفاق۔

تنبو tamboo } (اس۔ مذ) ۱۔ خیمہ۔ چادر بزرگ خرگاہ

تمبو tamboo } سراپردہ۔ ۲۔ ٹول ماکی۔

تنبورا tanbūra (اس۔ مذ) ۱۔ یکی از کتب معروف مثل

(شاستر) ۲۔ تحریر جادو۔

تنخواہ tankhāh (اس۔ مذ) حقوق۔ دستمزد۔

تنخواہ دار (اس۔ مذ) حقوق بگیر

تندور tandoore (اس۔ مذ) تنور۔

تندیل tandeel (اس۔ مذ) آدم گندہ و شکم فربہ۔

تنکا tinka (اس۔ مذ) کاہ۔ تکہ علف۔ خس۔

— دانتوں میں لینا dāntoṅ meṅ lena

(مص) طلب ترحم کردن۔ التماس کردن۔

— نہ رہنا na rehna (مص) ہر چیز را از دست

دادن۔ مفلوک شدن

— ہو جانا ho jāna (مص) لاغر شدن۔

تنکے کا سہارا لینا tinkay ka sahāra

lena متشبث شدن بنا چیز۔ کمک گرفتن۔

تنکنا tinakna (مص) عصبانی شدن۔ برافروختن۔

خشمناک شدن۔ دلتنگ شدن۔ غضبناک شدن

تن من tan man (اس۔ مذ) جان و تن۔ جسم و

جان

دھن dhan (اس۔ مذ) جسم و جان و ثروت۔

ـ مارنا mārna ـــ (مص) از خواهشها آسوده

جلوگیری کردن ـ ریاضت کشیدن ـ نفس کشتن

ـ سے se ـــ (قید) از دل و جان ـ با رضایت میل

با همه وجود.

ـ وارنا wārna ـــ (مص) جان فشانی

آماده بودن ـ جسم و جان فدا کردن

تننا tanna (مص) گستردن ـ کشیدن ـ دراز شدن

کشیده شدن ـ با غرور و تکبر حرکت کردن ـ بر پا شدن

خیمه وغیره ـ متورم شدن ـ پف کردن.

تنی tani (اس مث) طناب و ریسمان

تو to (حرف عطف) پس ـ بنابراین ـ در آن صورت ـ آنوقت

تو بھی to bhi (قید) حتی اگر ـ معهذا ـ با وجود

تو too (ضمیر مفرد مخاطب) تو

توا tawa (اس مذ) تابه ـ ماهی تابه ـ

گرمایش

ـ الٹا ulta ـ (صفت) سیاه رو ـ سیاه زغال

توبہ toaba (اس مث) صحیح ـ توبه ـ استغفار.

توبہ خدا نکند ـ هرگز ـ در موقع اظهار نفرت

و انزجار شدید یا تأسف عمیق گفته میشود ـ ایی

کردن ـ پس از شنیدن مطلبی گستاخانه و بی ادبانه

از کسی نسبت بچیزی مقدس نیز بزبان آرند.

ـ تلا کرنا tilla karna (مص) پشیمان

شدن ـ دو دله گشتن.

توپنا topna (مص) پنهان کردن زیر خاک ـ کاشتن

دفن کردن

توتا tota (اس مذ) طوطی

ـ پالنا pālna ـ (مص) پنهان نگهداشتن

مرغ بد

ـ چشم (صفت) بیوفا ـ خائن ـ حق نشناس

نمک حرام

توتے کی سی آنکھیں پھیرنا tote ki si

ānkhen pherna (مص) بی اعتنائی

کردن ـ قطع محبت کردن ـ حق نشناختن

حق نشناسی کردن.

توتلا totla (اس مذ) کسی که در صحبت کردن زبانش

بگیرد ـ الکن.

توتی tooti (اس مث) مرغ خوش صدا ـ شخص

خوش بیان

— بولنا bolna — (مص) قسمت و اختیار بدست
آوردن _ بالاخره شهرت بسیوں ماہر شدن در
کاری یا چیزی

توڑ toar (اِ . مذ) شکست . گسیختگی . ضد .
(۲) فعل امر از مصدر توڑنا toarna بمعنی
شکستن

— پھوڑ phore — (اِ . مث) شکست چیز
اشیاء .

— دینا dena (مص) شکستن

— ڈالنا ḍālna — (مص) شکستن ، نابود کردن .

— کرنا karna — (مص) مقابل فعل کردن

— لینا lena — (مص) چیدن گل و میوه از درخت

توڑا toara (اِ . مذ) ۱ . کیسه . نقصان . کمبود . قلة
۲ . زنجیر طولانی ، نقره ای . ۳ . یک نوع نقش منبته
۴ . فتیلهٔ تفنگ . ۵ . کیسهٔ پول ۶ . قحط و غلاء .
۷ . فعل ماضی از مصدر توڑنا toarna بمعنی شکست

توڑنا toarna (مص) شکستن . پاره کردن . ویران
قطع کردن . منهدم کردن .

دم توڑنا (مص) محتضر بودن ، مردن .

تول toal (اِ . مذ) وزن ، وزن دستاویز .

تولائی toalāee (اِ . مث) اجرت توزین .
اجرت وزن کردن .

تولا tola (اِ . مذ) وزن معادل دوازده ماشه .

تولنا toalna (مص) وزن کردن . تخمین زدن .

تولیا tauliya (اِ . مذ) حوله (این کلمه از towel
انگلیسی مشتق است) .

تومڑی toamṛi (اِ . مث) ۱ . یک نوع میوهٔ تلخ
دراز که از پوست آن آلت موسیقی سازند ۲ . ظرف آبگیر
مدور ۳ . آتشبازی ۴ . پاره سنگ ۵ . آلت
حجامت که از کدوی کوچک سازند ۶ . کشکول
درویش که از کدو سازند ۷ . یک نوع اجزای
... که از کدو یا پوست ... خربوزه سازند .

تونا toona (مص) جادو انداختن ، جادو .

توند toand (اِ . مث) شکم بزرگ .

توندل tondal | (صف) کسی که شکم
توندیل tondail | بزرگ دارد

توندی tondi (اِ . مث) ناف .

تونسنا taunsna (مص) داغ شدن در آفتاب

از حرارت آفتاب چیلک شدن - مجازاً عطش زیاد داشتن.

تھا tha | اصل ماضی بیتا بوده از مصدر ہونا hona

تی thi | بود (مؤ) بود - بودی - بودم.

تھاپ thāp (س) مؤنث، ضرب خفیف - صدائی که از زدن کف دست به تبنک یا بالای طبلہ آن در آید.

تھاپی thāpi (س) مؤنث، صدای زدن دست نواختن به پشت کسی.

تھاپا thāpa (س) مذکر، نشانی پنجه یا پای حیوان

تھال thāl (س) مذکر، بشقاب و سینی طری

تھالی thāli (س) مؤنث، بشقاب و سینی کوچک.

تھالا thāla (س) مذکر، گودالی که اطراف درخت برای آب دادن باقی گذاشته می شود یا گودالی که برای خرس درست کرده می شود

تھامنا thāmna (مص) نگهداشتن. با دست یا عضوی چیزی را نگهداشتن

تھان thān (س) مذکر، طاقچه پارچه. جای مکان.

۲- محل. ۳- جو. ۴- نژاد اسب وغیره.

— میں آنا meṅ āna (مص) منفصل بودن حیوان (اسب) بوای زمین.

تھانہ thāna (س) مذکر، نقطه - کلانتری

تھانیدار thānaydār (س) مذکر، افسر شهربانی

تھانگ thāng (س) مؤنث، کمین گاه - محل مخفی نشان - مسافرش - توطئه

تھانگی thāngi (صفت) رب خفیه شریک دزد و پشتیبان قاتل

تھپڑ thappar (س) مذکر، سیلی - کشیده - ۲- ادائی چک - ۳- ضربه با دست - ۴- ضربه شیر.

تھپکنا thapakna (مص) نوازش دست به پشت کسی زدن.

تھپکی thapki (س) مؤنث، ضربه ای که با کف دست بر سر کسی یا کسی زنند

تھپیڑا thapeṛa (س) مذکر، ضربه - نوازش با دست - وسیل شکست و سلام

تھرانا tharrāna (مص) لرزیدن از ترس کسی.

تھرتھرانا thartharāna (مص) thar لرزیدن حیوان

لرزش شدن

تھرتھری thurthari
تھرتھراہٹ thartharahat
(اس مث) لرزش

جنبش، ارتعاش.

تھکا thaka (صفت) خستہ، کوبیدہ، ملول.

— بیل bael — (اس مذ) مثل، مثانہ ... کسی از / کار، بیکار

— ماندہ manda — (صفت) بسیار خستہ

تھکان thakān
تکان takān
تھکاوٹ thakāwat
تھکن thakan
(اس مؤنث) خستگی، فرسودگی

تھکانا thakāna (مص) خستہ کردن، بستوہ آوردن

تھکنا thakna (مص) خستہ شدن، فرسودہ شدن / واماندہ شدن

تھگلی thigli (اس مث) وصلہ، تکہ، قطعہ پیوند

— لگانا lagāna — (مص) وصلہ کردن، وصلہ زدن

تھل thal (اس مذ) زمین ریگ خشک، وادی / و علف، زمین مرتفع ۲ تھل بیڑا

تھم tham (اس مذ) ۱ ستون ۲ تنہ درخت، بوتہ / درخت موز ۳ نوعی شیرینی کہ مانند جبہ ... / بند ۴ فعل امر از مصدر تھمنا thamna / بمعنی بمان، کن یا متوقف باش.

— کے — ke — ستارہا

تھمنا thamna (مص) متوقف شدن، قطع شدن. / تامل کردن.

تھن than (اس مذ) پستان گاو، و سایر حیوانات.

تھوپنا thopna (مص) ۱ - پوشش کردن ۲ - تودہ / کپہ کردن ۳ - چیزی را بگردن کسی انداختن ۴ - ... / نظیر ...

تھوتھا thotha (صفت) ۱ پوک، توخالی، کند عمل / پوچ — کرم خوردہ، ... ۲ ... / ... شدہ،

تھوتھنی thoothni
تھوتھن thootan
(اس مث) پوزہ اسپ / و شتر و امثال آن

تھوڑا thora (صفت) کم، کمتر، مقدار کم، غیر کافی

— (صفت) کمی مقدار، ناچیز، ... کم

تھوڑے دنوں سے thoray dinon se

(تعداد) چیزے چند از بیش.

ـــ سے تھوڑا (صف) بسیار کم۔ خیلی کم۔ بسیار کمتر.

تھوک thook (اس۔مذ) کثیر۔ مقدار زیاد۔ انبار

۲۔ جماعت۔ گروہ۔ ۳۔ عمدہ۔ ۴۔ محل تقاطع مرزہا

۵۔ گروہ فوجی کہ زیر دو سردار تحت بودن باشد

ـــ فروش faroush (اس۔مذ) بنکدار۔ عمدہ فروش

تھوک thook (اس۔مذ) تف۔ آب دہن کہ بیرون اندازند.

ـــ بلونا balona (اس۔) چرت و بہت گفتن۔ بیہودہ سخن گفتن.

ـــ دینا de'na (مص) تف کردن۔ ۲ ترک کردن

ـــ کر چاٹنا kar chātna (مص) از قول خود برگشتن۔ عہد شکنی کردن.

ـــ لگانا lagāna (مص) شکست دادن۔ آزار رسانیدن

تھوکنا thookna (مص) تف کردن۔ تحقیر کردن ۲ لعنت کردن ۳ رسوا کردن.

تھون thoon (اس۔مث) ستون۔ ستون کوچک

واق و دیوار گذارند کہ خراب نشود (و یا حفظ نماید).

تھیلا thaela (اس۔مذ) کیسہ بزرگ.

تھیلی thaeli (اس۔مث) کیسہ۔ ۲ ــ پالکہ در جیب گذارند.

تھیوا theewa (اس۔مذ) نگین انگشتر.

تہائی tihāyee (صف) ثلث۔ سومین قسمت از چیزی۔ یک سوم.

تہبند tehbagd | تہمد tehmad (اس۔مذ) لنگ۔ پارچہ ای کہ بدور کمر بندند.

تہ پیچ pech (اس۔مذ) کلاہ زیر عمامہ۔ عرقچین

ـــ تیغ کرنا tag karna (مص) کشتن با شمشیر

ـــ خانہ khāna (اس۔مذ) زیرزمین منزل

ـــ و بالا o-bāla (صف) زیر و زبر۔ درہم برہم

تہتر tihattar (عدد) ہفتاد و سہ.

تہرا tihra | تہری tihri (صف) سہ لایہ۔ سہ چند۔ سہ رویہ

تہس نہس tehes nehes (صف) منہدم۔ ویرانہ۔ تباہ و برباد۔ خارت شدہ

تہوار tehwār (اس، مذ) عید۔ جشن (اغلب مذہبی)۔

تیار tayyār (صف) آمادہ۔ مائل۔ حاضر کامل۔ بالغ۔ رسیدہ (میوہ)

تیاری (اس، مث) آمادگی۔ ترتیب۔

— کرنا karna (مص) آمادہ کردن و شدن۔ حاضر کردن (شدن)

تیاگ tyāg (اس، مذ) ترک، واگذاری۔

تیاگنا tyāgna (مص) ترک کردن، واگذار کردن

تیاگی tyāgi (اس، مذ) ترک کردہ، واگذار کنندہ

تیتالیس	tetālis	(عدد)
تینتالیس	teentālis	چہل و سہ

تیتری teetri (اس، مث) شلوار، بچہ دوشت ککک (در دشت)

تیتر teetar (اس، مذ) کبک۔ دراج۔ تیہو۔

تیتری teetri (اس، مث) پروانہ کبک ماده

تیتیس	teitis	(عدد)
تینتیس	teintis	سی و سہ

تیجا teeja (اس، مذ) روز سوم پس از مرگ کسی کہ در آن روز فاتحہ و ختم قرآن برای آن شخص خواندہ میشود۔

تیرا tera (ضمیر، حال) از تو۔

تیری teri (ضمیر، حال، تو (مؤنث)

تیرے terey (ضمیر، حال) تو در حالت جمع

تیراک tairāk (اس، مذ، مث) شناگر

تیرانا tairāna (مص) شنا کردن و داشتن۔ سبب شنا و شدن

تیرتھ tirath (اس، مث) جای مقدس، زیارتگاہ۔

تیرنا tairna (مص) شنا کردن۔ شناور شدن، طافی۔

تیرہ tera (عدد) دہ و سہ، سیزدہ۔

تیرھواں terhwān (صف) سیزدہم سیزدہمین۔

تیس tees (عدد) سی۔

تیسواں teeswān (عدد) سی، سی امین

تیسرا teesra (صف) سوم۔ سومین

تیسرے teesrey (صف) سومین

تیسری teesri (مؤنث) سومین

تیکھا tikha (صف) ۱. تند خو۔ ۲. روشن۔ تیز ۳. دقیق۔ زود فہم۔

تیل tail (اس، مذ) روغن، (کہ از دانہ ہای روغنی گرفتہ میشود)

بید انجیر وغیرہ گرفتہ میشود)

تیلی taili (صفت، مذکر) (کسی کہ روغن فروشد، روغن روغن بگیرد، روغن کش)

تیلن teilan (صفت، زن) مؤنث روغن کش زن.

تیل مٹی کا، tail miṭṭi ka (اسم مذکر) نفت.

تین teen (عدد) سہ

— پانچ pāṅch - (اسم) رد آنا ـ بیار سکا برد (در فارسی یک و دو است)

تیرہ taira (صفت) تیغ ربا کنندہ ریختہ یا شیدہ پراگندہ

تینتالیس taentalis (عدد) چہل و سہ

تیندوا taindwa (اسم مذکر) پلنگ

تیور tewar (اسم مذکر) سیاہی جلو چشم حالت مخصوص چشم کہ در تحت اشغال داخل یا خشم و محسوسی باشد

تیورانا tewrana (مصدر) یکباشدن۔ سرگیجہ داشتن بیہوش شدن و افتادن

تیوری taivri (اسم مؤنث) اخم۔ چین شکن ابرو

— چڑھانا chaṛhāna (مصدر) اخم کردن

— بدلنا badalna ابرو در ہم کشیدن عبوس شدن.

ٹ

ٹاپ ṭāp (اِ۔ مث) ۱۔ ضربه ای که اسب با سمهای خود به زمین میزند. ۲۔ سم اسب. ۳۔ صدائی که از راه رفتن یا دویدن اسب از سم آن در میاید. ۴۔ تور ماهیگیری که در آب کم عمق بکار میرود. ۵۔ قسمت ... ، ... میشد

ٹاپا ṭāpa (اِ۔ مذ) مرغدانی. قفس سرپوشیده برای مرغ و خروس.

ٹاپنا ṭāpna (مص ل) ۱۔ دست و پا بر زمین زدن اسب. ۲۔ ... کردن ... ۳۔ جستن ... و چیزی را ... دادن.

ٹاپو ṭāpoo (اِ۔ مذ) جزیره.

ٹاٹ ṭāṭ (اِ۔ مذ) کرباس، حصیر، یا گونی وغیره که ... در محل کار ... روی آن می نشستند

— باف (اِ۔ مذ) ۱۔ ... ۲۔ ... کسی که روی گونی ... میکند.

— بافی (اِ۔ مث) ... .

ٹال ṭāl (اِ۔ مث) ۱۔ انبار هیزم و علف. ۲۔ بهانه، ... ، طفره، ... .

— جانا ṭāl jāna (مص م) صرف نظر کردن، ... ، به تعویق انداختن

— مٹول ṭāl maṭol (اِ۔ مث) حیله، تعویق، طفره

ٹالا ṭāla (اِ۔ مذ) تعویق، طفره.

— بالا بتانا bāla batāna (مص م) طفره رفتن، بهانه آوردن

ٹالنا ṭālna (مص م) طفره زدن، تعویق انداختن، پس و پیش کردن، عقب انداختن.

ٹالی ṭāli (اِ۔ مث) ۱۔ زنگوله. ۲۔ نیم روپیه ... .

ٹانٹ ṭānt (اِ۔ مث) فرق سر، سر ... .

ٹانٹھا ṭāntha (صف) محکم، توانا، نیرومند، ... .

ٹانچنا ṭānchna (مص م) ۱۔ چیزی را با ... ۲۔ ... کردن. ۳۔ ... انداختن. ۴۔ ...

کبوتر با سینه پیش داده در حالت خوشی و طنازی.

ٹانڈا ṭānḍā (س. مذ.) ۱. قافله. ۲. اسباب و لوازم

خانه، سامان ـ لوازم کسب شخص مسافر و سفر شده

قوت ۳. جمعیت، گروه سوداگران. ۴. خانمان.

ٹانک ṭānk (س. مث.) ۱. وزن معادل دو ماشه

(۳ رتی (ratti)، مذکر: مثقال ربع معادل

یک رتی معادل یک ربع رتی و دو ربع رتی معادل

یک ماشه است. ۲. حصه، سهم، اندازه.

ٹانکا ṭānkā (س. مذ.) ۱. بخیه، بست، لحیم. ۲. تعمیر

یا پیوند یا جوش کردن [illegible]

جیشود. کسب اسناد.

ٹانکنا ṭānknā (مص. م.) ۱. بخیه زدن، وصله کردن،

لحیم کردن، هم چسبانیدن. ۲. ثبت کردن.

۳. طبیدن، فرو دادن

ٹانکی ṭānkī (س. مث.) ۱. مسکه، تکه بسته.

۲. سوراخ کوچک. ۳. قاشی جرح [illegible] وسایل

آن کرای تراشیدن [illegible] از آن جدا کند

۴. [illegible] اثر.

ٹانگ ṭāng (س. مث.) ۱. پا، لنگر، تا قوزک

پا گفت یا لنگ

— اڑانا aṛānā (مص. م.) دخالت در کار دیگران کردن

با فضولیا کردن ـ مزاحمت ایجاد کردن

— تلے سے نکلنا taley se nikalnā —

(مص. ل.) تسلیم شدن ـ قناعت کردن ـ مطیع شدن

ٹانگنا ṭāngnā (مص. م.) ۱. آویختن ـ معلق کردن ـ آویزان

کردن ـ بطور کشیدن، بدار کشیدن.

ٹب ṭab (س. مث.) ۱. ظرفی که برای شستشو، نشستن

لباس بکار میرود ـ ان حمام (از انگلیسی

tub) است.

ٹبر ṭabbar (س. مذ.) ۱. خانواده، اهل و عیال. ۲. متعلقات

و ملازمان خانواده. ۳. آلت و اشتغال. ۴. سنگینی و

سختی وارد کردن

ٹپ ṭap (س. مث.) ۱. صدای چکیدن آب، ملایم

و مانند ۲. [illegible] قسمت [illegible]

طاق گاری.

ٹپا ṭapā (س. مث.) صدای چکیدن قطره آب

یا مانند.

ٹپا ṭappā (س. مذ.) ۱. جست، پرش. ۲. تیررس، فاصله

سر پستان ۔ ۵۔ چابک ۔

ـــ مارنا mārna ـــ (مصدر) ۱۔ کوک زدن.

۲۔ پالی توپی خوردن ۔ سرسری خواندن

ٹپس tippas (اس۔ مذ) ۱۔ مزیت ۔ تشابہ ۔ تناسب ۔ تباہکم

ادعای دوستی یا ربط مختصر با چیزی یا کسی یا چیزی.

ـــ جمانا jamāna ـــ (مص) بنیاد نهادن ربط

ـــ لگانا lagāna ـــ مختصر پیدا کردن.

جستجوی وسیله کردن.

ٹپک tapak (اس۔ مث) صدای چکیدن قطره

آب و مایع.

ٹپکا tapka (اس۔ مذ) چکه متوالی آب و مایع

صدای افتادن میوه رسیده از درخت.

ـــ لگنا lagna ـــ (مص) قطره قطره چکیدن ۔ افتادن

میوه از درخت.

ٹپکاؤ tapkāo (اس۔ مذ) تقطیر.

ٹپکانا tapkāna (مص) تقطیر کردن ۔ چکاندن مایع

قطره قطره ریختن

ٹپکنا tapakna (مص) ۱۔ چکیدن ۔ تقطیر شدن.

۲۔ افتادن میوه رسیده از درخت ۔ پیدا شدن

از چیزی ۔ تمایل داشتن ۔ معرفت کسی ۔ تمام شدن

گفتن شعر موقع سرودن آن.

ٹپنا tapna (مص) ۱۔ برجستن ۲۔ نوشانیدن ۔

سر پا جستن بر چیزی گذاشتن ۳۔ ترا دیده گذاشتن

۴۔ دل دادن ۔ ۵۔ جنگجوری کردن.

ٹٹ پونجیا tat poonjya (صف) کسی که سرمایه اش

ضمانت ۔ ورشکسته ۔ کم مایه ۔ تاجر تنگدست ۔

پایان آدم بی استعداد و کم ارزش.

ٹٹکارنا tatkārna | (مص) با بوسیله صدای

ٹٹکانا titkārna | مخصوص در زدن گاو و الاغ و

مثال آن را دادن

ٹٹو tattu (اس۔ مذ) ۱۔ یابو ۔ اسب کوچک ۔ جثه.

۲۔ زور ۔ غیره ۔ طاقت ۔ قوت.

ٹٹول tatole (اس۔ مث) کاوش ۔ جستجو با لمس

دست.

ٹٹولنا tatolna (مص) کاوش کردن ۔ با لمس

دست جستجو کردن.

ٹٹی tattu (اس۔ مث) ۱۔ چهار چوب یا چوب بست

یا پرده حصیری که برای برپا نگاه داشتن گیاه و درخت

خورده مانند تاک بکار میرود. ۵. ارسست. ۶. معنا
حقیری. ۷. مسترادف اګر با معنا حقیری بکلمه
شده باشد

— ټګنا tagāna (مص. ل.) ۱. پرده و حصار
حقیری کشیدن. ۲. ارسست برپا کردن. ۳. محصور
کردن. ۴. احتیاط کردن.

ټچا tuchcha | (صفت. مذ) ۱. بی ارزش. ۲.
ټچې tuchchī | پست. ۳. بیهوده. ۴. ناچیز.
شخص پست. ۶. بی. ناقابل.

ټخنا tikna (ا. مص. مذ) مفصل قوزک

ټډا tidda (ا. مص. مث) ملخ موران

ټډی tiddi (ا. مص. مث) ملخ. آفت ملخ.

— دل dal (ا. مص. مذ) ۲. ملخ. آفت یک شکل
بر ظاهر بشود

ټر tar (ا. مص. مث) ۱. جیغ. فریاد ۲. صدای قورباغه
۳. حاجت و لجاجت ۴. خودستائی
۵. نمایشگاهی که بدون حد ګزارش شود.

ټرټر tar tar (ا. مص. مث) صدای قورباغه.
۲. یک نوع اسکت ... ۳. حجت ... ۱ و ۲ بی جا

ټرا tarra (صفت. مذ) ۱. بی پروا. ګستاخ ۲. بد ګستاخ

ټرا torra (ا. مص. مذ) ۱. سنګریزه دانه درشت دانه
پاروست

ټرانا tarrānā (مص. ل.) ۱. پکتکش. تند و بیهوده صحبت
کردن. ۲. غرغر کردن

ټرخانا tarkhānā | (مص.) تشویق انداختن جلو
ټرکانا tarkānā | زدن. عقب انداختن

ټسر tasar (ا. مص. مث) ابریشم خام. نامرغوب

— مسر masar — (ا. مص. مث) ناچیز. تحقیر.

ټسک tasak (ا. مص. مث) ۱. درد کرد. ۲. بوضع تیرکشنده
درد شدید تیرکشنده

ټسکنا tasaknā (مص.) حرکت کردن. جنبیدن.
از شدت درد بیقراری کردن.

ټسنا tasnā (مص. ل.) پاره شدن پارچه و غیره از فشار دادن
یا سخن کشیدن آن. ترکیدن. دریده شدن.

ټسوے tisway (ا. مص. مذ) اشک. ۲. اشک
تمساح

ټسوے بہانا bahānā (مص. ل.) ګریه کردن. ګریستن اشک
تمساح ریختن

ٹک ṭak (صفت) کمی۔ مدت کمی

ٹکا ṭaka (اسم مذ) سکہ مسی کم بہا

— **سا جواب** ṭa sa jawāb — (اسم مذ) جواب بی لحاظ و ناسزا

ٹکنا ṭikna (مص) متوقف کردن۔ جا دادن۔ ساکن کردن۔ و داشتن

ٹکاؤ ṭikāoo (صفت) ثابت۔ غیر متحرک۔ محکم۔ پایدار۔ استوار۔

— ṭikāo — (۱) پایداری۔ (۲) دوام۔ (۳) مسکن۔ منزل

ٹکٹ ṭikaṭ (اسم مث) (۱) بلیت۔ بلیط (نامہ، پاس وغیرہ)۔ (۲) تمبر پست (این کلمہ ticket انگلیسی است.)

ٹکٹکی ṭikṭiki (اسم مث) (۱) خیرگی چشم۔ (۲) سہ پایہ چوبی یا آہنی کہ مجرم را بآن بستہ تازیانہ زنند۔ (۳) پایہ چوبی کہ با چوب خیزران سازند و سہ تا وقت مردگان را بر آن گذارند

— **باندھنا** bāndhana | (مص) خیرہ شدن
— **لگانا** lagāna | نگریستن

ٹکر ṭakkar (اسم مث) (۱) تصادم۔ ضربت۔ برخورد کسی یا چیزی بکسی یا چیزی دیگر۔ رقابت۔

— **کھانا** khāna — (مص) تصادم کردن۔ چیزی بچیزی خوردن

— **لگانا** lagāna — (مص) (۱) تصادم کردن۔ (۲) سر زدن۔ سر بسر کسی زدن۔ (۳) رقابت کردن

ٹکڑا ṭukṛa (اسم مذ) (۱) تکہ۔ قطعہ۔ جزو۔ (۲) لقمہ

— **مانگنا** māngna — (مص) گدائی کردن

ٹکڑے ٹکڑے ṭukṛay (قید) تکہ تکہ۔ قطعہ قطعہ

ٹکڑی ṭukṛi (اسم مث) (۱) تکہ۔ قطعہ۔ (۲) گروہ۔ جمعیت۔ جوقہ لشکر۔

ٹکسال ṭaksāl (اسم مث) ضرابخانہ۔

ٹکسالی ṭaksāli (صفت) (۱) ناب۔ خالص۔ (۲) رایج۔

— **زبان** zabān | زبان مستند و
— **بولی** boli | صحیح

ٹکنا ṭikna (مص) (۱) ساکن و برقرار ماندن۔ منزل کردن۔ سکنی گزیدن۔ (۲) دوام داشتن۔ (۳) تحمل و صبر کردن

ٹکنا ṭakna (مص) (۱) نگینہ دار بودن۔ دوختہ بودن۔ (۲) جواہر نشان بودن۔ مرصع بودن

ٹکور takore (اِ س مذ) ۱. ضماد ۲. کمپرس آب گرم. ۳. ضربه. ۴. صدای نقاره.

ٹکورنا takorna (ف م) ضماد دادن، گرم داشتن، با آب گرم شستشو دادن زخم وغیره. کمپرس کردن زخم و محل درد را

ٹکورا takora (اِ س مذ) ۱. صدای طبل و دهل. ۲. ضربه ناقوس کوچک.

ٹکیہ tikia / **ٹکیا** tikya (اِ س مث) ۱. قرص کوچک مانند قرص ویتامین ۲. گلوله کوچک تنباکو که آن را در سر قلیان زیر آتش می‌گذارند.

ٹکے ٹکے بکنا takay takay bikna (ف ل) خیلی ارزان به فروش رسیدن.

ٹگھلانا tighlana (ف م) ذوب کردن، رقیق کردن، حل کردن، آب کردن

ٹگھلنا tighalna (ف ل) ذوب شدن، رقیق شدن، حل شدن، آب شدن.

ٹلنا talna (ف ل) ۱. جابجا شدن، از جای اصلی خارج شدن، در رفتن (ستون وغیره). ۲. دور شدن، از مدت دور شدن، ناپدید شدن. ۳. موکول شدن، به تعویق افتادن.

ٹلوا tilwa (اِ س مذ) ۱. ... چوب، تیر گرد و دراز. ۲. صفر. ۳. مشتق پاپوش.

ٹمٹمانا timtimana (ف ل) نور ضعیف دادن، سوسو زدن شمع و چراغ، بر اثر خاموش شدن بودن.

ٹمٹماہٹ timtimahat (اِ س مث) نور ضعیف، سوسوی چراغ

ٹن tan (اِ س مث) ۱. ٹن ٹن. ۲. برابر کیلوگرم ۳. یک واحد انگلیسی ton (اِ س مث).

ٹن ٹن tantan (اِ س مث) صدای زنگ، زنگ زنگ، طنین.

ٹنا tunna (اِ س مذ) ساقه درخت، ساقه کرم و پیاز محل است.

ٹنڈ tund (اِ س مذ) ۱. دست قطع شده ۲. شاخه قطع شده درخت. کلفت درختی که شاخه‌های کوچک خود را از دست داده باشد

ٹنڈی tundi / **ٹونڈی** toondi (اِ س مث) ۱. ناف ۲. ساق دست.

ٹنکار tankar (اِ س مث) طنین، زه کمان و صدای سیم‌ها.

ٹنگنا langna (مص) آویختہ شدن۔ آویزان شدن.

ٹوپ tope | (اس۔مذ) کلاہ۔ کلاہی کہ پشت
ٹوپا tope | گردن و گوشہا را میپوشاند.

ٹوپی topi (اس۔مث) ۱۔ کلاہ۔ کلاہک.
۲۔ توری کہ بر چشم جانوران شکاری می بندند

— اچھالنا uchhālna — (مص) با اظہار خوشی و مسرت کردن۔ خوشحال بودن.

ٹوٹ toot (اس۔مث) شکستگی۔ شکست۔ نقصان

— پھوٹ phoot — (اس۔مث) قطعات. اجزاء شکستہ از چیزی.

— پڑنا parna — (مص) ہجوم بردن۔ حملہ ور شدن کردن.

— جانا jāna — (مص) شکستن۔ شکستہ شدن.

ٹوٹا toota (صف) شکستہ۔ پایمال شدہ۔ نابود شدہ.

پھوٹا phoota — (صف) خورد شدہ شکستہ ناقص.

ٹوٹا tota (اس۔مذ) خسارت۔ زیان۔ ضرر

— اٹھانا uthāna — (مص) بہ زیان دیدن۔ ضرر کردن۔ خسارت دیدن.

— بھرائی bharāee — (اس۔مث) خسارت پرداختن۔ تاوان خسارت دادن.

ٹوٹکا totka (اس۔مذ) ۱۔ تعویذ۔ سحر۔ جادو. ۲۔ معالجہ خرافی.

ٹوٹنا tootna (مص) ۱۔ شکستہ شدن۔ ترک خوردن. ضعیف شدن. ۲۔ ہجوم بردن۔ حملہ کردن. ۳۔ جدا و سوا شدن. ۴۔ تنزل کردن (قیمت).

ٹوک tok (اس۔مث) ۱۔ مانع۔ مخطور. ۲۔ مزاحمت ممانعت ۳۔ چشم زخم.

— ٹاک tāk — (اس۔مث) ۱۔ ممانعت. موانع۔ مخطور.

ٹوکرا tokra (اس۔مذ) سبد بزرگ.

ٹوکری tokri (اس۔مث) سبد کوچک

ٹوکنا tokna (مص) ۱۔ سوال کردن. ۲۔ خطاب کردن کسی۔ وسط صحبت کسی حرف زدن. ۳۔ منع کردن. ۴۔ مانع شدن ۵۔ (اس۔مذ) ظرف بزرگ برنجی کہ معمولاً آب در آن ...

ٹولی ṭoli (اس مث) ۱۔ جمعیت۔ انجمن۔ گروہ۔ طائفہ ۲۔ قطعہ بزرگ سنگ۔

ٹونا ṭona (اس مذ) ۱۔ سحر۔ جادو۔ شعبدہ۔ ۲۔ جادوگری۔

ٹونے باز ṭonay bāz (صف) جادوگر۔ شعبدہ باز۔

ٹونٹ ṭont (اس مث) نوک پرندہ۔ منقار۔

ٹونٹی ṭonṭi (اس مث) تیر آب و مایع۔ لولہ آفتابہ و امثال آن۔

ٹونگنا ṭongna (مص) نوک زدن پرندہ بر چیدن دانہ دانہ۔

ٹوہ ṭoh (اس مث) جستجو۔ مخفیانہ پائیدن۔

— لگانا lagāna (مص) جستجو کردن و پیدا کردن چیزی مخفیانہ۔ بازرسی کردن و تفحص جای یا بابتی یافتن۔

ٹوہنا ṭohna (مص) جستجو کردن۔ گشتن پی چیزی۔

ٹھاٹ ṭhāṭ (اس مذ) ۱۔ چہار چوب سقف

ٹھاٹھ ṭhāṭh کرہ ولی آن را چوب تا سردہ نکوہش۔ بدنی۔ چہار چوب ہست ۲۔ روش۔ ۳۔ ساز و کار۔ یا چیزی۔ ۴۔ تزئین۔ شکوہ و تاب و تاب۔ شانہ شوکت۔ وفر۔

ٹھاکر ṭhākur (اس مذ) سردار (لقب) ارباب راجپوت۔ قومی از ہندوان ۲۔ توانگر۔ ۳۔ الاہہ۔

ٹھاکرائی ṭhākurāee (اس مث) سرداری۔ پیشوائی۔

ٹھاکرائین ṭhākurāyan (اس مث) ۱۔ زن پیشوا۔ الاہہ۔ خانم۔ ۲۔ توانگر زن۔

ٹھالا ṭhāla (صف) بیکار۔ بی شغل۔

— پھرنا phirna (مص) بیکار گشتن۔ بیکار بودن۔

ٹھانسنا ṭhānsna (مص) سفت و سخت کردن چپانیدن۔ انباشتن۔ جا دادن چیزی در جایی۔

ٹھاننا ṭhānna (مص) تصمیم گرفتن۔ مصمم شدن۔ ارادہ کردن۔ عزم کردن۔ نیت داشتن۔

ٹھپا ṭhappa (اس مذ) استامپ۔ چاپ۔ باسمہ۔ مہر۔ نشان۔

— لگانا lagāna (مص) مہر زدن۔ استامپ زدن۔ نشان گذاشتن۔

ٹھٹھا thattha (۱) اس، مذ ۱- قہقہہ ۲- مزاح ۳- آسان و سہل ۴- شوخی مزاح.

__ کرنا __ karna (مص) شوخی کردن، جوک گفتن، خندہ راہ انداختن.

ٹھٹھے باز thattay baz (صف) ظریف مزاج، شوخی کنندہ، دلقک، آدم مسخرہ.

ٹھٹھرنا thithurna (مص) از سرما سرد شدن، یخ بستن، منجمد شدن، بیحس شدن اعضا بدن از سرما.

ٹھٹک thitak (اس، مث) حالت بہت زدگی یا توقف ناگہانی

ٹھٹکنا thitakna (مص) مبہوت شدن، تعجب حیرت کشیدن.

ٹھٹھول thatthole | **ٹھٹول** thatole (اس، مث) مزاح، مسخرگی، دلقکی.

(صف) مزاح، مسخرہ، دلقک.

ٹھٹیرا thathera (اس، مذ) سازندہ ظروف فلزی.

ٹھٹیرے ٹھٹیرے بدلائی thatheray thatheray badlai (ضرب المثل)

معاملہ بین دو نفر کہ ہر دو در کار خود زرنگ و حیلہ باز باشند، این ضرب المثل معادل شعر ذیل کہ بطور ضرب المثل بکار میرود استعمال میشود

شغال بیشہ مازندران را
نگیرد جز سگ مازندرانی

ٹھڈی thuddi (اس، مث) ۱- چانہ، زنخ ۲- دانہ ای کہ بو دادہ ولی باز و شکفتہ نشدہ باشد ۳- چوب قست.

__ کا گڑھا __ ka garha (اس، مذ) چاہ ذقن، چاہ زنخدان.

ٹھس thas (صف) ۱- شخص کند ذہن ۲- علامت صدای شلیک تپانچہ ۳- (صف) سخت، سفت، جامد.

ٹھسا thassa (اس، مذ) ۱- غرور، خودنمائی ۲- قالب مناسب، مہر سکہ وغیرہ.

__ ڈالنا __ dalna (مص) ضرب سکہ چاپ کردن

ٹھسک thasak (اس، مث) | **ٹھسکا** thaska (اس، مذ) ۱- سرفہ، صدای سرفہ ۲- جلال، شوکت، بزرگی، غرور، افتخار

ٹھسکنا thusakna (مص) اشک ریختن، گریہ بیصدا کردن۔

ٹھسنا thasna | (مص) پُر و لبریز شدن، کیپ
ٹھُسنا thusna | شدن، بمشکل جا گرفتن چیزی

در چیز دیگر، جمع شدن آب در محل تنگ، در جای خود قرار گرفتن چیزی۔

ٹھک ٹھک thak thak (اس مث) صدای چکش زدن، دو تار ۔ داد و قال ۔ وزاری۔

ٹھکانا thikāna (اس مذ) ۱۔ مسکن، تعینیت، دو جای منزل، محل مناسب ۔ محل معلوم، کار، حیثیت، حکم ۔ نشانی ، مقصد، حد ۔ سرحد۔

ٹھکرانا thukrāna (مص) لگد زدن، پامال کردن، بجا ره کردن۔

ٹھکنا thukna (مص) مضروب شدن، زده شدن، فرو رفتن میخ، حارات و تنبیه شدن، مغلوب شدن، مجبور شدن، پول بیهوده خرج کردن، در اصطلاح کشتی گیری پشت بزمین شدن، کار مغلوب شدن است۔

ٹھگ thag (اس مذ) راهزن، قاطع طریق، آزادی دزد دست راهزنان که زمانی مردم قافله یا مسافران را خفه کرده یا بسر میبردند۔

— **بازی** bāzi (اس مث) فریب، خدعه، حیله

— **لینا** le'na (مص) با خدعه و فریب چیزی بدست آوردن ۔ آدم ساده دل را فریب دادن۔

ٹھگا جانا thaga jāna (مص) فریب خوردن، گول خوردن ۔ مورد خدعه کسی قرار گرفتن

ٹھگائی thagāee | (اس مث) خدعه، فریب
ٹھگی thagi | حیله، راهزنی۔

ٹھگیا thagiya (اس مذ) حیله گر، شیاد۔

ٹھگنا thagna (مص) دزدی و راهزنی کردن، حیله گری کردن، فریب دادن۔

ٹھگنی thagni (اس مث) راهزن زن، زن حیله گر ۔ زوجه ٹھگ۔

ٹھلیا thaliya (اس مث) کوزه آبخوری گلی۔

ٹھمک thumak (اس مث) بلم، خرام، مشتوه و خرامیدن با کرشمه و ناز۔

ٹھمکا thumka (صف) پست قد، کوچک اندام

(اس مذ) حرکت عشوہ آمیز در حین رقص۔

ٹھمکنا thumakna (مص) خرامیدن با ناز و عشوہ راہ رفتن۔

ٹھمکی thumki (اس مث) تکان۔ جنبش۔

— دینا de'na (مص) تکان دادن نخ بادبادک هوائی که روزش باد کم است یا بادبادک بالا نیاید۔

ٹھن ٹھن than than (اس مث) صدای زنگ ساعت۔ طنین۔ صدای دینگ دینگ

ٹھنٹھنانا thanthanana (مص) صدای زنگ دادن۔ جلنگ جلنگ کردن۔ دینگ دینگ صدا دادن

ٹھنڈ thand (اس مث) سردی۔ خنکی

ٹھنڈا thanda ۱۔ سرد۔ منجمد۔ خنک۔
ٹھنڈی thandi ۲۔ ساکت۔ ۳۔ بیہوش۔
ٹھنڈے thanday ساکت۔ خاموش ۴۔ بی حس ۵۔ سرد مزاج۔ کاسد۔

— پڑنا parna (مص) سرد و خنک شدن

ٹھنڈی گرمیاں garmiān (اس) محبت ظاہری۔ شوق ملکی۔ عشق ظاہری۔

ٹھنڈک thandak (اس مث) سردی۔ خنکی۔ حالت تازگی و راحتی۔

ٹھنڈے ٹھنڈے (قید) صبح خنکان۔ اول بامداد کہ ہوا خنک است۔

ٹھنکنا thanakna (مص) صدا دادن۔ صدای جیرنگ جیرنگ مثل صدای سکہ و قطعہ فلز و یا صدای دینگ دینگ (مثل صدای زنگ) دادن۔

ٹھنکنا thunakna (مص) اوں اوں گریہ کردن۔ مثل کودک گریستن۔ نق زدن۔

ٹھنگیر thungayr (اس مث) برچیدن دانہ کمک کمک یا کم کم خوردن۔ نقل و نبات خوردن۔

ٹھنا thanna (مص) ۱۔ مصمم بودن۔ مقرر بودن و شدن۔ ۲۔ نزاع داشتن۔ نقار داشتن۔

ٹھور thaur (اس مث) جا۔ مسکن۔ محل۔ نشانہ۔ پاتوق۔ ملجا۔

— ٹھکانا thikāna (اس مذ) منزل۔ مسکن۔

— رہنا rehna (مص) ۱۔ بطور موقت ماندن ۲۔ بی حرکت و ساکت ماندن۔ کشتہ شدن۔

ٹھوڑی thoṛī (ہ۔ مث) چانہ، زنخدان

— تارا ṭāra (ہ۔ مذ) خالی کہ بر چانہ زنیا جبین یا مصنوعی باشد.

ٹھوس ṭhos (صفت، ا) جامد، سخت، پُر مغز، توپُر، یکپارچہ ۲۔ مدلّل

ٹھوکا ṭahoka (ہ۔ مذ) اشارہ‌ای کہ با ضربۂ ملایم انگشت یا مارہ بدون ضرب میشود.

ٹھوکر ṭhokar (ہ۔ مث) سنگ یا برآمدگی در جادہ یا راہ کہ پا بآن خورد۔ ضربہ‌ای کہ از سنگ یا چیزی دیگر بپا وارد آید۔ ضربہ کہ با پا چنین پای زدہ شود۔ ضربہ، آسیب.

— کھانا khāna (مص لازم) سکندری خوردن، لغزیدن با آسیب کردن، زمین خوردن، شخص شدہ رضایت دادن

— مارنا māra (مص متعدی) لگد زدن، پذیرفتن، ضربہ زدن، قبول نکردن، چشم پوشیدن، ترک کردن، رد کردن چیزی با بی‌اعتنائی یا تحقیر

ٹھوکنا ṭhokna | (مص ۱) کوبیدن، میخ زدن
ٹھونکنا ṭhonkna | بجا آوردن ۲. مشت زدن

ضربت زدن۔ ضربۂ ملایم بعنوان نوازش بر پشت کسی زدن ۳. درخواست علیہ کسی بدادگاہ تسلیم کردن

ٹھوں ṭahoog (اسم صوت) صدای گریۂ کودک نوزاد در تکلم فارسی اُوا اُوا owa owa گویند.

ٹھونٹھ ṭhooṭh (ص۔ مذ) درخت خشک بی برگ ۲. درختی کہ سر آن بریدہ شدہ باشد.

ٹھونٹھا ṭhunṭha (ص۔ مذ صفت) شخص بی دست، بی چارہ، شل

ٹھونسنا ṭhoonsna (مص م) فشردن، چپانیدن۔ زور بیا دون چیزی در چیز دیگر۔ تحمیل کردن.

ٹھونگ ṭhoang | (اسم مذ) نوک زدن، نوک
ٹھونگا ṭhoanga | ضربہ با منقار

ٹھہرانا ṭhaehrāna | (مص م) متوقف کردن،
ٹھیرانا ṭhaerāna | بازداشتن، سبب شدن توقف کسی شدن

ٹھہراؤ ṭhaehrāo | (اسم مذ)
ٹھیراؤ ṭhaerāo | سکونت، توقف، وقفہ

ٹھہرنا thaehrna (مص) ۱. متوقف شدن۔
ٹھیرنا thaerna ایستادن۔ باقی ماندن۔
مقیم بودن۔ قطع شدن۔ ۲. ثابت بودن۔
۳. موافقت شدن (در امری)

ٹھیا thaya (اس مذ) ۱. پشته برآمدگی از چوب۔
سنگ وغیره ۲. معبر ۳. جای نشستن
نشستگاه۔

ٹھیٹھ thaith (صفت) حقیقی۔ اصلی۔ عجیب۔
ٹھیٹ thait (اس مذ) ... نقل و فروش۔

ٹھیس thais (اس مث) ضربه۔ جنار۔ ... تنقلی۔
نقصان۔

— لگنا lagna (مص) تقدم کردن برخورد
کردن۔ ضربه خوردن

ٹھیک thek (اس مث) ۱. تکیه گاه۔ سکو
۲. قرض ۳. پاشنه کفش

ٹھیک theek (صفت) درست۔ محکم۔ قوی۔
صحیح۔ مرتب۔ تمام۔ کامل۔ درست ...
(قید) حتماً۔ دقیقاً

— ٹھاک thak (صفت) ... منظم و مرتب

کاملاً درست۔

— کرنا karna (مص) درست کردن۔
صحیح کردن۔ ۲. مجازات و تنبیه کردن۔

ٹھیکا thaika (اس مذ) ۱. مقاطعه کاری کرایه ...
ٹھیکہ ” بمقاطعه داده شده۔ اجاره۔
۲. استراحت بعد از خستگی۔

— بجانا bajana (مص) زدن طبل یا آلت
موسیقی توام با آهنگ تعلقه۔

ٹھیکے پر thaikay par (قید) بر اساس
مقاطعه۔

— دار dar (اس مذ) مقاطعه کار۔ کنتراتچی

ٹھیکرا theekra (اس مذ) قطعه شکسته کوزه
ٹھیکری theekri شکسته۔

ٹھیکی theki (اس مث) ۱. چوب یا چیزی دیگر که
حمال برای رفع کردن خستگی موقت بار خود را روی
آن گذارد ۲. انبار چوب۔ انبار غله۔

ٹھیلا thela (اس مذ) ۱. چرخ دستی خواب۔
گاری گاری را با دست میرانند ۲. هل۔

فشار بجلو

ٹھلنا thalna (مص ل) دادن۔ دفع، بکار رفتن

ٹہل tahel (اس مث) ۱۔ قدم زدن بجلو و عقب۔ قدم زدن بطور تفریح ۲۔ خدمت، کار، زحمت

__ کرنا __ karna (مص م) خدمت کردن، زحمت کشیدن

ٹہلنا tahelna (مص ل) ۱۔ راہ رفتن بجلو و عقب۔ قدم زدن بالا و پایین ۲۔ عقب انداختن۔ بتعویق انداختن

ٹہلنی tahelni (اس مث) ۱۔ خدمتکار۔ کلفت ۲۔ خدمت زن

ٹھینگا thenga (اس مذ) ۱۔ خوز، انگشت شست ۲۔ چماق۔ عصا، چوب دستی

ٹیپ teep (اس مث) ۱۔ دستار ۲۔ آواز بلند ... ۳۔ سمت ... طلب ۴۔ بیت ... سکس یا عکس ... ۵۔ دستار ... تیپ ۶۔ ... سخت ...

ٹیپنا teepna (مص م) ۱۔ فشار دادن ۲۔ ... کردن، پول توی جیب کسی گذاشتن

ٹیرنا terna (مص م) صدا کردن کسی با صدای بلند، فریاد کشیدن۔ جیغ زدن ۲۔ کوک کردن سازهای موسیقی

ٹیڑھ terh (اس مث) ۱۔ کجی، انحنا ۲۔ شرارت، غرور، خیالبازی، فرمالی، جهالت

ٹیڑھا terha (صف) کج، خم ...

ٹیڑھی terhi (صف مث) ... قوری

ٹیڑھے terhay ... مخالف

ٹیڑھا پن pan (اس مذ) کجی، نقص، کاهلی، مخالفت

__ بیڑھا __ berha (صف) کج و ...

ٹیڑھی کھیر __ khir (اس مث) کار مشکل، سخت۔

ٹیڑی teeri (اس مث) ملخ

ٹیس tees (اس مث) ۱۔ درد کم و عضو تیر کشنده ۲۔ تپش

__ اٹھنا | __ uthna (مص ل) تیر کشیدن عضو

__ مارنا | __ marna (مص م) درد شدید، تپش داشتن

ٹیسنا teesna (مص ل) تیر کشیدن، درد کردن

حصہ بدن.

ٹیک teek (اسم مؤنث) ۱. ستون، پشتیبان
پناہ، حامی. ۲. عہد، قول، قرار. ۳. ارادہ.
۴. تودہ، پشتہ، تپہ، مانع.

ٹیکا teeka (اسم مذکر) ۱. علامت یا خالی کہ صندل یا
رنگ، رنگ وغیرہ بر پیشانی یا بین دو ابرو گذارند.
این علامت هم برای زینت هم برای تشخیص فرقہ
کہ شخص بآن تعلق دارد هم برای دفع چشم زخم
جیا شدہ و هنگام مسافرت، زیارت، ادای مقدس
روزہ داری یا اقدام بکار پر اهمیت گذاشتہ میشود.
۲. زیور طلا و نقرہ کہ بر پیشانی آویزند. ۳. نشانہ اثر
آبلہ کہ بر دست یا بازو کوبیدہ شدہ باشد.

— لگانا lagāna (مصدر) آبلہ کوبیدن.

ٹیکر teekar } (اسم مذکر) تودہ، پشتہ، تپہ، کوہ.
ٹیکرا teekra } زمین مرتفع.

ٹیلا teela (اسم مذکر) تپہ، پشتہ، زمین مرتفع

ٹیم teem (اسم مؤنث) قسمت سوختہ شدہ فتیلہ شمع و
چراغ، گل شمع

ٹین teen (اسم مؤنث) حلب، تنکہ، حلبی (این کلمہ
tin انگلیسی است).

ٹینٹوا tentwa (اسم مذکر) نای، خرخرہ، حلق.

— دبانا dabāna (مصدر) خفہ کردن، حلق را فشار دادن.

ٹیں ٹیں teen teen (اسم مؤنث) صدای نامطبوع
و ناهنجار، جیغ طوطی.

— کرنا karna (مصدر) جیغ کشیدن، صدای
نامطبوع درآوردن.

ٹینی teenee (صفت) ظریف، کوچک جثہ.
کوچک و ریز اندام. (این کلمہ tiny انگلیسی
است).

ث

ثابت sābit (صفت) صحیح و سالم، مکمل، معانی دیگر آن همان است که در فارسی استعمال میشود.

ثقافت saqāfat (اسم مؤنث) فرهنگ، کلتور.

ج

جا (ص امر از مصدر جانا) jāna ۱ـ رو ۲ـ جا
محل، مکان.

ـــ اترنا utarna ـــ (مص) در رفتن (از مفصل)

ـــ پڑنا parna ـــ (مص) ناگہان (بدون قصد) جای رفتن، سر زدن.

ـــ پھنسنا phansna ـــ (مص) فریب خوردن.
گول خوردن

جاتا رہنا jāta rehna (مص) از بین رفتن
رفع شدن، گم شدن، مردن

جاتے جاتے jātay jātay (قید)
رفته رفته.

ـــ سے se ـــ مناسب (بجا)

ـــ ضرور zaroor ـــ (اس مذ) مستراح، توالت
بیت الخلا

ـــ لینا le'na ـــ (مص) گرفتار کردن، گرفتن کسی را
در پشت سر

ـــ نکلنا nikalna ـــ (مص) بدون قصد بجائی وارد
شدن، رفتن بجائی بطور تصادف و اتفاق.

جائداد jāydad (اس مث) مال، شامل اسباب
و اثاث منقول یا غیر منقول، جاداد بمعنی محصول
کشاورزی و منفعت تجاری.
اراضی (اس مث) املاک، ملک.

جائزہ jāeza (اس مذ) بفتح ز ۱ـ آزمایش، تجدید
نظر ۲ـ اعلام صحت و تنظیم چیزی، رسیدگی بحساب
چیزی و حساب پردازی ۳ـ خلعت، هدیه.

ـــ دینا de'na ـــ (مص) حساب پس دادن، ارائه کردن

ـــ لینا le'na ـــ (مص) آزمایش کردن، بازدید
کردن (حساب).

جاپ	jāp	(اس مذ) دعائی که بجهت با لب گفته
جپ	jap	ورد، ذکر گردانیدن تسبیح

جاترا	jātra	(اس مث) سفر، زیارت، مسافرت
یاترا	yātra	حرکت و شرکت جمعی روار

جاتری jātri (اسم مؤنث)
یاتری yātri (زایر، زوار)

جاٹھ jāṭh (اسم مذکر) ستون، محور آسیاب گردانندۀ برادۀ ماهی یا شکر ...

جاڑا jāṛa (اسم مذکر) سرما، زمستان

— چڑھنا charhna — (مص) سرما لرزیدن، سرما خوردگی داشتن

— لگنا lagna — (مص) احساس سرما کردن، از سرما لرزیدن.

جاکڑ jākar (اسم مذکر) خرید شرطی که اگر خریدار چیز خریده شده را نخواست برگرداند بفروشنده.

جاگ jāg (اسم مؤنث) ۱- شب بیداری ۲- شماره ساعت که زنگ میزند.

— اٹھنا uṭhna — (مص) از خواب بیدار شدن، ناگهان بیدار شدن

جاگنا jāgna (مص) بیدار شدن از خواب، شب بیداری کردن

جاگیر jāgīr (اسم مؤنث) تیول، یک ده یا قطعه زمین که در عوض خدمت به پادشاه یا شخص خاص واگذار میشد

جال jāl (اسم مذکر) ۱- تور، دام، تور صیادی، دام ۲- شبکه ۳- دسیسه،

— بچھانا bichhāna | (مص) ۱- دام گستردن
— پھیلانا phailāna | ۲- دام گستردن، نقشه کشیدن ۳- مکر کردن، فریب دادن

جالا jāla (اسم مذکر) ۱- تار عنکبوت ۲- آب مروارید چشم ۳- تور بارکشی که در آن کاه یا میوه وغیره گذاشته و جا بجا حمل کنند.

جالی jālī (اسم مؤنث) تور، شبکه، پارچه توری، مشبک، توری چوبی یا سنگی یا فلزی سوراخ سوراخ

جامہ تلاشی jāma talāshi (اسم مؤنث) تفتیش بازرسی و تفتیش لباس کسی برای یافتن چیز گم شده دزدی، کاوش لباس کسی.

جامدانی jāmdānī | (اسم مؤنث) ۱- پارچه نازک که
جامہ دان jāmedān | برای حمل و نقل ... ۲- چمدان، صندوق رخت، چمدان کوچک.

جامن jāman (اسم مؤنث) ۱- میوه‌ای که مانند انگور درشت و نیلی رنگ است و طعم شیرین دارد ۲- مایع ترشی که برای بستن ماست در شیر ریزند

جامہ زیب jāma zebe (صفت) بمعنی موزوں — جس شخص کو ہر نوع لباس با دو ملبوس زیبا باشد۔ کسی که هر نوع لباس زیبا بنظر بیاید

جان jān (اسم مؤنث) ۱. روان، که در زندگی دارد ۲. فعل امر موزون مصدر جانا jāna (رفتن) — جان ... بخاطر ... وغیرہ

بوجھ کر — bujh kar دیده و دانسته، عمدا.

بھاری ہونا bhāri ho'na — (ف) از زندگی سیر شدن.

پر کھیلنا par khelna — (ف) خود را بخطر انداختن۔ کار خطرناک کردن.

پہچان pehchān — (اسم مؤنث) آشنائی، واقفیت.

پڑنا parna — (ف) زندگی حاصل شدن. سبز و شاداب شدن، فرحت دادن.

— توڑنا torna (ف) کوشش فوق العاده کردن۔ جانفشانی کردن

— جوکھوں | — jokhoq (اسم مؤنث) | خطر جان
— جوکھم | — jokham |

— جوکھوں میں ڈالنا meg ḍālna — (ف) خود را بخطر انداختن۔ کار خطرناک کردن.

— چرانا churāna — (ف) از زیر بار مسئولیت شانه خالی کردن۔ از خطر جستن۔ خلاصی یافتن

— چھڑکنا chiraknā — (ف) برای کسی خود را بخطر انداختن۔ با جدیت کامل تمام کاری را انجام دادن۔ فریفته شدن۔ عشق و محبت فوق العاده اظهار کردن.

— سے جانا se jāna — (ف) مردن، فوت شدن۔ جان سپردن.

— کو رونا ko rona — (ف) سخت گریستن۔ آرزوی مرگ کردن.

— کھانا khāna — (ف) اذیت کردن، مزاحم بودن.

— کے لالے پڑنا ke lale parna — (ف) از زندگی مأیوس شدن۔ امید حیات قطع شدن.

— لیوا lewa — (صفت) مهلک.

— مارنا mārna — (ف) زحمت زیاد کشیدن

جانا jāna (ف) رفتن۔ حرکت کردن۔ گذشتن.

جانے دو jāne do (فعل امر) ول کن.
بگذار برود. فراموش کن.

جانچ jānch (فعل امر از مصدر جانچنا)

jāncha (از مصدر) (ص) پیمانہ ای آزمایش
کن. ۲. (اسم مذکر) آزمایش. تقویم قیمت.

جانچنا jānchna (مص) آزمایش کردن. آزمودن.
امتحان کردن. بررسی کردن.

جانگ	jāng	(اسم مذکر)
جانگھ	jāngh	زانو. ران. پا.
جانگر	jāngar	قلم پا.

جانگر توڑنا — torna (مص) زحمت زیاد کشیدن، خسته
شدن.

جانگلو jāngloo (صفت) جنگلی. وحشی. بی شعور.
ابلہ.

جاننا jānna (مص) دانستن. درک کردن.
فهمیدن. اطلاع داشتن. شناختن. باور
کردن. تصور کردن. فکر کردن.
(اسم مذکر) دانش. اطلاع. درک.

جب jab (قید) وقتی که. هنگامی که. موقعی که

— تک tak — (قید) تا وقتی که. تا که
— سے se — (قید) از آن وقت. از زمانی که.

جبھی jabhi (قید) همان وقت.

— تو to — (قید) از آن جهت. بنابراین. لذا

جبری بھرتی jabri bharti (اسم مؤنث)
استخدام اجباری در ارتش

جبڑا jabra (اسم مذکر) فک

جبھا jabha (اسم مذکر) جبّه. پیراهن بلند.

جپ jap (اسم مذکر) ورد. ذکر. وعا. گرداندن دانه های
تسبیح. ذکر یا دعا. عبادت. پرستش

— کرنا — karna (مص) ورد خواندن. ذکر گفتن

جپنا japna (مص) تسبیح گرداندن. آهسته ذکر نام خدا
مشغول بودن. ذکر گفتن. ورد خواندن. ورد. همیشه
خدا و رب العالمین را یاد کردن

جت jut (مص) مشغول. ملحق. متوجه. وابسته. به هم بسته

جتانا	jatāna	(مص) معلوم کردن. آگاه کردن.
جتلانا	jatlāna	تذکر دادن. اشاره کردن. نشان دادن

جتانا	jitāna	(مص) موجب برنده شدن کسی در
جتوانا	jitwāna	بازی و غیره شدن

جتاؤ jutao (صفت) زمین قابل کشت و زرعت.

جتائی jutaee (اسم مؤنث) عمل شخم زدن. کشاورزی مزارعت.

جتن jatan (اسم مذکر) ۱. کوشش. ۲. پشت کار ۳. چاره علاج. تدبیر.

جتنا jutna (مص) شخم کردن. بستن گاو و اسب وغیره و شخم زده شدن زمین

جتنا	jitna	(قید) هر چقدر. هر قدر.
جتنی	jitni	هر چندتا. هرچند.
جتنے	jitnay	هر مقدار

جتنی دیگ اتنی ہی کھرچن jitni

(ضرب المثل) deg utna hi khurchan

معادل ضرب المثل، هر قدر پول بدهی همانقدر آش میخوری.

جتنی دولت اتنی مصیبت jitni

(ضرب المثل) dowlat utna musibat

هرکه بامش بیش برفش بیشتر

جتھا jatha (اسم مذکر) گروه جمعیت. دسته جمعیت.

جتیانا jutiana (مص) لگد زدن. با لگد کوفتن

که حصه داران است.

جٹا jata (اسم مؤنث) موی ژولیده. دگی خورده و درهم برهم

__ دھاری dhari (صفت) ژولیده مو. درویش هندو که موی سرش دراز و ژولیده است. جوگی

جٹنا jutna (مص) متحد شدن. ملحق شدن. بهم پیوستن. بهم بسته شدن. بهم آمدن. چسبیدن.

جٹھانی jithani (اسم مؤنث) زن برادر ارشد شوهر یک زن

ججمان jajman (اسم مذکر) کسی که متصدی قربانگاه است و مردم آن را سرپرستی میکند. ۲. کسی که برای انجام جشن یا کاری مانند ختنه سوری، عروسی کمک کند وغیره

جچا jacha (صفت) آزمایش شده. تجربت شده.

__ تلا tula (صفت) توزین و اندازه گرفته شده

جچائی jachaee (اسم مؤنث) آزمایش. سنجش. برری

جچا jachcha (اسم مؤنث) زن زائو. تازه زائیده.

جچنا jachna (مص) تخمین شدن. تقویم شدن.

نمایش شدن

جدھر judhar (قید) ہر جا، ہر جائی کہ

— تدھر tidhar (قید) اینجا و آنجا

— جلتا دیکھیں ادھر تاپیں jalta dikhen – udhar tāpen (ضرب المثل) اوباشان

کسی کہ باقتضای حالت و مکان تغییر رأی می دہد.

جراب jarāb (اس مث) جوراب

جڑ jar (اس مث) ریشہ، بیخ، اصل، بنیاد، اساس، شالودہ.

— جمانا jamāna (مص) بنیاد نہادن، قائم کردن شالودہ و بیخ، پایہ و اساس نہادن.

جڑاؤ jarāo (صف) مرصع، جواہرنشان

جڑاول jarawal (اس مث) لباس زمستانی، لباس گرم.

جڑانا jarāna (مص) سبب و موجب پیوستن شدن، نشاندن جواہر بوسیلہ کسی.

جڑائی jarāee (اس مث) اجرت نشاندن جواہر، اجرت ترصیع، عمل نشاندن جواہر

جڑنا jarna (مص) نشاندن، گنجانیدن، جای دادن، درگنجیدن، پیوستن، متصل شدن

چسبیدن، متحد شدن

جڑواں jurwāṅ (اس مذ) توأم، دوقلو، یک جفت.

جڑوانا jurwāna (مص) سبب پیوستہ شدن، متصل گردیدن، دو چیز را ترمیم کردن

جڑوائی jurwāee (اس مث) چسبیدگی، الحاق، الصاق، اتصال.

جڑیا jarya (اس مذ) جواہرفروش، جواہرنشان.

جزبز jizbiz (صف) خشمگین، متغیر، آزردہ خاطر

جس jis (موصول) کہ او را، کہ او، کہ آن، ہر

— پر par (قید) کہ بر آن

— بھی bhi (قید) ہر چہ

— جس jis jis (قید) ہر یک از آنہا، ہر شخص

— جگہ jaga (قید) ہر جا، ہر جائی کہ.

— طرح tarah (قید) ہر طور، ہر گونہ

— طرف taraf (قید) ہر جا، ہر طرف.

— قدر qadar (قید) ہر اندازہ

— کا کی ka-ki (قید) مال ہر کس، متعلق بہ ہر کس، متعلق بہ چیزی.

— وقت waqt (قید) ہر وقت

جسکا کھائے اسکا گائے jiska khāay us ka gāay (ضرب المثل) شخص از جگہ جگہ وے تعریف او را میکند

جسکے ہاتھ ڈوئی اسکا سب کوئی jis kay hath ḍoi usko sab koi (ضرب المثل) ملاقہ در دست دارد، سب...

جسکی لاٹھی اسکی بھینس jiski lāṭhi uski bhains (ضرب المثل) حق با قوی است

جفاکشی (صفت) رنجبر، جفاکش۔ متحمل مشقت زحمت

جفاکشا (س) kafa — مشقت، مصیبت، رنج

جکڑ جانا jakar jāna (مص) سخت و سفت شدن، سخت بستہ و غلیظ شدن، محکم و فشردہ بہم شدن

جگ jag (اس مذ) ۱۔ دنیا، جہان، کائنات، عالم ۲۔ کوزہ، آبخوری۔ در این معنی ماخوذ از jug انگلیسی است۔

— بیتی beti — (اس مث) سرگذشت جہانیان

جگ jug (اس مذ) زمان، عصر
— — (قید) ہمیشہ، ابدیت، مدام، مدت

جگالی jugālī (اس مث) نشخوار، نشخوار
— کرنا karna — (مص) نشخوار کردن

جگانا jugāna (مص) ۱۔ بیدار کردن ۲۔ بلند کردن، برداشتن، خبردار کردن

جگت jagat (اس مذ) دنیا، جہان، عالم، مخلوقات

جگت jugat (اس مث) ۱۔ ارتباط، اتحاد ۲۔ رفعت ۳۔ ورع، رنگ، تدبیر ۴۔ لطیفہ، نغز
باز (صفت) لطیفہ گو، بذلہ گو

جگتی jugti | (صفت) حقہ باز، حیلہ گر، نیک
جگتیا jugtiya | محیل

جگجگانا jagjagāna (مص) تابیدن، درخشیدن

جگجگاہٹ jagjagahaṭ (اس مث) درخشش، درخشندگی، تابش

جگرا jigra (اس مذ) جرأت، شہامت، جسارت، جرأت، یردلی

جگر کاوکا (اس مث) مشقت، رنج، محنت، زحمت

جگمگ جگمگ jagmag jagmag (صفت) درخشان۔ تابان۔ تابنده.

جگمگا jagmaga (اس۔ مذ)
جگمگاہٹ jagmagāhat (اس۔ مؤ)
تابش۔ درخشندگی۔ چمک.

جگمگانا jagmagāna (مص) درخشیدن۔ برق زدن۔ تابیدن۔ چلیدن کردن چشم.

جگنو jugnoo (اس۔ مذ) کرم شب تاب.

جگہ jaga (اس۔ مؤ) ہیچ گہ۔ جا۔ محل۔ مقام.

—— جگہ جا جابجا۔ اینجا آنجا

جُل jul (اس۔ مذ) فریب۔ گول۔ حیلہ.

— دینا de'na (مص) فریب دادن۔ گول زدن

— باز bāz (صفت) فریبکار۔ گول زن.

— میں آنا meŋ āna (مص) فریب خوردن گول خوردن.

جُل jul (اس۔ مذ) ...

— پان pān (اس۔ مذ) صبحانہ۔ غذای سبک و ساده۔ اشتال.

— ترنگ tarang (اس۔ مذ) جلترنگ ...

نوعی از ... آب کرده و با چوب بر آن زده تا صدای موسیقی درآید.

— تھل thal (اس۔ مذ) زمین پر آب و برگ.

— اٹھنا uthna (مص) شعلہ ور شدن۔ آتش گرفتن سوختن.

— مرنا marna (مص) از سوختگی بدن مردن ... از شدت حسد مردن

جلا jala
جلی jali
جلے jaley
(صفت) سوخت۔ سوختہ

جلا بھنا bhuna (صفت) خشمناک۔ خشمگین۔ رنجیده.

جلے تن tan (صفت) زود رنج۔ بد ذات۔ حسود

جلاپا jalāpa (اس۔ مذ) سوزش۔ سرخی۔ حال ... حسد۔ بغض۔ عداوت۔ خشم.

جلالی jalāli (صفت) دارای غیظ و غضب۔ غضبناک۔ خشمگین۔ خشمناک

جلانا jalāna (مص) سوزاندن۔ روشن کردن (شمع و چراغ) و شعلہ ور ... آتش زدن۔ ایجاد حسادت و کینہ

جلانا jilana (مص) احیا کردن۔ سبب و باعث
بہ زیستن شدن۔ زندہ کردن۔ حیات بخشیدن۔

جلاب julab (اس مذ) مسہل۔

۔ لگ جانا lag jana ۔ (اس مذ) زحمت اسہال و
دست سودا کردن۔ (دیوان)۔

جلاہا julaha (اس مذ) جولاہہ۔
جلاہہ julaha (اسم مذ)۔

جلبلانا jalbalana (مص) خشمگین شدن۔ بغضب
آمدن۔ غضبناک شدن۔

جلجلاہٹ jaljalahat (اس مث) خشم
غضب۔ موقوفات گل۔

جلق jalaq (اس مث) استمنا۔ جلق۔

جلقی jalaqi (صف) کسی کہ عادت باستمنا
دارد۔ کسی کہ استمنا بکند۔ جلق زن۔

جلن jalan (اس مث) ۱۔ سوزش۔ سوزش۔
حرارت۔ سوختہ۔ ۲۔ رشک۔ حسد

جلنا jalna (مص) سوختن۔ شعلہ ور شدن۔ آتش
گرفتن۔ مشتعل شدن۔ عیاذاً بخشم آمدن تیز بودن۔

جلے پر نون چھڑکنا۔ jalay pa noon
chhirakna (مص) نمک بر زخم کسی پاشیدن۔
از رنج و مصیبت کسی شاد شدن۔

جلی کٹی سنانا jali kati sunana
(مص) سخت و تند گفتن۔ جرک زدن۔ شماتت
کردن۔

جلندہ jalandar
جلندھر jalandhar
(اس مذ) استسقا۔

جلو jilau (اس مث) ۱۔ دہنہ اسب۔ ۲۔ اسب
کتل۔ یدک۔

جلوانا jalwana (مص) سبب و موجب سوختن
شدن۔

جلوس jaloos (اس مذ) ۱۔ نشست بر تخت سلطنت
۲۔ جلال۔ شکوہ۔ ۳۔ حرکت جمعی مردم و عیانان
بمناسبت خاص۔

جلوسی (صف) منسوب بہ تخت سلطنت نشستن
پادشاہ۔ سالی کہ از شروع نشستن پادشاہ بہ تخت سلطنت
حساب شود۔

جلیبا jaleba (اس مذ) ۱۔ توت شاہ توت۔ توت سیاہ
۲۔ قرص برگ زولبیا (شیرینی)۔

جلیبی jalibi (اس مث) زلوبیا، شیرینی۔

جم jam (اس مذ) ۱۔ نزبل، ملک الموت ۲۔ یک قسم
شمشیر است۔

— جانا — jāna (مص) ریشه دواندن، جسپیدن۔

جمانا jamāna (مص) ۱۔ منجمد کردن ۲۔ مستقر کردن ۳۔ ترتیب
قرار دادن ۴۔ سخت چسباندن۔

جماؤ jamāo (اس مذ) انجماد، بستگی، پیوستگی۔

جماوٹ jamāwat (اس مث) نصب و نشست
چیزی در جائی یا چیزی دیگر۔

جماہی jamāhi | (اس مث) خمیازه۔
جمائی jamāee | ایضاً۔

— لینا — le'na (مص) خمیازه کشیدن، دهن دره
کردن۔

جمعدار jamadār (اس مذ) سرگروه سپاه۔

جمعرات jumarāt (اس مث) پنجشنبه۔

جمگھٹ jamghat (اس مذ) جمعیت، گروه
بسته از مردم، شلوغ، ازدحام۔

جمنا jamna (اس مث) ۱۔ نام رودخانه ای در شمال
شبه قاره نزدیک دهلی ۲۔ (مص) منجمد شدن

ریشه دواندن، تثبیت شدن ۳۔ منجمد و بسته شدن
متحد شدن، محکم شدن۔

جموٹ jamooat | (اس مذ) جمعیت، اجتماع
جمواٹ jamoowat | یک جلسه، مراسم گذاشته
جموٹ jamot | گذاردن و افتتاح چاه
در آب۔

جنانا janāna (مص) ۱۔ متولد کردن، کمک در امر
وضع حمل کردن ۲۔ بوجود آوردن۔

جنائی janāee (اس مث) ماما، قابله۔

جنتر jantar (اس مذ) ۱۔ ابزار، آلت، جنتری
۲۔ رصدخانه۔

— منتر — mantar (اس مذ) شعبده بازی،
جادوگری، سحر۔

جنتری jantri (اس مث) ۱۔ ابزار فلزی سوراخ دار
که فلز را از آن برای مفتول کردن از سوراخ آن عبور داده و مفتول
مفتول ساخته شود ۲۔ تقویم ۳۔ شعبده بازی۔

— میں کھینچنا — meñ khinchna (مص)
گذراندن فلز مذاب از سوراخهای جنتری برای
ساختن سیم و یا برطرف کردن کجی، دگرگون و امتحان نمودن

جنانا بمعنی تربیت کردن و براه راست هدایت
کردن شخص مرتکب خطا کار.

جنچنا **jenchna** (مص) تخمین شدن، آزمایش شدن.

جنگل **jangal** (اس مذ) جنگل، بیشه، زمین بایر
صحرا ... مرتفع ... شکارگاه، بیابان.

جنگلی **jangli** (صف) سکول کے وحشی ۔
تربیت نیافته

جنگلا **jangla** (اس مذ) حصار، نرده.

جنگی بیڑا **jangi beira** (اس مذ) سفاین جنگی

— لاٹ **lāt** (اس مذ) فرمانده ...
... فرمانده کل قوا.

جنم **janam** (اس مذ) ولادت، عمر، هستی، اصل

— اشٹمی **ashtami** — (اس مث) روز تولد
کرشنا که هندوان آن را جشن میگیرند.

— بھوم **bhoom** (اس مذ) مسقط الراس ـ
وطن، میهن.

— پتری **pattri** (اس مث) طالع، سند ولادت
در ... ساعت ... و ... که حالت
وضع ستارگان شخص را معین میکند

— لینا **le'na** (مص) متولد شدن، زائیده شدن.

جنتا **janna** (مص) زائیدن.

جنواسا **janwāsa** (اس مذ) محل نزول داماد و همراهانش که
شب زفاف داماد و همراهانش در آن جا منزل میشوند

جنوائی **janwāee** (اس مث) دستمزد دایه، حق الزحمه
تار

جنہیں **jinhen** (حرف عطف) که آنها را، که با نها

جو **jo** (ضمیر موصول) که، آنچه

— کچھ **kochh** (قید) هر آنچه، هر قدر، هر چقدر

— کوئی **koi** (قید) هر کسی، هر کس

— ہو سو ہو **ho so ho** (مص) هر چه بادا باد.

— چڑھے گا سو گرے گا **charhega so** — **gerega** (ضرب المثل) فواره چون بلند شود سرنگون
شود

— گرجتے ہیں وہ برستے نہیں — **garajtay bein vo barastay nahin** (ضرب المثل)
... که ... دارد ...
دارد.

— جو ہانڈی میں ہوگا وہی نکلے گا **hāndi**

men hoga vohi rakhega

ضرب المثل هر که جان بدون ترا او کار را بداشته

جوا joo'a (اسم مذکر) بازی قمار

— خانہ (اسم مذکر) بفتح ن. قمارخانہ

— کھیلنا khelna — (مصدر) قمار کردن. قمار بازی کردن

جوآ joo'a (اسم مذکر) یوغ

جواب دہ (صفت) مسئول. ملزم.

جواب دہی (اسم مؤنث) مسئولیت. الزام. دفاع در دادگاہ.

— نامہ (اسم مذکر) نظر یا رجع ای کہ در آن سوالات دادگاہ بطور کتبی نوشتہ شدہ و بر روی آن بحث گذاشتہ میشود.

جوار jowar (اسم مؤنث) ارزن ہندی

جواری jawari (اسم مؤنث) رزین کہ روی سیمای آلت موسیقی بر روی پل و روی کاسہ قرار دارد.

جوالا jvala (اسم مؤنث) شعلہ آتش. حرارت.

— مکھی mukhi (اسم مؤنث) کوہ آتش‌فشان

جوانی چڑھنا jawani charhna (مصدر لازم) دورہ جوانی. بالغ شدن

— ڈھلنا dhalna — (مصدر) شروع دورہ کہن سالی. ابتدای پیری انسان. پیر شدن

جوبن joban (اسم مذکر) ۱. جوانی. آغاز جوانی. ۲. زیبائی. جمال. قشنگی.

— پر آنا par ana — (مصدر) شکفتن. بسن جوانی رسیدن. زیبائی کامل یافتن

جوت jot (اسم مؤنث) ۱. روشنائی. نور. شعلہ. پرتو ۲. تسمہ یوغ کہ گردن گاو بہ بند طناب بندہ. ۳. کاشت. شخم. زمین مزروع

— بتی کرنا batti karna — (مصدر) روشن کردن شمع (در معبد).

جوتا joota (اسم مذکر) کفش. پاافزار.

جوتا jota (اسم صفت) زارع. کشاورز

جوتش jotish (اسم مذکر) ستارہ‌شناسی. علم نجوم.

جوتشی jotishi (اسم صفت) ستارہ‌شناس. اختر شناس. منجم.

جوتنا jotna (مصدر) بستن یوغ بہ جفت گاو یا دام برای شخم زدن. بستن اسب بگاری و درشکہ وغیرہ. ۲. مجبور کردن کسی با چیزی بکسی یا چیز دیگر.

جوتی joota (اِس مؤنث) کفش.

— پر مارنا — par mārna (فعل) حقیر شمردن۔ تحقیر کردن.

— پیزار — paizār (اِس مؤنث) کفش کاری۔ با کفش

جوتیاں اٹھانا jootiān uthāna (فعل) کار پست کردن.

جوتیوں سیدھی کرنا jootiyoon seedhi karna (فعل) کار پست کردن

— میں دال بٹنا men dāl batna (فعل) دعوا و مشاجره خانگی داشتن۔ مخالفت و ضدیت داشتن

جوٹ jot (اِس مذکر) جفت۔ زوج۔ یکی از دو۔ جفت، برابر۔ مساوی۔ همشکل

جوجھنا joojhna (فعل) جنگیدن۔ نزاع کردن۔ در جنگ کشته شدن

جوجو joo joo (اِس مذکر) ۱) نام فرضی شخص یا شیئی ترسناک موهوم که برای ترسانیدن کودکان بر زبان رانند.

جودھا jodha (اِس مذکر) ۱۔ شجاع۔ دلیر۔ بهادر۔ جنگجو ۲. سرباز

جورو joroo (اِس مؤنث) زوجه۔ عیال۔ زن

جوڑ jore (اِس مذکر) اتصال۔ الحاق۔ اتحاد۔ مفصل. بند۔ ارتباط۔ لیم۔ گره.

— توڑ — tore (اِس مذکر) تجمع۔ مهار کشی.

— دینا — dena (فعل) متصل کردن۔ پیوستن.

جُوڑا joora (اِس مذکر) کاکل، طره زلف که زنان بر پشت سر بندند.

جوڑا jora (اِس مذکر) ۱۔ اتصال۔ ارتباط۔ ربط۔ جفت ۲. یک دست لباس۔ یک جفت کفش۔ زوجین (زن و شوهر)۔ شریک۔ جفت

جوڑائی joraee (اِس مؤنث) عمل اتصال دادن۔ عمل الحاق۔ جز۔ اجرت اتصال الحاق

جوڑنا jorna (فعل) ۱. متصل کردن۔ الحاق و ملحق کردن۔ جفت و جمع کردن۔ ترمیم و رفو کردن۔ جمع کردن۔ پس انداز کردن.

جوڑی jori (اِس مؤنث) ۱. یک جفت۔ دو تا۔ دو گاو یا دو اسب که در تحت گاری بندند۔ ۲. زوجه.

جسم بخش ہرکب.

— ہانکنا hānkna (مص) راندن یک جفت گاو یا اسب (بیشتر در مزرعه)

جوکھم jokham (اس مث) ۱. خطر ترس. وخطر ۲. جواہر ثروت ۳. بہرہ ۴. جسارت جرئت. دلیری

— اٹھانا uṭhāna — (مص) ریسک کردن. بخطر انداختن. خطر دیدن.

جوکھنا jokhna (مص) امتحان و آزمایش کردن. تخمین زدن. اندازه قدرت و ثقل کسی یا چیزی را آزمایش کردن.

جوگ jog (اس مذ) ۱. قوت روحانیت ۲. مساعدت. ۳. ریاضت. ۴. لحظه خوش و خوشبختی. ۵. تفکر. ۶. فلسفه جوگ

— سادھنا sādhna — (مص) زندگی زاہدانه داشتن

— لینا le'na — (مص) زاهد و معتکف شدن. تارک دنیا شدن

جوگا joga (صف) ولی مناسب. در خور. مفید. مناسب. واجد شرایط.

جوگن jogan (اس مث) زن پارسا. زن تارک دنیا.

جوگی jogi (اس مذ) زاہد. پارسا. تارک دنیا. رہبان.

جوگیا jogya (اس مذ) رنگ زرد مایل بقرمز که جوگیها برای لباس خود دارند.

جولاں jolān (اس مذ) زنجیر. قید پا. بند. غل.

پابجولان (اس مذ) در بند زنجیر.

جوں joon (اس مث) ۱. شپش. شپشک.

— پڑنا parna — (مص) کثیف و چرک و شپش شدن.

— کی چال ki chāl — (اس مث) روش و حرکت خیلی آہسته.

جوئیں پڑنا jooeñ parna (مص) بی‌شپش. افتادن موی سر.

جوں joon (قید) حرف. مانند. مثل. نظیر. شبیه

— توں toon (قید) بهر طریق ممکن. بشکل. بهر ترتیب

ــ کرکے kar kay ــ صفت (ای) بجا علی ۔

بہ ذریعہ و وسیلہ ۔

ــ صفت، بہ اندازہ ای کہ تا حدی کہ.

ــ کاؤن kaoon ــ صفت، کہ جیلہ تغییر

جون joon (اس، مث) جنس، قالب.

جونا joona (اس، مذ) طناب علفی چنبرہ علف کہ

معمولاً بوغ گاو را ... دو دست گیرند.

جونک jonk (اس، مث)

جوک jok ان جنس زالو.

جوھڑ joohar (اس، مذ) گودال کہ در موسم باران

در آب جمع شود ۔ برکہ ۔ آبگیر

جوہار johar (اس، مث) تسلیم کردن، ...

بندوان ... بجنهیش سلام.

جھابا jhaba (اس، مذ) ...

دو دستان ...

جھابڑ jhabar (اس، مث) ...

... جمع شود ۔ باتلاق.

جھاڑ jhar (اس، مذ) بوتہ، گلبن ...

... خار ...

ــ جھنکار jhankar ــ (اس، مذ) ...

ــ پہار pahar ــ (اس، مذ) ...

... خارج ...

جھاڑا jhara (اس، مذ) تحقیق ۔ بازرسی ...

تحقیق . بازرسی ... جستجو ...

و کثافت ۔ نجاست

ــ دینا de'na ــ (مص) ...

ــ لینا le'na (مص) بازرسی و تحقیق ... کردن

جھاڑ پھونک jhar phunk (اس، مث)

شعبدہ بازی ۔ ...

جھاڑن jharan (اس، مذ) گرد گیر، پارچۂ گرد گیر

جھاڑنا jharna (مص، م) جاروب کردن ...

... گرد گیری کردن، پاک کردن ...

...

جھاڑو jharu (اس، مث) جاروب ۔ جاروب.

ــ تارا tara ــ (اس، مذ) ستارہ ...

ــ دینا de'na ــ (مص) جاروب کردن

جھاڑی jhari (اس، مث) جنگل ۔ خارستان ۔

... خاردار

جہاز jahāz (س۔ مذ) کشتی۔ قایق بزرگ۔

— کا ka — (صفت) خیلی عالی بسیار بزرگ۔

جھاگ jhāg (س۔ مذ) کف۔ سرجوش۔

— اڑانا urāna — (مص) کف کردن۔ جوش زدن از خشم، غضب۔ تف از دہان بیرون انداختن۔

جھال jhāl (س۔ مث) ۱۔ طعم تند۔ تلخ، طعم تلخ۔ ۲۔ لیمو تلخ

جھالا jhāla (س۔ مذ) رگبار، بارانی کہ در یک جای بشدت ببارد و زود تمام بشود۔

جھالر jhālar (س۔ مث) ریشہ، حاشیہ۔ چین کہ در لبہ پارچہ ای آویزان دوزند

جھالڑا jhālra (س۔ مذ) چشمہ آب۔ چاہ آب۔

جھام jhām (س۔ مذ) بیل بزرگ کہ برای کندن چاہ بکار میرود

جھامر jhāmar (س۔ مذ) سنگ چاقو وغیرہ تیز کنی۔

جہاں jahān (حرف شرط، اسم موصول) ان حث ۱۔ جائی کہ، ہرجا کہ، ہروقت، ہرساعت ۲۔ مقابل این کہ، وہاں، آنجا، استعمال میشود

— جائے بھوکا وہاں پڑے سوکھا — jāay bhooka wahāṉ paray sookha (ضرب المثل) بدبخت ہرجا برود بدبختی با او ہست۔

— رکھ نہیں وہاں اڑنڈ ہی روکھ — rokh nahīṉ wahāṉ arand hi rokh (ضرب مثل) جائی کہ شخص واقعی نباشد شخص ناقص واقعی تصور بشود۔

— تک tak — (قید) تا جائی کہ تا حد امکان

— تہاں tahāṉ — (قید) ہرجا اینجا آنجا

— کہیں kahīṉ — (قید) ہرجا۔ ہرجا۔

— کانسا وہاں بجلی — kānsa wahān bijlee (ضرب المثل) ہرجا مال و ثروت است دزد ہم ہست

— کی تہاں ka tahān (قید) ۱۔ ہرجا۔ ہیچ موقع۔ ۲۔ حالت جا۔ جائی کہ مخصوص۔

جھانپ jhāṉp (س۔ مذ) ۱۔ حصیری قفس کہ از چوب خیزران ساختہ و کنی در آن نگہ داری میشود ۔ مرغدان

جھانپنا jhanpna (مص) پوشاندن. سایبان
گذاشتن

جھانٹ jhant (اس ث) موی زهار.

جھانجھ jhanjh (اس ث) ان غضه، غضب
خشم. اضطراب. سقوط. ۲. طبل. ...

جھانجن jhanjan	(اس ث) خلخال.	
جھانجھن jhanjhan	پا برنجن	

جھانسا jhansa (اس مذ) فریب. گول. حیله.

— بتانا batana —	(مص) فریب دادن.	
— دینا de'na —	گول زدن	

جھانسے میں آنا jhansay meN ana
(مص) فریب خوردن. گول خوردن.

جھانک jhank (اس ث) ۱. نگاه زیرچشمی
نگاه دزدکی. (اس مذ) ۲. ...
کبوتر یا پرنده در حال پرواز.

— تاک tak — (اس ث) نگاه ... نگاه
زیرچشمی

جھانکنا jhankna (مص) ... نگاه
کردن. نگاه کردن در سوراخ یا شکاف وغیره.

سر از پنجره بیرون کردن. ملاقات کوتاه مدت کردن.

جھانولی jhanwli	(اس ث) چشمک. اشاره	
jhanoli	با چشم. نگاه هوس آمیز چشم	

— باز (اس مذ) عشوه گر. غماز.

جھاؤ jhau (اس مذ) ... درخت ... گز ...
باطلاق ... .

جھائیں jhaeN (اس ث) ۱. پرتو. عکس. سایه.
انعکاس نور خورشید که از آیینه افتد. ۲. خال.
لکه ای که از خون مردگی روی پوست بدن پیدا
میشود. خال سیاه ... چهره. پشت آیینه
... .

جھبا jhabba (اس مذ) منگوله. ...
... .

جھبرا jhabra	(اس مذ)	منگ پشم الود.
جھبری jhabri	(اس ث)	پشمالو. دارای موی

بلند.

جھپ jhap (اس مذ) جست. خیز. فوریت. شتاب
جلدی

— سے se — (قید) فوراً. جلدی. زود.

جھپاک jhapak (ق) تند، فوراً، با شتاب۔

جھپاکا jhapāka (ق) بخوبیت، عجل، باشتاب، فوراً، جلدی

جھپان jhappān (اس، مذ) پالکی۔

جھپٹ jhapaṭ (اس، مث) جست، جستن، حملہ سریع، جست حملہ۔

— لینا le'na (مص) بر جستن، تاپ زدن. تاختن، بر پیدن بر روی کسی یا چیزی.

جھپٹا jhapaṭṭa (اس، مذ) حملہ، حملہ ناگہانی، تاپ گرفت، قبضہ ناگہانی سریع

— مارنا mārna (مص) ربودن، تاپ زدن، حملہ ناگہانی کردن، بتندی جستن۔

جھپٹانا jhapaṭāna (مص) پرواندن، با سرعت دستاندن

جھپٹنا jhapaṭna (مص) بر جستن، بتندی جستن، دویدن با شتاب، تاپ زدن، تعاقب نمودن، ناگہان حملہ کردن

جھپک jhapak (اس، مث) پلک، ۲ بہم خوردن پلک چشم ۳ حرکت کردن ...

پلکہا بہم بستہ میشود.

جھپکانا jhapkāna (مص) چشمک زدن

جھپکنا jhapakna ۲ بہم خوردن پلک چشم ۳ خواب آلودگی، چرت زدن ... خیرہ گی

جھپکی jhapki (اس، مث) چرت، خواب آلودگی

— لینا lena (مص) چرت زدن

جھٹ jhaṭ (ق)

جھٹ پٹ — paṭ فوراً، جلد، زود، با شتاب۔

جھٹ سے — se با عجلہ.

جھٹ پٹا jhuṭ puṭa (اس، مث) تاریکی، روشنی ... ہنگام غروب آفتاب.

جھٹکا jhaṭka (اس، مذ) تکان، تکان ... بمقاومی برشمہ

— دینا de'na (مص) تکان دادن، تکانیدن. کشیدن چیزی با تکان، دادن آن.

جھٹکنا jhaṭakna (مص) کشیدن چیزی با تکان، تکان زدن، تکاندن ... وستاندن آن.

جھٹلانا jhuṭlāna (مص) تکذیب کردن، باطل کردن

جھجر jhajjar (اس، مذ) ظرف آب، سبوی مانند

جھجھر jhajjhar کوزہ گلی ... تنگ گلو ...

جھری jhari (ا س) مث، رود آب کوچک
در گل پخته۔ سیم بکره.

جھجک jhijak (ا س) مث، تکان داد ترس۔
تعجب، حیرت، حیرت، تحیر، غفلت.
هراس.

جھجکنا jhijhakna (ف ل) تکان خوردن در ترس
تکان خوردن از ترس بودن۔ جھجل بودن.

جھلکنا jhachakna (ف ل) تراویدن۔ ابرو شستن
بیناک بودن مترشح بودن.

جھدو jhaddo (ص مث) شخل پیرفرتوت
... بیحیا ... احمق

جھر jhar (ا س) مث، صدای پیده شدن پارچه۔ جر

جھرجھرانا jharjharana (ف ل) صدای جریان
قسم کرد تشنب۔ جریان آب باریک.

جھرجھری jhurjhari (ا س) مث، لرزش
قبل از تب۔ لرزش بدن

جھرمٹ jhurmut (ا س) مذ، انبوه گروه
گروه ... حلقه ...

جھرنا jharna (ف ل) جریان، برشتن آب باریک.

قطره قطره ریختن۔ تراوش کردن.

جھرنا jhurna (ف ل) لاغر شدن۔ پژمردن۔ ناتوان
شدن.

جھروکا jharoka (ا س) مذ، پنجره، دریچه، دریچه بالاخانه

جھری jhuri (ا س) مث، آبله تب خال.

جھری jhiri (ا س) مث، چاک۔ شگاف باریک
ترک

جھری jhurri (ا س) مث، چروک۔ چین ستا

جھڑ jhar (ا س) مث، باران پیاپی و بارش تند
... بسیار۔ تقل

جھڑا jhara (ا س) مذ، جست و خیز ...
حیث الحرکت مسلسل.

... متواتر مسلسل پیاپی۔ بکثرت.

جھڑک jharak | (ا س) مذ، ... سرزنش
جھڑکا jharaka | جلد.

جھڑکے سے jharakay se (قید) فوراً
بسرعت۔ بعجله۔ شتابان.

جھڑپ jharap (ا س) مث، ... مختصر
جنگ ... تیزی ... شعله.

جھڑپانا jharpana (مص) دو خروس را جنگ بام انداختن. خروس جنگی کردن.

جھڑپنا jharapna (مص) جنگیدن دو خروس باہم

جھڑکنا jhiraknа (مص) سرزنش کردن. توبیخ کردن.

جھڑکی jhirki (اس مؤ) سرزنش. نکوہش. توبیخ. ملامت.

— دینا de'na — (مص) سرزنش کردن. توبیخ کردن.

جھڑن jharan (اس مؤ) ریزش. افت. افتادن میوه و ریزش مو آبدان افشان و میوه ... میوه ریخته

جھڑنا jharna (مص) افتادن میوه از درخت، ریخته شدن میوه از درخت، ... ریخته

جھڑوتا jharota (اس مذ) میوه ای که تا آخر فصل بر شاخ بماند

جھڑوس jharoos (اس مذ) شخص بی آبرو. بی غیرت

جھڑی jhari (اس مؤ) باران تند.

— لگنا lagna — (مص) باران تند یا پشت سر هم باریدن. آمدن.

جھک jhak (اس مؤ) حرف بیهوده. مهمل. ... غضب. خشم. مشاجره ... دستان

جھک جھک jhik jhik (اس مؤ) اختلاف. مشاجره لفظی.

— مارنا marna — (مص) حرف بیهوده زدن. مهمل گفتن.

جھکانا jhukana (مص) سبب خمیدن شدن. کم کردن. سر را زیر انداختن.

جھکاؤ jhukao (اس مذ) خمیدگی. تمایل. خمیده بودن

جھکاوٹ jhukawat (اس مؤ) خمیدگی. ...

جھکڑ jhakkar (اس مذ) طوفان. باد شدید ناگهانی.

جھکنا jhukna (مص) خم شدن. تعظیم کردن. تسلیم شدن ... مشغول بودن. متوجه چیزی یا کاری بودن

جھکور jhakor (اس۔مث) ۱۔ تکان۔ شوک۔ تقرہ۔ ۲۔ غوطہ۔

— پانا pana (مص) شوک شدن۔ تقرہ کردن۔ متضرر شدن۔ صدمہ دیدن

جھکورا jhakora (اس۔مذ) موج۔ لرزش۔ ارتعاش۔ باد تند در طوفان۔ رگبار شدید۔

جھکولا jhakola (اس۔مذ) موج۔ پیچش۔ جریان سریع آب کہ در اثر وزش باد ایجاد شود

جھکولنا jhakolna (مص) بہم زدن آب با پا۔ غوطہ دادن۔

جھکولے کھانا jhakolay khana (مص) موج خوردن۔ غوطہ ور بودن۔ با آزار سرد و گرم روزگار و زندگی مواجہ بودن۔ تجربہ کردن۔

جھگڑا jhagra (اس۔مذ) نزاع۔ جدال

— اٹھانا uthana (مص) نزاع برپا کردن

— کرنا karna (مص) نزاع کردن

جھگڑالو jhagraloo (صف) نزاع طلب۔ فتنہ جو۔ شریر

جھگڑنا jhagarna (مص) دعوا کردن۔ نزاع کردن

جھل jhal (اس۔مث) ۱۔ غضب۔ خشم ۲۔ حرارت۔ تابش

جھلا jhalla (صف) ۱۔ گرم۔ با حرارت۔ ملتہب شدہ مزاج۔

— بور bore (اس۔مذ) زرق و برق۔ زرق

— جھل jhal (صف) درخشان۔ براق

جھلانا jhallana (مص) خشمگین بودن۔ عصبانی شدن۔ سوزش داشتن

جھلانا jhulana (مص) تاب دادن۔ گہوارہ جنباندن۔ بجای طفرہ رفتن۔ تعویق انداختن۔

جھلجھلانا jhaljhalana (مص) ۱۔ درخشیدن۔ تابیدن۔ برق زدن۔ تابش داشتن ۲۔ غضب کردن۔ سوزش داشتن۔ ملتہب بودن۔

جھلجھلاہٹ jhaljhalahat (اس۔مث) تابش۔ درخشش۔ سوزش۔ سوزش زبان و دہان از خوردن چیزی تند و تیز

جھلسا jhulsa (صف) سوختہ شدہ۔ تفتہ۔ بیچارہ۔ بخت برگشتہ۔

جھلسنا jhulasna (مص) سوختہ شدن۔ تفتہ

شدن۔ عیان و هویدا شدن

جھلک jhalak (اس مث) ۱۔ درخشش، تابش، جلوه

برق، پرتو، جلوه ۲۔ سرسری

جھلکنا jhalakna (مص) تابیدن، درخشیدن، درخشیدن۔ برق زدن

جھلکی jhalki (اس مث) ۱۔ نظر۔ نظر کوتاه۔

۲۔ روشنائی موقتی۔ جھلک۔

جھلم jhilam (اس مث) زره، خود، نقاب

صورت که در موقع جنگ بکار میبود۔

جھلمل jhalmil (اس صف) ۱۔ برق، درخشش، پیش

سوسو۔ برق آسا، درخشش تابان، کور، آفتاب

روشنی بطور سایه۔ ۲۔ چشمک۔

جھلملا jhilmila (صف) چشمک زن۔

جھلملی jhilmili (اس مث) یک نوع پارچه نازک

جھلملی پرده ای که روی پنجره میکشند۔

جھلملانا jhilmilāna (مص) چشمک زدن، شعله

دست۔ برق زدن۔ موج زدن، درخشیدن (آب)۔

جھلنا jhalna (مص) ۱۔ باد زدن ۲۔ تحمل شدن

جھلی jhilli (اس مث) ۱۔ پوست نازک، جلد

چیزی، پوست نازک، چگونگی، غیره۔ ۲۔ صفت

نوع نازک۔

جھلنگا jhalanga (صف) فرسوده، پوسیده

لباس نازک

جھم جھم jham jham (اس مذ) صدای ریزش

باران شدید۔

جھمجھمانا jhamjhamāna (مص) درخشیدن

تابیدن، درخشش، نور افشانی کردن۔

جھمجھماہٹ jhamjhamāhat (اس مث)

درخشش، تابش، نور برق۔

جھمک jhamak (اس مث) جھلک، امواج

جھمکا jhumka (اس مذ) ۱۔ دسته یا خوشه گل میوه

سنگوار آویزه ۲۔ یک نوع سرتاسر گوشواره

گل و بوته از طلا و نقره چسپیده و زنجیر مواز

و دنبالش دو سر آن را به پشت سر برده قلاب کنند۔

جھمورا jhamoora (صف) پیشانه، جوان، پیشانو

جھمیل jhamel (اس مث) | نزاع، مشاجره

جھمیلا jhamela (اس مذ) | گرفتاری، اشکال

جھن jhan (اس مث) صدای صلصله، صدای

شمشیر کا یہ سپر یا شمشیر دیگر خورد.

جھمانا jhamāna (مص لازم) بیہوش شدن عضو کرخ

شدن ـ سوزش سوزش شدن اعضا بدن.

جھنجھٹ jhanjhaṭ (اس مذ) ۱. نزاع ـ مشاجرہ ـ

خفیہ ـ مصیبت ـ گرفتاری نامطلوب.

جھنجھیا jhanjhaiya (صفت) نزاع طلب

فتنہ جو.

جھنجھر jhanjhar (اس مذ)

جھنجھری jhanjhri (اس مونث)

آئینچش (دو) مصطلاح ـ خلخال پاہای زنان کوبیدہ

... تو ... .

جھنجھلانا jhunjhlāna (مص ل) ترشرو و اخمو بودن

خشمگین شدن.

جھنجھلاہٹ jhanjhlāhaṭ (اس مونث)

ترشروئی ـ اخم ـ خشم و غضب

جھنجھنانا jhanjhanāna (مص متعدی) جنبش

دست و پا بطور ترس یا وحشت ـ سوزش

داشتن عضوی یا اعضا بدن.

جھنجھناہٹ jhanjhanāhaṭ (اس مونث)

سوزش ـ صفت (صف) ... صدای ... یا ... .

جھنجھنی jhunjhuni (اس مونث) ۱. زنجیر پا بند

سیمی ۲. زنگولہ

جھنجھوڑنا jhanjhoṛna (مص م) ۱. بزور کشیدن

و کار گرفتن سگ چیزی را پارہ کردن چنانکہ سگ گوشتی

را با دندان میکشد و میخورد ۲. تکان دادن

جھنڈ jhund (اس مذ) ۱. دستہ ـ بتہ ـ بتہ زار ـ بیشہ درختی

... ۲. جمعیت ـ دستہ ـ گروہ ... .

ـ کے ـ kay (اس مذ) جمعیت متراکم ـ گروہ ... .

جھنڈا jhanda (اس مذ) ۱. پرچم ـ بیرق ـ ... .

ـ گاڑنا gāṛna (مص م) ظفر یافتن ـ فاتح و

غالب شدن

ـ لہرانا lahrāna (مص) پرچم برافراشتن.

جھنڈی jhandi (اس مونث) پرچم کوچک.

جھنڈولا jhandoola (صفت) کسی کہ سر پر مو دارد.

درختی کہ شاخ و برگ انبوہ دارد

جھنڈی jhundi (اس مونث) بیشہ ـ بیشہ ... .

جھنک jhank (اس مونث) صدای خلخال.

جھنک جھنک ـ صدای زنگولہ

جھنکار jhankār (س مذ) صدای شکستن شیشه، چینی وغیره - جیرجیر.

جھنکارنا jhankārna (ف م) ۱. زمزمه کردن. ۲. دندان کردن ۳. آواز دادن و ساخته صدای پا کش یا چیرچیر کردن

جھوٹ jhoot (س مذ) دروغ.

— **بولنا** _ bolna (ف ل) دروغ گفتن.

— **سچ** _ sach (س مذ) راست و دروغ.

— **کا پتلا** _ ka putla (صفت) دروغگو آدم نادرست.

— **لگانا** _ lagāna (ف م) تهمت زدن

— **موٹ** _ moot (س مث) ۱. دروغ شوخی. ۲. فریب یا اساس

جھوٹا jhoota (صفت) ۱. دروغگو. ۲. مکار. نادرست. ۳. مصنوعی. بدل (شل جواهر بدل) بی حقیقت ۴. باقیمانده غذای کسی. غذای خورده شده و ناشسته است.

کاغذ kāgaz سند جعل

جھوٹن jhootan (س مذ) باقیمانده غذا

جھونز jhaur (س مث) نزاع. جدال. مشاجره. زد و خورد.

جھوک jhok (س مث) ۱. فر تمایل ۲. سنگینی. جریان هوا. نسیم. ۳. شدت ۴. شوک. تکان

جھوکا jhoka (س مذ) ۱. جریان هوا کردن. باد شدید ۲. شوک. تکان جنبش شاخه و غیره ۳. سنگینی

جھوکنا jhokna (ف م) ۱. انداختن پوست کردن ۲. ریختن هیزم به تنور یا کوره ۳. زیاد خرج کردن ۴. مدام کردن چیزی.

جھول jhol (س مذ) ۱. چین و چروک ۲. لباس یا جامه و لباس - چروک پوست بدن. ۲. آویختگی. ۳. تپ خفاک تجزیه شده،

— **نکالنا** _ nikālna (ف م) صاف کردن چین و چروک پارچه و لباس

— **بٹھانا** _ bithāna (ف م) تخم زیر بال مرغ گذاشتن برای جوجه درآمدن.

جھولا jhola (س مذ) ۱. کیسه. خرجین. جیب. ۲. آویختگی ۳. دور بیش. ۴. جلد تفنگ. ۵. هوای سرد که باعث گندم محصول برساند.

جھولا jhoola (اس، مذ) تاب. طناب یا ریسمانی که در هوا بکشند و جلو و عقب حرکت دهند.

جھوکنا jhookna (مص) ... نوسان داشتن. ... آویزان بودن.

جھومر jhoomar (اس، مذ) ... جمعیت. جمع ... ... یک نوع زیور سر زنان که دارای گل و برگ طلا، نقره و ... و زنجیر هایی است و زنان روی سر خود آن را پشت سر خود قلاب کنند.

جھونا jhona (مص) ... حرکت دادن. جنبش دادن. گردانیدن.

جھومنا jhoomna (مص) تکان خوردن. جنبیدن. به هر طرف تکان خوردن. چرخیدن. نوسان داشتن. سر را بالا و پایین بردن.

جھونپڑا jhoonpra (اس، مذ) | کلبه.
جھونپڑی jhoonpri (اس، مث) |

جھونٹا jhonta (اس، مذ) ... حلقه ... گیسو ... ... حرکت جلو و عقب تاب در هوا.

جھونجھ jhooonj (اس، مذ) آشیانهٔ پرنده. لانه.

جھونجل jhoonjal (اس، مث) اضطراب. |
جھونجھل jhoonjhal غضب. خشم. تیزی.

جھونک jhonk (اس، مث) جھونکا را ببینید.

جھونکا jhonka (اس، مذ) جھونکا را ببینید.

جھیپ jheep (اس، مث) شرمندگی. شرمساری. |
جھینپ jheanp خجالت.

جھینپنا jhenpna (مص) شرمنده شدن. تحقیر شدن. |
جھیپنا jhepna خجالت کشیدن.

جھکنا jhakna (مص) غصه دار شدن. غرولند کردن. ... زاری کردن. افسوس خوردن. غم و غصه را بیان کردن. رنج و تعب خود را شرح دادن. ... کشیدن.

جھیرا jhera (اس، مذ) ... چاه. ... کردن ... کوزه ... .

جھیل jheel (اس، مث) دریاچه. آبگیر. تالاب. باتلاق.

جھیلنا jhailna (مص) تحمل کردن. طاقت آوردن.

جھنکنا jhunkna (مص) جھنکنا، برچیدن.

جھینگا jhinga (اس، مذ) میگو. میگوی دریائی.

جھینگر jhingar (اس، مذ) جیرجیرک

جی jee (ا) حرف جواب که در موقع خطاب از مخاطب گفته میشود. بلی ۲. شنیده در موقع تایید بیان مخاطب میگوید. صحیح است. درست است. ۳. پسوندی است که بعنوان احترام پس از اسم شخص استعمال میشود. مثل: بابو جی. پندت جی.

— ہاں hān (حرف) بلی. حتماً بدون شک

۲. (اس، مذ) جان. روح. توان. ضمیر نفس. ذات. زیست

— آجانا ā jāna (مص، لا) دلبستگی پیدا کردن. شیفته شدن. آرزو کردن.

— اٹھانا uthana (مص، لا) دل کندن از چیزی یا کسی.

— اچٹنا uchatna (مص) بیزار شدن از. خسته شدن از.

— اکتانا uktāna (مص) بیزار شدن. خسته شدن از چیزی یا کسی. متنفر شدن.

— بیٹھنا baethna (مص، لا) مایوس شدن. وارفته شدن

— پر کھیلنا par khelna (مص، لا) خود را بخطر انداختن. ریسک کردن.

— پگھلنا pighalna (مص، لا) متاسف شدن. متاثر شدن برای. دل سوختن برای.

— لگانا lagana (مص، م) مشغول شدن. متوجه. علاقه بچیزی یا کسی شدن.

— لگنا lagna (مص، لا) علاقه پیدا شدن بکسی یا چیزی.

— میں بیٹھنا meŋ baethna (مص، لا) تحت تاثیر قرار گرفتن. دل اثر کردن

— میں جی آنا meŋ ji ana (مص، لا) تسلی یافتن. تسکین خاطر حاصل کردن

— نکلنا nikalna (مص، لا) ۱. مردن ۲. عاشق شدن ۳. ترسیدن. بیاد داشتن

— ہارنا hārna (مص، لا) افسرده شدن. ترسیدن

جیا کرنا jia karna (مص.) ... کردن.

جے jae (ف.) ظفر، فتح، پیروزی

(حرف ندا) برای ...

جیب jaib (ا.مث.) (۱) ... گریبان.

(۲) جیب، پاکت

— تراش tarash (ا.مذ.)

— کترا katra — جیب بر

— کترنا katarna (مص.) جیب بریدن

جیب jeeb (ا.مث.)

جیبھ jeebh زبان ...

— چلانا chalana (مص.) ...

دست ... چیزی که ... بیست ...

— چلانا chalana (مص.) لاف زدن

— کاٹنا katna (مص.) ...

... کردن

— نکالنا nikalna (مص.) ...

... شدن

جیت jit (ا.مث.) ... مقابل ...

ظفر، فتح، موفقیت، نفع، تفوق، غلبه، برتری

پیروزی

— لینا le'na (مص.) ... غالب شدن.

بردن بازی، فتح کردن.

جیتا jita (صف.) ... زنده ...

— جاگتا jagta — (صف.) زنده و سالم

— جاگتی jagti — تندرست

— جھوٹ jhoot (ا.مث.) دروغ محض

... دروغ

گاڑنا garna (مص.) ...

جیتے جی jitay ji (ق.) تمام مدت عمر ...

دوران حیات

جیتنا jitna (مص.) پیروز شدن ... غالب

شدن، شکست دادن دیگری را، موفق شدن

جیٹھ jaith (ا.مث.) ... ماه ...

سال ... است

جیٹھا jaitha (صف.) بزرگترین پسر ...

جیٹھی jaithi ...

است

جیٹھانی jaithāni (اسم مؤنث) زن برادر بزرگتر
شوهر یک زن

جیجا jījā (اسم مذکر) شوهر خواهر

جیجی jījī (اسم مؤنث) خواهر

جیسا jaisā | (اسم موصول) چنان که، چنین

جیسی jaisī | چنان ـ چنین ـ در مقابل ویسا

جیسے jaisay | vaisā استعمال میشود

جیسے چاہو chāho (قید) هر طور که خواهید

ـ **کا تیسا** ka taisa ـ چنان که بوده، مانند
سابق

ـ **کو تیسا** ko taisā (ضرب المثل) معنی
این عبارت قریب به این بیت شعر که عنوان
ضرب المثل استعمال میشود میباشد.
شغال بیشه مازندران را
نگیرد جز سگ مازندرانی

جیل jail (اسم مذکر) زندان، محبس (از انگلیسی
jail است)

ـ **خانہ** khāna ـ (فارسی) (اسم مذکر) زندان، محبس

جیلی jalee (اسم مؤنث) شش کش

جین jain (اسم مذکر) ۱ـ یک فرقه از مذهب هندو

جینا jina (اسم...) زنده بودن، وجود داشتن، زیست
کردن، زندگی کردن، زیستن.

جیو jeeo (اسم مذکر) وجود، جسم، حیات، ...
مخلوق زنده، جان، معشوق

جیوٹ jivat (صفت) ۱ـ شجاع، دلیر
۲ـ (اسم مؤنث) شجاعت، دلیری.

ـ **کرنا** karna ـ (اسم...) همت کردن.

جیون jivan (اسم مذکر) حیات، هستی، زندگی

ـ **مرن** maran ـ (اسم مذکر) حیات و مرگ.

چ

چابک chābuk (اس، مذ) شلاق، تازیانه

موصوف، چالاک، زرنگ، هشیار

— **پھٹکارنا** phatkārna — (مص، م) زدن

کوبیدن، کشیدن شلاق

چاٹی chāti (اس، مث) کوزه.

چاپ chāp (اس، مث) صدای پا، صدای

راه رفتن آدم

چاٹ chāt (اس، مث) لیس، خوردن با

زبان لیسیدن. ۲. خوردنیهای خوشمزه که با فلفل

سیاه و ادویه درست کنند. ۳. عادت، اشتیاق.

— **جانا** jāna — } (مص، ل) لیسیدن، خوردن،

— **لینا** lena — } خوردن

چاٹنا chātna (مص، م) لیسیدن، خوردن با

ولع و حرص.

چانپ chāp (اس، مث) ۱. ظرف کره گیری

۲. یک صدای بلند برای جوشاندن شیر

چاچا chācha } (اس، مذ) عمو، عم.
چچا chācha }

چاچی chāchi } (اس، مث)
چچی chachi } زن عمو.

چادر تان کر سونا chādar tān kar

sona (مص، ل) راحت و بی خیال خوابیدن.

زندگی راحت داشتن

— **سے باہر پاؤں پھیلانا** se bāhar -

pāon phailāna (مص، ل) تکبر و خود نمائی

کردن. از حد خود تجاوز کردن.

چار = چهار

— **اجسام** } (اس، مذ) چهار عنصر، عناصر چهارگانه

— **ارکان** } (آب، خاک، باد، آتش).

— **پائی** pāee (اس، مث) تختخواب کرباسی که با چوب

چیزهای دیگر یا نخ درست کنند.

— **جامہ** (اس، مذ) ...

— چالے chālay (اس۔مذ) رفتن داماد و عروس برای
نمایش های خود چهار مرتبه در آئین با عروس را بردن

— چاند لگنا chānd lagna — (اس)
ماه چهارده رسیدن، زیبا تر شدن، اوج و ستاره
بختش یافتن

— چشم chashm — (صف) بی حیا، غیر قابل
اعتماد، بی مروت

— دن کی چاندنی din ki chāndni —
(اس۔مث) لذت موقتی حیات، لذت های زود
گذشته، زیبائی ناپایدار

— گنا guna — (صف) چهار برابر، چهار تا

چارا chāra (اس۔مذ) ۱. علوفه ۲. علف، خوراکی و دانه
خوب ماهیگیری که دارد

چاک chāk (اس۔مذ) ۱. چرخ کوزه گر
۲. چرخ چاه ۳. شکاف در آستین یا لباس
۴. (صف) دریده، پاره شده

چال chāl (اس۔مث) ۱. راه رفتن، حرکت
۲. روش، رفتار ۳. مهره شطرنج ۴. حرکت
اسب ۵. حقه، مکر، فریب

— چلن chalan — (اس۔مذ) اخلاق و رفتار
راه و روش

— چلنا chalna (اس) رفتن و رفتار پیشه
کردن، رفتن

— ڈھال dhāl — (اس۔مث) طرز راه رفتن، گام شدن

— میں آنا meg āna — (اس) مغلوب شدن،
فریب خوردن، گیر افتادن

چالا chāla (اس۔مذ) ۱. حرکت، رحلت، بزرگ کردن
چال ۲. مراسم حرکت عروس به خانه شوهر
بخانه پدر و مادر

چالان chālān (اس۔مذ) ۱. فرستادن ۲. مال بارنامه
حواله و چک ۳. تعرفه، بهای آن ۴. اجاره کشتی یا ...
عبور دادن محمولات ۵. فرستادن متهم برای محاکمه
تحت نظر مامورین دولتی ۶. انتقال دادن ...

چالیس chālees (عدد) چهل

چالیسواں chāleeswāṇ (عدد) چهلم، چهلمین
چهلم (چهلمین روز فوت کسی)

چام chām (اس۔مذ) ۱. پوست ۲. چرم، پوست حیوان
دباغی شده

چاپنا chapna (س، مذ) بیل ـ آگش

چاند chānd (س، مذ) ۱. ماه ـ قمر ۲. تاج ۳. گل
سر ۴. گل سپید روی پیشانی جانوران شبیه
دگاه ۵. هدف ـ نشانه گیری.

ـــ گہن gehen ـــ (اسم، مذ) خسوف

ـــ ماری māri ـــ (س، مث) [illegible]

چاندنی chāndni (س، مث) ۱. مهتاب
۲. [illegible] سپید ـ فرش سفید

ـــ چھٹکنا chhiṭakna ـــ (مص) مهتابی شدن
[illegible] ماه [illegible]

ـــ رات rāt (س، مث) شب مهتابی.

چاندی chāndi (س، مث) ۱. نقره ـ ثروت
۲. سود ـ منفعت.

ـــ ہونا ـــ ho'na (مص) ۱. [illegible] خاکستر
شدن ۲. استفاده مادی زیاد کردن

چاؤ chāo (س، مذ) ۱. [illegible] خواهش ـ اشتیاق
[illegible]

ـــ چوچلا chochla ـــ (س، مذ) [illegible]
[illegible]

چاول chāwal (س، مذ) برنج (چوراق).

چاہ chāh (س، مث) ۱. خواهش ـ تمنا ـ عشق [illegible]
اشتها ـ محبت ۲. [illegible]
[illegible]

چاہت chāhat (س، مث) خواهش ـ آرزو
عشق ـ محبت.

چاہنا chāhna (مص) خواستن ـ عشق [illegible]
[illegible] ـ تقاضا کردن

چاہئے chāhiye (کلمه تاکید) [illegible] ـ بایسته
ضرورت دارد.

چائے chāe (س، مث) چای

ـــ دانی dāni (س، مث) چای دان.

چبا چبا کے بات کرنا chaba chaba ke bāt karna (مص) [illegible]
[illegible] صحبت کردن [illegible]
صحبت کردن

چبانا chabāna (مص) جویدن ـ [illegible] کردن
با دندان خرد کردن

چبنی ہڈی chabni haḍḍi (س، مث) [illegible]

چبوترا chabutra (اس مذ) سکو، جای بلند و مسطح

چبن chubban (اس مث) تیغ تیغ شدن

جای سوزش. صدای که تیر میکشد و سوزش سوزنی

میشود. دردی که در نتیجه تماس بدن با چیزی

نوکدار مانند سوزن یا تیغ وغیره ایجاد شود

چبھنا chubhna (اس مذ) فرو رفتن چیزی باریک

و نوکدار مانند خار یا سوزن وغیره در پوست خلیدن.

چبھونا chubhona (اس مذ) سیخک زدن، فرو بردن

نوک سوزن یا تیغ وغیره در بدن.

چپ chup (اس مث) سکوت، خاموشی.

(صف) ساکت، خاموش

— چاپ chāp — (قید) بیصدا، با خاموشی، یواشکی

(صف) ساکت، بیصدا

— کرانا karāna — (مص) ساکت کردن.

آرام کردن.

— لگنا lagna — (مص) لال شدن، سکوت

اختیار کردن

چپاتی chapāti (اس مث) نان نازک که

تابه پخته میشود

چپا chappa (اس مذ) وجب، به اندازه یک بند انگشت

— (اس مذ) هر گوشه کنار سرزمین

چپت chapat (اس مث) سیلی، توگوشی.

چپٹا chapta (صف) مسطح، فشرده، کم عمق، پهن شده

مـ. مؤنث: چپٹی.

چپٹی chapti (صف) مسطح، پهن، فشرده

زن، مؤنث چپٹا.

چپٹانا chipţāna (اس مذ) چسباندن، ملصق کردن

چپچپا chipchapa (صف) چسبناک، چسبنده.

چپچپانا chipchapāna (مص) چسبناک بودن

چپچپاہٹ chipchipāhat (اس مث)

چسبندگی

چپراسی chaprāsi } (اس مذ) پیشخدمت، مستخدم

چپڑاسی chaprāsi } سرایدار، فراش

چپڑ چپڑ chapar chapar (اس مث)

صدای لیسیدن، صدای دهان هنگام جویدن خوراک

چپ چپ

چپڑنا chaparna (مص) روغن مالیدن، ... کردن

چپڑی chuppi (صفت) چرب شده، روغن زده شده، چرب.

— بات bāt (اسم مؤنث) چاپلوسی، تملق.

چپک chupak (اسم مؤنث) چسبندگی

چپکانا chipkana (مصدر) چسبانیدن، پیوست کردن، الصاق

چپکنا chipakna (مصدر) چسپیدن، چسپیده شدن.

چپکے چپکے chupkay chupkay (قید) پوشیده یا پنهانی.

چپل chappal (اسم مؤنث) نعلین، کفش.
چپلی chapli (هم) پائی

چپن chappan (اسم مذکر) دیگ بزرگ.

چپنی chapni (اسم مؤنث) ۱. در کوچک دیگ. ۲. استخوان زانو

چپو chappu (اسم مذکر) پارو

چپیٹ chapait (اسم مؤنث) ۱. زیان، ضربه، صدمه. ۲. آفت ناگهانی.

چت chit (اسم مؤنث) خاطر، ضمیر، ۲. ج-

جلال شکر.

— چور chor (صفت) دلبر، معشوق. ۲. به پشت دراز کشیده

— کرنا karna (مصدر) به پشت خوابیدن، در کشتی بخاک رسانیدن، شکست دادن

چتا chita (اسم مؤنث) توده هیزم که جسد مرده را در آن بسوزانند.

چترا chitra (اسم مذکر) تصویر، نقش و نگار.

— کار (اسم مذکر) مصور، نقاش.

چترا chatura (صفت) متخصص، مجرب، ماهر، کارآزموده، کهنه کار

چترائی chaturaee (اسم مؤنث) عقل، مهارت، تخصص، زیرکی.

چتکبرا chitkabra
چتلا chitla
(صفت) خالدار.

چتوان chitwan (اسم مؤنث) نظر، نگاه، نظر و التفات، نگاه کردن

— چڑھانا chaṛhāna (مصدر) اخم کردن، به اخم کشیدن، با قهر و غضب نگریستن

چٹی chaṭṭī (اسم مؤنث) خال نقطہ لکہ

— ولو (صفت) خالدار لکہ دار.

چتیرا chitera (اسم مذکر) نقاش گل و بوتہ —

نقاش، نگارگر

چٹ chaṭ | (قید) فوراً - بیدرنگ
چٹ پٹ chaṭ paṭ | بی تاخیر

چٹ chiṭ (اسم مؤنث) تکہ کاغذ یا پارچہ - برچسب

که بر کتاب یا شیشه دوا زنند. (انگ) عکس

نیز چیت chit (اسم مذکر)

چٹا chiṭṭā (صفت) سفید - بطور کنایه روپیه سکه

نقره ای.

چٹاخ chaṭākh (اسم مذکر) صدای شکستن

چوب و مانند شدن چیزی یا چیز دیگر

چٹاخ پٹاخ paṭākh — (قید) فوراً بدون تردید و بی توقف

با شتاب.

چٹاخا chaṭākhā | (اسم مذکر) صدای شکستن
چٹاکا chaṭākā | چیزی - صدای ضربه تازیانه.

چٹان chaṭān (اسم مؤنث) تخته سنگ فراخ

قطعه بزرگ سنگ.

چٹانا chaṭānā (مص متعدی) سبب لیسیده

شدن.

چٹائی chaṭāī (اسم مؤنث) حصیر بوریا یا فرش

حصیری

چٹ پٹا chaṭ paṭā | (صفت) خوش طعم - خوشمزه
چٹ پٹی chaṭ paṭī | مزیدار - لذیذ.

چٹ چٹ chaṭ chaṭ (اسم مؤنث) تق تق -

صدای ترق ترق کردن هیزم به هنگام سوختن. صدای

ترق ترق کردن مفاصل دست یا انگشتان که شکسته

میباشد.

چٹخارا chaṭkhārā (اسم مذکر) صدای که از حرکت

زبان بسقف دهان هنگام چشیدن ایجاد شود و در

تحسین طعم چیزی نیز میکنند

چٹخ جانا chaṭakh jānā (مص لازم) شکستن - شکافته

شدن - ترک خوردن

چٹکانا chaṭkānā | (مص متعدی) شکافتن - ترکاندن
چٹخانا chaṭkhānā | ترک دار کردن.

چٹ کرنا chaṭ karnā | (مص متعدی) یکجا
چٹ کر جانا chaṭ kar jānā | خوردن تمام

گنہ چلیت ۲. تباہ کردن، بباد دادن.

چٹکو chuṭkula (اِ، مذ) ۱. مزاح، شوخی.
۲. لطیفہ، جوک. ۳. داروی موثر، سادہ و مختصر.

چٹک مٹک chaṭak maṭak (اِ، مؤنث) ۱. کرشمہ، غمزہ، عشوہ. ناز. ۲. جلال و شکوہ.

چٹکنا chaṭakna | (مص، لازم) ۱. ترکیدن، شکستن صدا دار.
چٹخنا chaṭakhna | ۲. گل شکفتن، صدای حرکت شکستن. ترق ترق.

چٹکنی chaṭakni | (اِ، مؤنث) ۱. چفت در،
چٹخنی chaṭakhni | ۲. چفت و زنجیر.

چٹکی chuṭki (اِ، مؤنث) ۱. بشکن زدن، صدای ترق ترق کردن متصل انگشتان دو دست.
۲. یک مشت آرد، ادویہ و غیرہ.

— بھرنا — bharna | (مص، لازم) ۱. نیشگون گرفتن.
— لینا — le'na | ۲. طعنہ زدن.

چٹلا chuṭla (اِ، مذ) کاکل پشت سر. گیسو.

چٹنی chaṭni (اِ، مؤنث) ۱. چاشنی، ۲. ترشی کہ از میوہ جات، سبزیجات و ادویہ درست کنند.

چٹورا chaṭora (صفت) شکم پرست، کسی کہ عادت مزہ خوردن غذاہای لذیذ دارد. کسی کہ فروش میوہ و قدرت خوردن و شکم پرستی بیاد دہد.

چٹھا chiṭṭha (اِ، مذ) صورت حساب، یادداشت روزانہ، دفتری کہ در آن اسامی پرداخت کنندگان اعانہ نوشتہ شود.

چیتھڑا chithṛa | (اِ، مذ) پلاس، ژندہ.
چیتھڑا cheethra |

چیتھڑے لگنا cheethray lagāna
(مص، لازم) پلاس کردن، حاصل در فقر و فلاکت، در پلاس ژندہ زیستن.

چٹھی chiṭṭhi (اِ، مؤنث) ۱. نامہ، یادداشت، سفارش نامہ. ۲. گواہی نامہ.

بانٹنا banṭna — (مص، لازم) نامہ رساندن.
ڈالنا ḍālna — (مص، لازم) نامہ پست کردن.
رسان (اِ، مذ) پستچی، نامہ رسان، نامہ رسان.

چٹیا chuṭiya (اِ، مؤنث) کاکل، تصغیر کلمہ چوٹی. بمعنای دستہ موی بافتہ شدہ.

چٹیل chaṭyal (صفت) ۱. مسطح، خشک. ۲. میدان

یا صفت و سایہ، بعد ازیں۔

چچا chacha (اس مذ) عمو، برادر کوچک پدر کسی

— زاد بھائی zad bhāī — (اسم مذ) پسر عمو، عموزادہ۔

— زاد بہن zād behen — (اسم مؤ) دختر عمو۔

چچی chachī (اسم مؤ) زن عمو۔

چچوڑنا chachoṛna (اس) مکیدن۔ مکیدن سیب، با پستان کودک۔

چچیرا chachera (صفت) منسوب به عمو، پسر عمو۔

چخ chaḳh (اسم مؤ) نزاع، شور و شغب، جدل و دعوا

— (اسم مؤ) لجاج، مباحثہ، مجادلہ

چخے chaḳay گوشت، اور قرمہ گوشت

چھدانا	chudāna	(مص) مجامعت، جماع
چھدوانا	chudwāna	همبستر شدن مرد و زن

چھدھا chadḍha (اسم مذ) [illegible] ۲ و [illegible]

چھڈی chaddhi (اسم مؤ) کول، سوار بر پشت کسی

— توڑنا toṛna (مص)

— چڑھنا chaṛhna سوار شدن

— لینا le'na بر پشت کسی

— چڑھانا chaṛhāna — (مص) بر پشت گرفتن

— دینا de'na کسی کول کردن

چر char (اسم مؤ) ۱۔ صدای کرر، پارہ شدن پارچہ و ما ۲۔ ج ۳۔ جائی کہ بعد از طغیان آب گل و لای جمع شود ۴۔ مالا فی زمین ۵۔ سود، روغن، بارانی چارہ اقارب

چراغ پا ہونا charāg pa ho'na (مص) ۱۔ صحبت خشمگین شدن ۲۔ بہ دست و پا [illegible] روی دو پا

گھی کے چراغ جلنا ghee ke charāg jalna (مص) [illegible]

بے چراغ — be — (صفت) یک [illegible] خانہ‌ای کہ روشنی [illegible]

چراغی (اسم مؤ) ۱۔ [illegible] ۲۔ [illegible] ۳۔ [illegible]

چرانا churāna (مص) [illegible] چیزی [illegible]

چرانا charānā (مص ل) چرانیدن۔ مویشی را در علفزار و چمن ...۔ ۲۔ تحصیل دست انداختن

چرانا churānā (مص م) دزدیدن۔ جذب کردن ۔ پنہان کردن۔ غائب ساختن

— **آنکھ** āṅkh (مص م) نگاہ دزدیدن۔ خودداری کردن از نگاہ بہ جانب کسی۔

چراند chirānd (اسم مؤنث) بوی سوختن چرم یا مو وغیرہ یا لباس۔

چربہ charba (اسم مذکر) جمع چربے ۱۔ یک یعنی روی کاغذ نقش ۔ ۲۔ کاغذ کاربن ۔

— **اتارنا** utārnā (مص م) یک یعنی روی کاغذ نقش ... گرفتن ۔ بطور کپی تقلید نمودن از کسی

چرپرا charparā (صفت) ۱۔ تند و تیز ۔ ادویہ ۲۔ ...۳۔ ...

چرپرانا charparānā (مص ل) سوزاندن۔ تند بودن

چرپراہٹ charparāhaṭ (اسم مؤنث) تندی و تیزی

چرچا charchā (اسم مذکر) شایعہ صحبت راجع بہ وقایع گذشت

— **کرنا** karnā (مص م) راجع بہ چیزی صحبت کردن

چرچرانا charcharānā | **چرچرانا** chirchirānā (مص ل) ۱۔ آہستہ ترقیدن ۔ ترق کردن چوب چریق چریق کردن و شل صدای کشش تو اسطہ از بلند چوب ۲۔ موقع سوختن ۔ ۳۔ سوزش داشتن

چرچراہٹ chirchirāhaṭ (اسم مؤنث) ۱۔ درد بی بیشانی ۲۔ صدای چریق چریق ۔

چرخہ charkhā (اسم مذکر) جمع چرخے ۱۔ چرخ نخ ریسی ۲۔ قرقرہ یا چرخ خیالی ۔ ۳۔ (صفت) لاغر، ضعیف و ضعیف ۔

— **کاتنا** kātnā (مص م) ریسیدن نخ

— **پونی** pūnī (اسم مؤنث) ۱۔ چرخ نخ ریسی و لوازم آن ۔ ۲۔ ...

— **ہو جانا** ho jānā (مص ل) لاغر شدن در اثر استعمال بسیار شدن

چرخی charkhī (اسم مؤنث) ۱۔ چرخ ۲۔ ...گی بر چیزی کہ بچرخد ۲۔ قرقرہ نخ ۳۔ چرخ و یا آلت بند کردن چیب دار و غیرہ

چرس charas (اس مذ) ۱. کیسهٔ چرمی. ظرف دلو
بزرگ چرمی که با آن آب کشند. ۲. چیزی
مسکر و مستی آور که مانند تنباکو دود آن میکشند

چرسا charsa (اس مذ) ۱. پوست گاو و گاومیش
۲. دلو بزرگی که با چرم خام درست کنند.

چرکا charka (اس مذ) ۱. زخم سطحی. خراش.
۲. داغی که با آهن گرم بر جانور گذارند.
۳. زیان. خسارت.

چرکنا charkana (اس مذ) بیان کسی که کارش
طعنه دادن به ... او عمل است

چرن charan (اس مذ) پا. قدم. گام.

— چھونا chhuna | (اس) دست پای
— لینا le'na | کسی گذاشتن برای
احترام پا - احترام گذاشتن

چرنا charna (اس) ۱. چریدن. ۲. شلوار
شلوار کوتاه که تا بالای زانو است.

چرنا chirna (مص) دریدن. شکافتن

چرواہا charwāha (اس مذ) چوپان. شبان.
گله بان

چرواہی charwāhi (اس مث) ۱. شغل چوپانی. گله
گله بانی

چروائی charwāee (اس مث) ۱. حق چرا
۲. مرتع.

چروائی churwāee | (اس مث) اجرت دوختن
چرائی charāee | یا بیرون جاسب.

چری chari (اس مث) قصیل.

چریتر charitr | (اس مذ) احوال. زندگی. حیله
چلیتر chalitr | مکر و فریب زن.

چڑ chiṛ (اس مث) ۱. کینه. استهزاء. حساسیت
نسبت به چیزی یا کسی.

چڑچڑ char char (اس مث) ۱. صدای ...
بلند شکستن ... صدای ...

چڑچڑا chirchira (صف) زودرنج. بدخلق. عصبانی
آزرده

—پن —pan (اس مذ) زودرنجی. بدخلقی.
آزردگی

چڑنا chirna (مص) رنجیدن. آزرده شدن

چڑھا جانا charha jāna (مص) از دست دادن.

بشتاب فرو بردن چیزی از دہن

چڑھانا charhāna (مص م) ۱. بالا بردن، بلند
کردن، سوار کردن ۲. آشامیدن. ۳. نذر
دادن.

چڑھاؤ charhāo (امذ) ۱. صعود ۲. مد،
سربالائی.

چڑھاوا charhāwa (امذ) پیشکش،
نذر و نیاز

چڑھائی charhāee (امث) ۱. صعود، فراز
سربالائی. ۲. حملہ، ہجوم

چڑھنا charhna (مص ل) ۱. صعود کردن، بالا رفتن
مرتفع شدن. ۲. حملہ کردن.

چڑی chiṛi (امث) گنجشک ماده

— **مار** — mār (امذ) صیاد پرندگان.

چڑیا chiṛya (امث) گنجشک، پرنده.

— **خانہ** — khāna — | نفخ ن (امذ)
— **گھر** — ghar — | باغ وحش.

سونے کی — sonay ki بطور کنایہ
مایہ ور کسا

چڑیل churel (امث) ۱. زن زشت رو، زن پلید
وبدکار. ۲. روح خبیث.

چسک chasak (امث) درد، درد خفیف.

چسکا chaska (امذ) غذا از روی شوق. ۲. لذت
دلپسند، مزه ای که زبان بآن عادت کند
۳. اشتیاق.

چسکنا chasakna (مص ل) درد قابل تحمل داشتن.

چسنا chusna (مص ل) مکیده شدن.

چسنی chusni (امث) ۱. بطری شیشه شیر
کودک شیرخوار. ۲. پستانک.

چشم نمائی (امث) ملامت، سرزنش.

— **کرنا** — karna — (مص م) سرزنش، ملامت کردن

چغد chughad (امذ) ۱. بوف، جغد ۲. آدم احمق

چغل chughal (امذ) ۱. سخن چین، نمام، کسی که
در غیاب کسی بدگوئی او را میکند. ۲. چغل ۳. پاک
گل سوراخدار که در مجرای ناودان زیر مجرا قرار میدهند.

خور (امذ) سخن چین، نمام.

چغلی chughli (امث) ۱. سخن چینی ۲.
بدگوئی، دو رنگی

چفتی chafti (اس، مث) خارش، مسطر

چق chaq (اس، مث) بوریا که از باریکه‌های چوب
خیزران میسازند، پردهٔ حصیری

چک chak (اس، مث) ۱. درد کمر و پشت که
بخور کمال خوردن و صدمه دیدن اعصاب بوجود
آید ۲. پردهٔ حصیری

چک chak (اس، مذ) ۱. ملک، قطعهٔ زمین
۲. تراج ملک

بندگی (اس، مث) نشان، علامت گذاری ملک
و زمین با قطعه مرز معین کردن زمین زراعتی

چکا چوند chaka chaund (اس، مث)
خیرگی چشم در برق یا تابش نور زیاد

چکانا chukana (مص) ۱. تمام ساختن ۲. اصلاح
تصفیه کردن ۳. معین کردن قیمت

چکاؤ chukao (اس، مث) تصفیه، اصلاح، تعیین

چکٹ chikat (صف) کثیف، چسپ چرک

چکٹنا chikatna (مص) چسبناک و کثیف
و چسب آلود

چکر chakkar (اس، مذ) ۱. چرخ ۲. گردگرد ۳. دایره

حلقه، ۴. گرداب، ۵. گیجی، ۶. گردش، ۷. چرخ
۸. گردش

— آنا ana (مص) گیج شدن، سرگیجه داشتن

— دینا de'na (مص) ۱. بحرانی ... فریفتن

— میں آنا men ana (مص) ۱. بمشکل ...
بزحمت افتادن

— میں ڈالنا men dalna (مص) گرفتار کردن
کسی را.

چکرانا chakrana (مص) ۱. حیران و مبهوت شدن،
گنگ شدن، گیج شدن ۲. چرخیدن، دور زدن

چکلا chakla (اس، مذ) ۱. چوب یا سنگ گرد و مسطح که
روی آن چونه خمیر را پهن کنند ۲. محلهٔ فواحش یک
شهر ۳. (صف) وسیع، عریض. ۴. گسترده
۵. ملک، ناحیه، استان، ایالت

چکلی chakli (اس، مث) ۱. قرقره، چرخ چاه آب که
طناب به دور آن می‌پیچد ۲. قطعه سنگ مدور
۳. (صف) پهن، عریض.

چکما chakma (اس، مذ) ۱. ... فریب
۲. گول، فریب، حیله

— دینا de'na — (مص) حساب پاک کردن. قیمت دادن.

— کھانا khāna — (مص) فریب خوردن.

چکن chuckan (اس مث) ... پارچه گلدوزی شده.

چکنا chukna (مص) تمام شدن. پایان یافتن. ادا شدن. تصفیه شدن. فیصله یافتن.

چکنا چور chakna chur (صف) ریزه ریزه. خرد و خمیر شده. خسته زیاد.

چکنائی chiknāee (اس مث) روغن، چربی.

چکوتا chakauta (اس مذ) [illegible] و فیصله. مصالحه. نرخ چیزی.

چکوترا chakotra (اس مذ) [illegible] از مرکبات. [illegible] بزرگتر است.

چکھانا chakhāna (مص) وادار به چشیدن کردن.

چکھنا chakhna (مص) چشیدن. مزه کردن.

چکی chakki (اس مث) ۱. دست آس. آسیاب ... ۲. سنگ آسیاب.

— پیسنا peesna — (مص) ۱. آسیاب کردن ۲. رنج بردن.

— رہنا rahna — (مص) ...

— کا پاٹ ka pat — (ترکیب اضافی) سنگ آسیاب. کنایه از ...

چگانا chugāna (مص) وادار کردن مرغ به برچیدن دانه. دانه دادن به مرغ و جوجه.

چگنا chugna (مص) برچیدن دانه با نوک (پرنده).

چل chal (فعل امر از مصدر چلنا chalna) بمعنی برو. حرکت کن.

— بسنا basna — (مص) مردن.

— چلاؤ chalāo — (اس مذ) آخرین ساعات قبل از مردن.

— دینا de'na — (مص) ترک کردن. جان دادن.

چل chul (اس مث) خارش. بیقراری. اضطراب.

رنجش بستر دست و پا

چلّا chilla (ا - س - مذ) چله کمان. حلقه ای که و یک سره کمان گذارند ۲. حلیله رشته و سر یا حج عمامه ۳. نوعی نان شیرینی که در روغن پزند

چلانا chalāna (مص م) ۱. راندن. بحرکت در آوردن ۲. آتش کردن تفنگ. ۳. جاری کردن. ۴. اداره کردن.

چلّانا chillāna (مص ل) جیغ کشیدن. فریاد زدن. زیاد کردن صدای بلند گریه و زاری کردن

چلاؤ chulāo (ا - س - مذ) چلو.

چلبلا chulbula (صفت) ۱. بیقرار. نا راحت ۲. آتشپاره. زنده دل. شوخ.

چلبلانا chulbulāna (مص ل) بیقرار و نا راحت بودن.

چلبلاہٹ	chulbulāhaṭ	(ا - س - مؤنث)
چلبلا پن	chulbula pan	(ا - س - مذ)

بیقراری. ناراحتی. اضطراب

چلت پھرت chalat phirat (ا - س - مؤنث) سرعت. چستی. چابکی. چالاکی. تحرک

چلتا	chalta	(صفت) ۱. رونده. متحرک. جاری
چلتی	chalti	۲. مشهور. معمول. رایج. متداول.

— پرزه purza — (ا - س - مذ) شخص زرنگ. حقه باز. فریب دهنده.

چلتی دکان. کسب پر رونق

چلم chilam (ا - س - مؤنث) سر قلیان

چلمچی chilamchi (ا - س - مؤنث) لگن. ظرفی برای دست شستن

چلمن chilman (ا - س - مؤنث) پرده که از نی یا تخته های باریک چوبی، یا از نی ساخته میشود.

چلن chalan (ا - س - مذ) روش. رفتار. عادت ۲. جریان.

چلنا chalna (مص ل) ۱. رفتن. حرکت کردن. قدم زدن. روان بودن. جاری بودن. ۲. رواج یافتن. پیشرفت کردن. ۳. در رفتن (تیر و تفنگ و توپ وغیره) ۴. نفوذ یافتن ۵. بیهوش شدن

چلنی chalni (ا - س - مؤنث) چھلنی chhalni ۲. غربال

چلو chulloo (ا - س - مذ) گودی کف دست که در ظرفی

جمع کنند کہ ستارہ ای آب پیدا یعنی در کہکشان جا گیرد

— میں الّو ہونا meṇ olloo ho'na —
(محاورہ) از استعمال مقدار کم شراب، سنگ سیاہ مست شدن

— میں سمندر نہیں سماتا — meṇ — samandar nahiṇ samātā
(ضرب المثل) آدم کم ظرف در ابہام کہ بے رنگ جا گیرد مست

چلوانا chalwāna (مصدر متعدی) وادار یا وادار کردن وادار شدن (ماشین وغیرہ) کردن.

چمار chamār (اسم مذکر) کسی کہ سروکار کشش پیدا است. کاشی، دباغ، پوست دوز، جلاد نام مستعملہ است.

چماری chamāri (اسم مؤنث) زن چمار

چمپا champa (اسم مذکر) درختی کہ گل زرد خوشبو دارد

چمپا کلی champa kali (اسم مؤنث) گردن بند زینتی کہ جزیی از گل چمپا دارد و یا مرہ و مرو زنجیر از پوست ساخت

چمپت ہونا champat ho'na (محاورہ) غایب شدن، ناپدید شدن، در رفتن، گریختن، فرار کردن.

چمٹا chimṭa (اسم مذکر) انبر، انبرہ، انگیر، ہ گاز انبر، انبر چوبی، کفگیر

چمٹی chimṭi (اسم مؤنث) انبرک کوچک.

چمٹانا chimṭāna (مصدر) چسپاندن، جسم وصل کردن.

چمٹنا chimaṭna (مصدر) چسپیدن، گرفتن، پیچیدن، دنبال کسی رفتن، تعقیب کردن

چمچہ chamcha (اسم مذکر) قاشق (ج) قاشق

چمچی chamchi (اسم مؤنث) قاشق کوچک.

چمڑا chamṛa (اسم مذکر) چرم، پوست، جلد، چرم خام.

چمڑی chamṛi (اسم مؤنث) پوست، چرم

چمک chamak (اسم مؤنث) درخشش، درخشندگی، نورانی، تشعشع، سناء درخشان، درخشیدن، — دار، درخشان، متلالی

— دمک — damak (اسم مؤنث) جلال، درخشندگی، زرق و برق

چمکارنا churnkārna (ف.م) صدای بوسه از لب
در آوردن. ساکت کردن کودک. نوازش کردن

چمکانا chamkāna (ف.م) ۱. سبب تشعشع و نور
دادن شدن. تابش و تابان کردن. صیقل کردن
۲. چهره خوش کردن مست.

چمکلی chamkali (اس.مث) یک نوع زیور سینه
زنان که از حلقه و زنجیر طلا و نقره ساخته میشود.
جینه پوزار طلا و نقره.

چمکنا chamakna (ف.ل) درخشیدن. برق زدن
جرقه زدن. بیاری پیاده و ثروت رسیدن. خوشبخت
شدن. پیشرفت کردن

چمکی chamki (اس.مث) ستاره. ولک یا ملک بوراق
بر روی پارچه دوخته.

چمنی chumni (اس.مث) لوله لامپا. لوله دودکش
دودکش و این کلمه انگلیسی chumney است.

چنا chana (اس.مذ) نخود

چناؤ chunāo (اس.مذ) ۱. انتخاب ۲. ترتیب
قرار دادن مرتب چین های دیوار یا چادر و غیره
و این کلمه بعض دوم در فارسی چینه گوییده و مرای

دیوار یعنی یک چین در خشتی گل برای دیوار.

چنائی chunaee (اس.مث) ۱. ساختن و بنا کردن
عمارت یا یک دیوار. ۲. جهت چیدن ساختمان
دیوار و تعمیر

چنبیلی chanbeli (اس.مث) گل یاسمن.

چنتا chinta (اس.مث) ترس. خوف. هراس
اضطراب. فکر

چنچل chanchal (صف.) ۱. چالاک. زرنگ.
۲. شوخ طبع. ظریف

چنچنا chunchuna (صف.) ۱. ترش رو. بد خلق عصبانی
۲. مردی که زود گریه دارد

چنچنانا chunchunana (ف.ل) ۱. گزیده شدن از
نیش و غیره ۲. جیغ کشیدن. صدای زیر تیز
(مانند اوای روغن که در ماهیتابه ...)
۳. بد خلقی کردن

چندا chanda | (اس.مذ)
چندرا chandra | ماه. قمر

چند روزه chand roza (صف.) ماضی. ناپایدار
موقتی.

چندن هار chandan har (اس مث) یک ہار گردن ہمہ ریجی ہرما.

چندہ chanda (اس مذ) بجیج و بطانت امداد. تعاون

چندھا chandha (صف) کسی کہ بیانی ضعیف دارد. نیم کور. رویک بین حسہ اس هاکم نکیک چتم

چنڈی chandi (اس مث) پوسس یک پارچہ سنکس.

چندیا chandya (اس مث) فرق سر. سر تومان کنیک.

پر بال نہ چھوڑنا par bāl na chhorna — (مص) فخص کردن کسی. غرہ تراشیدن بزی کسی تا حد افلاس.

چنڈال chandāl (صف) پست. فرومایہ. سنگ ناکس. دل

چنڈو chandu (اس مذ) قندی کہ از تریاک ساختہ. حیشود. شیرہ تریاک

باز (اس مذ) معتاد بہ چنڈو

خانہ (اس مذ) مقام بیزہ کشی خانہ

چنری chunri (اس مث) یک نوع روسری رنگین زنانہ

چنگا changa (صف) سالم. شفا یافتہ. خالص. خوب

— بنانا banāna — (مص) بطور طنز حیران و عاجز کردن

چنگاری chingāri (اس مث) جزو آتش. اخگر.

چنگیر changeer (اس مث) سبد گل. سبد نان

چنگھاڑ chinghār (اس مث) جیغ. صدای نامطبوع. صدای شبیہ داری فیل.

چنگھاڑنا chinghārna (مص) جیغ کشیدن. شیپور زدن

چنگی chungi (اس مث) مالیات. حقوق گمرک. عوارض

چننا chunna (مص) ۱. برچیدن. جمع کردن. انتخاب کردن ۲. جدا کردن چیزی از کل مواد ساختن ۳. چین دادن لباس و پردہ

چنوانا chunwana (ف م) واداره کتاب.
برچیدن خوردن. ۲. وادار به چیدن دیوار کردن

چنور chanwar (ف س مذ) دستۂ دم گاو کہ مگس
کرانی دور کردن مگس بکار میرود. مگس ران
کہ از موی دم اسپ ساختہ میشود.

چنیا chanya (صف) چیلے کوچک.
بیگم begam _ (ف س) تریاک. افیون

چچھورا chhichhora (صف) کم ظرف نا شکیبا
فرومایہ.

چھچھوندر chhachhoondar (ف س مث)
۱. موش کور زیر زمینی. ۲. نوعی آتش بازی.
۳. منک کہ درین مردم بنگ وجود دارد

چھدا chhudda (ف س مذ) ۱. رہا کردہ بسخت
بچہ گونہ.

چھدنا chhudna (ف ل) سوراخ شدن.

چھرا chhura (ف س مث) کارد بزرگ. خنجر
چھری chhuri (ف س مث) چاقو

_ تلے دم لینا talay dam le'na
(ف ل) در گرفتاری صبر کردن

چھریرا chharera (صف) نازک. سبک. لاغر اندام

چھڑ chhar (ف س مث) تیر چوبی. چوب نیزه.

چھڑانا chhurana		(ف ل) کسی را از گرفتاری
چھڑوانا chhurwana		خلاص کردن. سبب

آزادی کسی شدن.

چھڑکاؤ chhurkao (ف س مذ) پاشش. پاشیدگی آب
ترشح.

چھڑنا chharna (ف ل) بیرون گندم و برنج وغیره
جنگ و جدا کردن سبوس و پوست آن.

چھڑنا chhirna (ف ل) دست زدن شدن. نواخته
شدن (ساز).

چھڑی chhari (ف س مث) عصا. عصای باریک
چوب تیر باریک.

چھکا chhakka (ف س مذ) شش (در اصطلاح ورق
بازی) منسوب به شش.

چھکڑا (ف س مذ) گاری بزرگ کہ در آن گاو
ها را میبندند. ۲. (صف) کہنہ و فرسوده.

چھل chhal (ف س مذ) حیلہ. تقلب. فریب. مکر
چھلا chhalla (ف س مذ) حلقۂ انگشت

چھلانگ chhalāng (اسم مؤنث) جست، جهش، خیز، پرش.

— لگانا lagāna — (مصدر) جستن، پریدن

— مارنا māna — پرید.

چھلاوا chhalāwa (اسم مذکر) جن غول پری که فریب دهنده است و مطلوب معنای روح خبیث بکار میرود. بکی یعنی فرار و شوخی کننده و معشوق میچه.

چھلکا chhilka (اسم مذکر) قشر، پوست، سبوس، خس.

چھلکانا chhalkāna (مصدر) لبریز کردن مایع در ظرف کران لب در ظرف باشد. ریختن مایع

چھلکنا chhalakna (مصدر) لبریز شدن، ریختن مایع در ظرف.

چھلنا chhalna (مصدر) فریب دادن، گول زدن. پوست کندن، ساییدن، پوست کندن. اسم مرکب.

چھلنی chhalni (اسم مؤنث) الک، غربال.

— ہونا hona — (مصدر) سوراخ سوراخ شدن، جای بسیار زخم داشتن

چھلنا chhilna (مصدر) خراشیده شدن، پوست کنده شدن، پوست میوه و قشر چیزی

چھم چھم chham chham (اسم مؤنث) صدای زنگوله و صدای زیور آلات.

چھن chhan (اسم مذکر) صدائی که از چکیدن آب یا ریختن قطره و غیره در ریگ و صدای جز جز یا شیء سوخته صدای جرینگ جرینگ صدای زنگوله.

چھنال chhanāl (اسم مؤنث) فاحشه، قحبه، زن بدکاره، جنده.

— پن pan (اسم مذکر) روسپی گری.

چھنالا chhinala جنگ، فاحشگی.

چھنٹائی chhantāee (اسم مؤنث) پاک کردن، غربال و جدا کردن، ... اجرت پاک و غربال و جدا کردن.

چھنگا chhanga (اسم مذکر) شش انگشتی، کسی که یک انگشت اضافی دارد

چھنگلی chhungli } (اسم مؤنث) انگشت کوچک دست
چھنگلیا chunglia }

دیا

چھننا chhanna (مص ل) بیختہ شدن ـ غربال شدن ـ الک شدن ۲۔ سوراخ سوراخ شدن (از تیر تفنگ) ۳۔ کینہ و دشمنی داشتن ـ نفرت و کدورت داشتن ۴۔ تحقیق شدن ـ بررسی شدن ۵۔ الک غربال۔

چھننا chhanna (مص ل) محروم شدن ـ جدا شدن به زور گرفته شدن۔

چھو chhu (اسم مث) صدای فوت کردن (دمیدن) پس از خواندن دعا یا افسون برای دفع اجنہ و بلا

ـ **منتر** mantar ـ (اسم مذ) طلسم، ورد گری، جادو۔

اڑن چھو ہونا uran chhu ho'na (مص ل) ناپدید شدن ـ ناگہان غائب شدن۔

چھوارا chhuara | (اسم مذ) خرمای خشک ـ
چھہارا chhuhara | خرما خارک

چھوانا chhwana | (مص م) ـ پاتا دادن ـ لمس
chhuana | با دست ـ ۲۔ لمس کردن
مس کردن

چھوت chhoot (اسم مث) ناپاکی ـ سرایت (ناپاکی) کسی

ـ **جھاڑنا** jhāṛna ـ (مص م) دفع کردن تاثیر سایہ آدم ناپاک که بر کسی افتاده باشد ـ وغیره

چھوٹ chhoot (اسم مث) تخفیف ـ نجات ـ رہائی ـ فرصت ـ آزادی ۲۔ تیر و جواہر۔

چھوٹا chhota | (صفت) ۱۔ کوچک ـ ریز ـ کم ـ
چھوٹی chhoti | جوان ـ کمتر ـ ناچیز ـ
چھوٹے chhotay | ۳۔ تابع۔

چھوٹائی chhotaee (اسم مث) کوچکی ـ

چھوٹی بات bāt ـ (اسم مث) موضوع جزئی و کم اہمیت

چھوٹنا chhootna (مص ل) ۱۔ رہا شدن ـ آزاد شدن خلاص یافتن ۲۔ از دست رفتن ـ متروک شدن۔

چھوڑنا chhoṛna (مص م) ۱۔ ول کردن ـ ترک کردن صرف نظر کردن ـ دست برداشتن ۲۔ معروف شدن ـ استعفا دادن ۳۔ در کردن (تفنگ) توپ ۴۔ کشیدن ـ جلو کردن

چھوکرا chhokra (س - مذ) پسر، بچہ ۔ ۲ کودک نادان ، ناتجربہ کار ۔

چھوکری chhokri (س - مؤ) دختر، بچہ ۔ کلفت ، دختر ۔

چھونا chhuna (ف - م) ۱ ۔ لمس کردن ، مس کردن ۔ ۲ ۔ رعایت کردن ۔

چھوئی موئی chhui mui (س - مؤ) ۱ ۔ گیاہی حساس (لاجونتی) کہ وقتی بان دست زنند خود را جمع میکند ۔ ۲ ۔ چیزی لطیف و نازک ۔

چھہتر chhihattar (عدد) ہفتاد و شش

چھیاسٹھ chhiyasath (عدد) شصت و شش

چھیاسی chhiyasi (عدد) ہشتاد و شش

چھیالیس chhiyalis (عدد) چہل و شش ۔

چھیانوے chhiyanway (عدد) نود و شش ۔

چھیپ chheep (س - مؤ) لکہ، نشان ، مرض پوستی ۔

چھیپی chheepi (س - مذ) قلمکارساز ۔

چھیچ chheej (س - مؤ) تنزل ، کسر ، کاہش ۔

چھیجنا chheejna (ف - ل) کاہش یافتن ، کم شدن

وزن یا ارزش ۔

چھید chheed (س - مذ) سوراخ ، رخنہ ، خلل ۔

چھیدنا chheedna (ف - م) سوراخ کردن ، نفوذ کردن ۔

چھیڑ chhher (س - مؤ) ۱ ۔ لمس ۔ ۲ ۔ آزردگی ، رنجش ، اذیت ۔

چھیڑ chhher	(س - مؤ) ۱ ۔ عمل رنجاندن	
خانی khani	۲ ۔ شوخی ، آزارش	

چھیڑنا chhherna (ف - م) رنجاندن ، اذیت کردن ، ناراحت کردن ، تحریک کردن ، مسخرہ کردن ۔

چھیل chhael	(صفت) آدم شوخ و شنگ ، شخص خوش پوش
چھیلا chhaela	با لباس ۔ ۲ ۔ زیبا ۔

چھیلن chhilan (س - مؤ) پوست کندہ شدہ از میوہ وغیرہ ، تراشہ

چھیلنا chheelna (ف - م) پوست کندن میوہ وغیرہ ، تراشیدن ۔

چھینٹ chheent (س - مؤ) ۱ ۔ چیت (پارچہ) ۲ ۔ ترشح آب ، قطرہ مایع

چھینٹا chheenta (س - مذ) ۱ ۔ لعن ، ۲ ۔ ترشح آب یا مایع ۳ ۔ لعن و طعن ۔ ۴ ۔ فریب ۔

— دینا de'na | (مص م) پاشیدن آب.
— مارنا māna | (م) موسی کاران. ضربت دادن

چھینک chheenk (اسم مث) عطسه
چھینکنا chheenkna (مص) عطسه کردن.

چھیننا chheenna | (مص م) ربودن. قاپیدن
چھین لینا cheen le'na | ربودن. بزور تصرف
کردن. م. پیچ دادن. م. محروم کردن.

چہچہا chahchaha | (اسم مذ) چہچہ
چہچہاہٹ chahchahāhat | بلبل خوانی

چہیتا chahita | (صفت) معشوق. محبوب.
چہیتی chahiti | مونث دوست داشتنی
(صفت مونث) معشوق.

چنوتی chunoti (اسم مث) [illegible]
[illegible] برای پان و برگ تنبول [illegible]
نگاه میدارند.

چو chau (صفت) چہار
— بارا bāra (اسم مذ) اطلاق چہار دری یا چہار
[illegible] عمارت
— بچہ bacha (اسم مذ) [illegible]

[illegible] اطراف
— بندی bandi (اسم مث) [illegible] بستن چہار دست
پای اسب.
— بولا bola (اسم مذ) [illegible] چہار مصرعی
— پایہ pāya (اسم مذ) [illegible]
— پہیا pahya (اسم مث) گاری چہار چرخی
— راہا rāha (اسم مذ) چہار راه. محل تقاطع دو
خیابان.
— کور kore (صفت) چہار پہلو
— کھونٹا khunta (صفت) چہار گوشه چہار گوشه
— گنا gina (صفت) چہار برابر.
— ماسا māsa (اسم مذ) چہار ماه. فصل باران.
چوالیس chawālis (عدد) چہل و چہار.
چوبا choba (اسم مذ) [illegible] چوب کلفت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
چوبیس chawbis (عدد) بیست و چہار
چوپٹ chaupat (صفت) [illegible]

و بر چیده رنگ تا به رو ز از نج بسته. ۲- ویران.

تباه خراب

— کرنا karna — (مص) خراب و ویران و مسمار کردن

چوت choot (اسم مث) فرج زن. کس.

چوتڑ chootar (اسم مذ) سرین. کفل.

— بجانا bajāna — (مص) بسیار خوشحال بودن.

— پیٹنا pitna — (مص) گریه و زاری کردن.

متاسف بودن.

— دکھانا dikhāna — (مص) فرار کردن.

چوتھ chaoth (اسم مث) ۱- چهار یک. ربع یک.

چهارم ... ۲- ...

... دریافت میکرد.

چوتھا chawtha		
چوتھی chawthi	(صفت) چهارم. چهارمین.	
چوتھے chawthay		

چوتھائی chawthāee (صفت) چهارم

چهار یک

چوتیا chootya (اسم مذ) شخص احمق

چوٹ chot (اسم مث) ۱- ضربت. ۲- زخم ...

شکستن. ۲- زیان.

— کرنا karna — (مص) آسیب رسانیدن. ۲- حمله کردن.

— لگنا lagna — (مص) زخمی شدن

چورا chora (اسم مذ)	
چوری chori (اسم مث)	دزد
چورے choray (اسم مذ)	

چوٹی choti (اسم مث) ۱- کاکل. موی که بافته و پشت سر قرار دارد. ۲- قله کوه. ۳- ...

... ا ... پشت ... بسته ... میشود.

چوچلا choachla	(اسم مذ) ناز و عشوه
چونچلا choanchla	ناز و عشوه در مقابل ...

... حیرت انگیز ... ۲- ...

... عشق ... میشود.

چوچی chuchi (اسم مث) نوک پستان. پستان ...

... کردن.

چودنا choadna (مص) جماع کردن ...

چودہ chawda (صد) (ع) چہاردہ

چودھری chawdhari / چوہدری chawhdri (اس مذ) کدخدا۔ نمبردار۔ مالک

چودھراہٹ chawdhrāhat / چوہدراہٹ chawhdrāhat (اس مث) برتری۔ تفوق۔ بالادستی۔

چور chore (اس مذ) دزد۔

— بازار bāzār (اس مث) بازار سیاه۔

— پڑنا parna (مص) دستبرد زدن بخانۂ کسی۔

— پہرا pehra (اس مذ) حراست پنہانی۔ نگہبانی مخفیانه

— خانہ (اس مذ) صندوق یا طاق پنہانی۔ گنجۂ سری و مخفی۔

— محل mahal (اس مذ) محل و جائی که پادشاه [illegible] برای زنهای صیغه خود اختصاص میداد (اس مث) زن غیر منکوحه یک مرد

چور choor (صف) بسیار خسته۔ کوبیده شده و [illegible] مستی۔ سیاه مست

— (صف) قطعه قطعه۔ ریزه ریزه۔ خسته۔ کوبیده شده

چورا choora (اس مذ) ریزه۔ خرده [illegible] ساییده شده از چیزی۔ خاکه

— کرنا karna (مص) خورد کردن۔ ریز کردن.

چوراسی chawrāsi (عدد) هشتاد و چهار

چورانوے chawrānway (عدد) نود و چهار

چورس chauras (صف) مستطیل قائم الزاویه

چوری chawri (اس مث) مگس پران که از موی دم گاو یا موی دم اسب درست شده باشد.

چوری chori (اس مث) دزدی

— چھپے زیر جلی۔ دزدکی۔ مخفیانه

— کرنا karna (مص) دزدی کردن

— لگانا lagāna (مص) تهمت دزدی بکسی زدن

چوڑا chawra (صف) عریض۔ پهن۔ فراخ۔ گشاده

— چکلا chakla (صف) وسیع۔ عریض۔ پهن

چوڑان chawran / چوڑائی chawrāee (اس مث) پهنا۔ عرض (صف) گشادگی

چوڑھا chaurha (اس مذ) [illegible] جاروبکش۔ رفتگر۔ پست۔ کثیف

چوڑی choori (اس مث) النگو۔ حلقه شیشه ای یا [illegible]

— دار (صف) دارای پاچه (چیزی دار)

چوزه chuza (ا.س.مذ) (فتح ز) جوجه پرندگان، پسربچه، دختربچه.

— باز (ا.س.مث) دو کسی را دوست دارد، پسران و جوانان

چونسٹھ chawsath | (عدد) شصت و
چونسٹھ chawnsath | چهار.

چوسنا chusna (ف) مکیدن، جذب کردن

چوغه choga | (ا.س.مذ)
چغا chaga | عبا، ردا

چوک chuk (ا.س.مث) ۱. حذف شده، ترجم افتاده، ۲. اشتباه، خطا.

چوک chawk (ا.س.مذ) چهار راه، بازار، میدان کسب و کار

چوکا chawka (ا.س.مذ) ۱. محل که ... ۲. چهار دو ... ۳. تحت چهارگوش، آجر ... شامل چهار عنصر ...

چوکر chokar | (ا.س.مذ) سبوس گندم، جو،
چوکھر chokhar | سایه ...

چوکڑی chawkri (ا.س.مث) ۱. گروه چهار نفره ۲. جست و پرش

— بھرنا bharna (مص) جست و خیز کردن.

چوکس chawkas (صف) آماده، متوجه، با احتیاط، دقیق، مراقب، هوشیار، ساعی، فعال.

چوکسی chawksi (ا.س.مث) مراقبت، هوشیاری، توجه، دقت

چوکنا chukna (مص) ۱. خطا کردن، اشتباه کردن ۲. فرصت از دست دادن ۳. فراموش کردن

چوکنا chaukanna (صف) به معنی لغوی ای یک چهارگوش است، با فرصت، محافظه‌کار، هوشیار

چوکھٹ chaukhat (ا.س.مث) چهارچوب در، آستانه در

چوکھٹا chaukhta (ا.س.مذ) قالب، چهارچوب، قاب عکس و غیره.

چوکی chauki (ا.س.مث) ۱. چهارپایه، نیمکت، صندلی ۲. محل قراول، کلانتری

— دار dar (ا.س.مذ) قراول، کشیک.

چول chool (ا.س.مث) دامنه، لبه، پارچه ... مانند ...

چولا choala (اسم مذکر) ۱. پاکس. ۲. جامہ پشمینہ ۳. جوگیان. سوراخی پاکہ کراوس از شب شمعت شبنم

— چھوڑنا chhorna — (اس) مردن قالب تہی کردن

چولہا cholha (اسم مذکر) اجاق.

چولی choli (اسم مونث) جلیقۂ زنانہ

— دامن کا ساتھ ہونا daman ka sath ho'na (اس) متحد بودن با کسی یا چیزی جزو لاینفک بودن

چوما چاٹی chooma chati (اسم مونث) بوسہ و کنار، بوس و کنار

چومنا choomna (مص) ۱. بوسیدن. ۲. بوسہ زدن

چونپ choop (اسم مونث) ۱. حفرہ دندانی ۲. طلا کاری دندانی ۳. جمع

— (اسم مونث) ۱. صدای حرکت گاری ۲. جیغ ۳. جیک جیک

— کا مربہ ka morabba — (اس) انجیر ... بی‌مزہ، غیر قابل توجہ

چون choon (اسم مذکر) آرد.

چون chawwan (عدد) پنجاہ و چہار.

چونا choana (مص) ۱. چکہ کردن. ۲. تراوش کردن تقطیر شدن ۳. افتادن میوہ رسیدہ از درخت.

چونا choona (اسم مذکر) آہک.

— لگانا lagāna — (اسم مذکر) بدنام کردن. فریب دادن ۲. شکست دادن

چونتیس chawntis (عدد) سی و چہار.

چونچ chonch (اسم مونث) نوک. منقار

چونچال chanchal (صفت) ۱. زرنگ. فعال ۲. ہشیار. زرنگ ۳. سرزندہ. تیلو.

چونسٹھ chaunsath (عدد) شصت و چہار.

چونک اٹھنا chaunk uthna (مص) ترسیدن. از جای پریدن از نگرانی و ترس.

— پڑنا parna — (اس) از جا پریدن. شوکہ شدن

چونکانا chaunkāna (مص) بیدار کردن کسی را از جا پراندن. رم دادن

چونکنا chaunkna (مص) ۱. از خواب از جا پریدن ۲. متعجب بیدار شدن. نگران شدن ۳. رم کردن

چونگا chonga (اس۔مذ) ۱. قیمت۔ ۲. ول۔ ۳. چاپلوسی۔ ۴. حصہ، ۵. حق۔ نقل

چوہا chuha (اس۔مذ) موش

چوہے دان chuhay dān (اس۔مذ) تلۂ موش.

چوہیا chuhiya (اس۔مث) موش کوچک

چوہتر chawhattar (عدد) ہفتاد و چہار.

چھ chhe (عدد) شش.

چھاڑی chhāṛi | (اس۔مث) سبد، سبد چوبی و سبد کوچک.
چھبڑی chhabṛi |

چھاپ chhāp (اس۔مث) چاپ، نشانہ، مہر

چھاپا chhāpa | (اس۔مذ) ۱. چاپ، نقشہ ۲. حملہ ۳. کمین
چھاپہ chhāpa |

— مارنا — marna (مص) شبیخون زدن، حملہ ناگہانی کردن.

— پتھر کا — pathar ka (اس۔مذ) چاپ سنگی

چھاپے خانہ chhāpay kana (اس۔مذ) مطبع، مطبعہ، چاپخانہ.

چھاپنا chhapna (مص) چاپ کردن، مہر زدن، منتشر کردن.

چھاتا chhata (اس۔مذ) چتر.

چھاتی chhati (اس۔مث) ۱. سینہ، پستان ۲. تحمل، ۳. توانائی، قدرت.

— پر پتھر رکھنا par pathar rakhna (مص) صبر و تحمل کردن

— پکڑ کر رہ جانا pakar kar reh jana (مص) ناامید و زاری کردن، متاسف و غمگین بودن.

— پیٹنا peetna — (مص) سینہ زدن، زاری کردن، متاسف بودن.

— نکال کر چلنا nikal kar chalna (مص) خرامیدن، مغرورانہ قدم زدن

چھال chhal (اس۔مث) پوست درخت

— اتارنا utarna — (مص) کندن پوست درخت

چھالا chhala (اس۔مذ) ۱. آبلہ، جوش، ۲. ...

چھان chhan (اس۔مث) ۱. بیخ، نقل ۲. تحقیقات

— بین ban — (ہ س مث) تحقیق، جستجو، تماشبین.

— مارنا māma — (ہ ل) تحقیق کردن

چھانا chhāna (ہ ل) ۱. ابر وغیرہ کا ۲. سایہ

انداختن، گسترده شدن ۳. غالب شدن

چھانٹ chhānt (ہ س مث) ۱. انتخاب، گزیدہ

۲. پس مانده، بقیہ.

— لینا lena — (ہ ل) انتخاب کردن.

چھانٹنا chhāntna (ہ ل) ۱. تراشیدن، بریدن، از

پیراستن، بریدن ۲. جدا ساختن از دست ۳. انتخاب کردن

چھاننا chhānna (ہ ل) ۱. پالودن، تصفیه کردن

صاف کردن، غربال کردن ۲. تحقیق کردن

چھاؤں chhāon (ہ س مث) سایہ، عکس

شئی در آئینہ.

چھاؤنی chhāoni (ہ س مث) ۱. پادگان

چھب chhab (ہ س مث) ۱. زیبائی، ادا، هیئت

تناسب اعضا، کرشمہ ۲. طرز، اسلوب ۳. شکوه، جلال

چھبیس chhabbes (عدد) بیست و شش

چھپا chhupa (صفت) پنهان، مخفی

چھپاؤ chhipāo (ہ س مذ) اختفا، پنهانی، رمز

چھپانا chhupāna } (ہ ل) پنهان کردن،
چھپانا chhipāna } پوشاندن، مستور

کردن، مخفی نمودن

چھپائی chhapāee (ہ س مث) ۱. طبع، چاپ ۲. اجرت

چاپ ۳. عمل چاپ کردن ۴. نقش چاپ، طرح پارچه

چھپر chhapar (ہ س مذ) ۱. کلبه، کپر ۲. تالاب

چھپکا chhapka (ہ س مذ) ترشح آب، سایبان

چھپکلی chhipkali (ہ س مث) مارمولک، بزمجه.

چھپن chhappan (عدد) پنجاه و شش

چھپنا chhipna (ہ ل) مخفی شدن، غایب شدن

ناپدید شدن، پنهان شدن

چھپنا chhapna (ہ ل) چاپ شدن، طبع شدن.

(اخبار)

چھت chhat (ہ س مث) بام، سقف

چھتا chhatta (ہ س مذ) ۱. خانه زنبور.

کندوی عسل. ۲. دالان، سرپوشیده

(مسقف)

چھٹا chhatta } (صفت) ششم، ششمین
چھٹی chhatti }

چھتر chhatr | chhatar (اس مذ) چتر بزرگ

چھتری chhatri (اس مؤنث) چتر کوچک. چتر

چھٹکارا chhutkāra (اس مذ) مخلصیت. استخلاص. رهائی. نجات

چھٹکنا chhitakna (مص) ۱- پراکنده بودن. متفرق بودن ۲- درخشیدن ستاره و ماه.

چھٹنا chhatna (مص) جدا بودن. ۲- دسته ... بعض درخت. ... بیره واقف شده بودن چیزی

چھٹنا chhutna (مص) آزاد و رها شده بودن. ... متروک بودن. جدا بودن. خلاص و رها بودن.

چھٹی chhutti (اس مؤنث) ۱- مرخصی. تعطیل. ۲- رخصت. فراغت. ...

چھٹیانا chhatyāna (مص) شانه گرفتن. بغل گرفتن

چھتیس chhattis (عدد) سی و شش

چھتیسا chhatisa (صف) مرد ... حقه باز.

چھتیسی chhatisi | مکار.

چھیڑنا chherna (مص) اذیت کردن. مزاحم بودن

چھیڑ چھاڑ chher chhār | (اس مؤنث)

چھیڑ خانی chher khāni | ادبیات

۲- شوخی. مزاح

چھیڑ خانی کرنا — karna (مص) سربسر گذاشتن. دست انداختن

چھینکا chheenka (اس مذ) زنبیل یا سبدی که مانند کفه ترازو با سه یا چهار طناب یا ریسمان به دیوار یا سقف آویزند و خوراک و غیره در آن گذارند

چھینی chheni (اس مؤنث) اسکنه. آلت سوراخ کردن ... و غیره

چہار chāhar (اس مؤنث) ۱- ... ۲- قطعه سنگ بزرگ یا کوه

چہچہانا chahchahāna (مص) چهچه زدن.

چہکار chahkār (اس مؤنث) جیک جیک پرندگان. صدای پرنده

چہکنا chahakna (مص) صوت زدن. جیک جیک کردن پرندگان.

چہل chohal (اس مؤنث) ... خوشی ... شوخی

چہل پہل chahal pahal (اس، مث) ۱۔ حرکت، جنبش، فعالیت ۲۔ رونق

چہل قدمی chehel qadmi (اس، مث) آہستگی قدم زدن، یا منتظر گشتن

چپ chup (اس، مذ) چسبندگی روغن چسبناک، طبیعت چسبناکی کرد، ابر رسیدہ تراوشش بیکند.

چیتا chita (اس، مذ) پلنگ

چیتل chital (صف) ۱۔ خالدار ۲۔ (اس، مذ) آہوی خالدار، نوعی آہوی وحشی.

چیچڑی cheechri (اس، مث) شپش سگ و گوسفند و گاو.

چیچک chechak (اس، مث) آبلہ

— رو (صف) آبلہ رو.

چیخ cheek (اس، مث) جیغ، شیون.

چیر cheer (اس، مث) پارگی، دریدگی، پوست دریدگی، زخم.

— پھاڑ phar — (اس، مث) عمل جراحی، تشریح جسد، کالبد شکافی

چیرنا cheerna (مص) ۱۔ دریدن، پارہ کردن.

چاک زدن، ۳۔ شقہ کردن

چیرہ دستی (اس، مث) جبر، ظلم، فشار.

چیکٹ cheekat (صف) ۱۔ چرب. ۲۔ گرد آلود.

چیل cheel (اس، مث) ۱۔ درخت کاج ۲۔ زغن

چیلا chela (اس، مذ) | [illegible]

چیلی cheli (اس، مث) | خانہ زاد.

چیلے chailay | شاگرد، مرید

چیلے چانٹے chailay chantay (اس، مذ) شاگردان.

چین chaen (اس، مذ) آسایش، تسکین، استراحت، راحتی.

— کرنا karna — (مص) راحت بودن، استراحت کردن.

چیں cheen (اس، مث) ۱۔ غنچہ ۲۔ فریاد، ۳۔ صدای ریق ریق.

— بولنا bolna — (مص) التماس، از بیچارگی زاری

ــــ کرنا karna ... (مص) ... چیک چیک ... تبدیل کردن ... در مقابل ظلم و ستم کسی فریاد کردن

چینی cheeni (اس مث) شکر سفید

چیونٹا chyunta (اس مذ) ...

چیونٹی chyunti (اس مث) مورچه - مور

ح

حاتم کی گور پر لات مارنا hatim ki gore par lāt marna (ضرب المثل)
معنی تحت اللفظ این عبارت لگد زدن بگور حاتم است
و مجازاً معنی کی تر از حاتم طائی بودن و اظهار دارد بخشش و
بخیل کر تعادل سخاوت ... گفته میشود.

حاجت روا (صف) برآورنده حاجت.
روائی (اس مث) برآوردن حاجت
— رفع کرنا karna (مص) ۱- رفع حاجت
کردن ۲- قوالت رفتن

حاجتی (اس مث) ظرف قوالت بیمار در تختخواب که
شب وقت ... در آن ... خواب ...

حاضرات (اس مث) جمع حاضر ...
— کرنا karna (مص) احضار ارواح خبیثه
جن گیری کردن

حاضر ازاق (اس صف) کسی که روزانه با احضار ...
جن گیری

حاضر ضامن (اس مذ) کسی که مسئولیت حاضر کردن کسی
را بموقع معین بعهده گیرد.

حاضری (اس مث) ۱- حاضر ۲- اولین غذای روز
۳- غذائی که پس از مرگ بعنوان ...
و یادمانگان او درست میشود ۴- غذائی که
بنام شهدای کربلا یا حضرت عباس حاضر میشود
۵- حاضر و غایب.
— لینا le'na (مص) حاضر و غایب کردن ...
مدرسه غیره

حال آنا ana (مص) ۱- حالت وجد و سرور ... دست
دادن (در نشیدن موسیقی مذهبی) ۲- حالت ... روحانی
دست دادن.

حالت غیر ہونا hālat gaer ho'na (مص)
۱- حال بد شدن ۲- حالت احتضار دست دادن.

حبس دم (اسم مذ) حبس النفس ...
... حالت ... که ...

نفس را نگاه میدارد و [illegible]

— دوام (اسم مذکر) [illegible]

حبشن habshan (اسم مؤنث) بسکون ب [illegible]

حبشی [illegible]

حجاب اٹھنا uthna (مصدر لازم) [illegible]

حجاب [illegible]

[illegible]

حجام hajām (اسم مذکر) آرایشگر، سلمانی

حجامت hajāmat (اسم مؤنث) [illegible]

حجامی (اسم مؤنث) آرایشگری [illegible]

حجت کرنا karna (مصدر متعدی) [illegible]

[illegible]

حد باندھنا bandhna (مصدر) [illegible]

[illegible]

— کرنا karna (مصدر) [illegible]

[illegible]

[illegible]

حراف harrāf (صفت) [illegible]

حرف آنا āna (مصدر) [illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف گیری giri (اسم مؤنث) [illegible]

[illegible]

— لانا lāna (مصدر) [illegible]

[illegible]

— نہ اٹھ سکنا na uth sakna (مصدر) [illegible]

[illegible]

حرام موت مرنا marna (مصدر) [illegible]

حرامی (صفت) [illegible]

[illegible]

حساب بیباق کرنا bebāq karna (مصدر) [illegible]

[illegible]

حساب جو جو بخشش سو سو jao jao — bakhshish sao sao [illegible]

[illegible]

— لگانا lagāna (مصدر) [illegible]

[illegible]

حسرت بھرا bhara (صفت) مشتاق، آرزومند
" بھری bhari [illegible] پُر از
آرزو.

حسین haseen (صفت) زیبا، خوش شکل، جذاب.

حصہ داری hissa dari (اس مث) [illegible]
شرکت، شریک بودن در کل

حصے کرنا hissay karna (مص) تقسیم کردن
قسمت قسمت کردن

حضور huzur (اس مذ) ۱. در حضور، در مقابل.
۲. کلمۂ تعظیم جناب عالی

حضوری (اس مث) ۱. نزدیکی، قربت
۲. دربار پادشاه ۳. حضور [illegible]

حقدار (صفت) ۱. محق ۲. ارحام، خویشان، نزدیکان
کسی که [illegible]

— ترسیں انگارے برسیں — barseng
angaray barseng (ضرب المثل) [illegible]
[illegible]

حقہ huqqa (اس مذ) ۱. [illegible] قلیان
— بردار (اس مذ) [illegible]

[illegible] است

حکم بردار (صفت) مطیع، فرمانبردار

— حکم لگانا lagana — (مص) [illegible]
[illegible]

حکمت مدنی
" عملی (اس مث) علوم سیاسی

حکومت جتانا jatana — (مص) ۱. [illegible]
[illegible] زور [illegible] قدرت خود را [illegible]
[illegible] ۲. سختگیری کردن

حلال خور (اس مذ) [illegible]

— خوری (اس مث) [illegible]
— خوران [illegible] صاحب.

حل کاری (اس مث) [illegible]
[illegible]

حلوائی (اس مذ) [illegible] شیرینی فروش.

حلوائن halwaen (اس مث) شیرینی فروش
زن [illegible]

حمائتی (صفت) [illegible]

حل کرنا girna — [illegible]

حوالات (ع، امذ) بند موقت

حوالدار hawaldār (ع ف، امذ) گروهبان، درجه

حوالہ (ع، امذ) بفتح ل، تحویل، سپردن (۲) ...
سخن در سال ... روایات است ۲

حوالی موالی (ع، امذ) رفقا، دوستان، همنشینان
دوستان، رفیقان، همنشینان

حوصلہ رکھنا hausla rakhna (مص) بفتح ل،
جهت انجام کاری را داشتن

— کرنا karna — (مص) جرأت کردن

— نکالنا nikālna — (مص) ۱- بآرزو خود
کردن ۲- مطابق آرزوی خود عمل انجام دادن

حونق hawannaq (ع صف) احمق، کودن، کم عقل

حویلی hawaili (ع، امث) ۱- منزل مسکونی
۲- عمارت بزرگ و وسیع

حیلہ حوالہ کرنا (ع، امذ) بفتح ہر دو ل طفره رفتن،
امروز و فردا کردن، بتعویق انداختن.

خ

خاربست / **خاربسته** (اس. مذ.) حصار، دیواری که از شاخه و خار بافته اطراف باغ کشند.

خارجی (اس. مذ.) فردی از فرقه‌ای که بر خلاف حضرت علی (ع) بوده، برای شخص خارجی در اردو غیر ملکی و باهر کا bāhar kā استعمال می‌شود.

خارخشک kushk — (اس. مذ.) ۱. یک نوع خار که سه گوشه است. ۲. یک نوع خار آهنی که سه گوشه بوده و در قدیم در راه هجوم دشمن می‌ریختند.

خارش / **خارشت** (اس. مث.) یک نوع مرض جلدی است که در نتیجه آن پوست بدن خارش می‌کند. اغلب در پوست دو انگشت ظاهر می‌شود.

خاصا / **خاصه** kāsa (صفت) ۱. خوش ترکیب، مطبوع، دلپسند، مرغوب. ۲. (اس. مذ.) غذای امرا و سلاطین.

خاص تراش (اس. مذ.) آرایشگر مخصوص پادشاهان و امرا و حکام.

— **دان** (اس. مذ.) ظرفی که در آن پان و ادویه قرار داده به مهمان عرضه می‌شود.

— **گر** kar — (پسوند) مخصوص، علی الخصوص.

خاطر تواضع (اس. مث.) پذیرایی و خدمت کردن مهمان.

خاطرخواه (صفت) طبق دلخواه، تشفی‌بخش، رضایت‌بخش، مطلوب.

— **داری** (اس. مث.) پذیرایی، مهمان‌نوازی، مراعات مهمان.

خاک اڑانا urānā — (مص. م.) ۱. خاک به هوا ریختن. ۲. (مص. ل.) بدنام کردن.

— **اڑنا** urnā — (مص. ل.) ۱. گرد و خاک بلند شدن، در هوا پخش شدن. ۲. (مص. ل.) بدنام شدن.

— **انداز** (اس. مذ.) ۱. سوراخ یا دیواری که در بالای قلعه یا قصر برای ریختن آتش استفاده می‌شود. ۲. خاک‌انداز.

— **چھاننا** chhānā — (مص. م.) سرگردان بودن.

خاکنائے kaknāy (س) صفت، بریدہ خشکی (جغرافیا).

— ہو جانا ho jāna — (س) خراب و ویران شدن۔ تلف شدن

خاکہ khāka (س) مذ، نقشہ۔ طرح۔ کلی کیا تھ.

— اڑانا urāna — (س) مسخرہ کردن۔ از راہ تمسخر کسی تقلید کردن.

خاکی انڈا anda — (س) تخم مرغ بی نطفہ، بیضۂ حرارت داده.

خال خال (صفت) جمع۔ ورک۔ خیلی کم۔ شمرده کہ چند تا آنجاست.

خاندانی (صفت) اصیل، موروثی۔ بانسل خوب و شریف.

خانساماں (س) مذ، آن کہ بر خانہ۔ مہتمم، ناظر، متصدی آشپزخانہ و سفره خانہ۔ خوانسالار، پیشخدمت، سرپرست.

خانہ بر انداز (صفت) ویران گر۔ خانہ برباد دہ۔ مسرف

— تلاشی (س) مست، کاوش و بازرسی خانہ جستجو توسط پلیس برای کشف اشیاء جرم و جنایت وغیره

خاوند khāvind (س) مذ، مالک۔ شوہر.

— کرنا karna — (س) شوہر کردن زن، زناشوئی، پیوند و اسطہ

خبردار (صفت) باخبر۔ آگاه۔ موجود، آگاه، حاضر، کر بمعنی خوب گوش کن۔ متوجہ باش، مواظب باش، زنہار است.

خبرداری (س) مست، اطلاع، وقوف، ہوشیاری.

خبر رکھنا rakhna — (س) خبر داشتن، آگاه بودن

— گیر (س) مذ، ۱۔ جاسوس، ۲۔ دیدبان، نگہبان، محافظ

— لینا le'na (س) انتقام گرفتن، تلافی کردن، پی گیری مطلب کسی رسیدن، دلجوئی، مطلعی و حمایت کسی.

خبط (س) مذ، جنون، سودا.

— سوار ہونا ho'na — (س) فکر، جنون کردن.

خجل (صفت) خجالت، شرمنده، احمق، گیج

خچر kachchar (س) مذ، استر.

خدا دیکھ کے جامہ قطع کرتا ہے Koda daikh ke jama qata karta hae

(ضرب المثل) خدا بار خیست، باندازه قامت جامہ مردم.

خدا دیدہ (صفت) زاہد، متقی، مرد خدا

خدا کی لاٹھی میں آواز نہیں ۔ kuda ki lāthi meṇ āwāz nahīṇ
(ضرب المثل) چہ جب د خدائے وخت راشی نو هلاک
خدا گنجے کو ناخن نہ دے kuda ganjay ko nakoon na de (ضرب المثل)
د خدائے د رحمت نه خالی. د نالائق په
لاس کښې طاقت نه ورکوی.
خدائی خوار (صفت) بی کسه۔ د رحمت نه لرې.
خدمتی (اسم مذکر) د ویلو جوړونکے.
خرّانا karrāṇa (اسم مذکر) خراټے، خرهار. خوب.
خراٹے لینا karritay le'na (مص)
خراسی کشیدل، خرهار کول. په خوب کښې خرخر
خرّاد karrad (اسم مذکر) خراط.
خرادنا karadna (مص) خراطی کول
خرانٹ karrānt (صفت) زوړ، تجربه کار، هوښیار
چالاک
خرجی karjī (اسم مؤنث) خرڅ، وظیفه
خرچ karch (اسم مذکر) خرڅه۔ مصرف
— اٹھانا uṭhāna (مص) خرڅ برداشت کول
— اخراجات (اسم مذکر) اخراجات۔ مصارف
— دینا de'na (مص) د خرڅ د پاره پیسې ورکول
خرڅ ورکول
خرچنا karchna ⎫ (مص) خرڅ کول، مصرف
خرچ کرنا karna ⎭ کول.
خرچہ karcha (اسم مذکر) خرڅ، خرڅه، مصارف.
خرچی karchī (اسم مؤنث) د ښځې د جیب خرڅ
یا د وظیفې پیسې
خرخشہ karkasha (اسم مذکر) شخړه، جګړه،
فساد، شور، اختلاف
خردماغ (صفت) کم عقل، ضدی، سرکښه، کم
فهمه، بد مزاجه.
خردماغی (اسم مؤنث) کم عقلی، ضد۔ سرکښی۔
غرور، سخت دلی
خریدنا kareedna (مص) خریدل، رانیول
خزانچی kazānchī (اسم مذکر) خزانچی، دخزانې
مشر، د خزانې ساتونکے
خستگی kastagī (اسم مؤنث) ستړیا، کمزوری، زخم

۲۔ تازگی و شگفتگی ۳۔ افلاس ۴۔ خواری

سرما شدہ۔

خستہ kasta (صفت) ۱۔ مجروح ۲۔ بیمار ۳۔ مریض ۴۔ غمگین ۵۔ مفلس ۶۔ [illegible]

خسر kusar (اسم مذکر) بیوی کا باپ۔ ابو الزوجہ۔

خسرہ kasra (اسم مذکر) [illegible] صورت [illegible]

[illegible] ۲۔ سرخک۔

خشک دماغ
خشک سر
خشک مغز } (صفت) [illegible] کودن۔

خشکہ kushka (اسم مذکر) پکے ہوئے چاول [illegible]

خط (اسم مذکر) ۱۔ سطر ۲۔ نامہ۔ مکتوب۔ مراسلہ۔

— **تراش** (اسم مذکر) [illegible]

— **کش** (صفت) [illegible]

۲۔ (اسم مذکر) [illegible]

خطرہ katra (اسم مذکر) [illegible] خوف۔

ہراس۔

— **مول لینا** mole le'na — (مصدر) [illegible]

[illegible]

خفا (صفت) خشمناک۔ عصبانی۔ خشمگین۔ مکدر۔ رنجیدہ

خفگی kafgi (اسم مؤنث) ناخوشی۔ خشم۔ غضب۔ رنجیدگی۔ رنجش۔ دلخوری۔

خفیہ kufya (صفت) [illegible] مخفی۔ [illegible]

[illegible] سری۔

— **پولیس** polis — (اسم مؤنث) پلیس مخفی۔ [illegible]

آگاہی۔ [illegible]

— **نویس** (اسم مذکر) جاسوس۔ مخبر

خلاف مرضی marzi — [illegible] برخلاف میل

خلیا ساس kalya sās (اسم مؤنث) خواہر مادر زن۔ خواہر مادر شوہر

— **سسرا** susra (اسم مذکر) شوہر خواہر مادر زن۔ شوہر خواہر پدر شوہر

خلیرا kelera (صفت) متعلق بہ خالہ۔ منسوب بہ خالہ

— **بھائی** bhāi — (اسم مذکر) پسر خالہ۔

خم کے خم چڑھانا kum kay kum chaṛhāna (مصدر) [illegible]

[illegible]

خرا kurra (ا) (ص۔ مذ) کھرا۔ صحیح۔ پورا یا بالغ۔

خمیازہ (اس۔ مذ) ۱۔ جماہی ۲۔ خمیازہ ۳۔ مکافات عمل

۔۔ کھینچنا khaingchna ۔ (مص) ۱۔ خمیازہ کھینچنا ۲۔ مکافات عمل۔ جماہی لینا۔

خنکنانا kunkunana (مص) گنگنانا۔ ... کرنا۔

خنگ kunna (صف) ... مغرور۔

۔۔ بھکنا bhekna ۔ (مص) ناز کرنا۔ مغرور ہونا۔

خواستگاری (اس۔ مث) ۱۔ طلب ... ۲۔ خواہش ...

خوان kwan (اس۔ مذ) سینی۔ سرپوش ...

خوبانی kubani (اس۔ مث) زرد آلو ... خشک زرد آلو۔ قیسی۔

خوبصورت (صف) زیبا۔ خوش شکل۔ ... دلربا۔ خوش منظر۔

خوبصورتی (اس۔ مث) زیبائی۔ خوش شکلی ... دلربائی۔ جلوہ گری۔

خوبو koo boo (اس۔ مث) ...

خوپڑنا ku parna (مص) ... عادت پڑنا۔

۔۔ چھوڑنا chhorna ۔ (مص) ... عادت ترک کرنا۔

۔۔ ڈالنا dalna ۔ (مص) عادت ڈالنا۔ ...

خود بدولت (حرف ندا) جناب عالی۔ اعلیٰ حضرت۔ والا حضرت۔

خود رفتہ (صف) ... بیہوش۔ بدمست۔

خود کفیل (صف) ... خود کفیل ...

خودکشی (اس۔ مث) ...

خورد و نوش kur-o-poash (اس۔ مذ) ... معیشت۔ معاش۔ خوراک و پوشاک۔

خوشامد (اس۔ مث) چاپلوسی۔ تملق

خوشامدی (صف) متملق۔ چاپلوس۔

خوش باش (صف) آزاد۔ بے فکر۔ ... خوش گزران۔

خوشبودار (صف) خوشبو۔ معطر

خوشخبری (اس۔ مث) ... مژدہ۔ بشارت۔ نوید

خوش خیال (صف) زیبندہ یا شاعر با ذوق۔ مردم خوش فکر

خوش الحان (ص) بہشت، سادہ رنگ، ساده، شوہر

— رفتار (صف) خوش خرام، سبک رفتار

— قسمتی (ص) بہشت، خوشبخت

— سے see _ خوشبو

— گلو goloo (صف) خوش صدا، خوش آواز

خوگر gar _ (صف) کسی کہ با کاری عادت کردہ و خوگرفتہ است۔

خوگیر koogeer (س ، مذ) نمدی کہ زیر زین بر پشت اسب گزارند۔ (صف) خوار۔ خوگیر زده۔

خول kole (س ، مذ) سرپوش یا پوشش ... یا ... غلاف۔ ظرف۔

— چڑھانا chaṛhāna _ (ص) پوشانیدن۔ غلاف کردن۔ ... بچیزی ... کردن

خون پانی ایک کرنا koon pānı ek karna (ص) سخت کار کردن۔ خون را مانند آب ریختن۔ کشتار زیاد کردن

خون تھوکنا thukna _ (ص) خون ...

— کرنا (ص) خوکردن۔ تحمل شدن یا زیاد شدن۔

— خرابا karaba _ (اسم مذ) قتل۔ کشتن۔ خونابہ ریختن۔

— سفید sufaid _ (صف) بی رحم۔ شفیق۔ بیگانہ۔ نامہربان۔

— ہونا hona _ (ص) کشتہ شدن۔ بقتل رسیدن۔

خیابان (س ، مذ) خیابان کوچک وسط باغ یا چمن

خیال بندھنا bandhna _ (ص) تصور شدن۔ مجسم شدن

— پڑنا parna _ (ص) بفکر رسیدن۔ بیاد آمدن

— رکھنا rakhna _ (ص) در نظر گرفتن یا بیاد داشتن۔ در خاطر نگہداشتن

خیالی پلاؤ پکانا Kayāli pulao _ pakāna (ص) خیال باطل کردن۔ در بارہ کاری که ممکن الوقوع نباشد فکر کردن

خیرات خانہ (اس ، مذ) ... ن۔ ... دار الخیرہ

خیراتی (صف) وقفی۔ مجانی۔ جائی کہ ... در راہ خدا

خیرباد کہنا Kaer bād kehna (مص) خداحافظی گفتن.

— **خیر پوچھنا** — poochhna (مص) احوال پرسی کردن _ جویای سلامتی شدن.

خیریت Kaeriat (اس مؤ) بہبود، بهبودی، سلامت، خوشحال، صحت، عافیت.

د

داب dāb (ع، اسم مذکر) ۱. عادت، رسم، روش.
حالت، وضع. ۲. ترکیب، هیئت.
۳. جلال، عظمت، کوکبه، جبروت. ۴. فشار،
سنگینی، کنترل.
ـــ بٹھانا bițhāna (مص متعدی) تحت فشار قرار دادن،
رعب جا انداختن، خود را ... تحت کنترل درآوردن.
ـــ دینا de'na (مص) زیر کردن، پنهان کردن.
ـــ بیٹھنا baethna (مص لازم) تحت تصرف درآمدن،
مغلوب گردیدن.
دابنا dābna (مص متعدی) ۱. فشار دادن، چیزی را فشردن
۲. جلوگیری کردن ۳. پنهان کردن ۴. دفن کردن
داتا dātā (ه، اسم مذکر، صفت) ۱. بخشنده، سخی، باسخاوت.
روزی دهنده. فیض بخش ۳. بطور کنایه درویش
داد (ف، اسم مذکر) ۱. داد، عدل، عدالت ۲. عطا،
بخشش. ۳. تحسین، تعریف. ۴. یک
نوع مرض جلدی که شکل کرم است و خارش تند
دارد و از خاراندن آن که دائم ناراحت کننده است
گاهی چرکاب و خون در آید.
ـــ دینا de'na (مص) تحسین کردن، قدردانی کردن.
دادا dāda (ه، اسم مذکر) ۱. جد، پدربزرگ، پدر بزرگ از طرف
پدر، پدر پدربزرگ. ۲. استاد، معلم.
داد و دهش (ف، اسم مؤنث) خیرات، سخاوت، فیاضی.
دادی dādi (ه، اسم مؤنث) جده، مادر پدر، مادربزرگ
از طرف پدر.
دارائی (ف، اسم مؤنث) ۱. پادشاهی، حکمرانی. ۲. صاحب
مال. ۳. نوعی پارچه ابریشمی.
دارچینی (ف، اسم مؤنث) گیاهی ... مثل ... غبیب
نشان، علامت.
آبکاری (ف، اسم مؤنث) ... صنعت.
دارو دار (ف، اسم مذکر) ... مانند ... شناوره.
داری dāri (ه، اسم مؤنث) کنیز، کنیزی که در جنگ
بغنیمت بدست بیاید.

داس dās (س، مذ) غلام، نوکر، چاکر.

داسی dāsi (س، مث) زن خدمت، بنده.

داسا dāsā (س، مذ) ۱- تیر چوبی که سرتاسر دیوار عمارت گذارند که سر تیرهای سقف بر آن قرار گیرد. ۲- داس.

دستانه (س، مذ) (بفتح ۱) پیشکش که امیر شکار موقعی که باز شکاری به دست داشت دست بگیرد تا پنجه باز دست او را زخم نکند. ۲- پیشکش.

داشت ۲، ۳ داشت (س، مث) ۱- نگهداری ۲- پرورش ۳- ...

داغنا dāgna (مص) ۱- داغ کردن چوب و غیره ۲- علامت گذاشتن با آهن داغ ۳- شلیک کردن.

داکه dākh (س، مث) کشمش، انگور خشک شده.

دال dāl (س، مذ) ماش، جمیع حبوبات که در خورش پخته و خورده میشود. دال یک رقیق خورشی است که معمولاً با کته برنج خورده میشود.

— چپاتی chapāti (س، مث) نان و ماش پخته. غذای ناچیز، قوت بخور و نمیر.

دام dām (س، مذ) قیمت، ارزش، بها.

— بهرنا bharna (مص) تاوان دادن، قیمت پرداختن.

دامنگیر (س، مذ) ۱- متوسل شونده ۲- مزاحم، کمک خواهنده؛ دست به دامن.

دامنی dāmani (س، مث) ۱- ... ۲- ... که بر پشت اسب اندازند.

دان dān (س، مذ) ۱- صدقه، خیرات. ۲- پیشکش، نذر.

— پن pun (س، مذ) صدقه، خیرات.

دانت dānt (س، مذ) ۱- دندان. ۲- دندانه چیزی مثل اره. ۳- رغبت، میل، خواهش.

— پیسنا pīsna
— چبانا chabāna
— کٹکٹانا kitkitāna
— کچکچانا kichkichāna
(مص) در حالت خشم و غضب دندان قرچ قرچ کردن

— نکالنا nikālna (مص) نیشش باز کردن.

دانا dāna (س) مذ، دان خرد، دانا، شناسا، ازاد، تیز

— کُلکل — kilkil (امص) مث، گرگرا، چالاک.

دانی dāni (س) مث، ۱۔ رود، دانہ، ۲۔ دیگر عمری کامل مذاق.

— لگنا — lagna (مص) سیکید شدن دندان . بحرکت شدن تک.

دانڈ dānd (س) مث، (ن) خذ، بیلچہ، قندل.

دانست dānist (س) مث، (ن) مقیدہ، بگیرید دانست، انجام زدن

دانستگی (س) مث، (ن) دانائی، بطور دانائی.

دانگ dāng (س) مذ، ارمنی وہ بیکسش روزانہ مقرر ہیکہ چہارم مثقال ۲۔ قطر صفہ، قسمت.

دانہ پانی dāna pāni (س) مذ، (ع) روزی، آب و دانہ، خوراک، روزی، روزگار، نصیب، قسمت.

داؤ dāo (س) مذ، نوبت، ۲۔ حیلہ، فریب

داؤ dāoo (س) مذ، پہلوانی گر.

داؤں dāon (س) مذ، حیلہ، جنگی حیلہ، مکر.

بحرکت ۲۔ عمرہ بازی، ۳۔ نوبت.

— پرچڑھنا — par charhna (مص) مسخر دربیب شدن، فریب خوردن، دام افتادن

— پیچ — pech (مص) حیلہ، خدعہ، فریب.

— چلانا — chalna (مص) فریب بکار بردن
— کھیلنا — khelna خدعہ کردن.

— لگنا — lagna (مص) موقعیت بدست آمدن

— گھات — ghāt (س) مث، تدبیر پنہانی

داہ dāh (س) مث، ۱۔ احتراق، ۲۔ سوزاندن میت (ہندو رسم مردہ)

داہنا dāhna (صف) راست، در مقابل چپ.

— ہاتھ — hāth (مص) مذ، دست راست

دائی dāee (س) مث، ۱۔ ماما، قابلہ، ۲۔ دایہ.

— جنائی — janāee (س) مث، ماما، قابلہ

— گیری — geeri (س) مث، ماما [illegible]

دائیں dā'en (صف) طرف راست، دست راست.

— بائیں — bā'en (صف) ۱۔ راست و چپ. ۲۔ (س) مث، ہوا کی ضرب از محکمہ قریب و [illegible]

چلانا chalāna (مص) بستن، چند گاو ہم

بازی کا پہلا حریف

دبا dabba (ع) (اِ مذ) ظرف چوبی

۔ لگانا lagāna (مص) ظرف را پُر کردن

۔ مارنا mārna (مص) تدبیر کردن ۔ فریب دادن ۔ کمین کردن

دبانا dabāna (مص) (۱) فشردن ۔ فشار دادن (۲) پامال کشتن (۳) پنہان کردن ۔ مغلوب کردن (۴) چیزی را بدست گرفتن ۔ ضبط کردن ۔ مال کسی را

دباؤ dabāo (اِ مذ) (۱) فشار ۔ جبر ۔ نفوذ (۲) ہیبت ۔ ترس ۔ (۳) خوف ۔ ترس

دبھا dubḥa (ع) (اِ مذ) تنگ ۔ شبیہ ترازیہ

دبڑو گھسڑو dabroo ghusroo (صف) (اِ مذ) ترسو ۔ بزدل ۔ آدم بی ہمت

دبکانا dabkāna (مص) (۱) پنہان کردن (۲) با تہدید ساکت کردن (۳) ترسانیدن ۔ رنجانیدن

دبکائی dabkāee (ع) (اِ مث) اخراجات ۔ بیگانگی ۔ دخل

دبکنا dabakna (مص) پنہان شدن ۔ آرام پوشیدہ ماندن از ترس مخفی شدن

دبکی dabki (ع) (اِ مث) عمل پنہان شدن ۔ کمین

۔ مارنا mārna (مص) در کمین بجای نشستن

دبکیل dabkael (صف) ترسو ۔ بزدل

dabkael جبون

دبگر dabgar (ع) (اِ مذ) سازندہ ظرف چرمی ۔ ظرف ساز

دبلا dubla

دبلی dubli (صف) نازک ۔ لاغر ۔ تنک ۔ نحیف ۔ ضعیف

دبلے dublay

دبلا پتلا patla

دبلی پتلی patli

دبلا پا pa (اِ مث) لاغری ۔ نازکی

۔ پن pan

دبنا dabna (مص) (۱) تحت فشار قرار گرفتن ۔ پامال شدن ۔ مغلوب شدن (۲) مدفون شدن

دبے پاؤں dabay pa'og (قید) با پا آہستہ ۔ راہ رفتن بدون صدای پا

دبنگ dabang (صف) (۱) قوی ۔ زور آور (۲) چالاک ۔ چست ۔ تنومند ۔ بیکل ۔ قلدر

دبنگا dabangga

دبوچنا dabochna (مص متعدی) ربودن ۔ منقبض کردن ۔ چابک گرفتن ۔

دابسہ dabeasa (اسم مذکر) جمع ہی سالہ ای زمانہ کشتی ۔ حالی کہ بر ای زمان سازد کشتی معین شدہ است

دبیل dabel (صفت) ۔ (ہی) تابع ۔ مرؤوس ۔ ماتحت زیر دست ۔

دبت dut (حرف ندا) دور شو ۔ گمشو ۔ حرفی کہ در موقع راندن و دور کردن سگ گفتہ میشود ۔

دپٹ dapat (اسم مؤنث) سرزنش ۔ و ہجار شل سب ۔

دپٹنا dapatna (مص متعدی) دوانیدن ۔ بشتاب راندن

دتکار dutkar (اسم مؤنث) سرزنش ۔ ملامت توبیخ

دتکارنا dutkarna (مص متعدی) سرزنش و ملامت کردن ۔ توبیخ کردن ۔ دور کردن ۔ راندن ۔

دتون datoon (اسم مؤنث) مسواک ۔

دخانی جہاز (اسم مذکر) کشتی بخاری ۔

دخل بالجبر (اسم مذکر) تصرف عدوانی ۔ تصرف بزور و غصب ۔

دخیل (اسم مذکر) داخل کننده ۔ کلمات بیگانہ کہ در یک زبان بصورت اصلی استعمال میشود

دادا dada (اسم مذکر) جد ۔

دوڑا dadora (اسم مذکر) ۔ جوش دکمہ کہ از حرارت یا کثیف شدن خون بر پوست بدن ظاہر میشود ۔

دودھار dudhar (صفت) دارای شیرہ ۔ شیر دار ۔ گاو دوشیدنی

دودھیل	dodhael	(صفت)
دودھیلن	dudhaelan	دودھار را ببینید ۔

ددھیال dadhiyal (اسم مذکر) خانوادہ جد پدری

دادی dadi (اسم مؤنث) مادر پدر ۔ جدہ ۔

ددیا خسر	dadiya kusor	(اسم مذکر)
ددیا سسر	susor	جد زوجہ
ددیا سسرا	susra	جد زوج

در dar (اسم مذکر) ۔ قیمت ۔ بہا ۔ نرخ ۔ ۔ درجہ ۔ منزلت

دُر dur کلمۂ تحقیر و تنفر ۔ دور شو ۔ گمشو ۔

در آمد بر آمد (اسم مؤنث) صادرات و واردات ۔ رفت و آمد ۔ تردد ۔

درپن darpan (اِس مذ) آئینه کوچک.

درپنی darpani (اِس مؤ) آئینه دستی.

دردرا dardara (صفت) تقریباً کوبیده، بلغور

درزن darzan (اِس مؤ) رشته سیاه، دوازده عدد.

درزی darzi (اِس مذ) خیاط، دوزنده.

درشن darshan (اِس مذ) دیدار، رؤیت، زیارت، ملاقات.

درشنی darshani (صفت) قابل دید، خوشنما، خوش‌شکل، زیبا، موقع دیدار.

ہنڈی hundi (اِس مؤ) حواله قابل پرداخت در موقع رؤیت.

درکار (صفت) لازم، ضروری، مورد احتیاج.

درکنا daraknā (فعل لازم) شکافتن، ترک خوردن، ترکیدن ۲. چکیدن

درگاه (اِس مؤ) حرم، مقبره، آستان، درگاه، دربار.

درگت dargat (اِس مؤ) حالت نامساعد، وضع بد، وضع ناجور، کسالت.

درمٹ durmat (اِس مذ) آلتی که برای کوبیدن و هموار کردن زمین بکار میرود، کوبه.

دری dari (اِس مؤ) فرش نخی، پتو، گلیم

دریا (اِس مذ) رود، نهر

دریافت (اِس مؤ) کشف، تحقیق، کاوش، درک

ـ کرنا karna (فعل) کشف کردن، سؤال کردن، تحقیق کردن، درک کردن.

ڈربا darba (اِس مذ) کلبه، مرغدانی، جای استراحت و خواب مرغ و کبوتر

دس das (عدد) ده.

ـ گنا guna (صفت) ده برابر.

دسا dasa (اِس مؤ) حالت، وضع

ـ بکسرِ د desa ـ مزاج

دساور disawar (اِس مذ) کشور خارجی، ۲. بازار اجناس خارجی.

ـ دساوری (صفت) خارجی

دست (اِس مذ) ۱. دست ۲. نوبت، دفعه، مرتبه ۳. اسهال

ـ آور (صفت) مسهل

ـ بند (اِس مذ) دستبند (زیور)

ـ پاک (اِس مذ) حوله، دستپاک کن

— کش (اس، مذ) بمعنی کش کار۔ کسی کا اسیر دعا
نابینا و اپاهجان میکند.

دستار (اس، مث) عمامه

دستانه، جمع ه (اس، مذ) دستکش.

دستاویز (اس، مث) سند، تمسک، یادداشت، قباله

دست برد (اس، مث) ۱. غارت، یغما

۲. غصب، ۳. قدرت، اقتدار

دستپنا dastpana (اس، مذ) انبر، آتشگیر.

دسترخوان (اس، مذ) سفره

دستخط (اس، مذ) امضاء

— کرنا karna (مص) امضاء کردن، ظهرنویسی
کردن.

دست درازی (اس، مذ) ظلم، تعدی، تجاوز.

دستک dastak (اس، مذ) ۱. کف دست، ضربه
۲. دست، ۳. کوبه در، ۴. جواز حمل جنس برای
حمل ونقل دیگر ۵. پروانه راهداری

— دینا de na (مص، ل) در زدن، کوبیدن، در زدن

دستکاری (اس، مث) صنعت دستی.

دستگردان (صف، مذ) وام دستی، وامی که بدون قبض

طلب پرداخت کرده است.

دستکی (اس، مث) پیشکشی که به شکاری یا کسی که بدست
میکند تا بخت یا شکاری که پیش آید آسیب نرساند

دستور (اس، مذ) ۱. قانون، مقررات ۲. عادت
روش، رسم.

مجلس دستور ساز (اس، مث) مجلس مؤسسان.

دستوری (اس، مث) وجهی که نوکر شخص خرید از
فروشنده دریافت میکند، حق العمل.

دستی dasti (اس، مث) ۱. مشعل، فتیله ۲. ورق کرده
دسته مانند

دسواں daswāg (صف، مذ) دهم، دهمین.

دستیاب dastyāb (اسم مفعول) بدست آمده، فرا
حاصل، میسر.

دسہرا dasehra (اس، مذ) عید هندو که روز دهم ماه اسوج
(ماه هفتم هندی) برگزار میشود

دعوت ولیمه (اس، مث) مجلس مهمانی که بعد از ازدواج
در خانه داماد برپا میشود.

دغا daga (اس، مث) مکر، حیله، فریب، خدعه

— باز (صف، مذ) دغاباز، مکار، حیله‌گر، حیله باز، متقلب

— بازی (س مث) تعب۔ حیلہ گری۔ جیلہ۔ فریب۔

— دینا de'na — (مص) خدعہ کردن
— کرنا karna — فریب دادن

دغدغا dagdaga (س مذ) یک نوع چراغ که یک قندیل مانند که او را آویزان کنند۔ درخشان۔ روشن۔ تابندہ۔

دغدغانا dagdagāna (مص) درخشیدن۔ تابیدن۔ روشن بودن۔

دغدغاہٹ dagdagāhat (س مث) درخشش۔ تابش۔

دغنا dagna (مص ل) در رفتن توپ و تفنگ۔ داغ شدن با آہن داغ۔ نشان و علامت پیدا کردن۔

دف daf (س مذ) حرارت۔ داغی۔ جوشش۔ (غضب۔ — رہبر۔ — دایرہ دف)

— مارنا mārna — (مص) از حرارت کاستہ شدن۔ از رونق افتادن۔

دفان dafān (س مذ) دفع۔ برطرف۔ دور

— ہونا ho'na — (مص) دور شدن۔ برطرف شدن۔ دفع شدن

دفعدار (س مذ) شیخ ع۔ سرجوخہ

دقت اشکال۔ زحمت۔ پیچیدگی۔ نکتہ و امر دقیق

— میں پڑنا meg parna — (مص) در زحمت افتادن۔

دق (س مذ) مرض سل۔

— کا مریض — ka — (صفت) مسلول۔

— کرنا karna — (مص) آزردن۔ اذیت کردن

— ہونا ho'na — (مص) رنجیدن۔ اذیت شدن

دکھ dukh (س مذ) رنج۔ درد۔ اضطراب

— اٹھانا uṭhāna — (مص) درد کشیدن۔ درد تحمل کردن

— بتانا batāna — (مص) [illegible] کردن

— سکھ sukh — (س مذ) راحت و لذت۔ نشیب و فراز زندگی

— کا مارا ka māra — (صفت) محنت زدہ۔ [illegible]

— لگنا lagna — (مص) درد کردن عضو

دکھانا dukhāna (مص) آزردن۔ اذیت کردن۔ آزار دادن

دکھانا dikhāna (مص) نشان دادن۔ نمایش دادن۔ ادا کردن.

دکھاوا dikhāwa (اسم مذ) |
دکھاوٹ dikhāwat (اسم مؤ) | نمایش۔ ظاہرداری۔ تظاہر.

دکھائی dikhāee (اسم مؤ) نمایش۔ ادا

— دینا de na (مص) ظاہر شدن۔ دیده شدن۔ بنظر آمدن.

دکھڑا dukhra (اسم مذ) بدبختی۔ نکبت۔ مصائب۔ بیان مصیبت۔ گلہ۔ شکوه.

— رونا ro'na (مص) رنج و مصیبت خود را شرح دادن۔ شکوه کردن

دکھنا dukhna (مص) درد کردن.

دکھی dukhi (صف) |
دکھیا dukhya | مصیبت زده۔
دکھیارا dukhyāra | محنت زده۔ محزون۔
دکھیاری dakhyāri | مریض

دکھن dakhhan (اسم مذ) جنوب۔ قسمت جنوبی هندوستان۔ دکن.

دکھوانا dikhwāna |
دیکھوانا " | (مص) بتوسط دیگری چیزی را نشان دادن.

دگاڑا dugāra (اسم مذ) تفنگ دولول

دگانہ dugāna (اسم مذ) ۱۔ تفنگ دولول ۲۔ دوقلو۔ توأم. ۳۔ نماز صبح که دو رکعت است

ڈگڈگی dugdugi |
ڈھگڈگی dhugdugi | (اسم مؤ) ۱۔ دست گرهٔ غرغری ۲۔ یک نوع گلوبند

دگلا dagla (اسم مذ) یک نوع کت آستر پنبه‌ای.

دگنا dugna (صف) دوبل۔ دوبرابر۔ دوچند.

دل dal (اسم مذ) ۱۔ برگ درخت۔ ۲۔ لشکر۔ جمعیت ۳۔ جرگه۔ قبیله

— بادل bādal (اسم مذ) لشکر زیاد۔ جمعیت بزرگ

— دار (صف) ضخیم۔ قطور.

— اچٹنا uchatna (مص) متنفر شدن۔ خسته شدن از چیزی.

— اچاٹ ہونا uchāt ho'na (مص) متنفر شدن۔ دل زده شدن۔ خسته و بیزار شدن

— بجھنا bujhna (مص) مایوس شدن

— برا ہونا bura hona (مص) [illegible]

_ بھر آنا bhar ana (مص) بگریه افتادن. میل بگریستن داشتن.

_ بہلانا behlana (مص) سرگرم شدن سرگرم کردن. تفریح گذراندن

_ توڑنا torna (مص) مایوس کردن. دل شکستن.

_ جلا jala (صف) عاشق دلسوخته و محروم.

_ جمنا jamna (مص) رضایت داشتن اطمینان داشتن. مطمئن بودن

_ سوز soze (صف) مؤثر. رقت انگیز. سوزناک

_ شکن shikan (اسم مث) بیکونک. دل شکستگی

_ لگنا lagna (مص) ۱. خوش گذشتن. ۲. تفریح گذشتن. ۳. انس گرفتن. دل بستن.

_ لگی lagi (اسم مث) شوخی. مزاح. سرگرمی. مث ۲. دلخوشی

دلار dular (اسم مذ) توجه مفرط به بچه. محبت عشق

دلارا dulara	(صف) حبیب. معشوق.
دلاری dulari	مؤنث.

دلاسا dilasa (اسم مذ) تسلی. تشویق.

دلانا dilana (مص) وادار یا دادن کردن. وادار کردن به تسلیم شدن.

دلائی dulai (اسم مث) لحاف نازک

دلدر daladdar (اسم مذ) احتیاج. فقر. افلاس. تنگدستی.

دلدری daladdari (صف) عکس. فقیر. شخص کثیف و چرک

دلتی dulatti (اسم مث) لگد پرانی چهار پا. جفتک

دلدل daldal (اسم مث) باتلاق. مرداب. گل و لای

دلدلی daldali (صف) باتلاق.

دلکی dulki (اسم صف) یورتمه (راه رفتن اسب)

دلنا dalna (مص) طحن کردن. لگدکوب کردن. پایمال و خراب کردن کسی

دلہا dulha (اسم مذ) داماد. (شخص) نوزاد. تازه داماد.

دلہن dulhan (اسم مث) عروس. (دختر یا زن) تازه عروس. زوجه

دل dilli (ص) بہشت، دل: متحرک است جنبندہ نیست

دلیا daliya (س) ۔ بلغور

دمادم (قید) پی درپی ۔ دمبدم ۔ متوالی

دم اٹھنا dam uṭhna (مص) سختی نفس
دم اکھڑنا _ ukharna کشیدن ۔ نفس نفس

زدن ۔ سخت نفس کشیدن موقع احتضار

دم باز (صف) حیلہ گر، فریبکار، خائن، مکار.

— بازی (س) مث، مکاری، خدعہ، حیلہ گری.

— بخود (صف) ، بیتاب ۔ ساکت، خاموش، ساکت و حیران

— بھر میں bhar meg _ (قید) در یک لحظہ

در یک آن.

— بھرنا bharna _ (س) بر نفس تنگ شدن خستہ

— شدن، ساختن. ۲. ہواداری علاقہ داشتن. شکی کسی بودن

— پھولنا phoolna _ (س) نفس نفس زدن

، نفس افتادن.

— پھونکنا phooqkna _ (مص) روح دمیدن

تقویت کردن

— توڑنا torna _ (س) نفس آخر کشیدن.

مردن.

— دلاسا dilāsa _ (س) مذ ۱. امید . ۲. تسلی،

۳. تشویق

— دینا de'na _ (س) ، انگیزی کردن، فوراً،

ہو ادیب داں. ۳. فریفتہ شدن. ۴. مردن.

— رکنا rukna _ (مص) بحالت خفقان افتادن

گرفتن (س) مد، کسی کہ در موسیقی و آواز باز گیری

ہمراہی میکند

— کھینچنا khunchna _ (س) پی نفس بلند زدن.

ساکت ماندن ۔ نفس را نگاہداشتن.

— لگانا lagāna _ (س) دود کشیدن ۔ پک

زدن بقلیان و سیگار وغیرہ.

— لینا le'na _ (س) استراحت کردن.

— میں آنا meg āna _ (س) فریب خوردن

گول خوردن

دماغ آسمان پر پہنچانا damāg āsmān par pohonchāna (س) بسیار مغرور

بودن ۔ لاف زدن

— چڑھنا charhna _ (س) مغرور

بودن ۔ لاف زدن.

— چاپنا chapna (ف. م.) سخن بیهوده گفتن. تندی بشره و حرف زدن. بی حرمتی کردن.

— چَٹ chat (صف.) آدمی که بخلاف بیرون آید

— کرنا karna (ف. م.) مغرور بودن، مجبور بودن

— ہونا ho'na (ف. ل.) مغرور بودن، جوش و تکبر کردن

دمامہ damāma (ا. مذ.) بفتح میم، نقاره.

دمڑک damrik (ا. مذ.) ۱. گردش دولک در چرخ رشتن. ۲. قطعه چوبی که به دولاب چوب عمود نصب میشود و نخ دولک بدور آن پیچیده میشود و نخی که از نخ تابیده که بدور دولک پیچیده میشود.

دمک damak (ا. مث.) ۱. درخشش، برق. ۲. سختی

دمڑی damṛi (ا. مث.) یک چهارم پیسه.

(پیسہ paisa یک صدم روپیه است، امروز یک صدم روپیه. سکه.)

دمکنا damakna (ف. ل.) تابیدن، درخشیدن. برق زدن

دمہ dama (ا. مذ.) بفتح میم، ضیق النفس، نفس تنگی، آسم

دن din (ا. مذ.) ۱. روز. ۲. نصیب و قسمت. ۳. بخت. ۴. مدت عمر

— بھاری ہونا bhāri hona (ف. ل.) سخت گذشتن

— بھر bhar (قید) تمام روز.

— چڑھنا charhna (ف. ل.) طلوع آفتاب شدن

— چھپنا chhupna (ف. ل.) غروب آفتاب شدن، در رسیدن شب

— دہاڑے dahāṛay (قید) بهنگام روز، آشکارا

— کاٹنا katna (ف. م.) سختی گذراندن، رنگ

دنبہ dunba (ا. مذ.) گوسفند دنبه دار

دنا dana (صف.) ۱. گلفت. ۲. ... ۳. ...

دندنانا dandanāna (ف. ل.) در حالت خوش بودن، از خوشی شادی کردن

ڈنکا dunka (ا. مذ.) طبل، نقاره، ...

دنگ dang (صف.) ۱. متحیر، مات، مبهوت

— رہ جانا reh jāna — (مص) متحیر و مبہوت
ماندن، یکہ خوردن
دنگا danga (امذ) بلوا، شور، شورش۔
آشوب۔
— کرنا karna — (مص) آشوب ایجاد کردن
شورش کردن
دنگل dangal (امذ) ... شلوغی ـ ...
محو کشتی گیری۔
— کرنا karna — (مص) کشتی گرفتن۔
دو do (عدد) ۲
— آبہ āba — (امذ) بفتح ب ـ ...
— ایک aik (قید) چند تائی ـ دو یہ ...
— بالا (صفت) دو برابر ـ دو بل
— چند (قید) مقابل ـ دو برابر
— بلدا balda — (امذ) ...
دانگشته
— پٹا patta — (امذ) ...
... قرار میگیرد
— پشتہ pushta — (صفت) بفتح ت ـ دو رویہ ...

— کرنا karna — (مص) چاپ کردن ...
محو کاغذ۔
— پہر pahar — (امث) ظہر، ...
— ڈھلے dhalay — (قید) بعد از ظہر
— پیازہ piyaza — (امذ) بفتح ی ...
... گوشت ... پیاز پختہ میشود۔
— تارا (امذ) یک نوع آلت موسیقی ...
— ٹوک tok — (صفت) واضح، روشن ـ دو ...
— رخا ruka — (صفت) شخص ... ـ منافق
شریک دزد و رفیق قافلہ
دن کی چاندنی din ki chāndni —
(امث) ... ـ دولت ...
...
— رکابہ (صفت) بفتح ب ـ اسب بسیار بلند پا
— رنگا (صفت) متلون المزاج ـ دو دل
— ساکھی sākhi — (صفت) ... دو سال
— فصل fasl — دو مرتبہ کاشت ...
(ص) ... دو مرتبہ بار ...
سال دو مرتبہ گل میدہد۔

ـ منزلہ manzila (صف) بفتح ل و دو طبقہ
(ای عمارت)

دوار duvar (امذ) ۱. در، دروازہ، سبب.
دوارا duvāra ۲. آستانہ، سبب، چهار پیچ
سبب

دوالا diwāla (امذ) ورشکستگی.

ـ نکالنا nikālna (ف) افلاس و
ورشکستگی کردن.

دوالیا diwāliya (صف) ورشکستہ، مفلس

دوالی diwāli (امث) رنگ از سیاہ رنگ و یک
جشن هنود کہ در آن چراغان و جشن lachmi
(لکشمی) پرستش کنند.

دوبھاسیا dobhāsya (امذ) مترجم.
ترجمان، دیلماچ.

دوبھر dubhar (صف) سخت، مشکل

دودھ dudh (امذ) شیر، لبن. دو شیرہ
خشاره

ـ بھائی bhai ـ (امذ) برادر رضاعی.

ـ پیتا بچہ peeta bachcha (امذ)
طفل ـ بچہ شیرخوار

ـ ڈوہنا dohna ـ (ف) دوشیدن شیر.

دودھیا dudhya (صف) شیری، شیری
(رنگ)

دور باشس (امث) نیزہ دوشاخہ ای کہ در قدیم
سواری پادشاهان در جلو حمل میشد و مردم با مشاہدہ
آن راہ را باز میکردند.

دوربین (امث) دوربین کہ با آن اشیاء دور را دیدن میتوان، دور اندیش
دوربینی (امث) دور بینی، دور اندیشی.

دوردم doore dam (صف) پر نفس.

دور رس (صف) بلند پروازی، فکر بلند داشتن.

دور کے ڈھول سہانے doore ke dhole suhāney (ضرب المثل) آواز دهل شنیدن از دور خوش است.

دوڑ dawr (امث) دو. دویدن، هجوم، تاخت.
تاز

ـ دھوپ dhup ـ (امث) کوشش، سعی

دوڑانا dawrāna (ف) دوانیدن، راندن، به سرعت و سرعت دادن، بلند گفتن.

دوڑنا dawrna (مص) ۱. دویدن چهار نعل
شدن اسب ـ نعل شدن ـ با شتاب رفتن.
۲. سعی و کوشش زیاد نمودن

دوسرا	doosra	(صف)
دوسری	doosri	دوم. بعدی. ثانوی.
دوسرے	doosray	دیگر

دوسرے (صف) ۱. ثانیاً ـ در ثانی (دیگر)
دوباره ـ مجدد. ۲. اجنبی ـ بیگانه
دوش dosh (اس مذ) ۱. تقصیر ـ قصور ـ کوتاهی
خطا ـ عیب. ۲. اتهام ـ افترا
ــ لگانا lagāna (مص) متهم کردن ـ به تقصیر
بدنام کردن
دوغلا dogla (صف) کسی که پدر و مادرش از
یک قبیله یا ملت نباشد ـ دورگه. ۲. آدم پست
دولها dulha (اس مذ) داماد ـ به بینید.
دون doon (اس مث) ۱. لاف ـ ۲. لاف.
خودنمائی. ۳. بلندی صدا در ارکستر موسیقی
ــ کی اڑانا ur āna ـ (اس) لاف زدن.
خودنمائی

دونا doona (صف) دو برابر ـ دوبل.
ــ دون doon ـ (صف) چند برابر.
دونا dauna (اس مذ) پیاله کوچک ساخته شده
از برگ درخت برای شیرینی و غیره کوچک
ــ چڑھانا charhāna ـ (مص) پیاله یا ظرف
شیرینی و گل که به عنوان نذر بر روی مزار اولیا گذاشته
دونگرا dongra (اس مذ) باران شدید ـ اولین بارش تند
فصل باران
دونوں donog (صف) هر دو ـ مانند ـ هر دو ـ هر کدام
دوہائی duhāi (اس مث) فریاد برای طلب کمک
و انصاف. ۲. سوگند قسم
ــ مچانا machāna ـ (اس) فریاد بلند برای
طلب کمک و انصاف کردن
دھابا dhāba (اس مذ) ۱. سقف گلی ـ جائی که
در آن غذا ساخته شود ـ ۲. رستوران
کوچک ـ مهمانخانه.
دھات dhāt (اس مث) فلز
دھار dhār (اس مث) ۱. لبه شمشیر تیزی تیغ
۲. جریان مایع.

— دار (صف) تیز، لبه دار.

— رکھنا rakhna (مص) تیز و تند کردن، لبه دار کردن

دھارا dhāra (مذ) ۱. راه آب، جریان، سرچشمه آب ۲. وسط رودخانه ۳. آبشار، چشمه

دھارنا dhārna (مص) ۱. اختیار نمودن ۲. تسلسل آب ریختن بر عضوی از بدن

دھاری dhāri (مث) خط، بتیله، راه راه، رگه

— دار (صف) راه راه، رگه دار، مخطط، دارای شیار

دھاڑ dhāṛ (مث) هجوم، ازدحام، جمعیت

دھاڑیں مار کر رونا dahāṛeṅ mar kar rona (مص) شیون و زاری کردن، گریستن به شدت

دہاڑی dahāṛi (مث) ۱. دزدی که به صورت دسته جمعی شده ۲. راهزن، قاطع الطریق

دھاک dhāk (مث) ۱. رعب، دبدبه، جلال ۲. شکوه، شهرت ۳. درختی است.

— باندھنا bāṅdhna (مص) شهرت یافتن.
— بٹھانا biṭhāna تحت تأثیر جلال، شکوه و وقار دادن، ترساندن، مرعوب کردن

دہاکا dahāka (مذ) ۱. دهگی، مجموعه ده ۲. دهه

دھاگا dhāga (مذ) نخ.

— ڈالنا ḍālna (مص) نخ در سوزن کردن
— پرونا pirona کوک زدن

دھام dhām (مذ) ۱. در سانسکریت جای مسکن، بیت ۲. در اردو با دھوم dhoom (مث) شلوغ و بعضی جاها شکوه است.

دھان dhān (مذ) شالی، صنف برنج

— پان pān (صف) شخص ظریف و لاغر اندام

دھانڈل dhāṅḍal (مث) ۱. فریب، مکر ۲. حیله بازی

— کرنا karna (مص) بدون سبب فریاد کردن، مکاری کردن

دھانڈلی dhāṅḍli (مث) ۱. فریب ۲. حیله

دھانس dhans (س، مؤنث) مانش دود خشک که از بوی تند در حلق ایجاد میشود.

دھانسی dhāṉsi (اِ س، مؤنث) سرفه، سرفه اسب

دھانسنا dhāṉsna (مص، ل) سرفه کردن اسب. ۲. فرو کردن چیزی در زمین.

دھانک dhānak (اِ س، مذ) تیرانداز انگشتدار. قزاول، نگهبان مسلح به تیر و کمان.

دھاوا dhāwa (اِ مذ) هجوم، حمله.

— بولنا boalna (ل) } حمله کردن
— کرنا karna
— مارنا mārna } حمله ناگهانی کردن

دھاؤ dhāo (اِ س، مؤنث) مژه، ده، اشاره

دھاگ dhāg (اِ مذ) صدای در رفتن توپ

دھبا dhabba (اِ س، مذ) لکه، نشان، لک.

— ڈالنا ḍālna (مص) } لکه دار کردن
— لگانا lagāna

— لگنا lagna (مص، ل) لکه دار شدن، لکه شدن

دھپ dhap (اِ س، مذ) سیلی، توگوشی

دھپا dhappa (اِ س، مذ) سیلی، ضربه. ۲. زیان، ضرر.

— لگنا lagna (مص، ل) زیان بردن، ضرر کردن

دھت dhat (اِ س، مؤنث) عادت به

— پڑنا parna (مص) } عادت شدن.
— لگنا lagna

دُھت dhut (اِ صف، مست) از حرف ندا، دور شو، گمشو (برای دور کردن سگ بکار میرود).

دھتا dhatta (اِ س، مذ) ضربه، اخراج

— بتانا batāna (ل) ضربه زدن، طفره رفتن، تیر گم کردن، اخراج نمودن

دھتکار dhutkār (اِ س، مؤنث) لعنت، ملامت، سرزنش

— بتانا batāna (ل) تحقیر و لعنت کردن با ملامت، سرزنش، اخراج نمودن

دھتکارنا dhutkārna (مص) دور کردن از خود راندن، سرزنش و نکوهش نمودن.

دھج dhaj (اِ س، مؤنث) وضع ظاهر، شکل، وضع ایستادن، طرز، طریقه

دھجی dhajji (اِ س، مؤنث) تکه کاغذ یا پارچه دراز، نوار، تکه کاغذ یا پارچه

دھجیاں اڑانا uŗāna _ (مص) بیدردانہ کردن

قطعہ قطعہ کردن۔ خفت دادن۔ شرمندہ کردن۔

دھچکا dhachka (ا مذ) تکان۔ صدمہ جماعت

دھر dhur (ا مذ) ۱۔ حد۔ سرحد ۲۔ مسافت

بسیار دور۔

دھرا dhura (نیز) محور تگرد

دُھرا dhura (ا مذ) محور چرخ

دھری dhuri (ا مؤنث) محور کرہ زمین

دھراونا dharāwna (ا مؤنث) دل کو وصف

دوام شہر کردہ است

دھرتی dharti (ا مؤنث) زمین۔ کرۂ زمین۔

دنیا۔

دھرم dharam (ا مذ) ۱۔ مذہب۔ ایمان

dharm پارسائی۔ نیکوکاری ۲۔ وظیفہ

_ آتما ātma (صفت) پارسا کار۔ متقی

_ ماتما mātma متقی عادل کیمیا

_ سالا sāla _ (ا مذ) مسافر خانہ کہ

خانقاہ۔ آسایشگاہ و دوار ۲۔ محل دور

خیرات تقسیم میشود

_ شاستر shāstar (ا مذ) قوانین مذہب ہنود

فقہ ہندو

_ لگتی کہنا lagti kehna _ (مص) راست

گفتن۔ بازار حقیقت گفتن

دھرن dharan (ا مؤنث) ۱۔ ناف ۲۔ رحم

رحم

دھرنا dharna (مص) ۱۔ گذاشتن۔ نشاندن۔

قرار دادن۔ تمام کردن ۲۔ چیزی را با اتحاد بدست آوردن

_ دینا dena _ (مص) متحصن نشستن۔ نشستن

_ مارنا marna _ بر سبیل منزل بہ جائی

مجبور کردن او بپرداخت بدہی۔

دھری dhari (ا مؤنث) گونی

دھڑ dhar (ا مذ) جسم بی سر و دست ۲۔ سر و کلّہ

افتادن چیزی

_ رہ جانا reh jāna _ (مص) فلج شدن۔

بی حرکت ماندن

دھڑا dhaṛa (ا مذ) وزنہ۔ سنجش۔ باد

_ باندھنا bāndhna (مص)

کرنا karna وزن کردن

دھڑ dhar (ا ک۔ مذ) ۱۔ صدای افتادن چیزی سنگین۔ صدای فرو ریختن عمارت ۲۔ ... پی در پی متواتر

دھڑاکا dharāka (ا ک۔ مذ) صدای بلند۔ صدای شلیک توپ، تفنگ

دھڑام dharām (ا ک۔ مذ) صدای افتادن جسم سنگین بر زمین یا چیزی دیگر

دھڑک dharak (ا۔ مث) بیقراری۔ ترس۔ خوف۔ وحشت

دھڑکا dharka (ا۔ مذ) ۱۔ ترس۔
دھڑکن dharkan (ا۔ مث) ۱۔ وحشت۔
۲۔ تپش۔ ضربان ۳۔ شک۔ تردید

دھڑکنا dharakna (مص ل) تپیدن۔ ضربان داشتن۔ بیقرار بودن۔

دھڑلا dharalla (ا ک۔ مذ) ۱۔ صدای ضربہ ۲۔ ہجوم ۳۔ شجاعت

دھڑلے سے dharallay se (ق) بدون بیم و ترس و وحشت۔

دھڑنگ dharang (صفت) عریان۔
دھڑنگا dharanga برہنہ۔ لخت۔

ننگ دھڑنگ nang dharang (صفت) ۱۔ عریان۔ برہنہ۔ لخت

دھڑی dhari (ا۔ مث) ۱۔ قسمی یک نوع خمیر کہ زنان برای رنگ لب مالند ۲۔ وزنی معادل تقریباً ۵ کیلوگرم

دھڑیوں dharyon (ق) ... بوفور۔ بسیار زیاد۔ فراوان

دھسا dhussa (ا۔ مذ) پارچہ پشمی ضخیم و خشن۔ شال

دھسانا dhasāna (مص م) سبب فرو رفتن چیزی در گل، باتلاق وغیرہ شدن۔ فرو کردن۔ فرو بردن چیزی در چیزی دیگر

دھسنا dhasna (مص ل) فرو رفتن۔ داخل شدن۔ ... فرو نشستن ... چیزی سنگین بر روی۔

دھک dhak (ا۔ مث) ۱۔ ضربان قلب۔ ترس۔ خوف۔ ۲۔ تحیر۔ حیرانی ۳۔ سکوت۔

— سے رہ جانا se reh jāna (مص ل) ... حالت ... سکوت و بہت ... شدن

دھکا dhakka (اِ۔مذ) تکان۔ شوک۔ فشار۔
حمل۔ زیان

— دینا de na (مص) ۱۔ ہل دادن
۲۔ باعث بدبختی کسی شدن

— لگنا lagna (مص) تکان خوردن۔ ضرر دیدن۔
متضرر شدن

دھکیل dhakil (اِ۔مث) حمل۔ فشار۔ پیچیدگی
برای تکان دادن آن

— دینا dena (مص) ۱۔ ہل دادن۔
۲۔ دست بکار کردن

دھکیلنا dhakelna (مص) ہل دادن۔ فشار دادن
تکان دادن، پیچیدن

دھگڑ dhaggar / دھگڑا dhagra (اِ۔مذ) ۱۔ شوہر ۲۔ رفیق، صاحب (معشوقہ) دوست.

دھلائی dhulāee (اِ۔مث) اجرت شستن
لباس

دھلوانا dhulwāna (مص) ۱۔ موجب شستن چیزی
شدن ۲۔ وادار شستن کردن

دھم dham (ک۔آ) صدای افتادن چیزی

دھما دھم dhama dham (ک۔آ) ۱۔ صدای
افتادن جسم سنگین۔ صدای جست ۲۔ ضربت
پی در پی

دھمال dhammal (اِ۔مذ) ۱۔ جست و پرش،
۲۔ یکی از آہنگہای موسیقی

دھمک dhamak (اِ۔مث) ۱۔ صدای پا ۲۔ صدمہ ای
کہ از صدای شدید تعجب و ضرر وارد شود.

دھماکا dhamāka (اِ۔مذ) ۱۔ توپی کہ روی پشت
فیل گذارند ۲۔ (ک۔آ) صدای ضربہ۔ صدای
فرو ریختن عمارت.

دھم دھم dham dham (ک۔آ) صدای پای
اسب یا حیوان کہ بہ زمین زند

دھمکانا dhamkāna (مص) ۱۔ تہدید کردن۔ ترسانیدن
۲۔ سرزنش کردن

دھمکنا dhamakna (مص) ۱۔ تپیدن ۲۔ تیر کشیدن
حین عضو دردناک ۳۔ وارد شدن ناگہانی
۴۔ کوبیدن چیزی

دھمکی dhamki (اِ۔مث) ۱۔ تہدید،
۲۔ سرزنش.

— دینا de na — (مص) ۱. تهدید کردن ۲. سرزنش کردن

— میں آنا meṉ āna — (مص) ترسیدن از هیبت.

دھن dhan (اس مذ) اموال. مال و منال. ثروت. دارائی

دھنی dhani (صفت) ۱. متمول. ثروتمند. دارا. ۲. ماهر. مجرب.

دھن dhun (اس مث) ۱. میل تند. آهنگ موسیقی (از خوشی آواز) ۲. مستغرق. دلبستگی زیاد. تعمق. خیال

دھننا dhunna (مص) حلاجی کردن. پنبه زنی کردن

سر دھننا sar (مص) ۱. حالت خوشی یا سستی سر را تکان دادن

دھند dhund (اس مث) تاریکی. کم سوئی چشم. کم نوری.

دھندلا dhundla (صفت) تاریک. کم نور

دھندلاپن dhundlapan (اس مذ) تیرگی. تاریکی. کم نوری

دھندا dhanda (اس مذ) شغل. کار. پیشه

دھنک dhanak (اس مث) ۱. رنگین کمان ۲. قلاب دوزی. یک نوع نوار زری.

دھنکنا dhunakna (مص) پنبه زدن. حلاجی کردن

دھنکی dhunki (اس مث) کمان حلاجی.

دھنکیا dhunakya (اس مذ) حلاج. پنبه زن.

دھنیا dhunia (اس مذ) حلاج. پنبه زن

دھنیں dhunena (اس مث) زن حلاج

دھواں dhuan (اس مذ) دود. دخان

— دھار dhār — (صفت) ۱. پهار دود دود دار سیاه و تاریک. با حرارت (در تیرگی).

— لپک lapak — (مص) کسی که زیاد غلیان میکشد. غلیان کش.

دھوب dhob (اس مذ) شست و شو.

دھوبن dhoban (اس مث) زن رختشوی

دھوبی dhobi (اس مذ) رختشوی. مرد.

— پاٹ pāt — (۱) (س۔ مذ) سنگ پا بزرگی کہ
چنتہ ی بہنگام شستن رخت را بر آن فرا مالند
یا بچپ یا گاہ بیو ند

— گھاٹ ghāt — (۱) (س۔ مذ) محل کہ در آن رخت
شستہ شود

— کا کتا نہ گھر کا نہ گھاٹ کا
ka kuta ghar ka na ghāt ka
(۱) (س) شخص بیکار و بی معرفت۔

دھوپ dhup (۱) (س مث) آفتاب۔ حرارت خورشید

— گھڑی ghaṛi — (۱) (س مث) سنگ شخص
سنگ ساعت۔

— میں بال سفید ہونا men bāl — sufaid ho'na (س) بجائی تجربہ پیر شدن
مرا بعفلت گذراندن۔ سفید شدن موی سر و ریش
اگر یہ از فی تجربہ بودن است۔

دھوت dhut (کلمہ) (۱) صدائی کہ برای دور
کردن سگ و ... دھان در آورند۔ دور شو
ہچ گویند۔

دھوتی dhoti (س مث) پارچہ لنگ مانند کہ ہندوان

بعد کر چینہ و یک سر آن را از وسط دو پا
و پشت بندند۔

— پرشاد parshād — (س مذ) حلال خندہ کہ
دھوتیا — dhotia — ... دھوتی بکر بندند

دھوکا dhoka (۱) (س مذ) فریب۔ تقلب۔
کول۔ سراب۔

— بازی bāzi (۱) (س مث) تقلب۔ حیلہ گری۔
دھوکے باز dhokay bāz (صف)
تقلب۔ حیلہ گر یل۔

— میں رکھنا men rakhna — (۱) (س)
کسی را با خیرہ از کار بازداشتن

دھول dhul (۱) (س مث) گرد و خاک۔ خاکستر۔

— اڑانا uṛāna — (س) گرد بلند کردن۔ گرد و غبار
بر باد دادن

— جھاڑنا jhāṛna — (س) گرد کردن، پیکر کدن
رہا کردن ... مقصود نتیجہ راہ رفتن۔

— کی رسی بٹنا ki rassi baṭna — (۱) (س)
زحمت بیفایدہ کشیدن۔ رنج بیہودہ بردن۔

دھول dhaul (اس مث) صورت - سیلی مشت
کہ کسی [illegible] زدہ شود

ـ جڑنا jarna ـ (مص)

ـ مارنا mārna } مشت زدن

ـ لگانا lagāna } سیلی زدن

دھولا dhaula (صف) سفید [illegible] چیزی کہ
سفید باشد [illegible]

دھولاپن dhaulapan (اسم) سفیدی

دھوم dhoom (اس مث) شہرت - آوازہ
[illegible]

ـ مچانا machāna ـ (مص) [illegible]
غوغا برپا کردن

دھونگ dhoog [illegible]
[illegible]

دھونا dhona (مص) شستن [illegible]

دھونگال dhaugāl (صف) [illegible]
[illegible]

دھونس dhaons (اس مث) [illegible]
[illegible]

جمانا jamāna ـ (مص) [illegible]
[illegible]

دھونسیا dhaunsia (صف)
[illegible]

دھونک dhonk } (اس مث) [illegible]
دھونکن dhonkan } [illegible]
[illegible]

دھونکنا dhaugkna (مص) [illegible]
[illegible]

دھونکنی dhaugkni (اس مث) [illegible]
[illegible]

ـ لگنا lagna (مص) [illegible] زدن

دھونی dhooni (اس مث) [illegible]
[illegible]
[illegible]

جگانا jagāna ـ (مص) [illegible] }
رمانا ramāna [illegible] }
[illegible]
[illegible]

دھوون dhowan (س) مذ. آبی کہ در آن ظرف
درخت وغیرہ شستہ شدہ و کثیف شدہ باشد

دھیان dhyān (س) مذ. تفکر. تعمق. توجہ.
تمرکز ذہنی.

– لگانا lagāna (س) توجہ کردن.

– دینا dena در تفکر داشتن.
ملاحظہ کردن

– رکھنا rakhna (س) در تفکر گرفتن.
تحت تفکر گرفتن

دھیرا dheera (صف) بیمار دماغی کہ آرام شدہ باشد
بیماری شخص را در عشق فرو نشستہ باشد.

– کرنا karna (س) نرم کردن. با کلام آرام
خشم کسی را فرو نشاندن

دھیرج dhiraj (س) مث. تحمل. صبر. استقامت

– رکھنا rakhna (س) صبر داشتن. استقامت داشتن

دھیرے دھیرے dheeray dheeray
آہستہ آہستہ. بواشی. ملایمت

دھیلا dhaila (س) مذ. سکہ نیم پیسہ کہ سابقاً در
دھیلی dheli سکہ ہندوستان رایج بود

دھیما dheema (صف) آہستہ. کند. کم
دھیمی dheemi ملایم

– پڑنا parna (س) آرام شدن. نرم شدن
یواش شدن.

دھیمے دھیمے deemay dheemay
(قید) بجز آہستگی. با ملایمت.

دھیمر dhimar (س مذ) ماہی گیر. مرد آرام
دھیور dhiwar سیاہ پوست

دھینگ dheeng (صف) مذ. تنومند. فربہ. سخت
ضخیم. کلفت

دھینگا مشتی dhinga mushti (س) مث.
ضربت با مشت. دست بہ یقہ شدن

دہانا dahāna (س) دہن

دہرا dohra (صف) دولایہ. دوتا.
دہری dohri ضخیم

– جانا jāna (س) خم شدن. دولا شدن

– ہو جانا ho jāna (س) خمیدہ شدن.

دہراو dohrao (س مذ) تکرار. برگشت.

دہری بات dohri bāt (س) مث. سخن دوپہلو

دہرانا dohrāna (مص) ۱. دوبارہ گفتن. ۲. تکرار کردن ۳. چیزی را دو مرتبہ انجام دادن ۴. نقل کردن گفتہ دیگری
۵. دو مرتبہ کردن. دوتا کردن (پارچہ و غیرہ)

دہکانا dahkāna (مص) سوزاندن. شعلہ‌ور
ساختن

دہکنا dahakna (مص) سوختن. شعلہ‌ور شدن.
۲. مبتلا بہ غم شدن

دہل duhal (اسم مذ) دہل.

دہل dahal (اسم مث) ۱. لرزش
۲. ترس. وحشت. شوک

— جانا jāna — (مص) ترسیدن. شوکہ شدن.

دہلا dahla (اسم مذ) ورق دہ. ۲. (در) گنجفہ (و) ورق
بازی یا ورق.

دہلنا dahalna (مص) ۱. وحشت کردن.
۲. لرزیدن زمین از زلزلہ و انفجار و غیرہ.

دہلی dehli (اسم مث) ۱. دہلیز ۲. چہار چوب
چوبی است ۳. شہر حاکم نشین ہندوستان

دہلیز dahleez (اسم مث) آستانہ در. درگاہ.

دہنی duhni (اسم مث) ظرف تیر. تیردان.

دہی dahi (اسم مث) ماست.

دہیز dahaiz (اسم مذ) جہیزیہ عروس.

دیا diya (اسم مذ) ۱. چراغ. دیپا. روشنائی ۲. فعل
ماضی مفرد از مصدر دینا dena بمعنی دادن

— بتی کرنا — bati karna (مص) روشن کردن
چراغ

— سلائی salāi — (اسم مث) کبریت. کبریتہ.

— کھانا khāna — (مص) با پول کسی معاش کردن
زندگی کردن.

دَیا daya (اسم مث) محبت. احساس نسبت
بہ کسی. ہمدردی. رحم. بخشش. عنایت.

دیبی daibi (اسم مث) ملک. سبب الموضع. الاہیہ.

دیپ deep (اسم مذ) ۱. چراغ ۲. جزیرہ

مالا māla (اسم مث) ردیف چراغہا

دیپک deepak (اسم مذ) ۱. چراغ. شمع ۲. یک
راگ آتشین ہندی. ۳. آہنگ یا راگی کہ گفتہ میشود
در اثر تاثیر آن آتش روشن میشود

دیدارو didāroo (صفت) زیبا.
خوشگل.

دیدبان deedbān (اسم مذکر) سوراخ برجستہ
ای دار تفنگ کہ برای نشانہ گیری دست
از آن استفادہ میشود

دیدہ نہ شنیدہ | (صفت) عجیب و غریب۔ فوق العادہ
دیدہ نہ شنیدہ | فی العادہ

دیدہ پھٹ dida phaṭ (صفت) بفتح و کسر
از چشم، دیدہ چشم، بیحیا، چشم دریدہ
نامطبوع

— **ریزی** reezee (اسم مونث) مطالعہ عمیق

دیدے نکالنا deeday nikālna
(مص) پریشان شدن، خشمگین شدن

دیس des | (اسم مذکر) کشور، خطہ، قلمرو، وطن۔
دیش desh | میہن

— **نکالا** nikāla (اسم مذکر) تبعید، جلاء وطن

دیسی desi (صفت) اہل یک کشور، بومی۔
متعلق بیک کشور، وطنی

دیکھ بھال deikh bhāl | (اسم مونث)
دیکھا بھال dekha bhāl | جستجو، کوشش.
دیدن، حیرانی، وقت

دیکھ بھال کر kar (قید) از روی دقت
نگاہ کردہ

دیکھا بھالا bhāla (صفت) آزمودہ۔
تجربہ شدہ،

دیکھا دیکھی dekhi (قید) تقلید۔
بہ پیروی از

دیکھتے دیکھتے dekhtay dekhtay (قید) در
حضور، در نظر، در حین دیدن، بزودی.

— **رہنا** rehna (مص) پائیدن، متوجہ بودن
توجہ داشتن

— **رہ جانا** reh jāna (مص) متعجب یا بیحس
خیرہ شدن،

— **لی** le (قید) بمعنی دیدن، بخود دیدن

دیکھنا daikhna (مص) دیدن، نگاہ کردن، توجہ
داشتن، تحقیق کردن، بازی کردن، تجربہ کردن

— **بھالنا** bhālna (مص) با دقت دیدن،
آزمایش کردن، بازرسی کردن

دیکھنے میں آنا daikhnay mein āna
(مص) ظاہر شدن، دیدہ شدن

دیپک deepak (س) مث، چراغ

دینا de'na (ھ) مص، دادن، عطا کردن، بخشیدن.

ادا کردن، نہادن، بیرون دادن.

دیو deo (ھ) مذ، غول، دیو، شیطان، جن (س) مذ، دیوتا

— مالا mala (ھ) مث، تسبیح، سلسلہ ...

دیو انگیری (ھ) مث، ... زبان ...

زبان دیو ...

دیوالہ dewala (ھ) مذ، مفلسی، ورشکستگی.

— نکلنا nikalna (ھ) مص، ورشکست گردیدن،

مفلس و ورشکستہ شدن.

— نکلنا nikalna — (ھ) ورشکست شدن

دیوالی diwali (ھ) مث، ... عید.

دیوتا devata (ھ) مذ، چیزی کہ پرستش میشود.

بت، معبود، ... رنگ ...

نقش و سادہ

دیور dewar (ھ) مذ، برادر کوچک شوہر

دیگر زن.

دیورانی dewrani (ھ) مث، زن برادر

کوچک شوہر دیگر زن.

دیول dewal (ھ) مذ، بتخانہ کوچک

ہندوان.

دیوالی dewli (ھ) مث، چراغ کوچک.

دیوناگری deu nagri (ھ) مث،

خط سنسکرت

دیوہرا dewhra (ھ) مذ، معبد، بتخانہ، عبادتگاہ

ہندوان.

دیوی devi (ھ) مث، ... الٰہہ ...

... زن صالحہ.

ڈ

ڈاب dāb (اسم مذکر) ۱- نوعی غلاف کہ در آن
غلاف سازند ۲- حمایل یا تسمہ ۳- کمربند چرمی کہ
در آن شمشیر آویزان است

ڈابر dābar (اسم مذکر) ۱- حیاچہ ۲- آبگیر ۳- لگن

ڈاٹ dāt (اسم مؤنث) ۱- درپوش، سرپوش و غیرہ کہ
در کاسہ چوب ... و غیرہ باشد ۲- [illegible]
باشد ... کہ برای [illegible]
[illegible] ۳- محراب ۴- سرپوش.

— لگانا lagānā (مصدر) ۱- بستن در ظرف شیشہ
و غیرہ ۲- محراب ساختن

ڈاٹنا dātnā (مصدر) ۱- بستن شیشہ و غیرہ با درپوش
۲- بستن ۳- [illegible] پوشاندن ۴- [illegible]
خوب پوشاندن ۵- سرزنش کردن.

ڈار dār (اسم مؤنث) ۱- دستہ، قطار ۲- گلہ حیوانات.

ڈاڑھ dāṛh (اسم مؤنث) دندان آسیاب
[illegible]

گرم ہونا garam ho'nā — (مصدر) ۱- عصبانی
شدن ۲- سرد و گرم شدن.

ڈاڑھی dāṛhī (اسم مؤنث) ریش، لحیہ.

— پیٹ میں ہونا pete men ho'nā —
(مصدر) بچگی عاقل بودن، تجربہ بودن

ڈاک dāk (اسم مؤنث) ۱- پست ۲- چاپار ۳- کیسہ پستی
کہ ... پستی ۴- ... مسافر ... و سیلہ

بنگلا bangla (اسم مذکر) ۱- مستراحگاہی
کہ از طرف دولت برای مسافرین و وسیلہ ... (?)
ساختہ میشود

خانہ (اسم مذکر) ۱- پستخانہ.

— والا wālā (اسم مذکر) ۱- پستچی.

ڈاکا dākā (اسم مذکر) ۱- حملہ راهزنان

— پڑنا paṛnā (مصدر) ۱- مورد حملہ راهزنان واقع شدن

ڈالنا dālan (مصدر) ۱- انداختن ۲- [illegible]

— زنی zani (اسم مؤنث) ۱- راهزن

ڈاکنا dākna [illegible]

ڈاکو dākoo [illegible]

ڈال dāl [illegible]

— ڈالنا ḍālna [illegible]

— دینا dena [illegible]

— کا پکا ka pakka [illegible]

— کا ٹوٹا ka toota [illegible]

ڈالنا ḍālna [illegible]

ڈالی dāli [illegible]

ڈانٹ dānt [illegible]

— ڈپٹ dapat [illegible]

ڈانٹنا dāntna [illegible]

ڈانڈ dand [illegible]

بھرنا bharna [illegible]

ڈانڈا danda [illegible]

— دبانا dabana [illegible]

— مینڈکی mendaki [illegible]

ڈانڈی dandi [illegible]

ڈانک dank [illegible]

ڈانگ dang [illegible]

ڈانگر dangar [illegible]

ڈانواں ڈول danwan doal [illegible]

تبوده. تنگروه واه. بی سامان. سرگشته. بخت
وامانده. پریشان. [illegible]

— ڈولی dolū (اس، صفت) ڈولک. سرگشته.
پریشان حال. بی سامان. دربدری.

ڈاب dāb (اس، مث) [illegible]. عادت.

ڈاین dāyan (اس، مث) ساحره. جادوگر. [illegible]
خواب. جادوگر زشت

ڈائجسٹ dāegest (اس، مذ) ۱. خلاصه. [illegible].
۲. رساله‌ای که خلاصه موضوع علمی وغیره در آن درج
شده باشد. این کلمه انگلیسی digest است.

ڈائرکٹر dāerector (اس، مذ) رئیس. این کلمه
انگلیسی director است.

ڈائری dāery (اس، مث) یادداشت روزانه. دفترچه
وقایع روزانه. این کلمه انگلیسی diary است.

ڈائل dāel (اس، مذ) صفحه ساعت که عقربه‌ها روی آن
میگردد و ساعات و دقایق روی آن نوشته است.
این کلمه انگلیسی dial است.

ڈب dab (اس، مث) ۱. جیب. [illegible]
۲. حجم خاص [illegible] وغیره [illegible]

۳. قبضه. تحت. اقتدار.

ڈباؤ dobau (صفت) ۱. [illegible]. ۲. [illegible]
بیشتر [illegible]

— پانی pāni (صفت) آبی که عمق آن از قد آدمی
زیادتر باشد

ڈبا dibba (اس، مذ) جعبه کوچک. ظرف چوبی یا
حلبی

ڈبی dabbi (اس، مث) جعبه کوچک

ڈبیا dibya (اس، مث) جعبه خیلی کوچک.

ڈبو dabboo (اس، مذ) قاشق آهنی بزرگ. ملعقه.

ڈبڈبانا dabdabāna (مص، لازم) اشک‌آلود شدن
چشم. اشک‌آلود شدن چشم

ڈبرا dabra (اس، مذ) [illegible]. گودال آب

ڈبکا dabka (اس، مذ) [illegible]
[illegible]

ڈبکی dubki (اس، مث) غوطه [illegible] در
آب

ڈبونا duboona (مص، متعدی) [illegible]
[illegible]

ڈپارٹمنٹ ḍepārṭment (ا۔ مذ) اداره، دایره، بخش (در اصل کلمهٔ انگلیسی department است)

ڈپٹ ḍapaṭ (ا۔ مذ) ۱. جست، ۲. چهار نعل اسب، ۳. جست و خیز، ۴. تهدید

ڈپٹانا ḍapṭānā (مص م) چهار نعل بردن اسب

ڈپٹنا ḍapaṭnā (مص ل) ۱. دویدن، تند رفتن، ۲. تند دویدن، ملامت کردن ۳. خروشیدن ۴. حمله کردن

ڈپٹی ḍipṭī (ا۔ مذ) نایب، معاون (در اصل کلمهٔ انگلیسی deputy است)

ڈپلوما ḍaploma (ا۔ مذ) دیپلم (در اصل کلمهٔ انگلیسی deploma است و در زبان فارسی دیپلم تلفظ میشود)

ڈپو ḍepo (ا۔ مذ) محل کسب و کار، تجارتخانه، انبار (در اصل کلمهٔ انگلیسی depot است، حرف t آن در انگلیسی تلفظ نمیشود)

ڈٹ جانا ḍaṭ jānā (مص ل) ۱. پافشاری کردن، ایستادگی کردن، ۲. مقاومت کردن، ۳. ایستادن

ڈٹکٹو پولیس ḍitective polis (ا۔ مذ) اداره آگاهی، شهربانی (در اصل کلمهٔ انگلیسی detective police است)

ڈٹنا ḍaṭnā (مص ل) توقف کردن، با شجاعت مقاومت کردن، پافشاری کردن در جای خود، مقاومت کردن

ڈٹے رہنا ḍaṭey rehnā (مص ل) ایستادگی و مقاومت کردن، ۲. سرسختی، مقاومت و استواری، ۳. در جای خود بی‌حرکت و یک جا ماندن

ڈر ḍar (ا۔ مذ) ترس، هراس، وحشت، خوف

— پوک — pok (ص) ترسو

ڈرافٹس مین ḍrafṭsman (ا۔ مذ) نقشه‌کش (در اصل کلمهٔ انگلیسی draftman است)

ڈرانا ḍarānā (مص م) ترسانیدن، به وحشت انداختن

— دینا — de'nā (مص م) ترس ایجاد کردن

ڈراوا ḍarāvā (ا۔ مذ) خوف، ترس

ڈراونا ḍarāonā (ص) ترسناک، وحشتناک، سهمگین

ڈرائیور ḍrāyvar (ا۔ مذ) راننده (در اصل کلمهٔ انگلیسی driver است)

ڈرل ḍril (ا۔ مذ) تمرین، ورزش، مشق (در اصل کلمهٔ انگلیسی drill است)

ڈرنا ḍarna (مص. ل) ترسیدن. هراسناک شدن.
وحشت زده شدن.

ڈیزائن ḍizaen (اس. مذ) نقشه. طرح. (این کلمه
انگلیسی design است).

ڈس ḍas (اس. مث) سه تار.

ڈسپاٹک ḍespatik (ص) خود مختار. مستبد
(این کلمه انگلیسی despotic است).

ڈسپنسری ḍespensari (اس. مث) دارالشفاء.
دوا خانه (این کلمه انگلیسی dispensary است).

ڈسٹرکٹ ḍistrict (اس. مذ) بخش. در شهرستان
یا ولسوالی (این کلمه انگلیسی district است).

ڈسکاؤنٹ ḍiskaunt (اس. مذ) تخفیف. (فروش).
(این کلمه انگلیسی discount است).

ڈسنا ḍasna (مص. م) گزیدن (مار. عقرب وغیره).

ڈفلی ḍafli (اس. مث) دف کوچک. دایره.
نواختن موسیقی. دایره.

ڈک ḍuk (اس. مذ) ... .

ڈکیانا ḍukyāna (مص. م) ... .
... .

ڈکار ḍakār (اس. مث) آروغ.

— جانا jāna (مص. ل) ۱. هضم کردن. ۲. دستگیر کردن.
خیانت کردن در مال.

— لینا le'na (مص. م) ... کردن. تصرف کردن.

ڈکارنا ḍakārna (مص. ل) ۱. غریدن شیر. ۲. آروغ
زدن. ۳. هضم کردن.

ڈکرا ḍukra (اس. مذ) ... .

ڈکریا ḍukarya (اس. مث) ... .

ڈگری ḍikri (اس. مث) فتوی. حکم. فرمان (این
کلمه انگلیسی decree است).

ڈکشنری ḍikshnery (اس. مث) لغت نامه.
فرهنگ (این کلمه انگلیسی dictionary است).

ڈکوسنا ḍakosna (مص. م) تناول کردن. نوشیدن.

ڈکیت ḍakaet (اس. مذ) دزد. راهزن.

ڈکیتی ḍakaeti (اس. مث) راهزنی.

ڈگ ḍag (اس. مذ) قدم. گام.

ڈگا ḍugga (اس. مذ) ... .

ڈگڈگی ḍugḍugi (اس. مث) طبل کوچک ... .
... .

ڈگر dagar (اس) مث. راہ. جادہ. خیابان.

ڈگرا dagra (اس) مذ. ... کہ از ... چوب ... ساختہ میشود

ڈگمگ dagmag (صف) ... ، مرتعش

ڈگمگانا dagmagana (مص) لرزیدن. لیس ... بودن ... لغزیدن، جنبیدن،

ڈگمگاہٹ dagmagahat (اس) مث. ، لرزش ، ارتعاش ، لیس

ڈگنا digna (مص) ، ... لرزیدن ، مرتعش بودن ، از جا در آمدن ،

ڈگی doggi (اس) مث. ... ، ...

ڈل dal (اس) مذ. ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، سست ، تنبل

ڈلا dala
ڈلی dali (اس) مذ. مث. ، تکہ ، تودہ ، ...
ڈلے dalay

ڈلانا dulana (مص) ، تکان دادن ، لرزاندن ، جنبانیدن ، ... ، ... کردن

ڈلاؤ dulao (اس) مذ. ... ، ...

گر استعمال ، ... ، ... ، ...

ڈلک dalak (اس) مث. ، ... ، جنبش ، درخشش ، جنبندگی ... ، ... ، ... ، درخشندگی

ڈلیا dalya (اس) مث. ، سبد کوچک .

ڈلیوری delivery (اس) مث. ، تحویل ، ... ، ... انگلیسی delivery است ،

ڈمرو damroo (اس) مذ. طبل کوچک که ... است ... ، ... ، ...

ڈنٹھل danthal (اس) مذ. ، شاخ گل ، ساقہ گیاہ ... ،

ڈنڈ dand (اس) مذ. ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ...

... است ... ، ...

... است ... ، ...

ـــ بھرنا bharna ـــ ... ، ... ، تاوان دادن ،

ـــ ڈالنا dalna (مص) ... ، ...

ڈنڈا danda (اس) مذ. ، ... ، ... ، ...

ـــ ڈولی کرنا doli karna ـــ (مص) ... ، ...

ماده یا پای او بلند کردن

ڈنڈے بجاتے پھرنا dande bajāte phirna (مص) بیکار و بی مقصد گشتن، وقت تلف کردن

ڈنڈوت dandot (اس مث) سجده در مقابل بت، تعظیم، کورنش

ڈنڈی dandi (اس مث) شاہینگ ترازو، دستہ چیزی، چوب دستی، ساق گیاه

— **مارنا** mārna — (مص) کم وزن کردن فروشنده جنس را [illegible]

ڈنک dank (اس مذ) نیش مار و عقرب

— **لگانا** lagāna | (مص) نیش زدن

— **مارنا** mārna | گزیدن

ڈنکا danka (اس مذ) دہل، طبل، دہل، کوس

بجانا bajāna — (مص) طبل زدن، اعلان شہرت دادن

بجنا bajna (مص) مشہور شدن [illegible]

ڈنکے کی چوٹ کہنا dankay ki chote khena (مص) اعلام کردن [illegible]

چادر زدن، علم گشتن

ڈوئی doee (اس مث) ملعقه چوبی، قاشق چوبی، کفگیر.

ڈوب dobe (اس مذ) [illegible] نوک قلم در مرکب [illegible].

ڈوبتے کو تنکے کا سہارا doobte ko tinke ka sahāra (ضرب المثل) [illegible]

— **جانا** jāna — | (مص) غرق شدن

مرنا marna — | خودکشی در آب

ڈوبنا doobna (مص) فرو رفتن در آب، غرق شدن، مستغرق شدن در کاری، غروب شدن خورشید [illegible]

ڈور dore (اس مث) طناب، ریسمان، نخ، قیطان

پر لگانا par lagāna (مص) وادار کردن، رام کردن

— **ہونا** ho'na — (مص) [illegible]

ڈورا dora (اس مذ) نخ [illegible]

ڈالنا dālna — (مص) [illegible]

ڈورے چھوٹنا dore chootna (ف ل) سرخ شدن چشم از مستی یا خمار.

ڈوری dori (ا س مث) ریسمان. قیطان. خط. طناب.

ڈوریا dorya (ا س مذ) طفل او را ہ. ملاح. مراقب سگ شکاری.

ڈوکر doker | (صفت) پیر سالخوردہ.
ڈوکرا dokra | فرتوت.

ڈوکری dokri (صفت مث) پیر زن فرتوت.

ڈول dole (ا س مذ) دلو. دول.

ڈولچی dolchi (ا س مث) دولچہ.

ڈول daul (ا س مذ) روش. طرز. شکل. وضع. طرح. اندازہ.

ـــ ڈالنا dālna ـــ (ف م) اساس نہادن. طرح ریختن. بنیاد نہادن.

ڈولا dola (ا س مذ) تخت روان. محفہ.

ـــ دینا de na ـــ (ف م) دختر را بہ شاہ دادن.

ڈولی doli (ا س مث) تخت روان کوچک.

ڈولنا dolena (ف ل) جنبیدن. لرزیدن.
گشتن

ڈوم dome (ا س مذ) یک قوم کہ کار آن سرود
و خنیاگری
مطرب

ڈومنی domni (ا س مث)
زن ڈوم

ڈونڈ dond (ا س مذ) درختی کہ شاخ
شاخ شکستہ یا بریدہ دارد

ڈونڈی dondi (ا س مث) اعلام با صدای طبل
ـــ پیٹنا peetna ـــ (ف م) اعلام کردن با صدای طبل
منادی

ڈونگا donga (ا س مذ) قایق. ظرف عمیق.
مانند ظروف. کاسہ.

ڈونگی dongi (ا س مث) قایق کوچک.
کشتی خرد کوچک.

ڈونگر doogar (ا س مذ) تپہ. زمین بلند
کوہ

ڈویژن diwizan (اسم مذکر) قسمت، حصہ [illegible]
[illegible] division است۔

ڈھابا dhāba (اسم مذکر) [illegible]
[illegible]
[illegible]

ڈھاٹا dhāta (اسم مذکر) [illegible]
[illegible]

ڈھائی dhāi (اسم مؤنث) [illegible]
[illegible]

ڈھارس dhāras (اسم مؤنث) اطمینان، تسلی
[illegible]

ڈھاک کے تین پات dhāk ke teen pāt (ضرب المثل) [illegible]
[illegible]

ڈھاکا dhāka | (اسم مذکر) [illegible]
ڈھاکہ dhāka | [illegible]
[illegible]

ڈھال dhāl (اسم مؤنث) سپر؛ نشیب [illegible]
[illegible]

ڈھالنا dhālna (مصدر) [illegible]
[illegible]

ڈھالو dhālu (صفت) شیب دار، سرازیری۔
[illegible]

ڈھانا dhāna (مصدر) [illegible]
[illegible]

ڈھانپنا dhāpna (مصدر) پوشاندن، پنہان
کردن

ڈھانچ dhānch | [illegible] قالب، کالبد
ڈھانچا dhāncha | [illegible]

ڈھانکنا dhānkna (مصدر) ڈھانپنا [illegible]

ڈھائی dhāee (صفت) دو و نیم

ڈھائی گھڑی کی موت آئے dhaee ghari ki moot aay (محاورہ) [illegible]
[illegible]

چھونا chhoona (مصدر) [illegible]
[illegible]

ڈھب dhab (اسم مذکر) شکل، وضع، [illegible]
[illegible]

— پر چڑھانا . par charhāna
— لگانا . lagāna

(مص ل) شکار کردن [illegible]

— کی چیز . ki — [illegible] پسند

ڈھبڈبانا dabdabāna (مص ل) حرکت [illegible]

ڈھبری dhibri (اسم مث) [illegible]

ڈھپ dhap (اسم مذ) [illegible] دہل .

ڈھپنا dhapna (مص م) [illegible]

ڈھپو dhappu [illegible]

ڈھٹائی dhitāee (اسم مث) [illegible]

ڈھٹ بندی dhatbandi (اسم مث) [illegible]

ڈھچر dhachar (اسم مذ) [illegible]

ڈھڈو dhaddo (اسم مث) [illegible]

ڈھرا dharra (اسم مذ) [illegible]

ڈھرے پر چلا جانا dharre par chala jāna (مص ل) [illegible]

ڈھکا رہنا dhaka rehna (مص ل) مخفی بودن . پنہان بودن

ڈھکنا dhakna (مص م) [illegible]

ڈھکنی dhakni (اسم مث) [illegible]

ڈھکوسلا dhakosla (اسم مذ) [illegible]

ڈھکی dhukki (اسم مث) [illegible]

ڈھلائی dhalāi (اسم مث) [illegible]

ڈھلان dhalān (اسم مذ) [illegible]

ڈھلتی پھرتی چھاؤں dhalti phirti chhāon (اسم مث) [illegible]

ڈھلکا dhalka (س. مذ) ۱. یک نوع بیماری چشم که اشک
جاری شود. ۲. از آن آب جاری میشود.

ڈھلکانا dhalkāna (مص) ۱. سبب حرکت شدن
شدن ۲. بچپاندن ۳. مشتق مجازی کردن.

ڈھلکنا dhalakna (مص) ۱. جاری شدن
جریان یافتن.

ڈھلکنا dhuklakna (مص) ۱. غلتیدن ۲. کج شدن
۳. ریختن ۴. ریخته شدن.

ڈھلوانا dhulwāna (مص) ۱. جابجا شدن ۲. از طرفی
بطرف دیگر منتقل شدن.

ڈھلمل یقین dhulmul yaqeen (صف)
۱. مردد ۲. دودل، متلون، غیر قابل اعتماد

ڈھلنا dhalna (مص) ۱. ریخته شدن فلز ۲. به
شکل درآمدن ۳. گذشتن، کم شدن
۴. زایل شدن.

ڈھونڈنا dhundna (مص) ۱. جستجو کردن
جستجو کردن.

ڈھنڈورا dhandora (س. مذ) ۱. اعلام کردن
بوسیلهٔ صدای طبل.

ڈھنڈوریا dhandorya (س. مذ)
ڈھنڈورچی dhandorchi جارچی، کسی که
بوسیلهٔ طبل اعلام میکند.

پٹنا pitna (مص) ۱. جار دادن بوسیلهٔ طبل و دهل
اعلام کردن.

شہر میں لڑکا بغل میں shehr men
laṛka bagal men (ضرب المثل) بچه
شتر شاید ... شیرازی ... نظیر ضرب المثل کلاه میرود:

آب در کوزه و ما تشنه‌لبان میگردیم
یار در خانه و ما گرد جهان میگردیم

ڈھنڈیا پڑنا dhundya parna (مص) ۱.
جستجو قرار دادن.

ڈھنگ dhang (س. مذ) ۱. رفتار ۲. روش، سلوک
۳. سلیقه.

ڈالنا dālna (مص) ۱. ریختن ۲. انداختن ۳. شروع
کردن کاری.

ڈھوالی dhoolee (س. مث) ۱. بسته ... بشقاب

ڈھوبرا dhobra (س. مذ) ۱. ظرف سفالین کم گود
مانند ...

ڈھور dhore (س ۔ مذ) ستور، گاو.

ڈھوکنا dhookna (مص ل) پیں کردن، عمل شدن

بادی شکار

ڈھول dhole (س ۔ مذ) دہل.

— کا اندر پول ka andar pol (۔) ہر آنکه

خوش نما بود ولی تو خالی

ڈھولک dholak | (س ۔ مث)

ڈھولکی dholky | دہل کوچک

— ڈھمکا dhamaka — (س ۔ مذ) صدای

دہل ، سوھ

ڈھولا dhola (س ۔ مذ) [illegible]

[illegible]

[illegible]

ڈھونا dhona (مص ل) حمل کردن

ڈھونڈ dhond (صف) [illegible]

ڈھونڈ dhoond (س ۔ مث) جستجو کاوش

ڈھانڈ dhānd (س ۔ مث) جستجو

[illegible]

ڈھونڈنا dhoondna (مص ل) جستجو کردن تفتیش

کردن، جستجو کردن.

ڈھونگ dhong (س ۔ مذ) فریب ، حیله

ڈھونگی dhoogi | (صف) حیله گر ، حیله

ڈھونگیا dhongya | ، ، ، حیله کار

ڈھئی dhai (س ۔ مث) نشستن در جای بی حرکت

برآورده شدن مقصود)

— دینا de'na — (مص ل) نشستن

ڈھی dhi (س ۔ مث) پشته ، تپه ، کنده مرتفع وغیره

ڈھیا dhayya (س ۔ مذ) [illegible]

[illegible]

ڈھیٹ dheet | (صف) [illegible]

ڈھیٹھ dheeth | ، ، ، [illegible]

ڈھیر dher (س ۔ مذ) توده ، انبار ، (صف) زیاد

[illegible]

— کرنا karna (مص ل) توده کردن

ڈھیری dheri (س ۔ مث) توده کوچک

ڈھیرا dhera (صف) [illegible]

ڈھیری dheri (صف) [illegible]

ڈھیل dheel (اس، مث) ۱. شل ـ سستی ـ تنبلی

۲. وقفه

ـ دینا dena (مص) شل کردن. ول کردن.

رها کردن. [illegible]

ڈھیلا dhela (اس، مذ) ۱. کلوخ. تکه گل. ۲. [illegible]

[illegible] ۳. [illegible]

ڈھیلا dheela | (صف) ۱. شل. سست. لق. [illegible]

ڈھیلی dheeli | ۲. [illegible]. فراخ.

ـ پن pan (اس، مذ) شل ـ لق.

ڈھالا dhala (صف) ۱. شل. فراخ

گشاده. لق.

ڈھینا dhena (مص) [illegible]

ڈھینکلی dhenkli (اس، مث) [illegible]

[illegible]

آب از چاه [illegible]

ڈھیر dher (اس، مذ) ۱. [illegible] جمع شده

[illegible] ۲. [illegible]

۳. [illegible]

ڈھکانا dahkana (مص) [illegible] ۲. [illegible]

[illegible]

ڈہنا dahna (مص) پایمال شدن. [illegible]

منهدم شدن

ڈیٹھ deeth (اس، مث) نظر بد. [illegible]

ـ بند (اس، مذ) جادوگر

ـ بندی (اس، مث) جادوگری. [illegible] چشم [illegible]

ڈیرا dera (اس، مذ) خیمه. خرگاه. جایگاه.

توقف گاه.

ڈیرے ڈالنا dere dalna (مص) توقف

کردن. [illegible] کردن

ڈیڑھ derh (صف) یک و نیم

ـ اینٹ کی مسجد بنانا eent ki masjid

banana (مص) [illegible]

[illegible]

ڈیک deek (اس، مث) [illegible]

ڈیل deel (اس، مذ) قامت. جثه. بدن

ـ ڈول daul ـ (اس، مذ) شکل. [illegible]

ڈینٹسٹ dentist (صف) [illegible]

[illegible] dentist است.

ڈینگ ding (ا، مث) لاف، لاف و گزاف.

— مارنا mārna (مص) لاف زدن

— هانکنا hānkna گزافه گفتن

ڈینگیا dingya (صف) لاف زن، گزافه گو

ڈیوٹ deewat (ا، مذ) پایهٔ چراغ، چیزی از ... که روی آن چراغ گذاشته میشود.

ڈیوٹی duty (ا، مث) وظیفه، کار، خدمت، این کلمه انگلیسی duty است.

ڈیوڑھا diorha (صف) یک و نیم

ڈیوڑھی diorhi (ا، مث) دالان، هشتی، دهلیز، دربانیست بیرون منزل

— کھلنا khulna (مص) صاحب بار شدن، به حضور شاه رفتن.

ڈیہہ deeh (ا، مذ) محل متروک، مخروبه‌ای که قبلاً آباد بوده است

ذ

ذائقہ zāeqa (اسم مؤنث) چشیدن، مزہ، طعم

— چکھنا chakhnā (فعل) چشیدن، مزہ چشیدن

کنایۃً کسی را سزای عمل چشانیدن

— دار (صفت) خوش طعم، لذیذ، چاشنی‌دار

ذات zāt (اسم مؤنث) حقیقت، ماہیت، جوہر، اصل.

ذات، علیت، وجود و وجدان

— پات pāt (اسم مؤنث) پات کی ذات است

ذات و علیت، قومیت

— پات rāt (اسم مؤنث) صفت و نسب، کل، نسب

— شریف (صفت) طبقات بالا، نجیب و والا گہر، نجیب

— میں بٹا لگنا men baṭṭa lagna —

با حیثیت کسی شخص لطمہ وارد آمدن، آبرو رفتن.

ونا vanā	صفت، مختصر، اصل	
ونی vanī	صفت	

ذرا zarā (صفت) (اسم) کم، مقدار، تھوڑی سی

کمی، اندکی، قلیل، اندکی تقریب

— سا sā | صفت، کمی، مقدار، جزئی
— سی sī |

— منہ دھو رکھو munh dho rakho —

(جملہ) امید حصول چیزی یا کاری را نداشته باشید.

ذرہ ذرہ zarra zarra (قید) (تقسیم) جزء جزء

تفصیل، دقیقاً، بطور کامل

ذریات zurriyāt (اسم مؤنث) آل، اولاد، نسل، تخم

ذریعہ zariya (اسم مذکر) (جمع ذرائع) وسیلہ، واسطہ، توسط

بذریعہ (قید) وسیلہ، بتوسط، توسط

ذکر چھیڑنا zikr chhernā (مصدر) سخن را بمیان آوردن

سخنی را سر کردن، مطلبی را پیش کشیدن

ذلت اٹھانا zillat uṭhānā (مصدر) خوار و ذلیل

شدن، شرمندہ شدن

— ہونا ho'nā (مصدر) خوار شدن، ذلیل شدن، سرشکستہ

شدن

ذمہ دار zimmaydār (صفت) ضامن، کفیل، مسئول، جوابدہ

— ذری (ع) بث، خلاصت کی بات معنویت ہونا

— لیا ikha - (ع) ب، نثر، منسوبیت قبول

کرنا۔ ملزم ٹھہرانا

ذیاضت (ع) ب، ذکاوت، زیرکی، باہوشی

تصور۔ مستعیاری

ذرین اٹا acha karina (ع) خوروخوش کرنا

ذی رتبہ صف (ع) ب: عالی مقام۔ بلند مرتبہ

وقار صفت معزز، بڑا

ذیل دار (ع) ذ، صاحا بوک، قوار متصوری امور

مالیات چند قریہ و دہستان

ر

راب rāb [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] rob [illegible]

[illegible]

رابڑی rabṛi [illegible]

رابڑ rabṛ [illegible]

راپڑ rāper [illegible]

[illegible]

راپی rāpi [illegible]

راپپی rāppi [illegible]

رات rāt [illegible] شب

— بھاری ہونا bhāri hona [illegible]

[illegible]

بھر bhar [illegible]

[illegible]

— تھوڑی سانگ بست thoṛi sāng [illegible]

babot [illegible]

[illegible]

— کی kī [illegible] شب

راتوں rātoṅ [illegible]

آدھی ādhi [illegible]

راتب rātab [illegible]

[illegible]

[illegible]

راج rāj [illegible]

[illegible]

— بنس bans [illegible]

بھنگ ہونا bhang ho'na [illegible]

[illegible]

بھون bhawan [illegible]

[illegible]

— بھنڈار bhandār [illegible]

— پاٹ pāt [illegible]

— دلارا dulāra [illegible]

— دلاری dulāri [illegible]

— روگ roag [illegible]

— کرنا karna [illegible]

— کمار kumār [illegible]

کماری kumāri [illegible]

— کوی kavi [illegible]

— گوری goori [illegible]

— لٹ جانا lut jāna [illegible]

راجا rāja [illegible]

— رکھے رانی rakhay rāni [illegible]

kharway [illegible]

— کے گھر موتیوں کا کال kay ghar motyoong ka kāl [illegible]

راجپوت rājpoot [illegible]

راچھ rāchh [illegible]

[illegible]

راڑ rār [illegible]

راڑیا rārya [illegible]

راس rās [illegible]

آنا āna [illegible]

_ راٹا lāna _ (ه‌س) به معنی تمام کردن

راستہ rāsta (ه‌س) به معنی جاده، راه، طریق

دیکھنا dekhna (ه‌س) به معنی چشم، راه، بودن، پائیدن

_ کترانا katrāna (ه‌س) زنده بودن، حرکت کردن، جیم شدن.

راضی خوشی (عـ) به معنی خوب و خوشحال.

راضی نامہ nāma _ (ه‌س) صلحنامه، قرارداد بر رضی الطرفین.

راکشش rākshash (ه‌س) غول، دیو، روح خبیث، مشکل.

راکھ rākh (ه‌س) خاکستر.

راکھی rākhi (ه‌س) به معنی نخی که هندوان در جشن مخصوصی به دست دوستان بندند

راگ rāg (ه‌س) آهنگ، موسیقی، آواز، خواندن

_ رنگ rang (ه‌س) به معنی رنگ است

_ مالا māla _ (ه‌س) کتاب اصول موسیقی با نمونه‌های مفصل

راگنی rāgni (ه‌س) مؤنث، یکی از تقسیمات موسیقی که هر راگ به چند قسمت تقسیم و هر قسمت را راگنی گویند

رال rāl (ه‌س) به معنی صمغ، شیره‌ای که از تنهٔ درخت سال ترشح میشود ـ رطوبت دهان، براق

ٹپکنا ṭapakna _ (ه‌س) آب دهان ریختن از کسی برای اشتیاق یا مشتهی بودن

رام rām (ه‌س) آرام، مطیع، محبوب ـ نام یکی از
راما rāma قهرمانان حماسه‌ای معروف هند، رام

کا ہاتھ رام چندرا chandra _ به معنی مطیع و فرمانبردار.

رام رام rām rām (ه‌س) سلام و ادای احترام هندوان که در دوستی با هم می‌کنند ـ نام کسی هم شده و تکرار میشود

کاش در دوستی حالت مکافات میدهد و نویسد
استعمال.

رام کہانی kahāni (ه‌س) به معنی داستان غم انگیز
رام کتھا katha و رام چندر که مشکل ... شده است.

رامائن rāmayān (ه‌س) نام یکی از حماسه‌های

... sina [illegible]

رانا rāna [illegible]

[illegible]

رانڈنا rāndna [illegible]

[illegible]

رانڈھنا rāndhna [illegible]

[illegible]

رانڈ rānd [illegible]

[illegible]

کاسا رانڈ sānd [illegible]

رانڈا rānda [illegible]

[illegible]

رانگ rāng [illegible]

[illegible]

رانگھڑ rānghar [illegible]

[illegible]

[illegible]

رانی rāni [illegible]

[illegible]

— کو رانا پیارا یا کاہن کو کانا پیارا ko rāna pyara kāhn ko kāna pyara

[illegible]

[illegible]

— گھن ghan [illegible]

راؤ rāo [illegible]

[illegible]

راؤنی rāoni [illegible]

راؤ چاؤ rāo chāo [illegible]

محبت عشق

راول rāwal [illegible]

[illegible]

راولا rāula | [illegible]
رولا raola | [illegible]

راون rāvan [illegible]

[illegible]

[illegible]

راہ پر آنا rāh par āna [illegible]

[illegible]

__ لانا __ (مص) رعایت کردن [illegible] lāna

__ چلتا __ (ص) [illegible] chalta

__ سے __ [illegible] بمعقول se

__ کی باتیں __ (امث) سخت ki bateŋ

معقول و مناسب

__ کاٹنا __ (مص) [illegible] kaṭna

[illegible] مسافت

__ کرنا __ (مص) [illegible] karna

__ کھوٹی کرنا __ (مص) [illegible] khoṭi karna

کردن [illegible]

__ کی بات __ [illegible] ki bāt

[illegible]

__ گیر __ (ص) [illegible] geer

راہنما (امص) [illegible] rahnuma

راہو (اسم) [illegible] rāhoo

[illegible]

رائی (امث) [illegible] rāee

__ بھر (ص) [illegible] bhar

[illegible]

__ کا پہاڑ بنانا ka pahāṛ banāna

(مص) [illegible] کردن [illegible]

[illegible]

راستے (اس) [illegible] rāste

[illegible]

ربڑ (امث) [illegible] rabar انگلیسی rubber

[illegible]

[illegible]

رپ (امث) [illegible] rap

رپ رپ [illegible] raprap

[illegible]

رپٹ (امث) [illegible] rapaṭ

[illegible]

رپٹن (امث) لغزش، سر rapaṭan

رپٹانا (مص) [illegible] rapṭāna

رپٹنا (مص) [illegible] rapaṭna

رت (امث) [illegible] rat

رتجگا (امذ) [illegible] ratjaga

[illegible]

رت rat (امث) وقت، فصل، موسم

بدلنا badalna (مص) تغییر کردن فصل، هوا

رتا rata (ص) ... رنگ ... سرخ

رتائی ratáee (امث) سرخی ...

رتن ratan (امذ) سنگ قیمتی، جواهر

... جواهر

— مالا ratan mála (امث) ... جواهر

...

رتنا ratna (مص) ...

...

رتوندھا ratoundha (امذ) شب کوری

رتوندھیا ratoundhya (ص) شب کور

کسی ...

رتھ rath (امذ) ... گاری ...

...

— بان | bān | (اسم)

— وان | wān | (اسم) رتھ ...

رتی ratti (امث) ...

— بھر ناتہ گاری بھر آشنائی — bhar

nāta gāri bhar āshnāee

...

است.

رٹ raṭ (امث) ...

— لگانا lagna (مص) ... تکرار کردن ...

...

رٹنا raṭna (مص) تکرار کردن، زبانی یاد کردن

... گفتن

رج raj (امث) ...

...

رجسٹر rajistar (امذ) دفتر یادداشت ...

... register ...

رجسٹرار rejistrār (امذ) ...

...

رجسٹرڈ rejisterd (ص) ...

| registrar (امذ) ...

| registered ...

رجسٹریشن rajistrashan (امث) ...

شت، نام وغیرہ درج کرنا؛ انگریزی

registration سے

رجسٹری rajisṭri (س۔ث) فہرست مندرجات

سرکاری دفتر میں نامہ یا بستہ بیمہ وغیرہ دینا

انگریزی registry سے

رجمنٹ rejmenṭ (س۔ث) جنگ سوار یا پیدل فوج

(انگریزی) regiment سے

رجواڑا rajwāṛa (س۔مذ) ریاست، راجا کی حکومت

راجدھانی، حکومت دیسی راجہ

رجھانا rijhāna (ہ۔ف) خوش کرنا، ریجھانا

رچ ruch (س۔ث) رغبت، پسند

رچانا rachāna (ہ۔ف) ترتیب دینا، رنگنا

(مہندی) لگانا

رچنا rachna (ہ۔ف) بنانا، مرتب ہونا، رنگا جانا

پوری طرح لگ جانا

رحم کھانا rahm khāna (ف۔مر) ترس کھانا

ترس آنا

رخصت (ع۔ث) اجازت

رخصتانہ (ع۔مذ) وہ روپیہ یا پول کے دیا جاتا ہے

رخصت کرتے وقت

رخصت عارضی (ع۔ث) ایک مدت کے لیے

کام سے چھٹی

— کرنا karna (ف۔م) روانہ کرنا

رخنہ (ف۔مذ) سوراخ، شگاف، دراڑ

رخنہ بندی (ف۔ث) رخنہ بند کرنا

— پڑنا paṛna (ف۔ل) خلل واقع ہونا

ردی دان raddi dān (ف۔مذ) ردی کا برتن

— کرنا karna (ف۔م) ضائع کرنا، پھینک دینا

رڑکنا riṛakna (ہ۔ف) کھٹکنا

رزیڈنٹ rezīḍenṭ (س۔مذ) ریاست میں حکومت کا نمائندہ

انگریزی

resident سے

رزیڈنسی (س۔ث) رزیڈنٹ کے رہنے کی جگہ

(اس) کوٹھی انگریزی residency (مث)

رس (اس، مذ) آب میوہ، شربت، شیرہ، ذوقہ، لطف، محبت

— بھرا — bhara (صفت) پر آب، خوش طعم

— بھری — bhari شیریں

— کی باتیں — ki bāteṅ (اس، مث) محبت کی باتیں، شیریں

— کی کھیر — ki kheer (اس، مث) ایک قسم کا شیر برنج جو نیشکر کے رس سے پکاتے ہیں

— گھولنا — gholna (مص) محبت جتانا، شیریں کرنا

— لینا — lena (مص) مزہ لینا

— میں بس ملا دینا — men bis mila dena (مص) دوستی میں دغا کرنا

رسا rasa (اس، مذ) خطاب، جسم

رسالہ risāla (اس، مذ) ایک چھوٹی کتاب، جماعت، سواروں کی فوج

رسالدار risāldār | رسالہ دار risāla dār (اس، مذ) سواروں کا افسر

رسانا rusāna (مص) ناراض کرنا، خفا کرنا

رسائن rasāyan (اس، مث) کیمیا، اکسیر، وہ دوا جو کشتہ بنانے کے کام آئے

رسائنی rasāyani (اس، مذ) کیمیاگر

رستہ rasta (اس، مذ) راستہ، راہ

رسد rasad (اس، مث) غلہ، خوراک، بانٹنے کا حصہ

رسکوک raskook (اس، مذ) ایک جانور

رسمساں rasmasān (صفت) غمگین، اداس

رسی (صفت) رسمی، رواجی

رسیات (اس، مث) رسوم

رسنا rasna (مص) ٹپکنا، چھلکنا

رسم (اس، مث) قاعدہ، دستور، رواج

رسوئی rasoi (ہ۔ مث) ۱۔ مطبخ، آشپزخانہ
۲۔ [illegible]

رسویا rasoiya (ہ۔ مذ) آشپز، طباخ

رسی rassi (ہ۔ مث) ریسمان، طناب، کابل
رسا rassa (ہ۔ مذ) طناب، ریسمان [illegible]

— رسی جل گئی پر بل نہیں گیا jal gai par bal nahin gaya (ضرب المثل)
کسی شخص کی [illegible]
[illegible]

رسی دراز ہونا — hona [illegible]
[illegible]

رسیا rasiya (ص) [illegible]
[illegible]

رسیلا rasila (ص) [illegible]
رسیل rasil [illegible]

رسیلی آنکھ ankh (ص۔ مث) [illegible]

رشتہ rishta (ہ۔ مذ) [illegible]
۲۔ [illegible]
۳۔ [illegible]

[illegible]

— دار (ہ۔ مذ) خویش، خویشاوند، منسوب

— داری (ہ۔ مث) خویشی، نسبت، خویشاوندی

— کرنا karna (ہ۔ ل) تعلق و نسبت یافتن
[illegible]

رشی rishi (ہ۔ مذ) [illegible]

رضاکار (ہ۔ مذ) داوطلب

رضائی razai (ہ۔ مث) لحاف [illegible]

رعایت (ہ۔ مث) ۱۔ نگہداری ۲۔ [illegible]
۳۔ مناسبت ۴۔ [illegible]

رعایتی رخصت (ہ۔ مث) [illegible]

رعب داب roab dab (ہ۔ مذ) ہیبت [illegible]
جاہ و جلال، جبروت

رعیت (ہ۔ مث) [illegible]

رفتار (ہ۔ مث) ۱۔ سرعت [illegible]

رفتار و گفتار (ہ۔ مث) [illegible]

رفتگی raftagi (ہ۔ مث) بیہوشی، حالت [illegible]

رقبہ raqba (ہ۔ مذ) [illegible] مساحت

رکاب‌دار (ہ۔ مذ) [illegible]

رکاؤ rukāo (اِس. مذ) جلوگیری. حفاظت

۲ منع. توقف. ۳ استراحت

رکاوٹ rukāwat (اِس. مث) ممانعت. منع

۲ ... کشش

رکنا rukna (مص ل) توقف کردن. استراحت

کردن. ۲ ... ۳ چیزی ... گیر

آمدن

رکھ rakh (اِس. مث) ۱ حفاظت. توجه

رکھاؤ rakhāo (ر. ...)

رکھ لینا le'na (مص) ... نگهداشتن

۲ ...

رکھا rakha (...)

رکھایا rakhaya ...

رکھائی rakhāee (اِس. مث) ...

...

رکھ پت رکھا پت rakh pat rakha pat

pat (اِس. مث) ... آبرو ...

...

رکھوالی rakhwālī (اِس. مث) ...

حفاظت. نگهبانی ۲ ... نگهداری. حفاظت

چیزی ...

— کرنا karna (مص ...) نگهبانی کردن ...

کشیدن

رکھوانا rakhwāna (مص ...) نگهداشتن

کردن ...

رگ rag (اِس. مث) ... رگ. ... داره

...

— اترنا utarna (مص ل) ... شدن.

... خشم ...

مرنا marna (مص ...)

...

رگی رگیلا ragi ragila (صف) ...

...

رگڑ ragar (اِس. مث) مالش. ... مالش.

کھانا khāna (مص ...) مالش ...

مالش ...

رگڑا ragra (اِس. مذ) ... مالش.

...

جھگڑا jhagra [illegible]

رگیدنا ragedna (مص) تعقیب کردن [illegible]

رلا ملا rala mila (صف) مخلوط [illegible]

رلانا rulana (مص) گریاندن [illegible]

رلنا rulna (مص) [illegible]

رمانا ramana (مص) [illegible]

رمبھانا rambhana (مص) [illegible]

رمتا ramta (صف) [illegible]

— جوگی jogi [illegible]

رم جھم rim jhim (صف) [illegible]

رم جھول rim jhol (مص) [illegible]

رمنا ramna (مص) [illegible]

رن ran [illegible] جنگ [illegible] بیابان

— بن ban [illegible]

— پڑنا parna [illegible]

— جیت (رنجیت) ranjit (صف) فاتح

— گھن ghan [illegible]

رنگ اٹھانا rang uthana | (مص) [illegible]

رنج سہنا sehna | درد کشیدن

— کرنا karna (مص) [illegible]

— مول لینا mol le'na (مص) [illegible]

رنجک ranjak [illegible]

رنڈ rand [illegible]

رندنا randna | (مص) [illegible]

رندھنا randhna | [illegible]

رندھنا randhna (مص ل) [illegible] پختہ شدن
[illegible]

رنڈاپا randāpa (اسم مذکر) بیوگی [illegible]
[illegible]

رنڈوا randwa (اسم مذکر) شوہر [illegible]

رنڈیا randya [illegible]

رنڈی randi (اسم مونث) فاحشہ، [illegible]

— باز [illegible]

— بازی [illegible]

رنگ بھرنا rang bharna (مص م) [illegible]
[illegible]

— پھیکا پڑ جانا pheeka paṛ jāna
[illegible]

— دکھنا dikhna (مص ل) [illegible]
[illegible]

— ڈھنگ ḍhang [illegible]
[illegible]

— روپ roop [illegible]
[illegible]

— فق ہونا faq honā (مص ل) [illegible]
[illegible]

— لینا le'na (مص م) [illegible]
[illegible]

— مارنا mārna (مص م) [illegible]
[illegible]

— منی ہونا meṇṇi ho'na (مص ل) [illegible]
[illegible]

— محل [illegible]
[illegible]

— نکالنا nikālna (مص م) [illegible]
[illegible]

رنگانا raṅgāna | (مص م) [illegible]
رنگوانا raṅgwāna | [illegible]
[illegible]

رنگائی rangāee | (اسم مونث)
رنگوائی rangwāee | [illegible]
[illegible]

رنگت rangat (اسم مونث) رنگ، چہرہ

و طرح۔ حالت۔ شکل۔ کیفیت

رنگترہ rangtara (اس۔ مذ) ایک قسم کی نارنگی

[illegible]

رنگنا rangna (مص۔ مت) [illegible]

رنگ دینا

رنگیلا rangila | (صف) [illegible]

رنگیلی rangili | [illegible]

رنگین مزاج (صف) زندہ دل۔ [illegible]

[illegible]

رو ro (مص) rona [illegible]

[illegible]

بیٹھنا baethna (مص) [illegible]

[illegible]

رونی (صف) ron [illegible]

[illegible]

۔ دینا de na (مص) [illegible]

[illegible]

۔ رعایت [illegible]

۔ کے کانا ke kāna (مص) [illegible]

[illegible]

روشناس (صف) واقف۔ آگاہ

روشناس [illegible] واقف۔ آشنا

[illegible]

روپوش (صف) [illegible] روپوشی۔ [illegible]

[illegible]

۔ مال [illegible]

مال (اسم) [illegible]

[illegible]

۔ نمائی romai [illegible]

[illegible]

[illegible]

روانسا ہو جانا rowānsa ho jāna (مص)

[illegible]

[illegible]

روا (صف) جائز۔ [illegible]

۔ داری [illegible]

۔ داری [illegible]

[illegible]

روبکار rubakar [illegible]

روبکاری [illegible]

رواج [illegible]

— پانا pāna [illegible]

— پکڑنا pakarna [illegible]

رواجی [illegible]

رواں rwāṅ [illegible]

رواں حساب rawāṅ [illegible]

روانگی rawāngi [illegible]

روانہ rawāna [illegible]

روپ roop [illegible]

بنانا banana [illegible]

دھارنا dhārna [illegible]

بھرنا bharna [illegible]

صورت اصلی [illegible]

— نکھرنا nikharna [illegible]

روپا rupa [illegible]

روپہلا rupehla [illegible]

روپہلی rupehli [illegible]

روپے rupae [illegible]

روپے والا wāla [illegible]

روپیا rupiyā [illegible]

روپیہ [illegible]

روپیہ اٹھانا uthāna [illegible]

بھنانا bhunāna [illegible]

روٹ rose [illegible]

بوٹ bose [illegible]

[illegible]

روٹھا rutha [illegible]

روٹھی ruthi [illegible]

روٹھنا ruthna [illegible]

روٹی ro'ti (س) مونث۔ نان، قوت، معاش

روٹیاں توڑنا ro'tian torna (ف ل)

مفت خوری کرنا، بیکار بیٹھ کر کھانا

روٹی پر روٹی رکھ کر کھانا par rakh

— kar khāna (ف ل) امیرانہ زندگی بسر

کرنا

— دال dāl — (س) مونث۔ معمولی غذا، بسر اوقات

— کا مارا ka māra — صفت۔ فقیر، گرسنہ

— کپڑا kapra — (س) مذکر۔ خوراک و لباس

— کو رونا ko ro'na — (ف ل) مفلسی سے

بسر کرنا، روٹی کو محتاج ہونا

روجی roji (س) مونث۔ خشک میوہ جات

روداد rudād (س) مونث۔ کیفیت، حال

رُوئِداد rudād | سرگذشت

روڈ road (س) مونث۔ سڑک، شاہراہ، انگریزی road

روڑا roṛa (س) مذکر۔ کنکر، اینٹ یا پتھر

کا ٹکڑا

روڑھا roṛha | صفت۔ تمام

روڑھی roṛhi | تمام

روشن جہاں pan (س) مونث۔ جہاں کو روشن کرنے والا

روز گہ بازیں bāzen (س) مونث۔ صحبت

شخص، محفل

روز روز roze roze (قید) ہر روز، ہمیشہ

— بٹنا baṭna — (ف ل) تقسیم ہونا، روزانہ

روز گار (س) مذکر۔ شغل، کاروبار

— چھوٹنا chhuṭna — (ف ل) بیکار، شغل

سے دست بردار ہونا، بیکار ہونا

— لگنا lagna — (ف ل) شغل پیدا کرنا، ملازمت ملنا

روزینہ (س) مذکر۔ یومیہ خرچ، روزانہ

— دار (س) مذکر۔ یومیہ تنخواہ دار

روشنائی roashnāi (س) مونث۔ سیاہی

روشنی، چمک، روشن

روشن دان (س) مذکر۔ دریچہ، روشنی آنے کا سوراخ

روشنی (س) مونث۔ چمک، نور، اجالا

— ڈالنا ḍālna (ف ل) روشنی ڈالنا، واضح کرنا

تشریح کرنا

سمجھانا، بیان کرنا

روک ro'k (اِ۔ مذ) ممانعت [illegible]

— تھام thām (اِ۔ مث) ممانعت [illegible]

روکنا ro'kna [illegible]

[illegible]

روکڑ rokar (اِ۔ مث) نقد پول

— بکری bikri (اِ۔ مث) [illegible]

— بہی behi (اِ۔ مذ) [illegible]

[illegible]

روکڑیا rokarya [illegible]

رکھ	rukh	(اِ۔ مذ) درخت
روکھ	rookh	

روکھا rookha [illegible]

[illegible]

[illegible]

سوکھا sookha [illegible]

[illegible]

— پان pan (اِ۔ مذ) [illegible]

روکھائی rookhāee (اِ۔ مث) [illegible]

روگ roag (اِ۔ مذ) [illegible]

[illegible]

— آنا āna [illegible]

— پالنا pālna [illegible]

— لگا لینا lagā lena [illegible]

[illegible]

روگی	roagi	[illegible]
روگیلا	roagila	[illegible]

رول rol (اِ۔ مذ) [illegible] انگریزی roll [illegible]

رول rool (اِ۔ مذ) [illegible] انگریزی rule [illegible]

رولا raola (اِ۔ مذ) [illegible]

— مچانا machāna [illegible]

[illegible]

رولن rolan (اِ۔ مث) [illegible]

[illegible]

رولنا rolna (مص) منتخب کردن، ویران کردن
غلہ از بروت [illegible]

روم room (اس مذ) [illegible] موی نرم بدن [illegible]

رونا roana (مص) گریستن، گریہ کردن، غمگین بودن
سوگوار بودن، شکایت نمودن

— پیٹنا — peetna	(مص)
— دھونا — dhona	سخت گریستن

رونْد raund (اس مث) گشت، پاسبانان و شب [illegible]
(این کلمہ انگلیسی round است)

روندنا raundna	(مص) پایمال کردن
روند ڈالنا raund ḍālna	لگدمال کردن

رونگٹا roggta	(اس مذ) موی نرم بدن
رونگٹ raungta	[illegible]

رونگٹے کھڑے ہونا rongtay kharay ho'na (اس مث) [illegible]

روہت roohat (اس مث) [illegible]
[illegible]

پھر جانا pher jāna — (مص) [illegible]
[illegible]

رونی rui (اس مث) پنبہ

— کا گالا ka gāla — (اس مذ) [illegible]
[illegible]

رہائش rihāish (اس مث) [illegible]
[illegible]

رہانا rahāna (مص) [illegible]
[illegible]

رہٹ rahat (اس مذ) [illegible]
[illegible]

رہپ rahap (اس مث) [illegible]

رہپ باندھنا rahp bandhna (مص) [illegible]
[illegible]

رہپ چلانا chalāna — (مص) [illegible]
[illegible]

رہ جانا reh jāna (مص) [illegible]
[illegible]

رہچولا rahchola (اس مذ) [illegible]

رہزو rahzoo (اس مذ) [illegible]
[illegible]

رہن سہن rahan sahan [illegible]

[illegible]

رہنا rehna [illegible]

[illegible]

رے ray [illegible]

[illegible]

[illegible]

ری پبلک republik [illegible]

[illegible] republic [illegible]

ریاضت [illegible]

[illegible]

ریاضی [illegible]

ریت ret [illegible]

ریتلا	retila	[illegible]
رتیلا	retila	[illegible]
ریتلی	retli	[illegible]
رتیلی	retali	[illegible]

ریت آنا [illegible]

[illegible]

ریت rit [illegible]

ریتنا [illegible]

[illegible]

ریتی reti [illegible]

[illegible]

ریٹ ret [illegible] rate [illegible]

ریجھ reejh [illegible]

ریجھنا reejhna [illegible]

[illegible]

ریچھ reechh [illegible]

ریح کا درد reeh ka dard [illegible]

[illegible]

ریخ reek [illegible]

[illegible]

[illegible]

ریختہ rekta [illegible]

[illegible]

[illegible]

ریختی [illegible]

ریڑھ reerh (امث) پشت، ستون فقرات۔ بجلی خاص

ـــ پیٹنا peetna ـــ (ف ل) سخت محنت کرنا [illegible]

[illegible]

ریز reez (صف) [illegible] ۲۔ [illegible]

[illegible]

ـــ کرنا karna ـــ (ف م) [illegible]

[illegible]

ریزگاری rezgāri | (امث) [illegible]
ریزگی rezgi | [illegible]

ریس rees (امث) [illegible]

[illegible]

ـــ کرنا karna ـــ (ف م) [illegible]

[illegible]

ریشم resham (امذ) ابریشم۔

ریشمی reshmi (صف) [illegible]

ریشہ resha (امذ) [illegible]

[illegible]

دوانی dawāni [illegible]

ریگل regal (صف) [illegible]

ریفریشمنٹ refreshment (امذ) [illegible]

[illegible] انگریزی

refreshment ہے۔

ریکھا rekha (امث) [illegible]

۲۔ مقدر، نصیب، قسمت۔

ریگمال regmāl (امذ) [illegible]

ریگولیشن regooleshan (امذ) [illegible]

(یہ لفظ انگریزی regulation ہے۔)

ریل reel (امث) [illegible]

انگریزی reel ہے۔

ریل rail (امث) [illegible]

(یہ لفظ انگریزی rail ہے۔)

ـــ گاڑی gāri ـــ (امث) [illegible]

ریل پیل rel pel (امث) [illegible]

ریلا rela (امذ) [illegible]

ریلنا relna (ف م) [illegible]

[illegible]

ریمارک remārk (امذ) [illegible]

انگریزی remark ہے۔

رین rain (ہ) رات، شب

— بسیرا basera — (ہ) رات بسر کرنا، قیام، توقف، شب باشی۔

رینٹ raint (ہ) [illegible]

ریندھنا rindhna (مص) [illegible]

[illegible]

ریں ریں reng reng (اسم صوت) [illegible]

[illegible]

ریگنا rengna (مص) [illegible]

[illegible]

رینگنا ringna (مص) آہستہ آہستہ قدم اٹھانا۔

[illegible]

رینکنا renkna (مص) گدھے کا بولنا۔

ریوڑ rewar (ہ) [illegible]

ز

زائچہ **zāicha** (اس، مؤ) صفحہ یا جدولی کہ موقع تولد
کسی کشیدہ در آن موقع ستارہ و ستارہ طالع وی را
نوشتہ و ... پیشگوئی میشود

زبان آنا **zabān āna** (مص، ل) حرف زدن یاد
گرفتن، فصاحت۔

زبان بدلنا — **badalna** (مص، ل) از قول خود
برگشتن ۔ عدول کردن ۔ بد عہدی کردن ۔ بعد خود
وفا نکردن

— بگڑنا **bugarna** — (مص، ل) عدول کردن

— بند (اس، مذ) دعائی کہ برای بستن زبان دشمن
[illegible] نوشتہ میشود

— پر چڑھنا — **par chaṛhna** (مص، ل) بیاد
[illegible]
[illegible] کلام شدن

— پر ہونا **par hona** (مص، ل) حفظ بودن
[illegible] بستن

— پلٹنا **palaṭna** — (مص، ل) حرف زدن از قول خود برگشتن ۔ عدول کردن

— تراشنا **tarāshna** — (مص، ل) فصیح و بلیغ کردن سخن

— چلانا **chalāna** — (مص، ل) بیان کردن ۔ پرگوئی و بدزبانی کردن

— خلق کو نقارہ خدا سمجھو **— kalq ko naqqāraey kudā samjho**
(ضرب المثل) آنچه مردم گویند درست است۔

— دینا **de na** — (مص، ل) قول دادن ۔ عہد کردن

— کاٹنا **kaṭna** — (مص، ل) صحبت دیگران [illegible]
صحبت کسی را ناتمام قطع کردن

— کا چھوڑا | — **ka chaṭora** | (ترکیب اضافی)
— کی چھوڑی | — **ka chaṭori** | کسی را عادت [illegible]
[illegible] داشتہ ۔

— کھولنا **kholna** — (مص، ل) [illegible] گفتن
[illegible] گفتن

— ہارنا hārna — (مص لازم) ہار جانا، شکست کھانا
قول ہارنا۔ متعہد شدن،

— ہکلانا haklāna — (مص) لکنت زبان
داشتن

زبان کی ہاتھی پر چڑھانے زبان کی
سر کٹائے zabān ki hāthi par
chaṛhāey zaban ki sar kaṭāey
(ضرب المثل) زبان سرخ سر سبز میدہد بر باد

زبر zabar (حرف صفت) بالا، فوق
[illegible]

— ہونا ho na — (مص) غالب شدن، زبردست
بودن، برتری داشتن،

زبردستی [illegible] (اسم مؤنث) جبر و ظلم

زبل zabal (اسم مؤنث) [illegible]

— باز (صفت) [illegible]

— مارنا mārna — (مص)
— ہانکنا hānkna — [illegible]

زبلی zabli — (اسم) [illegible]
زبلیا zaballya — [illegible]

زچ zich (صفت) رنجیدہ، [illegible] عاجز، دلتنگ،
[illegible]

— کرنا karna — (مص) آزردن، رنجاندن،
اذیت کردن

— ہونا ho'na — (مص) آزردہ شدن، رنجیدن،
[illegible]

زچہ zachcha (اسم مؤنث) [illegible] زائو، [illegible]
[illegible]

— خانہ (اسم مذکر) [illegible] زایشگاہ

زچگی zachchagi (اسم مؤنث) وضع حمل،

زد zad (اسم مؤنث) تیر رس، [illegible]
[illegible]

— پڑنا parna (مص) [illegible]

— میں ہونا meg ho'na — (مص) [illegible]

— و کوب (اسم مؤنث) [illegible]

زد بالائی (اسم مذکر) [illegible]
[illegible]

— دار (صفت) [illegible]

— کا جوتا ka joota (اسم) [illegible]

— لگان lagān ۔ (ترکیب) معانی (ماہانہ) اجرت

زرد رو (صفت) ۱۔ پراسان۔ ترسان۔ ۲۔ شرمندہ

خجل۔ ۳۔ بیمار

— روئی (اسم مؤنث) شرمندگی۔ ندامت۔

زردہ zarda (اسم مذکر) ۱۔ بغیر شوربے کے پکا ہوا میٹھا چاول

۲۔ تمباکو کا پتا جو رنگ کر بنایا جاتا ہے

زردی (اسم مؤنث) ۱۔ زرد ہونا۔ پیلا پن ۲۔ انڈے کا پیلا

حصہ ۳۔ گل۔ رنگ سے زرد لکڑی کا ایک پھل

زرغل zarga (صفت) ۱۔ عجیب۔ نادر

زٹ zit (اسم مؤنث) گفتگو۔ طعنہ۔ بیان۔ مثل

زٹی zit (صفت) ٹل کو دگا

زفیل zafeel (اسم مذکر) صدا۔ آواز جو ہوا کے ذریعے کانوں میں

دو لب بند کرکے پیدا ہو ... بیچ

— دینا de'na (فعل) صوت دینا۔

زک zak (اسم مؤنث) صدمہ۔ ذلت۔ نقصان

ہار۔ شکست

— اٹھانا uṭhāna ۔ (فعل) نقصان۔ شکست

— پانا pāna | خوار ہونا۔

کھانا khāna | زیاں برداشت

— دینا de'na ۔ (فعل) شرمندہ کرانا۔ شکست دلانا

مغرور۔ شکست دینا

زلہ zalla (اسم مذکر) ایک مرتبہ کا نوالہ۔ بچ رہا کھانا

بچا ہوا کھانا

— ربا ruba (صفت) خوش چین۔ مفت خور۔ طفیلی

زمانہ ساز (صفت) موقع پرست۔ خود غرض۔ چاپلوس

— سازی (اسم مؤنث) چاپلوسی۔ خوشامد

زمانیان (اسم جمع) اہل زمانہ۔ دنیا۔ خلق

زمین آسمان کے قلابے ملانا zamin

āsman ke qulābay milana

(محاورہ) مبالغہ کرنا۔ شیخی بگھارنا۔

زمیندار (اسم مذکر) مالک۔ صاحب زمین۔

صاحب جائیداد

زمینداری (اسم مؤنث) زمین کی ملکیت

زمینداری (اسم مؤنث) ملکیت۔ کھیتی باڑی

زمین دوز doz (صفت) زیر زمین۔ تہ خانہ

زیر زمین

— کا پیوند ہونا ka paivand

ho'na (محاورہ) مٹی میں مل جانا۔ دفن ہونا

_ کا گز ka gaz (اس) پیمانہ جس کو پیشہ ور استعمال

کرتے، پیمائش و مساحت است

زنخ zanakh (اس) مذ، ذقن

زنخا zankha (اس) ... صفت مرد کی زنانہ

و اطوار رکھنے والا ... مرد کی آلت تناسل

نامرد، ... مخنث

زندہ پیر (اس) مذ، شیخ جو کسی گروہ کا مستحق تعظیم

و تکریم باشد

_ دلی (اس) صفت، صحیح)، شوخ طبع، خوش مزاج

زود رس (صفت) زود فہم، سریع الانتقال۔

زور zore (اس) مذ، ماوا و محصول، ... تمام معانی

فارسی ولہ، ... تسلط، اقتدار، نفوذ

زور آزمائی، زور، چڑھا یا تو حمل بخود۔

_ دار صفت، قوی، ... پر زور، خوش

_ ڈالنا dalna _ (اس) مجبور کردن، فشار دادن

آوردن

_ شور shore _ (اس) مذ، شدت، جوش و خروش

_ ضابطہ zabta _ (اس) مذ، تکلیف ... ضابطہ

جبر ... تحکم

_ کرنا karna (اس) کوشش کردن، زور استعمال

کردن، دست بکار کردن، زور زدن

_ مند (صفت) طاقتور، قوی، نیرومند

زوروں پر ہونا zoros par ho'na

(اس) ... اوج شہرت پر بودن، بجوش و خروش بودن

زہر کی گانٹھ zahar ki ganth (اس) مذ، شخص

فتنہ انگیز و مفسد

_ کے گھونٹ ke ghoont _ (اس) مذ، تلخ

جرعہ ناگوار

_ _ پینا _ _ _ peena (اس) اجبارا تحمل کردن

کردن، ... صبر کردن

_ مہرہ (اس) مذ، پادزہر

زہریلا zehrila (صفت)
زہریلی zehrili زہر آگیں، مسموم

زہر مار (صفت) حیف، گشتہ از زہر مار

زیادتی (اس) مث، کثرت، افراط ... ظلم، جور

زیادہ سے زیادہ zyada se zyada.

(صفت) حداکثر، نہایت درجہ

_ گوئی (اس) مث، مبالغہ گوئی، پرگوئی

زیب دینا zaib de'na (مص) خوش نما ہونا، جچنا

زیبیدن، زیبا جلوہ کردن

زیبائش zébáesh (اس مث) زینت، زیبائی

خوش نمائی

زیر انداز zer andáz (اس مذ) [illegible] بچھونا

پارچہ یا چرم کہ زیر قلیان پہن کنند تا آتش

[illegible]

— بار ہونا bo'na — (مص) مقروض ہونا۔

مدیون کسی بودن

— بند (اس مذ) تنگ اسپ ـ تسمہ [illegible]

زیر ران بر شکم اسپ بندند

— پائی pāee — (اس مث) جوتی، کفش، پاپوش

[illegible]

— جامہ (اس مذ) نمدہ، پارچہ ای کہ زیر زین بر پشت اسپ اندازند

— کرنا karna — (مص) مطیع کرنا، مغلوب ساختن

مسخر کردن

زیارت (اس مث) زیارت، مکان متبرک

زینک zeenak (اس مذ) [illegible]

[illegible]

زینہ zeena (اس مذ) سیڑھی، نردبان، پلکان

پلہ

س

سا (۱) (صفت) (۱) مانند، مشابه (۲) این گونه، مانند مثل

(۳) بیهوده کردن ... [illegible] مثال چھوٹا سا

chhota sa بمعنی کوچک (۴) بمعنی هر ... مثال کوئی

سا koi sa بمعنی هر کدام (۵) زیاد مثل

مثال بہت سا bahot sa بمعنی خیلی زیاد

تھوڑا سا thora sa بمعنی کم (۵) کشیدن ...

(۶) صوت اول که عبارتند از سا، رے، گا، ما، پا، دھا،

نی sa-re-ga-ma-pa-dha-ni گردد

فارسی دو ... [illegible] بمعنی بهشت،

سابر sābar (اسم مذکر) گوزن (۲) [illegible]

ادب منزل رامیکشاید

سابقہ پڑنا parna — (مصدر) روبرو شدن، آشنا شدن

آشنا شدن

سات sāt (عدد) هفت.

— پانچ pānch — (اسم) مشت فریب کردن

حیله

— کرنا karna — (مصدر) [illegible] شکستن

[illegible] شدن

— سمندر پار samandar pār — (اسم) [illegible]

... طرف دریا

— دریا درمیان (اسم) [illegible].

ساتواں sātwāñ (صفت عددی) هفتم، هفتمین

ساتوں sātoñ (صفت عددی) هر هفت

ساتیں sātwiñ (صفت) هفتم، هفتمین

ساتھ sāth (حرف اضافه) (۱) همراه (۲) (اسم) همراهی، رفاقت

همراهی، رفاقت

— چھوٹنا chhuṭnā — (مصدر) جدا شدن از، جدا

شدن از

— دینا de'nā — (مصدر) همکاری کردن، شرکت

کردن

[illegible]

— کا کھیلا kā khelā (اسم) [illegible].

ساتھن sathan (س۔ مث) رفیق۔ ہمکار۔

ساتھی sathi (س۔ مذ) رفیق۔ ہمکار۔

ساٹھ sath (عدد) شصت

ساٹھا satha (ص۔ مذ) شخص شصت سالہ۔

ساٹھا پاٹھا ـ patha (ص) شخص شصت سالہ کہ قوی و باغیرت ... باشد۔

ساجن sajan (س۔ مذ) ۱- عاشق۔ معشوق ۲- شوہر۔

ساجھا sajha (س۔ مذ) ۱- شرکت۔ مشارکت۔ ۲- انبازی۔ حصہ۔

ساجھے میں sajhe meg (ق) باشتراک۔ بمشارکت

ساجھی sajhi (س۔ مذ) شریک۔ صاحب سہم۔ ہمکار۔

سادھ sadh (ص۔ مذ) ۱- سادہ۔ پرہیزکار۔

سادھن sadhan (س۔ مث) ... ۲- سادہ۔ پرہیزکار۔

سادھنا sadhna (ص۔) ۱- تهیه ... ۲- ... ۳- سادھنا ... ۴- ...

کردن ۵- جادوی کسی یا چیزی را گرفتن۔

سادھو sadhu (صف) ۱- زاہد۔ متقی۔ سالک ۲- پرہیزگار ۳- مقدس۔ معصوم۔ (س۔ مذ) متقی۔

سادہ کار sada kar (س۔ مذ) زرگر۔ جواہرساز۔

سادگی sadgi (صف) سادہ دلی۔ بی‌آلایشی۔ احمقی ... نادانی

سارا	sara	(صف)
ساری	sari	همه۔ سرتاسر۔ کامل۔ یکجا۔
سارے	saray	تمام

سارس saras (س۔ مذ) ... کلنگ۔ درنا

سارنگی sarangi (س۔ مث) یک نوع آلت موسیقی زهی ... مطربی ... کمانچه

سارنگیا sarangiya (س۔ مذ) کمانچه کش۔ نوازندهٔ سارنگی۔

ساڑی sari (س۔ مث) شال هندی ... دراز ... که زنان ... می‌پیچند تا ... یا ... و ... دیگر ... بالاتنه ...

ساڑھو sarhu (س۔ مذ) ... شوهر خواهر زن

ساڑھی sārhi (س) مث۔ (ع) شمل و دھوت

ساڑھے sārhay (صفت) نصف۔ نیم

ساڑی sāri (س) مث۔ ساری۔ ابو جمہ

ساز (ف) مث۔ ناخوش۔ سار تی۔ شال و بیمہ

— کرنا karna — (س) (ف) جیش۔ سار شستن

کردن

ساز و سامان (س) مث۔ (ع) ول جلد اثاثہ

ساس sās (س) مث۔ مادر زن (روجم)

ساکھ sākh (س) مث۔ شہرت۔ اعتبار۔ آبرو

ساگ sāg (س) مذ۔ سبزیات خوردنی۔ گیاہ خوردنی

— پات pāt — (س) مذ۔ سبزیات خوردنی

ساگر sāgar (س) مذ۔ دریا۔ اقیانوس

سال sāl (س) مذ۔ سال۔ (ع) درخت بزرگ تیرہ (ع)

(ف) (س) مث۔ سیاہ۔ مو۔ سوراخ بعلوہ

سالگرہ salgira (س) مث۔ یعنی روز تولد

سالیئنہ (س) مذ۔ ہوتی سال

سالا sāla (س) مذ۔ ... برادر زن

(ع) معنی نشستن جمعہ

سالن sālan (س) مذ۔ خوش گوار۔ خشت و اکل

(ع) ناجیرۃ (ع) سست چہ جود۔ خوش مشن۔

سالنا sālna (س) مذ۔ ...عیب کند۔ فوت کاری

سالوتری sālotri (س) مذ۔ بیطار۔ دامپزشک۔

سالم sālim (س) صفت۔ (ع) صحیح و درست۔ خوش روی۔

سامان sāmān (س) مذ۔ اسباب۔ اثاثیہ لوازم

منزل۔ آلات و ابزار۔

— جنگ (س) مذ۔ اسلحہ جنگ۔

— کرنا karna — (س) تہیہ دیدن۔ تدارک دیدن۔

آمادہ کردن

سامرتک sāmudrik (س) مث۔ علم کف بینی

سامنا sāmna (س) مذ۔ (ع) رو در رو۔ مقابلہ۔ رویاروی

مواجہ۔ مقابلہ

— کرنا karna — (س) (ع) روبرو شدن۔ مواجہ

(ع) مقاومت کردن۔ ... جواب دادن۔ مخالفت کردن

سامنے sāmnay (صفت) (ع) روبرو۔ پیش۔

مقابل۔ در حضور

سان sān (س) مث۔ (ع) سنگ۔ مانند شکل

— گمان gumān — (س) مذ۔ وہم۔ ظنون۔ حتمال

خیال

ـ رنگاں (ق) ہمہ رنگاں، شامل ہر رنگ، بمعنی تصور اہر رنگاں

سان (ا) sān (ا س) بمعنی سنگ، تیغ تیز کن۔

ـ چڑھانا charhāna (مص متعدی) تیز کردن
ـ دھرنا dharna (مص متعدی) تیغ و پیرو رامستال زدن

سانپ sānp (ا س مذ) بمعنی مار

ـ سونگھ جانا sungh jāna (مص لازم) گزیده شدن از مار، ساکت و صامت شدن

ـ مرے نہ لاٹھی ٹوٹے maray na lāthi tutay (ضرب المثل) مار کشتن و چوب نشکستن، کار بہ ہوشیاری، نہ تیغ سوخت نہ کباب۔

ـ نکل گیا اب لکیر پیٹا کر nikal gaya ab lakeer peeta kar (ضرب المثل) مار رفت، ہیچ نیست

سانٹ sānt (ا س مذ) بمعنی ربط، اتفاق
سانٹھ sānth (ا س مذ) گرہ، سودبیں، دوستی، سازش

ـ سانٹ گانٹھ gānth (ا س مذ) توطئہ، سازش۔

سانجھنا sānjhna (مص متعدی) موافقت و رضایت کسی را حاصل کردن۔

سانجھ sānjh (ا س مؤنث) شب، غروب، تاریک شدن، شریکت، شراکت۔

سانچ sānch (ا س مؤنث) حقیقت، صداقت۔

ـ کو آنچ نہیں ko ānch nahiṇ (ضرب المثل) حقیقت ہمیشہ روشن است، صبر گوہر ہوا و ہوس است، آنکہ حسابش پاک است از محاسبہ چہ باک

سانچا sāncha (ا س مذ) قالب

سانچے میں ڈھانا sānchay meṇ dhālna (مص متعدی) مناسب ریختن، قالب کردن

سانڈ sānd (ا س مذ) گاو نر یا اسپ نر کہ برای ازدیاد نسل نگہداری میشود، گاو نر کہ بنام الہ الٰہی آزاد کنند، مجازاً مرد چاق و فربہ و شہوت ران۔

سانڈنی sāndni (ا س مؤنث) ماده شتر ماده

سانڈیا sāndya (ا س مذ) شتر سوار

سانس sāns (ا س مذ مؤنث) نفس، دم،

ـ بھرنا bharna (مص لازم) آہ عمیق کشیدن۔

ـــ پھولنا phulna (مص) نفس نفس زدن

ـــ رکنا rukna (مص) خفہ شدن

ـــ لینا le'na (مص) جس عمل وضاحیت کی

مستریحت کردن. نفس تازہ کردن

سانک sānk (امذ) ...

... پا ... بیل ...

سانگ sang | (امذ) ...

سوانگ swāng | نمایش ...

... نمایش ... نمایش

ـــ بھرنا bharna (مص) ... نمایش دادن

بازی کردن ... تقلید کردن.

سانگی sāngi (امذ) ...

سانٹا sānta (مص) ...

...

سانی sānī (امث) ...

...

...

ساون کے اندھے کو ہرا ہی ہرا سوجھتا ہے

sawan kay andhay ko hara bi hara sujhta hae (ضرب المثل)

... خود پندارد

ساونت sāwant (امذ) ... بہادر. شجاع

ساہو sāhu (صف) ...

ساہوکار sāhukār (امذ) ...

...

ـــ کارا kāra (امذ) ...

ـــ کاری kāri (امث) ...

... تجارت

ساہل sāhol | (امذ) ...

ساہول sāhool |

سائی sāee (امث) ...

...

سائیس sāes (امذ) ...

سائیں saīn (امذ) ...

...

سائیں سائیں sāeṅ sāeṅ (امذ) ...

...

ـــ کرنا karna (مص) ...

سایہ ہونا saya ho'na [illegible]

[illegible]

سب sab [illegible]

ایک ہی تھیلی کے چٹے بٹے ہیں sab

ek hi thali ke chaţţay

baţţay hen [illegible]

[illegible]

[illegible]

— سمیت samet [illegible]

[illegible]

— کا سب ka sab [illegible]

[illegible]

— کہیں kahen [illegible]

— کے داتا رام ke dāta rām [illegible]

[illegible]

[illegible]

سبزہ sabza [illegible]

[illegible]

[illegible]

سبزی [illegible]

سبکی subki [illegible]

[illegible]

سبکیاں لینا subkiyan le'na [illegible]

[illegible]

سبھا sabha [illegible]

[illegible]

— پتی pan [illegible]

سبھاؤ subhāo [illegible]

[illegible]

سبھاگ subhāg [illegible]

سپا sippa [illegible]

[illegible]

— لڑنا larna [illegible]

[illegible]

— لگانا lagāna [illegible]

سپاٹ sapāţ [illegible]

سپاٹا sapāţa [illegible]

[illegible]

بھرنا bharna (مص) ... بعول کردن
تنگ (ذا) شخص، دست و خیز کردن.

سپاری supāri
سپیاری supyāri
(ا ف) مست، فوفل

سپردا saparda
سپرڈائی sapardāee
(ا ف) ... لائق مرد، نا مرد

سپنا supna (ا س، مذ) رویا

سپوت saput (ا ف، مذ) ... اہل ... فرزند خلف.

سپوتوں کے کپوت اور کپوتوں کے سپوت
saputoṅ ke kaput aor kaputoṅ ke saput
ضرب المثل
... نیک ... نیکان ... .

سپورن sapuran (ا س، مذ) ... تمام
... تمام کامل، سراسر.

سپولا sapola
سپولیا sapolya
(ا س، مذ) ... مار، مار بچہ
...

سپیرا sapera (ا س، مذ) ...

ست sat (ا ف) راست، درست، حقیقی

ست sat (ا ...) ... راست ... سو گفتہ
سات مثل ہفت

— بچن bachan — (ا س، مذ) قول سچ.
— پوتی poot — (ا ف، مث) ... صفت ... .
— خصم kasm — (ا س، مذ) ... صفت ... .
با شد که ... صاحب ... داشتہ باشد.

— مانسا mansa —
— وانسا wānsa —
(ا س، مذ) ... مشہور شدہ باشد

ستار sitār (ا س، مذ) ساز ... ساختہ ... .
... داشتہ است

ستاروں کا جھرمٹ sitāroṅ ka jhurmaṭ
(ا س، مذ) ... کہکشاں

ستارہ گردش میں ہونا gardish meṅ ho'na
(مص) ... [illegible]
... بھاگنے ... شدن

ستاسی sattāsi (عدد) ... ہشتاد و ہفت

ستانا satāna (مص) ... آزار ... رسانیدن
... شدن ...

ستانوے sattānway (عدد) نود و ہفت

ستاون saitāwan (عدد) پنجاہ و هفت

ستائیس sattāis (عدد) بیست و هفت

ستتر sattattar (عدد) هفتاد و هفت

ستر sattar (م.ز) سقف

_ چوہے کھا کے بلی حج کو چلی chuhay khā ke billi haj ko chali

(ضرب المثل) (م.ز) کسی گنهگار کی بعد از ساها [illegible] ظلم و ستم توبه کند و خود را بسی مقدس و پارسا جلوه دهد

سترہ sattra (عدد) ہفده

سترھواں satrahwān (صفت) ہفدهم

سترھویں satrahween (صفت) ہفدهمین

ستل satla (اسم مؤنث) ریسمان کشتی

ستمبر satamber (اسم مذکر) نهمین ماه سال میلادی. سپتامبر، ماه نهم از سال که در انگلیسی گرفته شده september است.

ستم ظریفی (اسم مؤنث) ظلم و جور، ستم و بیداد، مزاح و شوخی.

ستنا sutna (اسم مؤنث) [illegible] ... [illegible]

ستواں sutwāñ (صفت) [illegible] باریک، یا باریک و کشیده شده

ستھرا suthra (صفت) تمیز، پاکیزه، نظیف، پاک

ستھرائی suthrāee (اسم مؤنث) تمیزی، نظافت، پاکیزگی، پاکی.

ستی sati (اسم مؤنث) [illegible] زنی که خود را همراه جسد شوهرش بسوزاند (صفت) (ر.ن) عفیف و باتقوی

ستیا sattya (اسم مذکر) قدرت، نیرو، زور، طاقت

ستیاناس sattyanās (اسم مذکر) [illegible] ویرانی، خرابی

_ کرنا karna _ (مصدر) خراب کردن، ویران کردن، منهدم کردن

سٹ sat (اسم مؤنث) [illegible] ... استخوان

_ لڑانا larāna _ (مصدر) ساخت و پاخت کردن، زد و بند کردن، رابطه دادن.

سٹا sitta (اسم مذکر) [illegible]

سٹا satta (اسم مذکر) [illegible] سودا، معامله، [illegible] شرکت [illegible] [illegible]

سٹّا بٹّا batta (س۔ مذ) توطئہ، مکر و فریب۔

سٹے باز sattay baz (س۔ مذ) قمار باز، شرط بند۔

سٹاسٹ satasat (س۔ مث) ضربات متوالی، پیاپی شلاق

سٹکنا satakna (مص) فرار کردن۔

سٹک جانا satak jana غائب شدن، ناپدید شدن، گریختن

سٹلّا satalla (صفت) بیہودہ، بحث طویل

سٹلّی satalli (۔) ...

سٹھ sath (س۔ مذ) مخفف ساٹھ، شصت

(صفت) احمق، ابلہ

سٹھیانا sathiyana (مص) پیر شدن، از اسب افتادن

سالخوردہ شدن

سٹی sitti (س۔ مث) ہوش، حواس، عقل و ہوش

سٹی گم ہونا ho'na (مص) حواس پریشان شدن

سج saj (س۔ مث) ہیئت، وضع، سج دھج، آراستہ

سج دھج sajdhaj (س۔ مث) وضع، طرز، زیبائی

سجانا sajana (مص) زینت دادن، آراستن۔

ترتیب دادن

سجاوٹ sajawat (س۔ مث) زینت، زیب۔

آرائش، نظم و ترتیب۔

سجن sajan (س۔ مذ) رفیق، دوست، شخص محترم

۔ عاشق، شوہر، معشوق، محبوب

سجنا sajna (مص) مناسب بودن، آمادہ

شدن، تزیین شدن، زینت یافتن۔ (صفت) سجا

سجوانا sajwana (مص) موجب آراستن شدن، وادار

بآراستن، آراستہ شدن گردن

سجھانا sujhana (مص) تفہیم، فہماندن، یادگرداندن

نشان دادن

سجیلا sajeela (صفت) خوش لباس، زیبا، قشنگ

مرتب، آراستہ۔

سچ sach (س۔ مذ) صداقت، حقیقت، راستی

(صفت) صحیح، درست، واقعی (قید) درحقیقت

حقیقتاً، واقعاً

سچ مچ sachmuch (صفت، قید) درست۔

حقیقی، حقیقتاً

سچا sachcha (صفت) راستگو. صادق. راست
سچی sachchi (مؤنث) حقیقی. واقعی. راستین
سچے sachchay (جمع) خالص. صادقانه.

سچائی sachchaee (اسم مؤنث) راستی. صداقت. حقیقت. خلوص. حیا. شرافتمندی.

سچاپن ـ pan (اسم مذکر) راستی. راستگوئی.

سخنگو (صفت) خوش بیان. فصیح.

سخنگوئی (اسم مؤنث) سخن شناسی.

سدا sada (قید) همیشه. مدام.

ـ بہار (صفت) همیشه سبز. بی خزان.

ـ پھل phal (صفت. اسم مذکر) درختی که ... میوه دار است.

سڈول sudaul (صفت) خوب. زیبا. ظریف.

سدھ sudh (اسم مؤنث) وقوف. آگاهی. یاد. هوش. حواس.

ـ بدھ ـ budh (اسم مؤنث) وقوف. هوشیاری. فهم. ادراک. شعور.

ـ لینا ـ le'na (مصدر) توجه کردن. متوجه بودن. مواظبت کردن.

بے ـ bay (صفت) بیهوش. بی توجه.

سدھارنا sidhārna (مصدر) حرکت کردن. رفتن. مجازاً مردن.

سُدھارنا sudhārna (مصدر) ترمیم کردن. چیزی درست کردن. اصلاح کردن. صیقل کردن. آراستن.

سُدھارنا sudharna (مصدر) رام کردن. تربیت کردن. تعلیم.

سُدھرنا sudharna (مصدر) ترمیم. درست شدن. تغییر اصلاح شدن. بهبود یافتن.

سدھنا sadhna (مصدر) تربیت شدن. رام و تربیت شدن. جبران.

سُدیش sudesh (اسم مذکر) ملک خود.

سدیشی sudeshi (صفت) بومی. وطنی.

سُر sur (اسم مذکر) آهنگ. لحن. صوت موسیقی. نوای کوک (اصوات موسیقی).

ـ ملانا milāna (مصدر) آواز و صدای کوک موسیقی را هم ساز کردن.

بے ـ bay (صفت) ناهماهنگ. ناهنجار.

سر sir (اسم مذکر) سر. کله. جمجمه.
sar ...

— آنکھوں پر ankhon par —

— ٭ سے ٭ —

(قید) میل و رغبت ـ رضا و رغبت

— آنکھوں پر بٹھانا bithāna — —

(مص) احترام گذاشتن ـ پذیرائی گرم کردن

سربراہ | (اس مذ) رہبر، پیشوا، انتظام

سربراہ کار | دہندہ، برپا

سربراہی (اس مؤ) رہنمائی ـ رہبری

سر پر par ـ (قید) ۱. بالای سر ۲. خیلی نزدیک

— — اللہ کا کلام لینا allah ka kalām le'na (مص) قسم قرآن خوردن.

— چڑھانا charhāna — (مص) توجہ پیدا کردن چیزی کردن. جواب گرفتن کوہکی از توجہ و محبت

سیاد پاو

پیچ paych ـ (اس مذ) دو پیچ ...

سابقہ

— پھٹنا phatna — (مص) زخمی شدن سر.

— پھوٹنا phutna — (مص) ...

شدن ـ سردرد شدید داشتن.

— تاج (اس مذ) مالک. آقا. شوہر

توڑنا torna ـ (مص) سر را از شرم پایین کردن ـ شکستن سر.

— تھوپنا thopna ـ (مص) مسئولیت خود را به گردن دیگری واگذاردن.

— چڑھا charha ـ (صف) مغرور، جسور، خودنما

— خط (اس مذ) ۱. قباله، بیع نامہ. قولنامہ. اجاره نامہ مرتب فرش.

— دست (قید) فعلاً، عجالتاً. الان. فی الحال

— رشتہ rishta ـ (اس مذ) بفتح ت ۱. اصلہ ۲. متعلقات.

— — دار (اس مذ) کارمند عالی‌رتبہ اداره.

— سہرا ہونا sehra ho'na ـ (مص) مسئول برای حصول موفقیت بودن.

— غنہ ghana ـ (اس مذ) بفتح ن رئیس، پیشوا

کشی کرنا kashi karna ـ (مص) یاغی شدن، یاغی بودن.

— گرم (صف) فعال، جدی، ساعی، مشغول.

— و سامان (امص) مذ، لوازم، مجلّت، سامان سفر
— ہونا bo'na — (مص) سرانجام یافتن، تمام شدن
سِرا sira (امذ) ابتدا، شروع، نوک، دو پایان چیزی،
سِرے سے siray se (قید) از ابتدا، از اوّل، دوباره
سرادھ sarādh (امذ) طعام و نذر برای اموات که سالیانه از طرف هندوان صورت میگیرد.
سراغ رساں (امذ) سراغ رسان، کارآگاه، ج. جاسوس
سراغ لگانا — lagāna (مص) دنبال گشتن، جستجو، تحقیق کردن، کشف کردن
— ملنا — milna (مص) اطلاع بدست آوردن، نشان یافتن، سراغ پیدا کردن
سِرانا sirāna (مص) سرد کردن، خنک کردن (مذ) جای سر، بالا، بالش
سراوان sarāwan (امذ) کلوخ کوب
سراہنا sarāhna (مص) ستایش کردن، تحسین کردن، تعریف کردن
سرپٹ sarpat (امص) تند، چهار نعل
— دوڑنا daorna — (مص) چهار نعل دویدن، با سرعت دویدن.
سرعت sorat (امؤ) شتاب، عجله، تندی، چالاکی.
سرکا sorta | (صفت) هوشیار، عاقل
سرتی sorti |
سرخاب (امذ) سیاه رنگ.
— کا پر لگنا ka par lagana — (مص) مزیت یا تشخص داشتن، علامت برتری، داشتن امتیاز، افتخار بیشتر پیدا کردن
سرخ رو (صفت) روسفید، آبرومند.
سرخہ sorka (امذ) شخص بدخو و سرکش، نوعی کبوتر که پر و بال سرخ دارد.
سرخی (امؤ) سرخی، عنوان، سرلوحه، تیتر
سردہ sarda (امذ) نوعی خربزه خوب و شیرین، گرمک، درشت یا خربزه شیرین.
سردی (امؤ) سرما، سردی، برودت.
— پڑنا parna — (مص) سرما آمدن، هوا سرد شدن
— لگنا lagna — (مص) احساس سرما کردن، سرما خوردن

سرسرانا sarsarana (مص) ۱. خش خش کردن (مار یا سس وغیره)، صدا کردن برگ خشک. صدای خلق جوشش مایع. ۲. خزیدن.

سرسراہٹ sarsarahat (مث) صدای خش خش. صدای که از حل خوردن آب در حالت جوشش در آید.

سُرسُرانا sursorana (مص) با طنین در سرما.

سرکار (مذ) ۱. صاحب. ۲. دربار شاهی. دولت. مجازاً فرمانروا. ۳. اموال.

سرکاری (صف) متعلق به دولت یا کشور. وابسته دولتی.

— **ملازم** (مذ) کارمند دولت.

سرکانا sarkana (مص) ۱. جابجا کردن. پس زدن. عقب زدن. جای چیزی را عوض کردن. ۲. پنهان ساختن. مال کسی را پنهانی بجای دیگر دادن. ۳. تمام کارها را سرگرداں کردن.

سرکنا sarakna (مص) جابجا شدن. پس رفتن. عقب رفتن. جای خود را عوض کردن.

سرکنڈا sarkanda (مذ) نی بوریا

سرکی sirki (مث) بیشه نی ده که از نی بوریا یا تر از خیزران ساخته میشود. پرده حصیری.

سرگ	sorg	(مذ) ۱. بهشت. فردوس.
سورگ	sowarg	۲. آسمان

— **باشی** bāshi — (صف) مرحوم. مرده

سرما (مذ) زمستان.

سرمائی (صف) زمستانی. پاسخ مستند

سروپ sorup (مذ) ۱. صورت. زیبائی. صفت ظاهری. شکل. ۲. (صف) زیبا. خوشگل. خوش اندام. جذاب.

سروتا sarota (مذ) یک نوع ابزار دست برای خرد و پاره کردن فوفل که در پان میخورند.

سرهانا sirhāna (مذ) محل گذاشتن بالش بالای تخت.

سری siri (مث) ۱. سر حیوان ذبح شده. کله پاچه. ۲. کتاب قوام. مرجع دستی.

— **پائے** pāe — (مذ) کله پاچه.

سُرلا	surila	(صف) خوش آهنگ
سُریلی	surili	موزون. هم آهنگ. موزیکال
سُریلے	suriley	خوش آواز.

سڑ sir (اس مث) جنون. دیوانگی.

سڑا	sira	
سڑاں	sirag	(صف) دیوانہ. احمق
سڑن	sirun	ایضاً.
سڑی	siri	

سڑپن sirpan (اس مذ) دیوانگی. حمق

سڑپنا sirpana ایضاً. جنون.

سڑا	sara	(صف)
سڑی	sari	گندیده. فاسد شده. متعفن
سڑے	saray	گلیک زده

سڑا گلا sara gala (صف) متعفن. بدبو. گندیده.

سڑاند	sarānd	(اس مث) تعفن.
سڑاندا	sarānda	(صف) متعفن.
سڑاہندا	sarāhnda	ایضاً.

سڑاک sarāk (اس مث) صدای ضربه شلاق.

ـــ سے se ـــ (قید) بصدای ... سرعت تند

سڑاکا sarāka (اس مذ) شتاب و دویدن.

سرعت و زود.

سڑانا sarana (مص م) گندیده کردن. فاسد کردن. ترش کردن

سڑپ sarap (اس مث) شپ. صوت. آهنگ صدای

کردن آشامیدن مایعات از گلو و دهان

سڑک sarak (اس مث) خیابان. جاده. راه.

سڑکنا sarakna (مص) قورت دادن. بلعیدن.

سڑنا sarna (مص) گندیدن. متعفن شدن. فاسد شدن.

سڑیل saryal (صف) گندیده. فاسد. پلید. بدبخت

کثیف. معیوب

سزاول sazawal (اس مذ) مامور وصول مالیات

جمع کننده کرایه و مال الاجاره

سستا	sasta	
سستی	sasti	(صف) ارزان. کم قیمت.
سستے	sastay	

سستانا sastāna (مص) استراحت کردن. تفریح کردن.

سسر	susar	(اس مذ) پدر زن.
سسرا	susra	لقب تحقیر.

سسرال susrāl (اس مث) خانه پدر زن

خانواده پدر زن

ـــ کا کتا ـــ ka kutta (اس) (داماد) کہ مطیع

طفیل پدر زن خوشبخت است

سسکارنا (ف ل) saskārna سی بھرنا، سی سی کی آواز
نکالنا، کسی کو شہ دینا، کتے کو کسی کے پیچھے لگانا۔ (ف) شخ بر انگیختن

سسکنا (ف ل) saskna ہچکی لے لے کر رونا۔ باز گریستن، ہکک کشیدن، و، ہزیں ہزیں نالیدن۔

سسکی (اث) saski ہچکی، ہکک، آہ۔

سسکیاں بھرنا saskiyāṅ bharna
(ف ل) ہچکی ہچکی کر رونا۔ بہ تسلسل ہکک کشیدن، ہکک
کشیدن۔

سفارشی ٹٹو sefārshi ṭaṭṭu (امذ) سفارش کی وجہ سے کسی کی جگہ پر مقرر کیا گیا شخص۔

سفلی (صف) مسافر۔ منتقل ہونے والا۔
(امث) صف، تو شہ، سفر نامہ۔

سفید داغ sufaid dāġ (امذ) برص، کوڑھ کی بیماری۔
سفید و سیاہ کا اختیار (امث) اختیار کامل۔

سفیدی پھیرنا sufaidi pherena (ف ل)
سفید کرنا، بال سفید ہونا۔

سقاوہ saqāwa (امذ) صحن، آب انبار، حوض
آب، تالاب، منبع آب۔

سکت sakat (امث) ہمت، قیمت، طاقت، توانائی۔

سکڑا sukṛa (صف) خشک، چھوٹا، خمیدہ، منقبض۔

سکڑا ہوا sukṛa hoa (مذ)	}	(صف) بے ہنگ
سکڑی ہوئی sukṛi hoee (مث)		خمیدہ، منقبض

خمیدہ، جمع شدہ، تنگ۔

سکڑنا sukaṛna (ف ل) چھوٹا ہونا، خمیدہ شدن، منقبض
شدن، جمع شدن۔

سکنا sakna (ف ل) توانستن، تاب، بانجام رسیدن۔

بسکنا sikna (ف ل) کباب شدن، سوختہ، خشک
شدن، گرم شدن۔

سکندر بخت (صف) خوش بخت۔

سکون sukoon (امذ) آسائش، اطمینان، فراغت

سکھ sikh (امذ) شاگرد، چیلا، پیرو، ایک
فرقہ جو بابا گرو نانک Gru Nānak
کا پیرو ہے، سکھ مذہب۔

سکھ sukh (امذ) آسودگی، خوشی، آرام،
راحت، آسائش۔

— پال pāl (امذ) ایک قسم کی پالکی،
سواری خاص۔

سکھ چین chaen ـ (اس، مذ) استراحت۔ فراغت، آسایش

سکھانا sukhāna (مص) ۱۔ خشکاندن ۲۔ تضعیف۔ تحقیر

سکھانا sikhāna | (مص) ۱۔ یاد دادن۔ تعلیم
سکھلانا sikhlāna | دادن۔ ۲۔ چیز دادن ۳۔ ورزش دادن

سکھائی sikhaee (اس، مث) تعلیم، آموزش

سکھی sakhi (اس، مث) ندیمہ، دوست زنِ یک زن

سکھی sukhi (صف) خرسند۔ خوشحال، در راحت.

سکیڑنا sukerna (مص) چیزی را جمع کردن۔ منقبض شدن، جمع شدن.

سگا saga مذ
سگی sagi مث (صف) حقیقی، بطنی، تنی
سگے sagay

سگا بھائی bhāi (اس، مذ) برادر حقیقی، برادر از پدر و مادر یکی

سگھڑائی sugharaee (اس، مث) ہنرمندی.

ـ کرنا karna ـ (مص) ہنرمندی کردن، سلیقه نشان دادن

سگند sugand (اس، مث) بوی خوش، عطر. (صف) خوشبو، معطر.

سگھڑ sughar (صف) ۱. مہذب، کامل، شخص ۲. دانش، سلیقه ۳. پرہیزگار.

ـ پن pan ـ (اس، مذ) ہوشیاری، سلیقه، ہنرمندی

سل sil (اس، مث) تختہ سنگ مسطح که برای سائیدن ادویه وغیره بکار میرود.

ـ بٹا batta ـ (اس، مذ) سنگ و دستہ هاون سنگی که برای سائیدن چیزی روی سل بکار میرود.

سلاخ salakh (اس، مث) ۱. میلۂ آهن ۲. سیخ.

سلامی (اس، مث) ۱. پذیرائی، شلیک توپ باحترام کسی ۲. پولی که بعنوان هدیه قبل سلام کردن بداماد یا عروس یا شاه داده میشود.

سلامت رَو (صف) معتقد، دارای عقل معاش.

سلامت روی (اس، مث) اقتصاد، انجام خوب کار، عقل سلیم

سلانا sulāna (مص) ۱. خواباندن ۲. وادار بخفتن کردن.

سلائی salaee (اس مث) ۱. دوخت۔ دوخت
و دوزندگی، دوز ۲. مزد خیاطی۔ اجرت
دوخت۔

سلانا sulāna (ف م) خوابانیدن۔ ساکت کردن
آرام گشتن

سلائی salāee (اس مث) میل سرمہ۔ میل باریکی

سلجھانا suljhana (ف م) ۱. رشتہ رشتہ کردن۔ ریش
ریش کردن۔ باز کردن۔ حل کردن مشکل ۲.
باز کردن گرہ۔

سلجھاؤ suljhāo (اس مذ) حل۔ گشودگی۔

سلجھنا sulajhna (ف ل) ۱. رشتہ رشتہ شدن۔
ریش ریش شدن۔ حل شدن مشکل ۲. تصفیہ شدن نزاع

سلسلانا salsalāna (ف ل) ۱. خارش ۲. احساس
خنکی کردن ۳. احساس سوزش کردن۔

سلسلاہٹ salsalāhat (اس مث)
احساس خنکی۔ خارش

سلفہ sulfa (اس مذ) برگ تنباکو که در تنباکو زمینه
شدہ که در قلیان در آتش گذارند۔

— ہونا ho'na (ف ل) سوختہ و خاکستر شدن

خراب و منہدم شدن۔ برباد رفتن

سلگانا sulgāna (ف م) ۱. روشن کردن چراغ و شمع
و آتش ۲. مشتعل کردن۔ ترغیب و تحریص کردن۔

سلنا silna (ف ل) دوختہ شدن۔ بخیہ شدن۔

سلوانا silwāna (ف م) دوزاندن۔ سبب دوختن
شدن

سلوائی silwāee (اس مث) اجرت خیاطی۔
مزد دوختن۔

سلو salloo (اس مذ) بندیکہ چرم یا نخ مانند که ماکو گذارند
دانند

سلوتری salotri (اس مذ) پزشک بیطار۔

سلوٹ silwat (اس مث) چین۔ چروک۔ خط۔ تا۔ چین۔

سلونا salona (مذ)	(صفت) ۱. خوش طعم۔ چاشنی دار	
سلونی saloni (مث)	۲. نمکین ۳. سبزہ رنگ۔ گندم گون	

بانمک۔ زیبا۔

سلی silli (اس مث) ۱. سنگ تیغ تیز کنی ۲. تختہ
از سنگ سخت۔ تختہ کلفت ۳. ...

سما samā	(اس مذ) ۱. آسمان۔ فضا۔ موسم ۲. حالت
سماں samān	منظرہ ۳. موقع۔ محل ۴. تماشا۔

سماجانا jāna ــ (مص) جذب شدن ـ شامل
شدن ـ در کل کسی جای یافتن.

سماں باندھنا bāndhna ــ (مص م) ایجاد
کردن ۲. کیفیت لذت ایجاد کردن.

سماج samāj (ا مذ) انجمن ـ اجتماع ـ مجمع ـ جامعه ـ محفل.

سماچار samāchār (ا مذ) خبر ـ اخبار ـ گزارش ـ حکایت ـ ماجرا.

سمانا samāna (مص ل) جا گرفتن ـ جاگرفتن ـ شامل
کردن ـ در ظرف چیزی یا جائی را.

سمائی samāee (ا مؤنث) گنجایش ـ
ظرفیت ـ حجم ـ تحمل.

سمپورن sampuran (صفت) تمام ـ کامل.

سمٹ جانا simat jāna (مص ل) چین خوردن
جمع شدن ـ منقبض شدن ـ تنگ شدن ـ جمع شدن هم.

سمٹنا simatna (مص ل) چین خوردن ـ جمع شدن
منقبض شدن ـ بهم جمع شدن.

سمجھ samajh (ا مؤنث) ۱. فهم ـ درک ـ اطلاع
۲. عقیده ـ فکر ـ تصور.

ــ آنا āna ــ (مص ل) فهمیدن ـ درک کردن ـ بخاطر آوردن
بهوش آمدن.

ــ بوجھ bujh ــ (ا مؤنث) درک ـ فهم ـ هوشیاری ـ
کاردانی ـ ... هوشیار ـ حاذق ـ زرنگ

ــ میں آنا meṉ āna ــ (مص ل) فهمیده شدن ـ درک شدن

سمجھانا samajhāna (مص م) فهماندن ـ مطلب را بیان
کردن ـ توضیح دادن ـ آگاه ساختن ـ تعلیم دادن.

سمجھنا samajhna (مص م) فهمیدن ـ درک کردن ـ متوجه
شدن ـ فکر کردن ـ تصور کردن ـ یاد گرفتن.

سمجھوتا samjhauta (ا مذ) قرار ـ توافق ـ
هم آهنگی ـ تفاهم ـ مصالحت.

سمدھن samdhan (ا مؤنث) مادر داماد و
مادر عروس نسبت به یکدیگر.

سمدھی samdhi (ا مذ) پدر داماد و پدر عروس
نسبت به یکدیگر.

سمدھیانہ samdhiyāna (ا مذ) نسبت
خانواده زن پسر یا شوهر دختر کسی.

سمندر samandar (ا مذ) اقیانوس ـ دریا.

ــ کے پار ke pār ــ (ق) ماورای دریا.

سموسا samosa (ا مذ) نوعی خوراک که در آن سیب
زمینی یا گوشت ریخته و در روغن سرخ کنند ... مثلثی شکل.

سمونا samona (مص) مخلوط کردن آب سرد و گرم
مخلوط کردن دو یا چند چیز باہم ـ اختلاط، امتزاج.

سمیت samet (حرف) با، باہم، مع.

سمیٹنا sametna (مص) ۱. باہم آوردن ـ جمع کردن
۲. باہم جمع کردن

سن سے san se (قید) ۱. یک آن. فوراً. بیک لحظہ
یک بارہ. در یک دم

___ نکل جانا nikal jana (مص) فوراً
گذشتن از نظر.

سُن sun (صفت) بیہوش. خالی از حس. ساکت
سرد. بیحس

___ ہونا hona (مص) کرخ و بیحس شدن

سناتن sanatan (صفت) ۱. کہنہ. ۲. باستانی
قدیم. پیشین. قبل.

سناٹا sannata (اسم مذکر) ۱. سکوت. صدای ... جدائی
۲. شدید. ... شدید. ۳. حرکت تند

سناٹے سے برسنا sannatay se barasna (مص) ... باران شدید

سناٹے سے رہ جانا sannatay se

رہ جانا reh jana (مص) از حیرت یا ترس بی حرکت
و مبہوت شدن

سُنار sunar (اسم مذکر) زرگر. طلاساز

سناران sunaran (اسم مؤنث) زن زرگر.

سناری sunari (اسم مؤنث) شغل زرگری. طلاسازی

سنانا sunana (مص) ۱. گوش فرا دادن. اعلام کردن.
گفتن کسی. شنواندن. خواندن. قرائت نمودن
۲. سرزنش کردن. فحش دادن. بد گوئی کردن.

سنبھالنا sanbhalna (مص) ۱. حمایت کردن.
نگہداری کردن. حفظ کردن. کنترل. احتیاط نمودن.
۲. در اختیار داشتن

سنت sant (اسم مذکر) ۱. مرتاض ہندی. یوگی. درویش.
پارسا. پرہیزکار. ساده. ۲. ...

سنت کرنا sunnat karna (مص) ختنہ کردن.

سنترہ santara (اسم مذکر) نوع نارنگی. نارنگی. نارنگی
بزرگ و شیرین.

سنجوگ sanjoag (اسم مذکر) ۱. دوستی. تماس
۲. موافقت. دیدار

کرنا karna (مص) دوستی. شرکت کردن

سنجھا sanjha (س) مث: شام. شب

— بتی کرنا batti karna — (مص) چراغ شب را روشن کردن

سندر sundar (صف) زیبا. خوشگل. ظریف

سندرتا sundarta (س) مث: زیبائی. ظرافت. خوشگلی.

سندری sundri (س) مث: زن زیبا. زن خوشگل

سندھ sindh (س) مذ: دریا. اقیانوس. سرزمین سند. ایالت سند

سندھی sandhi (س) مذ: اهل ایالت سند (س) مث: زبان مردم سندی.

سندیس sandes (س) مذ: پیغام. خبر.
سندیسا sandesa (مذ) ع.

سند sand (س) مذ: مخفف سانڈ (ساند) (رجوع).

سنڈا sanda (صف) فربه. چاق. قوی.

سنڈاس sandas (س) مذ: مستراح که معمولاً جا شده باشد یا در جایی برای کناس در وقت بیرون خانه باشد

سنسار sansar (س) مذ: دنیا. عالم. جهان. کائنات

سنسان sansan (صف) بیابان. خراب.

سنسنی sansani (س) مث: احساس صدا و آواز. حالت دلتنگی و وحشت. سکوت. حالت ترس.

سنسنی sanseni (س) مث: گاو. تیز. سرکوبی آهن که اخراز آن کرده بیرون میآورد

سنک sanak (س) مث: جنون. دیوانگی.

سنکنا sinakna (مص) پاک کردن بینی. دماغ گرفتن.

سنکھنی sankhni (س) مث: زن خوش قامت و زیبا و دلکش

سنگ sang (ق) با. همراه. با شرکت. دلکش. دلکش.

سنگار singar (س) مذ: زینت. آرایش.
سنگھار singhar بزرگ. ثروت

— دان (س) مذ: لوازم آرایش.

— کرنا karna — (مص) آرایش کردن. زینت کردن. آراستن. زینت دادن

سنگت sangat (س) مث: رفاقت. هم نشینی. هم گروه. گروهی که با رقاصه همراهی میکنند

سنگی sangee (س۔مذ) مصاحب۔ ندیم۔ ہمنشین

سنگترہ sangtara (س۔مذ) نفیج۔

سنترہ santara (ا) بہ بیند۔

سنگریزی sangerzi (س۔مؤ) نام مرضی کہ ایلہ اصطلاح ...

سنگم sangam (س۔مذ) ۱۔ ہمراہ۔ رفیق ۲۔ ملپ اتصال دو رودخانہ ...

سنگھ sangh (س۔مذ) ۱۔ شیر (حیوان)۔ برج اسد در صور دوازدہ گانہ منطقۃ البروج ۲۔ لقب ... مشہور ...

سنگھاڑا singhāra (س۔مذ) ...

بامطلع ... نقش ...

بشکل ... دانہ ...

مثلث شکل ...

سنگھاسن singhāsan (س۔مذ) تخت سلطنت

سنگی sangi (س۔مذ) رفیق۔ ہمراہ۔ شریک۔ دوست۔ ...

سنگیت sangeet (س۔مذ) کنسرت۔ ...

...سیق۔ ... و ... پرداں ...

سننا sunna (ص) شنیدن۔ گوش دادن۔ گوش کردن۔

سن لینا sun lena (ص) فہمیدن ... یافتن۔ گوش کردن۔

سنی سنائی suni sunāee (ص) مسموعات۔ شنیدات۔

سنوار sagwār (ص) ترمیم۔ ... درستی۔ زینت۔ ۲۔ لعنت۔

خدا کی سنوار ... ki (ص) خدا لعنت کند لعنت خدا

سنوارنا sagwārna (ص) مرتب ساختن۔ درست کردن۔ آراستن۔ اصلاح کردن۔ زینت دادن

سنورنا sagwarna (ص) مرتب شدن۔ درست شدن۔ آراستہ شدن۔ اصلاح شدن۔ زینت شدن

سنہرا sunehra
سنہری sunehri } (ص) طلائی۔ ...
سنہرے sunehray

سنیچر sanichar (س۔مذ) ۱۔ شنبہ ۲۔ ...

بدبختی۔ بیچارہ۔ نحوست۔ ۲ بدستارہ زحل۔

سو sao (عدد) صد۔

ـــ جان سے jān se ـــ (ف) بجد دل۔

ـــ علاج ایک پرہیز ilāj ek parhez ـ

ضرب المثل، پیشگیری کہ از مرض بہتر از علاج آن است۔

سوا sawa (صفت) ایک اور ربع یک و اضافہ یک چہارم

سُوا sua (اس مذ) جوالدوز۔ سوزن بزرگ۔

سواد sawad (اس مذ) (۱) طعم۔ مزہ۔ ذوقہ۔ مہارت۔

سلیقہ۔ ۲ توانائی خواندن و نوشتن۔

سوال جواب sawāl jawāb (اس مذ) استنطاق

بازجوئی۔ جواب۔ مقابلہ۔ مباحثہ۔ بحث ناملایم

سوال کردن، گدائی، دست تملق کشیدن

سوالی sawāli (اس مذ) سائل۔ گدا۔

سوامی swāmi (اس مذ) (۱) ارباب۔ مالک۔

جناب۔ ۲ شوہر۔

سوانح عمری (اس مث) سرگذشت زندگانی۔ شرح

حال۔ بیوگرافی۔

سوایا sawāya (صفت) یک و یک چہارم بیشتر

سوائی sawāee بہ اضافہ ربع

سوبھاؤ subhao (اس مذ) سرشت طبیعت۔ حالت

سبھاؤ subhaw طبیعت۔ زیبائی۔ آراستگی۔

سوت soat (اس مذ) نخ، سیم، تار، ریسمان، رشتہ

سوت sot (اس مذ) چشمہ، فوارہ۔ سر۔

سوتا sota سرچشمہ۔

سوت saut (اس مث) ہوو، رقیب زن

سوتن sautan دو زن از یک شوہر سوت یا

سوتن یکدیگرند۔

سونتا soona (مص) کشیدن دست بر ...

سونتنا soontna مسح و دست یا چیزی را بالا کشیدن

سوتی sud (صفت) نخی۔ ساختہ شدہ از نخ پنبہ۔

سوتیلا sautila (مذ) (صفت) ناپسری، ناخواہری

سوتیلی sauteli (مث) بچہ ای کہ مرد از زن دیگر

دارد یا زن از شوہر قبلی خود۔

سوتیلا باپ ـــ bāp ـــ (اس مذ) ناپدری، شوہر

مادر کہ پدر اصلی نیست۔

ـــ بھائی ـــ bhāi ـــ (اس مذ) نابرادری، برادری

کہ کسی از شوہر مادر یا زن پدر خود دارد۔

سوتیلی بہن ـــ behen (اس مث) ناخواہری

سوتیل ماں māṉ (ا۔مث) زن پدر، نامادری

سوجا sujā (صفت) ورم نموده، بزرگ

(صفت) متورم، آماس کرده

سوجن sujan (ا۔مث) ورم، آماس، بزرگی روی پوست بدن.

سوجنا sujnā (مص ل) ورم کردن، پف کردن، برآمدن

سوجھ sujh (ا۔مث) پیش بینی، ادراک، فهم، دوراندیشی.

— بوجھ bujh (ا۔مث) ادراک، بینش، واقفیت، فهمی.

سوجھنا sujhnā (مص ل) درک کردن، بنظر آمدن، ظاهر شدن، دیده شدن، بنظر رسیدن

سوجی suji (ا۔مث) آرد گندم که از آن نان یا حلوا درست کنند.

سوچ soach (ا۔مذ) فکر، خیال، توجه، تصور، تذبذب، تردد.

— بچار bichār (ا۔مذ) تصور، فکر و تأمل، بصیرت، احتیاط

— میں رہنا meṉ rehnā (مص ل) در فکر فرو رفتن، متفکر بودن.

سوچنا soachnā (مص م) فکر کردن، غور و خوض کردن، توجه داشتن، اندیشیدن، تصور کردن.

سود (ا۔مذ) منفعت، نفع، ربا، تنزیل

— بٹا buṭṭā (ا۔مذ) نفع و ضرر، سود و زیان

— خور (ا۔مذ) رباخوار.

— لگانا lagānā (مص م) سود بر پول معین کردن

سودا ہونا saudā honā (مص ل) معامله صورت پذیرفتن، مبتلا و دیوانه شدن

سودیشی swadeshi (صفت) مال یک کشور، اهل یک کشور، متعلق بکشور خود.

سور sur (صفت) قهرمان، جنگجو، شجاع

سؤر suar (ا۔مذ) گراز، خوک

سوراج surāj (ا۔مذ) حکومت آزاد

سورج sooraj (ا۔مذ) خورشید

— گرہن girahn (ا۔مذ) کسوف.

— گہن gahan (ا۔مذ) کسوف.

— مکھی mukhi (ا۔مث) گل آفتاب گردان

۲ کسی نرم چیز پر دباؤ زدن.

سورما soorma (صفت) دلیر۔ شجاع۔ جسور

سوز خوان soze kan (اِ س۔ مذ) کسی کہ در مجلس
روضہ خوانی پیش از مرثیہ قطعاتی را در سوز و گداز
با لحن خاص می خواند.

سوکن saukan (اِ س۔ مؤ) ہووی۔ زوج یک مرد

سوکنا sokna (مص) ہیجان کردن

سوکھا sukha (صفت) خشک۔ خشک سالی
۲ نوعی مرض بچگانہ، نام مرضی کہ در آن کودک
نحیف و لاغر می شود.

— پڑنا — parna (مص) خشک سالی شدن

ٹالنا talna } (مص) نومید کردن
— ٹرخانا tarkana } ردیم کندہ.

سوکھنا sukhna (مص) خشکیدن۔ پژمردہ شدن
تحجر شدن

سوگ کرنا soag karna } (مص) عزاداری نمودن
سوگ منانا manana } سوگواری کردن
عزاداری کردن.

سوگی soagi (صفت) عزادار۔ سوگوار

سول sool (اِ س۔ مذ) خار۔ نیش تیر۔ پیکان۔ ناوک.
۲۔ درد شدید.

سولہ sola (عدد) شانزدہ.

سولھواں solhwan } (صفت) شانزدہم
سولھویں solhwin } شانزدہمی

سولی sooli (اِ س۔ مؤ) دار۔ چوبہ دار

— دینا — dena (مص) بہ دار زدن۔ اعدام کردن.

سوموار somwar (اِ س۔ مذ) دوشنبہ.

سون soon (اِ س۔ مؤ) نفس۔ دم

— کھینچنا — khegchna (مص) نفس را فرو بردن

سونا sona (مص) خوابیدن۔ بیدار ماندن۔
۲ حس گم شدن۔ خواب رفتن.

سونے پر سہاگا sonay par sohaga
(صفت) خوب و خوش تر۔ بہترین چیز

— کی چڑیا — ki churya (اِ س۔ مؤ) شخص متمول و ثروتمند

سونوالا sanwala (اِ س۔ مذ) خوشگل
بسیار خوشرو۔ نمک دار

سونا soona } (صفت) خالی۔ تہی۔ متروک
سونی sooni } (اِ س۔ مؤ) ویران۔ خراب۔ بی آباد

سونپنا saunpna (مص) تحویل دادن۔ تفویض کردن۔ سپردن.

سونٹا sonta (امذ) گرز۔ چماق۔ چوب۔ عصا.

سوندھا sondha (صف) ... بوی

سوندھی sondhi (مث) خوشبو کہ بوی گِل آید از ظرف گِلی بمشام میرسد

سونڈ soond (امذ) خرطوم فیل.

سونگھا soongha (امذ) کسی کہ با بو کشیدن چیزی را کشف میکند.

سونگھنا soonghna (مص) بو کشیدن۔ بو کردن.

سونگھنی soonghni (امث) انفیہ.

سوہا suha (صف) قرمز۔ خیرہ۔ ... رنگ.

سوہن sohan (امذ) ۱۔ سوہن حلوا ...
۲۔ (صف) خوش کہ دلربا

سوہنا sohna (صف) خوشگل۔ زیبا۔ دلبر۔ دلربا

سوہنی sohni (امث) ... دلربا.
۲۔ نام یک زن ... در پاکستان

سول sool (امث) سوزش ... ساعت

... قطب نما و قبلہ نما.

— پرونا perona (مص) نخ در سوزن کردن.

— کا ناکا ka naka (امذ) سوراخ سوزن.

— کے ناکے سے اونٹ گزارنا ke nakay se oont guzarna (مص) کار خارق العادہ انجام دادن۔ اعجاز کردن.

سویاں sewayyan (امث) رشتہ خشکہ کہ از آرد گندم درست میکنند.

سویرا sawera (امذ) طلوع فجر صبح تاریک و روشن۔ بین الطلوعین.

سہار sahar (امث) صبر۔ تحمل۔ حوصلہ.

سہارا sahara (امذ) ۱) کمک ۲) حمایت۔ اتکا۔ پشتیبانی.

— دینا dena (مص) حمایت و پشتیبانی کردن۔ کمک کردن

— لینا lena (مص) متکی بودن۔ کمک خواستن.

سہارنا saharna (مص) تحمل کردن۔ صبور بودن۔ حوصلہ خرج دادن

سہاگ suhag (س، مذ) ۱- زندگی، جشن، خوشبختی، خوشبختی زن شوہر دار. ۲- تزئینات عروسی، شب زفاف.

— اترنا utarna } (مص) بیوہ شدن، شوہر مردہ شدن

— لٹنا lutna }

— بھری bhari (صف) زنی کہ محبوب و مورد توجہ شوہرش است.

— پڑا pura (س، مذ) جعبہ جواہر و یا اسباب زینت کہ داماد ہنگام ازدواج بہ عروس اہدا میکند

— رات rat (س، مث) شب زفاف.

سہاگن suhagan (س، مث) زنی کہ شوہرش زندہ است، زنی کہ محبوب شوہرش است، دارای شوہر.

سہانا suhana (صف) } مرغوب، مقبول، دلپسند

سہانی suhani (مث) }

سہاول sahawal (س، مذ) شاقول.

سہج sahaj (صف) ۱- آسان، سادہ. ۲- آہستہ، ملایم، یواش یواش.

— سے سہج سے (قید) بملایمت، آہستگی، بتدریج، یواش یواش، اندک اندک.

سہرا sihra (س، مذ) ۱- رشتہ پول و گل کہ داماد در شب زفاف موقعی کہ با خویشاوندان و دوستان بخانہ عروس میرود بہ پیشانی خود می بندد. ۲- قطعہ شعری کہ در این موقع سرودہ و خواندہ میشود.

سہلانا sehlana (مص، م) با ملایمت مالیدن و یا مالش دادن. ۲- [illegible]

سہم saham (س، مذ ف) ترس، خوف، ہراس.

— جانا jana (مص، ل) ترسیدن، ہراسیدن.

سہمنا sahmna (مص، ل) ترسیدن.

سہنا sahna (مص، م) تحمل کردن، رنج بردن.

سہی sahi (قید) بہ اینطور باشد، قبول، خوب.

سہیلی saheli (س، مث، ف) ۱- دوست زن، دختری کہ مصاحب زن دیگری باشد. ۲- دوست، مصاحب، ندیم.

سے se (حرف اضافہ) با، بوسیلہ، از، بہ، از زمان، تا، مانند.

سیاسیات (س، مث) سیاست، علوم سیاسی.

سیانا siyana (صف) پیر، بالغ، زیرک، عقیدہ، ماہر، خبیر

— کوا گو کھاتا ہے kavva gu khata hae (ضرب المثل) کسی کہ بیش از حد ضرورت زرنگ باشد فریب میخورد

سیاہی siyāhi (س، مث) ۱. مرکب۔ جوہر اوبتی
۲. تیارکی.

سیپ seep | (س، مث) ۱. صدف
سیپی seepa | ۲. یک نوع ابر.

سیرچشم (صف) بلند نظر، پوخ دست، دل یار.

سیرچشمی (س، مث) بلند نظری۔ استغنا.

سیرحاصل (صف) حاصل خیز۔ زرخیز، پرحاصل.

سینا saena (س، مث، ارتش) فیروزی، نظامی لښکر.

— پتی -pati (س، مذ) قومندان لښکر.

سینا seena (مص) دوختن۔ گنډل.

سینا sena (مص) تخم چوچه را اوراشت روی تخم
نشستن پرنده بال چوچه دار آوردن.

سینتالیس saentālis (عدد) چهل و هفت.

سینتیس saentis (عدد) سی و هفت.

سیندوریا sendūriya (صف) رنګ قرمز.

سیندھ sendh (س، مث) چوری کا راستہ نقب کی سوراخ کر
وزه چه په دیوار د منزل میکنه نقب.

— لگانا lagāna (مص) نقب زدن.

سیندھی sendhi (س، مث) شیره ای که از درخت
نرگیل و یا خرما گرفته میشود و مسکر است.

سینکنا saankna (مص) گرم کردن، تافتن.

سینگ seeng (س، مذ) شاخ حیوان.

— نکلنا nikalna (مص) بالغ شدن.

سینه زور seena zore (صف) ضدی، خودسر
سرکش، بے جا۔ کسی که بے بازی خودی باشد.

— زوری zori (س، مث) ۱. بغاوت۔ خیرسری
۲. ظلم.

— سوزی sozi (س، مث) دلتنگی، غصه، جوش دل.

سیوا sewa (س، مث) ۱. خدمت ۲. پرستش.
۳. آماده‌گی خدمت.

سیوان seewan (س، مث) دوخت، درز.

ش

شاباش shâbash (ف) صوت، آفرین، بارک الله
صفت (ایک کلمۂ تحسین) شاد باش است.
شاباشی shâbashi (اسم مؤنث) تحسین، تشویق
شاپ shap (اسم مؤنث) دکان، مغازه، فروشگاه.
(این کلمہ انگلیسی shop است)
شاخ (اسم مؤنث) شاخه، شعبہ، پیچ و زلف
ــ در شاخ (صفت) کما کوت۔ پیچ در پیچ
پیچ و خم دار۔
ــ زعفران (اسم مؤنث) نادر، تعجب انگیز، طرفه
شاخسانه shâksâna (اسم مؤنث) شاخ ـ جنجال۔
خونا، تنازع، فریب، فتنہ، فساد
ــ نکالنا nikalna ـــ (مصدر) مسئلہ پیدا کردن ـ فتنہ
بپا شدن۔
شادی shâdi (اسم مؤنث) جشن، شادی، شادمانی، عروسی، ازدواج
ــ کرنا karna | (مصدر) جشن عروسی گرفتن، عروسی
ــ رچانا rachâna | کردن ـ ازدواج کردن

شادیانه shâdyâna (اسم مذکر) پیچ ان ـ
موزیک شادی آور
شاستر shâstar (اسم مذکر) کتب دینی هندوان
شاستری (اسم مذکر) عالم در کتب دینی هندوان
شامیانه shâmyâna (اسم مذکر) پیچ ان ـ سایبان۔
خیمہ ـ خرگاه ـ باشش۔
شاندار shandâr (صفت) عالی، مجلل، پرشکوه۔
باعظمت، عالیشان، صاحب جاه و جلال۔
شانت shânt (صفت) آرام، صبور، راحت، مطیع
شانتی shânti (اسم مؤنث) سکوت، آرامش، راحتی
شاه بالا | (اسم مذکر) پسر بچۂ منسوب به داماد که در هنگام
شہ بالا | زفاف پہلو بہ پہلو داماد می نشیند
شاہزادی shâhzâdi | (اسم مؤنث) شاهزاده
شہزادی shehzadi | شاہزاده خانم
شایع shaye (صفت) منتشر، مکشوف، ظاهر، پخش شده
ــ کرنا karna (مصدر) منتشر کردن، پخش کردن

شب باشی (صف) ہسار وغیرہ کو شب در محل
بیقاعدہ بیتوتہ کنندہ۔

شب باشی (س مث) عادت شب ... رہائش
بیتوتہ۔

شب خوابی (س مث) لباس خواب۔

شبخیزیا shabkhezya (س مذ) برخیزندہ شب
اٹھ شب۔

شبد shabd (س مذ) صدا، آواز

شبّر shabbar (ع س مذ) لقب کہ حضرت رسول (صلعم)
بجہت حضرت امام حسن (علیہ السلام) دادہ بود۔

شبرو shabraw (ف س مذ) ... طفیلی کہ شب

شبکات shabakat (ع مذ) آرسی، آرائی وغیرہ
آرستہ۔

شبکہ shabka (ع مذ) بسکون ب، روشن کن

شبیر shabbeer (ع مذ) لقب کہ حضرت رسول (صلعم)
بجہت امام حسین (علیہ السلام) دادہ بود

شپ شپ shap shap (تمیز) جلد جلد
شپا شاپ shapa shap زود۔ متواتر
شپا شپ shapa shap (س مث) صدائی

متواتر تیز و ضربت شمشیر۔

شپ سے se - (تمیز) بشتاب، با طلب شدت
صدائی ضربت و قوّت شمشیر

شتالنگ shatalang (س مث) دہن دراز لنگ پا

شد بد shud bud (س مث) اطلاع کم۔ سوور
کرہ سوال۔

شدّ و مد shadd-o-madd (س مث) شان و شوکت
شکوہ و جلال۔ آب و تاب

شدھ shuddh (صف) پاب، اصل، خالص، پاک۔

شدّھی shuddhi (س مث) پاکی۔ مردن ... آلودگی
پاکیزگی۔ تطہیر۔ پاک نمودن۔

شدہ شدہ shuda shuda (تمیز) یعنی مرور ... وقت
رفتہ رفتہ، آہستہ آہستہ، بتدریج۔

شرابور sharabore (صف) خیس، تمام تر

شربت پلاؤ sharbat palāu (س مذ) طبخ پلاؤ کہ
از برای خوشبوداری از انگور وغیرہ بسیار نوشیدنی
شربت در شکاب ... دہیں ... شربت ... پلاؤ
پلاؤ کہ ... یا حرارت ... مشمول ... مناسب ...
ہمیشہ

شرتی (س) ہ ۔ ایک نوع کا ... (صفت) نارنجی کا رنگ۔
سرخ رنگ

شرح (ع) مث ۔ شرح ۔ قیمت ۔ بہا ۔ نرخ

— لگان lagān — (ع) مث ۔ رجا سالانہ بیشتر

(ھ) محصول کشاورزی ۔ کارمیرہ

شرطیہ sharttiyya (قید) ہیچ کہ ... ۔ حتما ۔ بدون شک

شرمانا sharmana (مص) شرمندہ شدن ۔ حیا کردن

بودن ۔ کسی را شرمسار کردن

شرماؤ sharmaoo
شرمالو sharmaloo (صفت) خجالتی ۔ خجول
شرمیلا sharmeela محجوب ۔ باحیا
شرمیل sharmeeli

شست shast (ف) مث ۔ قلاب ماہیگیری
shaat (صفت) ۔ نشانہ

شستگی shustagi (ف) مث ۔ سلیس بودن کلام

شستکار shushkar (ف) مث ۔ صدائی کہ برای

تشویق سگ شکاری تازی برای دواندن دنبال

شکار در وپیش در آمد

شستکارنا shushkarna مصدر راست ...

تشویق تازی بہ دویدن ... بہ برای گرفتن آن.

شعلہ بھبوکا ہونا shula bhabooka

hona (مص) بہ شدت خشمگین شدن ۔ در فرط

غضب سرخ شدن

شفا خانہ (ف) مذ ۔ ہیچ ... بیمارستان ۔ درمانگاہ۔

شک پڑنا parna — (مص) مشکوک شدن ۔ شک

داشتن ۔ تردید داشتن

— ڈالنا dālna — (مص) ایجاد شک کردن۔

مشکوک ساختن۔

شکایت (ع) مث ۔ شکوہ ۔ گلہ ۔ بہت ۔ اعتراض

بد ۔ درد ۔ رنج

شکتی shakti (س) مث ۔ قدرت ۔ توانائی ۔ نیرو

سب ... ہو

شکرپارہ shakkar pāra (مذ) ہیچ ۔ نوعی

یک نوع شیرینی است ۔

— رنجی (س) مث ۔ کدورت جزئی بین دو نفر

شکر آب ۔ گوہ

— ریزی (ف) مث ۔ صحبت شیرین دلچسپ

— سے منہ بھرنا se munh bharna ۔ ...

شیرینی و مژدہ کسی کہ خبر خوشی آوردہ است

— قند (اِ مث) ریزہ قندی است شیرینی جو بشکل دانہ ساختہ
شدہ در آب پختہ یا دو تخمہ شربت کردہ میشوند.

شکرہ shikra (اِ مذ) بفتح ر، باز. قوش.

شکریہ shukriya (اِ مذ) بفتح ی. شکر، امتنان

— **ادا کرنا** ada karna — (مص م) شکر،
اظہار تشکر کردن. متشکر بودن

شکست ریخت (اِ مث) خرابی، ویرانی، خسارت

شکل نکالنا shakl nikālna (مص م) چارہ جوئی
کردن. تدبیر کردن. رفع مشکل کردن. بشکل درآوردن.
مشکل کردن.

شکمی shikami (ص مث) پیوستہ و باطنی شدہ
کسی کہ از آن پیوستگی دست نکشد.
وصف ۲. مادرزاد و در نقص و عیب جسمی.
۳. پُرخور.

شکن پڑنا — parna — (مص ل) چین و شکن پدید شدن
چروک و چین خوردن

شگوفہ shagoofa (اِ مذ) بضم ف. شکوفہ
۲. عجیب، طرفہ

شگنیا shagunya
شگونیا shagoonya (ص مذ) فالگیر، فالبین. رمّال.

شگون کرنا — karna — (مص ل) کاری را با ساعت
سعد شروع کردن.

شلجم shaljam (اِ مذ) شلغم

شلک shulik (اِ مث) شلیک (تیر و توپ) کہ
موقع جشن یا افتخار کسی میشود.

شلنگ shiling (اِ مذ) سکہ رایج انگلستان
کہ یک دوازدہم پوند (لیرہ) است (انگلیسی
shilling است).

شلوک shloke (اِ مذ) سرود و تحسین، ستائش،
بند شعر.

شلوکا shalooka (اِ مذ) پیراہن آستین کوتاہ.

شلیتہ shalita (اِ مذ) بفتح ت. کیسہ بزرگ

شمسہ shamsa (اِ مذ) بفتح س. اندیشہ یا شکل زرتشتی
۲. نقشی کہ بشکل خورشید ساختہ و بر بالای قبر
یا جای دیگر نصب کنند.

شملہ shamla (اِ مذ) بفتح ل. دستار
۲. شال و عمامہ.

شو | shive (اسم مذکر) یکی از خدایان هندوها که
شیو | sheeve کار ایشان هلاک کردن مخلوقات است

سه خدایان عبارتند از

برهما brahma که کار ایشان خلق کردن است

شیو sheeve که کار ایشان هلاک کردن است

وشنو vishnu که کار ایشان پرورش مخلوقات است

شوبها shobha (اسم مؤنث) زیبائی - تشعشع - آب و

تاب - جلا - زیبائی زینت

شودر shudr (اسم مذکر) طبقه چهارم هندوها جمعیت که

بکارهای پست می‌پردازند - نام دیگر این طبقه اچهوت

است - سه طبقه دیگر عبارتند از achchoot

برهمن brahman

کشتری kshatri

ویش vaesh

شور shore (اسم مذکر) سر و صدا - داد و غوغا

_ شرابا | sharaba (اسم مذکر)
_ و شین | o-sheen | سر و صدا - غوغا

_ کرنا | karna | سر و صدا کردن
_ مچانا | machana | کردن - جنجال کردن

شور بور shore bore (صفت) خیس آب - کاملاً خیس

شوره پشت shora pusht (صفت) شوخ - شریر

سرکش - جسور - شخص جنجالی

_ پشتی pushti (اسم مؤنث) شرارت - تمرد

شباب shabab (اسم مذکر) ... جوانی

... رنگ ...

شہد کی مکھی shehd ki makhhi (ترکیب اضافی)

زنبور عسل

_ لگا کر چاٹنا laga kar chatan

چیزی را ... با توجه زیاد نگهداری کردن

شہدا shohda (اسم مذکر) ... بی شرف - اوباش

_ پن | shohdapan | (اسم مذکر) اوباشگی
شہدپن | shohdpan | رذالت - فسق و فجور

شہر بدر shehr badar (صفت) تبعید - تبعیدی -

رانده شده از شهر و دیار

_ خبرا kabra (اسم مذکر) کسی که در شهر اتفاقات

و وقایع آن آگاه است.

شیام shyam (صفت) سیاه - آبی - سیر - رنگ

آبی تیره

شیخ چلی shaik chilli (اس مذ) مسخره، بے ڈھنگا
احمق۔ شخصیتی باکمال ولی متظاہر بساده‌لوحی
ملا نصرالدین.
شیخی shaiki (اس مث) لاف، گزاف گوئی۔
تکبر۔ غرور
ـ باز baz | لاف، لاف زن، گزافگو۔
ـ خورا kora | گزافگو.
ـ بگھارنا bagharna | (اس) لاف زدن، گزافه گفتن
ـ مارنا marne | …
شیر shere (اس مذ) یک حیوان، ببر، شیر نر
مجازاً مرد دلیر.
ـ ببر babar (اس مذ) شیر درنده …
دلیر۔ شیر نر
ـ کی خالہ ki kala ـ (اس مؤ) گربه.
شیرنی shereni (اس مث) شیر ماده، ببر ماده
شیر و شکر (اس مذ) محبت و صمیمیت …
نغز (اس مذ) …
شیروانی (اس مث) کت بلند …
آن را دکمه بسته میشود و تا زانو بلند است …

مقدار بلند تا زانو … achkan هست.
شیش محل sheesh mahal (اس مذ) آیینه خانه.
شیشہ sheesha (اس مذ) جسم شفاف … بلور.
آیینه. مجازاً آیینه
ـ باز (اس مذ) شعبده باز
ـ ساعت (اس مذ) شیشه‌ای که دو ظرف …
مخروطی داشت و به وسیله … وسط آن
به یکدیگر متصل بود. در یک مخروط مقداری …
میریختند و چون آن را …
ذرات شن از … به یک … وقت معین
به مخروط تحتانی میریخت، … یک ساعت
حساب میکردند … تمام شن …
از … به مخروط تحتانی میریخت …
را …
…
که مقدار … یک مخروط به مخروط دیگر میریخت
یک ساعت حساب میشد
شیشی (اس مث) بطری کوچک.

شیطان کی آنت ki ānt (امث) بہت طویل

کسل کنندہ۔ بہت طویل کہ ملالت آور۔

— کی خالہ ki khāla (امث) — (۱) ... (۲) شریر و بد خلق

★ ★ ★

ص

صاحب (ص۔ مذ) ۱۔ مالک ۲۔ دوست، یار
۳۔ کلمۂ تعظیم که در هنگام احترام کسی گفته یا نوشته میشود مثل
احمد صاحب ۴۔ شخص با سواد.
— تمیز با سلیقه، با تربیت
— جائداد jaedād ۔ (صف) مالک، صاحب
زمین و ملک و باغ
— دماغ (صف) متکبر، مغرور
صاحبزاده (ص۔ مذ) ۱۔ پسر خانوادۂ محترم
۲۔ کلمه ای که برای آقا زاده، که بعنوان احترام بنام فرزند
کسی بکار میرود و اصولاً میشود بطور کنایه جوان
بی تجربه.
— فراش (صف، مذ) بستری
— لوگ loag (ص۔ مذ) اعیان و انگلیسی ها که
حکومت داشتند و غیره
صاحبو sāhebo (حرف ندا) کلمۂ خطاب یعنی
آقایان، حضار محترم
صاحبه sāhiba (مؤ) ج صاحب۔ کلمۂ تعظیم که در هنگام احترام
زن گفته یا نوشته میشود مثل بیگم صاحبه
صاحبی (ص۔ مؤ) ۱۔ حکومت، سلطنت ۲۔ عزت،
حرمت ۳۔ ارباب بودن ۴۔ آقایی، بزرگی.
صاد کرنا swād karna (مص) ۱۔ علامت صحیح گذاشتن
بجای دستخط ۲۔ تصویب کردن۔ موافقت نمودن.
صاف (صف) ۱۔ پاک۔ تمیز ۲۔ خالص، بی آلایش
۳۔ ساده
— بات (ص، مؤ) صحبت صریح.
— جواب (ص، مذ) انکار کلی
— چھوٹنا chhootna — (مص) ۱۔ نجات یافتن ۲۔ بری شدن
تبرئه شدن
— کرنا karna — (مص) پاک کردن۔ تمیز کردن
جارو زدن، تمیز کردن

صافا safa (ص، مذ) شکل کرسرشده ـ تمام.

— دینا deina — (مص) جانور شکاری را از دست

[illegible]

صافی (س، مث) تکه پارچه که برای تمیز کردن ظرف

وغیره بکار میرود ـ تکه پارچه که شیرینی را در آن ریخته و آب

آن را جدا میکنند. این کار را در بعضی از

شهرستانهای ایران سکیره مانند.

صبح سویرے subah saweray (قید، مذ)

صبح زود ـ علی الصباح ـ قبل از طلوع آفتاب.

— شام بتانا batana — (مص) تعلل و مسامحه

کردن ـ طفره رفتن.

— کرنا karna — (مص) طفره رفتن ـ منتظر

ماندن صبر ـ سکوت ـ دوا کردن ـ منتظر تا خبر کردن

صبر آنا ana — (مص) [illegible] ـ از غم صبور بودن.

— پڑنا parna (مص) بلعنت و نفرین کسی گرفتار شدن

صحبت (ع، مث) رفاقت ـ هم نشینی ـ جلسه

مجلس ـ بزم ـ همبستری ـ جماع

— اٹھانا uthana — (مص) هم صحبت بودن.

همراه کسی بودن

— رکھنا rakhna — (مص) همنشینی و هم صحبت و

دوستی کردن.

— یافته yafta (صف) نتیجه صحبت ـ بهره مند

از هم نشینی با کسی.

صحت بخش مقام (ترکیب وصفی) جای سالم و بیلاقی.

— صحت نامه nama — (ع، مذ، بفتح م) ۱. غلطنامه

فهرست غلطهای کتب ۲. تصدیقنامه بهداشتی

صحت مزاج ـ سلامت جسم

صحنک sahnak (ع، مث) بشقاب ـ قاب کوچک

و نیز کاسه که در آن یکنوع شیرینی بنام ... نذر

صدپا (س، مذ) هزارپا ـ حشره که دست و پای زیاد

دارد ـ هزارپا.

صدر (ع، مذ) ۱. صحن خانه ـ حیاط ۲. فوق ۳. جلسه

۴. صدر مجلس ۵. مقام عالی.

منقوله صدر (صف) فوق الذکر ـ مذکوره بالا

مزبور

صدری (س، مث) جلیقه

صدی (س، مث) قرن ـ صد سال.

صرّاف (ع، مذ) ۱. بانک ۲. راسته صرافان و بانکها ۳. شغل صرّاف

صف ماتم (ع.ف) ص.مث. ۱. جمعیت یا فرش که عزاداران به
تسلیت گویان بر آن می‌نشینند. ۲. عده‌ای که
سیاه‌پوش شده و برپای منبر مجلس عزاداری
روی فرش سیاهی می‌نشینند و عزاداری می‌کنند.

صفاچٹ کرنا safa chat karna (مص.م)
۱. بکلی تراشیدن - از ته تراشیدن. ۲. ... تمام
غذای حاضر را خوردن - بکلی صاف و پاک کردن هیچ
باقی.

صفائی (ع.ف) ص.مث. ۱. خلوص - صلح و صفا.
۲. نظافت - پاکیزگی. ۳. چالاکی - زرنگی.
۴. تباهی - انهدام.

— کرنا karna (مص.م) پاک و تمیز کردن - تصفیه
کردن چیزی یا امری را.

صفایا کرنا karna (مص.م) نیست و نابود ساختن
از بیخ بر کندن.

صلاح دینا dena (مص.م) رای دادن. نصیحت
کردن.

— کار (ص.مذ) ۱. مشاور. ۲. مستشار.

— کرنا karna (مص.ل) مشورت کردن.
پند گرفتن.

صوبہ sooba (ع.ا ص.مذ) بفتح ب - ایالت - استان.

— دار (ص.مذ) والی - استاندار.

صورت آشنا (ع.ف ص.مذ) آشنا - شناخته شده.

صورت اترنا utarna (مص.ل) شکل را خط
— بنانا banana تصویر کشیده شدن

تصویر کشیدن.

— باندھنا bandhna (مص.م) مجسم کردن. تصویر
و تشبیه حادثه‌ای را طوری شرح دادن که منظره‌ی آن
جلوی چشم آید.

— بندھنا (مص.ل) مصور شدن - نقاشی.

— کرنا karna (مص.م) ۱. طرح کردن. ۲. تدبیر
کردن - وسیله پیدا کردن.

صیغہ seega (ع.ا ص.مذ) بفتح غ. ۱. نام ساختی که در دستور
زبان ... ۲. قالب و طرز بیان. ۳. عقد.

ض

ضابطہ zabta (اسم مذکر) بکسر ب و فتح ط. قاعدہ. مقررات. قانون.

— برتنا baratna — (مص) رعایت کردن قاعدہ طبق قانون عمل و رفتار کردن.

ضبط (اسم مذکر) ۱. تحمل برداشت. ۲. نظم و ترتیب.

— کرنا karna — (مص) ۱. فرو نشاندن خشم و غضب. ۲. تحمل شدائد کردن. ۳. مصادرہ املاک.

ضبطی (اسم مونث) مصادرہ، گرفتن املاک کسی

ضد باندھنا zad bandhana (مص) مخالفت کردن. دشمنی کردن. لجاجت نمودن

— پر par — (قید) علی رغم، مخالفت با

— کرنا karna — (مص) اصرار در بیرون کردن

ضدی (صفت)، کج، معاند.

ضرب (اسم مذکر) ۱. صدمہ، جراحت. ۲. ضربہ، سیلی.

نقصان. ۳. ضرب (ریاضی).

— پڑنا parna — (مص) ضربہ وارد آمدن، صدمہ آسیب دیدن، لطمہ وارد آمدن.

ضرور zaroor (قید) ۱. لازم، بطور حتم... ۲. واجب ۳. حتمی.

ضرورت (اسم مونث) احتیاج، نیاز، لوازم ضروری.

— پڑنا parna — (مص) احتیاج داشتن، لازم شدن

ضرورتمند (صفت)، محتاج

ضروری (صفت)، لازم، واجب.

ط

طاق بھرنا tāq bharna (مص) گم گشتن شیء.
چیزها گل و غیره در مسجد یا خانقاه جمع شدن
طاق (صف) ۱. بی جفت ۲. یکتا، کامل و ...
طالب علم (اسم) دانش آموز، دانشجو، محصل.
طاق قلعہ نما ترکیب اضافی، ... تیرما
طباق tabāq (اسم) ۱. بشقاب بزرگ
۲. طشت.
— سا منہ sa munh — (اس، مذ) صورت گرد
مانند بشقاب.
طبزاد tabazād (صف) ... طبع
طبیعت ... خود
طبلہ tabla (اس، مذ) طبل کوچک، ضرب.
۲. جعبه قلم
طبیعت (اس، مؤ) سرشت، حال، وضع مزاج
— آنا ānā — (مص) ... گشتن، عاشق شدن
فریفته شدن.

— الجھنا ulajhna — (مص) پریشان شدن.
تنگ و سست شدن
— بگڑنا bigarna — (مص) ۱. کسل شدن
۲. بیمار آمدن، خشمگین شدن.
— بھر جانا bhar jāna — (مص) دلسرد شدن
بیزار شدن از چیزی
— بہلانا behlāna — (مص) سرگرم ساختن.
بسیار شاد و ... ساختن
— بہلنا behalna — (مص) مشغول و سرگرم
شدن به چیزی.
— شناس (صف) طبیب حاذق. کسی که وضع
مزاج کسی دیگری را شناخته باشد.
— لڑنا larna — (مص) ... بیرون
— لگنا lagna — (مص) خوش آمدن از محلی.
طرح اڑانا tarah urāna (مص) روش ...
تقلید کردن، نقشه کشیدن.

— دار (صف) زیبا. خوشگل. شعله دل.

— دینا deha — (مص ل) استعمال کردن. اتفاق

کردن. تقسیم نمودن.

طشتری tashtari (اسم مث) بشقاب کوچک. نعلبکی

طلب (اسم مث) ۱. خواهش. آرزو. ۲. احتیاج

۳. جستجو. ۴. خواست.

طلبانہ talbāna (اسم مذ) پولی که [illegible]

وجهی که برای احضار شهود دریافت میشود.

— بجھانا bujhāna — (مص م) فرو نشاندن آتش

و اطفا کردن.

— نامہ nāma — (اسم مذ) حکم احضاریه دادگستری.

طلبی (اسم مث) دعوت. احضار.

طمنچہ tamancha (اسم مذ) تپانچه. پیستول.

هفت تیر.

طلسمات (اسم مذ) ۱. جمع طلسم ۲. منظره حیرت انگیز.

طلسماتی
طلسمی } (صف) جادوئی. سحرانگیز.

طمانچہ tamāncha (اسم مذ) [illegible]

طنبور (اسم مذ) [illegible]

طنبورہ tanboora (اسم مذ) سه تار. گیتار

طوائف tawaef (اسم مث) فاحشه. رقاصه.

جنده. رقاصه.

طوطا tota (اسم مذ) طوطی نر. [illegible]

طوطی toati (اسم مث) طوطی ماده. [illegible]

طوطی بولنا boalna — (مص ل) [illegible]

طوفان اٹھانا uthana — (مص م) آشوب برپا کردن. ۲. تهمت زدن.

— اٹھنا uthna — (مص ل) طوفانی شدن هوا.

متلاطم شدن دریا. ۲. خشم شدن.

— برپا کرنا karna — (مص م) آشوب و شورش برپا نمودن.

طوفانی (اسم مث) تهمت. افترا.

طول البلد (اسم مذ) طول جغرافیائی.

طول پکڑنا pakarna — (مص ل) به درازا کشیدن

مدت. طول کشیدن.

— دینا deha — (مص م) درازی دادن. به تعویق انداختن.

[illegible]

طول طویل (صف) بسیار دراز. خیلی طولانی.

— کھینچنا khenchna — (مص ل) طول کشیدن.

به درازا کشیده شدن. [illegible]

ظ

ظرف. ۱. قید (در دستور زبان) ۲. برج و ورتن

چیزی که جا دهد.

ظرف زمان — قید زمان

ظرف مکان — قید مکان

ظالم. ستمگر و زورگر، ستمگر، بدنظر

ظریف. (صفت) معنا: خوش‌طبع، شوخ.

ظفرآیه } صفت، به معنی کسی که همیشه
— پیکر } پیروز و فاتح است.
— موج } موفق، غالب.

ع

عادت (ع) مث، خوی، صفت. ۲. رسم. شاکله

— پڑنا paṛna (مص) خو گرفتن. عادت کردن

— ڈالنا ḍālna (مص) عادت کردن.

عارضی arzi (صفت) بیکون. موقت. بیدوام ثابت

کننده.

عالی دماغ (صفت) تیز ہوش. باذکاوت. عاقل.

عام لوگ loag (اسم مذ) عوام. مردم توده

عبرت دلانا — dilāna

— ہونا — hona (مص) عبرت گرفتن

— پکڑنا — pakaṛna

عجائب خانہ — kana (اسم مذ) گنجینه.

— گھر — ghar موزه.

عدالت (ع) مث، انصاف. عدل. دادگستری.

— عالیہ (ع) مث، دیوان عالی تمیز

عذر کرنا — karna (مص) معذرت خواستن.

— لانا — lāna عذر خواهی کردن

عرس urs (اسم مذ) جشن سالیانه که بروز رحلت اولیا شد

عروس arus عروس.

عرش پر جھولنا — par jhoolna (مص) بمرتبه

عرش سے جھولنا — se jhoolna بمنزلت عالی

بوزن و مقام رسیدن.

— پر دماغ ہونا — — hona (مص) مغرور

— پر چڑھ جانا — chāṛh jana و تکبر بودن

از خود راضی بودن

— کے تارے توڑنا — ke tāray toarna —

(مص) کار فوق العاده و شگفت انگیز کردن.

عرض البلد (ع) مث، عرض جغرافیائی

عرض بیگی — bargi (اسم مذ) کسی که تقاضای مردم را

بعرض پادشاه میرساند. ماموری که نامه ها و گزارش

و یا درخواست کسی را با میر یا رئیس میرساند.

— داشت (ع) مث، عریضه.

— معروض (ع) صفت، معروضه. عریضه. درخواست. مطلب.

عزتی (ا مؤنث) ۱. وجیہ. تقاضا نامہ. ۲. دوست.

۳. عارض.

عرق گیر (ا مذکر) ۱. عرق. ۲. پارچہ پاک کن. ۳. عرق

واختیق.

عزت اتارنا utārna _ (ف م) بی احترامی کردن

عزت بگاڑنا bigārna _ اہانت کردن. بدنام

کردن. آبروی کسی را بردن.

_ دار (صفت) موزہ. محترم.

_ کرنا karna _ (ف م) احترام گذاشتن بکسی.

_ کا لاگو ہونا ka lagoo hona

_ کے پیچھے پڑنا ke poochhe parna

(ف ل) مصمم بر احترام کسی بودن. بقرار بہ بدنامی کسی شدن.

_ مآب (صفت) موزہ. محترم. عالیجناب.

عزیزداری (ا مؤنث) قرابت. خویشی.

عشائیہ ashāyiya (ا مؤنث) غذای شام. طعام شام.

عقل بڑی کہ بھینس aql bari ke

bhaens (ضرب المثل) عقل مہم است یا زور. سفید

کس گفتہ خیرہ.

_ چکرانا chakrāna _ (ف ل) تیر خشم از شکر

(امضا) ۔ در تعجب دست و پا گم کردن یا شدن.

_ دنگ ہونا dang hona _ (ف ل) از فرط

تعجب خیرہ شدن. مات و مبہوت شدن

_ دوڑانا daurāna _ (ف م) عقل را بکار انداختن.

فکر کردن در چیزی.

_ داڑھ dārh _ (ا مؤنث) دندان عقل.

_ کے ناخن لو ke nākun lo _ (ف ل)

با ہشیاری عمل یا قضاوت کن. عاقلانہ بسنج.

_ ماری جانا māri jāna _ (ف ل) از دست

دادن عقل.

_ مند (صفت) ہشیار. عاقل. زیرک.

عکس اتارنا utārna _ (ف م) تصویر کشیدن.

تصویر کردن. صورت چیزی را کشیدن

_ پڑنا parna _ (ف ل) منعکس شدن.

_ لینا lena _ (ف م) کاغذ نازک برداشتہ یا

تصویر گذاشتہ از آن کپی برداشتن.

علاقہ (ا مذکر) بکسر عا و فتح ق - ۱. تعلق. بستگی.

۲. نسبت. خویشی. ۳. بند یا لنگر کہ بہ چیزی

آویزاں یا بستہ شدہ باشد. ۲. قلمرو. ۳. بستان

۴. تیول. ملکیت.

ـــ دار (ص. مذ.) ۱. جاگیرش منسوب. ۲. مالک

زمینہای وسیع.

علت (اس. مؤ.) ۱. علت. سبب. جہت

۲. عادت بد. عیب. ۳. مرض. بیماری.

ـــ لگالینا laga lena ـــ (مص.) معتاد شدن.

بعادت بد مبتلا شدن.

ـــ لگانا lagana ـــ (مص.) ۱. تہمت زدن. ۲. معتاد

کردن بچیزی.

علیک سلیک alaek salaek (اس. مؤ.)

وقت ملاقات. سلام. علیک. آشنائی

عمل (اس. مذ.) ۱. کار. اقدام. ۲. فارسی یعنی اجرای حکم

۳. میوہ. ۴. جادو. طلسم

ـــ پڑھنا parhna ـــ (مص.) ورد خواندن. دعا

جادو. جادو کردن.

ـــ دار (ص. مذ.) تحصیلدار. مأمور وصول مالیات. حاکم

عملداری (اس. مؤ.) حکومت. ریاست. حکم فرمائی

ـــ دخل dakal (اس. مذ.) بفتح خ. تصرف.

ـــ در آمد کرنا karna ـــ (مص.) بمرحلہ عمل کردن.

انجام دادن

عملہ amla (اس. مذ.) بسکون م و فتح ل. اعضاء

یک دفتر یا مؤسسہ. کارمندان. ج.

عندیہ andiya (اس. مذ.) بفتح ی. مقصود. نقشہ

باطنی شخص

ـــ لینا lena ـــ (مص.) فہمیدن منشا و مقصود.

عورت (اس. مؤ.) ۱. زن. ۲. زوجہ

عورات (اس. مؤ.) جمع عورت یعنی زنان. نسوان

عوض لینا lena ـــ (مص.) انتقام گرفتن. تلافی کردن.

عوضانہ (اس. مذ.) بفتح ن. ۱. مبادلہ.

۲. جبران. تلافی.

عوض معاوضہ (اس. مذ.) تبادلہ یا پایاپای

داد و ستد و مبادلہ جنس.

عوضی (ص.) قائم مقام. کفیل. جانشین

عہد کرانا karana ـــ اقرار گرفتن. قول گرفتن

از کسی

عیال دار (صفت) عیالوار. دارای زن و فرزند بسیار.

عائلہ دار

عیب بین (صفت) آنکہ عیب جو۔ خردہ بین

— بینی (اسم مؤنث) عیب جوئی۔ خردہ بینی.

— جو (صفت) آنکہ عیب جو.

— جوئی (اسم مؤنث) عیب جوئی۔ خردہ گیری.

گیری (اسم مؤنث) ایرادگیری.

— لگانا lagana (مصدر) بد نام کردن.

عید منانا eed manana (مصدر) عید گرفتن.

جشن عید برپا کردن۔ سرور و شادی کردن.

— کے پیچھے ٹر ke pechhe tar (ضرب المثل)

(مقام) بسیار کار گذشتن موقع.

— ہونا hona (مصدر) بر آمدن و شدن مراد و حاجت

عیسائی eesāi (صفت) مسیحی.

عیسوی eeswi (صفت) میلادی.

عیسوی

غ

غائب غلہ ہونا gaeb gulla hona (مص)
بیخ از یکبارہ مفقود شدن ۔ یکسان ناپدید شدن

غائیا gaeya | (صف مذ) جاہل.
غائیر gaeer | آدم قد کوتاہ

غبار رکھنا gubar rachna (مص) کدورت
داشتن ، دلتنگ بودن ، رنجیدن.

ــــ ہونا hona ــــ (مص) ۱۔ گرد و غبار شدن.
۲۔ کدورت و رنجش بودن میان دو نفر.

ــــ نکالنا nikalna ــــ (مص) انتقام گرفتن

غبارا gubara (اس مذ) بالون

غپ gap (اس مث) بمعنی صحبت غلط و بیہودہ
ولی در گفتار این کلمہ را، گپ gap است.

ــــ شپ shap ــــ (اس مث) صحبت بیہودہ و ول.

غپی gappi (صف) پرگو ، لاف زن

غتر بود gatar bood (صف) ، ضایع ، خراب

ہو تا گلے پانی

غٹ gat (اس مذ) ۱۔ ہجوم ، ازدحام. ۲۔ صدای قورت
قورت کردن و قیم آشامیدن.

غٹاغٹ gata gat | (اس مث)
غٹ غٹ gat gat | صدای قورت

غٹرغوں gatar goon (اس مث) ۱۔ صدای بغبغو
کبوتر و فاختہ بغبغو.

غٹرغٹر gatar gatar (ظرف) با صدای قرقر چیزی
را خوردن یا نوشیدن یا ...

غچ gach (اس مث) ۱۔ صدای فرو رفتن کارد
کارد و چاقو وغیرہ در گوشت و امثال آن برآید.
۲۔ چلپ چلپ ۔ صدائی کہ از راہ رفتن در گل و لجن
و امثال آن برآید

غچہ gachcha (اس مذ) فریب ۔ گول ۔ تقلب ۔
نیرنگ

— دینا dena (مص) فریب دادن. گول زدن. تقلب کردن.

غچلی gachli (صف) کثیف. چرک. ۲. کثیف و چرک.

غدود gadood (اس مذ) غدہ. گرہ گوشت بدنہ. دشپیل. این کلمہ در فارسی ہم بہمین معنی است.

غرارہ garara (اس مذ) شلوار گشاد. ۲. غرغرہ. یک نوع شلوار کہ زنان مسلمان ہند و پاکستان می‌پوشند.

غرّانا gurrana (مص) غریدن. خشم و غضب فریاد کردن. خراشیدن. صدای حیوان درندہ.

غربت (اس مث) فقر و تنگدستی.

غرض آشنا (صف) خودخواہ.

— باولا bawla (صف) مغرض.

— رکھنا rakhna (مص) امید داشتن. منظور داشتن.

غرض مند (صف) ۱. مغرض ۲. محتاج

غرق garq (اس مث) ۱. زمین سیل زدہ. ۲. سیلاب. ۳. مغروق.

— میں آنا mein ana (مص) غرق شدن.

غرفش gurfish (اس مث) غرش. تہدید. صدا.

خشمناک جانوران مانند شیر، سگ وغیرہ.

غریب (صف مذ) غریب. بیگانہ. ۲. فقیر. بی‌بضاعت ۳. بیکس.

غریبی (اس مث) ۱. فقر. تنگدستی ۲. فروتنی.

— غریبی آنا ana (مص) فقر و فلاکت آمدن.

غریبہ (صف مث) ۱. زن غریب و بیگانہ ۲. زن فقیر ۳. نادر. کمیاب.

غڑاپ garap | (اس مث) صدای کہ از افتادن چیزی
غڑپ garap | در آب برمیاید.

— سے se (قید) ناگہان. بیدرنگ. فوری.

غسل خانہ gusal (اس مذ) ۱. حمام. گرمابہ ۲. دوش و شوی خانہ.

غسل کرنا karna (مص) تن شستن. استحمام.

غصہ gussa (اس مذ) (ع) خشم. غضب. خشم. عصبانیت.

— آنا ana (مص) خشمناک شدن. بخشم آمدن. عصبانی شدن.

— اتارنا utarna (مص) عقدہ دل خالی کردن.

— دلانا dilana (مص) خشمگین ساختن. عصبانی کردن.

— ناک پر ہونا nāk par hona — (مص) بسبب معمولی رنجیدن. زود رنج بودن.

— پی جانا pi jāna } (مص) فرو نشاندن خشم
— مارنا mārna } رفع غضب کردن. خشم

غضب (ع) (مث) ۱. شدت. ۲. ظلم. جبر. ۳. خشم. ۴. آفت. بلا.

— آنا āna — (مص) گرفتار مصیبت شدن. آفت رسیدن.

— ٹوٹنا tuṭna — (مص) آفت رسیدن. بلا نازل شدن.

— توڑنا toṛna — (مص) فتنه و فساد برپا ساختن.

— کا ka (صف) فوق العاده. شدید. بسیار.

— کرنا karna — (مص) ۱. بر کسی ظلم کردن. ۲. ... ۳. ابهام و ...

— میں جان پڑنا meṉ jān paṛna — بمصیبت مبتلا شدن.

غل gul (مذ) (ع) شور. غوغا. آشوب.

— غپاڑا gapāṛa — (مذ) شور و غوغا. سر و صدای بسیار.

— کرنا karna } (مص) سر و صدا راه انداختن
— مچانا machāna } داد و فریاد ...

کردن. فرو رفتن. ۲. آشوب برپا کردن.

غلاظت (ع) (مث) نجاست. کثافت.

غلام (ع) (مذ) ۱. بنده. ۲. نوکر. ۳. سرباز ... بچه.

غلامی (مث) انقیاد. بندگی.

غلبہ (ع) (مذ) اکثریت آرا.

غلط انداز } (صف) ۱. کسی که نشانه‌گیری خطا کند.
غلط بیں } ۲. ... بهت خورد.

— فہمی (مث) سوء تفاهم.

— کار (صف) بدکار.

— گو (صف) کسی که دروغ ... بگوید.

غلطی (مث) اشتباه. لغزش. سهو.

غلط galta (مذ) ... شمشیر ... دراز ... که ... جمع شود و ... بیاید.

غلہ gulla (مذ) ... گلوله ... تیر ... بکمان ... زنند.

— مارنا mārna — (مص) ...

غلمان gulaman (مذ) (ع) ... غلام. ... ملک.

غلیظ (صف) غلیظ۔ کثیف۔ ناپاک۔ ۲۔ سخت۔ سخت۔
غلیل (امث) gulail (اس، ست) تیرکمان۔ ۲۔ دستا جرچی
یا چوبی کہ بہ دو سر آن رشتہ کشدہ باشد و سنگ بدان
نگلدکہ کوچک بر انتہای دو رشتہ قرار دہند، سنگ را کہ
گذاشتہ، با دو انگشت یک دست آن را نگاہ دارند
در حالی کہ رشتہ دو شاخہ را در کف دست گیرند و
با دست دیگر نشانہ گیری کنند۔
غم غلط کرنا karna ۔۔ (مص) فراموش کردن
غم و غصہ، تسلی و تسکین یافتن۔
غمازی (امث) بہتان۔ شدہ غنی چیزی یا کسی۔ دلالت
غیر مستقیم۔ بدگوئی، جعل۔

غنڈا gunda	(صف) ۱۔ شریر، مفسد، شلاقانہ	
گنڈا gunda	۲۔ ولگرد	

غنغنانا gungunana (مص) تو دماغی حرف زدن۔

غنغنا gunguna (صف)	(صف) کسی کہ	
غنغنی gunguni (امث)	تو دماغی حرف	

میزند۔
غوطہ دینا dena (مص) فرو بردن چیزی را در آب۔
زیر آب کردن۔

— کھانا khāna ۔ (مص) در زیر آب فرو رفتن۔ بھار
فریب خوردن۔
— مارنا māna ۔ (مص) فرو رفتن در آب۔
— میں پڑا رہنا meŋ para rehna ۔
(مص) مدت دیر کشت نمودن۔
غوغاں gugāŋ (امث) (مص) صدای گاو کہ وقتی کہ
شیر خوار بچہ ای گہوارہ وسط دریا ہے۔ ۲۔ صدای کہ کودک
شیر خوار بجای حرف زدن در میآورد۔
غول (امذ) goal (امث) غول۔ ۲۔ جمعیت، دستہ، گلہ۔
غیر ملکی (صف) مدل، بیگانہ
غیر واجب (صف) نامناسب، بیجا۔
غیریت (اس) (صف) بیگانگی، مغایرت، فرق۔
غیرت اڑا دینا gaerat ura dena بیحیا شد
— رکھنا rikhna ۔ (مص) حیا بودن۔
— کا مارا ka mara ۔ (صف) با غیرت، غیور
بے ۔ bay (صف) بی شرم، بیحیا
— غیرتی (اس) (صف) بیشرمی، بیحیائی
غیب ہونا gaeb hona (امث) (مص) ناپدید شدن
غائب شدن۔ ناپیدا شدن، ناپدید شدن

ف

فاتحہ دینا deina — (مص) [illegible] مقدم نذر ما
بہ ارواح اولیا [illegible]

فاختہ اڑانا urana — (مص) عیش و عشرت [illegible]
خوش گذراندن۔ کار بی پست انجام دادن

فارسٹر farestar (ا۔مذ) [illegible] جنگل ہا [illegible]
جنگلبان (رک بہ) farester است)

فارغ خطی (ا۔مؤ) تصفیہ [illegible] رسید
برداشت حساب۔ [illegible]

فارم farm (ا۔مذ) [illegible] مزرعہ [illegible]
[illegible] یا موسسات برای
پرکردن آن [illegible] حسابات [illegible]
میشود (رک بہ انگلیسی form است)

فاسٹ fast (صف) تند، باشتاب۔ [illegible]
کہ انگلیسی fast است۔

فاضلات (ا۔مؤ) [illegible] و فضولات [illegible]
از [illegible] خارج میشود۔ [illegible]

فاقے سے ہونا fāqe se hona (مص) [illegible]
[illegible] گرسنہ ماندن

فاقہ کرنا karna — (مص) گرسنہ ماندن۔ از [illegible]
غذا خودداری کردن۔

— کش (صف) محتاج [illegible]

— مست (صف) کسی کہ [illegible]
[illegible]

فاقوں مرنا faqon marna (مص) [illegible]
گرسنگی مردن۔

— کا مارا ka mara — (ا۔مذ) از گرسنگی
[illegible] شدہ۔ محتاج۔ مفلس۔ فقیر

فالتو faltoo (صف) [illegible]

فالسائی fā.sāi | (ا۔مذ) رنگ [illegible]
فالسہ falsea | بنفش

فائدہ مند (صف) مفید۔ [illegible]

فائل fail (ا۔مذ) [illegible] کہ انگلیسی file است

فائن fā.in (ص) عمدہ۔ اعلیٰ۔ بڑھیا (یہ لفظ انگریزی fine است)

فتیاب (صف) فاتح۔ منظفر۔ غالب

فتیابی (اسم مؤنث) فتح۔ کامیابی۔ جیت۔ غلبہ

فتوحی futooh (ص) نیم آستین۔ زنانہ جیکٹ

فتیل سوز soze (اسم مذکر) شمع دان

فٹیں fitten (صف) چالاک۔ عیار

فٹ fut (اسم مؤنث) پا۔ پایہ صندل۔ امثال

۔ مقیاس طول معادل ۱۲ اینچ۔ تقریب

یک سوم گز است (یہ لفظ انگریزی foot است)

فراٹا farrāta (اسم مذکر) صدائے جوش یا روش باد

تیز۔ سرعت رفتار و روانی

و امثال آن۔

فراٹے بھرنا farrātay bharna (ف)

بسرعت دویدن۔ باشتاب رفتن

فراخ چشم (صف) سیر چشم۔ عالی ہمت

۔ حوصلہ (صف) بلند حوصلہ۔ عالی ہمت۔ دریادل

فراش (اسم مذکر) خدمتگاری کہ فراش خانہ و میز و کرسی

و دیگر فرش و فروش بنظافت و ترتیب نگاہ دارد

فراشن farrashan (اسم مؤنث) زن فراش

فراشی پنکھا pankha (اسم مذکر) بادبزن سقفی

۔ سلام (اسم مذکر) سلامی کہ با تعظیم زیاد توام باشد

فرش فروش (اسم مذکر) فرش و تخت و سب

فرانسیسی frānsisi (صف) فرانسوی۔ اہل فرانسہ۔

زبان فرانسہ۔

فرائض منصبی (اسم مذکر) واجبات دینی

فرعون بے سامان (صف) متکبر مفلس کہ بلا وجہ غرور

کند۔ مغرور و متکبر است

فرغل fargul (اسم مؤنث) لباس بلند جبہ مانند

فرفر farfar (قید) سریع۔ روان۔ سلیس۔

روان۔

۔ پڑھنا parhna (ف) سلیس و روان خواندن

فرمانا farmāna (ف) فرمودن۔ دستور دادن

اعلام کردن۔ حکم کردن۔ عطا کردن

(اسم مذکر) فرمایش حکم

فرماں دہی (اسم مؤنث) حکومت

فرمائش سنانا farmāesh sunana (مص) غزل وغیره سرگفتن، غزل کردن.

فرنیچر furnicher (اس، مذ) (ج) اثاث، وسایل منزل (این کلمہ انگلیسی furniture است).

فرو کرنا — karna (مص) فرو نشاندن، تسکین، منطفی، ختم.

فروکش (اس، صف) اقامت، (۲) اقامت کردہ، مقیم.

فروخت (اس، مث) فروش.

— کرنا karna (مص) فروختن، فروش کردن.

فروعی (صف) غیر مستقیم، معانی. (اس، مث) ثانیاً غیر مستقیم (۲) فرعی، ثانوی.

فروگذاشت (اس، مث) غفلت، بی اعتنائی، عدم توجہ، سہو.

— کرنا karna (مص) (۱) صرف کردن، غفلت کردن، سہو کردن، از قلم انداختن.

فری firi (صف) آزاد، مستقل، (۲) مجانی، مفت (این کلمہ انگلیسی free است)

فریاد (اس، مث) شکایت، اعتراض.

— کرنا karna (مص) شکایت کردن، داد خواهی.

با حیلہ کسی کردن.

فریادی (اس، مذ) شاکی، متظلم، دادخواه.

فریبی (صف) متقلب، نادرست، حقہ باز، بتہتار

فریم frame (اس، مذ) قاب، چہار چوب، قاب عکس.

فسادی (صف) شریر، شورش طلب، فتنہ گر، آشوب طلب.

فشار (اس، مذ) (فشار)، جمعیت بسیار، ازدحام، فشار.

— کرنا karna (مص) (۱) بہم فشار دادن، فشار دادن (۲)

ناراحت کردن کسی را.

فصل (اس، مث) (۱) حاصل، محصول، فصل درو، درو.

— خریف (اس، مث) درو پائیز، محصول پائیزی

برنج وغیره

— ربیع (اس، مث) درو بہاره، محصول بہاره

گندم و جو وغیره.

فصل بٹیرا batera (اس، مذ) (۱) بلدرچین، (۲)

خودخواه، خودپرست.

— بخار (اس، مذ) تب، تب مالاریا

— سال (اس، مذ) سال شمسی

فضول (صف) بیہوده، بیجا، مسرف، بیکاری

— خرچ karch (صف) مسرف

— خرچی karchi — (اِ س مث) اسراف

— کو (صف) ولخرچ. پرخرج. خوشخرج. بے حد [illegible].

فراغت کرنا karna — [illegible]

فراخ (صف) [illegible] [illegible]

[illegible].

فرق پڑ جانا | faqq par jana | (ل م) [illegible]

• ہو جانا | faqq ho jana | [illegible] شدن

از تعجب [illegible].

فقرہ fiqra (اِ س مذ) عبارت. جملہ [illegible] از یک

جملہ. (مج) فریب و حیلہ.

— باز (صف) [illegible] فریبکار

— جوڑنا | — jorna | (ل م) دروغ بہم

— تراشنا | — tarashna | بافتن

— چل جانا — chal jana (ل م) مؤثر واقع

شدن دروغ

— کرنا — karna (ل م) با کسی دروغ کسی را

فریب دادن

فقرے میں آنا faqray men ana (ل م)

فریب خوردن

— رکھنا — rakhna — (ل م) با حقہ بازی و حیلہ

دروغ کسی را امیدوار کردن

فقیر ہو جانا — ho jana — (ل م) محتاج شدن.

درویش شدن. جوگی و درویش شدن.

فکرمند (صف) متفکر. نگران. فرزون. غمگین.

فکرمندی (اِ س مث) نگرانی. اندوه. دلهره.

فلاں (اِ س مث) [illegible]، [illegible]

فلٹر filter (اِ س مذ) صافی. صاف کننده (این

کلمه انگلیسی filter است.)

فلسفی (صف) فیلسوف.

فلسفیانہ (صف) حکیمانہ. فیلسوفانہ.

فلک سیر — seer — (صف) [illegible]

[illegible].

فلیتہ falita (اِ س مذ) [illegible]. فتیلہ.

— جلانا | — jalana | (ل م) آتش کردن

— دینا | — dena | (جلانا)

فنانشل fanānshal (صف) مالی. مالی مربوط

به امور مالی (این کلمه انگلیسی financial است.)

فند fand (اِ س مذ) مکر، فریب. خدعه.

فنڈ fand (ص ـ مذ) وجہ، سرمایہ (انگلیسی fund است).

فنکار (صف) اہل فن ـ ماہر متخصص

فوت faut (صف) کشتہ ـ مقتول.

ـــ نامہ (اس ـ مذ) لیست کشتہ شدگان در گروہ جنگ.

فوج کرکی (اس ـ مث) دستہ ناوگان جنگی نیروی دریائی.

فوج بری (اس ـ مث) ارتش ـ نیروی زمینی

فوجدار (اس ـ مذ) ۱. افسر ارتش ۲. قیلبان کسی کہ روی گردن فیل کہ پادشاہ در ہودج نشستہ آن را میراند.

فوجی (صف) سرباز ـ لشکری

فوطہ fota (اس ـ مذ) بفتح ف ۱. کیسہ ۲. مالیات ۳. جایی ـ بیضہ ـ کیسہ تخمین

ـــ خانہ (اس ـ مذ) گنج ـ خزانہ

ـــ دار (اس ـ مذ) خزانہ دار ـ صراف

ـــ داری (اس ـ مث) ادارہ وصول مالیات

فوقیت (اس ـ مث) رجحان ـ برتری ـ تقدم ـ شرف

فوں foon (اس ـ مث) بینی ـ بینی مار.

فہمائش fahmaesh (اس ـ مث) نصیحت ـ اصلاح ـ ملامت ـ سرزنش

ـــ کرنا karna (مص) ہدایت کردن نصیحت کردن

فیتہ feeta ｜ (اس ـ مذ) بفتح ت ـ نوار

فیتا feeta ｜ نوار

فیز faez (اس ـ مث) کلاہ مدوری کہ از نمد سرخ است و ملت مسلمانان مشرقی بر سر میگذارند. فارسی فینہ است.

فیصل (اس ـ مذ) فیصلہ ـ حکم ـ تصمیم

ـــ کرنا karna (مص) تصمیم کردن ـ قطع و فصل کردن ـ حساب پاک کردن

ـــ نامہ nama (اس ـ مذ) بفتح م ـ حکم فرمانِ لشکری.

فیصلہ (اس ـ مذ) بفتح ل ـ حکم ـ تصمیم ـ محکمیت ـ تصفیہ.

ـــ عدالت (اس ـ مذ) حکم قضائی

ـــ کرنا karna (مص) تصمیم گرفتن تصفیہ کردن

فیل fail (صفت) ناموفق ـ رفوزه در امتحان و آزمایش (در انگلیسی fail است)

فیل fact (اسم) مکر ـ فریب.

ـ کرنا karna ـ (مص م) بکار بردن ـ خدمه کردن. ر. حاجت کردن

ـ لانا lana ـ (مص م) ازدواج کردن ـ فتنه برپا کردن

ق

قابض (صف) ۱. پیوست آور ۲. متصرف، تسخیر کنندہ

قاب قلم (اس مث) قلمدان

قابو qābu (اس مذ) ۱. مشت ۔ اختیار ۲. تملک ۔ تصرف، قبضہ ۳. فرصت،

_ پانا pāna (مص) فائق شدن، غالب شدن، تصرف درآوردن ۔ فرصت یافتن۔

_ میں رکھنا men rakhna (مص) تحت کنترل داشتن۔

_ میں لانا men lāna (مص) مالک شدن، تحت کنترل درآوردن۔

قادر انداز | (صف) تیرانداز ماہر۔ کسی کہ تیرش خطا نمی شود
قادر دست |

قاق (اس مذ) گوشت خشک شدہ (صف) لاغر، ناتوان۔

قاقا (اس مث) ندا قار کلاغ

قال (اس مذ) بحث، (ن) حرف۔ حال ادراک۔

قانون چھانٹنا chhāntna (مص) بحث کردن، اشکال کردن

قانون دیوانی (اس مذ) قانون کشوری۔

_ فوجداری (اس مذ) قانون جنائی

قانونیا (صف) بحث کنندہ، ماجراجو۔

قائم مزاج (صف) ثابت عزم۔ ثابت قدم

قبض (اس مذ) ۱. یبوست ۲. (اصطلاحی) جلوگیری

_ کرنا karna (مص) یبوس شدن

_ الوصول (اس مذ) رسید حقوق کہ کارمندان دولتی وغیرہ کارمندان پس از وصول حقوق مقابل اسم خود با امضا میکنند

قبضہ (اس مذ) ۱. تصرف، تسلط، ۲. دستہ شمشیر،

_ کرنا karna (مص) تصرف کردن، تسخیر کردن

قبول صورت (صف) زیبا۔ وجیہ۔ خوشگل۔

قبولنا (مص) قبول کردن۔ پذیرفتن۔ تصویب کردن

اعتراف کردن

قبولی (امث) یک ...

... ...

قبولوانا qaboolwana (مص) ...

بقبول کردن ...

قبیلہ (امذ) قبیلہ ...

وغیرہ۔

— پروری (امث) ... حمایت اقربا۔

— داری (امث) ...

جمعیت بودن۔

قتلا qatla (امذ) قاش ...

خوردنی ... kalle ...

قد امت ... قد و قامت ...

— پسند (صف) ...

— پسندی (امث) ...

قد آور (صف) بلند قد ... خوش قامت۔

قد ست کا کھلونا ka khuoana ...

زیبا۔ جمیل

قدرتی (صف) طبیعی۔ اصلی۔

قدم اٹھا کر utha kar ـ تعجیل باشتاب ...

— اٹھائے چلنا uthāhy chalna ـ ...

بسرعت و با شتاب رفتن۔

— اٹھ جانا uth jana ـ (مص) فرار کردن

— باز (صف) تیز رفتار (اسب وغیرہ) خوش قدم۔

— بوسی (امث) پای بوسی۔

— بھاری bhāri ـ (صف) بد قدم

— بھر bhar ـ (امذ) یک قدم

— چہ (امذ) ... دستہ ...

— چھونا chhuna ـ (مص) دست گذاشتن پای

کسی بعنوان احترام۔

— لینا lena ـ (مص) ...

احترام گذاشتن کسی

قرابت (امث) خویشی۔ خویشاوند ... منسوب

قرابتی (صف) خویش۔ منسوب ...

قرار آنا ana ـ (مص) آسایش داشتن۔

اطمینان بودن۔

— پانا pāna — (مص) مقرر شدن. معین شدن
اطمینان حاصل شدن.

— دینا dena — (مص) معین کردن

قراق (ص) qaraqur — صدای موزو شکم

قرآن اٹھانا uṭhāna — (مص) بقسم بقرآن خوردن
دست زدن قرآن یا در دست گرفتن.

قراول (اس مذ) qarāwal — نشکنده. جلو جیشو
پیشرو. پیش آهنگ لشکر

قرض اٹھانا uṭhana — (مص) قرض گرفتن وام
قرض لینا lena — گرفتن بعاریت گرفتن.

— چکانا chukana — (مص) ادا کردن قرض

— کھانا khāna — (مص) سیر خوری کردن

قرعہ انداز (ص مذ) رمال

قرق کرنا qurq karna — (مص) ضبط کردن اموال
در مقابل قرض. توقیف کردن اثاثیه

قرقی (اس مث) qurqī — ۱. توقیف اموال منقول
یا غیر منقول کسی از طرف دولت با حکم مقام صلاحیت دار
توسط دولت کسی که بر در مقابل قرض. ۲. ضبط و توقیف اموال

قرولی (اس مث) چاقو شکاری

قریب مرگ (صفت، بکار نرفت) محتضر، حالت نزع
مشرف بموت.

قزاق (اس مذ) دزد راهزن

— اجل (اس مذ) عزرائیل. ملک الموت مرگ

قسائی qasāī — (اس مذ)
قصائی qasāī — قصاب. گوشت فروش.

قسائن (اس مث) qasāʼin — زن گوشت فروش

قسم لینا qasam lena — (مص) بیخ سوگند گرفتن
وادار بقسم خوردن کردن.

— ہونا hona — (مص) ۱. سوگند خوردن. معین شدن.
۲. بکار مطلق شدن. کم رنگ شدن

— توڑنا toṛna — (مص) نقض عهد پیمان شکستن
کردن. عهد را کردن.

قسمت الٹ جانا ulaṭ jana — (مص) برگشتن
— پلٹ جانا palaṭ jana — بخت برگشته شدن
— پھر جانا phir jana — بخت برگشته

— پھرنا phirna — (مص)
— جاگنا jāgna — خوشبخت بودن.
— چمکنا chamakna — مرفه بودن.

قسمت کا دھنی ka dhani (صفت) خوشبخت. خوش اساس. مقبل.

— سے se (ق س مذ) قضا و ازلی
— کا لکھا ka likha نصیب. قسمت.

— کا ہیٹا ka hatya (صفت) شخص لیبا بخت برگشتہ.

— لڑنا larna (ل) رقابت داشتن

— والا wala (صفت) خوشبخت. مقبل.

قشقہ qashqa (اس مذ) بسکون ش و فتح ق نشانی جو ہندو بر پیشانی خود میگذارد.

قصابا qasaba (اس مذ) دستمال کمربند
قصابہ qasaba بفتح ب سربند. سربند

قصور (اس مذ) ۱. نقص. عیب. تقصیر. خطا. ۲. جمع قصر بمعنی کاخہا.

— وار (صفت) مقصر.

— کرنا karna (مص) تقصیر کردن. خطا کردن

قصہ (اس مذ) بفتح ص ۱. قصہ ۲. نزاع. اختلاف. جدال.

— پاک کرنا karna — (مص) ۱. رہ شادن نزاع. ۲. کشتن

— کہانی kahani (اس مؤ) افسانہ و اساطیر

— ہونا hona (ل) نزاع و مسابقہ پا شدن.

قضا ٹلنا talna (ل) از مرگ نجات یافتن.

— کا پیغام ka (اس مذ) آثار مرگ

قضائی حاجت (اس مؤ) تخلیہ در توالت.

— کا فرشتہ ka farishta (اس مذ) بفتح ت ملک الموت. عزرائیل.

— کا مارا ka mara (صفت) اجل رسیدہ. مرحوم
— کی ماری ki mari موت. مرگ

قضائے مبرم qazay (اس مؤ) سرنوشت ناپذیر. مرگی کہ وقت آن معین شدہ باشد.

قضیہ کرنا karna (مص) بحث کردن. جنگ کردن؛ صحبت و گفتگو.

— مول لینا mol lena (مص) عمداً جست در نزاع و اختلاف و مخالفت کردن.

قلانچ qulanch (اس مؤ) جست. جہش. شلنگ

قلب ساز (اس مذ) سکہ تقلب

قلبی (صفت) ۱. دل قلبی. ۲. جعلی. تقلبی. ساختگی

قلبہ qulba (اس مذ) بفتح ب شخم

— دانی (ا س) مؤنث، قلمدانی

قلعہ بند (صف) محبوس، محصور در قلعہ،

یا محصور در قلعہ

قلعی کرنا karna (مص) سپید کردن ظروف مسی با قلعی

— کھلنا khulna (مص) کشف شدن راز، رسوا

شدن، فاش شدن سر

— کھولنا kholna (مص) راز کسی را فاش کردن

قلق رہنا qalaq rehna (مص) اضطراب و دلتنگی

داشتن، مضطرب بودن، بیتاب بودن.

— گزرنا guzarna (مص) مدتی دیگر ان بودن،

ناراحت بودن

— ہونا hona (مص) ناراحت بودن، [illegible]

قلم انداز کرنا karna (مص) [illegible] نوشتن

[illegible]

قلم بند (صف) با دست نوشته شده

— سنانا sunana (مص) [illegible]

(ادبی) [illegible]

— کرنا karna (مص) نوشتن [illegible]

کردن

— تاک (ا س) مؤنث، قلمه درخت انگور

— زد کرنا zad karna (مص) موقوف کردن،

ممنوع و موقوف کردن

— زن کرنا zan karna (مص) خط زدن، نوشته

محو کردن خط

— [illegible] (ا س) [illegible]

— کار (ا س) مذکر، نقاش، حکاک، خوشنویس

— کاری (ا س) مؤنث، نقاشی، حکاکی.

— لگانا lagana (مص) [illegible] قلمه گل، درخت

قلمه زدن، کاشتن

قلمی کرنا karna (مص) نوشتن

— نسخہ (صف) نسخه خطی (کتاب وغیره)

قلو [illegible] (ا س) [illegible]

قلابازی qalabazi (ا س) مؤنث، معلق، پشتک

— کھانا khana (مص) معلق زدن.

قلماقنی qalmaqni (ا س) مؤنث، [illegible]

مسلح در خدمت حرم، زنان مسلح [illegible]

حرم شاهی

قفل بند (صف) مقفل، قفل شده، بسته

قلاش qallāsh (صفت) ۱. مرد، حیلہ گر، فریبی
مفلس، بدحال

قلی quli (اس۔مذ) باربردار، حمال، کاریگر

قینچی qāinchi (اس۔مؤ) ۱. تار کاٹنے کی ایک صنعت
ترک، ترک کیسراں۔ ۲. شوق

قمقام qamqām (اس۔مؤ) ۱. شمشیر ۲. سمندر

قمقمہ qumquma (اس۔مذ) تنگ منہ کا برتن۔ ۱. ایک
نوع قندیل کی ایک ۔ ۲. ایک قسم کا قندیل یا شیشہ
رنگ دار کر ہست ...

قموس qamus (اس۔مؤ) پیرہن، لبادہ

قنات (اس۔مؤ) ۱. قنات، پردہ، خیمہ
کی دیوار جو چاروں طرف کھڑی کی جائے

— کھینچنا khaenchna (فعل) قنات کھڑی کرنا
کشیدہ پردہ، گرداگرد

قندیل (اس۔مذ) فانوس، بڑا چراغ

قواعد (اس۔مذ) قاعدہ کی جمع، اصول، ۲. گرامر، زبان
۳. ورزش، پریڈ، ...

قوال qawwāl (اس۔مذ) قوالی گانے والا
صوفیانہ

قوالی (اس۔مؤ) آواز، سرود، مذہبی و
صوفیانہ

قوام (اس۔مذ) اصل، بنیاد، جوہر، مایہ

قوت (اس۔مؤ) ۱. طاقت، زور، توانائی ۲. حس

— ذائقہ (اس۔مؤ) چکھنے کی حس، ذائقہ۔ حس
چشائی

— باصرہ (اس۔مؤ) حس باصرہ۔ حس دیدنی، بینائی

قور qore (اس۔مؤ) سامان شاہی کے ہتھیار
روزانہ ...

— بیگی (اس۔مذ) رئیس اسلحہ

— چی (اس۔مذ) سپاہی مسلح

— خانہ (اس۔مذ) اسلحہ خانہ

قورق quraq (اس۔مذ) قرق

قول فیصل (اس۔مذ) حتمی فیصلہ، حاکم

قول کا پورا ka poora } (صفت) ...
— کا پکا ka pakka } قول کا سچا
عہد و قول وفا

— ہارنا hārnā (فعل) قول دینا، وعدہ کرنا
قرار، ...

قوم (ع، مذ) طت۔ قبیلہ، فرقہ، جمعیت۔

قومی (صف) قبیلہ ای، ملی

— مجلس (ع، مث) مجلس شورای ملی

قومیت (ع، مث) ملیت۔ نسل، جبلیت

قہر ٹوٹنا tutna — (ف) نازل شدن غضب الٰہی، بغضب الٰہی مبتلا شدن

— توپ tup — (صف، مذ) مہلک، دہشت

— توڑنا torna — (ف) خشمگین شدن، فتنہ برپا کردن

قیام (ع، مذ) سکونت۔ پایداری، استقامت۔

— پذیر (صف) ثابت، دیرپا، مقیم

— کرنا karna — (ف) سکونت کردن،

قید (ع، مث) حبس، توقیف، مانع، زندان۔

— بھرنا bharna — (ف) بہ زندان بودن۔
— کاٹنا katna — محبوس بودن

— خانہ (ع، مذ) محبس، زندان

— لگانا lagana — (ف) مشروط کردن، وادار کردن

— ہونا hona — (ف) محبوس بودن، پابند بودن، بحبس بودن

قیدی (ع، مذ) زندانی، اسیر، محبوس

قینچا qaencha (ع، مذ) قیچی بزرگ باغبان۔

قینچی qaenchi (ع، مث) قیچی

— کی زبان چلانا ki zaban chalana — (ف) بسیار تند و ناشنودہ حرف زدن

ک

کا ka (حرف اضافه) از ـ مال ـ مربوط به ـ در رنگ

مثال اسم ـ مانند (؟) ... در کرده

uskanam مرد مانند (؟) ... او کا نام

اسمِ او

کابک kābuk (اسم مؤنث) کبوتر خانه ـ جای کبوتر

ساخته شده از چوب خیزران.

کابلا kābla (اسم مذکر) میخ ... پیچ و مهره

نوعی پیچ بزرگ

کاتک kātuk (اسم مذکر) نام هشتمین ماه سال

هندو ... معروف با آبان ماه شمسی است

کاتنا katna (فعل متعدی) رشتن ـ ریسیدن ـ تابیدن.

کاٹ kāṭ (اسم مؤنث) برش ـ ... قطع ـ بُرش

قطعه بریده شده

— چھانٹ کرنا chhāṇṭ karna (فعل متعدی)

بریدن ـ چیدن ـ قطع کردن ـ کم کردن ـ تصحیح کردن

— ڈالنا ḍalna (فعل) قطع کردن ـ بریده کردن.

— کھانا khāna (فعل) گاز گرفتن ـ گزیدن

— کھانے کو دوڑنا khāne ko daoṛna

(فعل) در حالت حمله بودن.

کاٹنا kāṭna (فعل متعدی) بریدن ـ قطع کردن ـ جدا کردن

چیدن ـ جدا کردن از ـ گذراندن وقت.

کاٹھ kāṭh (اسم مذکر) چوب ـ تکه چوب ـ کلفت ـ تیر چوبی

— کا ka (صفت) چوبی

— پتلی — puṭli (اسم مؤنث) عروسک }

کٹھ پتلی kaṭh puṭli } خیمه شب بازی ـ ... بازی ـ عروسک چوبی

— کا الو ka ulloo (اسم) شخص خیلی احمق

— کباڑ — kabāṛ (اسم مذکر) اسباب و اثاث چوبی کهنه

(اسم مذکر) حرکت و ... مزاحم (؟)

— کی گھوڑی ki ghoṛi (اسم) ... است

— کی ہانڈی بار بار نہیں چڑھتی ki — hāndi bār bār nahīṇ chaṛhti

بترتیب نقش و زیب، جمیل چیشہ معمولہ، قسم نفیس شدہ

کاٹھی kāṭhī (اس مث) ۱۔ زین اسپ ۲۔ غلاف شمشیر

ـ **گر** gar ـ (صف) سازندۂ غلاف شمشیر

کاج kāj (اس مذ) ۱۔ شغل، کار ۲۔ جای دکمہ

کاجل kājal (اس مذ) ۱۔ دودہ چراغ ۲۔ سرمہ کہ از

دودہ ساختہ میشود

ـ **کی کوٹھری** ki koṭhrī ـ کنایہ از محل

بدنام

کاجی kājī (صف) فعال، ساعی، مشغول

کارآمد (صف) مفید، قابل استفادہ

ـ **برآری** barārī ـ (اس مث) برآوردن حاجت

و خواہش.

ـ **بند** (صف) انجام دہندہ کار.

کارچوب (اس مذ) قلاب دوز

ـ **چوبی** (اس مث) قلاب دوزی، ملیلہ دوزی

ـ **دار** (اس مذ) ماہر، باتجربہ

ـ **روائی** (اس مث) ۱۔ اقدام عمل

ترتیب. ۲۔ صورت جلسہ.

ـ **ساز** (صف) خدای توانا ـ انجام دہندہ کار.

ـ **سازی** (اس مث) ۱۔ زندگی، مہارت، زرنگی

۲۔ درست کردن کار خراب شدہ.

ـ **کردگی** (اس مث) صلاحیت

ـ **کن** (اس مذ) انجام دہندہ کار

ـ **گزار** (صف) کارمند مستعد

ـ **گزاری** (اس مث) صلاحیت

ـ **نامہ** (اس مذ) ۱۔ مرقع مقالہ ۲۔ وقایع جنگ

۳۔ دستور العمل ۴۔ شاہکار، کار بزرگ

کارتوس kārtūs (اس مذ) فشنگ.

کارندہ kārinda (اس مذ) شخص ۱۔ کارمند مباشر

۲۔ منشی ـ انتظام کنندہ.

کار دارد یا کار بجا (مکتبیہ) اصطلاحی است کہ

در مورد انجام کاری کہ مستلزم کوشش سخت

میباشد استعمال میشود معادل آن در زبان

کار صعوبت طلب است میباشد

کاریگری (اس مث) مہارت، صنعت، طرز ساخت.

کاڑھنا kāṛhnā (مص) ۱۔ گلدوزی کردن ۲۔ نقش

کردن ۳۔ نقش کردن، حروف کشیدن در ... ۴۔ بیرون

کشیدن از

کاغذ باد
کاغذ بادی } (اس، مث) بادبادک.
کاغذ پرّانی

کاغذی کارروائی (اس) قرطاس بازی - کتابت بازی

کاف و لام (اس، مذ) کاف و لام.

کاکا (اس، مذ) ۱. عموی بزرگ تر، مستعمل بین بچہ تو
خانزاد کہ در خانہ بزرگ و پیر شدہ باشد.

کاکی kaki (اس، مث) بزرگتر.

کاکلی (اس، مث) کوران نعمت.

کافرنی (اس، مث) زن کافر

کافور ہو جانا kafur ho jana (مص، لاز)
کنایہ: غایب شدن - تیز شدن

کاکل (اس، مث) موی دو طرف صورت متصل گوش
کہ مرد زنان و کودکان بگذارند

کال (اس، مذ) ۱. قحط. ۲. خشکسالی. ملک الموت
موسم فصل، عصر زنان. ۴. قحط سیعت

— پڑنا parna (مص) قحط شدن. بروز قحطی

— کا مارا ka mara (صف) قحط زدہ، گرسنگی زدہ

کالا kala (صف) ۱. سیاہ - تیرہ.

(اس مذ) ۲. مار سیاہ.

— بھجنگ bhajang (صف) سیاہ تیرہ

سیاہ سیر.

— پانی pani (اس) حبس ابد.

— پن pan (اس مذ) سیاہی.

— کلوٹا kaluta (صف) سیاہ رنگ - خیلی سیاہ.

— کوئلا koela (صف) سیاہ رنگ

— منہ کرنا munh karna (مص) روسیاہی

جلا وطن - روسیاہ بار آوردن - رسوا شدن

ناگ nag (اس مذ) مار خیلی سیاہ.

— کالے کوس kose (قید) خیلی دور، بیابان دور

سفر طولانی.

کالی زبان kali zaban (اس) کسی کہ

نفرینش گیرا است. سخن سیاہ

کالبوت kalbut (اس مذ) قالب - قالب کفش

کالک kalak (اس مث) ۱. سیاہی. ۲. دودہ - مرکب.

نقطہ سیاہ. ۴. روسیاہی - بدنامی

— کا ٹیکہ ka tika (اس مذ) نقطہ سیاہ، لکہ داغ

کالی kālī (اس، مث) ۱. نام ایک مشہور دیوی ۲. سیاه
رنگ سیاه

_ آندھی āndhī _ (اس، مث) طوفان گرد و باد
تیره کننده. کولاک.

_ کلوٹی kalūṭī _ (صف) سیاه تیره.

_ کھانسی khānsī _ (اس، مث) سیاه سرفه

کام kām (اس، مذ) ۱. کار. شغل. صنعت. امر مهم
مقصود. عمل. ۲. خواهش نفسانی. شهوت.

_ آنا ānā _ (مص) ۱. مفید بودن. مصرف شدن
۲. کشته شدن در جنگ.

_ بگاڑنا bigāṛnā _ (مص) خراب کردن کاری
را. مشکل پیدا کردن. کسی را بی اعتبار کردن

_ بگڑنا bigaṛnā _ (مص) شکست خوردن در شغل
تجارت. اشکست شدن. ضایع شدن

_ بنانا banānā _ (مص) موفق شدن. انجام
دادن کار

_ بن جانا ban jānā (مص) موفق به عمل
شدن

_ بھگتانا bhugtānā _ (مص) انجام دادن کار

_ پڑنا paṛnā _ (مص) با کسی کاری داشتن.
احتیاج کمک کسی پیدا کردن.

_ چور chor _ (صف) کسی که از زیر بار انجام
وظیفه شانه خالی میکند.

_ دیو dev _ (اس، مذ) ب التوح. خورش تقنا

_ کاج kāj _ مفید بکار کار

_ میں لانا meṅ lānā _ (مص) استفاده کردن
از کار گرفتن از کسی یا چیزی بکار بردن.

_ نکالنا nikālnā _ (مص) استفاده کردن.
بمصرف رسانیدن

کامدار (صف، مذ) ۱. عامل ۲. زربفت. زردوزی شده

کامداری (اس، مث) ۱. پارچه زردوزی شده

کامنی kāminī (اس، مث) ۱. زن زیبا و دلفریب
۲. یک نوع گیاه که گل خوشبو دارد.

کانا kānā (صف) ۱. یک چشم. ۲. بدنما. ۳. غلط
۲. خیال. مشغول بکار. مفید. صدا.

کان kān (اس، مذ) ۱. گوش. ۲. (اس، مث) معدن. منبع

_ اڑے جانا uṛay jānā | (مص) گوش کر شدن
_ پھٹے جانا phaṭay jānā | سیاه کر شدن

— اینٹھنا aiṇṭhna — (مص) کشیدن گوش کسی، گوشمال دادن.

— بجنا bajna — (مص) صدا کردن گوش (صدای زنگ که در گوش ایجاد میشود).

— بہرا کرنا behra karna — (مص) [illegible] کر کردن، گوش [illegible].

— بھرنا bharna — (مص) غیبت کسی را کردن، سخن چینی کردن، [illegible].

— کاٹنا kaṭna — (مص) [illegible] تفوق داشتن

— کھانا khāna — (مص) [illegible]

— کھڑے رہنا khaṛe rahna — (مص) [illegible]

— میں پڑنا meṉ paṛna — (مص) [illegible]

— پر ہاتھ دھرنا par hāth dharna — (مص) [illegible]

— پھوٹنا phuṭna — (مص) [illegible]

— پھوڑنا phoṛna — (مص) صدای گوش خراش کردن

— لگانا lagāna — (مص) شنیدن با توجه، گوش دادن

— میں بات کہنا meṉ bāt kahna — (مص) یواشکی حرف زدن، نجوی کردن.

— میں پارہ بھرنا meṉ pāra bharna — (مص) کر کردن

— میں ڈالنا meṉ ḍālna — (مص) اطلاع دادن، آگاه کردن.

کانا kāna (صف) آدم یک چشم، واحد العین.

— پھوسی phusī — (اس مث) [illegible]

کانپ اٹھنا kāṉp uṭhna (مص) [illegible]

کانپنا kāṉpna (مص) لرزیدن، مرتعش بودن، تکان خوردن، وحشت داشتن

کانٹا kāṇṭa (اس مذ) [illegible] قلاب [illegible]

— سالہ tala — (صفت) ... بسیار دراز.

کانٹوں بھرا kāṇṭoṇ bhara (صفت)
— بھری kāṇṭoṇ bhari مؤنث

پُر خست.

کانٹے بونا kāṇṭay boona (مص) برائی ...

... دیگری فراہم کردن

— میں تلنا meṇ talna — (مص) بیدہا

... قیمتی بودن.

کانچ kāṇch (اس مؤنث) شیشہ ۲. ... ول ...

شلتی ...

— نکالنا nikālna — (مص) سخت کشی ...

... اذیت کردن

کاندھا kāṇ dhalna (مص) ... کتف

کانکھنا kāṇkhna (مص) زور کشیدن ...

یا سعت ... شدید ... از ... خارج کردن.

کانی kāni (صفت) زن یک چشم

کاواک kāwāk (صفت) ... خالی. مجوف.

... مکلک.

کاہلا kāhla (صفت) سست. بیحال.

کاہے سے kāhay se (قید) بہ جہت ـ از چہ ...

... چیز

کاہے کو kahāy ko (قید) برای چہ چرا

کائی kāi (اس مؤنث) خزہ ـ جل وزغ ... کرد ...

یا روی آب ... ماشد)

کایا kāya (اس مؤنث) جسم. شکل. صورت ظاہر. ہیئت

اصلیت.

— پلٹ palaṭ — (اس مؤنث) ... دگرگونی

... انقلاب عظیم ـ تغییر کلی ...

کائیاں kaiyāṇ (صفت) ... شکلانہ.

حقہ باز.

— پن pan — (اس مذ) حقہ بازی. ...

کائیں کائیں kāeṇ kāeṇ (اس مؤنث)

قار قار کلاغ.

کب kab (ادات) پرسش ... چہ وقت ـ کی.

— تک tak — (قید) تاکی ـ تا چہ وقت ـ چہ مدت

— سے se — (قید) از چہ وقت ـ [illegible]

کباڑ kābaṛ (اس مذ) ... اسباب شکستہ مستعمل

استعمال

کباڑی kabāṛi (ص. مذ.) فروشنده
کباڑیا kabaṛya (ا. مذ.) اشیاء کهنه و شکسته مستعمل، کهنه فروش.

کبڈی kabaḍḍi (ا. مث.) یک نوع بازی است که بین دو دسته میرزه در یک میدان با نشانه میانه این بازی انجام میگیرد. معمولاً این بازی کشیده و دو دسته در دو طرف این خط و انتهای میدان قرار میگیرند. سپس یکی از افراد یک دسته بطرف دسته مقابل حرکت میکند و چون از خط وسط گذشت کبڈی کبڈی را تکرار و بلا انقطاع بر زبان میراند و مشتری فرصت میشود که دست خود را بیکی از افراد دسته مقابل بزند تا او را از دست بکند و ال تعقیب او دسته مقابل هم در همین حال که او دست فرار میکند کوشش دارند او را بگیرند و نگذارند که همچنان کبڈی گفتن در یک نفس از خط وسط گذرد و دسته خود ملحق شود. اگر او را گرفتند او بازی را بازنده و اگر او دست خود را با جماعت خود رساند از گرفتار شدن سالم برگشت حریف رد او را بازی کرده است. این بازی بازی باید تا تمام افراد یک دسته دست برند شوند و دسته مقابل پیروز اعلام گردد.

کبڑا kubṛa (صفت) (ا. مذ.) کج - منحنی، دارای قوز، قوزپشت.
کبڑی kubṛi (ا. مث.) قوزی.

کبوتری (ا. مث.) کبوتر ماده.

کبھی kabhi (قید) گاه گاه، بعضی اوقات، گاه گاهی، بندرت.

— کا ka — (قید) چندی پیش، مدتها قبل.

— — (قید) گاه گاه، گهگاه.

— نہ — (قید) هرگز هیچ وقت، هیچوقت.

کپا kuppa (ا. مذ.) ظرف از پوست بزرگ چرمی و مانند آن از پوست و روغن.

— ہونا bona — (مص.) بسیار خشمگین شدن، ورم کردن.

کپاڑی kapāṛi (ا. مث.) اسرار طلائی اسب.

کپاس kapās (ا. مث.) پنبه دانه نرسته، پنبه حلاجی نشده، پنبه.

کپی kuppi (ا. مث.) ظرف چرمی، ورقه یا دست. قوطی چرمی که روغن و امثال آن مشکل را در آن دارند.

کپٹ kapaṭ (ا. مث.) فریب، حیله، تقلب، کلاه برداری.

رکھنا rakhna — (مص.) عداوت داشتن.

کپٹی kapaṭi (صف) فکار، حیلہ گر، بیمکار، دغا.

کپڑا kapṛa (اس مذ) پارچہ۔ لباس۔

کپڑوں سے ہونا kapṛoṅ se hona

(اس مذ) حالت حیض بودن زن

کپکپانا kapkapana (مص لازم) لرزیدن، مرتعش بودن

کپکپاہٹ kapkapāhaṭ (اس مث)

کپکپی kapkapi لرزش، رعشہ.

کپکپی چڑھنا chaṛhna (مص لازم) از سرما

لرزیدن۔ لرز گرفتن

کپوت kapūt (اس مذ) فرزند سرکش۔ فرزند

ناہنجار۔ ناخلف

کپور kapur (اس مذ) کافور

کپورا kapura (اس مذ) بیضۂ حیوان بخصوص

گوسفند و بز۔ دنبلان۔

کتاب کا کیڑا ka kiṛa (اس مذ) کرم کتاب۔ کسی

که همیشه کتاب میخواند

کتانا katāna (مص متعدی) ریسیدن، پیچیدن رشته کی

چیزی رشته کردن

کتائی kattāi (اس مث) ریسندگی

ریسیدن۔ ۲۔ اجرت ریسندگی

کتا kutta (اس مذ) سگ ۲۔ ماشه تفنگ.

تفنگ ماشه تفنگ.

کتیا kutya (اس مث) ماده سگ۔ کنایه از زنی که

بزنا داده میشود

کتے کا کاٹا kuttay ka kāṭa (اس مذ)

زخمی که از گزیدن سگ ایجاد شود.

کتب خانہ (اس مذ) کتابخانه.

کتب فروش (اس مذ) کتابفروش

کتبہ katba (اس مذ) سنگ نبشته مقبره

کتخدائی (اس مث) ازدواج عروسی۔ زفاف۔ کدخدائی

کدخدائی مخصوص ازدواج و زفاف فرزند بیشتر استعمال

میشود۔ ازدواج فرزند دختر را کار خیر گویند

کتر katar (اس مث) ...

کترا کر چلنا katra kar chalna (مص)

جانا katra kar jāna ... ترک کردن

مصاحبت ... راه ... گردانیدن

کتربیونت katar biunt (اس مث) ...

وجوه ... حیله گری ...

کترن katran (اس۔مث) ۱۔ قطعہ چیدہ شدہ۔ ۲۔ تراشہ۔

کترنا katrana (مص) قطع کردن۔ بریدن۔ جدا کردن قطعہ‌ای از چیزی برای آراستن جهت۔

کترنا kutarna (مص) قطع کردن۔ چیزی با دندان جویدن۔ کسر کردن۔

کترنی (مص۔مث) قیچی۔ مقراض۔

کتک kutak (اس۔مذ) قطعہ چوب۔ کہ بہ آن ضربہ بچیزی زنند۔

کتکا kutka (اس۔مذ) دستہ هاون سنگ کوبی۔

کتنا kitna (ادوات) استفهام۔

کتنی kitni } چقدر۔ چند۔

کتنے kitnay } چقدر۔

کتنا ہی kitna hi قدر۔ مقدار۔ چہ قدر۔

کتنا katna (مص) تابیدہ شدن۔ ریسیدہ شدن۔ بافتہ شدن۔

کتھا katha (اس۔مث) ۱۔ قصہ۔ فسانہ۔ ۲۔ داستان۔ وعظ و پند‌های مذهبی۔ بیان طویل۔

— **بانچنا** bauchna (مص) وعظ کردن از کتاب مقدس۔

کٹ kat (اس۔مذ) سنگ سیاه کہ در طرح ریزی چیت بکار میرند۔ ۲۔ بریدگی۔

— **جانا** jana (مص) با قطع شدن۔ در قطعہ شدن۔ چیدہ و خود شدن۔ زخمی شدن۔ جدا شدن۔ بسپری شدن۔

کُٹ kut (مص۔مث) صدای شکستن چیزی مانند تختہ چند یا از با دندان۔

— **کرنا** karna (مص) اصطلاح است کہ بین اطفال بکار میرود و آن عبارت است از گذاشتن ناخن شست بہ دست بدندان بالاو برداشتن آنکہ یعنی قطع دوستی در خاتمہ است۔

کٹار katar (اس۔مذ) خنجر۔ شمشیر۔ قمہ۔

کٹارا katara (اس۔مذ) خنجر بزرگ۔ قمہ۔ شمشیر ہندی۔

کٹاری katari (اس۔مث) خنجر کوچک۔

کٹانا katana (مص) بریدن۔ موجب بریدن۔

کٹوانا katwana موجب قطع کردن بدست دیگری

کٹائی kaṭaee (س، ث) ۱. فعل، عمل، ۲. کٹوائی ۳. سے چیز دو ساکردن

کٹر kaṭar (صف) ۱. ظالم، بے رحم، بے مروت ۲. متکبر، شتی

کٹڑا kuṭṛa (س، م) ۱. گوسالہ بچوان ۲. ژولی۔
کٹڑا kaṭra محلہ شہر، بازار چہ

کٹڑی kaṭṛi (س، ث) ۱. گوسالہ ماده جوان ۲. زمین کنار دریا ساحل

کٹکٹانا kiṭkiṭāna (مص) ۱. دندان قروچہ زدن ۲. خشمگین شدن علیہ کسی

کٹ کھنا kaṭ khana (صف) گزنده

کٹ مالا kaṭmala (س، ث) یک ابزار آزار یہ عنق ساس

کٹ ملا kaṭ mulla (س، م) آخوند
کٹھ ملا kaṭh mulla جاہل، متعصب شخص متعصب

کٹنا kaṭna (مص) بریده شدن، جدا شدن، قطع شدن، گشتہ شدن، سیراب شدن، خرج شدن ۲. چیزی کو از ملاقات کردن باکسی۔

کٹنا kuṭna (اس، صف) جاکش، واسطہ دلال محبت

— پا pa (اس، م) جاکشی۔

کٹنائی kuṭnāi (اس، ث) چیزی جاکشی

کٹنی kuṭni (اس، ث) زن جاکش، زن واسطہ

کٹوتی kaṭauti (اس، ث) کسر، افت، کم

کٹورا kaṭora (اس، م) پیالہ، ظرف پیالہ، پیالہ برنجی، پیاس

کٹھ kaṭh (اس، م) و صفت کاشف، چوب۔

— پھوڑا phora (اس، م) ۱. دارکوب، پرنده ای کہ با نوک خود بہ درخت میزند

کٹھالی kuṭhāli (اس، ث) ۱. بوتقہ، کوچک کہ در آن طلا و نقره ذوب کنند ۲. کشمکش، ۳. کوزه گلی کہ در آن شکست کوبد

کٹھنا kaṭna (مص) ۱. ترک شدن، سرد و سیم او بجہت ۲. کو بیدن و برای خرد کردن ۳. بہ هوس، قرع ۴. بیهوش شدن، خیره مرده (از رنج و درد)

کٹھرا kaṭhra (اس، م) ۱. ظرف بزرگ چوبی ۲. گوساله نر جوان ۳. بازار چہ

کٹھلا kuthla (س) مذ ۔ ا۔ یک نوع ظرف ۔ اطاق
کوچک کہ ۔ ۲۔ کوزہ ۔ ایک ٹوکری ۔ ۳۔ کوٹھڑی

کٹھن kathan / kathan (صف) ۱۔ سخت ۔ مشکل ۔ دشوار ۔ صعب العبور

کٹھور kathore (صف) ظالم ۔ بیرحم ۔ سنگدل

کٹی kuti / کٹیا kutya (اس) مؤ ۔ کلبہ ۔ کپر

کٹیا katya (اس) مؤ ۔ ۱۔ ... ۲۔ ...
مادہ ... کہ دوران شیر ... میکند

کٹی kutti (اس) مؤ ۔ ۱۔ ... ۲۔ ...
... ۳۔ قطع دوستی و رفاقت

— کرنا karna (مص) ... قطع کردن ...

کثرت رائے (اس) مؤ ۔ اکثریت آراء

کثرت سے (ق) ... بکثرت ۔ بمقدار زیاد
بسیار ۔ بتعداد زیاد ۔ وفور

کج باز (صف) ... مغلق

بازی (اس) مؤ ۔ ... ۔ ...

— مج majh (صف) غیر صحیح

کجات kujat (صف) ... ۔ ...

کجلا kajla (اس) مذ ۔ ... سرمہ ...
... ساختہ میشود

کچ kach (اس) مؤ ۔ شیشہ ...

کچ بچ kach bach (اس) مؤ ۔ ۱۔ کثرت اہل و عیال
اولاد زیاد ۔ ۲۔ ... خام

کچا kachcha / کچی kachchi (صف) ۱۔ ... خام ۔ ۲۔ ... ناقص ... شخص بی
تجربہ ۔ غیر ثابت ۔ بدلی

— پکا pakka (صف) نیم پختہ ، نیم پز

— پن pan (اس) مذ ۔ خامی ۔ ...

— کرنا karna (مص) ... پشیمان کردن
... شکستن ...

کچائی kachchaee (اس) مؤ ۔ ۱۔ خامی ...
... خامی

کچی اینٹ eent (اس) مؤ ۔ خشت خام

کچے پکے دن kachchay pakkay din (اس) ... آبستنی ...
...

کچی عمر (اس) مؤ ۔ ... کودکی ۔ نوجوانی

کچے گھڑے میں پانی بھروانا kachchay gharay meṇ pāni bharwāna
(مص) وادار کردن با کار ناکام ، بحث ، یا غیر ممکن

کچر کچر kachar kachar (ا مث) صدائی که از جویدن چیز خام و خشک مثلاً میوه خام
در زیر دندان برآید ـ آواز جستن میوه.

کچکچانا kichkichāna (مص) در غضب دندان
قرچه کردن.

کچکچاہٹ kichkichāhat (امث) دندان قرچه
کچکچی kichkichi
در حالت خشم

کچل جانا kuchal jāna (مص) از فشار چیز
سنگین بر بدن صدمه دیدن

ــ دینا ـ de'na (مص) ساییدن ـ مغلوب کردن ـ
کوبیده کردن ، از بین بردن

کچلنا kuchalna (مص) لگد کردن ـ پایمال کردن
راه رفتن بچه ای یا کسی ـ خرد کردن ـ از فشار چیزی
صدمه خوردن ـ سرکوب کردن

کچلی kuchli (امث) دندان نیش

کچوکا kachoka (امذ) ضربه چوبک یا چیز نوکدار
دیگر ـ مجازاً طعنه و تیغ و دست.

کچھار kachhār (امث) زمین پست نزدیک رود
زمین نشیب کنار دریا یا رودخانه.

کچہری kachehri (امث) محکمه عدالت ، دادگاه

ــ چڑھنا ـ charhna (مص) دادخواست دادن
دادخواهی

ــ کرنا ـ karna (مص) دادگاه تشکیل دادن ـ
محاکمه کردن.

کچھوا kachhva (امذ) لاک پشت ـ سنگ
پشت

کچیا kuchya (امث) خارکش ـ رده کاوش

کچیانا kachyāna (مص) جسور و گستاخ شدن ـ
بدون همت و مسرور شدن از کار ـ جا خوردن.

کدال kudāl (امذ) بیل ـ کلنگ

کدالی kudāli (امث) بیل و کلنگ
کوچک.

کدانا kudāna (مص) وادار به جستن کردن ، جهانیدن
جهاندن ، به جستن واداشتن

کدکنا (مص) khudakna برجستن ـ جستن پیوسته
جست وخیز کردن.

کدھر (قید) kidhar کدام طرف ـ کجا.

کرارا (صف) karāra ۱ـ سخت ـ سفت ـ دشوار
۲ـ سرخ شده وخوراکی ۳ـ محکم ۴ـ ذکی ـ کارآمد
دلیر ـ باشهامت ـ بامزه ۵ـ گران قیمت ـ پربها.

— پن pan (اس مذ) سختی ـ سفتی ـ قدرت ـ قوت

کرارے دم karāray dam (صف)
تازه نفس ـ پرامید

کراڑ kirāṛ (اس مذ) کاسبکار ـ تاجر ـ نقل

کرانا	karāna	(مص) سبب انجام کاری شدن
کروانا	karwāna	کمک کردن ـ کمک کردن باعث

دیگری کاری را انجام دهد

کرانچی kerānchu (اس مث) ... گاری
اسباب کشی ـ واحد ـ مو ... کشی

کراہ karāh (اس مث) آه ـ ناله ـ دردتو

تاسف ـ ارزش ـ ...

کراہنا	karāhna	(مص)
کراہا کرنا	karāha karna	آه کشیدن

کرایہ پر چلانا	kerāya par chalāna
ـ ـ دینا	kerāya par dena

(مص) ... کرایه دادن باجاره دادن.

کرایہ دار (اس صف) مستاجر ـ کرایه نشین.

کر بیٹھنا kar baeṭhna (مص) کاری را انجام
دادن ـ مجازا ازدواج کردن.

کرپا kirpa (اس مث) مهربانی ـ حمایت ـ لطف

کرتا	kurta	(اس مذ) پیراهن ـ جلیقه ـ ژاکت.
کرتہ	kurta	بلوز.

کرتی kurti (اس مث) پیراهن زنانه ـ بلوز

کرتار kartār (اس مذ) خداوند ـ خالق

کرتب kartab (اس مذ) عمل ـ هنر ـ شغل ـ مهارت ـ
شعبده ـ تجربه.

— کی بڑیا ہے — ka baddiya hae —
(ضرب المثل) مهارت در هر کار مستلزم تمرین است

کرتوت kartoot (اس مذ) ۱ـ عمل ـ کار ـ ...
حرکات ناشایسته ۲ـ جادو

کر جائے داڑھی والا پکڑا جائے مونچھوں والا
kar jāe dāṛhi wāla pakṛa

(ضرب المثل) jāe muchhug wāla

(معادل) کودک در بغل و گرد کوچه ها بدنبال

او میگردی

کرچ | kirach | (اس مؤنث) ۱. شمشیر پهلو افسر
کرچ | karech | ۲. ترشی. ۳. تکه تراشه.

کرچها karchha (اس مذکر) ۱. یک نوع ماهی

۲. ماده که برای پیاده داغ کردن بکار میرود.

کرچی karchhi (اس مؤنث) ملاقه کوچک.

کرده لا karda la (اس مذکر) ۱. افت بکره اشکی که

ما در بکار من منظور میشود

کردنی خویش آمدنی پیش

(ضرب المثل) هر کس نتیجه اعمال خویش را می بیند

(معادل) بچه را از گذشته نه روی.

کرسی (اس مؤنث) صندلی، چهارپایه، پایه ستون.

— دینا — dena (اس...) احترام گذاشتن ۲. بستن

صندلی بجای بلند تر از سطح زمین.

کرکنا kirakna (مص ل) ۱. ترک برداشتن، جیرجیر کشیدن

از درد.

کرک karak (اس مؤنث) ۱. ...

کرکٹ karkat (اس مذکر) خاکروبه، کثافت، آشغال

فوت و پارت. این کلمه بیشتر با کوڑا (کوڑا

کرکٹ) استعمال میشود

کرکر kirkır (اس مؤنث) صدای کردن جویدن شی یا شیشه

و امثال آن، از دندان در میآید

کرکرا | kurkura | (صفت) ترد. شکننده چیزی که
کرکری | kurkuri | در روغن جوشیده و سرخ

صفت شده و در جویدن صدا دهد

کرکرا | kirkıra | (صفت) شن دار. ریگی. مخلوط با آلوده
کرکری | kirkuri | شن و خاک.

کرکرا پن | kirkıra pan | (اس مذکر مؤنث) ۱.
کرکراہٹ | kirkırāhat | آلودگی به شن و

خاک ۲. گرد آلود خاک آلود

کرکرانا kurkurāna (مص ل) صدا کردن از ذی

در جویدن چیز ترد و شکننده.

کرکراہٹ kurkurāhat (اس مؤنث) صدای

جویدن چیز ترد و سرخ شده در دهان قرچ قرچ.

کرکری kurkuri (اس مؤنث) غضروف. استخوان نرمی که

kulkuti نرم و جویده و در دهان خوردم (استخوان) نرمی

— اٹھنا utthna — (مص) ۱- دور کردن فکر. ۲- شاداشدن بند شدن سبب.

کرم karam (ا. مذ.) ۱- فضل. بخل. اقدام ۲- بخت. نصیب. قسمت. ستانش.

— بھوگ bhoog — (ا. مذ.) نتیجہ خوب یا بد اعمال گذشتہ.

— پھوٹنا phootna — (مص) بدبختی رسیدن و بیدا شدن.

کرم کلا karamkalla (ا. مذ.) کلم برگ. کلم.

کرن kiran (ا. مث.) شعاع. پرتو. اشعہ خورشید و ماہ.

کرنا karna (مص) کردن. انجام دادن. ساختن. اجرا کردن. عمل کردن. مشغول کردن بکار بردن.

کرنجا karanja (صفت) با چشم. کسی که چشم آبی رنگ دارد.

کرنڈی karandi (ا. مث.) یک نوع ابریشم که [illegible] نام

کرنی karni (ا. مث.) ۱- اعمال. افعال ۲- مال مالی.

جیسی کرنی ویسی بھرنی jaesi karni waesi bharni (ضرب المثل) گندم از گندم بروید جو ز جو. آنچه بکاری همان بدروی. [illegible] کشته خود دروی.

کروانا karwana (مص) وادار کردن کسی با بخی کاری بدست دیگری انجام دادن.

کروٹ karwat (ا. مث.) ۱- جانب. طرف. پهلو. سمت. ۲- وضع. طور. کنایه انقلاب.

— لینا le'na ⎫ (مص) غلطیدن از پهلو به پهلو
— بدلنا badalna ⎭ (مص) [illegible] کنایه از تغییر اوضاع.

کرودھ karodh (ا. مذ.) خشم. غضب. هیجان.

کروڑ karor (عدد) ده ملیون.

— پتی pati — (صفت) ثروتمند. [illegible] بسیار ثروتمند

کریا kirya (ا. مث.) ۱- کار. پیشه. ۲- تشییع جنازه و تکفین و تدفین.

— کرم karam — (ا. مذ.) [illegible] ۲- سوزاندن میت.

— — کرنا karna — [illegible]

کریال kuryal (اسم مذکر) استراحت با تکان تنی که با ترک بیماری حادث گردد و بدن خورد اعضاء پاره پس از لاغری. سستی غالب.

کرید kurad (اسم مؤنث) تحقیق. جستجو. پژوهش. کاوش.

کریدنا kuredna (مصدر متعدی مجهول) ۱. خراشیدن، فارسیدن. ۲. کاوش، جستجو کردن، جستن. ۳. با ناخن چیزی را خلال کردن دندان که با دانت dant (دندان) استعمال میشود

کریدنی kuredni (اسم مؤنث) خلال. تیز چک.

کریز kuriz (اسم مؤنث) پر ریختن پرنده. ترک پوشش. کرچ شدن مرغ ماکیان.

کریلا karaila (اسم مذکر) گیاهی که میوه آن ... سبزیجات پخته و خورده میشود. این میوه بسیار تلخ است و برای ... وسط آن را در میاورند و بجای آن قیمه گوشت و چیزهای دیگر را در آن ... درست میکنند.

کریلا اور نیم چڑھا karaila or nim chaṛha (ضرب المثل) از تلخ هم تلخ تر و دو چندان تلخ است که شاخه و برگ آن تلخ است و از چوب

آن. سوهک درست کنند تا ترکیب های دندانها را ازبین ببرد.

کڑا kaṛa (اسم مذکر) النگو. حلقه دستی که در دست کنند. حلقه بزرگ. (صفت) سخت. قوی. خشن. دشوار. سخت. گران قیمت.

— پن paṇ — (اسم مذکر) سختی. سفتی.

— کوس kose — (اسم مذکر) مسافتی که بیشتر از دو مایل.

کڑاکا kaṛaka (اسم مذکر) صدای چیزی سخت که شکسته صدای شکستن. شدت.

— گزرنا guzarna — (مصدر لازم) گرسنگی خوردن. دو ... فقر گرسنگی.

کڑاہ kaṛah | کڑاہا kaṛaha (اسم مذکر) پاتیل. ظرف مسی بزرگ.

کڑاہی kaṛahi (اسم مؤنث) ظرف آهنی که برای پختن و پخته و سرخ کردن مواد غذایی بکار میرود. غذا چیزی سرخ کرده و پخته شده

کڑک kuṛak (اسم مؤنث) صدای مرغ ماکیان که از تخم کشیدن اوقات است.

کڑک karak (اِ س مث) صدای شکستہ شدن چیزی
صدای کرار (مصادر) شکستن چیزی در آید
رعد۔ صدای مہیب۔

کڑکڑانا kaṛkaṛāna (مص ل) ۱۔ صدای کرار
ناشی شدن مانند در آید (جز ظرف) ۲۔ دندان
قرچ کردن در حالت خشم و غضب

کڑکڑانا kuṛkuṛāna (مص ل) ۱۔ قد قد کردن
مرغ خانگی۔ ۲۔ غرغر کردن

کڑکنا kaṛakna (مص ل) ۱۔ رعد شدن۔ صاعقہ
۲۔ صدا کردن۔ ۳۔ صدا کردن کاغذ و امثال آن
۴۔ گرفتن و شکستن

کڑنگا kuṛanga | (صف) بدزبان۔ کسی کہ رعایت
کڑنگی kuṛangi | کردن ادب نمی کند

کڑوا karwa | (صف)
کڑوی karwi | تلخ۔ تیز و تند (خوراک)

کڑوا بول ۔ bole (اِ س مذ) حرف ناسزا

۔ **پن** pan ۔ (اِ س مذ) تلخی۔ تلخی و تیزی
کنایۃً بدخلقی۔ تندخوئی

۔ **کسیلا** kaseela (صف) تلخ و ناگوار

کڑوے کسیلے دن karway kaseelay din (اِ س) اوقات سخت و ناگوار

کڑواہٹ karwāhat (اِ س مث) ۱۔ تلخی۔
۲۔ تندخوئی۔ بدخلقی

کڑھانا kuṛhāna (مص م) ۱۔ رنجاندن۔ مرنجاندن۔
محزون کردن۔ ناراحت نمودن۔

کڑھن kuṛhan (اِ س مث) غصہ۔ ناراحتی۔
ناری۔ رنج

کڑھائی kaṛhāi (اِ س مث) ۱۔ ظرف بزرگ آہنی کہ
برای گرم کردن شیرہ و پختن حلوا و مانند آن بکار میرود۔
۲۔ گلدوزی۔

کڑھنا kaṛhna (مص م) ۱۔ گلدوزی کردن۔ گلدوزی
کردن ۲۔ جوشیدن شیر۔ ۳۔ کشیدہ شدن

کڑھوائی kaṛhwaee (اِ س مث) اجرت گلدوزی

کڑھنا kuṛhna (مص ل) غصہ خوردن۔ رنجیدہ شدن۔
ناراحت شدن۔ غصہ خوردن۔ ناراحت بودن

کڑی kaṛi (اِ س مث) ۱۔ تیر کوچک چوبی یا آہنی ۲۔ حلقہ
سلسلہ ۳۔ حلقہ (زنجیر یا مانند آن)
(صف) سخت۔ سخت۔ مشکل۔ دشوار

کٹیل katyal (صف) ۱. کٹواں. مجکم. (۲) ۱. ...
مصنوعات قوی.

کس kis (ضمیر استفہ) چه کدام. چه کس. کی. کو.
— طرح tarah — (قید) چطور. چگونه.
— قدر qadar — (قید) چقدر. چند.
— لئے liye — (قید) چرا. برای چه.
— وقت (قید) چه وقت. کی.

کس kas (اسم مذ) ۱. زور. قوت. توانائی. طاقت. نیزه. ۲. آزمایش. امتحان. ۳. اثاثی. تیز. شمشیر.
— بل bal (اسم مذ) ۱. تیزی قدم. شمشیر. ۲. بُرش. شمشیر. ۳. ... بر ... قوت.

کسا kasa (صف) ۱. تنگ. ۲. کم (درد ...) کسیده. شده.
— جانا jāna — (مص) ۱. ... شدن. ... ۲. ... در ... کسی کرتعلق شده باشد.

کسا کسایا kasa kasāya (صف) آماده. بسته. بندی شده. طناب تنگ شده.

کسان kasān (اسم مذ) زارع. کشاورز.

کسانا kasāna (مص) ... بر ... آتش گرم کردن.

بر ... ۲. آزمودن بُرش شمشیر.

کسبی kasbi (اسم مذ) ۱. منگر. ۲. ... فاحشه. جنده. روسپی.

کستوری kastoori (اسم مث) ۱. مشک. مکدون. ... دهی ... خوشبو [illegible].

کسر پڑنا kasar paṛna نقص. ... کم ...

کسر ... ...

— دینا de na (مص) ۱. خدمت ... دوختن.
— رکھنا rakhna — (مص) ۱. تمام کم گذاشتن.
— رہنا rehna — (مص) ۱. تمام ... ۲. ... قصور ... .
— کھانا khāna — (مص) ... ضرر ... زیان ... .
— نکالنا nikālna — (مص) ۱. ... تلافی کردن.
رفع نقصان ... کسر ... کردن.

کسرت kasrat (اسم مث) ۱. بیشی. ۲. بیشی. ۳. جمعیت. ۴. ... .

کسرتی (صف) ۱. ورزشکار. ورزشی.

کسک kasak (اسم مث) ۱. درد. دردِ ملایم.

کسکنا kasakna (مص) ۱. ... کم ... درد کردن.

کسگر kasgar (اسم مذ) ۱. ... گر.

کسل مند kasal mand (صف) بیمار. کسل رفتہ

کسمسانا kasmasāna (مص) حرکت دادن. تکان خوردن. جست شدن. بیقرار. پیچیدن از درد. بیقرار شدن.

کسمساہٹ kasmasāhat (اس. مث) بیقراری. ناراحتی. اضطراب.

کسنا kasna (مص) محکم کردن. بستن. گره زدن. فشردن. [illegible] . محک زدن. [illegible]

کسوٹی kasauṭi (اس. مث) سنگ محک. آزمایش. محک

— پر چڑھانا — par charhāna
— پر کسنا — kasna
— پر لگانا — lagāna
(مص) محک زدن عیار. آزمایش کردن

کسی kassi (اس. مث) بیل. بیلچہ

کسی kisi (ضمیر) کسی. هر کسی. هم

— **قدر** qadar (ق) [illegible] مقدار قلیل. کم

کسیانا kasyāna / **کسیا جانا** kasya jāna (مص) ضایع شدن. [illegible]

ماندن در ظروف مسی و برنجی وغیره

کسیس kasees (اس. مذ) زاج سبز

کسیرا kasera (اس. مذ) سازنده و فروشنده ظروف برنجی

کسیلا kasila، kasela (صف) [illegible] است.

— **پن** kasila pan / kasela (اس. مذ) [illegible] قبض. [illegible]

کشتا kishta (اس. مذ) [illegible] کردن [illegible]

کشتی باز (اس. مذ) کشتی گیر

— **لڑنا** laṛna (مص) کشتی گرفتن.

کشم کشا (اس. مذ) گلاویز شدن. جنگ. کشتی

— **کشتی** (اس. مث) گلاویز شدن. جنگ [illegible]

کشور kishore (اس. مذ) جوان. [illegible] سال [illegible]

کشیدگی (اس. مث) رنجش. کدورت. عدم رضامندی

کشیدہ خاطر (صف) رنجیدہ. کدر

— کاڑھنا kāṛhna (مص) طلا دوزی کردن
قلاب دوزی کردن

کشت kasht (اس مذ) حیثیت ـ درد ـ
عذاب ـ سخ

کفایت شعار (صف) مقتصد ـ صرفہ جو ـ پس انداز
کن ـ ممسک.

— کرنا karna ـ (مص) صرفہ جوئی کردن ـ
پس انداز کردن ـ امساک کردن.

کفن پھاڑ کے بولنا kafan phāṛ ke
bolna (مص) بابانگ بلند گفتن ـ صدای
خوش دادن.

— سر سے باندھنا sar se bāṇdhna ـ
(مص) کار خطرناک دست زدن

کفنانا kafnāna (مص) تکفین ـ کفن کردن

کفنی kafni (اس مث) یک نوع جامۂ درویشی
کنک.

ککڑ kukkaṛ (اس مذ) خروس (یک گروہ بیشتر در نواحی
پنجاب پاکستان بدین نام اصطلاح میشود و مرغ خانگی
را ککڑی kukkṛi گویند

ککڑوں کوں kukṛūṇ kūṇ (اس مذ) صدای خروس
بانگ خروس ـ قوقولیقو.

ککڑی kukṛi (اس مث) ۱ ـ نوعی خیار.
۲ ـ کلاف نخ خام.

ککڑی kakṛi (اس مث) خیار چنبر

کل kal (اس مذ) ۱ ـ دیروز. ۲ ـ اصطلاحا گذشته
نزدیک. ۳ ـ آینده نزدیک.

— کا لڑکا ka laṛka ـ (اس مذ) جوان بی تجربه ـ
شخص بی تجربه.

— کلاں کو kalāṇ ko ـ (ق) در آینده ـ پس
فردا ـ یک روز.

— کرنا karna ـ (مص) شعوری دیروز گذشتن ...
کردن ـ طفره زدن ـ عقب انداختن

— کی بات ki bāt ـ (اس مث) واقعہ تازه ـ دیروز
... ـ ... دیروز

کل kal (اس مث) ۱ ـ آرامش ـ آسودگی ـ آسایش.
۲ ـ ... ـ ...

— آنا āna ـ (مص) آرامش خاطر داشتن
راحت بودن

ـــ پڑنا parna ـ (مص) راحت بودن۔ آسایش داشتن ۔ آرامش داشتن.

کل kal ـ (اس۔ مذ) ۱۔ بدترین چیز۔ ۲۔ تنازع جدال.

ـــ جگ jug ـ (اس۔ مذ) بدترین دوره از ادوار تاریخ بشر.

کل kal (اس) ماشین۔ آلت۔ ابزار کی پیچ چیزی که باعث ایجاد تسلط بر کسی شود.

ـــ کا آدمی ka ādmi ـ (اس۔ مث) عروسک کوکی.

کل kal (صف) مخفف کالا بمعنی سیاه.

ـــ جیبھا jibha (صف) بدزبان۔ بی حیا.

ـــ مونہا monha } (صف) مرد سیاه۔ چهره۔ تیره۔ منحوس و بدشگون.
ـــ منہا manha }

ـــ منہی munhi ـ (صف) زن سیاه چهره منحوس.

کلا kala (اس۔ مث) ۱۔ یک شانزدهم قطر ماه. ۲۔ خدعه۔ حیله. ۳۔ معلق۔ پشتک.

ـــ بازی (اس۔ مث) معلق و پشتک زدن.

ـــ کھانا khāna ـ (مص) پشتک زدن.

ـــ کار (اس۔ مذ) هنرمند۔ حیله گر۔ حقه باز.

کلّا kalla (اس۔ مذ) ۱۔ سر۔ فک۔ گونه. ۲۔ جوانه۔ شکوفه۔ زبانه ماشین چراغ.

ـــ توڑ جواب toṛ (اس) جواب دندان شکن.

کلّا thalla (اس۔ مذ) سر و صدا۔ جلال شکوه.

ـــ دراز (صف) گستاخ۔ بی ادب۔ جسور.

کلال kalal (اس۔ مذ) عرق کش۔ شراب فروش.

ـــ خانه (اس۔ مذ) بفتح ن۔ میخانه۔ مغانه شراب نوشی.

کلام اللہ اٹھانا uṭhana (امص) بقرآن قسم خوردن.

ـــ **کلام ہو جانا** ho jāna ـ (مص) بحث شدن ـ مورد بحث قرار گرفتن.

کلاوہ kalāva (اس۔ مذ) بفتح و ـ ۱۔ کلاف نخ خام. ۲۔ نخ رنگارنگ که بدور بسته در خوانچه عروسی و عقدی بندند. ۳۔ چند رشته قیطان رنگارنگ که شیعیان شب قاره در ایام ده اول محرم بگردن اندازند.

کلائی kalāī (اِس مؤنث) ساعد - قسمت دست
از آرنج تا پنجہ

کل بل kil bil (اِس مؤنث) حرکت حشرہ
سبز مالی جنبش ریش

کلبلانا kulbulānā (مص لازم) خزیدن

کلبلانا kulbulānā (مص لازم) جنبیدن - بیتابی
امکان خوردن بخود پیچیدن از درد و بیقرار شدن
و حرکت کردن شکم

کلبلاہٹ kulbulāhaṭ (اِس مؤنث) حرکت
جنبش حشرات - جنبش و تکان آرام و خواب

کلپ kalap (اِس مذ) خضاب
- دارای خضاب - خضاب شدہ

کلپانا kalpānā (مص متعدی) اذیت کردن - ظلم کردن.
تحت فشار قرار دادن

کلپنا kalapnā (مص لازم) - محروم بودن - حسد
خوردن - و - گریہ کردن

کلچہ kulcha (اِس مذ) نوعی نان کوچک

کلّر kallar (صفت) زمین غیر قابل کشت - بایر

کلس kalas (اِس مذ) گنبد و غیرہ ساختمان - قبہ

کلسی kalasī (اِس مؤنث) کلس کوچک - گنبد

کلف kalaf (اِس مذ) پوستی صورت - لکہ کہ بر صورت
باشد - لکہ های قرص ماہ

کلفت kulfat (اِس مؤنث) زحمت - رنج - مصیبت

— **دور ہونا** dore ho'nā (مص لازم) رفع زحمت
در رفع شدن

کلکاری kilkārī (اِس مؤنث) فریاد - جیغ - شیون - صدای
کردن اختیار از خوشی از کودکان و غیرہ

— **مارنا** mārnā (مص متعدی) فریاد کردن جیغ زدن
شیون کردن با فریاد - فلان صوت کردن.

کلکل kalkal (اِس مؤنث) بحث - نزاع - صحبت بی معنی
مکرر کردن

— **پٹ پٹ** piṭ piṭ (اِس مؤنث) سخن بیہودہ
و سخن بی جہت

کلمہ kalema (اِس مذ) کلمہ - حرف - کلمہ قول

— **بھرنا** bharnā (مص متعدی) قبول دین اسلام کردن
معتقد تمام مرد بودن لا الہ الا اللہ گفتن
کسی اعتقاد داشتن - مطیع کسی بودن - شیدا
(دلدادہ) کسی بودن

— پڑھانا parhāna (مص م) کلمۂ شہادت بر مسلم
یا اسلام در آوردن
پڑھنا parhna — (مص ل) ۱. مسلمان شدن
بمذہب اسلام در آمدن. ۲. نام خدا بر زبان راندن
۳. عبادت کردن. قبول کردن
کٹن kutan (اس مث) ۱. سوزش، زخم. تیر کشیدن
عضو بدن کہ درد دارد.
کلنک kalank (اس مذ) ۱. داغ. مثال
۲. دشنام. شائعات ننگ آور. بدنامی. بی آبروئی.
— کا ٹیکا لگانا ka teeka lagāna (مح)
بہتان بستن. دشنام دادن. متہم کردن
کلنکی kalanki (صف) بہتان زدہ شدہ
دشنام شدہ. لکہ دار. متہم
کلو kulloo (صف) سیاہ پوست. جبینی کہ
رنگ تیرہ داشتہ باشد.
کلوار kalwār (اس مذ) } شراب
کلوارن kalwārin (اس مث) } فروش.
کلوٹا kaloota (صف مذ) } سیاہ رو. مثل سیاہ
کلوٹی kalooti (صف مث) }

این کلو کلوٹی یا کالا kāla بمعنی سیاہ استعمال میشود.
مثل کالی کلوٹی بلا kali kaloop bila
(آدم سیاہ)
کلہاڑا kulhāra (اس مذ) } تبر.
کلہاڑی kulhāri (اس مث) } کلنگ
کلی kali (اس مث) ۱. غنچہ. ۲. بچہ. پارہ. ۳. خشک.
۴. نوعی قلیان
کلّی kulli (اس مث) غرغرہ. شستن گلو و دہان.
کلیان kalyān (اس مذ) رفاہ. خوشی. سعادت
کلیانا kalyāna (مص ل) شکوفہ کردن. گل دادن درخت
گیاہ. جوانہ زدن
کلیجا kaleja (اس مذ) ۱. جگر. کبد. جگر. شجاعت.
شجاعت.
— اچھلنا uchhalna — (مح) از خوشحالی جست و
خیز کردن. بیقرار شدن.
— الٹنا ulatna — (مح) بیقرار شدن. پرجوش
شدن
— ٹھنڈا کرنا thanda karna — (مح)
تسلی دادن. کسی را خوشحال ساختن.

— دھک دھک ہونا dhak dhak hona (ف) سخت ترسیدن. متوحش شدن

— منہ کو آنا mugh ko āna (ف) (محا)
بسیار ناراحت وعصبانی شدن. وقت مصائب معلوم
شدن.

کلیجے سے لگا رکھنا kalejay se laga rakhna (ف) نوازش کردن. عزیز داشتن. بسیار دوست
داشتن. خیلی دوست داشتن. عزیز و دوستی

— میں آگ لگنا meg āg lagna (محا)
سوزش و بیقراری. بسیار تشنه بودن

کلیجی kaleji (ف) جگر، کبد، جگر حیوان

کلیش kaleesh (ا. مـ) [illegible] محنت. مصیبت
غم. فساد.

کمار kumar (ا. مـ) پسر، جوان. شاهزاده
شاهزاده. تاجدار

کماری kumāri (ا. مـ) دختر
دوشیزه. شاهزاده

کمال دکھانا kamāl dikhāna (ف) (محا)
را بنهایت مهارت انجام دادن. کار تحیر انگیز

کردن. اعجاز نمودن

— کرنا karna (ف) کار عجیب انگیز کردن.
کار عجیب کردن

کمالا کرنا kamāla karna (محا) مسامحه و سهل انگاری
چیزی را که مقصود است از کف بدادن. باخت.

کما لینا kama lena (ف) (ا) پیدا کردن
و زحمت به دست آوردن.

کمانا kamāna (ف) به دست آوردن. حاصل
کردن. کسب کردن. پیدا کردن. به دست آوردن
زحمت. تعبیر کردن. [illegible]

کمان چڑھنا kamān charhna (ف) (محا) زور
قدرت یافتن

کمانچہ (ا. مذ) کمان کوچک. کمانچه
چوبی که با آن ساز می نوازند

کمائی (ا. مـ) درآمد، مزد، دستمزد. کسب

کمانڈو kamāndo (ا. مـ) سرباز ویژه و مجهز

کمائی kamāee (ا. مـ) درآمد. منفعت

و حاصل. حاصل زحمات کسی.

کم بخت (صفت) بدبخت. بدجنس. بد ذات

کمبختی (اِ۔مث) بدبختی۔ مصیبت

— کا مارا ka māra (صف) بدنصیب۔ مصیبت زدہ۔ بدبخت شدہ۔

کم خرچ (صف) ممسک۔ مقتصد

کم سے کم kam se kam (ق) دست کم۔ حداقل

کم محنت (صف) کسی کہ از کار کردن دوری می ورزد۔ تنبل۔ تن پرور

کم نصیب (صف) بدبخت

کم نصیبی (اِ۔مث) بدبختی۔

کمبل kambal (اِ۔مذ) نوعی پتو۔ پارچہ پشمی

— پوش (اِ۔مذ) درویش پشمینہ پوش

کمپا kampa (اِ۔مذ) چوبی کہ بر آن چسب مالند و بدان پرندگان را گیرند۔

کمائی kamāee (اِ۔مث) تخفیف۔ کمبود۔ قلت

کمتی kamti (صف) کم۔ چیز کمتر

— بڑھتی barhti (صف) کم و بیش

کمخواب kamkhāb (اِ۔مذ) پارچہ ابریشمی

زربفت۔ بافتہ زری

کپڑ kapar (اِ۔مذ) مخفف کپڑا kapra جامہ۔ پارچہ

— چھن کرنا chhan karna (مص) با پارچہ زدن چیزی را گرفتن (صاف کردن)۔ چیزی را با پارچہ صاف کردن

کمر توڑنا kamar toṛna (مص) شکستن کمر کسی کنایہ از بیچارہ و ناتوان ساختن است۔

— ٹوٹا ṭooṭa (صف) کمر شکستہ۔ بی دست و پا

— ٹوٹ جانا ṭooṭ jāna (مص) بیچارہ شدن۔ بی یار و مددکار شدن۔ کمر شکستہ شدن۔ خسارت دیدن۔ همت خود را باختن۔

— ٹھوکنا ṭhokna (مص) تشویق کردن۔ همت کسی را بلند کردن

— کس کے باندھنا kas ke bāndhna (مص) مصمم با کار آمادہ شدن

— کسنا kasna (مص) آمادہ شدن۔ مصمم شدن

— لگنا lagna (مص) احساس کمر درد کردن۔

کمرہ kamra (اِ۔مذ) اتاق

کملی kamlee (اِ۔مث) کمبل کوچک

کمہلانا kumlāna (مصدر لازم) پژمردن. پلاسیدن.

(ب) ضعیف و لاغر شدن. ناچیز گردیدن.

کملی kamli (اسم مؤنث) جوال کوچک

کمہار kumhār (اسم مذکر) کوزه‌گر.

کمہاری kumhāri (اسم مؤنث) زنِ کوزه‌گر

کوزه‌گر زن

کمیرا kamera (اسم مذکر) مزدور ساده ...

کمیلا kamela | (اسم مذکر) کشتارگاه ...

کمیلہ kamela | مسلخ. سلاخ خانه

کمی نہ کرنا kami na karna (مصدر) ... کوشش کردن. تمام مساعی ... بکار بردن. کوتاهی

ننمودن.

کن kan (اسم مذکر) ۱) ریزه. ذره. قطعه. ۲) ...

۳) ... ۴) ... ۵) ...

پہلو ... کان kān ...

— آنکھیوں سے ankhiyon se —

زیر چشمی. از گوشهٔ چشم ...

بٹائی batai — (اسم مؤنث) تقسیم محصول.

...

— پٹی pati — (اسم مؤنث) شقیقه.

— ٹوپ toap — (اسم مذکر) کلاه گوشه‌دار که روی گوش

را میپوشاند

— سلائی salāi — (اسم مؤنث) یک نوع ...

که موقع باران ... گوش ...

— کھجورا khajura — (اسم مذکر) هزارپا.

کن kan (ضمیر جمع کس) چه اشخاصی؟ چه کسانی؟

کنارے ہو جانا kenāray ho jāna (مصدر)

عقب کشیدن. دست کشیدن از. کناره کشیدن

کنائی kanāi (اسم مؤنث) گندگاه ...

کنبہ kunba (اسم مذکر) جمع ... فامیل. خانواده.

قبیله

... فامیل یا خانواده.

کنبھ kumbh (اسم مذکر) برج ... برج ...

که مطابق ... است.

کنجک kanjak (صفت) بخیل. ...

کنٹھ kanth (اسم مذکر) ... گلو ...

... ظاهر میشود.

— نکلنا nikalna — ...

کنٹھا kantha (اسم مذکر) گردن بند، طوق ۔ مروارید ۔ ۲۔ طوق گل رنگ گردن آویزند۔ ۳۔ تسبیح کی دانہ که درویشان بگردن آویزند

کنٹھی kanthi (اسم مؤنث) طوق، گردن بند

کنجا kanja | (صفت) چشم زاغ
کنجی kanji |

کنجر kanjar (اسم مذکر) ۱۔ کولی، جوکی۔ ۲۔ دسته ای از مردم بومی آواره که رامشگران و رقاصه حرفه ای هستند.

کنجر kunjar | (اسم مذکر) یک نوع فیل
کنجل kunjal | فیل ابلق

کنجڑا kunjra (اسم مذکر) بقال ۔ سبزی فروش

کنجوس kanjus (صفت) بخیل ۔ خسیس
مکھی چوس makkhi chus
(صفت) بسیار خسیس ۔ خیلی بخیل

کنجی kunji (اسم مؤنث) کلید

کنچن kanchan (اسم مذکر) ۱۔ طلا ۲۔ یک طبقه کولی که زنانشان غالباً رقاصه هستند.

کنچنی kanchani (اسم مؤنث) رقاصه، فاحشه، روسپی

کنڈا kunda (اسم مذکر) ۱۔ دسته چیزی، قبضه ۲۔ مرغ (در اصطلاح خیاطها)۔ ۳۔ بال پرنده۔ ۴۔ قبضه تفنگ که روی دست قرار میگیرد، حلقه زنجیر

کنڈلا kundla (اسم مذکر) مفتول طلا ۔ تکه طلا.

کندن kundan (اسم مذکر) ۱۔ طلای ناب.
۲۔ (صفت) درخشان ۔ براق، زیبا، خوشنما

کندھا kandha (اسم مذکر) شانه، کتف.

کنڈی kundi (اسم مؤنث) ظرف سفالی یا چوبی که در آن چیزی را میکوبند یا لباس شسته میزنند تا صاف و سفید شود.

— کرنا karna ـ در صورت لباس شسته را با چوب کوبیدن تا صاف و سفید کردن و کوبیدن چیزی

کنڈ kund (اسم مذکر) ۱۔ حوض، چشمه، برکه، آبگیر ۲۔ گودالی که در آن آتش مقدس نگهداری میشود
۳۔ غار

کنڈا kunda (اسم مذکر) حلقه آهنی زنجیر ۔ حلقه ای که در آن حلقه زنجیر داخل میشود، قلاب

کنڈل kundal (اسم مذکر) ۱۔ حلقه بزرگ که زن‌ها در گوش آویزند ۲۔ دایره ۔ هاله دور ماه.

— مارنا mārnā ـ (مصدر) چنبره زدن مار، تشکیل هاله دادن ماه

کنڈلی kundali (اسم مؤنث) حلقه کا پیچ، چنبره

کنڈی kundi (اسم مؤنث) قفل زنجیری درب

— بند کرنا band karna — } (مصدر) بستن با زنجیر
— لگانا lagāna — }

بستن قفل درب حلق

کنکر kankar (اسم مذکر) ریگ، سنگ آهک.

کنکریلا kankarila (صفت) قابل شده با ریگها

سنگ آهک

کنکری kankri (اسم مؤنث) سنگریزه،

ریگ ریزه

کنکوا kankawwa (اسم مذکر) بادبادک

کنکی kanki (اسم مؤنث) خرده برنج جو و برنج

کنگال kangāl (صفت) بیچاره، تهیدست

مفلس، تنگدست.

کنگن kangan (اسم مذکر) دستبند

کنگنی kangani (اسم مؤنث) بالای دیوار

دیوار که صورت لبه دارد، جایکی از حبوبات

بسیار ریز، دو قصب

کنگھا kangha (اسم مذکر) شانه، وسیله ای برای

آن دندانه دارد و مو را با آن شانه کنند

کنگھی kanghi (اسم مؤنث) شانه، شانه کردن

طرف آن دندانه دارد

— چوٹی کرنا choti karna (مصدر) آرایش

و شانه کردن موی سر

کنوارا kunwāra (صفت) مرد مجرد

— پن —pan (اسم مذکر) دوشیزگی، بکارت.

کنوارپت kunwārpat } (اسم مذکر) دوشیزگی
کنوارپھل kunwārphal } بکارت

— اتارنا utārna (مصدر) ازاله بکارت کردن

کنواری kunwāri (اسم مؤنث) دوشیزه، باکره

کنواں kunwān (اسم مذکر) چاه

— چلانا chalāna (مصدر) آب از چاه کشیدن

کنوئیں میں بانس ڈالنا kunwen men bāns dālna (مصدر) به دقت جستجو

کردن

— کی آواز ki āwāz (اسم مؤنث) صدای

دو دهانه که گفته شد به همان جواب

عام آسان است

— کی منی کنویں کو لگتی ہے ka mitti kuGwen ko lagti hae ضرب المثل

ہر چہ از آید تو خج می شود.

کنوتی kanauti (اس مث) گوش اسپ

کنور kunwar (اس مذ) پسر۔ فرزند پسر شاہزادہ.

کنی kani (اس مث) دقلو نگہ۔ ذرہ حقفو

ا ر کس ۔ در جو ۔ ہ ج (حو دلی)

کنی kani (اس مث) لبہ حاشیہ کنارہ

— دبانا dabāna — (اس مث) کنار درآوردن

کو ko (حرف) علامت مفعول ۔ ۔ ۔

وقت ۔ ۔ ۔ ۔ مثال ۔ ۔ جاتے کو ہے

woh jānay ko hae جس اور ۔

است۔ اراوہ ۔ دارد۔

کوا kavva (اس مذ) ۔ ۔ ۔ ۔

در حلق۔

— پری پری puri — (اس مث) ۔ ۔ ۔

کواڑ kiwāṛ (اس مذ) ۔

— دینا dena — (مص) بستن ۔

کواسا kawāsa (اس مذ) نبیرہ ۔

کواسی kawāsi (اس مث) نبیرہ دختر

کوبڑ koobaṛ (اس مذ) ۔ ۔ ۔ گوبان ۔

پشت ۔ ۔ پیری

کوپ کاری (اس مث) ۔ گوشمال ۔ کاری

کوپل kopal (اس مث) جوانہ درخت برگ ۔

کہ ۔ ۔ ۔ میرویہ.

کوتوال kotwāl (اس مذ) رئیس شہربان محافظ شہر

کوتوالی kotwāli (اس مث) ادارہ شہربانی.

کوٹ kot (اس مذ) قلعہ حصار ۔ ۔

(انگریزی) کوٹ kot جس ۔ است)

کوٹا kota (اس مذ) ۔ ۔

کوٹنا kootna (مص) ۔ ۔ ۔

کوٹھا kotha (اس مذ) بام ۔ ۔ عمارت

— لوٹنا looṭna — (مص) ۔ ۔

کوٹھے پر بیٹھنا koṭhay par baeṭhna

(مص) ۔ ۔ ۔ ۔

کوٹھری koṭhri (اس مث) اطاق کوچک ۔ ۔

۔ ۔ ۔ ۔

کوٹھی koṭhi (اس مث) ۔ ۔ ۔

بخند. عمارت یک یا چند اطاق که دالان در میان مشترک باشد

— وال wal (اِ) (س. مذ) معروف ...

کوچنا kuchna (مص) (فک) ... بیان ... زدن.

کوچی kuchi (اِ) (س. مث) ... کند ...

کود kood (اِ) (س. مث) جست. پرش. جهش.

سوم ... امر از مصدر کودنا koodna بمعنی جست زدن ...

— پرنا parna (مص) جستن. جهیدن.

کودنا koodna (مص) جستن. جهیدن. کنایه خوشحال بودن.

کور kore (اِ) (س. مث) حاشیه. لب. پهلو. کناره نوک چیزی

— دبنا dabna (مص) ...

کورا kora
کوری kori
(صف) (ه) ... شسته نشده ... نوشته نشده ... کنایه آدم ... و کودن و ساده

— بچنا bachna (مص) ... زبان ... دررفتن ... در امان ماندن ...

— پن pan (اِ) (س. مذ) ...

کوڑ koor (صف) کودن. احمق. ساده لوح.

— مغز (صف) ...

کوڑا koora (اِ) (س. مذ) خاکروبه. زباله. آشغال.

کرکٹ karkat (اِ) (س. مذ) آشغال. خاشاک و خاکروبه. زباله.

کوڑی koori (اِ) (س. مث) ... زباله و آشغال.

کوڑا koza (اِ) (س. مذ) ...

— جمال شاهی (اِ) (س. مذ) یک نوع بازی پسرها ... در میدان ... دایره ... نشسته ... یکی از پسرها پارچه تابیده شده ... بدست گرفته ... دایره ... پشت سر ... میدود ... پشت سر یک ... میگذارد ... اگر پسری که ... داشته شده ... از ... پسر ... در حال ... خوردن دور دایره میدود.

دو مرتبه سرجای خود نشسته.

— لگانا — lagāna (مص) | شوق زدن بکسی

— مارنا — mārna

کوڑھ korh (امذ) جذام. خوره.

— ٹپکنا — ṭapakna (مص) جستن مرض جذام

— چھوٹنا — chhoṭna | شعله.

— میں کھاج نکلنا — meṇ khāj nikalna (مص) خارش یافتن در مرض جذام

مصیبتی بر مصیبت دیگر پیدا کردن.

کوڑھی korhi (صف، امذ) مبتلا بجذام.

کوڑی kori (امؤ) بیست. بیستا

کوڑی kaori (امؤ) بیست، صدف کوچک

(صدف کوچک، سابق بجای پول کم ارزش هم بکار میرفت.)

— بھر — bhar (صف) خیلی کم، کوچک، ناچیز.

— کا آدمی — ka ādmi (امذ) مسکین، ...

آدم بی‌ارزش بی‌اهمیت.

— کا ہو جانا — ho jāna (مص) بی‌ارزش

و بی‌اهمیت شدن

— ادا کرنا — ada karna (مص) تا یک

پول آخر را ادا کردن.

— پر دانت رہنا — par dāṇt rehna (مص) بنهایت طماع بودن.

— جوڑنا — joṛna (مص) تا یک پول آخر را

جمع و پس انداز کردن.

— کو تنگ ہونا — ko tang hona

— کو حیران ہونا — ko haeran hona

(مص) بنهایت مفلس بودن. محتاج بودن.

— کو نہ پوچھنا — ko na poochhna (مص)

بی‌اهمیت دانستن. ناچیز شمردن.

— کے مول بکنا — ke mole bikna (مص)

خیلی ارزان فروخته شدن

کوسا kosa (ص مذ) خوب. بیست.

کوسنا kosna (مص) نفرین کردن. لعنت کردن.

— لگ جانا — lag jāna (مص) ...

کوکا koka (امذ) ... برادر رضاعی.

کوکر koka ...

کوکی koki (امؤ) ...

کوکنا kukna (مص) ...

۲. تیزی سوزن کوک. ۳. کوک کردن ساز، کوک ساعت و غیره.

کوکھ koakh (اِ مث) شکم. تهیگاه، بدن. لانه. بطن، اولاد، نسل.

— **اجڑ جانا** ujar jāna — (مص ل) مقطوع النسل شدن. زنده نماندن اولاد.

— **بند** band — (صفت) |
— **جلی** jali — | زن عقیم، نازا.

— **کا آزار** ka āzār — (اِ مذ) مرض مقطوع النسلی.

— **کی آنچ** ki ānch — (اِ مؤ) محبت مادری.

کول kola (اِ مذ) ۱. لقمه. ۲. ... ۳. یک مشت غله که در یک وقت در سنگ آسیاب ریخته میشود.

کوئلا koela (اِ مذ) |
کوئلا | زغال، زغال سنگ، چوب
کوئلہ | نیم سوخته.

کولا kaula (اِ مذ) ۱. پهلو، دو طرف سینه. ۲. آغوش. ۳. یک نوع نارنگی.

کولا koola (اِ مذ) کنار، زاویه، سر تیر که در بند بر آن قرار میگیرد.

کولھو koihoo (اِ مذ) دستگاه روغن کشی، عصاره گیر.

تفنگ شب، جهت گیری، حمله.

— **میں پلوا دینا** meq piiwa dena — (مص م) چیزی را در زیر سنگ آسیاب له کردن.

— **کا بیل** ka bael — (اِ مذ) عبارت از کسی گفته میشود که همیشه در انجام کاری مشغول باشد و در جا بزند و خیلی در زحمت باشد.

کولی kaoli (اِ مؤ) آغوش، بر.

— **بھرنا** bharna — | (مص م) در آغوش
— **بھر لینا** bhar lena — | گرفتن، در بغل گرفتن، معانقه، در بر گرفتن.

کومل komal | (ص) ۱. نرم، لطیف، نازک.
کومھل komhal | ۲. ...

نقشه ... ساز ... صعود ...

کون kaon (ضمیر استفهامی) کی، کدام، چه کس.

— **سا** sa — | (ضمیر استفهامی)
— **سی** si — | کدام یک، چه
— **سے** sey — | نوع.

کونا kona (اِ مذ) گوشه، زاویه، کنج.

کونپل koppal (اِ مؤ) جوانه، برگ تازه روئیده و ...

— پھوٹنا phootna (مص، ل) جوانه زدن. بیرون
آمدن برگ در آمدن از درخت و گیاه.

کونتھنا kuntna | (مص، ل) زور زدن، فشار
کونتھنا kunthna | دادن، بخود فشار دادن
و زور زدن زائو هنگام زایش.

کونج koŋj (ا، مث) [illegible] — مرغ با بلندی که در کنار آب دریا یا رود با شکار
ماهی مایل می‌ایستد.

کونچا koogcha (ا، مذ) گره ساق طعام.
کونچی kugchi (ا، مث) گچ را با جیبه.

کونڈ kaund (ا، مث) | برق، جهش صاعقه، نور
کونڈا kaunda (ا، مذ) | برق خیره کننده
کونڈنا kaundna (مص، ل) درخشیدن، برق زدن،
درخشش شدن.

کونڈا koonda (ا، مذ) [illegible] تغار خمیرگیری.
[illegible]
کونڈی koondi (ا، مث) تغار کوچک.

کوئی ko'i (ضمیر) کسی، هرکس.

— [illegible] (ق) [illegible]

— [illegible] کسی با [illegible] کس.

کھات khāt (ا، مذ) [illegible] شاگرد.

کھاتا khāta (ا، مذ) دفتر حساب، داد و ستد، معامله.

کھاتا بہی khāta bahi (ا، مث) دفتر حساب
داد و ستد معامله که حساب هر شخص جدا جدا در آن ثبت شود.

کھاٹ khāt (ا، مث) تخت، تخت خواب

— کھٹولا khatola (ا، مذ) تخت الجنت
تخت و درخت کوچک.

— نکالنا nikālna (مص، ل) [illegible]

کھاد khād (ا، مث) [illegible] کود.

کھار khār (ا، مذ) شوری، شور، نمکین.

کھاری khāri (صف) شور، نمکین.

— پن pan (ا، مذ) شوری، نمکی.

کنوال kunwāŋ (ا، مذ) چاه آب، شور.

کھانڈ khāŋr (ا، مث) [illegible] کوچک.

کھال khāl (ا، مث) پوست، چرم، تا که پوست
جدا نشده.

— میں مست ہونا men mast hona —
(مص، ل) در حقیقت [illegible]

کھالا khāla (س۔مذ) زمین نشیبی کہ میرا رود
خانہ در آن بیاید ہست ۔ چال ۔ غار
جوی ۔

کھانا khāna (ف۔م) خوردن ۔ ختوص کردن
تحمل کردن ۔ یاد کردن (س۔مذ) غذا ۔ طعام
ــ پینا pina (ف۔م) خوردن و آشامیدن ۔
(س۔مذ) غذا ۔ مہمانی

کھلانا khulāna (ف۔م) خورانیدن ۔
غذا دادن ۔ خوراندن ۔

کھانے کو شیر کمانے کو بکری khānay ko sher kamānay ko bakri
ضرب المثل بہ خور و کم کار کن

کھانے کو منہ لال نہ کھانے تو منہ لال kāay ko muhh lāl na khāny to muhh lāl
ضرب المثل (دربارہ کسی گفتہ
میشود کہ محروم باشد یا نباشد بہرحال متہم شناختہ
شدہ است

کھانپ khāpp (س۔مذ) شکاف ۔ باریکہ چوب
کھانچا khāgcha (س۔مذ) سبد مرغان ۔

قفس ۔ کتہ درمرغ خانگی

کھانچی khāgchi (س۔مث) سبد کوچک

کھانڈا khāṇḍa (س۔مذ) شمشیر دولبہ ۔ ساطور ۔ تبر
ــ بجنا bajna (ف۔م) جنگیدن با شمشیر

کھانسنا khānsna (ف۔م) سرفہ کردن

کھانسی khāgsi (س۔مث) سرفہ ۔

کھاؤ khāoo (صفت) پرخور ۔ شکم پرست ۔ حریص
ــ اڑاؤ ārāoo ــ (صفت) ولخرج ۔ مسرف ۔

کھائی khāāi (س۔مث) خندق ۔ غاک ۔

کھبا khabba } (صفت) چپ دست ۔ کسی کہ بیشتر
کھبی khabbi } کارہای خود را با دست چپ
انجام میدہد

کھب جانا khub jāna } (ف۔م) داخل شدن ۔
کھبنا khubna } فرو رفتن ۔ نفوذ کردن
۔ جلب کردن نظر

کھپانا khapāna (ف۔م) مصرف کردن ۔ جذب کردن
خراب و ضایع کردن

کھپنا khapna (ف۔م) مصرف شدن ۔ گم شدن
ضایع شدن ۔ جذب شدن ۔ خستہ شدن

کھپٹ khapat (س بست) ۱- زد کشش -
معروف- خوج و گنجایش.

کھپٹا khapta (س مذ) ۱- تکه پاره ای از چیزی له
تکه چوب یا آجر.

کھپر khappar (س مذ) ۱- طشت گلی. ۲- جمجمه

کھپرا khapra (س مذ) ۱- پست درخت.
۲- تراش. ۳- حشره آفت گندم.

کھپریل khaprael (س بست) سقف سفالی.

کھپنا khapna (س) ۱- مصرف شدن. بکار رفتن
خشکیدن ۲- جا گرفتن چیزی در جائی

کھتا khatta (س مذ) ۱- انبار زیرزمینی غله. گودال

کھتی khatti (س بست) ۱- انبار کوچک زیر
زمینی غله

کھتونی khatauni (س بست) دفتر کل حسابهای
دفتر حساب زمین، محصول وغیره

کھتیانا khatyāna (فعل) ۱- وارد دفتر کل کردن
(حساب وغیره)

کھٹ khat (س بست) ۱- صدای کوبیدن چیزی
سخت وچیز دیگر ۲- مخفف کھاٹ
بمعنی تخت خواب ۳- مخفف کھٹا khat
بمعنی ترشی.

— پٹ pat (س بست) تق تق -
— — صدای متواتر.

— سے se — (قید) فوراً، شتاب، عجله.

— مٹھا mitha — (صفت) ترش وشیرین، ملس.

کھٹاپٹ khata pat (س بست) تق تق، صدای
متواتر برخورد دو چیز، مادہ کوچک بهم مثل شمشیر.

— پٹی pati — (س بست) صدای تصادم دو شمشیر
هم در نزاع و جنگ.

کھٹا khatta | (صفت) ترش
کھٹی khatti |

کھٹا چوک chook | (صفت) ساعت.
چونا chuna | ترش مزه

کھٹاس khatas (س بست) ترش مزه

کھٹائی khutai (س بست) ۱- قصور ۲- عیب.
۳- تیخ کی khatae (س بست) ۱- ترشی
۲- ترش مزه شدن. بر کال از ترشی است.

— میں ڈالنا men dālna — (امر) بتعویق انداختن. عقب رفتن. کنار گذشتن. معقب انداختن.

کھٹک khatak (اس. مث) دہار. ترس. بیم. سکوہ. شکوہ.

کھٹکا khatka (اس. مذ) ۱. دق الباب. صدای تق تق. ۲. سکاک. تصادم. ۳. تیر کشیدہ معقود شدن. ۴. اندیشہ. ترس. نگرانی.

کھٹکنا khataknā (مص) ۱. گران معلوم شدن. سخت گذشتن. رنجیدن. ناگوار بودن

کھٹکھٹانا khatakhtāna (مص) دق زدن. دق الباب کردن. تکان دادن

کھٹمل khatmal (اس. مذ) ساس. ساسک. حشرہ گزندہ

کھٹولا khatola (اس. مذ) تخت خواب کوچک

کھٹیا khatya (اس. مث) ۱. تخت خواب کوچک. ۲. جنازہ

— نکالنا nikālna — (مص) ۱. دور کردن برای کسی کردن

— پڑ پڑنا par parna — (مص) بیمار افتادن. در بستر بیماری افتادن. ببستری افتادن.

کھٹیک khateek (اس. مذ) ۱. دباغ. ۲. داروفروش. ۳. مالدار. متمول.

کھج khuj (اس. مث) حکت. خشمدار. کار یا حسی که موجب تنفر و آزار کسی باشد.

کھجانا khujāna (مص) ۱. خاریدن. حکت یا خشم آمدن. خشمگین کردن. مزاج خشمدار کردن.

کھجانا khujāna
کھجلانا khujlāna
(مص) خاریدن. معلوم خارش شدن. خاریدن

کھجلی khujli (اس. مث) خارش.

— اٹھنا uthna — (مص) خاریدن. خارش کنایہ تمایل یا هوس داشتن

کھجور khajur (اس. مث) خرما. رطب.

کھچا کچ khacha kach (صف) پر. مملو. کثیر. مملو. انبوه. کثیر. ملو.

— بھرنا bharna — (مص) پر ساختن. چپاندن

کھچا رہنا khicha rehna (مص) منزوی شدن. اجتناب کردن. دوری جستن.

کھچاؤ khichāo (اس مذ) ۱- کشش۔
۲- سردمہری - دوری۔

کھچائی khuchāee (اس مث) ۱- کشش۔
کشیدگی ۲- دہ کشیدن چیزی از جائی بجائی۔

کھچڑی khuchri (اس مث) ۱- طعام پخت - دال
ماش یا مسور با برنج پختہ - ۲- عدس
با برنج۔ ۳- مخلوط - ۴- موہای جوگندمی۔

— پکانا pakāna — (مص) مشورت نہانی کردن - توطئہ چیدن۔

— ڈاڑھی dārhi — (اس مث) ریش جوگندمی۔
ریش سیاہ و سفید۔

کھچنا	khichna	(مص) ۱- کشیدہ شدن - ۲-
کھنچنا	khunchna	بالاتر - تمدید شدن طول

کشیدن ۳- اجتناب ورزیدن

کھدانا	khudāna	(مص) وادار بجندن کردن
کھدوانا	khudwāna	کندن - حال دست

دیگری

کھدائی	khudāi	(اس مث) ۱- کندن
کھدوائی	khudwāi	عمل کندن - اجرت

کندن و حفر کردن - بیل زدن

کھد بدانا khad badāna (مص) آہستہ جوشیدن
صدای قل قل جوشش

کھدّر khaddar (اس مذ) پارچہ ضخیم و خشن کرباس۔

کھدرا khudra (صف) ناہموار۔

کھدنا khudna (مص) حفر شدن - کندہ شدن - کندہ
کاری شدن - کندہ و حکاکی شدن۔

کھڈ	khad	(اس مذ) گودال - شکاف - دره -
کھڈا	khadda	حفرہ

کھڈی khuddi (اس مث) جای پا برای نشستن
و استراحت

کھر khur (اس مذ) سُم (چہار پا)

— بندی bandi — (اس مث) ۱- تعیین محل
دست و پای چہار پا ۲- تعیین

کھرا	khara	(صف) خالص - ۲- بی عیب - سالم
کھری	khari	شرافتمند - درستکار - اصیل - معتبر

کھراپن pan — (اس مذ) شرافت - درستکاری
راستی - صداقت۔

— کھوٹا khota (صف) خوب و بد۔

کھری کھری سنانا sunāna — (مص) صریحاً و بی‌پروایانه گفتن.

کھری مزدوری چوکھا کام mazdoori chokka kām (ضرب المثل) حق مزد را بدهید کار خوب انجام بگیرید

کھرا kharra (اس مذ) برنامه، فهرست، طومار، لیست، یادداشت، مسوده، صورت‌حساب

کھرا khurra (صفت) خشن، تند مزاج.

کھرب kharab (صفت) صد میلیارد، یک بلیون.

کھرپا khurpa (اس مذ) بیلچهٔ پهن، آلتی که با آن علف را از زمین میکنند

کھرپی khurpi (اس مث) بیلچهٔ کوچک، چین

کھرچن khurchan (اس مث) ته دیگ، چیزی که در ته دیگ می‌چسبد که آن را میکنند و میخورند.

کھرچنا khurachna (مص) خراشیدن، تراشیدن

کھرچنی khurachni (اس مث) آلتی که با آن چیزی را میخراشند یا میتراشند

کھردرا khurdara (صفت) خشن، ناهموار، پست و بلند، چروکیده.

کھرسا kharsa (اس مذ) خشک‌سالی، سالی که در تمام منابع آب از طرف خشک میشود

کھرکھوج khar khoaj (اس مذ) رد، نشانی، جستجو، سراغ، تجسس، ردیابی.

کھرل kharal (اس مث) هاون سنگی.

— **کرنا** karna — (مص) در هاون سائیدن، کوبیدن در هاون

کھرل khurl (اس مث) آخور

کھرنجا kharanja (اس مذ) سنگفرش

کھرنڈ khurand (اس مذ) پوستهٔ زخم، دلمه، پوستی که بعد از زخم بسته میشود

— **بندھنا** bandhna — (مص) دلمه بستن زخم، بسته شدن زخم

کھروچا kharocha
کھرونچا kharooncha
کھرونٹا kharoonta
} (اس مذ) خراشش.

کھروچنا kharochna (مص) خراشیدن.

خراشیدن با ناخن ـ پنجه زدن.

کھرونٹ kharont (اسم مونث) خراش.

کھریا kharya (اسم مونث) گچ.

کھرارا kharara (اسم مذکر) قشو.

کھڑ khaṛ (اسم مونث) قطعات سنگ تیشه که سفته

و تراشیده شده باشد.

کھڑا khaṛa | (صفت) ۱. ایستاده ـ بر پا ـ بر سر پا

کھڑی khaṛi | ۲. کامل تمام ـ منتصب.

کھڑا پانی (اسم) آب راکد.

ـ **کرنا** karna ـ (مصدر) به کار گماشتن چیز

متوقف کردن کاری ـ برپا داشتن ـ نصب کردن.

کھڑکا khaṛka (اسم مذکر) کھڑک khaṛk ـ

به وحید

ـ **کھیت** khait ـ (اسم مذکر) محصول که در مزرعه رسیده

و درو نشده.

ـ **کھیل** khail (اسم مذکر) کار فوری و فوری.

ـ **پاؤں** paon ـ | ایستاده

کھڑے کھڑے kharay kharay | فوراً ـ علی

کھڑک khaṛak (اسم مونث) (ب) سگهای شکوفه

کھڑکا khaṛka (اسم مذکر) صدائی که از برخورد دو چیز

در آید ـ صدای پا.

کھڑکانا khaṛkāna (مصدر متعدی) با لباب کوفتن ـ در زدن.

کھڑکنا khaṛakna (مصدر لازم) تق تق کردن ـ تق تق صدا

کردن ـ صدای بهم خوردن برگهای خشک.

کھڑ کھڑ khaṛ khaṛ (اسم مونث) صدائی که از حرکت

مرتب چیزی در آید ـ صدای حرکت و جنبش علف

خشک ـ صدائی که از بهم خوردن دو چیز در آید.

کھڑکھڑانا kharkharāna (مصدر لازم) تق تق و تق تق

صدا کردن ـ در را بطلب کوفتن.

کھڑکھڑاہٹ khaṛkhārahaṭ (اسم مونث)

تق تق تق تق ـ صدای خش خش که از جنبش برگ

خشک در آید.

کھڑکی khuṛki (اسم مونث) دریچه ـ در کوچک ـ عقب پشت خانه.

کھرنچ khuṛench (اسم مونث) زخم خفیف که از

خراشیدن پدید شده ظاهر می شود. ـ به کینه ـ

سفتن.

ـ **رکھنا** rakhna ـ (مصدر) عداوت داشتن.

کینه توزی کردن.

کھڑ پچیا khuqeoctua (صفت) مصرور.

کھسرا khasra (اسم مؤنث) مرض سرخک ـ سرخچہ.

کھسر پھسر khusar phusar (اسم مؤنث) نجوی ـ صحبت تنگ گوشی.

کھسکانا khuskāna (مص) ۱ ـ عقب ادا حتن ۲ ـ انتقال دادن ـ منتقل کردن ـ ۳ ـ دزدیدن، جدا کردن ـ رشوت دادن.

کھسک جانا khisak jāna (مص) دور رفتہ راہ رفتن ـ در رفتن ـ جیم شدن.

کھسکنا khusakna (مص) جا بجا شدن ـ در رفتن بیرون رفتن جیم شدن ـ عقب رفتن.

کھسوٹنا khasotna (مص) با پنجہ یا ناخن خراشیدن ـ موکندن ـ بہ زور گرفتن.

کھسیانا khisyāna (صفت) شرمندہ ـ خجل

کھسیانی khisyāni شرمسار ـ نادم ـ آمادہ پرخاش کردن.

کھسیانا پن ـ pan (اسم مذکر)

کھسیا پن khisyapan شرمساری شرمندگی ـ خجالت

کھسیانی بلی کھمبا نوچے khisyāni billi khamba nochay (ضرب المثل) آدم خشمناک و شرمندہ تقصیر دیگران را گردن می اندازد

ـ ہنسی hansi (اسم مؤنث) خندہ ای کہ در حالت خشم و یا شرمساری است.

کھکھوڑنا khakhorna (مص) جستجو کردن ـ پا بخیہ زمین کردن ـ تقلا کردن در جستجو

کھکیڑ khaker (اسم مؤنث) زحمت ـ ہنگامہ ـ سگ بیہودہ

کھل khal (اسم مؤنث) ملخ کہ از روغن کشی بجا ماند تفالہ.

کھل khul (صیغہ امر از مصدر کھلنا khulna) بمعنی باز کردن و بید کن.

ـ بیٹھنا baethna ـ (مص) بے عزت واضحت نشستن

ـ پڑنا parna ـ (مص) بیدار شدن و شدن چیزی که با مختلف و آزاد بودن.

ـ جانا jāna ـ (مص) باز شدن ـ آزاد شدن ـ مشہور کردن ـ گل کردن

ـ کے ـ ke (قید) با حق ـ واضح ـ آزادانہ ـ

ـ ـ کے ـ ke ظاہر ہے.

— کھیلنا khailna — (مص) بجان ترس دیا
شرمندگی کاری را انجام دادن ـ کاری را که توقع
نمیاید انجام بخند لب پروا کردن

کھلا khula | (صف) باز ـ ظاہر ـ آشکار ـ فاش
کھلی khuli | (ص) بی قید ـ صریح ـ آزاد ـ عریان

کھلا کھلا — (صف) آشکار ـ ظاہر ـ بیان ـ انتخاب

کھلے بازار khulay bazar | (صف) آشکار
— بند band | داخ

— خزانے کہنا kazānay kehna | علانیہ
— سنانا sunāna |

بلی صدا و رزمی گفتن ـ در پی اشتغال بیان کردن

کھلاڑ khilār (اس) مرد حرامی ـ عیاش
(امس) مست، ناخشنودی

— پن pan — (اس) ... باشی

کھلاڑی khulāṛi (صف) مرد خوشبا زکر ـ
بازیگر، مرد قمار باز ، مرد کسی که خبره باشد
حقہ باز ساز گیر

کھلاڑیاں khilaṛiyan (اس) حست جنج
در حالت خوشی جلوی دست و غیره چوڑو

کھلانا khilāna (مص) خورانیدن ـ غذا دادن ـ بازی
دادن کودک را

کھلائی khulāee (اس) صفت، تندی قیمت خورد کر

— پلائی pilāee — (اس) ضیافت، مہمانی خوراک

کھلبلی khalbali (اس) شورش ـ آواز بلند ـ ہیجان ـ
اضطراب ـ ترس ـ خوف

— پڑنا parna — (مص) مضطرب شدن ـ مشوش
شدن ـ آشوب شدن

کھل کھل khil khil (اس) صدای قہقہہ
قہقہہ ـ تر زخندہ

— ہنسنا hansna — — (مص) تر زخندیدن ـ
قہقہہ خندیدن ـ قہقہہ زدن

کھل کھلانا khal khalāna (مص) صدای فرو کرده
... جیشود ـ صدای کرده زیر پوست شکم شنیده
میشود

کھلنا khulna (مص) باز شدن ـ ظاہر شدن ـ بلا
شدن ـ رفتن و فاش شدن

کھلنا khilna (مص) باز شدن گل ـ گل دادن ـ شکفتن
گل ـ خوشحال بودن ـ جلوه کردن ـ زینت دادن

کھلنڈرا khilanḍra (صف) خوش گذران۔
کھلنڈری khilanḍri سرخوش۔ بازیگر
بازیگوش کنایہ از بی پروا
کھلّو khallo (صف) ہمیشہ خوشحال۔ مزاح گو
مطلب مقصد
کھلوانا khalwāna (مص م) طعام کسی شدن۔
بسیار خوردن چیزی برای کسی شدن
کھلونا khilouna (اس مذ) اسباب بازی۔ بازیچہ
کھلّی khilli (اس مث) مزاح شوخی۔ تمسخر کرشمہ
— اُڑانا urāna (مص) تمسخر کردن دست انداختن
— کرنا karna کسی۔ مسخرہ کردن کسی را
— باز (صف) مسخرہ۔ دلقک۔ مسخرہ
کھم kham (اس مذ) ستون۔ رکن۔
کھمبی khumbi (اس مث) نوعی قارچ
کھنچاؤ khinchāo کھنچا ہوا دیکھیے۔
کھنچنا khinchna کھنچنا دیکھیے۔
کھنڈلنا khunḍalna (مص م) پامال کردن۔
پا با رد کسی یا چیزی را۔ تیپ پا زدن بکسی
یا چیزی۔ زیر و زبر کردن

کھنڈ khanḍ (اس مث) مخفف کھانڈ
khānd (اس) شکر سرخ رنگ نیم کوبیدہ۔
— سار sār (اس مث)
— سال sāl کارخانہ قند
کھنڈا khanḍa (اس مذ) خنجر ۲۔ شمشیر دو دم
بزرگ ساطور
کھنڈت khanḍat (اس مث) خلل۔
کھنڈت khanḍit شکست۔
— پڑنا paṛna — (مص) خلل وارد آمدن خراب
و ضایع شدن۔
کھنڈر khanḍar (اس مذ) خرابہ ای یک شہر یا عمارت
(صف) خراب۔ منہدم شدہ
کھنڈری khanḍari (اس مث) پاس شدہ
و علو مکرر دار۔ ترقہ چلہ
کھنڈلا khunḍla (صف) پسر بچہ ای کہ دندان
شیری جلو و پائینش افتادہ باشد
کھنس khuns (اس مث) کینہ حسد دشمنی عداوت۔
کھنسانا khunsāna (مص م) کسی یا کاری را
شدن آوردہ شدن ۲ چپل کردن

کھنک khanak (اس مث) صدای جرنگ جرنگ سکہ و ظروف چینی و شیشہ و امثال آن.

کھنکارنا khankārna } (مص م) سینہ صاف کردن در موقع
کھنکھارنا khankhārna } صحبت، صدا در آوردن از حنجرہ بطور خبر دادن

کھنکنا khanakna (مص ل) صدا کردن ظروف فلزی یا چینی موقع اصطکاک، صدا کردن سکہ و غیرہ در شمردن

کھنکھار khankhār (اس مث) بلغم، کھنک

کھنکھنا khankhana (صفت) ظرفی کہ ترک برداشتہ و صدای شکستگی دهد [illegible]

کھنکھنانا khankhanāna (مص م) صدای جرنگ جرنگ از سکہ و ظروف و غیرہ در آوردن. صدای شکستگی از ترک برداشتگی ظروف چینی و شیشہ دادن

کھنگالنا khangālna (مص م) شستن، پاک کردن، تمیز کردن، تصفیہ نمودن

کھنگر khangar } (اس مذ) آجر زیادہ پختہ
کھنگڑ khangaṛ } شدہ

کھنگر لگ جانا lag jāna (مص ل) [illegible]

و استخوانی شدن بدن، زیادہ لاغر شدن.

کھو kho } (اس مث)
کھوہ khoh } غار، مغارہ، حفرہ

— کھو بیٹھنا baethna (مص م) تباہ کردن، ضایع کردن

— دینا dena (مص م) ضایع کردن.

کھوپرا khopra (اس مذ) ۱- نارگیل، مغز نارگیل ۲- کاسہ سر

کھوپری khoprī } (اس مث) جمجمہ، مغز سر،
کھوپڑی khopṛī } کاسہ سر

— کھا جانا kha jāna (مص م) دردسر دادن، اذیت کردن

— میں سوراخ کرنا 'men soorāk karna (مص م) با صحبت بیہودہ دردسر دادن، اذیت کردن

کھوٹ khoṭ (اس مث) ۱- ناسرگی، غیر خالص، فلز کم قیمت در طلا و نقرہ، عیار، معیوب ۲- کینہ، عداوت قلبی

— ملا دینا mila dena (مص م) آمیختن فلز کم قیمت در طلا و نقرہ.

— نکالنا nikalna — (مص) تفحص کردن
تتبع عیب کردن

کھوٹا khota	(صفت) تقلبی ۲- ناقص ۳- ناقص.	
کھوٹ khop	(حل) جبل - عیار دار ۲- خطاکار	

۳- مکو قلب.

— کھرا دیکھنا khara dekhna — (مص) تیز
داون میں خوب دید کردن بی خوبی و بدی کردن

کھوٹی بات bāt — (اسم مؤنث) حرف بد ۲- دو بی جیت
کھوٹی سنانا sunāna — (مص) بحث کردن
ناسزا گفتن - بدزبانی کردن

کھوج khoje (اسم مؤنث) جستجو - تجسس - تفتیش.
پی گردی - بازدید - پی جوئی - نشان - رسیدگی

— لگانا lagāna — (مص) پیروی کردن - تفتیش
کردن - پی گیری کردن - دنبال نشان دیگر رفتن.

— مٹا mita — (صفت) نابود - خراب
— مٹانا mitana — (مص) نیست و نابود کردن
هر چیزی را تباه و نابود نشان کردن

کھوجی khoji	(صفت) سراغ گیرنده.	
کھوجیا khojiya		

کھوجڑ khojar (اسم مذکر) انتظار - غفلت

کھودنا khodna (مص) کندن - حفر کردن - سوراخ کردن - ریشه
کندن - سوراخ کردن - ریشه کن کردن

کھور khore (اسم مؤنث) ورق که علوفه حیوانات را در
آن ریزند - سگ که آب را از آن بنوشانند - تیره

کھوسا khosa (اسم مذکر) مردی که ریش و سبیل
نداشته باشد - کوسه.

کھوسٹ khusat (اسم مذکر) جغد - بطور کنایه پیر مرد

کھوسڑا khusra (اسم مذکر) کفش کهنه و مستعمل.

کھوسنا khosna (مص) گذاشتن چیزی در چیز دیگر
گیر دادن چیزی از یکی به دیگر.

کھوکلا khokla	(صفت) توخالی - مجوف.	
کھوکھل khokhl	بی مغز	

کھول khole صیغه امر از مصدر کھولنا
kholna (مص) باز کردن - گشودن

کر کہنا kar kehna (مص) بطور واضح گفتن
بی پرده سخن گفتن

— کیسا کھا برسیا kisa kha barsa — جمع
من ثول بود ام صرف صل با برح کردن لذت حاصل

کھولانا khaulāna (مص م) جوشانیدن۔

کھولنا khaulna (مص ل) جوشیدن۔ غل خوردن۔

کھولنا kholna (مص م) باز کردن۔ گشادن۔ ظاہر ساختن۔ افشا کردن۔ نمایش دادن۔ توضیح دادن

کھونا khona (مص م) گم کردن۔ از دست دادن۔ خلاص شدن از۔ جدا شدن از۔ ضایع کردن

کھونپ khoop (اسم مث) بخیہ درشت۔ بخیہ

کھونٹ khoont (اسم مث) گوشہ۔ زاویہ۔

کھونٹا khoonta (اسم مذ) میخ۔ میخ چوبی۔ میخ خیمہ۔ ۲۔ دستہ دس رکی۔

کھونٹے پر مارنا khoontay par mārna (مص م) سر بریدن۔ عضو مخصوص ازید۔ تیپا زدن۔ ۲۔ ادا کردن۔ کوتہ بدرک۔ ...

— کے بل کودنا ke bal koodna (مص ل) باز کردن حمایت کسی۔ از اقتدار کسی کود باسیدن

کھونٹی khoonti (اسم مث) میخ کوچک۔ رشتہ

کھونچ khooch (اسم مث) سوراخ۔ پارگی۔ پارچہ قطرہ کس شدگی یا سس

کھوندنا khoondna (مص م) پایمال کردن۔

کھونڈا khoonda | (صفت)
کھونڈی khoondi | کُند۔ کُند شدہ۔ بی‌تیغہ۔

کھوں کھوں khoon khoon (اسم مث) سرفہ۔ سرفہ کردن۔ صدای سرفہ

کھویا khoya (اسم مذ) شیر غلیظ

کھویا جانا khoya jāna (مص ل) حیران شدن۔ حواس پرت شدن۔ غایب شدن۔ ۲۔ ضایع شدن۔

کھویا کھویا رہنا — rehna (مص ل) متفکر بودن۔ بیہوش بودن۔

کھوئی khuee (اسم مث) تفالہ نیشکر پس از اینکہ آب آن گرفتہ شود

کھیپ kepe (اسم مث) بار۔ بار کشتی یا کاروان۔ کشتی در یک نوبت عبور کرد۔ ۲۔ مسافرت دریائی

— بھرنا — bharna (مص م) بار کردن۔ حمل کردن کالا بخارج از کشور

کھیت khet (اسم مذ) مزرعہ یا کشتزار۔ محصول۔ ۲۔ میدان جنگ

— اُٹھانا uthāna — (مص) درگذار کردن مزرعه جزیره طبق قرار داد.

— بانٹ bānt — (امس ـ) تقسیم زمین

— بٹ bat — } زراعی.

— پڑنا parna — (مص) کشته شدن افراد زیاد در میدان جنگ.

— کمانا kamāna — (مص) کوه داری بهره مشغول برداشت محصول خوب.

کھیتی kheti (اسم مث) کشاورزی. زراعت. ـ زراعت.

— باڑی bari — (اسم مث) کشاورزی. زراعت. زراعت کشاورزی.

خصم سی kasam seti — (ضرب المثل) هر مزرعه خود مالک را به کار است. کار دیگران سودمند نخواهد بود.

کھیڑا kheda (اسم مذ) محوطه‌ای که برای شکار فیل با علف و برگ چوب‌ها سازند.

کھیدنا khedna (مص) شکار کردن شیر و فیل و دنبال آن. ۲. بیرون راندن کسی را از جائی

کھیر kheer (اسم مث) شیر. شیر برنج.

— چٹائی chapāi — (اسم مث) نام رسمی است متعلق به شیر گرفتن از کودک. در آن موقع به شیر برنج میدهند.

کھیرا khara (اسم مذ) خیار.

کھیری kheeri (اسم مث) پستان حیوان.

کھیڑا kheṛa (اسم مذ) قصبه. قریه کوچک. ۲. حبوبات مختلف باهم آمیخته شده که به خوراک کبوتر دهند. ۳. بچه‌ای که از خواب شهوی ایجاد شده یا برجا مانده باشد

کھیس khees (اسم مث) ۱. خیش. پشمینه ۲. نخستین شیری که از گاو پس از زایش دوشند.

— نکالنا nikālna — (مص) خیش وا کردن پشمینه زدن.

کھیل kheel (اسم مث) ۱. برنج بو داده ۲. ذره

— اُڑ کر منہ میں نہ جانا ur kar munh meṇ na jāna (مص) چیزی را با کاردن بیا ... از دستش کشیدن

— ہو جانا ho jana — (ف ل) ذرہ ذرہ شدن

کھیل khail (اس مذ) ۱۔ بازی۔ شعبدہ ۲۔ قدرت

۳۔ سرزنش۔ ۴۔ چیز سہل۔ ۵۔ آلت

— بھنڈ کرنا bhand karna — (ف م) خراب

کردن کاری۔ خلل وارد ساختن۔

— تماشا (اس مذ) تفریح۔ بازیگری۔

— کود kood (اس مذ) جست و خیز۔ بازی و

ورزش۔ تفریح۔ لہو و لعب۔

— کے دن ke din — (اس مذ) کنایہ از دوران

طفولیت است

کھیلا کھایا khela khaya (صف) صاحب تجربہ

مجرب۔ کار کشتہ

کھیلنا khelna (ف م) ۱۔ بازی کردن۔ ورزش

کردن۔ قمار کردن۔ ۲۔ تحت تاثیر جن و پری

قرار گرفتن۔ ۳۔ سر جنباندن

کھینا khena (ف م) پارو زدن۔ ملاح

کھینچ khench (اس مؤ) ۱۔ کشش۔ جذب۔

جلب ۲۔ کمی۔ قلت

— تان کے tan ke — (ق) ... بزور ...

باشکال۔ ۴۔ کشش زیاد

— دینا dena — (ف م) کشیدن بہ پیش یا عقب جلب کردن

— کرنا karna — (ف م) کم کردن۔ کمتر کردن۔ مانع شدن

— لانا lana — (ف م) کسی را با جبر کشیدہ آوردن

کھینچنا khenchna (ف م) ۱۔ کشیدن و چیزی را بسو

بعقب یا سمت دیگر کشیدن۔ کم کردن ۲۔ دو

کردن۔ رسم کردن ۳۔ تحمل کردن ۴۔ آویختن

۵۔ تقطیر کردن۔ عرق کشی کردن ۶۔ قیمت افزودن

کھیوا khewa (اس مذ) پولی کہ برای عبور کشتی۔ قایق

و غیرہ مسافرین کشتی معین و گرفتہ میشود

— پار کرنا par karna — | (ف م)

— پار لگانا lagana — | نجات دادن۔

— پار ہونا hona — (ف ل) بساحل رسیدن

برطرف شدن زحمت و مصیبت۔

کھیوٹ khewat (اس مؤ) ۱۔ دفتر ... پاسدار

ماہیگیر۔ ۲۔ دفتر مالیات دیگر

— دار (اس مذ) شریک ۔ صاحب سہم در ملکیت ...

کہا kaha (اس مذ) ۱۔ گفت گفت۔ ۲۔ فعل ماضی بمعنی

کہنا kahna (ف م) ۱۔ گفتن ۲۔ گفتار۔ سخن ...

— سنا suna — (ا س مذ) ‏ } تقصیر معافت.

— سنی suni — (ا س مؤ) ‏ } عمر بیشی

— کرنا karna (مص) اجرا کردن دستور

— ماننا mānna — (مص) صحبت رای کسی را قبول کردن — توجہ بجو کسی را ان ساعت کرانت.

کہار kahār (ا س مذ) کسی کہ کار او آن ماعد تخت روان حمل کردن. عورت مسوقی و آب و اوزن و مشال آن نیز بلند

کہاری kahāree (ا س مؤ) اجرت حمل آب ظروف شستن و امثال آن

کہاں kahāg (استفہام) کجا — چه جا.

— کا ka — (قید باز) کجا — از چه جا.

کہانت kahānat (ا س مؤ) پیشگوئی — کاہنی علم نجوم

کہانی kahāni (ا س مؤ) قصہ — افسانہ — داستان.

— جوڑنا joarna — (مص) قصہ درست کردن. داستان ساختن.

کہاوت kahāwat (ا س مؤ) ضرب المثل گفتہ

کہر kohr } (ا س مؤ، مذ) بخار جوا
کہرا kohra

کہرام kohrām (ا س مذ) زاری گریہ و زیاد فغان. سوگواری

— مچانا machāna — (مص) گریہ و زاری با صدا بلند کردن

کہلانا kehlana (مص) وادار گفتن کردن — توسط دیگری گفتن.

کہن kahan (ا س مؤ) گفتہ ضرب المثل. و از گفتار سبک بیان.

کہنا kehna (مص) گفتن. تاکید کردن — عہد کردن. اظہار داشتن — بجا رای دادن. — گفتہ

— کرنا karna — } (مص) بدستور عمل کردن.
— ماننا mānna — } اطاعت کردن.

کہنے سے بات پرائی ہوتی ہے kehnay se bāt parāi hoti hae (ضرب المثل) حرفی کہ از دہن در آید از اختیار صاحب حرف می ماند

کہنی kohni (ا س مؤ) آرنج

— مارنا mārna — (مص) با آرنج زدن و ضربہ داشتن

کہیں kahiq (قید، مکانی) بہ جا۔ جایی
— سے se (قید) از جا۔ از جایی
— (قید) در بعضی جاہا۔ جایی۔ اینجا و آنجا۔
— نہ (قید) هیچ یک جایی۔
— گرجیں برسیں garjeq barseq —
ضرب المثل، موقعی گفته میشود که مردم عصبی و شور انگیز
حتی در این خصوص در زبان ملکی نازی بست که
گرنده کره در یلی ابجری
بکرمان زنده و نی مرسکری
— نہیں nahiq (قید، در حال کرنشانی در اثر
از کسی یا چیزی صحبت گفته میشود۔
— ہاتھوں کی لکیریں بھی مٹی ہیں hathoq
ki lakireq bhi miṭṭi haeq
ضرب المثل، آنچه مقدر است جاری میشود
کی ki } (حرف اضافه کسره مضاف و
کے kay } مضاف الیه)
کئی ka'i (صفت) چند تا۔ بسیار تعدادی متعدد۔
— ایک ek — (قید) چند تا۔ کمی مقداری
کیے kae (ضمیر استفهامی) چند تک۔ چه تعداد۔

کیا kya (ضمیر استفهامی) چه۔ چگونه۔ چرا۔ چقدر۔ آیا۔
— بات ہے kya bat hae (اصوات) شگفت
حرفی در آن نیست۔ عالی است
— پدی۔ پدی کا شوربا piddi-piddi ka shorba —
ضرب المثل، موضوع قابل توجه
نیست۔ مطلب ناچیزی است۔ معادل است با
"موش چیست که کله پاچه اش باشد."
— خوب (اصوات) قشنگ۔ زیبا۔ جالب۔ احسنت
کیاری kyari (اسم مؤنث) بستر گل۔ قسمت مشجر یا
مزرعه سرسبز
کیت kaet (اسم مذکر) ستاره دنباله دار۔ دم‌دار
۲۔ یک نوع میوه چوبی که ماده دارد۔
کیتلی ketli (اسم مؤنث) کتری۔ کتری (این کلمه خود
از kettle انگلیسی است)
کیٹ keet (اسم مؤنث) روشن۔ تشعشع۔
کیچ keech } (اسم مؤنث) گل۔ چرک۔ گل و لای
کیچڑ keechar } (۲) گل و لای
کیچڑ اچھالنا uchhalna — (اصطلاح) بنام کردن
بهتان زدن۔ برای کسی و بری کسی حرفهای بد گفتن۔

کیرا kaera (صفت) ۱. نابینا، کور چشم - ۲. دو رنگ چشم.

کیڑا kira (اِ۔مذ) کرم - حیوانِ حشرہ.

کیڑے مکوڑے kiray makaoray (اِ۔مذ) حشرات - کرم‌ها، ریزه حشرات الارض.

کیس kais (اِ۔مذ) ۱. موی سر - ۲. تاج خروس.

کیسا kaesa (کل۔استفهام) چگونه، چه طور - چطور، به چه حال، چرا.

کیسر kesar (اِ۔مذ) زعفران.

کیسری بانا kesari bāna (اِ۔مذ) لباس یا پارچه زعفرانی رنگ - ۲. لباس زرد رنگ که پوشیدن شب زفاف برای داماد لازم باشد

کیکر kikar (اِ۔مذ) درخت اقاقیا.

کیکڑا kaikṛa (اِ۔مذ) خرچنگ.

کیل keel (اِ۔مؤنث) ۱. میخ - گل میخ - ۲. میخ زیور که زنان در بینی آویزند و شکل گل و گاهی دارد

— کانٹا kānṭa (اِ۔مذ) اسلحه، سلاح جنگ

کیلی keeli (اِ۔مؤنث) میخ چوبی - محور چوبی.

کیلا keela (اِ۔مذ) ۱. میخ طویله، میخ بزرگ - ۲. مرغان تیز دندان، جیوهای دیگر

کیلنا keelna (فعل) ۱. افسون کردن مار که آسیب نرساند - ۲. دعا خواندن بر چهار گوشه زمین تا آسیب به آن نرسد - ۳. افسون کردن، طلسم کردن

کینچل kaiṅchal } (اِ۔مؤنث) پوست مار.
کینچلی kaiṅchli }

کیفی kaefi (صفت) مست، سرخوش - در حال نشئه

کینڈا kaeṇḍa (اِ۔مذ) ۱. قالب - ۲. طرح، نقشه، طرز، شکل - ۳. عیار - ۴. طرز - ۵. روش، طریقه.

کیوں kyooṅ (کل۔استفهام) چرا - برای چه - به چه علت

— کر kar (قید) چگونه - چرا - برای چه

— کہ (قید و حرف ربط) زیرا که - چون که، به علت اینکه، برای اینکه

گ

گا ga (۱) پسوند بصیغۂ فعل مستقبل (۲) با اول شخص، دوم شخص، سوم شخص مفرد مثال: آؤں گا

kouga یعنی تو ام آمد، ۲. فعل امر درمعنی

گانا gāna یعنی آواز خواندن.

گابا gāba | (۱) اسم مذکر ۱. جوانہ برگ تازہ درخت

گابھا gābha | ۲. پنبہ کشت، ۳. قسمت نرم اندرونی درخت، ۴. نام آلی از چند دانہ

۵. سبز چوبی

گابھ gābh (۱) اسم مذکر ۱. آبستنی حیوان ۲. حمل آن

نیسں کال

— ڈالنا dālna — (مص) سقط جنین کردن (حیوان)

گابھن gābhan | (صفت)

گیابھن gyābhan | حیوان آبستن

گات gāt (۱) اسم مؤنث ۱. بدن ہیکل، پیکر، قامت ۲. جمال محبوب ۳. ظاہر خوش نما محبوب

— ابھرنا ubharna — (مص) برآمدن سینۂ دختر را علامت بلوغ است.

— اُمگنا umagna — (مص) برآمدن سینۂ دختر که علامت بلوغ است بلکہ شدن پستانہای زن

گاتی gāti (۱) اسم مؤنث چادری کہ زنان بر دوش خود انداختہ بر سینہ خود پیچند.

گاتے گاتے آدمی کلاونت ہوجاتا ہے

gātay gātay ādmi kalāwant hojāta hae (ضرب المثل) از اہمال کسی کار دوام مجموعہ ماہر میشود. معادل: کار نیکو کردن از پر کردن است.

گاج gāj (۱) اسم مؤنث ۱. برق. ۲. رعد، مجازاً قہر غضب

گاجر gājar (۱) اسم مؤنث ہویج زردک

— مولی mooli — (۱) اسم مؤنث چیزی بی ارزش بسیار ارزان

گاجنا gājna (مص) ۱. غریدن رعد ۲. شاد شدن.

گاد gād (س مث) ته‌نشین مواد که در ته مایعی گرد
مواد خارجی است.

— بیٹھنا baeṭhnā — (مص) رسوب کردن
ته‌نشین شدن.

گادا gādā (س مذ) گندم و جو در خوشه که سبز و خشک
و رسیده نشده باشد ـ گندم خام برشته شده

گارا gārā (س مذ) گل ـ خاک ـ آب و ...

گارد gārd (س مذ) نگهبان ـ پاسدار ـ سرباز ـ این کلمه
انگلیسی guard است، گارد.

گاڑا gāṛā (س مذ) گودال تنگ ـ کمین‌گاه ـ
گودال بزرگ ـ ... از ... گاڑنا
یعنی دفن کردن در زمین

— بیٹھنا baeṭhnā — (مص) در کمین‌گاه نشستن
فرو نشستن ـ در انتظار شکار در کمین‌گاه نشستن

گارڈن پارٹی gārḍan pārṭī (س مث)
مهمانی عصرانه که معمولا در باغ داده می‌شود و در آن
با چای و شیرینی و میوه پذیرایی می‌شود، این کلمه
انگلیسی garden party است.

گاڑنا gāṛnā (مص) دفن کردن ـ پنهان کردن ـ فرو کردن

درخت و غیره فرو کردن و کوبیدن میخ و غیره.

گاڑھ gāṛh (س مث) (ذ ـ ز) مصیبت ـ دشواری

— پڑنا paṛnā — (مص) دشواری و اشکال پیش آمدن

گاڑھا gāṛhā | (صف) غلیظ ـ کثیف ـ در اصطلاح
گاڑھی gāṛhī | عوام صمیمی ـ ... یا ... خشم

... ... ـ ... (س) ... و مصیبت و ...
...

گاڑھی کمائی kamāee — (س مث) مالی که
با مشقت و سختی زیاد به دست آمده باشد.

گاڑی gāṛī (س مث) گاری ـ ارابه ـ ... اتومبیل

— جوتنا jotnā — (مص) ... گاو ... بستن
برای بستن به ... گاری

گاس gās (س مث) گاز

گاگر gāgar (س مث) ظرف آب ـ ...

گال gāl (س مذ) گونه ـ رخسار ـ لپ

— بجانا bajānā — (مص) لاف زدن ـ ... و ...
... در آوردن

— پٹک جانا paṭak jānā | (مص) ...
— پچک جانا pachak jānā | ... و ...

— پھلانا phulāna (ف ل) رنجیدن.

— سجانا sujāna — (ف ل) رنجیدن و ملامت

تلخ شدن

— والا جیسے مال والا ہارے wāla —

jiray māl wāla hāray (ضرب المثل)

در مقابل آدم زبان دراز سکوت کردن بہتر است

گالا gāla (اس مذ) پنبہ زدہ شدہ کہ آن را برای

بستن گلولہ کردہ باشند — پنبہ.

گالی گلوچ (اس مؤنث) فحش — ناسزا — دشنام

— بکنا — bakna (مص) فحش دادن

— دینا — dena ملامت کردن — ناسزا

— سنانا — sunana گفتن

— گفتا — گلوچ galoch — gufta —

(اس مؤنث) فحش و ناسزای دو طرفہ

گانا gāna (مص) خواندن — مدح گفتن

(اس مذ) موسیقی — آواز

بجانا bajāna — (ف ل) ساز و آواز خواندن

و نواختن (موسیقی)

گاؤ بجاؤ گوڑی نہ پاؤ gāo bajāo

koun na pāo (مثل) زحمت زیاد کشیدن و هیچ

نگرفتن نان ناکشش

گانٹھ gānjh (اس مؤنث) گرہ — بند — مفصل — عقدہ

بستیل — مشکل — دشواری — حق.

— باندھنا bāndhna — (ف ل) در فکر داشتن.

— جوڑنا joarna — (ف ل) نکاح کردن — عقد کردن

— کا پورا ka pura — (اس) پول دار شدن.

— کا پورا عقل کا اندھا ka pura aql —

ka andha (مثل) پولدار نفہم احمق

— کا دینا اور لڑائی مول لینا ka de nau —

aur lajāee mool le'na (ضرب المثل)

خود دادن و دردسر خریدن.

— کاٹنا kāṭna — (ف ل) جیب بری کردن

— کرنا karna — (ف ل) سارقی و توطئہ کردن.

— لینا le na — (ف ل) تعریف کردن. — جمع قول

و موافق کردن کسی را.

گانٹھنا gānṭhna (مص) متحد کردن کسی را با خود

وفق کردن حریف — جمع کردن — مرمت نمودن

تعمیر کردن کفش

گانجا gānja (ا) (س۔ مذ) بنگ۔ برگ ۔
گانجھا ganjha } چیزے ست با زکہ از آں بنگ

سازند۔

گانڈ gānd } (ا) (س۔ مث) مقعد۔ کون۔
گانڑ gāṛ } مقعد۔

گانڈو gāndoo (ا) (س۔ مذ) لوطی۔ کون دادہ۔

حیز۔ مجازاً ترسو۔

گانڑ پھاڑنا phārna ۔ (ا) (ص) ترسانیدن۔

سخت تعجب کردن

۔ پھٹنا phatna ۔ (ا) (ص) ترسیدن ازکسی

و ترس شدید بودن

۔ چلنا chalna (ص) اسہال داشتن

۔ میں گھسا جانا meṉ ghusa jāna ۔

(ص) چاپلوسی کردن۔ رشوت کردن۔ ما پا بیچا

دادن کسی

گانسنا gāṉsna (ص) سوراخ کردن۔

باہم سوراخ کردن۔

گاؤں gāoṉ (ا) (س۔ مذ) گاؤ۔ بزرگ جسم

۔ خراس karās (ا) (س۔ مذ) گاؤ بزرگ آسیاب۔

گاؤ خُمطارکی۔ مرد آب۔

۔ زور zoar ۔ (صف) پُر زور۔ مسمو۔ قوت۔

گاؤدی gāodi (صف) احمق۔ کودن۔ منگ ابلہ

گاؤں gāoṉ (ا) (س۔ مذ) دیہہ۔ قریہ۔ دہ روستا۔

گاہک gāhak (ا) (س۔ مذ) خریدار۔ مشتری۔

گاہکی gāhki (ا) (س۔ مث) فروش۔ معاملہ۔

گاہن gāhan (ا) (س۔ مذ) تماز زمین صاف کی۔ خرمنگاہ

گاہنا gāhna (ص) کوبیدن۔ خرمن کوبیدن۔

خوشہ جدا کردن۔

گائے gāay (ا) (س۔ مث) گاؤ ماده۔ کنایۃً آدم

سادہ دل۔ نادان۔ ساکت

گاہک gāyak (ا) (س۔ مذ) آوازہ خوان۔ خوانندہ۔

گائن gāyen (ا) (س۔ مث) خوانندہ۔ زن آوازہ خوان

گبد gabad (صف۔ مذ) چاق۔ فربہ۔ تنومند

گبرو gabroo } (صف)
گھبرو ghabroo } نوجوان۔ مرد جوان۔

گبھا gabbha } (ا) (س۔ مذ)
گبّا gabba } رختخواب۔ تشک۔ درم

گپ gap (ا) (س۔ مث) گپ۔ حرف بیہودہ۔

شاہیر۔ ازجیب ۔ لاف و گزاف

— شپ shap (اس مث) گپ، سخن بیہودہ، صحبت بیہودہ

— مارنا māma | (مص) گپ زدن
— ہانکنا hānkna | صحبت بیہودہ کردن، دروغ گفتن

گپھا guppha (اس مذ) مُگور، حزام

گپت gupt (صفت) پنہان، مخفی، نامرئی

— دان (اس مذ) گنجی و مسر خانہ کہ مخفیانہ ساختہ میشود

— مال (اس مذ) گنجی، ثروت پنہان

گپتی guptī (اس مث) شمشیر کہ در یک عصا پنہان است (صفت) مخفی، پنہان

گپ چپ gup chup (قید) در نگی، جیب، پنہانی. زرجل (اس مذ) یک نوع بازی کودکان

گبریلا gobrila (اس مذ) حشرۂ گہ نوع سوسک کہ در سرگین نم سکونت دارد، و نیز گلوله سرگین درست مینماید

گپڑ gupar (اس مث) صحبت بیہودہ، حرف لی پروا

— چوتھ chauth (اس مث) صحبت نامفہوم، مہمل

— شپڑ shapar (اس مث) مہمل، صحبت بی معنی و بیہودہ

گپکنا gapakna (مص) بلعیدن، فرو دادن، بلع

گپکنا gupakna (مص) ناگہان گرفتن، چیزی را کہ در ہوا در حرکت است با دست گرفتن

گپھا gupha (اس مث) غار، سوراخ حیوانات، حفرہ

— میں بیٹھنا men baethna (مص) استعفا، عزلت گزیدن، ترک دنیا کردن

گپی gappī | (صفت) دروغگو، وراج، پرحرف
گپیا gapyā | گپ زن

گت gat (اس مث) حالت، روش، کیفیت، ملازم حرکات رقص و سرود، ہم فرست و آہنگ موسیقی، یک نوع رقص

— بجانا bajana (مص) یک نوع آہنگ و موزون کردن آہنگ موسیقی ہنگام نواختن

— بھرنا bharna | (مص) آہنگ ساز
— ناچنا nachna | رقصیدن

گت کا kā (صفت) چوب سفید، قابل سوزش

ـــ کرنا karna (مص. م.) وضع نامطلوب در آوردن.

ـــ بنانا banāna (مص. م.) وضع خاص اختیار کردن.

آهنگ موسیقی را مطابق وزن شعر، و به دو ن درآوردن.

ـــ ہونا ho'na (مص. ل.) بیکار شدن، چرخ چرخ شدن.

مناسب بودن.

گتا gatta (اسم مذ.) مقوا.

گتھی guttha (اسم مث.) گره. ۲. پیچیدگی. دشواری. ۳. مجم ری.

ـــ پڑنا paṛna (مص. ل.) گره خوردن. ۲. بغرنج ایجاد اشکال شدن.

گتکا gatka | (اسم مذ.) چوب عصا مانند که در
گدکا gadka | بالای آن سپر چرمی پوشانده و در تمرین شمشیربازی بکار می‌برود.

گتھم گتھا gutham guttha (اسم مذ.) زد و خورد. نزاع. برخورد تن به تن. کتک کاری.

گتھنا guthna (مص. ل.) در هم آمیختن. درگیر شدن. ۲. مهدوم شدن. ۳. سخت مشغول شدن.

گتھوان guthwān (صف.) تا بیده. سرشته. بهم بافته.

گٹ gaṭ | (اسم مث.) گره. ۲. مج. ازدحام.
غٹ ghaṭ | انبوه.

گٹا gaṭṭa (اسم مذ.) ۱. مفصل. بین استخوان بلند. ۲. قوزک. ۳. قوطی در راه آب. جای اتصال دو لوله. ۴. داغ پیشانی مسلمانان که در نتیجه سجده زیاد نماز گزار بوجود میآید.

گٹاgupa (اسم مذ.) پاره آجر و خشت. ۲. (صف.) کوتاه قد. کوتوله.

گٹک giṭak | (اسم مذ.) گلوله یا قرص سرداغ کلک
گٹک giṭṭak | که بین سوراخ سر قلیان و خاکستر آن گذارند. (صف.) کوتاه قد. کوتوله.

گٹکا guṭka (اسم مذ.) ۱. تحفه کوچکی برای عقد معمولی از سنگ، زر، ورق مخلوط ... ۲. ... ۳. شطرنج.

گٹکری guṭkiri (اسم مث.) پیچ آواز.

ـــ لینا lena (مص. م.) تحریر زدن. آواز خواندن.

گٹکنا guṭakna (مص. ل.) بقبق کردن و خوردن. مثل فضولات کبوتر.

گٹ گٹ gatgat (اس مؤنث) صدائی کہ از نوشیدن
آب یا چیز رقیق از گلو برآید۔ غرت غرت۔
گٹھ gath (اس مؤنث) مخفف گانٹھ بمعنی گرہ۔
۲۔ تخم برگ۔

بندھن bandhan	(اس مذکر) گرہ بستگی	
جوڑا joṛa	(جمع بندھنگا) (اردو کلام)	

بندو باش چوشیدن و در آتش جلیان (اس)
و ملیدہ و مند ۲۔ یکدل و شکست مثل دو مغز
گٹھا gaṭha (اس مذکر) بستہ پشتہ علف و امثال آن
گٹھانا gaṭhāna (مصدر متعدی) وصل کردن چیزی با دست
دیگری۔ تعمیر کردن۔ دوختن
گٹھائی gaṭhaee (اس مؤنث) دوخت
گٹھڑ gaṭhar (اس مذکر) بقچہ بستہ بزرگ مسل بار
گٹھڑی gaṭhṛi (اس مؤنث) بقچہ بستہ کوچک۔
— باندھنا bāndhna — (مصدر) جمع کردن و بستن
ثروت و برکت یا زر جمع کردن۔ ۲۔ دو ختن مال

گٹھ کٹ gaṭh kaṭ	(اس مذکر) جیب بر	
گٹھ کٹا guṭh kaṭa		

گٹھل guṭhl (اس مذکر) گٹھلی۔ (صفت) احمق کودن

بزرگ سخت سخت۔ مجمد۔ منعقد شدہ ذہن۔
گٹھلی guṭhli (اس مؤنث) ہستہ تخم میوہ۔ ۲۔ غدہ و پیلہ
در زیر پوست و بر عضو ظاہر شود۔
— گٹھلے ہو جانا guṭhlay ho jāna
(مصدر) کند شدن دندان از خوردن چیز ترش۔
گٹھنا gaṭhna (مصدر لازم) وصل شدن درست شدن۔ جلد
شدن۔ تعمیر شدن
گٹھوائی gathwāee (اس مؤنث)
مزد تعمیر و دوختن
گٹھوت gaṭhaot (اس مؤنث) اتحاد و اتفاق میان دو نفر
گٹھیا gaṭhya (اس مؤنث) وجع المفاصل
گٹھیلا gaṭhula (صفت) پر گرہ۔ ۲۔ محکم و تنومند
گٹی giṭṭi (اس مؤنث) قرص۔ ۲۔ قطعہ کوچک سنگ
گج gaj (اس مذکر) میل۔
— نال nal (اس مؤنث) توپ بزرگ۔ توپ قلعہ شکن۔
گجر gajar (اس مذکر) زنگی کہ در قدیم برای نشان
دادن وقت و ساعت روز یا شب در ساعت
چہار و ہشت زدہ میشد۔ وقت صبح صادق۔
۲۔ مخفف گاجر بمعنی ہویج

— دم dam | (۱) س مذ، ساعت چهار صبح ساعت
— بجے bajay | چهار بعد از نصف شب

— کا وقت ka (۱) س مث، قبل از طلوع آفتاب

گجرا gajra | (۱) س مذ، ۱- دست بند گل ...
گجری gajri | (۱) س مث، گل سم پیچیده دست کسده

نتال بر ساعد و پا بندند ۲- ...

گجری gujri (۱) س مث، مخفف گوجری (گوجری)

را ببینید

گج گاه gaj gah (۱) س مذ، منگوله‌های که برای زینت

در دو طرف ... اسب

گجگجا gijgija | (صف) ۱- نفیس، نازک ۲- نرم
گجگجی gijgij | ... کامل

گجگجانا gijgijana (مص ل) ۱- حرکت حشرات.

حرکت ... ۲- ...

صدا دادن ... در وسط ... وقتی ...

... (دهند).

گجوا gujwa (۱) س مذ، ...

گجها gujha (۱) س مذ، ... ثروت

... ، ... انبار.

— مارنا marna (۱) ... سوال ...

تعریف کردن ...

گجھی gujhu (۱) س مث، ۱- ... پنهان ۲- مخفف

... دقیق.

— چوٹ choat — (۱) س مث، ...

...

— مار mar — (۱) س مث، ...

... .

گجیا gujiya (۱) س مث، ۱- یک نوع ...

... ۲- ... شیرینی.

گچ gach (۱) س مث، ۱- سقف یا کف ...

آجر و آهک یا سیمان ساخته شده و محکم است

۲- ... صدائی که ...

در ... صدائی که ...

... گوشت ...

گچاگچ gachagach (۱) س مث، صدائی که ...

چاقو ... وغیره ... گوشت ...

گچ پچ gach pach (۱) س مث، ...

... .

گچھا guchchha (اِ.مذ.) ۱. دسته. خوشه. چند گل

و یا میوه که سر هم چسبیده و در یک شاخه باشد

۲. گره در نخ و امثال آن. ۳. حلقه‌ای که چند کلید

در آن است

تارا ـ tāra ـ (اِ.مذ.) ستاره و زینت. خوشنمائی

گچھی guchhi (اِ.مث.) ۱. غنچه گندم و جو.

۲. (صفت) خار آلود

گد gad (اِ.مث.) صدای ضربه. صدای تاپ

تاپ که از زدن کسی یا چیزی در میاید.

گداگد gadāgad (اِ.مث.) صدای پی‌در‌پی

و متواتر

گِدھ gid (اِ.مذ.) یک نوع کرکس. دالخوار.

مردارخوار. ـ یک ادم با باک که در ... مثل

کرکس مردار میخورد

گداکا gadāka (اِ.مذ.) ۱. صدای که از افتادن

چیز سخت روی چیز سخت دیگر در آید

۲. اسم معشوق ...

گداگری gadāgari (اِ.مث.) گدائی

گدالا gadāla (اِ.مذ.) کلنگ ... که برای کندن

زمین بکار میرود. بیلچه.

گدام godām (اِ.مذ.) انبار (این کلمه از انگلیسی

godown آمده است)

گد بد gad bad (اِ.مث.) صدای که در افتادن پی‌در‌پی

چیزی در میاید. صدای ضربه چوب و ... بر چیزی

گدبدا gadbada | (صفت) تنومند. فربه. چاق.

گدبدی gadbadi | قطور.

گدا gadda (اِ.مذ.) ۱. تشک نرم ۲. خوشه‌ای که از چند گل

بسته شده باشد ۳. فربه. گول

ـ لگانا lagāna ـ (اِ.ل) تماس کردن.

تماس زدن

گدے بازی gadday (اِ.مث.)

خودنمائی. تملق.

گدا gudda (اِ.مذ.) ۱. شاخ کلفت درخت.

۲. مشت. دست که انگشتان آن بسته باشد

گدر gaddar (صفت) میوه نیم‌رس. میوه کال.

گدرانا gadrāna (مص.) نیم‌رس شدن میوه

بر درخت. ۲. نزدیک شدن شباب

و جوانی آدم.

گدراہٹ gadrāhaṭ (اسم مؤنث) نیم رسیدگی میوه. رنگ رسیده بودن میوه. نیمرسیدگی میوه.

گدڑی gudṛi (اسم مؤنث) پلاس. لباس ژنده. پلاس کهنه وصله دار.

— میں لعل meṉ la'al (صفت) (مجازاً) کنایه: صاحب هنری در خانواده فقیر و حقیر.

گدکا gadka (اسم مذکر) چماق چوبی که برای تمرین شمشیربازی استعمال میشود.

گدگدا gudguda (صفت) ۱. نرم. ملایم. ۲. چاق. فربه.

گدگدانا gudgudāna (مصدر) ۱. غلغلک دادن. ۲. تحریک کردن با دست.

گدگداہٹ gudgudāhaṭ (اسم مؤنث) غلغلک.

گدگدی gudgudi (اسم مؤنث) حالتی که از غلغلک شدن دست میدهد.

گدلا gadla / گدلی gadli (صفت) گل آلود. کثیف. چرک. تیره. خفیف.

گدلاپن gadlapan (اسم مذکر) تیرگی.

گل آلودگی. چرک.

گدلانا gadlāna (مصدر) آلوده کردن. گل آلود کردن.

گدنا gudna (اسم مذکر) خال رنگی که بر بدن کوبند. ۲. (مصدر) خال کوبیده شدن.

گدھا gadha (اسم مذکر) الاغ، خر. (مجازاً) کنایه از آدم احمق و کودن.

— پن pan (اسم مذکر) حماقت. نادانی. خریت.

گدھی gadhi (اسم مؤنث) الاغ ماده. ماچه الاغ.

گدھے پر چڑھانا gadhay par charhāna (مصدر) ۱. سوار کردن کسی را بر الاغ. ۲. بدنام کردن. رسوا کردن.

— پر سوار کرنا par sawar karna — (مصدر) بی آبرو کردن کسی را. رسوا کردن.

— پر کتابیں لادنا par katābeṉ lādna — ضرب المثل (ر.ک) ضرب المثل از آیه شریفه در سوره جمعه قرآن است. مثل الذین حملوا التوراة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا. سعدی نیز همین آیه را در نظر داشته است که میگوید:

علم چندان که بیشتر خوانی — چون عمل در تو نیست نادانی

زحمتی بر خود داشتن ۔ جاپلوسی بر اہل کسی بایں چند

__ کو حلوا کھلا کر لاتیں کھانا ko halva ـ

khila kar lāten khāna ضرب المثل

سزای نیکی بدی است۔ در ترجمہ این عبارت این

است: حلوا خوراندن و لگد خوردن ازو

__ کے ہل چلوانا ke hal chalwāna ـ

(مص) خراب کردن۔ ویران کردن۔ از بیخ و بن کندن

ویران کردن

__ والا wāla ـ (ص مذ) صاحب الارض ـ کسی کہ

ارض کرایہ میدہد۔

گدی gudi (اس مؤ) محل گردن حصہ گاہ ی پشت

تعبیر نشستن است

گدی guddi | (اس مؤ) قفا، پشت گردن
گدّی guddh. |

__ بھانا bhānna ـ | (مص) پشت گردن
__ ناپنا nāpna ـ | بیکس ردن

گدّی gaddi (اس مؤ) ۱۔ مسند ۔ تشکچہ

بالش۔ مسند تخت سلطنت۔

__ پر بیٹھنا par baethna ـ (مص) تخت سلطنت

نشستن ـ بر تخت جانشینی بولیات مسند رسیدن۔

__ نشین (ص مذ) ۱۔ سلطان، پادشاہ ۲۔ متولی

مزار اولیاء اللہ

__ نشینی (اس مؤ) جلوس تخت سلطنت۔

۲۔ پوستین ـ قطعہ پارچہ جمع کرده که در زیر گذارند تا

برای نمد ـ قطعہ پارچہ دولا کرده وسط آن چند

گذارده و بر دست بندند تا از ضربہ دست آسیب ۳۔

تشک یا پارچہ چند دولا شده که بر پشت اسب

اشتر برای نشستن بر آن گذارند، ۴۔ دستہ جعبہ

گدیلا gadela (اس مذ) ۱۔ تشک ۔ گدہ ۲۔ تشک

بر پشت فیل برای نشستن بر آن گذارند۔

گڈ gad (اس مذ) ۱۔ اتحاد ۔ اتفاق ۲۔ با چند نفر

__ بد bad ـ | (ص) بہم، مخلوط ۔ قاطی ۔
__ مڈ maḍ ـ | درہم برہم

__ مڈ ہونا hona ـ ـ (مص) مخلوط شدن ۔ قاطی شدن

گڈ gud (ص، انگ) خوب ـ نیکو ۲ـ شریف

(این کلمہ انگلیسی good است)

گڈّا gadda (اس مذ) گاری که گاو آن را میکشد

گڈّا gudda (اس مذ) عروسک که از پارچہ درست شده باشد

— بنا کے جوتے مارنا bana ke[1] jootay mārna (مص.) مجازاً کسی را بعد از تجلیل رسانیدن سپس او را خوار یا آبرو کردن.

گڈی guddi (اس. مث.) ۱. مادرک. ۲. مفصل (بند استخوان).

گڈی gaddi (اس. مث.) بستهٔ کوچک چیزی کرده شده و بستهٔ چیزی مخصوصاً اسکناس.

گڈریا gadarya (اس. مذ.) چوپان

گڈس آفس guds āfis (اس. مذ.) دفتر حمل بار انبار ه به وسیله راه آهن و این واژه انگلیسی goods office است.

گدھا gadhā (اس. مذ.) الاغ. و به آدم نادان گاو هم گفته می‌شود.

— جیتنا jeetna — (مص.) ۲. گاهی به معنای آن هم انجام دادن

گدھی gadhi (اس. مث.) الاغ کوچک

گر gur (اس. مذ.) ۱. فرمول، قاعده. ۲. کوچک ۳. معمولاً گُر که معنی راه حل را معلوم می‌سازد است

— بھائی bhāi — (اس. مذ.) همسلک، هم مرد، و بیشتر مکتب روحانیت.

— مکھی mukhi — (اس. مث.) مخل کرکتاب مقدس فرقه سیکها garant به آن نوشته شده است.

گرا gira (صف.) محتاج، فقیر، ذلیل، افتاده. مصدر آن که صیغه ماضی از مصدر گرنا gırna بمعنی افتادن است

— پڑا para — (صف.) افتاده که کنایه از خوار و ذلیل است.

گراری girāri (اس. مث.) ۱. قرقره ۲. چرخ چاه که طناب یا ریسمان پیچیده می‌شود.

گرام grām (اس. مذ.) قریه، دهکده. این کلمه غالب با کلمه دیگر ترکیب شده بکار می‌رود مثل بلگرام bilgram که نام شهری است.

گراموفون grāmofon (اس. مذ.) گراموفون و این کلمه انگلیسی gramophone است.

گرانا girāna (مص.) انداختن

گراؤ girāu (صف.) ۱. افتاده ۲. افتادن کسی یا چیزی که شرف و افتادن باشد

گر پڑنا gir paṛna (مص) بر زمین افتادن. لغزیدن.

گرتا پڑتا girta paṛta (قید) | بزحمت.
گرتے پڑتے girtay paṛtay |
با اشکال. بسختی. افتان و خیزان.

گرج garaj (اس مث) ۱. رعد. غرش ابر. ۲. غرش شیر. ۳. جیغ

گرجا garja (اس مذ) مرد اپید رنگ خورده.

گرجا girja (اس مذ) کلیسا. معبد ترسایان.

گر جانا gir jāna (مص) گر پڑنا را ببینید.

گرجنا garajna (مص) ۱. غریدن ابر. رعد شدن ۲. غریدن شیر. ۳. جیغ زدن در حالت خشم و غضب.

گرد gard (اس مذ) ۱. غبار. گرد. ۲. ہیچ. ناچیز. بی رونق.

گردا garda (اس مذ) گرد. غبار.

گردان (اس مث) ۱. دوره. مطابق ترتیب و قاعده ۲. صرف افعال.

گردانا gardānna (مص) ۱. صرف کردن تمام صیغه های یک فعل. ۲. دوره کردن یک درس یا کتاب و امثال آن. ۳. متوجه کردن ۴. جمع کردن. دوره کردن با درس و چیزهای دیگر. ۵. قبول کردن.

گردانی gardānī (اس مث) چادر یا سرپوشی که زنان موقع نماز خواندن بر سر یا در بر میکنند.

گرد آور girdāwar (اس مذ) بازرس میدار حساب املاک و مزارع دهکده.

گرد آوری (اس مث) ماموریت گرد آور. گشت و سیر بازرس در قراء و مزارع.

گرد پوش gard posh (صف) غلاف کاغذی و غیره که بر روی جلد کتاب کشند.

گردش میں آنا gardish meṉ āna (مص) به مصیبت گرفتار شدن. برگشت اقبال.

گردنامہ (اس مذ) سیح م. قطعه کاغذ مربع که برای دعا نوشته میشود و برستون عبارت خانه و یا خدمت آویزند تا کسی که دزدی عمل را اقرار کرده باز گردد.

گردن کش (صف) یاغی. متکبر. مغرور. سرکش.

— کشی (اس مث) یاغیگری. نافرمانی. شرارت.

— میں ہاتھ دینا — meṉ hāth de'na (مص) نوازش کردن. اہانت کردن.

گرد و پیش girdo peesh (اسم مذکر) گرداگرد۔ اطراف۔ جوانب۔ ہمسائگی۔ قرب و جوار۔

— و نواح (اسم مذکر، جمع) ل۔ اطراف۔ حومہ۔ سواد شہر۔

گردہ gurda (اسم مذکر) بفتح اوّل۔ قلوہ۔ کلیہ

گرفت gareft (اسم مؤنث) ۱۔ مواخذہ۔ عیب گیری۔ اشتباہ۔ اعتراض ۲۔ قبضہ (دست، چیز کا)۔

— کرنا karna (مصدر) ۱۔ گرفتن ۲۔ اعتراض کردن۔ عیب جوئی کردن۔

گرفتگی gareftagi (اسم مؤنث) ۱۔ دستگیری۔ توقیف۔ بازداشت۔ ۲۔ لکنت زبان ۳۔ افسردگی۔ دلتنگی۔

گرفتہ garefta (صفت) بفتح ت۔ بازداشت شدہ۔ اسیر۔ توقیف شدہ۔ دستگیر۔

گرگا gurga (اسم مذکر) ۱۔ پیشخدمت جوان۔ شاگرد آشپز۔ ۲۔ (صفت) شریر۔ بدکار۔

گرگ بغل / گرگ بغلی (اسم مذکر) بشسی و دست نما۔ ماہی آشیمن۔

گرگٹ gurgat (اسم مذکر) حربا۔ آفتاب پرست

گرمائش (اسم مؤنث) گرمی۔ تپش۔ ہیجان۔ تحریک۔

گرما گرم (صفت) ۱۔ داغ داغ۔ بسیار داغ ۲۔ خونگرم۔

گرما گرمی (اسم مؤنث) ۱۔ حرارت۔ ۲۔ مجادلہ۔

گرماہٹ garmāhat (اسم مؤنث) شوق، حرارت آمیز۔

گرمجوشی (اسم مؤنث) خونگرمی۔ دوستی مخلصانہ۔ خلوص۔ محبت۔

— خو / — مزاج (صفت) تندخو۔ عصبانی

گرمانا garmāna (مصدر) ۱۔ گرم شدن۔ مست یا شہوتی ۲۔ خشمگین شدن۔ خشمگین شدن۔ ہیجان آمدن

گرم مسالہ garam masāla (اسم مذکر) بفتح میم۔ مخلوط تند ادویہ طعام۔

گرمی (اسم مؤنث) ۱۔ تمام معانی گرم۔ فارسی دارد۔ ۲۔ محبت۔ خلوص۔ ۳۔ تندی و تیزی۔ ۴۔ کنایۃً سوزاک۔ آتشک۔ ۵۔ شہوت۔ خواہش نفسانی

— چڑھ جانا charh jāna (مصدر) اختلال حواس پیدا کردن۔

— ہونا hona — (مص ل) زیاد شدن گرمی ہوا در تابستان. ۔ در باں، بجتو برای تیکیس شدن

گرنا girna (مص ل) افتادن. بزمین خوردن. پست شدن. تنزل کردن. سقط شدن جنین. مغلوب شدن

گرنتھ garanth (اس مث) کتاب مقدس در دین سکھ.

گرنتھی garanthi (صف) مؤلف ، عالم ، قاری کتاب گرنتھ.

گرو guroo (اس مذ) استاد ، رہنما ، پیشوای مذہبی. مرشد. پیر.

— گھنٹال ghantal — (اس مذ) استاد بزرگ. پیر و مرشد بزرگ. ۔ هوشیار. عیار.

گروا garwa	(صف) سنگین.	
گروی garwi مث	بزرگ	

گروپ groop (اس مذ) دسته. جمع. گروه (این کلمه انگلیسی group است).

گرہ پڑنا gira parna (مص ل) پیچ. بند. گره زده شدن. اختلاف در اتحاد و دوستی بین دو نفر. کنایه گره در کار افتادن

— کھلنا khulna (مص ل) فتح شدن. تمام شدن

رفع شدن اشکال در کار.

— میں باندھنا men bāndhna — (مص م) بخاطر سپردن. فراموش نکردن.

— بر bur — (صف) جیب بر.

— کاٹ kāt —	(صف) جیب بر.	
— کٹ kat —		

گرہستن girhastan (اس مث) زوجه. کدبانو. زن دارای شوہر و فرزند.

گرہستی girhasti (اس مذ) عیالدار. صاحبخانه. خانوادہ.

گرہن gurhan	(اس مذ)	
گہن gahan	کسوف و خسوف.	

— پڑنا parna —	(مص ل) کسوف و خسوف	
— لگنا lagna —	شدن. گرفتن خورشید	

یا ماه. ۔ لکه دار شدن.

گری giri (اس مث) مغز هسته میوه. تخم.

گرّی garri (اس مث) چرخ. چرخ چاه که طناب بدور آن می پیچد.

گڑیا gurya (اس مث) عروسک. (اسم فاعل) کرامستوری نقرات ظریف است.

گریبان گیر guraybāṉ geer (صفت) سرداد ۔ مزاحم۔

— **میں منہ ڈالنا** — meṉ muṉh ḍālna (مص) عیب خود دیدن ۔ از سو رفتار خود شرمندہ شدن ، اعتراف کردن۔

گریجویٹ gira juait (اسم، مذ) فارغ التحصیل لیسانسیہ (انگریزی graduate) است۔

گڑبڑ gaṛ baṛ (اسم مؤنث) شلوغ غوغا بی نظمی ، اغتشاش

گڑبڑاہٹ garbaṛāhaṭ

گڑبڑی garbaṛi

هرج و مرج ۔ ازدحام ، ...

گڑبڑ ہونا — hona (مص) مشوش بودن ۔ درہم بودن شلوغ بودن ۔ شلوغ شدن۔

گڑپ garap (اسم مؤنث) ۔ صدای ... آسان

غڑپ garap ... وقت چیزی در جیزی ...

... صدای ... بلعیدن مایع از گلو ...

گڑپنکھ gaṛ pankh (اسم مذکر) پرندہ ای کہ ...

... بزرگ دارد ۔ ... که لباس ... پوشیدہ است

گڑ کھانا اور گلگلوں سے پرہیز guṛ khanā aor gulgulon se parhaiz (ضرب المثل) پرہیز کردن از ... کوچک و انجام دادن ... بزرگ۔

— **کہنے سے منہ میٹھا نہیں ہوتا** — kahnay se muṉh meeṭha nahiṉ hota (ضرب المثل) از گفتن حلوا دہن شیرین نمیشود۔

گڑگج gargaj (اسم مذکر) برج قلعہ کہ بر آن توپ سوار کنند۔

گڑگڑ gar gar (اسم مؤنث) ۔ صدای ... رفتن توپ ...

گڑگڑاہٹ gargaṛāhaṭ (اسم مؤنث)

گھڑگھڑاہٹ ghargharāhaṭ

صدای متوالی ۔ صدای ناہنجار ۔ متوالی ساختن صدای ... صدای ...

گڑگڑ gurgur (اسم مذکر) صدای قلیان ...

گڑگڑانا gurgurāna (مص) صدای ... قلیان را درآوردن

گڑگڑاہٹ gurgurāhat (اس مث) صدای غرغر و قلیان وغیرہ

گڑگڑانا gurgirāna (مص) تماس کردن ۔ با انکسار تقاضا کردن ۔

گڑگودڑ gargoodar (اس مذ) لباس پارہ و کہنہ ۔ ژندہ

گڑنا garna (مص) فرو کردن ۔ دو دوختن ۔ پایمال شدہ

گڑنت garant (اس مث) رقیہ کہ بر آن ورد خوانند یا جادو کہ در زمین دفن کنند تا از شر دشمن در امان ماندہ یا او ہلاک کند

گڑوا garva (اس مذ) ظرف آب ۔ دستہ دار آفتابہ ۔ حد فاصل گلدان ساختہ گل رو وردن گذاشتہ تزویر ادامیان جہد و اعتاکیرند

گڑوانا garwāna (مص) موجب دفن کردن شدہ سبب فرو رفتن شدہ دیگری دفن کردن

گڑولنا garolna (اس مذ) سہ پایہ چرخ دار کہ برای یادو دادن راہ رفتن کودک بکار میرود

گڑونا garona (مص) فرو کردن ۔ کوبیدن چیزی در جائی

گڑھ garh (اس مذ) ۔ سیارہ ۔ در علم ستارہ شناسی چندین تعداد در ستارہ معین ۔

— **آنا** — āna ۔ (اص) جمع شدن چندستارہ در یک جا آسمان که نحوست بار میآورد ۔

گڑھ garh (اس مذ) قلعہ ۔ دژ ۔ قصر

گڑھی garhi (اس مث) قلعہ کوچک ۔ قصر کوچک

گڑھا garha (اس مذ) حفرہ ۔ گودال ۔ گودی ۔ سوراخ ۔ قبر

گڑھنا garhna (مص) تراشیدن و ہموار کردن چوب صاف کردن ۔ آمادہ کردن ۔ تولید ساختن

گڑھنت garhat (اس مث) شکل ۔ ساخت

گڑھیا garhya (اس مث) تصغیر گڑھا بمعنی حفرہ کوچک ۔ گودال کوچک ۔

گڑیا garya (اس مث) یک ماہیرہ کوچک تر بیت

گڑیا gurya (اس مث) عروسک ۔

— **کا کھیل** — ka khel ۔ (اص) عروسک بازی ۔ مجازاً موضوع مطلب خیلی آسان

گزارش (اس مث) عریضہ ۔ درخواست نامہ ۔ توضیح ۔ بیانیہ ۔

ـــ کرنا karna ـ (مص) ستایش گزاردن. تسلیم کردن. تقاضا کردن. درخواست کردن.

ـــ نامہ (اِ مرکب) بیع نامہ. عریضہ کہ شخص کوچک به شخص بزرگ نویسد.

گزارنا guzārna (مص) ۱. اکردن. تسلیم. تقدیم کردن. ۲. گذراندن. بسر بردن. گذران کردن.

گزارہ guzāra (اِ مرکب) بیع. ۱. وسیلہ معیشت. ۲. بسر بردن.

ـــ کرنا karna ـ (مص) گذراندن ایام عمر. با سختی معیشت کردن.

گزر gazar (اِ مؤنث) ہویج. زردک.

گزرانا guzrāna (مص) تسلیم کردن. تقدیم کردن.

گزر جانا guzar jāna (مص) تمام شدن. گذشتن. درگذشتن. مردن.

گزرنا guzarna (مص) گذشتن از جائی عبور. بسر رسیدن عمر.

گزشتہ را صلوۃ آیندہ را احتیاط (پند) گذشتہ گذشتہ است در فکر آیندہ باشید.

گزك gazak (اِ مؤنث) مزہ (میوہ شیرینی وغیرہ کہ برای تبدیل ذائقہ پس از صرف مشروبات بکار برند). ۲. غذا، ... باعث شود.

گساٹیں gusain (اِ مذکر) ۱. جوگی. زاہد. درویش (ہندو). ۲. صاحب چند گاو.

گستانگر gastāngar (صفت) احمق بی شعور. گاودن. خرف. چغند.

گشت ناچنا gasht nāchna (مص) رقصیدن در جلو دستہ ای کہ عروس را بخانہ داماد میبرند.

گشتی چٹھی chuṭṭhi ـ (اِ مؤنث) بخشنامہ.
ـــ مراسلہ (اِ مذکر) متحد المآل.

گشٹ gusht (اِ مؤنث) آفتی است کہ ... کسی شود.

گف gaf (صفت) بافت بہم آمیختہ و درشت.

گگرا gagra (اِ مذکر) ظرف بزرگ فلزی آب. ۲. ...

گلاب (اِ مذکر) ۱. گلاب. ۲. گل سرخ. ...

ـــ جامن jāmun ـ (اِ مذکر) یک نوع شیرینی.

گلابی (صفت) ۱. گلی. صورتی. رنگ گل. ۲. ...

— جاڑا jāṛā ـ (ه.) (مذ.) فصل سرما. ۲. هوای خنک، فصل زمستان.

گل بانگ (ه.) (مث.) ۱. چهچهه بلبل. ۲. شهرت، شایعه، خبر خوش. ۳. نعره خنک، سرود و صدا و شور و غوغا.

گل پیرهن (صفت) کسی که لباسش مانند گل است ـ کنایه معشوق.

— قرارش (ه.) (مذ.) تکبیر (شیع).

— تسبیح (ه.) (مذ.) آهنگ تسبیح.

— کرنا karna ـ (مص.) [illegible]

— ہونا ho'na ـ (مص.) ...

گل gal (ه.) (مذ.) ۱. صفت گال (گلو) ... ۲. صفت ...

— بهیاں ڈالنا bahyān ḍālna
— بیاں ڈالنا bayyan
(مص.) ...

— پهڑا phaṛa (ه.) ...
— گلپهڑا ... است. ۲. ...

— پهیر pher ـ (ه.) (مذ.) ... گردش ...

— جندرا yandra ـ (ه.) ... شکسته یا خراب ...

— کهب kab ـ (ه.) ...
— کهپ kap ـ ...

— مالا māla ـ (ه.) ... گل ...

— مچهے machchay ـ (ه.) ...

گلا gala (ه.) (مذ.) ... ۲. ... پخته شده ـ فاسد شده.

— آنا āna ـ (مص.) ...

— بندهنا bandhna ـ (مص.) ...

— بیٹهنا baeṭhna ـ (مص.) ...

— پهاڑنا phāṛna
— پهاڑ کر بولنا phāṛ kar bolna
(مص.) ...

ـ کاٹ مرنا kāt marna (مص ل) ... کشی
کردن، انتحار.

گلے پڑنا galay parna (مص ل) سربار کسی
شدن ـ تحمیل شدن

ـ پڑے کا سودا paray ka sauda (امذ)
معاملہ اجباری.

ـ لگانا lagāna (مص م) معانقہ کردن، دست در
بغل شدن، بسینہ چسباندن، محبت کردن.

گلاس gilās (امذ) شیشہ لیوان ـ آبخوری، شیشہ،
پیالہ ... (این کلمہ انگلیسی glass است)

ـ چڑھانا chaṛhana (مص م) آب یا شراب
زیاد نوشیدن

گلال gulāl (امذ) ... [illegible]
در جشن هولی ... می‌پاشند

ـ اڑانا urāna (مص م) پاشیدن گلال ... [illegible]
جشن هولی

ـ باڑی bāṛī (امث) ... [illegible]
... باشد

گلالی gulālī (صفت) ... [illegible]

گلانا galāna (مص م) ذوب کردن، گداختن، پختن،
جوشاندن ... [illegible]
... بیماری

گلاوٹ galāwaṭ (امث) ... [illegible]
وغیره ... [illegible]

گلٹھی gulaṭhī (امث) ... [illegible]
... [illegible]

گلٹ gilaṭ (امذ) ... [illegible]
(این کلمہ انگلیسی gilt است)

گلٹی gilṭī (امث) غده ... [illegible]
... [illegible]

گلگل gulgul (امذ) ترنج ... [illegible]
بسیار ترش است ... [illegible]

گلگلا gulgula (امذ) ... [illegible]
... کنند

گلگلانا gilgilāna (مص م) نرم کردن

گلگلاہٹ gilgilahaṭ (امث) نرمی ... [illegible]

گلّا galla (امذ) ... [illegible]
... [illegible]

گلنا galna (مص. ل) ۱. شدن. حل شدن. آب شدن. گداخته شدن. پخته شدن (غذا)

— **سڑنا** sarna (مص. ل) پوسیده و گندیده شدن

گلو guloo (ا. مذ) گلو. حلق. حنجره

خوش — (صف.) خوش آواز. کسی که صدا و آواز خوب دارد.

گلوری gilouri (ا. مث) برگ پان که برای پیچیده شکل مثلث درآمده باشد.

گلہری gilehri (ا. مث) سنجاب.

گلی gali (ا. مث) کوچه. گذر.

گلیاں چھاننا galyāṉ chhānna (مص. ل) در جستجوی کسی سرها گردش کردن. دگردی کردن

گلیارا galyārā (ا. مذ) کوچه پر رفت و آمد. معبر سو و صدا و شلوغ. معبر تنگ.

گلے باز galay bāz (صف.) خوش صدا. خوش آواز

— **بازی** (ا. مث) خوش صدائی. تحریر و لحن چهچهه

گلی ڈنڈا gilli danda (ا. مذ) یک نوع بازی پسر بچه با ... چوب و ...

گلی gulli (ا. مث) ۱. هسته یا دانه. جو کنده. ۲. تیغه یا نقره. ۳. آهنی که با آن رنگ شمشیر و صیقل را درمی آورند ۵. استخوان دم اسب ۶. گل و شکوفه تنباکو در آن ورق گیره و ورق را به قریب بوستند. ۷. چوب کوتاه ... ۸. ... که هر دو سر آن شکل مخروطی تراشیده شده باشد و بچه ها با آن بازی مخصوصی کنند.

گمانا gumāna (مص. م) گم کردن. ورد...

گمبھیر gambheer (صف.) ۱. عمیق. ژرف ۲. با متانت ۳. اندیشمند. عاقل ۴. بزرگ. شکوه. سنگین ۵. ... ۶. ...

گم صم gum sum (صف.) ۱. ساکت. صامت. خاموش. مات. حیران و مبهوت ۲. کر و لال.

گمک gamak (ا. مث) ۱. دهل ۲. صدای طبل و دهل و آلات موسیقی هم ۳. ...

گملا gamla (ا. مذ) گلدان. گلدان

گن gun (ا. مذ) ۱. صفت. عادت ۲. شهرت ۳. ... قریب ۴. جوهر. صفت. تأثیر ۵. ... مزیت. هنر. نیکی. خوبی. کمال. بها.

— بھرے ہونا bharay hona — (مص)
ہنری بودن۔ شہرت یافتن.

— پن pan — (امص مذ) خوبی۔ صفت۔ خاصیت

— گانا gāna — (مص) تعریف کردن۔ تحسین کردن.

گنونتا gunwānta (صف) ہنرمند

گنی guni (صف) ہنرمند.

گن gan (اس مث) توپ۔ (سلاح) ... گر

(انگلیسی) gun (مث)

گنا guna (پسوند) مرتبہ۔ برابر۔ مثال

سوگنا sau guna (صد مرتبہ صد برابر)

گننا ginana (مص) گنونا ...

گنتی ginti (اس مث) شمارش۔ عدد۔ حساب

کے ke (قید) انگشت شمار۔ چند تائی۔ خیلی کم

— میں لانا men lāna — (مص) بشمار آوردن
بحساب آوردن۔ توجہ داشتن۔ در نظر داشتن.

گنا ganna (اس مذ) نیشکر

گنٹھو ganthu (اس مث) پیاز

گنٹھا gantha (اس مذ) چوب درشت

گنج (اس مذ) گنج۔ دفینہ۔ مو۔ بازار غلہ۔ انبار غلہ

سو۔ طاس سر۔ کلی.

— ڈالنا dālna | (مص) بازار غلہ دایر
— لگنا lagna | کردن.

— شہیداں (اس مذ) آرامگاہ دستہ جمعی شہدا

— کا چاقو ka — (اس مذ) چاقوئی کہ دستہ آن از
سوہان۔ قیچی تعبیہ شدہ باشد.

گانجا ganja (اس مذ) شاہدانہ۔ بنگ.

گنجی ganji (اس مث) طاس۔ کلی.

گنجان gunjan (صف) انبوہ۔ جنگل انبوہ۔ متراکم

گنجلک gunjlak (اس مث) ... پیچیدہ

پیچ پیچ

کی باتیں ki bāen — (اس) صحبت پیچیدہ
نامفہوم.

گنجیڑی ganjeṛi (صف) معتاد بہ بنگ۔ حشیشی.

گندا ganda | (صف)
گندہ ganda | ناپاک۔ کثیف۔ ...
گندے ganday | متعفن۔ بیہودہ

گندا موبہ mooya — (مفع) ... پوپای لطیف
جو در ... موہای را ... انسان ...

گندگی gandagi (اِ) (مث) عفونت.
نجاست - پلیدی - ناپاکی

گندک gandak | (اِ) (مث) گوگرد
گندھک gandhak |

ـــ کا تیل ka tail ـ (اِ) (مذ) اسید سولفوریک

گندھاوٹ gundhavat (اِ) (مث)
(از) بافتن [illegible]

گندھرب gandharb (اِ) (مذ) (ہ) [illegible]
آوازه خوان ماهر

بیاہ byāh ـ (اِ) [illegible]

گندھنا gundhna (مص) [illegible]
[illegible] - [illegible]
[illegible] - بافته شدن [illegible]

گندھی gandhi (اِ) (مذ) عطار - فروشنده
یا سازنده عطر.

گندیلا gundila (صفت) [illegible]
[illegible]

گنڈا gunda | (صفت) [illegible]
گنڈی gundi | [illegible]

گنڈا ganda (اِ) (مذ) [illegible]
دعا خوانده می شود و برای دفع چشم زخم به گردن
[illegible] اطفال آویزند. (اِ) حلقه - [illegible]
(ع) [illegible] چهار

گنڈاسا gandasa (اِ) (مذ) [illegible]
[illegible] یکار میرود

گنڈلا gundla (اِ) (مذ) دایره - حلقه - چنبر

گنڈلی gundli (اِ) (مث) [illegible] حلقه [illegible]
[illegible] نشستن و چنبر زدن مار [illegible] ظاهر میشود.

گنگ gang | (اِ) (مث) نام رود خانه [illegible] در
گنگا ganga | هندوستان که با اعتقاد [illegible]
[illegible] موجب پاک شدن از گناه [illegible]
از معصیت میشود و [illegible] مرده در آن
[illegible] و [illegible] فراهم میگردد.

گنگا اشنان ashnan ـ (اِ) (مذ) غسل [illegible]
[illegible] - [illegible] غسل در رودخانه گنگ.

پار کرنا par karna ـ (اِ) [illegible]

ـــ جل jal ـ (اِ) [illegible] رود خانه گنگ [illegible]
[illegible] پاک و مقدس است

— جل jal — (ص) مرست، دول کہ آب مقدس گنگ
را در آن نگاہ میدارند.
— اٹھانا uthāna — (ص) قسم خوردن بآب
مقدس گنگ
— جمنا jamna (ص) نام رود خانہ در ہندوستان
کہ پیش ہندو مقدس است.
— جمنی jamni — (ص) ... ساخته شده
از طلا و نقره و یا مس و برنج ... یک
نوع زیور زنان
گنگال gangāl (ص) ... بزرگ ... کہ از
... دستگاہ.
گنگنا gungna | (ص) ... بچگانہ
گنگنی gunguni |
گنگنانا gungunāna (ص) ... کردن.
گنگناہٹ gungunāhat (ا) ... آہستہ
... صدای انفی.
گن گن کر gin gin kar (قید) با شمردن
یک یک با تانی.
— دن کاٹنا din kātna — ... ، ...

روز را بسختی گذراندن. زندگی کردن با زحمت سختی
گننا ginna (ص) شمردن. حساب کردن. اندازہ گیری کردن
گننا gunna (ص) علم را بعمل در آوردن تحصیل تجربہ کردن
گنوار ganwār (ص) مذ، دھاتی. روستائی بی فرہنگ
شخص بی تربیت، بیسواد، غافل.
— پن pan — (ا) مذ، جہل، روستائی گری، حماقت.
— کا لٹھ ka lath (ا) مذ، ابلہ، ناشایستہ
گنوارو ganwāru (صفت) بی تربیت، نابخرد.
گنواری ganwāri (ا) صفت. زن دھاتی، ...
— پن pan — (ا) ... صحبت دھاتی مانند.
گنوانا ginwāna (ص) بتوسط دیگری شمردن حساب کردن
گنوانا ganwāna (ص) گم کردن، از دست دادن ...
... بیہودہ خرج کردن، ضایع کردن. ...
گو goo (ا) مذ، نجاست، مدفوع، گہ
— اچھالنا uchhālna — (ص) ... و ...
... تشہیر کردن، بدنام کردن.
— کھانا khāna (ص) ... و ...
... گفتن صحبت ... کردن.
— میں ڈھیلا ڈالیں ذرا چھینٹیں پڑیں

meŋ ḍhelā ḍālen na

چھپنگ پڑیں (مص لازم) chhupeŋ paŗeŋ

پست ... وقت ...

...

گوارا gawārā (صفت) ... پسندیدہ

— کرنا — karnā (مص) ... قبول کردن ... چشم پوشی کردن

گوالا goālā (اسم مذکر) ... شیر فروش

شیر فروش

گوالن goālan (اسم مؤنث) ...

زن شیر فروش ... زن شیر دوشندہ

گوانا gawānā (مص) ... واداشتن

واداشتن

گوائی gawāee (اسم مؤنث) ... شہادت ...

گواہ تعلیمی gawāh (اسم مذکر) شاہدی کہ قبل

از ادای شہادت ... تعلیم داده ...

... صاحب دعوی ... بر علیہ حریف شہادت دہد

گواہ دینا denā (مص) برای ثبوت ...

یا ... سوال کردن

گواہی دینا gawāhi (مص) شہادت دادن

گوبر gobar (اسم مذکر) ... گاو ... سرگین

... چارپا

گوبری gobri (اسم مؤنث) ... گاو ...

... کشتہ

گوبھی gobhi (اسم مؤنث) ... کلم ... کرم بک

گوپ gop (اسم مذکر) گاوچران

گوپی gopi (اسم مؤنث) زن گاوچران

شیر فروش ...

گوپال gopāl (اسم مذکر) گاوچران ...

... لقب ... کرشنا

گوپن	gopan	(اسم مذکر) فلاخن ...
گوپھن	gophan	
گوپیا	gopyā	

گوت	goat	(اسم مؤنث) ... نسبت ...
گوتر	gotar	... خویشاوندی

... نسب ... قوم ... قبیلہ

گوتی goati (صفت) منسوب ... خاندان

قبیلہ یا خانوادہ

گوتم gotam (اسم مذکر) بانی و مؤسس مذهب بودائی، بودا

گوتھنا goothna (فعل) ... کردن، چیدن و شکن دادن، ... بخیه کردن (دوختن)، ... تشویش کار، چیزی در دل است

گوٹ goat (اسم مؤنث) لبه، کناره، ... حاشیه چوبی دور تخت یا صندوق.

گوٹا gota (اسم مذکر) قیطان، ... که از طلا یا نقره ساخته شده باشد، ...

گوجر goojar (اسم مذکر) گاوچران، شیر فروش از قوم راجپوت.

گوجری goojari (اسم مؤنث) زن گاوچران و شیرفروش از قوم راجپوت.

گوجھا gojha (اسم مذکر) یک نوع حلوا که در روغن سرخ کنند.

گود goad (اسم مؤنث) آغوش، بغل، زانو.

_ **بھرنا** bharna (فعل) ... گرفتن ... ماه، آبستن شدن، بچه‌دار شدن، وصلت نو ... میوه و ... در دامن زن آبستن ...

... گذاشته میشود، این مراسم را گود بھرنا گویند

_ **بھری** bhari (صفت) ... صاحب اولاد، ... زن باردار ... از داشتن کودک خود ... احساس خوشبختی میکند.

_ **کا** ka (صفت) کودک شیرخوار.

_ **پالا** pala (اسم مذکر) ... پرورده، بچه بزرگ کرده، بسیار عزیز و محبوب.

گودا gooda | **گود** good (اسم مذکر) مغز چیزی، مغز ... مغز استخوان

گوڈے کی ہڈی gooday ki haddi (اسم مؤنث) استخوان سر زانو

گودام godam (اسم مذکر) انبار، ...

گودڑ goodar (اسم مذکر) ... کهنه ... کنند.

_ **کا لعل** ka la'al (اسم مذکر) شخص شریف و نجیب که ... از ... باشد.

_ **گانٹھنا** gaanthna (فعل) وصله کردن لباس ...

گودنا godna (فعل) ... سوراخ کردن چیزی با آلتی ... کردن ... علامت یا نشانی ...

وغیرہ بروہاں گذرانند

گودھ godh (مذ) (صفت) شاخ میوہ دار درخت.

گودی goadi (مث) ۱) دامن ۔ بغل

۲) قسمتی از یک بندرگاہ

گورا gora (صفت) (مذ) سفید پوست ۔ احمق
گوری gori (مث) سرخ و سفید زیبا

ـ چٹا chitta ـ (صفت) زیبا قشنگ

ـ چمپا champa ـ (صفت) حسن ای نمک

زیبائی لطافت.

گوری چٹی chatti ـ سرخ و سفید پوست

(مث) زیبا

گود جھانک آنا
گود میں لات مار کر کھڑا ہونا

goad jhank ana

goad meg lat mar kar

khara hona (مص) (ل) ذم مرگ نقش یا [illegible] ۔ تنہا یا حتی بعد از بیماری سخت.

گوری کا جوبن چٹکیوں میں جانا gori
گوری کا حسن ۔ ۔ ۔ ۔

ka joban chutkiyon meg jana.

husn ۔ ۔ ۔ ۔

ضرب المثل است کہ در مورد از دست رفتن چیز خوب

بعینہ و بیفایدہ بکار میرود

گورکھ دھندا gorak dhanda (مذ) معما

(عر) کنایۃ موضوعات و معاملات پیچیدہ و بغرنج کہ حل

آن ہا مشکل باشد

گورکھا gorkha (مذ) اہل نپال کہ بہت قد و

نیرومند و ہمہ سپاہی ہستند.

گورگان goorgan (صفت) لقب پادشاہان مسلمان

تیموری کہ در ہندوستان سلطنت کردند

گورمنٹ gavarment (مذ) (صفت) دولت

شاہی ۔ ادارہ حکومت ۔ حکومت ۔ نظم و

ترتیب (ان) کلمہ انگلیسی government است

گورنر gavarnar (مذ) فرماندار.

ـ جنرل janral ـ (مذ) دست نشانیدہ [illegible]

(عر) کلمہ انگلیسی governor-general است

گورو goroo (مذ) گاو ۔ دانشمند ۔ چابک

شاہدار

گوڑ gor (اسم مذکر) ۱. پا، ساق پا، زانو
۲. (اسم مؤنث) گنده [illegible]

گوڑنا gorna (مصدر) ۱. زمین کندن، شخم زدن
۲. بیدار کردن [illegible] ۳. خراب [illegible] کردن

گوڑی gori (اسم مؤنث) [illegible]

ـــ کرنا karna (مصدر) [illegible]
[illegible]

گوڑیت gorait (اسم مذکر) پاسدار دهکده،
کشیک چی قریه [illegible]

گوزشته [illegible]
[illegible]

گوسائیں gosain (اسم مذکر) ۱. زاهد، مقدس
۲. گوشه نشین

گوش گزار کرنا gosh guzar karna
(مصدر) اطلاع دادن، گزارش دادن، آگاه کردن.

گوش لگے رہنا lagay rehna (مصدر)
گوش به زنگ بودن، منتظر بودن، انتظار کشیدن

گوشوارہ goshwara (اسم مذکر) ۱. گوشواره
۲. جدول خلاصه ۳. [illegible] یادداشت [illegible]

[illegible]

گوکھا gokha (اسم مذکر) ۱. [illegible] ۲. [illegible]
خوب رنگ

گوکھرو gokhroo (اسم مذکر) ۱. خار [illegible]
[illegible] ۲. [illegible] ۳. [illegible]

گول goal (صفت) ۱. گرد، مدور، کروی ۲. [illegible]
۳. (اسم مذکر) گل goal انگلیسی [illegible]
[illegible] در مسابقه فوتبال است.

گولائی goalaee (اسم مؤنث) گردی

گول بات baat (اسم مؤنث) بیان مبهم و نامعلوم

ـــ سا sa (صفت) گرد [illegible]

ـــ کرنا karna (مصدر) ۱. گرد کردن [illegible]
[illegible] فوتبال، هاکی وغیره [illegible]
۲. [illegible]

ـــ گھر ghar (اسم مذکر) [illegible]

ـــ مال mal (اسم مذکر) ۱. [illegible] ۲. [illegible]
۳. (صفت) [illegible]

ـــ مول mole (صفت) ۱. گرد [illegible]
[illegible] ۲. نامعلوم، مبهم

— کہنا kehna — (مص) حرف نامعلوم گفتن. صحبت مہمل کردن.

گولا gola (اسم مذکر) ۱. گلولۂ توپ. گلولۂ توپ ۲. گرد و رنج ۳. گرد چین ۴. بادرانق ۵. حلقہ گلولۂ خشک شدہ شیر مادگیل ۶. یک نوع گاؤ ۷. قالب گاؤ ۸. توپ آتشبازی ۹. مدادی و نخجیر. قسمت وسطی چیا جمیع اسپالیہ

— بازار (اسم مذکر) بازار در بعضی یک مرتبہ تشکیل میشود و دران اجناس گرد و اقسام آن فروختہ میشود.

— چلانا chalana — (مص) توپ درکردن

گولر goolar (اسم مذکر) نوعی انجیر درخت انجیر میوہ آن — ایں درخت گل نمیدہد.

— کا پھول ka phool — (کنایہ) گل انجیر گویا — حقیقہ عوام معتقد ایں است کہ درخت گولر شب عید دیوالی و عید مخصوص شدہ با گل میشود و جز ویزی آں را بیند ... بمیں جہت کنایہ از مرجیزی نایاب و کمیاب است

— — پھولنا phoolna | (مص)
— — کھلنا khilna | کنایہ

و فتح شدن امر عجیب و غریب

گولک golak (اسم مؤنث) ۱. گلگ ۲. ظرف سوراخ دار کہ در دکانداران پول فروش احساس از سوراخ آن بداخل میریزند ۳. پول شترہا.

گولی goli (اسم مؤنث) ۱. گلولہ تفنگ ۲. حب قرص ۳. ظرف گلی پختہ کہ دران غذا نگاہ میدارند.

— چلانا chalāna | (مص) گلولہ انداختن
— گولیاں golāṅ | تیرباران کردن

— کا ٹپا ka ṭappa — (اسم مذکر) فاصلۂ مرمی تفنگ ۲. تیررس

گومڑا gomṛa (اسم مذکر) ورم کہ در صورت و اعضا بدن ظاہر میشود

گومگو go mago (اسم مذکر) ۱. گفتن نگفتن. ۲. کشمکش. مذبذب. تردید

گوں gauṅ (اسم مؤنث) ۱. غرض ۲. میل خواہش. ۳. لائق. قابل.

— کا یار ka yār — (اسم مذکر) خودغرض. مغرض

— نکلنا nikalna — (مص) مطلب خود رسیدن غرض خود را گرفتن

گون gawn (اسم مث) ۱. پیراهن گشاد و دراز زنانه ۲. روپوش مخصوص قضات و وکلا و استادان دانشگاه که موقع دادرسی و ادای تشریفات برتن کنند (این کلمه انگلیسی gown است)

گونج goonj (اسم مث) ۱. انعکاس صدا، برگشت صدا ۲. غرش تیر

گونجنا goonjna (مص ل) ۱. برگشتن صدا، پیچیدن صدا، طنین ۲. انعکاس صدا، غریدن ۳. صدای ... حالت مستی، صدای کردن و مستی از ... بیرون بودن ۴. با اسم صدا قابل ... قابل بودن و جاری

گوند gond (اسم مذ) صمغ، صمغ عربی، ماده چسبنده که از درخت بیرون می‌آید.

گوندا gonda (اسم مذ) خمیری که از آرد گندم و جو برای خوراک پرندگان درست میکنند

ـــ دکھانا dikhana (مص م) موقع جنگ ... دو پرنده که نیر ... یک پرنده ... و آن را به دیگری نشان میدهند تا بجنگ تحریک

شوند یا برانگیختن حس عداوت، تحریک کردن

گوندھنا goondhna (مص م) ۱. خمیر کردن، ورز دادن، سرشتن ۲. به رشته کردن مروارید، تسبیح ۳. بافتن موی سر

گوندا gonda (اسم مذ) ۱. کبوده ۲. شاهزده جلوه ۳. ... ۴. ... ۵. ... نذری که بهنگام ... میشود.

گونگا goonga
گونگی goongi } (صفت) لال، گنگ

گونگے کا گڑ کھانا، نہ بیٹھنا goongay ka garakhna na baethna

(ضرب المثل) در موقعی گفته میشود که کسی ... اظهار نباشد یا نتواند اظهار کند.

گوه goh (اسم مث) نوعی جانور از تیره سوسماران که در صحرا زیست میکند ... تا ... است.

گوہار gohar (اسم مث) ۱. فریاد، استغاثه، داد و بیداد ۲. جمعیت گرد ... برای کمک به رفع ...

— گڑنا turna (مص) زدن ... تفو دیدہ

گوہاری gohāri (صف) ... مددکار ...
کمک کنندہ

گوہانی gauhāni (امث) ...
... مرغوب.

گوئیاں goiyyān (امث) ... همبازی ...
جستیں زن ... هر یک ...
... است ...
... میشود

گویّا gawayya (امذ) آوازخوان

گھات ghāt (امث) ۱. فریب ۲. ...
... ۳. فرصت

— پانا pāna (مص) فرصت یافتن.

— چلانا chalāna (مص) ...

— میں بیٹھنا meṉ baeṭhna (مص) ...
کمین ... منتظر بودن

گھاتی ghāti (صف) ۱. ... ۲. ...
... قاتل.

گھاتیا ghātya (صف) ...

تعقیب کسی است

گھاٹ ghāṭ (امذ) ۱. محل سوار و پیادہ شدن ...
قایق در کنار رودخانہ ۲. محل شستن رخت در کنار
... رودخانہ ۳. حیلہ فریب.

— کا پانی پینا ka pāni pīna (...)
تجربہ حاصل کردن. جہاندیدہ شدن.

— ڈال ḍāl — ...

گھاٹیا ghāṭya | ...
...

گھاٹا ghāṭa (امذ) ۱. زیان ... کسر ۲. ...
کمیابی

— اٹھانا uṭhāna — (مص) ضرر کردن.

— پڑنا paṛna — زیان دیدن.

گھاٹ مارنا mārna — (مص) ...
کردن ...

گھاٹی ghāṭi (امث) ۱. دره ۲. گذرگاه کوهستانی
تنگ. راه صعب العبور. ...
...

گھاس ghās (امث) علف. کاه. گیاه خشک.

— پاٹ pāt — (س) مث، پہنای رود، عرض رود خانہ، تنگ

— پھوس phoos — (س) مذ، علف، ہیزم، کاه، آتشگیر

— کھودنا khodnā — (مص) پوشش کردن، حفر، در زمین کندن، حفاری کردن، بحالت قبر در آتش کردن

گھاگ ghāg (ص) مث، پیر، سالخورده، کہن سال، تجربه کار، مکار، چالاک.

گھاگرا	ghāgra	(س) مذ، ۱. دامن، دامن گشاد
گھاگھرا	ghāghra	که زنان می پوشند بسیار دارد.

۲. نوعی کشتی. ۳. نام رود خانه ای در شمال هندوستان

گھال میل ghāl mail (س) مذ، مناسبت، نسبت، اختلاط، دوستی.

گھام ghām (س) مث، آفتاب، حرارت خورشید.

گھامر ghāmar (ص) ... احمق، نادان

گھان ghān (س) مذ، یک دسته، یک مقدار معین گندم یا نخود که در یک وقت در سوراخ سنگ آسیاب ریخته میشود. مقدار معین اشیای مصرف شده که در یک وقت در تابه برای پختن ریخته میشود.

شود که یک قطره دست آید.

— اُکھنا ukhna — (ص) ... صورت ... سرخ شده.

— ڈالنا dālnā — (مص) ریختن مقدار معین غله در سوراخ سنگ دست آس یا ریختن مقدار معین چیزی در سرخ شدن در کباب.

گھانٹی ghāṇṭī (س) مث، حلقوم، حنجره، نرخره.

گھانی ghānī (س) مث، مقدار معین دانه های روغنی که در آسیاب ریخته میشود. ۲. دیگ روغن کشی ... تا ... برای گرفتن شیره کند

گھاؤ ghāo (س) مذ، زخم، بریدگی پوست بدن.

— آنا ānā — (مص) زخم شدن

— بھرنا bharnā — (مص) التیام یافتن زخم.

— کرنا karnā — (مص) زخم زدن، احساسات کسی را مجروح کردن.

— کھانا khānā — (مص) زخم خوردن، زخم برداشتن، زخمی شدن، مجروح شدن

— گھپ ghap — (ص) ... تاریک ... مال ... بجا ...

گھائی ghāee (س) مث (۱) فریب. (۲) مغالطہ. (۳) وسط دو انگشت.

— بتانا batāna — (مص) فریب دادن. گول زدن.

گھایل ghāyel (صف) زخمی. جراحت رسیدہ. کنایۃً عاشق مفلوک.

— ہونا hona — (مص) مجروح شدن. زخمی شدن. کنایۃً عاشق شدن.

گھبرانا ghabrāna (مص) مضطرب شدن. پریشان شدن. از دست رفتن. دستپاچہ شدن. حیرت شدن. حواس پرت شدن.

گھبراہٹ ghabrāhat (س) مث. بیقراری. بی چینی. اضطراب. حواس پرتی.

گھپ ghup (صف) نہایت تاریک.

— اندھیرا andhera — (س) مذ. تیرہ و تاریک. بسیار تیرہ و تار.

گھپلا ghapla (س) مذ. اختلاط. بی نظمی. بی ترتیبی. اختلاف در حساب.

— پڑنا parna — (مص) بی نظم و ترتیب شدن. اشتباہ شدن در حساب.

— ڈالنا dālna — (مص) مغشوش کردن. بی نظم و ترتیب.

گھپنا ghupna (مص) ہمانیدہ شدن. فرو رفتن. فرو شدن.

گھٹ ghat (س) مذ. (۱) دل. قلب. ضمیر. کمی. (۲) مخفف گھاٹ (دیدہ شود).

— بڑھ barh — (س) مث. کمی و بیشی.

— کا مال ka māl — (س) مذ. مال کم بہا. اموال کم قیمت.

گھٹا ghata (س) مث. ابر انبوہ. تراکم ابر. (۲) تفرقہ.

— آنا āna | (مص) جمع شدن ابرہا
— اٹھنا uthna | سیاہ شدن افق.
— امنڈنا umandna | تراکم تیرہ شدن
— ہونا ho'na | ابر

— چھانا chhāna — (مص) کیپ و متراکم شدن ابر در روی تمام آسمان.

گھٹانا ghatāna (مص) کم کردن. کسر کردن. تفریق کردن. کاہش دادن. کاستن.

گھٹاؤ ghatāo (س) مذ. کمی. کاہش. تنزل.

— بڑھاؤ barhāo — (اسم مذکر) ترقی کمی بیشی

گھٹا ہوا ghuṭa hua (صفت) سر تراشیده، تراشیده ورزیده شده، مقتدر و ماهر، چابک دست و کار آزموده، اعضای نرم و تراشیده

گھٹائی ghuṭāee (اسم مؤنث) اجرت سائیدن و درخشان کردن، زیاد سائیده شدن

گھٹی ghuṭṭi (اسم مؤنث) جوشانده که کودکان را بعد از زاده شدن دهند، کودک نوزاده دهند

— میں پڑنا meṇ paṛna — (فعل لازم) عادت ثانوی شدن، از طفولیت عادت، طبیعت کسی شدن

گھٹنا ghuṭna (فعل لازم) ۱. سائیده شدن، مالیده شدن، خلط شدن ۲. نفس تنگ شدن، دم در خفه کننده و جای تنگ و تاریک. ۳. صاف تراشیده شدن موی سر یا ریش.

گھٹنا ghaṭna (فعل لازم) کم شدن، کاسته شدن، تخفیف یافتن، تنزل کردن، لاغر شدن

— بڑھنا baṛhna — (فعل لازم) کم و زیاد شدن، ترقی و تنزل کردن

گھٹی ghaṭi (اسم مؤنث) کمی، کسری

— کرنا karna — (فعل متعدی) قصور کردن، کوتاهی کردن

گھٹوانا ghaṭwāna (فعل متعدی) موجب و سبب تنزل شدن، کم و کسر کردن به وسیله دیگری.

گھٹیا ghaṭya | (صفت) پست، ارزان قیمت، کم رتبه، کم.
گھٹیل ghaṭyal |

گھچاگھچ ghachāghach (اسم صوت)

گچاگچ gachāgach (ر.ک. به) چید

گچ پچ gach pich (اسم صفت) شلوغ، جفت شده، کثرت جمعیت، ازدحام.

گھر ghar (اسم مذکر) ۱. خانه، منزل، مسکن، آشیانه، جای، ماه، وطن. ۲. جای نگین در انگشتر، خانواده، دودمان، تبار

— بار (اسم مذکر) ۱. اثاث البیت ۲. اهل و عیال، زن و فرزند، خانواده، سامان، شوهر

— بسا لینا basa lena — (فعل) ازدواج کردن، زن گرفتن

— بسنا basna — (فعل) ازدواج کردن، زن گرفتن

— کی ہونا ki hona — (فعل) تسلیم شدن، زن ... خانه دار شدن

— بسنا basna — (مص) خانہ آباد بودن ـ خرم ،

صورت پذیرفتن

— ن basa (اس) مث ، زن و عیال ، زنانہ

— بندی banda (اس) مث ، کلفت خانہ زاد

— بھر — bhar (اس) مذ ، تمام اعضای خانوادہ ،

یک خانہ ۔

— بیٹھے baethay — (قید) تنھی گوشہ نشین ـ

رهنی بیگیری، مرت گزیں

— بیٹھی روٹی baetha roati — (اس) مؤ ، معیشت

رزق بی مشقت و راحت ، حقوق یا بازنشستگی ، مستمری

— پڑنا parna — (اس) ازدواج کردن

— جنوائی janwaee — (اس) (مذ) دامادی کہ

خانہ پدر زن خود زندگی میکند ۔

— کا اجالا ka ujālā | (اس) مذ ، فرزند عزیز

— کا چراغ | خانوادہ کہ عزیز است

افتخار خانوادہ ۔

— کا بھیدی لنکا ڈھائے ka bheda lanka dhāay —

(ضرب المثل) شخصی کہ از

اسرار او با خبر است خیلی خطرناک است

— کی پونجی ki ponji — (اس) مؤ ، سرمایہ تحصیل شدہ

دارائی البیت

— کے پیروں کو تیل کا ملیدہ ke peeron ko tail ka maleda — (ضرب المثل)

در موقعی گفتہ میشود کہ در خانہ خود رفتہ فرش دارد

و در خارج از آن ما ہر کسی مہربان است ـ جسارت

تاریکی کہ در پیروں رو یش کی

— کی کھیتی ki kheti — (اس) مث ، ساختہ شدہ ، مخلوق

ملکیت شخصی ، مدت کمی بہ دست آمدہ و سہل

— کی مرغی دال برابر ki murgi dāl barābar

(ضرب المثل) اصل مدعا : ہر شی حیثیت

پیدا میکند

— گھسنا gusna — (مص) کسی را صحت و خانہ پیدا

— گھاٹ ghāt — (اس) مذ ، رفتار ، اطوار ، عادت

خصلت ، ۲ ـ جایگاہ ، محل

— گھوڑا نخاس مول ghora nakās mol

(ضرب المثل) تعریف از چیزی کہ دیدہ نشدہ است

— وارہ wāra — (اس) مذ (صحیح) ، املاک ، ملکیت

خانہ ، حوائج ، مسکن

— والا wāla (ص مذ) رئیس خانواده ـ شوہر

— والی wāli (ص مؤ) بیوی، خانم خانه ـ زوجه

گھروندا gharaunda (امذ) خانهٔ کوچک گلی که دختر ها برای عروسک بازی خود می‌سازند

گھریلو gharailu (صف) هر چیز متعلق بخانه ـ چیزی که در خانه ساخته می‌شود ـ خانگی.

گھرانہ gharāna (امذ) خانواده ـ خاندان ـ نسل

گھر آنا ghir āna (مصل) هجوم کردن ـ حمله کردن

— کر آنا kar āna (مصل) با هجوم آمدن

گھرّا gharra (امذ) صدای خس خس گلو در حالت نزع ـ ...

نخ چشم ...

گھرّانا gharrāna (مصل) خرخر ... ـ ...

... ـ ...

گھرّانا ghurrāna (مصل) غرّش کردن ـ غرّیدن

گھڑونج gharanj (امؤ) ... ساعت ...

... در ... نصب ...

گھر جانا ghir jāna (مصل) محصور شدن ـ در حلقهٔ دشمن گرفتار شدن ـ بمصیبتی گرفتار شدن

گھرکنا ghurakna (مصل) توبیخ کردن ـ سرزنش دوستانه کردن ـ با کلام تند تهدید کردن

گھرکی ghurki (امؤ) سرزنش ـ توبیخ

— دینا dena (مصم) سرزنش کردن ـ تهدید کردن ـ ترسانیدن

گھرنا ghirna (مصل) محاصره شدن ـ محصور شدن ـ ... شدن ـ در گیر افتادن ـ بمصیبتی گرفتار شدن.

گھرنی ghirni (امؤ) قرقره ـ چرخه ـ ...

— کھانا khāna (مصل) دور زدن ـ ...

گھوڑ ghur (امذ) مخفف گھوڑا ghoṛa

اسب

— چڑھی	charhi	—	(امؤ) ...
گھوڑ چڑھی	ghor		...

بر اسب ... در شب ... هنگام ... ـ ... که ... اسب ... ـ ...

— سوار			(ص مذ) اسب سوار
چڑھا	charha	—	... سوار

— دوڑ daur (اس مذکر) اسب مطلق.

— سال بقہ (اس مذکر) اصطبل. طویلہ اسب.

گھوڑیا ghuṛya | (اس مؤنث)
گھونٹیا ghuṇya | اسب کوتاہ قد. اسب کوچک

گھوڑا ghaṛa (اس مذکر) کوزہ آب. آبخورہ سبو دگلی یا مسی.

گھڑوں پانی پڑ جانا gharoṇ pāni paṛ jāna (اس) بسیار شرمندہ شدن

گھڑیا gharya (اس مؤنث) سبوی کوچک گلی

گھڑائی gharāee (اس مؤنث) ۱. اجرت صاف کردن و ہموار کردن چوب و امثال آن ۲. ساخت،

گھڑت gharat (اس مؤنث) ۱. ساخت ۲. مطلب بی اساس و ساختگی.

گھڑنا gharna (اس) گڑھنا garhna را ببینید.

گھڑگھڑاہٹ ghargharāhat (اس مؤنث)

صدائی کہ از چرخیدن چرخ گاری و ماشین و امثال آن برمی‌آید.

گھڑونچی gharonchi (اس مؤنث) چہار پایہ زیر سبو یا ظرف آب گذاشتہ.

گھڑی ghaṛi (اس مؤنث) ۱. پاس (بیست و چہار دقیقہ از ۶۰ دقیقہ) یک ساعت. ۲. ساعت (اسباب سنجیدہ وقت).

— بھاری ہونا bhāri hona — (اس) سخت شدن گذشت زمان - طولانی بنظر آمدن وقت

بھر میں bhar meṇ - (قید) در یک لحظہ - در یک آن - فوراً.

— (قید) دمبدم - لحظہ بلحظہ - متواتراً

— میں تولہ — میں ماشہ meṇ tola — meṇ māsha (اس) متلون المزاج - دمدمی مزاج - دمی شدن

گھڑیال ghaṛyāl (اس مذکر) ۱. تختۂ برنجی کہ در معبد ہندو یا خانۂ اشراف آویزان است و ہر ساعت یک مرتبہ با دستہ چوبی

برای اعلام وقت نواخته میشد. ← زنگ.

— کا کٹورا ka katora (اسم) پیاله ای که

در قدیم ساعت کا کہ بود و آن را بر روی

(در آب) میگذاشتند تا آب به تدریج از

سوراخ ته پیاله بالا میآمد و وقتی پیاله پر از آب

میشد یک ساعت یا یک زمان معین را معلوم

میساخت. این عمل را در این حوض ... خانه

اصفهان ... دیگر ... مینامیدند.

گھڑیال gharyāl (اسم مذ) ناقوسی که ساعت

به تخته برنجی میزنند و وقت را اعلام

مینمایند.

گھسا ghisa (اسم مذ) ۱- صیغه ماضی مطلق از مصدر

گھسنا ghisna بمعنی سائیدن. مالیدن. مالش

داده شدن. ۲- (صفت) سائیده شده فرسوده کهنه

— دینا dena (اسم) مالش دادن. سائیدن.

چیزی را با چیز دیگر مالیدن یا سائیدن.

گھس جانا ghus jāna (اسم) سائیده

شدن. فرسوده شدن. کم شدن.

گھساؤ ghisāo (اسم مذ) بمعنی سایش.

گھس آنا ghus āna (اسم) بزور داخل شدن

هجوم کردن

— پڑنا paṛna (اسم) بزور داخل شدن.

— جانا jāna بدون اجازه داخل شدن

گھسانا ghusāna (اسم) فرو کردن. چپاندن.

تپاندن

گھسٹنا ghasaṭna (اسم) کشیده شدن زمین

گھسنا ghusna (اسم) داخل شدن. جا گرفتن. بالا

وارد و داخل شدن. دخالت کردن. پیش ...

وارد شدن. جا گرفتن.

گھسنا ghisna (اسم) سائیدن. مالیدن.

مالش دادن. فرسوده کردن. تیز و تند کردن.

گھسن پٹی ghusan paṭṭi (اسم مؤ) ...

... و ... .

گھسیارا ghasyāra (اسم مذ) علف چین

علف فروش. علاف.

گھسیارن ghasyāran (اسم مؤ) زن علف

گھسیاری ghasyāri

چین. علف فروش

گھسوانا ghiswāna (مص م) موجب سائیدگی شدن. سبب فرسایش شدن.

گھسیٹنا ghaseeṭna (مص م) کشیدن چیزی با دنبال. چیزی را بر زمین به دنبال خود کشیدن. مجازاً نوشتن با شتاب.

گھسیڑنا ghaseṛna (مص م) فرو کردن. چپاندن. تپاندن. فرو کردن چیزی به جایی و بیرون کشیدن از آن. این کلمه در مورد عمل مجامعت بیشتر بکار میرود.

گھگرا ghagra (ا مذ) گھاگرا ghagra ا دامن. چینه.

گھگی ghuggi (ا مث) فاخته

گھگی ghiggi (ا مث) گرفتگی نفس که در گریه در وحشت پیدا میشود. به هم پیوستن شدن نفس

بندھ جانا bandh jāna (مص) از شدت گریه یا وحشت راه دم نفس قطع شدن.

گھگیانا ghigyāna (مص ل) در بیان لکنت داشتن. در صحبت لکنت داشتن.

زدن خوردن. ۲ التماس کردن

گھلانا ghulāna (مص م) ذوب کردن. حل کردن. آب کردن. نرم کردن. جذب کردن. لاغر کردن. ضایع کردن

گھلاوٹ ghulāwaṭ (ا مث) نرمی. گدازشگی. گداز.

گھلنا ghulna | **گھل جانا** ghal jana (مص ل) ذوب شدن. آب شدن. حل شدن. رقیق شدن. مخلوط شدن. لاغر شدن. تحلیل رفتن. رسیدن میوه.

گھل مل جانا ghul mil jāna (مص ل) صمیمی شدن. یکدل شدن با کسی.

گھما گھمی ghama ghami (ا مث) جمعیت زیاد. ۲- غوغا. ازدحام. شلوغی.

گھمانا ghumāna (مص م) بچرخانیدن. گردانیدن. کسی را حیران و سرگردان کردن

گھماؤ ghumāo (ا مذ) دور. پیچ. گردش.

گھمر گھمر ghumar ghumar (ا مث) صدای [illegible]

گھمس ghamas (ا) بمعنی گرمای شدید هوا و گرما

گھمسی ghamsi (ص) هوای شرجی.

گھمسان ghamsān (ا مذ) ۱. جمعیت بسیار ۲. جنگ. نزاع ۳. قتل عام ۴. نتیجه کشته شدن جنگ. ۵. ویرانی، تباهی.

— پڑنا parna (مص ل) خونریزی شدن. کشت و خون شدن. قتل و غارت شدن.

گھمنڈ ghamand (ا مذ) غرور. تکبر. نخوت. لاف و گزاف. خودنمائی

— کرنا karna (مص م) غرور کردن، به چیزی تکیه داشتن، خودنمائی کردن

گھمنڈی ghamandi (ص) مغرور، متکبر، لافزن.

گھمنڈ ghumand (ا مذ) ۱. تراکم ابر

گھمنڈنا ghumandna (مص ل) متراکم شدن ابر، جمع شدن دود غلیظ

گھن ghan (ص) ۱. انبوه. سخت. جامد. ضخیم. کثیر. غیر قابل نفوذ. سنگین. (ا مذ) سندان. پتک. پتک بزرگ آهنگری.

— پڑنا parna (مص ل) نفرت شدن، نفرت شدن از چیزی. بیزاری پیدا کردن

— چکر chakkar (ا مذ) ۱. گردش. ۲. چرخش. ۳. یک نوع آتشبازی که به دور خود می‌چرخد. ۴. گردش. سرگردانی. ۵. صفت: احمق، کودن. بی‌عقل

— سیام siyām (ص، مذ) ۱. ابر سیاه. ۲. لقب کرشنا

— کی چوٹ ki chot (ا مؤ) ضربت پتک.

گھنگرج ghangaraj (ا مذ) ۱. صدای رعد. ۲. صدای مهیب. ۳. (صفت) سنگین.

گھن ghun (ا مؤ) ۱. نفرت. تنفر. کراهت.

— آنا āna (مص ل) نفرت پیدا شدن

— کرنا karna (مص م) نفرت داشتن، متنفر بودن

گھن ghun (ا مذ) ۱. موریانه. ۲. حشره‌ای که در غله پیدا است.

— جھڑنا jharna (مص ل) ... که در چوب موریانه پیدا میشود

— لگنا lagna (مص ل) پیدا شدن موریانه در چیزی یا کرم در غله؛ مبتلا شدن به غصه جانکاه.

گھنا | ghana | (صفت) ۱- انبوہ - بہم پیچیدہ
گھنی | ghani | ۲- کیپ - پیچیدہ - بہم.

گھنے بال | ghanay bāl | (اِس - مذ) موی پرپشت و انبوہ.

گھنگور گھٹا | ghangore ghata | (اِس مث) ابر سیاہ و متراکم

گھنّا | ghunna | (صفت) ۱- خاموش ساکت.
گھنّی | ghunni | ۲- مزوّر - کینہ توز - بدجنس - منتقم.

گھنونا | ghinona | (صفت) متنفر - مکروہ.
گھنونی | ghinoni | متنفر آور.

گھناؤنا | ghinaona | (صفت)
گھناؤنی | ghinaoni | تنفر آور

گھنٹ | ghant | (اِس مذ) زنگ بزرگ کہ بر گردن فیل بندند

گھنٹا | ghanta | (اِس مذ) ۱- دستہ طلائی کہ
گھنٹہ | ghanta | بجنبند - زنگ بزرگ ۲- جرس ۳- ساعت و چہار یک.

— گھر | ghar | (اِس مذ) پاس ساعت

گھنٹی | ghanti | (اِس مث) ۱- گھنگرو - زنگولہ - زنگ کوچک

گھنڈی | ghundi | (اِس مث) تکمہ.

گھنگرالے | ghungrallay | (اِس مذ) موی تابیدہ. موی پیچیدہ.

گھنگرو | ghungroo | (اِس مذ) زنگولہ - زنگولہ کہ بہنگام رقص دختر بپای بندند.

— باندھنا | bāndhna | (مص) آمادہ شدن برای رقص. کسی را بہ رقص بستہ گری قبول کردن.

— بولنا | bolna | (مص) صدا کردن زنگولہ ہا رقص کسی. کنایہ صدای خرخر گلوی انسان در وقت احتضار.

گھنگنی | ghungni | (اِس مث) نخود پختہ نمکین کہ مثل تنقل میخورند

گھنگولنا | ghangolna | (مص) بہم زدن مایع با دست. مجازاً بہم درہم کردن و بہم ریختن.

گھنگھنانا | ghanghanana | (مص) صدا دادن مانند ظروف چون ناقوس و امثال آن.

گھوٹنا | ghota | (اِس مذ) مہرہ صیقل کردن کاغذ.

ابزاری کہ با آن چیزی را صیقل و درخشندہ میکنند

۲. تراشیدن سر و صورت با تیغ

گھوٹنا ghoṭna (مص م) ۱. سائیدن. حل کردن

نانک و مانند آن. ۲. خواندن کلمات

۳. حفظ کردن. ۴. تراشیدن و صاف

کردن

گھور ghor (صفت) ۱. مہیب. مخوف. ترسناک

۲. انبوہ. متراکم. کثافت.

گھورا ghoora (اسم مذ) ۱. خاکروبہ. آشغال

تودہ گرد. زبالہ. ۲. زبالہ دان. جای کہ

آشغال و خاک را میریزند. ۳. (صفت) چرک

کثیف.

گھورا ghaura (اسم مذ) سایبان چراگاہ.

گھورا گھاری ghoora ghari (اسم مث)

نظربازی. نظر عشق محبت آمیز.

گھورنا ghoorna (مص م) با نگاہ تند و از لحاظ

با محبت نگریستن. خیرہ شدن

گھوڑا ghora (اسم مذ) ۱. اسب. ۲. مہرہ اسب

در شطرنج. ۳. چخماق تفنگ.

ــ **پالانا** palāna (مص م) زین کردن اسب.

ــ **ڈالنا** ḍālna } (مص م) دواندن اسب

ــ **پھینکنا** phenkna } چهار نعل کردن اسب

گھوڑی ghoṛi (اسم مث) ۱. مادیان. ۲. سه پایه ای

که بالای آن دسته را بست کنند. ۳. چوک

چوب پایه دار که روی آن لباس آویزند. ۴. چوب

چوب چیزی که روی آن هنگام خشک کردن شسته

بالا نگهداشتن پوست آن طول موقع پدید

پوست بکار میبرد.

ــ **چڑھانا** chaṛhāna ــ (مص م) ۱. داماد را

۲. ختنه کردن.

ــ **چڑھنا** chaṛhna ــ (مص ل) داماد شدن

ختنه روی داماد.

گھوڑے کو لات اور آدمی کو بات

ghoṛay ko lāt aor ādmi ko

bāt (ضرب المثل) احمق و نادان را با کتک حال

و فهمیده را با اشارہ و کنایہ. عاقل را یک

اشاره کافی است.

گھوڑے گئے گدھوں کا راج آیا

ghoṛay ghey gadhog ka rāj āya (ضرب المثل) موقعی گفته میشود که مردم احمق و نادان با شخص مروعی دانا و فرزانه میشوند

گھوس ghoos (اس مث) یک نوع موش بزرگ دالان (اس مذ) نام موش.

گھوسن ghosan (اس مث) دختر یا زن شیر فروش یا شیر فروش مسلمان.

گھوسی ghosi (اس مذ) شیر فروش. گاوچران مسلمان

گھولا ghola (اس مذ) تریاک حل شده در آب.

گھولنا gholna (مص) آب کردن. ذوب کردن چیزی در آب یا مایع

گھولوا gholwa (اس مذ) محلول. محلول تریاک برای نشئه شدن. رقیق.

— گھولنا — gholna (مص م) حل کردن چیزی در آب و یا مایع رقیق کردن. ۲. بگو مگو کردن بحث کردن. ۳. تاخیر کردن در معامله.

گھوم ghoom (اس مذ) گردش. چرخ.

دوران. ۲. جغرافیا بازه

— جانا — jāna (مص) سرگشت شدن. دوره شدن

— گھام — ghām (اس مث) سرگردانی. گشتن لب لعقد.

گھومانا ghoomāna (مص م) چرخاندن. گرداندن. چیزی را به گردش آوردن.

گھومنا ghoomna (مص) چرخیدن گردیدن. به گشت و گذار رفتن. سرگیجه داشتن.

گھومنی ghoomni (اس مث) سرگیجه. دوران سر.

گھونپنا ghoonpna (مص م) فرو کردن. خنجر و یا نیزه زدن به بدن کسی. ۲. چپاندن. تپاندن. فرو کردن.

گھونٹ ghoont (اس مذ) قورت. جرعه (دیپ باسگار).

— پینا — peena		(مص م) قورت دادن. جرعه جرعه نوشیدن. ۲. پنهان کردن غضب
— لینا — lena		

گھونٹنا ghontna (مص م) فشردن گلو. چلاندن. هم زدن چیزی.

گھونٹنا ghoṅṭna (مص، پ) جویدن، لیسیدن
۱. سائیدن. ۲. مالیدن. حل کردن. صیقل و براق کردن. ۳. از بر کردن مطلب.

گھونسا ghoonsa (اسم، مذ) ضربہ مشت. ۲. مرد ناکارہ.

— جڑنا	jarna	(مص)	
— رسید کرنا	raseed karna	ضربت	
— لگانا	lagāna	زدن	
— مارنا	mārna	با مشت	

گھونسم گھاسا ghoonsam ghāsa (اسم، مذ) جنگ زدن با مشت. ۲. مشت زنی. بوکس بازی.

گھونسلا ghoonsla (اسم، مذ) آشیانہ. لانہ. مجازاً خانہ محقر.

گھونگٹ ghoongat (اسم، مذ) نقاب. پوشش صورت. حجاب کہ از شرم حیا آید.

— **کرنا** karna (مص) پوشیدن صورت با نقاب.

— **والی** wāli (اسم، مث) زن با حجاب.

گھونگر ghoongar (اسم، مذ) ...

گھی ghi (اسم، مذ) روغن خوراکی.

— **کی کھچڑی** khichri (اسم، مث) ۱. دوستی. ۲. ... مجازاً رفیق یکی.

— **کے چراغ جلانا** ke charāg jalāna (مص) ... شدن حاجت، مراد و یا آرزو. اظہار خوشی کردن.

گھیا ghiya (اسم، مذ) کدوی نرم.

گھیپنا ghepna (مص) ... درہم ریختن.

گھیر gher (اسم، مذ) ۱. محیط ... گرداگرد. حلقہ. ۲. ... ۳. عرض.

— **دار** (صف) فراخ. گشاد.

— **گھار** ghār (اسم، مذ) ...

۲. (اسم، مث) جلوگیری. ممانعت.

— **کرنا** karna (مص) جلوگیری کردن. بازداشتن. ممانعت کردن. محاصرہ کردن.

گھیرا ghera (اسم، مذ) محیط. دایرہ. حصار. محاصرہ. احاطہ. حلقہ.

— **ڈالنا** dālna (مص) محاصرہ کردن. احاطہ کردن ... ۲. ...

گھیرنا gherna (مص) احاطہ کردن۔ محاصرہ کردن
محصور ساختن۔ (۲) مجبور ساختن۔ بکشیدن۔ (۳)
مجبور کردن تعقیب کردن

گہ gah (اس مث) (۱) رتناع خانہ یا اطاق۔
گہ gah (۲) قبضۂ شمشیر کہ بدست گیرند۔

— جانا jāna (مص) کسوف و خسوف گرفتن
ماہ یا خورشید۔

— گیر (صف) اسب سرکش۔ ...

گہرا gehra (صف) (۱) عمیق۔ ژرف۔ گود
گہری gehri (۲) غلیظ تیرہ رنگ۔ پختہ

— پن pan — (اس مذ) عمق۔ نخست۔ پختگی

— دوست (اس مذ) دوست صادق۔ دوستی

گہراؤ gehrāo (اس مذ مث) عمق۔ ژرفی۔
گہرائی gehrāee گودی

گہرے کرنا gehray karna (ف) ...
دستہا را کردن۔ ...

گہن gahan (اس مذ) گرہن garhan ...

گہنا gahna (مص) کسوف و خسوف گرفتن
خورشید و ماہ ...

گہنانا gahnāna (مص) (۱) کسوف و خسوف شدن
(۲) پیدا شدن لکۂ سیاہ بر پوست بدن کہ در ایران
ماہ گرفتگی گویند۔

گہنی gahni (اس مث) ... کسوف
یا خسوف ...

گہوا gahwa (اس مذ) ...

گہیل gohel (صف) آدم بیکارہ ...
... معروف۔

گئورس gaoo ras (اس مذ) ... شیر ...
است۔ ... شیرینی۔

— ہتھیا hathiya — (اس مث) ...
... است۔

گیا gaya (۱) فعل ماضی مطلق از مصدر جانا (jāna)
... رفت۔ (۲) (صف) گذشتہ۔ قبل۔ ... رفتہ۔

گزرا guzra — (صف)
گئی گزری gaee ...
گئے گزرے gaey guzray ...

گئے نماز بخشوانے روزے گلے پڑے
gaey namāz bakshwānay
rozay galay paray

(ضرب المثل) بجای نفع ضرر کردن. وضع یک گندگی

کوی گر دانه ریگری پیش میاید

گئی کرنا gaee karna (مص) چشم پوشی کردن.

اغماض کردن. کوتاهی کردن.

گیابھ gyābh (س ـ مذ) گابھ gābh را

ببینید

گیارہ gyāra (عدد) ۱۱ یازده.

گیارہواں gyārwan (صف)

یازدهم - یازدهمین

گیان gyān (س ـ مذ) دانش. فهم. ذکاوت.

حکمت. عقل. دماغ.

گیانی gyāni (صف) عالم. عاقل. دانشمند

فیلسوف. هشیار. حکیم.

گیت geet (س ـ مذ) آواز. آهنگ.

ـــ گانا gānu (مص) ۱. آواز خواندن.

۲. (مص) تعریف کردن.

گیتا geeta (س ـ مث) ۱. سرود روحانی.

۲. کتاب مذهبی هندو که مضامین آن

در سرودن الهی است.

گیدڑ geedaṛ (س ـ مذ) شغال. مجازاً آدم ترسو.

ـــ بھبکی bhapki (س ـ مث) غرش شغال

در موقع غضب. مجازاً تهدید دروغین.

گیدی geedi (صف) ۱. ترسو. جبون. بی‌غیرت

بی‌غیرت. ۲. حریص.

گیدھنا gidhna (مص) مشتاق شدن. حریص شدن

گیرائی giraee (س ـ مث) ۱. برداشت. تقبض

دستگیری. ۲. دخترک. آلوچی چلیپ.

گیرو giroo (س ـ مذ) خاک سرخ.

گیروا gerwa (صف) رنگ مایل به قرمز. گل رنگ

گیگلا gegla
گیگلی gegli
(صف) ساده لوح. ابله.

گیگلاپن gegla pan (س ـ مذ) ساده

لوحی. ابلهی.

گیل gail (س ـ مث) خوش خوش خوشحال.

گیلا geela (صف) تر. نمناک. خیس.

گیلی geeli مرطوب.

گیلاپن ـــ pan (س ـ مذ) رطوبت. نم.

خیسی. تری.

گیلری galary (اس مث) ۱. نمایشگاه، تماشاگاه عکس و اشکال آن. ۲. (صف) صندلیهای سالن نمایش و تئاتر. (یہ لفظ) انگلیسی است.

گیلڑ gailar (اس مذ) پسری که از شوهر سابق خود دارد

گینا gaina (اس مذ) گاو کوچک اندام

گینتی gainti (اس مث) ۱. کلنگ که با آن بیل کنند. ۲. بیل.

گینجنا ginjna (مص) مالیدن چیزی با دست مالیدن با دست. نرم کردن چیزی با دست.

گیند gaind (اس مث) توپ (بازی) چیزی گرد و مدور. کره

گیندا gainda (اس مذ) گل همیشه بهار

گینڈا genda (اس مذ) کرگدن.

گینگٹا gingta (اس مذ) خرچنگ. سرطان.

گیہوں gehun (اس مذ) گندم

گیہواں gehwan (صف) گندم رنگ.

— کے ساتھ گھن پس گیا — ke sath ghun pis gaya (ضرب المثل) تر و خشک باهم بسوزند.

ل

لا lā پیشوند نفی (عربی) بی ـ بدون ـ نا ـ است

ـــ تعداد (صفت) بیشمار ـ بسیار.

ـــ جواب (صفت) ۱. ساکت. ۲. بی نظیر

ـــ چار (صفت) ناچار ـ مجبور.

ـــ چاری (اسم مؤنث) ۱. اضطرار ـ ناچاری.

مجبوری. ۲. بیچارگی

ـــ حاصل (صفت) ۱. بیفایده ـ بی ثمر ـ بی نتیجه.

بی حاصل. ۲. زمینی که حاصل خیز و ثمربخش نیست

ـــ حل (صفت) مشکل ـ دشوار ـ سخت

ـــ حول (اسم مؤنث) ۱. در اظهار نفرت و حقارت استعمال میشود. ۲. برای دفع شر شیطان ولی دانا خبیث کار میرود و نیز در مورد اظهار تأسف استعمال میشود گاهی تمام عبارت لا حول ولا قوة الا بالله گفته میشود و گاهی تنها لا حول ولا قوة گاهی بجای معاذالله بر زبان آرند.

ـــ خراج (صفت) معاف ـ زمینی که از آن خراج گرفته نمیشود

مالیات (عوارض) دولتی معاف است.

ـــ دعوی (اسم مذکر) منصرف ـ مالکیت یا ادعا.

ـــ دوا (صفت) غیر قابل علاج.

ـــ علم (صفت) بی خبر ـ غافل ـ ناآگاه.

ـــ کلام (صفت) بدون تردید ـ بطور مطلق ـ قطعی.

ـــ تعلیم (صفت) نادان ـ غافل ـ احمق.

ـــ یعنی (صفت) بیهوده ـ عبث.

لابھ labh (اسم مذکر) نفع ـ سود ـ فایده ـ نتیجه ـ بهره ـ حصول.

ـــ اٹھانا uṭhāna (مصدر) نفع بردن.

ـــ کرنا karna حاصل کردن.

لات lāt (اسم مؤنث) لگد ـ ضربه پا ـ تیپا ـ پا.

ـــ مارنا marna (مصدر) لگد زدن ـ پا زدن ـ صرف نظر کردن ـ ترک کردن چیزی یا کاری را

لاٹ lāṭ (اسم مؤنث) ۱. ستون ـ ستونی که یادگار کسی برپا شده باشد. ۲. مناره ۳. معبد ـ راتیه

که گاهی گرد یک جا جمع شده باشد خصوصاً
برای حراج کردن (۲) این مورد از لفظ (lot)
انگلیسی گرفته شده است. ۳. (اس.مذ) حاکم کل
استاندار. والی (۳) این مورد از لفظ lord
انگلیسی گرفته شده است.

لاٹھ lāṭh (اس.مث) چوب دستی. عصا. ستون سنگی
تیر (عمارت وغیره). چماق.

لاٹھی lāṭhi (اس.مث) چماق. چوب دستی.

ــ پاٹھی pāṭhi ــ (اس.مث) [illegible]
گتکا کاری.

ٹیک کے چلنا ṭek ke chalna
(اس) عصا دست راه رفتن.

لاج lāj (اس.مث) ۱. خجالت. شرم. حیا.
۲. عزت. آبرو.

ــ آنا ــ ana (اس) خجالت کشیدن. شرمنده شدن

ــ رکھنا ــ rakhna (اس) احترام نگاهداشتن
بجای. آبروی کسی را حفظ کردن.

ــ کھونا ــ khoana (اس) بی‌حیا شدن.
مشهور شدن.

لاد lād (اس.مث) بار.

ــ پھاند phānd (اس.مث) بسته‌بندی
اسباب و اثاثه برای بار کردن.

لادنا lādna (مص) بار کردن. حمل کردن.

لادی lādi (اس.مث) بار کوچک.

لادو lādoo (صف) ۱. حیوان بارکش. ۲. حیوانی
که توانائی حمل بار را داشته باشد. این کلمه
لدو laddo هم گفته میشود.

لاڈ lāḍ (اس.مذ) محبت. نوازش.

لاڈلا lāḍla | (صف) عزیز. محبوب.
لاڈلی lāḍli | نازپرورده. بچه‌ای که از
کثرت بیش از حد زیاد خراب شده است.

لاڈو lāḍo (صف) ۱. عزیز. محبوب. نازپرورده
(بیان دختران را [illegible]) ۲. (اس.مث) [illegible]

لار lār (اس.مث) قطار. صف. رده.

لاڑھیا lāṛhya (صف) مکار. حقه‌باز. گول زننده.
شارلاتان.

ــ پن ــ pan (اس.مذ) بازاری فروشنده حقه
حقه‌بازی. تقلب دروغ.

لاذب lāzib (صفت) ۱. چسپنده. ۲. ضربت کاری که یکی از زخم درد آن اثرش باقی بماند.

لاسا lāsa (اس مذ) مادهٔ لزج و چسپنده که از گیاه خارج میشود. صمغ. مغت.

لاسے پر لگانا lāsay par lagāna (مص) مانوس کردن. گرویده ساختن. بدام انداختن.

لاش پڑنا lāsh paṛna (مص) افتادن و مردن.

— ڈالنا ḍālna — (مص) کشتن کسی. سخت کتک زدن.

لاک lāk (اس مذ) قفل (این کلمه انگلیسی است).

لاکھ lākh (صفت عددی) ۱. صد هزار. (صفت) بسیار. بیشمار. ۲. (اس مث) لاک که برای مهر کردن بکار میرود.

— بات کی ایک بات — bāt kī ek bāt (ص) مختصر. موجز. مطلب پرمعنی.

— پر بھاری — par bhārī
لاکھوں پر بھاری lākhoṅ par bhārī (ص) بی نظیر. بی نهایت قوی. بسیار شجاع.

— جی سے — jī se (ق) بطیب خاطر. از دل و جان.

— سر کا ہو جانا — sar ka ho jāna (مص) پافشاری کردن. بحرف کسی اعتنا نکردن. یک دنده بودن.

لاکھوں گھڑے پانی پڑنا lākhoṅ ghaṛay pānī paṛna (مص) خجالت کشیدن. دوچار کسی شود که بسیار خفیف شود.

لاکھا lākha (اس مذ) رنگ سرخ یا پان که زنان موقع جشن‌ها بر لب آرند تا لب قرمز شده زیبا بنظر آید.

لاگ lāg (اس مث) ۱. لگ. لگاو. ۲. الفت. علاقه. دلبستگی. شوق. رغبت. ذوق. محبت. ۳. عداوت. خصومت. دشمنی. ۴. شعبده. جادو. طلسم.

— ڈانٹ ḍānt — (س. مث.) ۱. سرزنش.
خصومت. عداوت.

— لپیٹ lapaiṭ (س. مث.) ۱. حمایت
جانبداری. طرفداری. ۲. فریب. گول.

— لگنا lagna — (مص) ۱. مورد عشق و محبت
بودن. ۲. دارای تعلق و رابطه بودن.

لاگت lāgat (س. مث.) بها. قیمت تمام شده.

— آنا āna — } (ل) خرج شدن.
— لگنا lagna — } خرج برداشتن

لاگو lāgoo (س. مذ.) ۱. همراه. ۲. تعقیب کننده.
مطالب. ۳. آرزومند. مشتاق.

لال lāl (صف.) ۱. قرمز. سرخ رنگ. جامه گلگون.
۵. (س. مذ.) لعل. ۲. (صف.) لال. گنگ.
۳. خشمناک. ۴. طفل بچه. محبوب.

— انگارا angāra — (صف.) داغ قرمز. جامه
گلگون. آتشین. ۵. (س. مذ.) زغال سرخ شده.

— پیلا ہونا peela hona (مص.) خشمگین شدن

— پیلی آنکھیں کرنا peeli ankhen karna

— نکلنا nikalna — . . . . .

(س.) ۱. نگاه خشم و غضب کسی نگریستن.
عصبانی شدن

— خاں کا لکڑا khāṅ ka lakṛa —
(س. مذ.) تیر چوب بزرگ و سنگینی که در وسط آن سوراخ
شده و ۲. دستگاه پای دزدان را در آن گذاشته دور
وراز سوراخ را بهم آورند.

لالا lāla } (س. مذ.) جناب (در خطاب به بزرگ)
لالہ lāle } مثل پدر (هندو). ۲. تاجر. سوداگر
بقال. ۳. گل لاله. ۴. محترم. معمولاً عنوان قبل از
اسم. ۵. پدر زن. اب الزوج.

لالا بھائی bhai — (صف.) لقبی است که به
برای دوست یا آدم شریف و محترم بکار برده
میشود. حسین و زیبا

لالا lāla (س. مذ.) ۱. نوکر. خادم بنده. ۲. طفل.
۳. تاکستان. ۴. دهقان. دلاق.

لالچ lālach (س. مذ.) ۱. طمع حرص. جاه طلبی.
آرزو. ۲. هوس.

— دینا de'na — (مص.) وسوسه کردن. جلب
کردن. اغوا کردن

— کرنا karna (مص) آرزو کردن، طمع داشتن

لالچی lālchi (صف) حریص، طماع، آزمند

لالے lālay (مص) ۱. آرزو، اشتیاق

۲. نومیدی، یأس.

— پڑنا parna (مص) ۱. نهایت آرزو و اشتیاق داشتن. ۲. انجام شدن کاری که از آن یک نومیدی حاصل شود.

لام lām (امذ) ۱. صف، قشون (این کلمه فرانسوی l'arme است).

لاما lāma (امذ) کشیش، پیشوای مذهب بودایی.

لام کاف (امذ) سخنان بیهوده و بی معنی - سخنان تند و ناسزا.

— بکنا bakna (مص) ناسزا گفتن. سخن بیهوده و مهمل گفتن.

لانا lāna (مص) آوردن

لانبا	lānba	(صف) دراز، طویل
لانبی	lānbi	

لانک lāgk (امث) ۱. توده غله، خرمن. ۲. برگ و شاخه‌های سبز درخت نیل که از آن رنگ نیل سازند.

لانگ lāng (امث) قسمت جلو لنگی که شده را بجای شلوار کمر و پیچیده و سر آن را از بین دو پا بعقب برده گره زنند.

لانگنا	lāngna	(مص) سوار شدن، رجوع
لانگھنا	lānghna	چهارپایه جستن، بجائی

پریدن بر جای بلند.

لاه lāh (امث) برگ غنچه گل

لائبریری lāebarari (امث) کتابخانه (این کلمه انگلیسی library است).

لائٹ ہاوس lāit haus (امذ) فانوس دریائی، برجی که در ساحل دریا است و بر سر آن چراغ بوده و راهنمای کشتی است (این کلمه انگلیسی light house است).

لائن lāin (امث) خط، خط آهن (این کلمه انگلیسی line است).

لاؤ lāo (امث) ۱. طناب کلفت چاه. ۲. مقدار زمینی که از یک دلو از یک چاه آبیاری میشود ۳. طلب ۴. گل سفیدی که

بیوار منزل گشته . ۵. دال که بدون شک وخانت گوزه میشود.

لاولپیٹ کی باتیں — lāpaṭ kī bāten (اس) سخنان فریبنده که بظاهر گفته شود.

— **لشکر** (اس مذ) ۱. لشکر. ۲. اردو. عام مردم.

لاوا lawa (اس مذ) توده گداخته که از آتش فشان بیرون میریزد (این کلمه انگلیسی lava است).

لاونی lāonī (اس مث) ۱. درو کردن. قبال چیدن محصول یا درو کردن بصورت نوبه داده میشود. ۲. نوعی سرود که مرہٹی marahṭī نیز کاسیده میشود.

— **کرنا** karnā (مص) درو کردن.

لاے lāay (اس مث) لَے. ترشیح (شعر ...).

لائی lāee (اس مث) ۱. چیدن محصول. ۲. برنج خورده. ۳. نظر بوداده شده. ۴. سپوری کرده آخر دهم وغیره در میانه (اس مث) اجرت. ۵. دختره است مثل دھولی dis lāee ... .

لباڑ labāṛ / **لباڑی** labāṛī (صف) ۱. دروغگو. ۲. وراج.

لبدھڑ labdhaṛ (صف) تنبل.

لبرٹی liberṭī (اس مث) آزادی. استقلال. حریت (این کلمه انگلیسی liberty است).

لبرل libral (صف) ۱. آزاده. مستقل. خود مختار. ۲. خیرخواه (این کلمه انگلیسی liberal است).

لبلب lablab (صف) احمق. بی شعور. کم عقل.

لب لبا lablabā / **لب لبی** lablabī (صف) چسبنده. چسبناک.

لبلباہٹ lablabāhaṭ (اس مث) چسبندگی. چسبناکی.

لبلوس lablos (صف) ۱. کودن. احمق. ۲. جسور. بیحیا.

لبنی lubnī (اس مث) کوزه ای که بوسیله آن شیره درخت تار tār ... جمع میکنند.

لبھانا lubhānā (مص) (مت) فریفتن. طمع دادن. واله ساختن.

لبیدا llabeda (اس. مذ) چماق. چوب دستی کوتاہ
عصا کوتاہ تر است.

لبیرا labera (اس مذ) پارچہ. قطعہ پارچہ
یا کاغذ.

لبیری laberi (اس مث) قطعات پارچہ
پارچہ یا کاغذ۔ قطعہ.

لبیں laben (اس مث) شاداب۔ موجی کہ
کہ بر لب آید.

لبیں لینا le'na — (مص) چیدن یا تراشیدن
سبیل

لپ lap (اس مث) یک مشت (از چیزی) مقدار
چیزی کہ در وسط دو دست مشت کردہ باشد

لپائی lipaee (اس مث) کاہگل کردن۔ اجرت
کاہگل مالیدن بر بام و دیوار.

— پوتائی putaee — (اس مث) اندودن
بام و دیوار با کاہگل.

لپاتی lapāti | (صف) دروغگو.
لپاتیا lapajya | ...

لپٹ lapat (اس مث) ۱۔ شعلہ.

حدت گرما۔ گرمی. ۲۔ درخشش. ۳۔ بوی خوش
بوی خوش کہ ہمراہ نسیم آید.

لپٹا lapta (اس مذ) یک نوع حلوا کہ از آرد و
شکر سازند.

لپٹانا lipṭāna (مص م) بغل گرفتن. معانقہ کردن
در آغوش کشیدن. چسبیدن.

لپٹنا lapaṭna (مص ل) ۱. چسبیدن. بچیزی پیچیدن
۲۔ در بغل گرفتن. کشتی گرفتن. ۳۔ چنبرہ شدن
پیچیدہ شدن.

لپ جھپ lap jhap (اس مث) ۱۔ شتاب.
عجلہ در رفتن. فورا بسرعت در رفتار
۲. فریب۔ مکر

لپڑ lappar (اس مذ) سیلی۔ ضربتی کہ با کف
دست زدہ شود

لپڑ شپڑ lapar shapar (اس مث)
۱. کاری کہ با اضطراب انجام گیرد. ۲. صحبت تند
و نامفہوم.

لپڑی lupri (اس مث) شوہ مرہم.

لپڑی lupri (اس مث) چیزی ...

لپسی lapsi (اسم مؤنث) یک نوع حلوا که با آرد و شکر سرخ کرده درست می‌شود.

لپک lapak (اسم مؤنث) ۱. جست. جهش. ۲. تابش. حرارت. آتش. ۳. تیر (درد) سوزش زخم.

— جھپک jhapak — (اسم مؤنث) چستی. چالاکی.

— کر kar — (قید) باشتاب. فوراً.

— لینا le'na — (مصدر) ربودن. قاپیدن. باشتاب ربودن چیزی.

لپکا lapka (اسم مذکر) ۱. عادت بد. ۲. طعم. مزه.

— پڑنا parna — (مصدر) ۱. عادت بد پیدا کردن. ۲. طعم پیدا کردن. خوش طعم شدن.

— ہونا ho'na — (مصدر) عادت بد پیدا شدن. عادی شدن.

لپکانا lapkāna (مصدر متعدی) باشتاب دراز کردن. دراز کردن. تکه چوب یا لکه.

لپکنا lapakna (مصدر) ۱. جستن. پریدن. جستن. باشتاب حمله کردن. شتاب کردن. تند راه رفتن. ۲. ربودن. قاپیدن. ۳. زیاد شدن شعلهٔ آتش.

لپکی lapki (اسم مؤنث) بخیه. شلال.

— بھرنا bharna — (مصدر) بخیه زدن. شلال کردن. کوک زدن.

لپ لپ lap lap (اسم صوت) صدای سگ هنگام آب خوردن. چلپ چلپ.

لپنا lipna (مصدر) گل اندود شدن. اندوده شدن. گل یا دوغاب گچ یا آهک بوسیله دیوار زده شدن.

لپوانا lipwāna (مصدر) گل یا کاهگل یا دوغاب گچ یا آهک سفید یا رنگ بدست دیگری به دیوار یا کف زدن.

لپوائی lipwāee (اسم مؤنث) اجرت اندودن.

لپیٹ lapaṭ (اسم مؤنث) ۱. تاه. ۲. پیچ. شکن. ۳. لفاف. پیچک. ۴. ابهام. ۵. چنبره. ۶. گرفتاری. ابتلا. حق خدمت.

— لینا lena — (مصدر) پیچیدن. لفاف کردن. جمع کردن. جمع تا کردن. برای کسی گرفتاری ایجاد کردن.

لپیٹن lapeṭan (اسم مؤنث) ۱. پیچ. تاه. ۲. لفاف. پارچه‌ای که چیزی در آن پیچیده می‌شود. ۳. تیرک.

یا استوانہ جولا کر پارچہ بافتہ شدہ بعد ازاں تی پیچید.

لپٹنا lapetna (مص) ۱. پیچیدن چیزی بحوالی - لفافہ کردن. ۲. جمع کردن. ۳. تاہ کردن.
۴. بجان گرفتہ و مستولی کردن.

لت lat (اس مث) ۱. مخفف لات کہ بمعنی لگد خوردن است. ۲. عادت ناپسند. خوی و خصلت بد.

— پڑنا	paṛna	(مص) معتاد بچیزی بد گردیدن
— ڈالنا	ḍālna	بدی شدن

لت پت	lat -pat	(صف) ۱. آغشتہ. آلودہ
لتھ پتھ	lath path	غلطیدہ. ۲. زور رنجیدہ

بیمار بستری.

لت پت ہونا — ho'na (مص)
آغشتہ شدن

لتا latta (اس مذ) پلاس - تکہ پارچہ

لتاڑ latār (اس مث) ۱. ملامت - سرزنش شدید. ۲. رنج. ۳. خستگی بسیار. ۴. لگد کوبی شدید

لتاڑنا latārna (مص) ۱. لگد زدن - پایمال کردن. ۲. سرزنش کردن. رسوا کردن. ۳. اہانت کردن. ناسزا گفتن. فحش دادن.

لترا lutra (صف) سخن چین.

— پن pan — (اس مذ) سخن چینی.

لتھڑا پتھڑا lithaṛ pathaṛ (صف) کسی کہ بگل آلودہ شدہ باشد. گل آلود. آلودہ بگل.

لتھڑنا lithaṛna (مص) آغشتہ شدن. آلودہ شدن

لتھیڑنا latheṛna (مص) آغشتہ کردن. بگل یا چیزی آلودہ کردن.

لتی latti (اس مث) ۱. حرکت پا بعقب در حالت لگد. ۲. بادبادک. ۳. نخ آزاد. ۴. کاغذ

لتیانا latyāna (مص) لگد زدن

لٹ lat (اس مث) طرہ مو.

— پٹ pat — (صف) (صف) ۱. درہم برہم ۲. ...

— دھاری	dhāri	(صف) مرد گیسو دار ...
لٹ دھاری	...	ژولیدہ مو.

— دھلائی dhulāee (اس مث) پیرایہ ای کہ بخواہر داماد و دادہ از برای شستن طرہ موی عروس دادہ میشود.

— دھونا dhona — (مص) ۱. شستن و شانہ کردن طرہ مو با آب. ۲. ...

[illegible] ۵. ... با شیر ادا میشود ۶. ... که [illegible]

[illegible] میشود.

لٹا پٹا luṭa piṭa (صف) کسی که مالش غارت رفته. کلک خورده است

لٹانا luṭāna (مص) خوابانیدن. گذاشتن. قد دادن. کسی را به پشت بر زمین زدن.

لٹانا lutānā (مص م) ۱. وقف کردن. صرف کردن ۲. خرج. با اسراف خرج کردن. بر باد دادن. ۳. بیچاره ساختن.

لٹاؤ lutaoo (صف) مسرف. ولخرج.

لٹاٹی laṭāṭet (اس مث) ۱. [illegible] ... [illegible]

لٹر laṭar (صف) آدم لب بند و باد

لٹس luṭas (اس مث) غارت. چپاول. تاراج. یغما

— مچانا machāna (مص) غارت کردن. تاراج کردن. یغما بردن. دست به چپاول زدن

لٹک laṭak (اس مث) ۱. آویزش. ۲. [illegible] ۳. ناز و کرشمه. ۴. وضع. شکل.

[illegible] ۵. عشق. محبت.

— کر چلنا kar chalana (مص) با ناز و کرشمه گام برداشتن. خرامیدن با ناز و غمزه.

لٹکا laṭka (اس مذ) ۱. افسون. طلسم. [illegible] نیرنگ. شعبده بازی. ۲. حقه بازی. ۳. [illegible] ۴. مکر. فریب. خدعه.

— رکھنا rakhna (مص) ۱. آویزان نگاه داشتن. [illegible] ۲. [illegible] معطل کردن.

لٹکانا laṭkāna (مص م) ۱. آویختن. معلق کردن. ۲. کشیدن. به تاخیر انداختن کار را.

لٹکن laṭkan (اس مذ) ۱. آویزان. ۲. آویزه‌ای که زنان در بینی آویزان کنند. ۳. پاندول ساعت. ۴. آویزه.

لٹکنا laṭakna (مص ل) ۱. آویختن. آویزان شدن. [illegible] ۲. [illegible] شدن. ۳. تاخیر شدن. عقب افتادن. تعویق افتادن. ۴. نزدیک غروب آفتاب شدن.

لٹنا luṭna (مص ل) غارت شدن. ضعیف شدن

لٹے کو ماریں شاہ مدار latay ko māreṉ shāh madār (ضرب المثل)

آدم ضعیف را ہر کسی میزند.

لٹنا luṭna (مص) ۱. غارت شدن. غصب شده. ربوده شدن. ۲. مال باختن. فریب خوردن.

لٹو laṭṭoo (اس۔مذ) ۱. فرفره. ۲. مرد دلداده. سرشار. عاشق و فریفته.

— ہو جانا ho jana — (مص) عاشق شدن. فریفته شدن.

لٹوانا luṭwāna (مص) غارت کردن. موجب غارت شدن. باعث متضرر شدن کسی گشتن.

لٹھ laṭh (اسم مذ) چوب ستبر کلفت. چماق.

— باز (صف) کسی که با چماق می جنگد.

لٹھا laṭha (اس۔مذ) ۱. تیر چوبی. شاه تیر. ۲. تخته زیر ادوات. ۳. چلوار (پارچه)

لٹھیا laṭhya (اسم۔مث) چماق کوچک. چوب ستبر کلفت کوچک.

لٹھیت laṭhaet (صف) مرد ماهر چماق. چماق زن.

لٹیا luṭya (اس۔مث) آفتابه کوچک.

— ڈبونا ḍubona — (مص) ۱. توهین کردن. باعث از بین رفتن آبروی کسی شدن. ۲. آبروی کسی را بردن.

لٹیرا luṭera (صف) راهزن. غارتگر. دزد.

لجالو lajāloo (اس۔مذ) ۱. گل شرمنده، گیاهی که چون آن را لمس کنند برگهایش هم جمع میشوند. ۲. مجازاً شخص خجالتی و محجوب.

لجانا lajāna (مص) خجل بودن. شرمیدن. خجالت کشیدن. شرمنده بودن. شرمنده شدن.

لجلجا lujlja (صف) ۱. چسبناک. لزج. ۲. نرم. ملایم.

لچا luchcha مذ (صف) رذل. پست. هرزه.

لچی luchchi مث فرومایه. بدکار. هرزه.

— (اس۔مذ)

— پن pan رذالت.

لچپن luchpan هرزگی. شرارت.

— پنا luch pana پستی

لچانا lachāna (مص) خمیده کردن. خم کردن. منحرف کردن.

لچر lachar (صفت) سست۔ لایعنی۔ مزخرف۔ بیہوده.

لچک lachak (اسم مؤنث) قوه ارتجاع۔ جهندگی۔ نرمی۔ انعطاف.

— دار (صفت) قابل ارتجاع۔ کش‌دار۔ فنری۔ قابل انعطاف۔ انعطاف پذیر.

لچکا lachka (اسم مذکر) ۱. شاخه خمیده۔ تکان. ۲. شرابه و منگوله از رشته طلا یا نقره.

لچکانا lachkana (مصدر) ۱. خم کردن. تا کردن ۲. تکان دادن۔ جنباندن چیزی نازک و نرم مثل شاخهٔ درخت.

لچکنا lachakna (مصدر) جنبیدن چیزی نرم و انعطاف پذیر۔ تا شدن۔ خم شدن۔ تکان خوردن۔ لرزیدن۔ خم شدن و دوباره راست شدن.

لچلچا lachlacha (صفت) نازک و انعطاف‌دار. (چوب و غیره)

لچنا lachna (مصدر) ۱. خم شدن

لچ جانا lach jana ۲. مضطرب شدن.

لچھا lachcha (اسم مذکر) ۱. دسته۔ کلاف۔ نخ ژولیده و درهم. ۲. دسته‌ای ۳. یک نخ یا زیور بافته۔ صحبت پیچیده و آهنگ رنگین و پیچدار.

— باندھنا bāndhna — (اسم) صحبت مسلسل و متواتر کردن.

لچھمی lachhmi (اسم مؤنث) ۱. ربة‌النوع ثروت (عقیده هندوها) ۲. ثروت. دولت. مال. ثروت. ۳. جمال ۴. زیبائی. حسن و جمال. زن زیبا

— گھر میں آنا ghar meŋ āna — (اسم) دارا شدن. ثروتمند شدن.

لچھن lachchan (اسم مذکر) صورت. نشانی. منش. طبع

— پکڑنا pakarna | (اسم) عادات دیگران را
— سیکھنا seekhna | فرا گرفتن

— جھڑنا jharna — (اسم) زشت شدن. ناشایسته شدن.

لچھے دار lachchay dār (صفت) شیرین و گیرا. صحبت متواتر و جالب.

لحاظ (اسم مذکر) ۱. توجه. رعایت. حفظ. ۲. شرم. حیا.

— کرنا karna — (اسم) ملاحظه کردن. رعایت کردن. توجه داشتن. احترام گذاشتن.

— رکھنا rakhna (مص) ... پنہان کردن . ساکت کردن .

لٹخ lak.ak (صف) ۱ . لاغر و ضعیف .
۲ . (ص مث) صدائی که از شدت تشنگی یا ضعف در گرسنگی از حلق درآید .

— کرنا karna (مص) نفس نفس زدن . له له کردن .
صدا کردن پرنده یا حیوان از دهان در شدت گرما .

لٹکا lak.aka (امص مذ) شیخ نسخ تشالی . ۱ . عطر تند .
۲ . ترکیبی از چند گیاه یا ادویه خوشبو که برای تقویت دماغ جلوی بیمار نگاه می‌دارند استشمام کند .
۳ . چیزی که به عنوان خوشبو دادن به کار رود .

لٹ لٹانا lak lakana (مص) از تشنگی یا گرسنگی بیتاب شدن . نفس نفس زدن . در گرسنگی ضعیف و لاغر شدن .

لڈالڈ ladālad (ص مث) صدای افتادن میوه از درخت . صدای افتادن چیزی که از جای جنبد .
صدای افتادن در دریا و آب . (تقب ؛ لپ لپ) .

لادانا ladāna (مص م) ۱ . بار کردن توسط دیگری .
۲ . وادار به بار کردن بودن .

لداو ladāo (امص مذ) ۱ . کالا برای بار کردن .
۲ . سقف گنبد مانند که با گچ سازند .

لدوا ladwa (ص مذ) بار . بسته‌ای که برای حمل کردن آماده شده است .

لدنا ladna (مص) حمل شدن بار روی حیوان یا گاری یا کسی . تحقیر قرار داده شدن .

لڈو laddoo (ص مذ) حیوان بارکش (صف) قادر به حمل بار .

— بیل bael — (امذ) کسی که بسیار وقت کار می‌کند .

لدوائی ladwāee (امص مث) ۱ . اجرت و کرایه بار کردن . حمالی . مزد حمل کردن .

لدھڑ laddhar (صف) ۱ . ضخیم . درشت . سنگین و بی‌قواره . ۲ . کسل . ۳ . کند ذهن . ۴ . دولت مند ابله .

لڈو laddoo (امص مذ) یک نوع شیرینی که به صورت گلوله درست می‌شود . گرد و شیرین و لذیذ .

— ملنا mulna } — (مص) بسیار سود بردن . استفاده کردن .
— بٹنا batna

— کھلانا khilāna — (مص) حلوائی دادن . ضیافت کردن . کنایه : رشوه دادن .

لر lar (صف) سخت. پلید. بیت

— پن pan | (اسم. مذ) حالت.

— پنا pana | یا ترکیب.

لر lar (اسم. مذ) ڈنڈا یا چوبی کہ درازی آن دو فٹ و نیم است و برای اندازہ گرفتن طول زمین بکار میرود.

لرزنا larazna | (مص. ل) لرزیدن. مرتعش

لرز جانا laraz jāna | بودن. مرتعش شدن.

لڑ laṛ (فعل امر از مصدر لڑنا) laṛna جنگیدن یعنی بجنگ. جنگ کن. ۲. (اسم. مؤ) سلسلہ. ۳. قطار. صف.

— بیٹھنا beeṭhna | (مص. ل) بہ جنگ و

— پڑنا paṛna | نزاع برخاستن

— لگانا lagāna — (مص. م) حیلہ پیدا کردن. شیٹ کردن.

— مرنا marna — (مص. ل) در جنگ کشتہ شدن.

— میں رہنا meṉ rehna — (مص. ل) [illegible] از کسی ادامہ دادن

لڑا laṛa (اسم. مذ) رشتہ. سلک.

لڑاک laṛak |

لڑاکا laṛāka | (صف) نزاع طلب. جنگجو.

لڑاکو laṛākoo |

لڑانا laṛāna (مص. م) ۱. جنگ انداختن. وادار بجنگ کردن. ۲. فتنہ و فساد برپا کردن.

لڑاؤ laṛāo (صف) قابل جنگیدن.

لڑائی laṛaee (اسم. مؤ) ۱. جنگ. نزاع. زد و خورد. جدال. نبرد. ۲. عداوت. خصومت.

— بڑھانا baṛhana — (مص. م) طول دادن جنگ و نزاع.

— بڑھائی bhṛāee — (اسم. مؤ) جنگ و جدل. نزاع.

— کا سامان kā saman — (اسم. مذ) ابزار سلاح.

— کا گھر ka ghar — (اسم. مذ) سبب جنگ و نزاع. علت جنگ و نزاع.

— کا گیت ka git — (اسم. مؤ) سرود جنگ. سرود جنگ.

— مارنا mārna — (مص. م) شکست مخالف [illegible]

لڑبڑا lar bara (صفت) ۱۔ ژولیدہ۔ ناہموار۔ ۲۔ چسبناک۔ چسبندہ۔

لڑبڑانا lar barana (مص) ۱۔ لکنت زبان داشتن ۲۔ تلو تلو خوردن۔ قوہ ایستادن نداشتن۔

لڑت larat (اسم مؤنث) وضع و اطوار جنگ۔

لڑتوں کے پیچھے بھاگتوں کے آگے

larTog ke peechay bhāgtog ke āgay (ضرب المثل) در مورد آدم ترسو استعمال میشود۔ یعنی در جنگ عقب تر از همه در فرار جلوتر از همه۔

لڑکا larka (اسم مذکر) پسر بچہ۔ بچہ۔ پسر کودک (پسر)۔ جوان۔ سادہ و بی تجربہ۔

— **بالا** bāla — (اسم مذکر) فرزند۔ بچہ۔ اولاد۔

لڑکپن larakpan | (اسم مذکر) طفولیت

لڑکپنا larakpana | کودکی۔

لڑکنا larakna (مص) لڑھکنا۔ lurhakna مراجعہ شود۔

لڑکوری larkori (صفت) زن بچہ دار۔ مادر۔

لڑکھڑانا larkharana (مص) تلوتلو خوردن لغزیدن۔ سر خوردن۔ متزلزل شدن۔

لڑکی larki (اسم مؤنث) دختر بچہ۔ فرزند دختر۔ دوشیزہ۔

— **والا** wālā — (اسم مذکر) پدر دختر۔ اصطلاحاً پدر عروس۔

لڑنا larna (مص) جنگیدن۔ نزاع کردن۔ کشمکش کردن۔

— **بھڑنا** bhurna | (مص) جنگیدن۔ دعوا

— **جھگڑنا** jhagarna | کردن۔ بحث کردن۔ بگو مگو کردن۔ جدال نمودن۔

لڑنت larant (اسم مؤنث) کشمکش۔ نبرد۔ آمادہ نزاع۔

لڑھانا lurhāna (مص) غلطاندن۔ وادار کردن به غلتیدن۔

لڑھکانا lurhkāna (مص) غلطاندن۔ چیزی را روی سطح شیب دار غلطیدن وادار نمودن۔

لڑھکنا larhakna (مص) ۱۔ غلتیدن۔ سر خوردن ۲۔ وادار کشیدن۔ جہاز افزودن۔

لڑھکنی lurhakni (اسم مؤنث) غلت۔ گردش چیزی مدور چرخش

لڑی lari (اسم مؤنث) ۱۔ رشتہ (مروارید وغیرہ)

۲. سلسلہ. تسلسل. رشتہ

لس las (اس ـ مذ) لعاب. چسبندگی. لزجی.

ـــ دار (صفت) لعاب دار. چسبنده. لزج.

لسلسانا laslasāna (مص) چسبنده بودن. لعابدار بودن.

لسن lasan (اس ـ مذ) لسن را ببینید.

لسنا lasna | (مص ل) آلوده شدن از

لس جانا las jana | چیزی. ۲. چسبان شدن. ۳. آلوده شدن. کاهگل مال شدن. سیمان و گچ مال شدن.

لسوڑا lasora | (اس ـ مذ) ۱. میوه از نوع چسبنده

lisora | ۲. سپستان (دوای گیاهی).

لسی lassi (اس ـ مث) شیر دوغ است که با آب مخلوط شده باشد.

لش lash (اس ـ مث) صدائی که برای صدا زدن سگ جهت کسی یا جائی در دنبال در آورند.

ـــ ـــ ہونا ho'na | کامیاب کار،

لشت پشت ہونا lasht pasht | متفرق یا سخت

لشٹی پشٹی ہونا lashti pashti | بهم پیچیده شدن

لشٹم پشٹم lashtam pashtam (ق) بطور کلی. بالکل. بهر ترتیبی که میسر باشد.

لعنت کا مارا ـــ ka māra (ص) بدبخت. بدنصیب. بداقبال.

ـــ ملامت کرنا ـــ ـــ karna (مص) سرزنش کردن. ملامت کردن. نکوهش کردن.

لفٹنٹ laftanat (اس ـ مذ) ۱. ستوان ۲. معاون. استاندار. بطور طنز حاکم (واژه این کلمه انگلیسی lieutenant است).

لفنگ lafang (اس ـ مث) بی‌ننگ. هرزه گرد. هرزه گوی.

لفنگا lafanga (صفت) هرزه گرد. بی‌شخصیت.

لقا laqqa (اس ـ مذ) کبوتر دم چتری که سرش را بعقب برده بدم نزدیک میکند عشقش را ظاهر میکشاند.

لقات laqqāt (صفت) آواز ضعیف.
تذکر: تصور این که کلمات فارسی است که معنی مستقل (ضعیف) وست میباشد.

لقمہ دینا — de'na (مص م) تعلیم و خواندن نماز
مجلس، ۲- وسط صحبت کسی حرف زدن تا
حرف کسی درمیان، ۳- عادت و غیرہ لقمہ گفتن.

لق و دق laq-u-daq (صف) ویرانہ، بیابان
وحشت و دہشت.

لک luk (امذ) ۱- نور حرف، نوشتہ کو یا تیش
تخشش آتش. ۲- جا - [illegible] جا.

لکاٹہ lakkata (اس مث) فحش - فاحشہ
نشہ بیا - جندہ.

لکانا lakāna (مص م) شناختن - پنہان کردن.

لکٹی lukṭi (اس مث) ۱- نیم سوختہ [illegible] آتش ۲-
[illegible] کنایہ زن فتنہ برپا کن.

لکڑ lakkaṛ (امذ) شمشیر تیر بزرگ [illegible]

— توڑ — toṛe (صف) سخت کوشش (در) کمان و [illegible]

لکڑ ہارا lakaṛ hāra (امذ) } [illegible]

لکڑ ہاری hāri (اس مث) } ہیزم فروش

ہیزم شکن.

لکڑی lakṛi (اس مث) ہیزم - چوب - چوبدستی.
عصا - مجازاً - حامی - پشتیبان.

— پکڑانا — pakṛāna (مص م) کمک کردن
مدد دادن.

— کے بل بندریا ناچے — ke bal
bandarya nāchay (ضرب المثل)
ترس موجب میشود کہ دیگران را مجبور ساختہ باشد ہم چیزے
[illegible] بزرگ و دو.

— والا — wāla (امذ) ہیزم فروش.

لکڑیاں دینا lakṛiyān de'na (مص م)
[illegible] چوب دادن.

لکشمی lakshmi (اس مث)

لچھمی lachhmi یا بچیہ.

لکنا lukna (مص ل) پنہان شدن، پنہان بودن.

لکھ lakh (عدد) مخفف لاکھ یعنی صد ہزار.

— بخش (صف) بسیار سخی.

— پتی — pati (صف) ثروتمند.

— لٹ — luṭ (صف) بسیار مسرف. کسی کہ
خرج کردن زیادہ اسراف میکند.

لکھا likha (فعل ماضی مطلق از مصدر

لکھنا lakhna (نوشتن) یعنی نوشت

۔ (اسم مذ) نوشتہ۔ نوشتہ شدہ۔ مرقوم۔ عبارت
نگارش۔ نصیب و قسمت۔ مقدر۔

— پڑھا parha (صفت) باسواد۔ درس خواندہ۔

— پورا کرنا poora karna — (مص)
بسر بردن (روز) سخت و مصیبت آمیز۔
رنج بردن از آنچہ مقدر و قسمت بودہ است۔

لکھے کو رونا likhay ko roana (مص)
شکایت از نصیب و قسمت کردن۔ گلہ داشتن
از آنچہ مقدر بودہ۔

— موسیٰ پڑھے خدا moosa parhay ۔
khuda (ضرب المثل) در مورد خطی کہ کسی جز
خود کاتب نتواند خواند گفتہ میشود۔ صورت ظاہر این عبارت
معنی موسیٰ نوشتہ خدا خواندہ است ولی در اصل
موسا moosa (مص) ب ... و ... و ...
عبارت مختصر خود ... یعنی خود ... کہ حقیقت
معنی آن این است ... بسیار ... نوشتہ
کہ باید خود ... یا ... خواند۔

— نہ پڑھے نام محمد فاضل — na parhay
nam mohammad fazil (ضرب المثل) در مورد کسی گفتہ میشود کہ سواد خواندن
و نوشتن ندارد ولی ادعای علم و دانش دارد۔ معنی
تحت اللفظی آن ... است ... بیشتر ...

لکھانا likhāna (مص) دیکتہ کردن۔ دست دیگری
نوشتن ... ۔ نوشتن ... ۔

لکھائی likhāee (اسم مث) عمل نوشتن
اجرت نوشتن۔ ... نوشتن۔ ... نویسندگی۔

لکھت likhat (اسم مث) نوشتہ۔ کتیبہ۔ نامہ۔
خط۔ سند۔ نویسندگی۔

لکھ لینا likh le'na (مص) کتابت یا ... انجام دادن۔
در ... دفتر کردن۔ یادداشت کردن۔

لکھنا likhna (مص) نوشتن۔ ... کردن۔ نقل کردن۔
یادداشت کردن۔ ثبت کردن۔ ... نوشتن

لکھنی likhni (اسم مث) قلم ... نوشتن۔

لکھوانا likhwāna (مص) لکھانا ... ۔

لکھوتا lakhaota (اسم مذ) ... کاغذ ...
مہر شدہ ... ۔ ... رنگ ...
... برای ... ۔

لکیر lakeer (اسم مث) خط۔ سطر۔ ... ۔

و رسوم قدیمی سنت.

ــ پر چلنا par chalna (مص) از چیزی پیروی کردن. پای بند آداب و رسوم قدیم بودن - سنت را رعایت کردن

لگ lag (قید) قریب - نزدیک.

ــ بھگ bhag (قید) تقریباً - حدود - تخمیناً.

ــ جانا jana (مص) ۱. چسبیدن چیزی بچیز دیگر - سرایت کردن ۲. موفق - متهم شدن ۳. بکار کسی دیگر مجلس گرفته شدن ۴. مایل شدن بچیزی - بی اراده بچیزی رعایت کردن

ــ کے ke (قید) پهلو به پهلو - بدون وقفه.

لگا laga | لگی lagi (صفت) همراه - وابسته - متعلق.

لگا بندھا bandha (صفت) ۱. مطیع ۲. مقرر شده ۳. آشنا - محلی ۴. گرفته پای بند.

ــ تار tar (قید) متواتر - پی در پی.

ــ رکھنا rakhna (مص) ۱. نگه داشتن برای وقت دیگر - پس انداز کردن - معاش نگهداشتن ۲. امیدوار کردن ۳. همراه داشتن - با خود داشتن.

۲. طرف خود مایل کردن.

ــ رہنا rehna (مص) ۱. همراه ماندن - متعلق و وابسته بودن ۲. مشغول و مصروف بودن ۳. پافشاری کردن ۴. در کمین بودن.

ــ مارنا marna (مص) سخت زحمت کشیدن - بغارت کردن

ــ ہوا hua (صفت) ۱. قریب ۲. مشغول ۳. اہل - آشنا - عادی.

لگا lagga (اسم مذکر) ۱. چوب خیزران بلند - پاروی قایق ۲. محبت - دوستی - تعلق خاطر - ربط ۳. رسائی.

ــ سگا sagga (اسم مذکر) ربط و واقفیت - وقوف - دسترس - رسائی

ــ کھانا khana (مص) متناسب و هم پایه بودن - برتر بودن - مساوی و برابر بودن

لگانا lagana (مص) شروع کردن - اشتغال پیدا کردن

ــ لگنا lagna (مص) شروع شدن.

ــ نہیں nahin (مص) مناسبتی ندارد - فرق زیاد دارد.

لگان lagan (اسم مذکر) مالیات ارضی - اجاره بهای زمین

لگانا lagāna (ف م) ۱. چسپانیدن. متصل کردن. پیوستن. ۲. شامل کردن ۳. خرج کردن. ۴. درخت نشاندن. ۵. ترکیب کردن. اظهار کردن. ۶. زدن. ضربت وارد آوردن ۷. آراستن. ترتیب دادن.

— **بجھانا** bujhāna (ف م) عقده بپا کردن. بحث و جنگ کردن. غیبت (بدگوئی) کردن از کسی. نفاق و ایجاد نمودن.

لگائی بجھائی lagāee bujhāee (اسم مث) غیبت. بدگوئی. ایجاد اختلاف بین دو نفر.

لگانے والا lagānay wāla (اسم مذ) غیبت کننده. بدگوئی کننده. جعل کننده. دو بهم زن. مفسد.

لگاو lagāo (اسم مذ) ۱. محبت و رشته. منظور جلب توجه و محبت. ۲. تعلق خاطر. علاقه. رغبت. ۳. یگانگی. ۴. آمیزش. انس.

لگاوٹ lagāwat (اسم مث) ۱. رابطه. تماس. ۲. دلبستگی. الصاق. ۳. [illegible]

لگائی lugāee (اسم مث) زن. زوجه. همسر.

لگو lagu (صفت) ۱. پرنده. ۲. زخم کننده ۳. جنگ مشابه. ۴. مبتذل.

— **لگتی بات** lagti bāt (اسم مث) صحبت [illegible] صحبت بموقع که مؤثر باشد.

لگدی lugdi (اسم مث) خمیر. گلوله خمیر و مانند.

لگڑا lagṛa (اسم مذ) گفتار. شغال (وحشی).

لگڑا logra (اسم مذ) لباس. پارچه کهنه. لباس کهنه شده.

لگن lagan (اسم مث) ۱. لگن. ۲. علاقه. دلبستگی. شوق. محبت. بستگی. ۳. ساعت (وقت) شماری. ۴. روز و ساعت ازدواج.

— **دھرنا** dharna (ف) تعیین و مقرر کردن روز عروسی.

لگنا lagna (ف ل) ۱. علاقه و محبت (عشق). دلبستگی پیدا کردن. ۲. تصور و خیال بستن.

لگن کنڈلی lagan kundli (اسم مث) ورقه ای که موقع بدنیا آمدن کودک از طرف ستاره شناس نوشته میشود و تاریخ تولد و طالع او را

آں در ج میشود.

لگنا lagna (مص) ۱. چسپیدن. ملحق شدن ۲. شامل شدن. ضمیمه شدن. ۳. پیوستن. ۴. برپا شدن. نصب شدن. ۵. خراشیده شدن. زخم شدن ۶. صرف شدن. ۷. معلوم و محسوس شدن. ۸. مصادف شدن. مقابل شدن ۹. مواظب شدن. اثر کردن ۱۰. سوختن. مشتعل شدن ۱۱. بسته شدن. باعث گردیدن. ۱۲. آراسته شدن ترتیب و نظم یافتن. ۱۳. خرج شدن. صرف شدن ۱۴. نسبت و خویشی یافتن ۱۵. جهش پیدا کردن. ۱۶. لنگر انداختن کشتی ۱۷. قیمت معین شدن. تقویم شدن ۱۸. مایل شدن. میل پیدا کردن.

لگنت lagant (اسم مث) کنایه. ۱. جا. جای معین

لگنی lagni (اسم مث) طشت کوچک.

لگو laggoo (اسم مذ) دوست صمیمی. یار

لگوا lagwa (اسم مذ) ۱. دوست. رفیق. یار ۲. مردی که رفاقت و دوستی زن شوهردار او را در نظر دارد.

لگوانا lagwana (مص) ۱. بجا گذاشتن و آویختن بوسیله دیگری یا با کمک نمودن ۲. چیزی را توسط کسی به چیز دیگر متصل کردن.

لگور lagore (صفت) حمله کننده. آماده حمله.

لگی lagi (اسم مث) کنایه از تیر در دل گیرنده.

— **بجھانا** bujhana (مص) برطرف کردن آرزو. آرزو را کشتن.

— **لگی** lagi (اسم مث) ما بیل خیال.

— **کہنا** kehna (مص) اظهار کردن محبت کردن

— **میں اور لگانا** men aor lagana (مص) اضافه کردن مصیبت و محنت.

— **ہونا** ho na (مص) محبت پیدا شدن. علاقه و مشغول داشتن. علاقه و محبت داشتن.

لگی laggi (اسم مث) ۱. چوب خیزران و چوب دراز برای صید ماهی بکار میبرند. ۲. چوب که با آن قایق را از حرکت باز میدارد

لگے lagay (قید) ۱. قریب. نزد. ۲. همراه.

— **جانا** jana (مص) همراه بودن. دنبال بودن.

— ہاتھ | hāth | (قید) فوراً، بعین حال
— ہاتھوں | hāthoṇ | بعین حال.

لال lal (صفت) مخفف لال lāl (رنگ) سرخ، آتشی.
این کلمه بعنوان پیشوند هم استعمال میشود مثل لال
پلکا palka — یعنی کبوتر سرخ چشم.

لالا lala (اسم مذکر) ۱- پسر بچه. ۲- عزیز، پسر (فرزند).
۳- نادان، احمق. ۴- لقب کاتبها (لالا به جدا).

للاٹ lalāṭ (اسم مذکر) پیشانی. مجازاً نصیب و
قسمت، مقدر، بخت و اقبال.

للت | lalit | (صفت) ۱- مرغوب، پسندیده.
| lalat | ۲- زیبا ۳- شوخ - مزاح، خوش‌ادا.
۴- عشق. ۵- یک آهنگ موسیقی.

للچانا lalchāna (مص ل.) ۱- آرزو کردن. طمع ورزیدن.
رغبت نمودن، ولع داشتن. حریص بودن.
۲- (متعدی) توجه کردن، به طمع انداختن.

للچاہٹ lalchāhaṭ (اسم مؤنث) طمع
کننده، ولع، حرص، و توجه مفرط به چیزی.

للک lalak (اسم مؤنث) ۱- شوق، حرص، میل،
ولع و خواهش. ۲- جوش و هوس. طلب.

للکار lalkār (اسم مؤنث) ۱- هوهو، غوغا، صدای
بلند و سخت که رعب و وحشت ایجاد کند.
۲- توبیخ، تعقل.

للکارنا lalkārna (مص م.) ۱- هوهو کشیدن.
غوغا زدن. هاوهو (غوغا) کردن. با صدای بلند و وحشت
انگیز گفتن ۲- با صدای بلند مبارز طلبیدن.
۳- ترغیب کردن سگ شکاری با صدای بلند برای
دویدن در پی شکار.

للّو lallo (اسم مؤنث) ۱- زبان، گفتگو، تکلم.
— پتّو patto — (اسم مؤنث) ۱- برشته کند، چاپلوسی.
تملق، چرب زبانی.

للیانا lalyāna (مص م.) ۱- مساعدت کردن.
۲- چاپلوسی کردن.

لم lam (صفت) مخفف لمبا lamba یعنی دراز (بیشتر بعنوان پیشوند
استعمال میشود. پیشوند است).

لمبو | lamboo | (صفت) دراز
لمبوترا | lamboora | لاقواره.

لم‌ٹنگا | tangga | (صفت) تنگ و دراز.
لم‌ٹنگو | tanggoo | ۲- لک لک (پرنده).

— چونچا choangcha (صفت) بر وزن دراز کر
آنک دراز دارد.

— چھڑ chhar
— چھڑا chhara (صفت) بلند قد.
— چھڑی chhari

— کنّا kanna (صفت) گوش دراز
— کنّی kanni (مؤ) کنایۃ خرگوش

— گردنا gardana (صفت)
— گردنی gardani (صفت) گردن دراز

لمبا lamba (مذ) (صفت) دراز، طویل (مؤ) مرتفع
لمبی lambi (مؤ) بلند کنایۃ آدم احمق

لمبا چوڑا chaora (صفت) وسیع
وسیع، طویل.

— دفتر (مذ) مضمون طولانی، قصہ دراز

لمبان lambān (اسم مؤ) طول
لمبائی lambāee درازی

لمبائی چوڑائی lambāee choaraee
(اسم مؤ) طول و عرض، درازا پہنا.

لمبی تاننا lamba tānna (فعل) دراز

کشیدن، راحت و بیکار خوابیدن، کنایۃ مردن.

— سانس لینا sāns le'na (فعل) آہ سرد
کشیدن، افسوس خوردن

لمبیاں لینا lamb.yān le'na (فعل)
رشک کردن، تند راہ رفتن (مؤ) زیاد مبالغہ کردن
لاف زدن، گزاف گفتن.

لمبر lambar (اسم مذ) دراصل نمبر number
انگلیسی است کہ در تکلم تعریب شدہ است، فرد فرد
فردی کہ از آن سوالات امتحان داد میشود (مؤ) عدد
رقم، شمار، تعداد، نوبت.

— چڑھانا charhāna (فعل) ثبت کردن نوبت
امتحان در جائی

— وار (مذ) (صفت) بہ ترتیب نمبر، کسی کہ ملیات
ولایت وصول کردہ مالیہ مالی عہدہ دارد.
(مؤ) رقیبی، نوبت بہ نوبت، درجہ بدرجہ.

لمبری (صفت) نشان و داغ ما بشکل گرد یا اسب
کہ نشان داغ باشد کنایۃ مشہور و شناختہ شدہ.

لمپ lamp (اسم مذ) چراغ لامپ از کلمہ انگلیسی
lamp (است)

لم لگانا lum lagāna (مص م) عیب گرفتن.
منتظر نشستن در کمین ماہ.

لنجا lunja (صفت مذ)
لنجی lunji (صفت مؤ)
(صفت) شل

لنجھارا lanjhāra (اسم مذ) تحفۂ تحفت دوری.
لنجھیڑ lanjheṛa (اسم مذ) ترشحی بیماری زمان.

لنڈ lund (اسم مذ) شخص بی دست و پا. تنہ سربریدہ شدہ. جسد بی سر. پرندہ بی بال و پر. درخت بی شاخ و برگ.

لنڈ lanḍ (اسم مذ) آلت رجولیت. ذکر. حشفہ. کیر.

لنڈا lunḍa (صفت) بدون دم. دم بریدہ.

لنڈ منڈ lunḍ munḍ (صفت) بہ کسی کہ مو ریشش و سبیل خود را تراشیدہ باشد. درخت بی شاخ و برگ. کنایۂ شخص تنگدست بی مال و ساماں. ۲. آدم بی دست و پا. پرندہ بی بال و پر.

لنڈورا lanḍora (صفت) بی دم. کنایۂ بیکس. بی یار و مددگار.

لنڈھانا lunḍhāna (مص م) اسراف و صرف شراب. ریختن آب یا ازطرف.

لنڈھکنا lunḍhakna (مص ل) غلتان شدن.
۲. افتادن. کنایۂ مردن.

لنک lank (اسم مذ) تودہ. کمر. ۲. زمانہ. زمانہ.

— لگنا lagna (مص ل) تودہ شدن. انبار شدن. ۲. حالی کہ گذشتن اند.

لنکا lanka (اسم مؤ) جزیرہ ای کہ در جنوب ہندوستان کہ سیلان معروف بود و حالا سری لنکا نام دارد.

لنگ ling
لنگم lingam
(اسم مذ) آلت تناسل مرد. حشفہ.

لنگارا lanǵāra (صفت) آدم بدجنس و شرور و پلید. شارلاتان.

— پن pan (اسم مذ) بی حیائی. بدجنسی. شرارت.

لنگر langar (اسم مذ) لنگر. ۲. طناب خیمہ. ۳. دارالمساکین. غذائی کہ بہ فقرا و مساکین توزیع میشود. ۴. بار. ۵. پاندول ساعت. ۶. حلقہ زنجیر کہ بپای زندانی بندند.

— توڑنا torna — (مص) مضطرب و مبتلای ساختن ... کردن.

— جاری کرنا jāri karna — (مص) تقسیم کردن خیرات - دارالمساکین دایر کردن.

— دار (صف) سنگین.

— ڈالنا ḍālna — (مص) ... و زنجیر کردن لنگر انداختن.

لنگڑا langṛā (مذ) | (صف) شل - معلول -
لنگڑی langṛi (مث) | لنگ.

لنگڑا (اسم مذ) نام نوعی از انواع انبه که بسیار لذیذ است.

لنگوٹ langoṭ (اسم مذ) لنگ - پارچه ای که پهلوان ها بند کرده و پشت آن را از وسط دو پا گذرانده بر پشت بندند. کُشتی گیر موقع کُشتی گرفتن بکار می بندد.

— بند band (صفت) کنایه از آدم مجرد. کسی که عزب است و از زن پرهیز میکند.

— کھولنا kholna — (مص) جماع کردن - ناکردن.

لنگوٹی langoṭi (اسم مث) لنگ کوچک.

— باندھنا bāndhna — (مص) مفلس شدن تنگ دست و تنها کردن.

— میں بھاگ کھیلنا meṇ bhāg khelna — (مص) خوش و نا وار آزاد شدن گذراندن - اقبال و ... بودن.

— میں مست meṇ mast — (مص) خوش حال بودن - بی پروا - ... واقعه.

لنگوٹیا langoṭyā (صف مذ) لنگوٹ بند - دوست قدیمی - دوست زمان طفولیت.

لنگور langoor (اسم مذ) بوزینه دم دراز سیاه روی.

لنگھن langhan (اسم مذ) فاقه - ... گرسنگی کشیدن.

لنگی langi (اسم مث) لنگ - پارچه ای که بکمر بندند.

لو lo (فعل امر از مصدر لینا le'na) بمعنی بگیر. حرف ندا است که در موقع تعجب یا تحسین و یا وقتی جلب توجه کسی بکار میرود.

لو loo (اسم مث) باد داغ.

— لگنا lagna — (مص) باد داغ خوردن - مصدوم شدن از باد داغ گرما زدن.

لو lau (اسم مونث) ۱- شعلۂ آتش. شعلۂ شمع. ۲- درجۂ
گرمی ۳- تابش گرمی. زور گرمی. ۴- میل خاطر.
ذوق شوق. وابستگی قلبی.

— لگانا lagana (مص) وابستگی پیدا کردن.
عشق ورزیدن. توجه داشتن بچیزی.

— لگنا lagna (مص) عشق پیدا شدن.
تمرکز ذهن داشتن بچیزی.

لوبان loban (اسم مذ) ماده صمغ مانند
که در مجالس و محافل بر آتش نهند که میسوزد و
بوی خوش از آن متصاعد میشود.

لوبھ lobh (اسم مذ) آز. طمع. خست.

لوبھی lobhi (صفت) طماع. حریص. خسیس.

لوپ lop (صفت) ۱- پنهان. مخفی. ۲- معدوم. نابود.

لوتھ loth (اسم مونث) لاشه. جسد. نعش.

لوتھڑا lothra (اسم مذ) تکه گوشت یا استخوان یکه
خون بسته و لخته شده.

لوٹ loat (اسم مونث) ۱- گردش. غلت.
۲- چرخش. ۳- پیچ. ۴- (صفت) بیقرار. ۵-
تب و تاب. فریفته. عاشق. بیقرار.

لوٹا لوٹا پھرنا loata loata phirna
(مص) از بیقراری و ناراحتی تو تو خوردن. از این پهلو
به آن پهلو غلتیدن.

لوٹ پوٹ loat poat (صفت) خسته و
کوبیده شده. عاشق و فریفته. مضطرب. بیقرار
(از خنده و شادی یا رنج و غم).

لوٹنا loatna (مص) غلتیدن. بیقرار و ناراحت
بودن. از غم و ناراحتی از پهلو به پهلو غلتیدن.

لوٹ loot (اسم مونث) غارت. تاراج. یغما.

— پڑنا — parna (مص) غارت زده شدن. مورد
دستبرد قرار گرفتن.

— کھسوٹ — khasot (اسم مونث) غارت. تاراج. یغماگری.

— مار — mar (اسم مونث) غارت. یغما. تاراج.

لوٹنا lootna (مص) بغارت بردن. چیزی را از کسی
گرفتن. کنایه: کسی را عاشق و فریفته خود کردن.

لوٹا lota (اسم مذ) آفتابه که معمولاً از فلز یا گلی ساخته
شده باشد.

— اٹھانا uthana | (مص) بکار پست پرداختن. خدمت کردن
— رکھنا rakhna | پست و کم ارزش نمودن

لوٹنا laotnaa (مص) برگردانیدن. پس دادن. باز گردانیدن. صحت یافتن. مرجع یا بازگشتن.

لوٹنا laotna (مص) برگشتن. باز آمدن. بازگون شدن.

لوٹنی lotni (اسم صفت) حلق حلق. غلت. پرخش. کنایۂ جلب. بدحالی منکر شدن.

— لینا lena — (مص) انکار کردن. سرباز زدن.

لوٹیاں کھانا Lotnian khana (مص) بیقرار بودن. سخت رنج. مضطرب بودن.

لوٹنے کی جا ہے lotnay ki ja hae (مص) جای شادمانیست. غیل جالب است. بسیار سرور انگیز است.

لوچ loach (اسم مذ) نرمی. شفقت. نازک. نزاکت.

— دار (صفت) نرم. ملایم. لطیف. نزاکت. شفقت.

لوچن lochan (اسم مذ) چشم. دیده.

لوری lori (اسم مث) لالائی. زمزمہ ای که برای خواب کردن کودک کنند.

— دینا de'na — (مص) لالائی گفتن برای کودک.

لوڑا la ora (اسم مذ) آلت. رجولیت. حشفه. ذکر.

لوڑھنا lorhna (مص) جدا کردن پنبه دانه از پنبه.

لوزیات loziyat (اسم مذ) یک نوع

لوزینہ lozina شیرینی که با مغز بادام

مکر ساخته میشود.

لوک loke (اسم مذ) عالم. جهان. دنیا. کائنات.

لوکا looka (اسم مذ) شعلہ آتش.

— لگانا lagana — (مص) آتش زدن. سوزاندن

— دینا de'na — کنایۂ کسی را شرمنده کردن یا تباه کردن. خراب کردن کسی.

لوکل lokal (صفت) محلی. خیلی (در) کوی گلی

local (صفت).

لوکنا louk na (مص) برق زدن. درخشیدن. برق زده شدن.

لوگ loag (اسم مذ) مردم. خلق.

لولا loola (مذ) (صفت) بی دست یا دست ابلہ

لولی looli (مث) منفعل.

لولا لنگڑا langra — (صفت) بی شل و منفعل

لولی لنگڑی langri — آدم بی دست و پا.

لوکی Lacki (اسم مث) ا. کدو. ۲. یک نوع آتش بازی.

لونڑی laomri (اس مث) روباہ. کنایۃً از مردِ حیلہ گر. عیار، رنگ، مکار، حیلہ.

لون loon (اس مذ) نمک (۲) بمعنی نون noon هم گفته میشود.

لونا loona (صفت) ۱. نمکین. شور. شوره که بر دیوار یا زمین ظاهر میشود.

لونجی launji (اس مث) ترشی انبه. پرنده‌ای است که با هرکه غلط کند و ترشی سازند.

لونڈا launda (اس مذ) ۱. پسر بچه. غلام بچه. بچه لوکر. ۲. بی تجربه. جاهل.

— **پن** pan — (اس مذ) بچگی. بی تجربگی. بچه ای.

لونڈے باز laundey baz (اس مذ) مرد جنس باز. بچه باز. لواطه گر.

لونڈوں بازی laundoon bazi (صفت) بازی کردن با پسر بچه است.

لونڈی laundi (اس مث) کنیز. کلفت. زن پیشخدمت. کنایۃً مطیع فرمانبردار.

— **بچہ** — bachcha (اس مذ)
— **کا جنا** ka jana } کنیز زاده.

لونڈیا laundya (اس مث) دختر کلفت. دختر بچه خدمتگزار است.

لونگ laung (اس مث) ۱. میخک. ۲. زینت میخک مانند که زنان در سوراخ بینی کنند.

لونیا loniya (اس مث) ۱. یک نوع سبزی خوردنی که نمکین و ترشی مزه است. ۲. نمک فروش.

لوہا loha (اس مذ) آهن. حدید. کنایۃً محکم. سخت. سنگین.

— **بجانا** bajana — (اس) کنایۃً جنگ کردن با شمشیر.

— **برسنا** barasna — (اس) زد و خورد. کشت و کشتار شدن. جنگ. جدال شدن.

— **دینا** — de'na (اس)
— **کرنا** — karna } دو کردن با هم.

— **لاٹ** — lat (صفت)
— **لاٹھ** — lath } بسیار سخت و سفت.

— **لوٹ جانا** — laot jana (اس) غلط شدن
— **لوٹنا** — loatna } غلط شیر کاری نشدن تند با شمشیر.

ماں جانا maan jana — (اس) برادر تنی.

قبول و تائید کردن ـ مغلوب شدن.

لوہے کے چنے چبانا lohay ka chanay chābana (مص) کار سخت انجام دادن

ـ کے چنوں سے پلنا ـ ke chanoon se palna (مص) با کار و کوشش زندگی بسر کردن با سختی و مرارت و مصیبت.

ـ کی چھالی کر لینا ـ ki chhāli kar le'na (مص) خوگرفتن به رنج و سختی و بلا

لوہے لگے ـ lagay (مص) ناراحتی و مشکل پیش آمد.

لوہار lohār (مص) آہنگر.

ـ کی بھٹی ـ ki bhatti (اِس مؤنث) کورہ آہنگری. کورہ.

لوہارن luhāran | (اِس ـ مؤنث) آہنگر زن.
لوہارنی luhārni |
لوہاری luhāri | زن آہنگر

لوئی loi (اِس مؤنث) ۱ـ گلیم ـ پتو ۲ـ چونہ سفال خمیر آرد.

لہار lohār (اِس ـ مذ) مخفف لوہار ـ آہنگر.

لبالب lihāra (صفت) پست ـ بی توجہ ـ سست در پرداخت ـ بدکار بی خبر کسیکہ در پرداخت وام

لباس lahās (اِس ـ مذ) ۱ـ خضاب ضخیم ـ خضاب خاکستری ۲ـ سہ رنگ.

لباسی lahāsi (اِس مؤنث) خضاب کوچک خالی کردہ از قلاب گشتہ.

لہان lohān (صفت) خونی ـ خون آلود کردہ شدہ

لہو lohoo (بمعنی خون) بیشتر استعمال میشود

لہبر lahbar (اِس ـ مذ) ۱ـ لباس ـ جامہ ۲ـ جامہ علم بیگانہ

لہر lahar (اِس مؤنث) ۱ـ موج ـ تلاطم ۲ـ آرزو شوق ۳ـ وہم ـ خیال بی اساس ۴ـ جنون ۵ـ اثر زہر مار

ـ بہر ـ bahar (اِس ـ مذ) خوشبختی ـ رونق ـ زیادی و فراوانی

ـ چڑھنا ـ chaṛhna (مص) ۱ـ آمدن موج ۲ـ طغیان شدن ۳ـ اثر کردن و نمایان شدن اثر زہر مار یا بیماری سگ در اعضای بدن.

لہرا lahra (اس.مذ) نغمہ، آہنگ. ترانہ.

اڑانا urāna (مص) با صدای گرم و لطیف آواز خواندن

لہرانا lahrāna (مص) ۱. موج زدن. اهتزاز داشتن. ۲. با سبزه زار در آمدن، خمیدن سبزه و هر چیز سبک از تند باد و نسیم. ۳. جست کردن مانند مار.

لہریا lahriya (اس.مذ) ۱. پارچه راه راه و مواج رنگی ۲. (صفت) خط خط. راه راه. هر چیز دارای خطوط ناهموار.

لہری lahri (صفت) آدم خوش سر و بی پروا زنده دل. خوش مشرب

لہسن lahsan (اس.مذ) ۱. سیر (از نوع پیاز) ۲. داغ یا لکه سیاه پوست بدن انسان

لہک lahak (اس.مث) ۱. درخشش. برق ۲. بوی خوش که در هوا باشد.

— کر — kar (مص) با خوشحالی و ذوق و شوق.

لہکانا lahkāna (مص) ۱. مشتعل کردن (آتش و غیره) روشن کردن. شعله ور کردن ۲. ترغیب کردن و غیره. ۳. موسیقی حرکت به پرده (اصطلاح موسیقی)

لہکنا lahakna (مص) ۱. درخشیدن. تابیدن. برق زدن. نور دادن. ۲. مشتعل شدن. شعله ور شدن ۳. سرسبز و شاداب و خوش منظر شدن. ۴. سر جنبیدن. پیچ خوردن.

لہلہا	lahlaha	(صفت) تر و تازه شاداب.
لہلہاتا	lahlahata	سرسبز. تر و تازه

لہلہاہٹ lahlahāhaṭ (اس.مث) ترو تازگی. شادابی. ترو تازگی سبزه و غیره.

لہلہانا lahlahāna (مص) موج زدن سبزه و گل از نسیم. سرسبز و شاداب شدن و بودن

لہلوٹ lahloṭ (صفت) بیقرار. از تاب مضطرب.

لہنا lahna (اس.مذ) ۱. نصیب. بهره. ۲. نفع فایده. سود. (این کلمه با se استعمال میشود)

لہنگا lahnga (اس.مذ) دامن بلند زنانه روستائی.

لہو lahoo (اس.مذ) خون. مجازاً اولاد یک پدر و مادر.

— بولنا bolna (مص) ثابت شدن قتل.

— پانی ایک کرنا pani ek karna (مص) سخت کار کردن. تحمل مشقت و مصیبت و مشکل کردن

— خشک ہو جانا ho jana (مص) }
— « ہونا ho'na } ترسیدن

قہر کردن از کسی بدم و غضب - سخت ناراحت

شدن

— سر پر پکارنا sar par pukārna —

(مص) کنایہ بہ ہوم دوار کردن - از فعل و حرکات کسی

ناراحت شدن قبل بدست او.

— کا جوشش ka joash — (مص. مذ) محبت

چیزی یا بیماری.

— کا ہلکا ka halka — (مص. مذ) قریب قلب

کسی کہ از دیدن خون یا منظرہ ترسناک

غش کند.

— کے گھونٹ پینا kay ghoont

(مص) از شدت رنج دم و غضب peena

کہ از ناراحتی و غم یا درد کہ گذشتن - خود

خوری کردن

— لگا کر شہیدوں میں ملنا laga kar

(مص) shaheedon meṇ milna —

در مورد کسی گفتہ میشود کہ کار کوچکی ای کرد دادہ و خود

ذ جز پرگان دانا دانشگان کار بزرگ قلمداد

میکند و یا تقلید و عمل از بزرگان میکند.

— لہان lohan (صف) خون آلود - مرد خونی.

— لے lae (مص) اصطلاح، آواز، آہنگ، لحن، و. ہدیہ

شوق. ۳. تسلسل.

— بڑھنا barhna } (مص) عادت شدن.
— پڑنا parna } بچیزی عادت شدن

— لے lay فعل امر از مصدر لینا le na معنی بگیر.

شہید باش

— آنا āna — (مص) رفتن و کسی یا چیزی را تعقیب نمودن

— اڑنا urna — (مص) ۱. برگشتن و فرار کردن.

۲. کسی جیبی کردن ۳. ترتیب کردن. ۴. بیچ

بخشیدن.

— بھاگنا bhāgna (مص) ۱. برگشتن و فرار کردن.

۲. بدنبال کسی را تعقیب کردن.

— بھاگو bhāgoo } (صف) کسی کہ فرار
— بھگو bhagoo } کند و یا چیزی را

گرفتہ و فرار میکند

— پالک pālak (صف) پیر و مربی ...

پسر یا دختری کہ بفرزندی کسی خواندہ و قبول شود.

— جانا jāna (مص) بردن، رسانیدن. بیرون کشیدن. رہا دادن. بیرون وغیرہ شدن. عنف را بادہ کسی یا صاحب عنف رسانیدن.

— دے de — (اس مث) درگاہی گرفتن و گاہی دادن چیزی بیازہ جیب جید. ۲. سرزنش لعنت ملامت

— دے کر kar — } (قید) با کوشش زیاد، با منت
— دے کے kay — } کوشش. و بغتہ. موت

— ڈالنا ḍālna — (ف) ا. شامل کردن. ۲. خاتمہ دیجیا دہ کردن.

— ڈوبنا ḍoobna — (ف) ا. دیگری را هم با خود مستغرق کردن.

— رہنا rehna — (ف) ا. بدست آوردن. حاصل کردن. ۲. در دل نگہ داشتن. اتفاق کردن.

— لوٹ looṭ — (صف) کسی کہ چیزی بگیرد و کسی را دوا نکند.

— لینا le'na — (مص) ا. تصرف کردن. در قبضہ خود داشتن. تاپیدن. بدست آوردن. ۲. حاصل نمودن. ۳. پس گرفتن

— مرنا marna — (ف) ا. دیگری را هم با خود متضرر کردن. ۲. افزاودن. ستاندن زدن. ۳. نفع بردن.

— نکلنا nikalna — (ف) ا. حاصل کردن بیت نمودن. ۲. ربا ختن. برا گرفتن.

لیا جانا lia jāna (ف) مطلوب شدن. دستگیر شدن.

— لیا dia — (اس مذ) نتیجہ اعمال.

— لیا آگے آنا āgay āna — — (ف) نتیجہ خوبی یا بدی را گرفتن

— گیا gaya — (ف) رسوا شد. نادم شد. شرمندہ شد

لیبر leber (اسم مذ) ا. تب. مرگ کہ پس از بسیت

لیپ lep (اسم مذ) ا. ضماد. مرہم. ۲. کاہگل. ۳. ...

— پوت pote — (اس مث) سفیدکاری کاہگل سفید وغیرہ کہ دیوار زنند.

لیپا پوتا lepa pota (اسم مذ) سفیدکاری شدہ. کاہگل سفید اندود شدہ.

لیپنا lepna (مص) اندودن کاہگل کشیدن.

خانه‌گذاشتن. جا را پنهان کردن. بنا نهادن.

لیتا بھولے نہ دیتا leta bhoolay na deta (این عبارت در مورد فروشش نقدی استعمال میشود. چون که در فروشش نسیه ممکن است یک طرف فراموش کند.)

لیٹ lete (صفت) ۱. دیر. وقت بعد از وقت مقرر. (این کلمهٔ انگلیسی late است). ۲. فعل امر مفرد از مصدر لیٹنا letna (دراز کشیدن) یعنی دراز بکشید.

ـ **جانا** ـ jana (مص ل) ۱. دراز کشیدن. استراحت کردن. ۲. بحث باختن. ۳. عقب افتادن.

لیٹنا letna (مص ل) ۱. دراز کشیدن. استراحت کردن. ۲. مغلوب شدن.

لیٹر leter (اس مذ) ۱. نامه. خط. مراسله. ۲. حرف (الفبا) (این کلمهٔ انگلیسی letter است).

لیجر lejer (اس مذ) دفتر کل حساب (مالک تاجر) (این کلمهٔ انگلیسی ledger است).

لیچی leejee (اس مث) تفالهٔ برگ پان که جویده میشود.

لیچڑ leechar (صفت) خسیس. بدحساب. کسی که در دادن وام گرفته تعلل میکند.

ـ **پن** pan ـ (اس مذ) خست. بدحسابی. تعلل در دادن وام.

لید leed (اس مث) سرگین اسب و سایر چهارپایان. پشگل. پهن.

لیڈر leedar (اس مذ) ۱. پیشوا. پیشرو. ۲. سرمقاله روزنامه که بقلم مدیر آن نوشته شده باشد. سرمقاله (این کلمهٔ انگلیسی leader است).

لیڈی leedi (اس مث) خانم. زن صاحب رتبه (این کلمهٔ انگلیسی lady است).

لیر leer (اس مث) یک پارچه خوار. پاره کهنه.

ـ **کرنا** ـ karna (مص م) پاره پاره کردن.

لیرے لگنا leeray lagna (مص ل) ریزه ریزه شدن لباس و پارچه.

لیس leis (اس مذ) چسبندگی.

ـ **دار** (صفت) چسبنده. چسپناک.

لیس lees (صفت) آماده. حاضر. مسلح. مجهز.

لیس laas (اس. مث) نرۍ پارچه ای که با گل و غیره بافته و یا ساخته شده و لبه ای لباس ها را بدان دوخته میشود. این کلمه انگلیسی lace است.

لیسنا lasna (مص) ۱. ... چسپانیدن. ۲. ...

لیک leek (اس. مث) ۱. نشان و خط که از چرخ گاری یا ماشین و یا خزیدن مار و مور و حشره و غیره بر زمین بماند. خط پا. ۲. اصطلاح که در موقع جواز می به دهد و دیده شود. ۳. آداب و رواج قدیم. سنت.

— پیٹنا peetna (مص) ۱. ... قدیم عمل کردن. ۲. عمل یا رفتار ... ۳. ... یک حالت ماندن. پیروی کردن.

لیکھ leekh (اس. مث) ۱. سنگ. تخم شپش یا شپش. ۲. خط. نشان یا نشان گاری یا ماشین. نشان حصل از ... خزیدن مار و غیره بر زمین بیاید.

لیکھا lekha (اس. مذ) ۱. حساب داد و ستد. دفتر حساب بانک یا صراف.

— ڈیوڑھا برابر کرنا diyrha barabar karna (مص) (اصطلاح) تاوان مطلب ... حساب طلب و دیگر یا صاف کردن.

لیلا leela (اس. مث) ۱. خوشی مسرت. ۲. ... تماشا. تفریح.

— ولی wali (اس. مث) ۱. زن عیاش و خوش گذران. زن عیاش طلب. زن زیبا. ۲. نام کتابی در ریاضی سانسکریت در ریاضیات نگاشته شده.

لیموں leemoon (اس. مذ) لیمو ترش.

لیمونی leemooni (صف) رنگ لیمونی (نارنجی). متعلق لیمو ترش.

لیمونیڈ lemonaad (اس. مذ) لیموناد. این کلمه انگلیسی lemonade است.

لین دین laen daen (اس. مذ) داد و ستد. خرید و فروش. معامله. کسب و کار.

لین laen (اس. مث) ۱. خط. سطر. ۲. میدان. ۳. ... ۴. قطار. صف. ۵. آهن. ۶. پاکستان. این کلمه انگلیسی line است.

ـــ کلیر ـــ klear (اس۔مذ) چند ای از جنس بیگاو که زمین رانده او که چشمه بیهوده ای نوشته شده است ما ه با ز است۔ (این کلمه انگلیسی clear است)

لینا le'na (مص) ۱۔ گرفتن۔ بتصرف در آوردن۔ حاصل کردن۔ ۲۔ آزمودن ۳۔ تنگ داشتن۔ ۴۔ خریدن۔ ۵۔ قبول کردن ۶۔ فتح کردن۔ ۷۔ تقلید کردن۔

ـــ ایک نہ دینا دو ek na de'na do ـــ (مص) مطلقا نبودن۔ ربطه نداشتن۔

دینا de'na (اس۔مذ) داد و ستد۔ معامله۔

لینے دینے میں نہ ہونا lenay denay me na hona (مص) دل خوش بودن۔ متعلق نبودن۔ ربطه نداشتن۔

ـــ کے دینے پڑنا ke denay parna ـــ (مص) برای فایده ضرر کردن۔ گرفتار مصیبت بزرگ شدن۔

لینڈ laind (اس۔مذ) نجاست۔ گه۔ مدفوع۔ فضله۔

لینڈی laendi (اس۔مث) ۱۔ مدفوع۔ فضله۔ نجاست۔ ۲۔ سنگ و کلوخ۔ ۳۔ ترس۔

ـــ پھولنا phoolna ـــ (مص) خوف شدن۔

ـــ تر ہونا tar hona ـــ (مص) بچگانه و ترسو بودن کسی گفته میشود که بواسطه بیم زیاد است۔

لیوا lewa (اس۔مذ) ۱۔ گل سفید و غیره که به دیوار کشیده شود۔ ۲۔ اندودی که روی قسمت دار دیوار یا سطح جدا شده باشد۔

لیوا lewa lyi (صفت) ۱۔ پول گیرنده عمل۔ ۲۔ پستان گاو و گاومیش و بز۔ ۳۔ گل که برای دیگ کشت تا نشست۔

لیول lewel (صفت) ۱۔ هموار۔ مسطح۔ ۲۔ ابزاری که برای سنجش و دریافت پستی و بلندی زمین و سطح جای بکار میرود۔ (این کلمه انگلیسی level است)۔

لیئی le'i (اس۔مث) خمیر آردی که برای چسباندن کاغذ بکار میرود۔ سریشم۔ سرشم۔

م

ما ma (س، مث) خشت. س mag کاکی مرآ

ماپ māp (س، مث) اندازہ. مقیاس. ع پیمانہ.

ـــ تول tol ـــ (س، مث) اندازہ طول و وزن.

ماپنا māpna (مص) اندازہ گرفتن.

ماتا māta (س، مث) مادر. ع. ابل.

ـــ پتا pita ـــ (س، مذ) والدین. پدر و مادر.

ـــ نکالنا nikālna ـــ (مص) آبلہ در آوردن

آبلہ گرفتن.

ماترا mātra (س، مث) جوب. حرف عبادی.

ماتم mātam (ع، مذ) پیمان حزن کہ عزاداری و آہ

ـــ پرسی pursi ـــ (س، مث) تسلیت.

ـــ پڑنا parna ـــ (مص) عزاداری سخت بودن

گریہ و زاری پیدا تبدیل شدن.

ـــ دار (صف) عزادار. سوگوار.

ـــ داری (س، مث) عزاداری. سوگواری.

ـــ ماتمی (صف) سوگوار. عزادار. ع. متعلق عزا

ـــ باجہ bāja ـــ (س، مذ) تشیع باجہ. دف سوگ.

ماتھا mātha (س، مذ) پیشانی. جبین.

ـــ پیٹنا peetna ـــ (مص) حالت غم و غصہ

دست بر پیشانی زدن و افسوس کردن

غصہ خوردن در وقت بدی یا مصیبت یا ناگہانی

ـــ ٹیکنا ṭekna ـــ (مص) سجدہ کردن.

ـــ رگڑنا ragarna ـــ (مص) کنایہ از تضرع و التماس کردن

ماتھے چاند ٹھوڑی تارا māthay chānd ṭhori tāra

(ض) جہت مدح و تحسین زیبائی معشوق گفتہ میشود یعنی پیشانیش مثل ماہ و چانہ اش مثل ستارہ درخشان است.

ـــ کا گھٹا ka ghaṭṭa ـــ (س، مذ) نشانی کہ در اثر سجدہ زیاد بر پیشانی پیدا میشود.

مات māt (س، مذ) شہ. عربدہ. بازی.

ـــ کا بگڑا ہے ka bigra hae ـــ

در اثر ناسازگاری خواب است. قسمتش بد است.

ماشو mashoo (صف، رنگ) آدم مسخرہ۔ آدم کم عقل۔

ماش mash (اسم مونث، رنگ) زمین گرد۔ غبار۔

ماجی mājp | **مانجی** mangp (اسم مذکر) علاج۔ علوان۔

ماچا mācha (اسم مذکر) چوب بست بلند و ہندگ درست۔ و چوب بستی کہ روی مزارع بپا کنند و بدان نشستہ بیگانان را میرانند۔

ماچی māchi (اسم مونث) چوب بست تخت خواب یا چارپایہ کوچک۔ و کرسی ای کہ پشت کوتاہ و نزد و دارای اسلحہ و آلات ریزند۔

ماخوذ (صف) گرفتہ۔ دستگیر۔ گیر افتادہ۔ توقیف۔ بازداشت۔

— **کرنا** karna — (فعل) دستگیر کردن۔ توقیف کردن۔ بازداشت کردن۔

مادر علاقی aliāti (اسم مونث) مادر اندر۔ نامادری۔

مار mār (اسم مذکر) ۱۔ مار۔ ۲۔ ضربت۔ ضرب۔ ضرب و جرح زدن۔ تصادم۔ ۳۔ صدمہ۔ رنج۔ عذاب۔ درد۔ مصیبت۔ ۴۔ لعنت۔ ملامت۔ ۵۔ حصبہ۔ آفت۔ وبال۔ ۶۔ علاج۔ چارہ۔

— **اُتارنا** utārna — (فعل) از زمین برداشتن، بلند کردن۔ دور کردن۔

— **بیٹھنا** baethna — (فعل) زدن۔ غصب کردن۔

— **پیٹ** peet — (فعل) زد و خورد۔ کتک کاری۔ نزاع۔

— **پیٹنا** peetna — (فعل) مضروب شدن۔ سخت کتک خوردن۔

— **پڑنا** parna — (فعل) مضروب شدن۔ آفت مصیبت روی دادن۔

— **پیچ** peech — (اسم مذکر) فریب۔ دغا۔ حیلہ۔ مکر۔

— **دھاڑ** dhāṛ — (اسم مونث) زد و خورد۔ کتک کاری۔ نزاع۔ جدال۔

— **دینا** de'na | — **ڈالنا** ḍalna (فعل) کشتن۔ جنگ۔ رسانیدن۔

— **رکھنا** rakhna — (فعل) ۱۔ با کتک فریب برگردن کسی جا و جنش گرفتہ کردن۔ ۲۔ تباہ و نابود کردن۔ ۳۔ غصب کردن۔

— **کٹائی** kuṭāi — (اسم مونث) کتک کاری۔ نزاع۔ زد و خورد۔

— کھانا khāna — (مص) ۱. کتک خوردن. مضروب شدن. ۲. ضربه و شکست را تحمل کردن.

کے ke (قید) به. بسیار. زیاد.

لینا le'na (مص) ۱. شکست دادن. چاپیدن. ۲. فتح کردن. ۳. زخمی کردن. ۴. حیرت زده کردن. متعجب کردن. ۵. مطیع کردن.

— مرنا marna — (مص) نابود کردن خود را با کشتن کسی.

— ہونا hona — (مص) مورد ضرب و شتم واقع شدن.

مارا mara (ص مف) ۱. کسی که روی دست ... فقط با سب باران میشود. ۲. ضعیف. مغلوب. کشته. نابود شده. ۳. مشتق از مصدر مارنا mārna کس زده شده. تباه شده.

— جانا jāna — (مص) کشته شدن. مقتول شدن. از دست رفتن.

— مار mār — (ص مث) ۱. ... ۲. ... ۳. ضربه. کوشش. ۴. ... خونریزی. ظلم و ستم.

— کرنا karna — (مص) سخت کوشش کردن.

— مارا پھرنا māra phirna — (مص) سرگردان بودن. آواره بودن.

مارتول mārtol (اسم مذ) چکش.

مارنا mārna (مص) ۱. زدن. ضربت وارد کردن. حمله کردن. ۲. کشتن. ۳. سزا دادن. ۴. مغلوب کردن. فتح کردن. ۵. ... ۶. ... تیر و توپ. ۷. ... کردن. نابود کردن. ۸. تحمل کردن.

ماروں گھٹنا پھوٹے آنکھ mārooṅ ghutna phootay āṅkh

(ضرب المثل) ... برای کسی که ... میشود.

مارے باندھے māray bandhay

(قید) جبراً. ... بالاجبار.

مارچ mārch (اسم مذ) نام سومین ماه از سال میلادی ... انگلیسی march است.

مارکا mārka (اسم مذ) نشان. این کلمه از مارک انگلیسی mark گرفته شده.

مارک mārk (س.مذ) علامت، نشانه.

مارو māroo (ص.مذ) قاتل.

مارے māray (قید) بعلت. بسبب. بوجه. بخاطر بری.

ماڑی māṛi (صف) ۱. ضعیف. ناتوان. ۲. (صف) بد. طبقه دوم. کم قیمت. پائین.

ماڑیا māṛya (صف) لاغر. ضعیف.

ماس mās (س.مذ) ۱. ماه (۳۰ روزه). ۲. جسم. تن. گوشت بدن.

— نوچنا nochna — (م.ل) ۱. پاره کردن گوشت. ۲. با ناخن گوشت کسی را کندن. پاک کردن از او.

ماسٹر māster (س.مذ) معلم. مکتب. مدیر. ادارہ کہ master انگلیسی است.

ماشہ māsha (س.مذ) هیچ شی. مقیاس وزن معادل یک ماشہ.

— بھر bhar — (صف) بوزن یک ماشہ.

— تولہ ہونا tola hona — (م.ل) حالت تبدیل و تغییر. یک حالت به حالت.

ماقبل الذکر (صف) فوق الذکر. مذکور. ما سبق ذکره.

ماگھ māgh (س.مذ) نام یازدهمین برج تقویم هندو.

— ننگی بیاکہ بھوکی nangi baeskh — (صفت) بھوکا (حرف) اسم. درایل در هندوستان گرسنه وقت حرص. مثل گدا فقیر.

مال māl (س.مذ) ۱. مال. ثروت. دارائی. دولت. مایملک. دارائی. ۲. عوض. بدل. سود. پیدا. ۳. قسمت. توضیح. اینکه این معنای متعلق به ملکیت. استعمال میشود. مثلا گفته میشود "این کتاب مال کیست" در اینجا این معنی بکار میرود.

— اڑانا uṛana — (م.ل) تصرف کردن مال. بیده. ظلم. به. اسراف. ضایع. خرج بیجا.

— پڑا پانا paṛa pāna — (م.ل) چیزی بدون کوشش و کار بدست آمدن.

— تال tāl — (س.مذ) مال و متاع.

— خانہ kāna — (س.مذ) جایی. انبار. خزانه.

— زادہ zāda — (س.مذ) بچه. ۲. بچه ماشہ زاده. بچه زن روسپی.

مانامن (صف) منافق. بخیل. بدگری.

ـــ فرود (اس مذ) عمل دیدکھ.

ـــ گاڑی gaṛi (اس مث) عقب بار یا ماده آهن.

ـــ گزار (صف) پھونک کننده عملیات.

ـــ گزاری (اس مث) عملیات بحصول رسانی.

عملیات (اس) - عمل رسانی.

ـــ مست (صف) مست از شهوت.

ـــ مستی (اس مث) غرور شهوت.

ـــ والا wāla ｝ (صف) شهوت ـ مالک

ـــ ور war ｝

مالا māla (اس مث) ۱. تسبیح ۲. حلقه گل.
۳. گردن بند.

ـــ پھیرنا phernā ـــ (اس) ذکر گفتن با تسبیح
دعا کردن

مالی māli (اس مذ) باغبان.

مالن mālan (اس مث) زن باغبان.
باغبان زن

مام mām (اس مذ) دستگاه ـ طاقت.
توانائی ـ قدرت.

ماما māma (اس مذ) ۱. دائی ـ برادر مادر

۲. کلفت ـ خادمه

ـــ پکتریاں کھانا puktariyāṅ khāna
(اس مر) ۱. تفریحات برنگ شدن ـ ناز پرورده شدن
با ناز ۲. مال یا چیزی را بدون زحمت بدست
آوردن.

ـــ گیری geeri (اس مث) گفتن خدمتکاری یا کنیزی

ماما māma (اس مث) عشق ـ محبت ـ محبت مادر

ماموں māmoon (اس مذ) دائی ـ برادر مادر

مامی māmi (اس مث) ۱. زن دائی ۲. جانبداری
طرفداری ـ حمایت.

پینا peena (اس) طرفداری از کسی کردن
حمایت کردن

مان mān (اس مذ) ۱. خانه مکان ۲. اثاث البیت.
۳. فعل امر از مصدر ماننا manna یعنی بپذیر
قبول کن ـ اجازه بده.

ـــ لینا le'na (اس) ۱. منظور داشتن اقرار
و قبول کردن ۲. (اس) بدکردن.

ـــ نہ میں تیرا مہمان na · maeṅ tera mehmān ـــ
(ضرب المثل) این عبارت

واکسی بگوید که خود را بعنوان مہمان نا خوانده معرفی
تحمیل میکند. ترجمه این عبارت این است:
چه قبول کنی چه نکنی من مهمان تو هستم.

مان mān (اسم مذکر) ۱. احترام. عزت. قدر و منزلت
۲. تواضع. فروتنی. ۳. غرور. تکبر. نخوت ۴. ناز
غمزه. عشوه. ۵. آرزو. شوق

_ بھری bhari (صفت) ۱. مشتاق. آرزومند
۲. مغرور. متکبر.

_ پان pān (اسم مذکر) عزت. آبرو. نیکنامی.

_ رکھنا rakhna (فعل) ۱. احترام گذاشتن
تکریم کردن ۲. برآوردن حاجت. تسلی کردن
۳. پذیرفتن

_ کا پان بہت ہوتا ہے ka pān bahot ho'ta hae (ضرب المثل) هر چیز
که با عزت و احترام بدست آید هر چه کم باشد
کافی است.

_ کرنا karna (فعل) ۱. بزرگ داشتن. تواضع
کردن ۲. تکبر کردن. ناز و عشوه فروختن

_ گون gaun (اسم مذکر) ۱. ناز ۲. کرشمه

۴. عزت. قدر و منزلت.

_ رکھنا rakhna (فعل) ۱. برآوردن حاجت
۲. ناز کشیدن.

_ مر جانا mar jāna (فعل) ۱. از غرور و تکبر افتادن
۲. از ادعا گذشتن ۳. عاجز شدن.

ماں mān (اسم مؤنث) مخفف مادر (فرزند مادر خود را
باین اسم صدا میکند).

_ باپ bāp (اسم مذکر) والدین. پدر و مادر.

_ بہن کرنا behen karna (فعل) فحش
دادن. ناسزا گفتن

_ بیٹوں میں لڑائی ہوئی لوگوں نے جانا بیر پڑے baiṭon meṉ laṛāi hui logoṉ ne jāna bair paṛay (ضرب المثل)
نزاع و خشم بین افراد خانواده زود مصالحه و صفا
مبدل میشود.

_ جائی jāi (اسم مؤنث) خواهر تنی (از پدر و
مادر خود)

_ جایا jāya (اسم مذکر) برادر تنی (از پدر و مادر خود).

مانگ māng (اسم مؤنث) ۱. فرق سر ۲. زمین یا حوالی

مانجنا mānjna (مص) پاک کردن ـ طاهر کردن ـ صیقل کردن ـ جلا دادن ـ مجازاً تمرین کردن.

مانجھ mānjh (اس مث) وسط ـ میان ـ بین.

مانجھا mānjha (اس مذ) ۱ـ خمیری که ساییده شیشه مخلوط کنند و در نخ بادبادک مالند تا سایش آن در مسابقه بادبادک بازی کردن بر نخ بادبادک حریف موجب شود نخ بادبادک قطع شود و حریف بازنده شود ۲ـ لباس و هدایایی که قبل از ازدواج می‌دهند.

مانجھے کا جوڑا mānjhay ka joṛa.
مانجے کا جوڑا mānjay " "
(اس مذ) لباس زرد رنگ که عروس و داماد چند روز قبل از عروسی در وقت جشن در خانه می‌پوشند

مانجھی mānjhu (اس مذ) قایق ران ـ ملاح ـ ناخدا ـ قایقدار.

ماند mānd (صفت) ۱ـ کم نور ـ کاسد ـ بی رونق ـ پژمرده ۲ـ (اس مث) توده تپاله گاو. ۳ـ لانه حیوان وحشی ـ غار.

— پڑ جانا paṛ jāna (مص) بی رونق شدن کاسد شدن ـ مغشوش شدن

ماندا māṇḍa
ماندی māṇḍi (صفت) بیمار ـ علیل ـ مریض
ماندے māṇḍay

— پڑنا paṛna (مص) بیمار شدن ـ بستری شدن ـ عاجز شدن.

ماندگی (اس مث) خستگی ـ بیماری.

ماندہ و بودہ (اس مذ) طرز و روش زندگی.

مانڈ mānḍ (اس مذ) لعاب برنج ـ نشاسته ۲ـ ترکاری از سبزی‌های خام (ناشپاتی و غیره)

مانڈا māṇḍa (اس مذ) ۱ـ نوعی مرض چشم ۲ـ یک نوع نان نازک.

مانڈل māṇḍal (اس مث) حلقه‌ای که به دور آن سطل را میبندند.

مانس mānas (اس مذ) انسان ـ بشر ـ آدم.

مانسون mānsoon (اس مذ) باد موسمی که بارانی با خود همراه دارد (انگلیسی mansoon است)

مانک mānak (اس، مذ) ستاره. جوهر. چیز چیزی.

مانگ māng (اس، مث) ۱. فرق سر. ۲. ... شیره نامزد شده. ۳. طلب. خواست. خواسته حاجت. ۴. فعل امر از مصدر مانگنا māngna بمعنی طلبیدن.

— اجڑنا ujaṛna (ف ل) بیوه شدن. شوهر مرده شدن.

— بھری bhari (اس، مث) زن شوهر دار.

— تانگ کر tāng kar (قید) با قوس گرفتن از بر ... باشد.

— جلی jali (اس، مث) زن شوهر مرده. بیوه.

— سنوارنا sãwārna (ف م) شانه کردن مو. صاف کردن موی سر.

— کوکھ سے ٹھنڈی رہے kokh se ṭhandi rahay دعا است که بعضی شوهر و فرزند زنده باشند است

— لینا lena (ف م) خواستگاری کردن. نسبت کردن.

— ہونا ho'na (ف ل) نامزد شدن. صورت پیدا

کردن. مورد تقاضا بودن.

مانگا mānga (صف مذ) مستعار. قرضی. عاریه.

— کرنا karna (ف م) ۱. طلب کردن. ۲. خواستن

مانگنا māngna (ف م) طلبیدن. خواستن. احتیاج داشتن. تقاضا داشتن. التماس کردن. عاریه خواستن. نیز خواستن

مانگے دینا māngay dena (ف م) عاریه دادن. قرض دادن.

ماننا mānna (ف م) ۱. قبول کردن. موافقت کردن. تایید کردن. تصویب کردن. ۲. باور کردن. ۳. اعتراف کردن. ۴. بزرگی کسی یا چیزی را قبول کردن. ۵. تعظیم و تکریم کردن. ۶. ... کردن. ۷. اطاعت کردن. مطیع کردن. ۸. ... کردن.

مانی māni (اس، مث) ۱. ... کلفت و خادم منزل. ۲. قطعه چوب ... که وسط سنگ ... آسیاب ... ۳. ... قبول شده. یقینی.

مانٹر mānṭer (اس، مذ) معلم ...

مانیٹر monitor (اس مث)،

ماوا māwa (اس مذ) ۱. دل. ماده. مغز ۲. شیر جوشیده غلیظ که رنگ آن مایل به زرد است و با آن انواع شیرینی سازند. ۳. ماوٰی که در اصل بمعنی جا و پناهگاه است در اردو با الف هم نوشته میشود.

ماہتابی | مہتابی | (اس مث) ۱. یک نوع جامه‌ای از ... ۲. (از نوع مرکبات) ۳. یک نوع پارچه چهارخانه که در دستهٔ طلا نقره بر آن نقش شده باشد. ۴. یک نوع آتشبازی که در شکل مهتاب روشن میشود ۵. سکوی بالای ساختمان که برای مهتاب نشینند.

ماہر ارضیات (اس مذ) زمین شناس.

ماہر السنہ | ماہر لسانیات | (اس مذ) زبان شناس.

ماہوار | ماہواری | (قید) ۱. ماهانه - ماه بماه ۲. (اس مث) حقوق و دستمزد که هر ماه.

ماہیانہ (اس مذ) حقوق و کارمزد یک ماه.

مائی māee (اس مث) ۱. مادر. ۲. ضعیف. پیر زن عجوزه

مائیوں بٹھانا māeyon bițhānā (ا ف) رسمی که در هندوستان پیش از عروسی است: دختر را در لباس زرد پوشیده و نشستن او در خانه چند روز قبل از عروسی.

مایا māyā (اس مث) ثروت. خوشبختی. دنیا

ماپن māpan (اس مث) ۱. پیمایش. اندازه‌گیری ۲. پیمانه. کیل

ماپنا māpānā (ا ف م) ۱. پیمانه. کیل چیزی کردن. اندازه گیرند ۲. (ف ل) اندازه گرفتن بدست دیگری.

ماپی ہونا māpee honā (ف ل) اندازه‌گیری شدن

مت mat ۱. (کر ف) ... ۲. (اس مث) رای. فکر. اسلوب. طریقه. مذهب. رای. ۳. عقل. هوش

دینا dena (ف ل) ...

کھو جانا kho jānā (ف ل) زایل شدن عقل

مار جانا man jāna (مص ل) آمن بیٹھ
لی عقل کردن.

متاس mutās (اس مث) همروست ادر ماکرنا
ارمم شافیدن.

متاسا mutāsa، متاسی mutāsi (صفت) کسی کو احتیاج ادرار کردن دارد.

متر mutar، مترا mutra (اس مذ) ۱. دوست خیر خواه. ۲. ندیم. مصاحب. ۳. سرشتہ نیس گروه

متھا māṭha (اس مذ) ماٹھا matha را

متعلق فعل (اصطلاح) قید دو علم قواعد زبان.

متلانا matlāna (مص ل) دل بہم خوردن حالت استفراغ. دل آشوب

متلی matli (اس مث) تہوع. استفراغ. دل بہم خوردن.

متھانی mathāni (اس مث) چیزی که یک سر آن را در بالای ظرف بزرگ شیر یا دوغ بگیر بسته کنند و سر دیگر آن را کر چپ و پر کی دارد و بپیما

شیر یا دوغ در دو ظرف پوستی به جوش گرد شده و به طناب به دست متواتر آن کشیده شده تا از شیر خامه کره یا از دوغ کره

مٹاپا muṭāpa (اس مذ) فربہی. چاقی. تنومندی

— چڑھنا chaṛhna (مص ل) فربہ شدن. متورم شدن. چاق.

مٹائی muṭāee (اس مث) فربہی. تنومندی. ضخامت. زبری. درشتی.

مٹانا muṭāna (مص م) محو کردن. ناپدید کردن. محو کردن. نابود کردن. زایل کردن.

مٹ جانا miṭ jāna (مص ل) تباہ و نابود شدن. محو شدن. زایل شدن

مٹر maṭar (اس مث) نخود، ارگی

— گشت gasht (اس مث) ۱. گردش و گشت بی مقصد. ۲. ولگردی

مٹک maṭak (اس مث) ۱. خرام. طرز راه رفتن با ناز. ۲. عشوه. کرشمه.

چٹک chaṭak (اس مث) حرکت سر و دست و اعضا در هنگام صحبت و تکلم. حالت

مٹکا matka (اس۔مذ) سبوی بزرگ۔ خم۔ خمرہ۔

مٹکی matki (اس۔مث) سبو۔ خمرۂ کوچک

مٹکانا matkāna (مص) برہم زدن۔ نگریستن درآمدن۔ حرکت دادن۔ گردانیدن۔

مٹنا mitna (مص) پاک شدن، از بین رفتن۔ معدوم شدن۔ پاک شدن (حرف یا عبارت وغیرہ)۔

مٹھ math (اس۔مذ) بتکدہ گبر، ۲۔ معبد۔ بتکدہ صومعہ ۳۔ مدرسۂ دینی۔

مٹھا matha (اس۔مذ) دوغی کہ کرہ آن گرفتہ شدہ باشد۔

مٹھ وٹ matha (صف) دست بستہ۔ ۲۔ کودن۔ خرف۔ کند ذہن۔ ۳۔ کم سخا۔

مٹھا muttha (اس۔مذ) یک مشت ۲۔ بستۂ بزرگ۔ ۳۔ قبضۂ دستہ۔

مٹھارنا mathārna (مص) ... کردن۔ ... ساختن ۲۔ بیان کردن چیزی (داستان طور) با صراحت بر واقعہ ۳۔ شرح دادن گفتار۔ تفسیر کردن۔

مٹھاس mithās (اس۔مث) شیرینی۔ حلاوت۔ ملاحت

مٹھائی mithāi (اس۔مث) ۱۔ شیرینی۔ نان شیرینی۔ ماکولات شیرین کہ از شکر سازند۔

۲۔ حلاوت

— **بٹنا** batna — (مص) ۱۔ شیرینی تقسیم شدن۔ ۲۔ نفع رسیدن بکسی۔ سود حاصل شدن۔

— **چڑھانا** charhāna — (مص) تقسیم کردن و گذاشتن شیرینی بر روی قبر کسی

مٹھلونا mithlona (صف) کم نمک۔ بی نمک۔

مٹھو mitthoo (اس۔مذ) کلمہ ای است کہ برای اظہار محبت بہ طوطی و کودک گفتہ میشود۔ ۲۔ طوطی کہ حرف میزند ۳۔ خوش صحبت۔

مٹھور mathor (اس۔مث) گروہ بزرگ۔ خم۔

مٹھوس mathoos | **مٹھوسا** mathoosa (صف) شخص ساکت۔ آدم خود خور کہ رنج و غم را بکسی اظہار نمی کند۔

مٹھولا mathola (اس۔مذ) استمنا۔ جلق

مٹھولے لگانا matholay lagāna (مص) استمنا کردن۔ جلق زدن۔

مٹھی mutthi (اس۔مث) ۱۔ مشت۔ ۲۔ قبض۔

— لینا le'na — (مص) بہ اسیری رفتن، قتل شدن
بچہ را پاک کردن.

مٹھی muthi (اس مث) ۱- مشت، یک مشت.
۲- قبضہ، گرفت.

— بھر bhar — (صف) یک مشت از چیزی

— بھرنا — bharna | (مص) مشت،
مٹھیاں بھرنا muthiyan | مالش کردن.

— گرم کرنا ... karna (مص) ۱- رشوہ دادن.
۲- نفع چیزی را بردن.

— میں ہوا بند کرنا — men hava band karna (مص) ۱- کار عبث و بیہودہ
کردن ۲- کار محال و ناممکن کردن.

مٹھیا muthya (اس مث) قبضہ شمشیر و خنجر و کارد.
سر عصا یا چوب دستی کہ دست گیرند.

مٹی mitti (اس مث) ۱- خاک، گل. ۲- گرد و
گرد و غبار، ریگ، [illegible] ۳- خاکستر
۴- جسد، سرشت ۵- (صف) بی‌رونق.
بیفایدہ، [illegible] چیزی بیفایدہ

— اٹھنا uthna (مص) مردن

— پانا pana — (مص) دفن شدن، خاک رفتن.

— پکڑنا pakarna — (مص) جا گرفتن.

— خوار ہونا hona — (مص) خوار و بی‌عزت شدن

— ٹھکانے لگانا jhikānay lagāna —
(مص) کفن و دفن کردن میت.

— خراب ہونا hona — (مص) تباہ و برباد شدن
ارزش رفتن ۲- [illegible] شدن، بدبخت و پریشان.
۳- حیران و سرگردان شدن

— کا تیل ka tail — (اس مذ) نفت.

— کے مول — ke mole | (مص) خیلی ارزان
— کے مولوں molon | قیمت بسیار کم.

— کے مہادیو ke mahadaio | [illegible]
— کے مادھو madho | مرد ضعیف

— میں ملانا men milāna — (مص)
[illegible] کردن، میت، [illegible]

— میں ملانا men milāna — (مص) ۱-
کردن، [illegible] کردن، [illegible] کردن. ۲- [illegible]
بی‌لطف کردن، ضایع کردن

مٹیا پھوس matya phoos (صف) پیر و [illegible]

گرد و غبار آن جسم و بسیار ضعیف شده باشد.

مٹیالا matyāla (صف) ۱- رنگ خاکی ۲- به صفت خاکی رنگ.

مجسٹریٹ majistret (اس ـ مذ) رئیس دادگاه بخش ـ دادرس ـ قاضی. دبیرکل وزیری (اینگلیسی است)

مجسٹریٹی majistreti (اس ـ مث) سمت ریاست دادگاه بخش ـ دادرسی.

مجلس کرنا ـ karna (مص) جلسه تشکیل دادن.

ـــ **وکلا** (اس ـ مث) کانون وکلای دادگستری.

مجلسی (اس ـ مذ) عضو جلسه ـ کسی که در جلسه‌ای شرکت میکند.

مجھ mujh (ضمیر) اول شخص در حالت مفعولی.

ـــ **کو** ko (قید) مرا ـ بمن.

مجھے mujhay (ضمیر) مرا ـ بمن

مجیرا majira (اس ـ مذ) سنج.

مچا muchcha (اس ـ مذ) تکه گوشت بی استخوان ـ گوشت لخم

مچامچ machā mach (صف) ۱- لبریز ـ پر ـ مملو ۲- (اس ـ مث) صدای تق تق که از شکستن چیزهای خشک بر میاید.

مچان machān (اس ـ مذ) ۱- سکوی تخته چوبی بلند چوبی
مچانا machāna ۲- دار بست که روی آن بر دیوارها بنا کنند ـ سکوئی که بر بالای درخت یا جای مرتفع برای تماشا گیری و شکار برپا نمایند.

مچانا machāna (مص) برپا کردن ـ علم نمودن ـ موجب شدن

مچک machak (اس ـ مث) لرزش ـ ارتعاش.

مچکا machka (اس ـ مذ) ۱- ارتعاش ـ ۲- زرق ـ تفاوت.

مچکانا machkāna (مص) ۱- چشم را با سرعت و حرکت باز و بسته کردن ـ ۲- بچکانیدن ـ تاب دادن ـ تابیدن ـ لرزانیدن ـ تکان دادن ـ خم کردن.

مچکنا machakna (مص) ۱- لرزیدن ۲- صدا کردن تحت فشار چون چیزهای خشک هنگام استعمال

مچلانا machlāna (مص) ۱- غثیان ـ حالت بهم خوردن معده از ضعف مرضی. ۲- دل باستن سمت مشتاق

دل بہم خوردگی داشتن

مچلکہ machalka | (اس . مذ) تعہد نامہ | **مچلکا** ـ ـ | قول نامہ تعہد کتبی کہ بموجب آن متعہد مرتکب جرم نشود.

مچلنا machalna (مص . ل) تمرد کردن . لجاجت کردن . پافشاری کردن ـ تجاہل کردن

ـ اشک ریختن

مچمچانا machmachāna (مص . ل) شہوتران بودن . گرم مزاج بودن . مرد یا زن.

مچمچاہٹ machmachāhat (اس . مث) نہ وصت شہوت مستی . شدت شہوت.

مچنا machna (مص . ل) عمل آمدن . شدن . روی دادن.

مچنا muchna (مص . ل) بستہ شدن . مسدود گشتن.

مچوانا machwāna (مص . م) توسط دیگری عمل آوردن . کمک با دست دیگری انجام دادن

مچوانا muchwāna (مص . م) سبب بستہ شدن

چیزی شدن

مچھ machh (اس . مذ) . ماہی بزرگ . ـ تجیس غیبہ وشنوکی از خدایان ہندو کہ بہ صورت ماہی ظاہر شد

مچھلی یک ماہی را با انسان نیم تنہ بہ شکل ماہی پدیدار شدہ است.

مچھر machchar (اس . مذ) پشہ.

ـ **کی جھول** ki jhool ـ (اس . مث) کنایہ از چیز کم ارزش

ـ **دانی** dāni ـ (اس . مث) پشہ بند.

مچھلی machhli (اس . مث) . ماہی . ـ ماہیچہ گوشت ـ یک نوع زیور کہ شکل ماہی است.

ـ **کا کانٹا** ka kānta ـ (اس . مذ) قلاب ماہیگیری ـ استخوان ماہی.

مچھندر muchandar (اس . مذ) . مرد سبیل کلفت ـ دروش . ـ آدم ابلہ و کودن.

مچھوا machhwa (اس . مذ) . ماہیگیر . ماہی فروش ـ قایق کوچک

مچھی machhi (اس . مث) . ـ مچھلی را ببینید . ـ ماہیچہ . بودہ.

ـ **بھون** bhawan ـ (اس . مذ) استخر مرال شاہان و حکام کہ در آن ماہیان کوچک را در آن نگاہ میداشتند

مچول machawwal (ص، مث) اوس، وکنار.

محاسبه دار (ص، مذ) حسابدار.

— **کرنا** karna — (ف) مطالبه کردن حساب کردن.

محاوره (ص، مذ) بفتح ر، ضرب المثل

محرم کا سپاہی — ka — (ص، مذ) پسری که مادرش نذر کرده است زنده بماند و در دهه اول ماه (محرم) لباس سبز بر تن میکند.

محصول (ص، مذ) مالیات عوارض

— **آبکاری** (ص، مث) عوارض مالیات بر مشروبات الکل.

— **چکانا** chukāna — (مص، م) پرداختن عوارض گمرکی و پستی.

— **چور** chor — (ص، مذ) قاچاقچی.

— **ڈاک** dāk — (ص، مذ) تمبر، کارت پستی.

— **برآمد** (ص، مذ) مالیات بر صادرات.

— **درآمد** (ص، مذ) مالیات بر واردات

— **فرد** (ص، مث) تعرفه گمرکی

محکمه (ص، مذ) بفتح م ثانی. دادگاه. اداره. دفتر

— **انہار** Inhār — (ص، مذ) اداره آبیاری.

— **پولیس** (ص، مذ) اداره شهربانی.

— **تار** tār — (ص، مذ) تلگرافخانه.

محکوم (ص، مذ) | ۱ـ تابع، مرئوس. ۲ـ نوکر،
محکومه (ص، مث) | چاکر

محکومیت (ص، مث) ۱ـ شکست. ۲ـ انقیاد اطاعت ۳ـ محکومیت

محل (ص، مذ) ۱ـ قصر ۲ـ سرا ۳ـ مقام، قدر و منزلت. ۴ـ کاشانه

— **خاص** (ص، مث) ملکه اول پادشاه.

— **سرا** (ص، مث) ۱ـ حرمسرا ۲ـ اندرون

محلّی (ص، مذ) حاجب حرمسرا

محنتانه (ص، مذ) بفتح ت ثانی. حق الزحمه، مزد، دستمزد

محنتی (ص، ص) رنجبر، زحمتکش.

مخبری (ص، مث) جاسوسی، خبررسانی، چغلی.

مختار خاص (ص، مذ) نماینده مخصوص.

— **کار** (ص، مذ) رئیس، ۲ـ صاحب اختیار.

— **نامه** (ص، مذ) بفتح م، وکالت نامه

مختاری (ص، مث) آزادی عمل، اختیار، وکالت

مختصر نویس (س.مذ) تندنویس.

مخزن العلوم (س.مذ) جامعة المعارف.

مَدّ madd (س.مذ) عنوان.

ــ مقابل (صف) مخالف. حریف. رقیب.

مدّا madda (صف) ارزان. کم قیمت.

ــ پڑنا parna ــ (مص) کم و ثابت ماندن. کساد بودن.

مدارکار (س.مذ) مخصوص یا مال کاری به. اختصاص.

مدار المهام (س.مذ) نخست وزیر. رئیس الوزرا.

مداری madari (س.مذ) شعبده باز. حقه باز.

مدو بانٹنا bantna (مص) توزیع و تقسیم گستردن.

ــ خرج (س.مث) وجهی که بعنوان کمک برای خرج کردن داده میشود.

ــ معاش (س.مث) ۱. کمک برای معیشت. ۲. مستمری.

مدریا madarya (س.مذ) کوزه قلیان.

مدک madak (س.مث) خمیری که از مخلوط برگ تنبول و تریاک بشکل گلوله در سر قلیان گذاشته آتش داده بر آن دمیده بکشند که یک نوع ماده مکیف است.

ــ باز (صف) معتاد به مدک.

مدکیا madakya کسی که قلیان مدک میکشد.

مدّو maddoo (س.مذ) ۱. کوهان شتر. ۲. [illegible] اسب.

مد madh (س.مذ) ۱. شباب. عنفوان جوانی. ۲. مایعی که از درخت تراوش میکند.

ــ پر آنا par ana ــ (مص) ۱. جوان شدن. ۲. رسیده شدن میوه.

ماتا mata | (صف) در عنفوان جوانی.
ماتی mati | مست جوانی.

مد madh (س.مث) ۱. شراب. ۲. مستی.

مدھم maddham (صف) ۱. متوسط. میانه. ۲. کم. نازل. خفیف. ضعیف. سبک. آهسته. ۳. پائین. [illegible]

ــ کرنا karna ــ (مص) کم کردن. آهسته کردن. بی رونق کردن. تخفیف دادن. معتدل کردن.

مراثی marasi (س.مذ) [illegible]

مربھکا marbhukka | (صف) کسی که در خوردن
مربھکی marbhukki | [illegible]

مرتا کیا نہ کرتا marta kya na karta

(ضرب المثل) از جان گذشته و مایوس از انجام هیچ عمل دریغ نیست.

مرجانا mar jana (مص) مردن. جان دادن. تباه و معدوم شدن. جانا. ـ تکاپو رفتن. چه مردن.

مرجهانا murjhana (مص لا) پژمردن. پلاسیدن. ـ افسرده شدن.

مرجیا marjiya | (ص. مذ) کسی که تا مرگ رفته و زنده مانده است
مرجیونی marjiuni |

جانباز. آدم کامل و دل مرده.

مرچ murch (اس. مذ) فلفل سبز و سرخ که بسیار تند و تیز است (صفت) تند و تیز.

مرچنٹ marchent (اس. مذ) تاجر. این کلمه انگلیسی است merchant.

مرد آدمی (ا. مر) مرد نجیب و شریف. شرافتمند. جنتلمن. جوانمرد.

ـ باز (صفت) زن شوهر که مرد دوست باشد.

مردار مال (اس. مذ) چیزی که رایگان و بی زحمت به دست آمده باشد.

مردم خور | (صفت) آدم خوار.
آدم خور |

مردم شماری (اس. مونث) آمارگیری. احصائیه. سرشماری. نفوس شماری.

مردنگ mardang (اس. مذ) یک نوع طبل دستی از شکل که با دست میزنند. ـ نوعی چراغ حباب شیشه ای.

مردنگی mardangi (اس. مذ) مقابل مردنگ شدن. (اس. مونث) طبل کوچک. ـ مردنگی (فانوس) شیشه ای که بر شعله چراغ نفتی میگذارند تا باد آن را خاموش نکند.

مردوا mardua (ا. مذ) تصغیر مرد. مردک.

مرزا mirza (اس. مذ) امیرزاده. شاهزاده. ـ بعضی از شاهزادگان سلاطین تیموری را میگفتند.

ـ پهوها phoha | (صفت) ـ جز ابتدا آرام
ـ پهویا phoya | ظرافت و نازک. نازکی و لطیف. ـ سست و تنبل.

مرضی کے موافق marzi ke (صفت قید) طبق دلخواه. رضایت بخش. دلخواه.

— میں آنا meŋ āna (ف ل) — مورد پسند واقع شدن

مرغا murga (اِ مذ) خروس.

مرغی (اِ مث) مرغ. ماکیان.

— خانہ (اِ مذ) مرغدان. محل پرورش مرغ.

مرغ بانی (اِ مث) جوجه کشی. مرغداری

مرکانا murkāna (ف م) پیچ و تاب دادن. تاباندن. با سبکی شکستن. پچاندن.

مرگ mirg (اِ مذ) آهو.

— چھالا chhāla — (اِ مذ) پوست آهو که بر آن نشینند.

— سالا sāla — (اِ مذ) جائی که آهو پرورش کنند.

مرگل margal (اِ مذ) ماهی سرخ شده. ماهی کباب شده.

مرگھٹ marghaṭ (اِ مذ) محلی که در آن مرده‌ها جسد مرده را میسوزانند

مرگی mirgi (اِ مث) مرض مرگی. بیماری ناگهانی

— آنا āna — (ف ل) به مرض علاقه‌مند مبتلا شدن.

مرلی murli (اِ مث) نی. ترونی.

مرمٹنا marmiṭna (ف ل) کشته شدن. جان باختن. محنت و مصیبت تحمل کردن.

مرمرا marmara (صفت) برنج بو داده شده

مرمر کر mar mar kar (ق) با سعی و جان کندن.
مرمر کے " " ke با نهایت سختی و دشواری.

مرن maran (اِ مذ) مرگ. موت. اجل. ۲. ذلت. مصیبت. تباهی. ۳. وضعیت اسف انگیز.

مرنا marna (ف ل) ۱. مردن. جان دادن. ناکام شدن ۲. به مصیبت سخت گرفتار بودن. ۳. عاشق شدن. با مشقت عبادت انجام دادن. سختی فراوان را تحمل کردن. پژمردن. پلاسیدن.

مرنے جوگا marnay joga (صفت) مردنی. مستحق مرگ. خوشگوار است که جیشتر نان نگاه میمیرد.

مرنڈا muranda (صفت) ۱. چیزی که قبل از وقت درسیده باشد. ۲. گندم بو داده شده که با شیره شکر خورند. ۳. خشک و لاغر سیه شده.

— کرنا karna (مص) ۱. شکستن. پیچاندن. ۲. با ناز شیفته و فریفته کردن

مروڑ marore (اس مث) پیچ و تاب ـ تنگی ـ پیچیدگی ـ قبض.

مروڑا marora (اس ـ مذ) پیچ خوردگی ... پیچش شکم.

مروڑنا marorna (مص) تاب دادن. پیچاندن. تابیدن.

مروڑی marori (اس مث) ۱. پیچ و تاب ـ تاب ـ شکنج. ۲. چرک بدن که با مالیدن پوست بدن پدید آید

— دینا dena (مص) تاب دادن. پیچ دادن. پیچاندن. تابیدن.

— کھانا khana (مص) پیچ خوردن. تاب خوردن. تابیدن. پیچیدن.

مرہٹہ marahta (اس ـ مذ) مصحّف. قومی از هند. فردی از قوم مرہٹہ

مرہٹی marahti (اس مث) ۱. زبان مرہٹی که یکی از اقوام هند بستند. ۲. منسوب به مرہٹہ.

مرہم پٹی کرنا marham patti karna (مص) بستن زخم ـ پانسمان کردن ـ زخم بندی کردن

مرہن murhan (اس مث) تنباکوی خرد شده ـ توتون.

مری mari (اس مث) طاعون. آفت. وبا. مرض واگیری

— پڑنا parna (مص) همه گیر شدن مرض مسری. شایع شدن طاعون.

مری marel (اس مث) ریه.

مریل maryal (صف) بسیار لاغر. ضعیف و نحیف. نزار. بی برگ

مڑک marak (اس مث) ۱. پیچ. تاب. خمی. ۲. غرور. تکبر. نخوت. خودپسندی.

مڑکنا murakna (مص) ۱. کج و معوج شدن دست یا پا. ۲. دریدن پارچه. پاره شدن پنجه. جر خوردن پارچه

مڑنا murna (مص) پیچ خوردن. خم گشتن. منعطف برگشتن. پیچیدن

مڑھنا marhna (مص) ۱. پوشاندن. مستور کردن

چرم رفتن ۵۔ دو چیزی پنہاں کردن۔ ۷۔ مطلع کردن۔ ۸۔ چیزی را گردن کسی انداختن

مزمی maztu (ص) صفت۔ کج بکج۔

مزاج mizāj (ص مذ) ۱۔ مخلوط۔ چیزی کہ آمیز شد۔ ۲۔ طبیعت۔ عادت۔ خلق و خوی۔ بدخو۔ تکبر۔ خوشخو۔ مو

— بگاڑنا bigārna (ص) کسی را عصبانی و ناراحت کردن۔ بد عادت دادن۔

— بگڑنا bigarna (ص) عصبانی۔ خشمگین شدن۔

— پاری (ص) صفت۔ دو الپری۔

عرش پر ہونا arsh par hona (ص) بسیار مغرور بودن۔ مرور زیاد داشتن۔

مزہ maza (ص مذ) نتیجہ۔ ۱۔ لذت۔ صفت۔ حظ۔ طعم ۔ ۲۔ سیر تماشا ۔ ۳۔ مزا جزا انتقام۔

— آنا āna (ص) مزہ دادن۔ لذت
— آ جانا ā jāna (ص) لطف حاصل شدن

— اٹھانا uṭhāna — (ص) لذت بردن۔ حظ کردن۔ کیف کردن۔

— اڑانا uṛāna — (ص) لذت حاصل کردن۔ لذت بردن۔ کیف کردن

— تو یہ ہے to ye hae — (فقرہ) لطف این است

— چکھانا chakhāna — (ص) گوشمال دادن۔ مزا دادن۔

مزے دار mazay dār صفت۔ خوش طعم۔ لذیذ۔ بامزہ

— کا ka (صفت) لذیذ۔ بامزہ۔ خوش طعم۔

— کرنا karna — (ص) لذت بردن از زندگی۔ در عیش و عشرت بسر کردن۔

مس mus (ص مث) ۱۔ دوشیزہ (این کلمہ miss انگلیسی است)

مسّا massa (ص مذ) زگیل۔ غدہ کوچک کہ بر پوست بدن در آید
مسا masa

مسّا missa (ص مذ) جبہات۔ نقطہ۔ تعلقات۔

مسالا masāla (ص مذ) ۱۔ ایک کلمہ اصل مصالح بودہ کہ در زبان اردو تغییر شکل دادہ است۔ ۲۔ مواد و لوازم ساختمان است۔ ۳۔ ادویہ کہ معطر و ذائقہ لازم تہیہ چیزی۔

مسان masān (ص مذ) ۱۔ محل کہ جسد مردہ را

آن جیسو نباشد. ۲. چاه، حفره. ۳. بد، ناخجسته.

مستری mistari (اس مث) استاد در حرفه‌ای

مثل بنا، نجار، آهنگر وغیره.

مستک mastak (اس مث) ۱. پیشانی فیل. ۲. تارک.

مستول mastul (اس مذ) دکل کشتی (این کلمه

در اصل مستو masto پرتغالی بوده است).

مستر mister (اس مذ) آقا (این کلمه انگلیسی

mister است).

مسک masak (اس مث) ۱. پارگی پارچه

جلدی که تاره پود آن از هم جدا شده باشد.

۲. فشار، تنگ‌کاری به چیزی.

— جانا jāna (مص لازم) پاره شدن، ضعیف یافتن

پارگی پارچه در نتیجه فشار بر آن.

مسکانا maskāna (مص متعدی) پاره کردن پارچه طوری

که تار و پود آن از هم جدا شود.

مسکا musikka (اس مذ) پوزه‌بند حیوان.

مسکرانا muskurāna (مص لازم) تبسم کردن، لبخند

بیصدا کردن، لبخند زدن.

مسکراهٹ muskurāhat (اس مث)

تبسم، لبخند.

مسکنا masakna (مص لازم) دریده و پاره شدن

ضعیف و جزئی. ۲. فشار داده آوردن به چیزی.

مسکورا maskora (اس مذ) لثه، بیخ دندان یا پهلو دندان

مسکہ maska (اس مذ) بهترین کره که از دوغ

گیرند.

مسل misal (اس مث) پرونده، مجموع نوشته‌ها

و سندهای راجع به کاری.

مسلنا masalna (مص متعدی) مالیدن، کوبیدن

با کف دو دست خود و نرم کردن.

مسلمانی (اس مث) ۱. مسلمان بودن، دین مسلمانان.

۲. ختنه

— ہونا hona	(مص لازم)	ختنه شدن.
— کرنا karna	(مص متعدی)	ختنه کردن.

مسمریزم / **مسمریسم** mismerazam (اس مذ) عمل نفوذ بر اراده و عقل شخص

یا حیوان که او را خواب میکند و مطیع عامل میکند

(دکتر انتون مسمر اتریشی مبتکر این علم بوده است).

(ای. گرا. انگلیسی mesmerism) ا. م. مؤنث
است)

مسمسانا masmasana (مص. لا.) نرمی و رنگی
در ابراز احساسات خود جلوگیری کردن.

مسمسی musmusi (صف.) ساکت و ساده
در ظاهر - در ظاهر ساده و در باطن شریر.

مسور masoor (اس. مث.) یک نوع عدس که
با آن خورش می‌پزند.

مسورا	masoora	(اس. مذ.) لثه.
مسوڑھا	masoogha	

مسوسنا masosna (مص.) تاب دادن و پیچاندن و
فشردن.

مسہری masehri (اس. مث.) نوعی تختخواب
پایه‌دار که در چهار گوشه‌اش میل‌های بلند دارد
چیزیکه برای پشه‌بند نصب شده است

مسّی massi (اس. مث.) گرد سیاهی که زنان برای سیاه و
براق نمودن دندانها که یک نوع زیبائی محسوب
میشود بکار میبرند

— کاجل کرنا kājal karna — (اس.) مجاز.

تنزل کردن. قناعت کردن خود را. آراستن کردن.
رنگ کردن

مسیں maseg (اس. مذ.) خط سیاهی که بچهره جوان اعلی لب
سبیل بالای جوان.

— بھیگنا bheegna — (اس.) شروع شدن رویش
مو بر صورت جوان

مشاہره mushāhera (اس. مذ. عرب.) مجلس.
مجمع شاعران. شعری (این کلمه عربی است).

مشت زنی (اس. مث.) ۱. عمل استمنا با دست.
۲. مشت زدن. (در معنی دوم این کلمه را بیشتر معنی
بوکسینگ (انگلیسی) بکار میبرند).

مسٹنڈا	mustanda	(صف.) آدم فربه. شخص
مسٹنڈی	mustandi	با جثه قوی. هیکل مند

هیکل دار. تنومند. چاق و چله. گنده.

مشکیں mushken (اس. مث.) دو بازو های بسته
دو کتف.

باندھنا	bāndhna	(مص.) دست را از
— کسنا	— kasna	پشت. گره زدن

دستگیر کردن و مجبور کردن

مشن mushan (س مذ) پیام. رسالت. مأموریت.
(۲) مکرر انگلیسی mission است.

مشنری mushenri (س مذ) مأموریت مبلغین مسیحی.
مبلغ. (۲) مکرر انگلیسی missionary است.

مصری misri (س مث) ۱- مصری. منسوب به کشور مصر. ۲- نبات. که از شکر ساخته شود. شیرینی.

— کھلانا khulana — (ف م) مراسم اولین ازدواج که در آن شیرینی خورده می‌شود.

مضافات (س مذ) ملحقات. اضافات. ضمائم.

— شہر (س مث) اطراف شهر. حومه. حول و حوش شهر. حوالی شهر. آبادیهای اطراف یک شهر.

مضبوط (صف) قوی. ثابت. محکم. استوار.

مطلب بر آری کرنا karna — (مص) حاجت و منظور برآورده کردن.

— بر آنا bar ana — (مص) برآورده شدن مطلب. تأمین شدن مقصود. حاصل.

— رکھنا rakhna — (مص) منظور داشتن.
(مص) دوستی. رابطه داشتن.

— کا یار ka yar — (س مذ) خودغرض. کسی که از خود غرضانه

منظور، خود دستش تأمین شود.

— کی گھات چلنا ki ghat chalna (مص) خود غرض شخص گشتن. بفکر فایده خود بودن.

— نکلنا nikalna — (مص) مقصود حاصل شدن.

مطلبی (صف) ۱- خودخواه. ۲- ابن الوقت.

معاف کرنا moaf karna (مص) معذور داشتن. عفو کردن. از تقصیر کسی در گذشتن. بخشیدن کسی.

معافی moafi (س مث) ۱- بخشش. ۲- عفو. ۳- زمینی که از پرداخت مالیات معاف است.

— مین حیات (س مث) زمینی که مالکش در طول عمر از پرداخت مالیات معاف است

— مانگنا mangna — (مص) معذرت خواستن.

معاملہ پڑنا parna — (مص) سابقه داشتن. سر و کار داشتن.

— دان
— شناس
— فہم
(صف) کسی که در موضوعی کاری اطلاع و تجربه کافی دارد.

— کا سچا ka sachcha — (صف) درست کار.

ـــ کا کھونا ka khona ـــ (صف) متعلّق به
معامله. خلل در دماغ داشته

معرکۃ الآرا | (صف) ۱. جنگ‌آور. ۲. هیجان‌انگیز.
معرکہ آرا | فوق‌العاده.

ـــ مارنا mārna ـــ (مص) در جنگ و مقابله
زحمت کشیدن و موفق شدن.

مغز چاٹنا chāṭna (مص) با صحبت کسی را خسته
کردن. از پرحرفی و صحبت شنونده را بستوه

آوردن.

ـــ چٹ chaṭ ـــ (صف) پرحرف. پرگو.
پرگو، بی معنا.

ـــ کو چڑھنا ko chaṛhna ـــ (مص)
مغرور شدن. دیوانه شدن.

مغل mugal (ا. مذ) ترک الاصل. تاتاری.

مغلا mugala (ا. مذ) تصغیر تحقیرآمیز
کلمهٔ مغل.

مغلانی muglani (ا. مث) ۱. زن مغل
۲. خادمه در منزل که خیاط است.

مغل بیاری (ا. مث) فلج اطفال.

مقدر برگشته ہونا ho'na ـــ | بخت برگشتن
ـــ پلٹنا palaṭna ـــ | (مص) بدبخت
شدن. بیچاره شدن.

ـــ چمکنا chamakna ـــ (مص) خوشبخت و
سعادتمند شدن.

ـــ کا ہیٹا ka heṭa | (صف) بدبخت. بد اقبال
ـــ کی ہیٹی heṭi . | نگون‌بخت.

مقدمہ (ا. مذ) ۱. پیش‌گفتار. ۲. برداشت. ۳. ادعانامه که به
دادگستری داده میشود. موضوع.

ـــ اٹھانا uṭhāna ـــ (مص) اقامه دعوی کردن.
درخواست پژوهش دادن.

ـــ باز (ا. مذ) مدعی.

مقدور چلنا chalna (مص) بکار رفتن قدرت
و اختیار.

ـــ نہ رکھنا na rakhna ـــ (مص) پیروی نکردن.
توانائی داشتن و از عهده برآمدن نداشتن.

مقوے muqawway (ا. مذ) کارتن
مقوا، کاغذ کهنه که از مقوا ساخته شده باشد.

کارتن

مکا makka (س مذ) ذرت. بلال ذرت.

مُکّا mukka (س مذ) مشت.

— چلانا chalna — (ف) کتک کاری باشت خوردن. زد و خورد شدن.

مُکت mukt (س مذ) آزادی. نجات.

مُکتی mukti (س مث) عفو. نجات.

مُکٹ mukat (س مذ) تاج. کلاه تاج مانند که در شب زفاف بسر میگذارند.

مُکرنا mukarna (ف) انکار کردن. امتناع کردن. از قول خود برگشتن.

مکڑ mukkar (س مذ) | مکڑا makra عنکبوت نر.

مکڑی makri (س مث) عنکبوت ماده.

— کا جالا ka jala — (س مذ) تار عنکبوت.

مکلاوا muklava (س مذ) نقل و . رفتن عروس از خانه پدر بخانه شوهر پس از دومین مراسم ازدواج

مکند mukand (س مذ) ۱. جواهر. ۲. ویشنو vishno یکی از خدایان هندو. ۳. جیوه. ۴. ...

مکوڑا makaura (س مذ) مور بزرگ. مورچه سواری

مکھ mukh (س مذ) ۱. دهان. ۲. صورت، چهره.

— تال tal (س مث) آواز. غنا.

مکھا makkha (س مذ) نرمگس. مگس بزرگ.

مکھڑا mukhra (س مذ) صورت. دهان (این کلمه بیشتر در وصف صورت و دهان معشوق بکار میرود).

مکھن makkhan (س مذ) کره که از شیر یا دوغ گرفته میشود.

مکھنا makhna (س مذ) فیل بدون عاج. فیل عظیم الجثه.

مکھی makkhi (س مث) ۱. مگس. ۲. مگسک تفنگ.

— اڑانا urana — (ف) کار پست و بیهوده کردن. تنگ گشتن. چاپلوسی کردن

— چوس choos — (صف) خسیس. لئیم. کنس

— مار mar — (صف) ۱. مگس کش. ۲. تنبل ۳. کسی که بدون فهم و دلیل یک حکایتی و یا مطلبی را نقل و بیان میکند

مکھیاں بھنکنا makkhiyan bhunakna (ف) کریه المنظر و کثیف و تنفر کننده بودن.

مُکّی mukki (اِ س مث) مشت (قبضہ).

— لات lāt (اِ س مث) لگد و مشت. لگد کاری.

مکیانا mukyāna (مص) با مشت ضربت زدن.

مکینکس mekaniks (اِ س مذ) علوم مکانیکی. علم جرثقال (این کلمہ انگلیسی است) mechanics

مکینکل انجینئر — mekanikal engineer (اِ س مذ) مہندس میکانیک (این کلمہ انگلیسی است) mechanical engineer

مگدر mugdar (اِ س مذ) میل ورزشی. میل چوبی کہ معمولاً دو تا است و برای تقویت عضلات آن را در دست بالای شانہ با میگردانند.

— پھرانا phirāna — (مص) میل گرفتن و میل ورزش کردن با میل ورزشی.

مگر magar (اِ س مذ) تمساح. سوسمار بزرگ.

مگرا	magra	(صف) مغرور. لجوج.
مگری	magri	یک دندہ.

مگراپن pan (اِ س مذ) لجاجت. یکدندگی.

مگری magri (اِ س مث) قسمت برجستہ بالای کمر گاو کہ شکل پشت ماہی است.

مگن magan (صف) ۱. مستغرق. غرق شدہ. ۲. مسرور. شاد. سرمست از کار خود.

مغّم mugghām (صف) مبہم. نامعلوم. مرموز.

مل mal (اِ س مذ) قهرمان. پہلوان. شجاع.

ملا دو پیازہ (اِ س مذ) لقب ... نام یکی از ندیمان ... جلال الدین اکبر شاہ ہند مانند ملا نصر الدین در ایران.

— کی ماری حلال — ki māri halāl — (ضرب المثل) کار ... ہم درست ...

ملائی malāi (اِ س مث) بالای شیر. سرشیر.

ملا جلا	mila jula	(صف) مخلوط. قاطی شدہ.
ملی جلی	mili juli	آمیختہ شدہ. داخل هم.

ملاحی mallāhi (اِ س مث) ۱. اجرت و پیشہ کشتی‌بانی. ۲. نقش ... کہ نام کسی در آن ذکر نشدہ.

— سنانا sunāna — (مص) حکایت و طعنہ گفتن. طعنہ زدن.

— کی — اور بانس کے بانس ki — aur —

— بانس کے بانس bāns kay bāns (ضرب المثل) (اردو)
گفته میشود که بجای یک زبان زبانهای دیگر نیز
علاوه میشود.

— گالیاں gālyān — (ص) فحش که بکسی داده
میشود بدون اینکه نام او ذکر شود.

واعظ کرنا karna (ص) پند دادن. -۱- پند دادن.
-۲- اندرز کردن. پایداری کردن. -۳- آزمایش
و بررسی کردن. -۴- توجه وقت معطل و آگوش
کردن.

ملا دینا mulā dena (ص) -۱- مخلوط کردن.
-۲- مشابه کردن. -۳- ملحق کردن. شامل کردن.

ملار malār (اسم مذ) سرودی که بهنگام باران گوانند
سرود باران.

ملازم (ص مذ) کارمند. خدمتگزار. خدمتکار.
— سرکار (ص مذ) کارمند دولت.

ملازمت (ص مث) استخدام. استخدام دولتی
پیشه صف ... شغل. مستخدم و کارمند دولت.

ملاقات (ص مث) -۱- ملاقات. دیدار. -۲- قابلیت
شناسائی. معرفی آگاهی.

— رکھنا rakhna — (اص) موافقت بودن. اطلاع
داشتن. آگاه بودن.

ملاقاتی (ص مذ) دوست. شناسا.

ملان milān (اسم مذ) -۱- تلاقی. برخورد. -۲- مقابله.
-۳- اتحاد. همبستگی.

ملانا mulāna (ص) -۱- مقایسه. موازنه کردن. تطبیق
کردن. -۲- ترکیب کردن. مخلوط کردن. -۳- هم آهنگ
کردن. -۴- دو کس را باهم رسانیدن. واسطه ملاقات
دو نفر شدن.

ملاوٹ mulawaṭ (ص مث) اتفاق.
اتحاد. همبستگی. رابطه.

ملائی malāee (ص مث) -۱- سرشیر. خامه. -۲- تیمار
کردن اسب. -۳- مزد تیمار اسب.

ملبا malba (ص مذ) -۱- آشغال. خس و خاشاک.
خرت و پرت. -۲- سنگ خاک وغیره که از ساختمان
خراب شده باقی میماند. آوار.

مل بانٹ کے mil bānṭ ke (قید)
برضی الطرفین. بموافقت طرفین.
باهمی.

ملت malat (اِ س . مث) ملک سائیدہ شدہ
ملتا malta سکوکت.

ملتا جلتا milta julta (صفت) مشابہ۔
ملتی جلتی milti julti (تانیث) مشابہ۔

ملٹری militri (اِ صفت) ارتشی، متعلق بارتش (این کلمہ انگلیسی military است).

مل جانا mil jana (مص ل) ۱. متحد شدن. متفق شدن. ۲. آمیختن. ۳. فراہم شدن. حاصل شدن. ۴. ملاقات کردن. ۵. پیدا شدن (گمشدہ).

— جل کر — jul kar (قید) متفقاً. باہم.

ملچھ malechh (صفت) ۱. نجس، ناپاک. ۲. ۳. مشعور. کسی کہ در کار کثیف موجب نفرت دیگران شود.

ملکانا malkana (مص ل) با ناز کسی صحبت کردن. تعشق عرضہ زدن.

ملکٹ malkat (اِ س . مث) کاسہ سینہ بند زن کہ پستان در آن جای میگیرد.

ملگجا malgaja (صفت) لباس یا پارچہ کہ در اثر
ملگجی malgaji بی احتیاطی کثیف و دارای چین وشکن شدہ است.

ململانا malmalana (مص ل) پشیمان شدن، افسوس خوردن، متاسف شدن. دل سوختن برای کسی.

ململاہٹ malmalahat (اِ س . مث) تاسف. افسوس.

ملن milan (اِ س . مث) رابطہ. ملاقات. تماس. برخورد.

ملنا milna (مص ل) ۱. جمع شدن. آمیختن. امتزاج یافتن. ۲. وصل و متصل شدن. ۳. ملاقات کردن. ۴. فراہم شدن. یافت شدن. بنظر آمدن. ۵. شباہت داشتن. ۶. دریافت نمودن.

ملنی milni (اِ س . مث) ۱. ملاقات. ۲. استقبال.

ملنا malna (مص ل) ۱. مالیدن. سائیدن. ۲. تیمار کردن اسب وغیرہ. مالش دادن.

— دلنا — dalna (مص ل) مالش دادن.

ملوائی malwaee (اِ س . مث) اجرت مالش و تیمار.

ملنسار milansar (صفت) خوش برخورد. خلیق. صاحب معاشرت.

ملنساری milansari (اِ س . مث) مہربانی. حسن معاشرت.

ملو mellow (اس. مذ) پخمیده‌ای که پیشش ما
ست و در لوتیکاری مثانند تا پرندگان دیگر
جلب شوند.

ملوانا malwānā (مص) موجب التقا، القاء
شدن. جب آشتی و مصالحت در نظر شدن.

ملوانا malwānā (مص) موجب وسیب آشتی
واقع شدن.

ملولا maloola (اس. مذ) ۱. ملال. رنجش.
۲. پشیمانی. ۳. آرزو. ارمان

ملونی milauni (اس. مث) آمیزش. مخلوط

ملیا malya (اس. مث) ظرف گلی کوچک.

— میٹ maiṭ — (صف) پایمال شده. از بین
رفته. تباه.

مل بھگت mili bhagat (اس. صف)
سازشی. دوست.

ممائی mumāi (اس. مث) ریاکاری

ملین milyan (صفت عددی) ملیون (این کلمه
انگلیسی million است).

ممتا mamta (اس. مث) ۱. خودپسندی. خود خواهی
۲. علاقه چیزی که متعلق بکسی است.

ممبر member (اس. مذ) عضو هیئت یا مجلس
یا جلسه یا گروه وغیره (این کلمه انگلیسی
member است).

ممیا خسر mamya kusar (اس. مذ)
ممیا سسر susar . (اس) شوهر
دائی زوجه.

— ساس sās — (اس. مث) خاله شوهر. خاله زوجه.

ممیانا mimyāna (مص) صدا کردن گوسفند. صدای
بز در آوردن آواز

ممیرا mumera (اس. مذ) پسر دائی

ممیری mumeri (اس. مث) دختر دائی.

من man (اس. مذ) ۱. دل. دل که موجب میل و خواهش
و آرزو است. ۲. وزنی معادل چهل سیر
(sere) که هر سیر معادل تقریباً یک کیلو گرم است.

— اٹکنا aṭakna — (اس) دل خواستن عشق
پیدا شدن.

— بھاتا bhāta — (صف) مرغوب. دل پسند.
— بھاتی bhāti . مطلوب. مطبوع

— بھاری کرنا bhāri karna (ل.) — (اص) رنجیده

بچیزی دا خوردن. افسرده و غمگین شدن.

— بھر جانا bhar jāna

— پورا ہو جانا poora ho jāna

(اص) دلسرد شدن. دلزده شدن.

— پھٹ جانا phat jāna — (اص) بیزار

شدن. متنفر شدن.

— کا ... میں رہنا ka ... men rehna —

(اص) برآورده نشدن آمده.

— کا میلا ka meela — (صفت) خبیث.

— کا کھوٹا khota . بدجنس. بدسرشت

— کچا کرنا kachcha karna — (اص)

جرأت از دست دادن.

— کے لڈو پھوڑنا ke laddoo phoarna (اص) بخیال و آرزوهای خود خوش

بودن. خیال خام پختن.

— مانا māna (صفت) عشق زدگی.

— مارنا mārna — (اص) صبر کردن. متحمل و

بردبار بودن.

— مست mast — (صفت) زنده دل. ظریف.

خوشمشرب.

— میں آنا men āna — (اص) بفکر افتادن.

به خیال گذشتن.

— موہن mohan — (صفت) دلبر. معشوقه.

دلربا.

منا munna (صفت) (اد.) کوچک. بچه. کودک

منی munni [illegible]

منانا manāna (مص م.) راضی کردن. آرام کردن.

دلجویی کردن.

منت mannat (اسم مث) (ا.) منت. نذر و نیاز

— آنا — āna (اص) بمراد

— پوری ہونا poori hona رسیدن. برآورده شدن

حاجت روا شدن.

— بڑھانا barhāna — (اص) بجا آوردن

مراد نذر و نیاز کردن.

— مانگنا māngna — (اص) نذر و نیاز

کردن برای برآورده شدن حاجت.

حاجت طلبیدن.

— کا طوق ka towq } (اس. مث) طوق و گران بند حلقہ نقرہ ای کہ
— کی بیڑی ki beri
— کی ہنسلی ki hansli

بگردن پسر یا دختر کوچک کنند بانیت این کہ کودک بماند و بزرگ شود و چون بزرگ شد آن حلقہ را شکستہ و پول آن را نذر و نیاز میکنند.

— ماننا manna (مص. م) نذر کردن. حاجت طلبیدن.

— کرنا karna (مص. م) التماس کردن.

— روزگار roazgar (صفت) پول یا شئ کہ بنظر یکی خارق العادہ.

منتر mantar (اس. مذ) جادو. سحر. افسون. دعا.

— جنتر jantar (اس. مذ) جادو. سحر. جادو منتر

منٹ manit (اس. مذ) دقیقہ. (این کلمہ انگلیسی است) minute

منجا manja
منجھا manjha
منجی manji
منجھی manjhi
} (صفت) صیقل. درخشان. براق. جاروب. [illegible]

منجدھار manjdhar (اس. مث) گرداب. میانۂ مہلکہ. مصیبت.

منجھا manjha (اس. مذ) میانہ وسط چوب تخت یا چرخ رسہ گی. بہ تخت چوب.

منجھانا manjhana (مص. م) پاک کردن. صیقل و شستن دادن.

منجھلا manjhla | (صفت) میانی. متوسط
منجھلی manjhli | خواہر و برادر میانہ عمر ترین.

جوانترین خواہر یا خواہران و برادر یا برادران یک خانوادہ.

منجھنا manjhna (مص) صیقل شدن. پاک شدن تعلیم یافتن. مجرب شدن.

منجھو manjhoo (صفت) منجھلا manjhle را ببینید.

منجھولا manjhola (صفت. مذ) درمیانہ. این صفت برای زنہا استعمال میشود. جا. دیگ متوسط (نہ بزرگ نہ کوچک).

منجھیلا manjhela (اس. مذ) نوار ہای گوٹہ بافتہ شدہ با خیر و کلاہ.

منڈا manda (صفت) کاسد، بی رونق، ارزان.

— **ہونا** ho'na (مص) پایین شدن. تنزل کردن. کاسد شدن (بازار).

منڈر mandar / mander (اس مذ) معبد. عبادتگاه. بتکده. خانه.

منڈرا mundra / **منڈری** mundri / **منڈریا** mundarya (اس مذ، صفت) حلقه‌ای که جوگیان هندو در گوش کنند.

منڈل mandal (اس مث) ۱. دهل دو جانبه استوانه شکل که در وسط تنگ‌تر است.

۲. (اس مذ) جایی که دعا نویس یا جادوگر در آن نشسته عمل میکند یا دعا میخواند.

منڈنا mundna (مص) بسته شدن. مسدود شدن.

منڈ mund (اس مذ) ۱. سر. کله. جمجمه. ۲. سردسته. پیشوا. پیشرو.

منڈا munda / **منڈی** mundi (صفت) ۱. صاف و تراشیده شده. سر تراشیده شده. بیمو. ۲. درخت بی شاخ و برگ. ۳. گاو و گاومیش و قوچ و امثال آن که شاخ نداشته باشند.

منڈاسا mundasa / **مڑاسا** murasa (اس مذ) عمامه کوچک.

منڈانا mundana (مص) تراشیدن سر و صورت.

منڈائی mundaee (اس مث) اجرت تراشیدن سر و صورت.

منڈل mandal (اس مذ) احاطه. محیط. دایره. حلقه.

— **باندھنا** bandhna (مص) ۱. حلقه زدن. ۲. کامیاب شدن.

منڈلانا mandlana (مص) ۱. حلقه زدن دور چیزی یا جائی یا کسی. ۲. پرواز کردن پرندگان در بالای چیزی (چون لاشه). ۳. جمع شدن و گرد آمدن دور چیزی یا کسی. ۴. متراکم شدن ابر در افق یا جائی.

منڈلی mandli (اس مث) گروه. جماعت. حلقه‌ای از مردم.

منڈلی mundli (اس مث) زنی که موی سرش را تراشیده باشد.

منڈنا mundna (مص) ۱. تراشیده شدن. ۲. فریفته شدن. مورد استهزاء قرار گرفتن. مجازاً فریب خوردن و ضرر دیدن.

منڈھا mundha (اس مذ) ۱. سایبان (چادر) پارچہ‌ای که روی جوی بنده در خانه عروس زده میشود. ۲. مراسمی که هنگام بستن روی خانه داماد خوانده میشود.

— چھانا chhāna — (مص) بر پا ساختن سایبان روی عروسی

منڈھنا mundhna (مص) ۱. کش کردن با چرم. پوشاندن سطح چیزی را با چرم گرفتن.

منڈھی mundhi (اس مث) ۱. کلبه کپر.

منڈھیا mandhya ۲. بنا را کوچک خانه. ۳. سایبان کوچک درویش و فقرا.

منڈی mandi (اس مث) میدان فروش اجناس متفرق. محل عمده فروشی.

منڈیا mundya (اس مث) معمولاً کسیکه سرش mund تراشیده است

منڈیانا mandyāna (مص) تماشا کردن یا چیز.

منڈیر mundere (اس مث) ۱. برآمدگی لب بام. ۲. پشته. لبه

منڈیری munderi (اس مث) منڈیر کوچک

منصب (اس مذ) جلال. منزلت. کار. سمت. پست

— دار (اس مذ) مأمور رسمی.

منکنا manakna (مص) مواظبت بودن. متوجه بودن. متمایل بودن. مراقب بودن.

منکا manka (اس مذ) ۱. تسبیح. دانه تسبیح. ۲. مهره پشت گردن.

— ڈھلکنا dhalakna — (مص) منقطع شدن گردن بطرفی در حال مرگ.

منگانا mangāna (مص) طلبیدن. درخواستن چیزی از جائی. طلب کردن.

منگتا mangta (اس مذ) فقیر. گدا. سائل.

منگتی mangti (اس مث) سائل. گدای زن. زن گدا.

منگل mangal (اس مذ) ۱. مسرت. خوشی. شادی. سرور. ۲. ترانه. سرود شادی. ۳. ستاره مریخ. ۴. سه‌شنبه. ۵. موفق. ... .

— گانا gāna — (مص) کنایه شادی کردن. جشن گرفتن. سرود ترانه شادی خواندن.

منگنی mangni (اس مث) ۱. نامزدی. خواستگاری

به خواستن چیزی به نام و طلب.

منگوانا mangwāna (مص) به واسطه طلب کردن. طلبیدن.

منگوچی mangaochi | (ا ـ مـ ث) خمیر پاختی
منگوچھی mangaochhi | پخته شده.

منگورا mangoora | (ا ـ مـ ذ ـ ث) خمیر آرد
منگوری mangoori | نخود سرخ شده و
پرداره شده.

منگیتر mangetar (ا ـ مـ ذ ـ ث) پسر یا دختری
که بعد از ازدواج شده است.

مینمنا minmina | (ص ـ ف) کسی که تو دماغی
مینمنی minmini | صحبت میکند.

مینمنانا minmināna (مص) تو دماغی صحبت
کردن. با شرده حرف زدن. من من کردن

منوا manwa (ا ـ مـ ذ) فکر. تخیل. ۲. ... ما
سو فعل امر از مصدر منوانا manwana
(قبولاندن).

ـــ **کے چھوڑنا** ke chhoarna ـــ (مص)
مجبور به قبول کردن نوعی. با اعتراف و اقرار گرفتن

با زور قبولاندن.

منوانا manwāna (مص) با زور وادار کردن.
قبولاندن.

منہ mugh (ا ـ مـ ذ) ۱. دهان. دهن. دهانه. ۲. شکل
صورت. چهره. ۳. لیاقت. شایستگی. جهره
۴. کوم. ۵. مقابل. روبرو. در پیش. ۶. جانب
سمت. طرف. ۷. سبب. علت. ۸. طاقت.
قدرت. توان.

ـــ **آنا** āna ـــ (مص) زخم شدن زبان و داخل دهان.
مجاز از زخم دهان. ـ غلط دهان.

ـــ **اترنا** utarna ـــ (مص) افسرده شدن و ضعیف شدن.
ظاهر شدن آثار رنج و ملال بر چهره.

ـــ **اٹھانا** uthāna ـــ (مص) آماده مسافرت شدن
قبول مسافرت شدن

ـــ **اٹھائے** uthāay ـــ (قید) بی‌پروا. ناگهان.
بدون فکر. بی خیال.

ـــ **باندھ کے بیٹھنا** bandh ke ـــ
baethna (مص) خاموش نشستن. ساکت
نشستن

— برا بنانا bura banāna (ف. م.) ظلم
لعن، سرزنش کردن. بدگفتن از کسی یا چیزی.

— بھر آنا bhar āna — (ف. ل.) [illegible]
[illegible] داشتن.

— بھرائی bharāee — (اسم مؤنث) پُرشدن.

— پر par — (قید، حرف ربط) [illegible] مقابل.

— پر جانا par jāna — (ف. ل.) [illegible]
[illegible] کسی [illegible] داشتن. [illegible] کسی [illegible].

— پر چڑھنا chaṛhna — (ف. ل.) ۱. [illegible]
شدن. ۲. [illegible] گستاخ شدن.

— پڑنا paṛna — (ف. ل.) ۱. [illegible] یافتن.
۲. [illegible] داشتن.

— پر ناک نہ ہونا nāk na hona — — —
(ف. ل.) [illegible] شدن. بی نام و ننگ شدن.
[illegible] شدن.

— پھٹ phaṭ — (اسم مؤنث) [illegible]
[illegible].

— پھلانا phulāna — (ف. متعدی) [illegible]
[illegible] کردن. [illegible] کردن.

— پھولنا phoolna — (ف. ل.) ۱. شکفته شدن. ۲.
[illegible].

— پھیلانا phaelāna — (ف. م.) ۱. [illegible] داشتن
[illegible] داشتن.

— تکنا takna — (ف. ل.) ۱. خیره شدن. [illegible]
شدن بصورت کسی. ۲. منتظر [illegible].
۳. [illegible].

— جھلسنا jhulasna — (ف. ل.) ۱. [illegible]
[illegible]. ۲. [illegible]. ۳. [illegible]
[illegible]. ۴. [illegible].

— چڑھا chaṛha — (صفت) گستاخ.
— چڑھی chaṛhi — [illegible].

— چڑھنا chaṛhna — (ف. ل.) ۱. [illegible].
۲. [illegible] کردن. [illegible] کردن. ۳. گستاخ شدن
نسبت بکسی.

— دکھانا dikhāna — (ف. م.) ۱. نشان دادن
[illegible] کردن. ۲. [illegible] حاضر شدن.

— دکھائی dikhāee — (اسم مؤنث) [illegible]
[illegible] به [illegible].

— دیکھی daikhi ۔ (ص) مث، محبت ازقداری از روی تملق

— دیکھے کا daikhay ka — (صفت) تملق
— دیکھے کی ki — ظاہری
از روی ریا، برای نمایش ۔ تظاہری.

— ڈھانپنا dhānpna ۔ (مص) ۱۔ پوشاندن صورت با دستمال. ۲۔ گریہ و زاری کردن. ۳۔ پوشاندن صورت از شرم.

— زور zore ۔ (صفت) ۱۔ اسب شریر و بدلگام ۲۔ چابک، تند رو ۔ لجوج ۳۔ بی حرف ۴۔ ... نافرمان

— فق ہونا faq hona ۔ (مص) رنگ باختن، ترسیدن.

— کا پھوہڑ ka phuhaṛ — (صفت) بدزبان، دہن دریدہ

— کالا کرنا kāla karna — (مص) ۱۔ رسوا کردن کسی ۔ بدنام کردن. ۲۔ عمل بد با کسی انجام دادن. زنا کردن. ۳۔ دور رفتن، دور رفتن ۔ گم شدن.

— کا میٹھا پیٹ کا کھوٹا ka meeṭha paiṭ ka khoṭa (صفت) بظاہر دوست در باطن دشمن

— کو کالک لگانا ko kālak lagāna (مص) بدنام کردن ۔ رسوا کردن.

— کی کھانا ki khāna — (مص) ۱۔ سیلی خوردن، مزه با کسی کتک خوردن. ۲۔ شرمنده شدن. ۳۔ فریب خوردن ۴۔ باختن، شکست خوردن.

— لگنا lagna ۔ (مص) ۱۔ مزه و طعم دادن چیز خوراکی. ۲۔ دوست و رفیق شدن.

مانگا mānga
— مانگی māngi — (صفت) طلبیده، خواسته.

— مانگی مراد (اس) مث، مراد دل، خواهش دل.

— ہونا ho'na — (مص) ۱۔ سیاه رو بودن ۔ بی آبرو شدن. ۲۔ بحال بودن. ۳۔ حوصله داشتن.

منہدی meṇhdi
مہندی mehṇdi — (اس) مث، حنا

منگھا mengha
مہنگا mehenga — (صفت) گران، پربها.

— مہنگا سال samān (اِس. مذ.) گرانی اشیا. قحط
مہنگی meṅhgī (صف. مؤ.) گرانی. تنگی.
خشک سالی.

منہیار	manhiyār	(اِس. مذ. مؤ.)
منہیارن	manhiyārn	سازنده و فروشنده
منہیاران	manhiyāran	اشیاء لاکی و شیشه‌ای

سازنده و فروشنده النگو، سینه‌ریز لاکی و شیشه‌ای.
منی آرڈر manī ārḍar (اِس. مؤ.) حواله
وجهی که به وسیله پست فرستاده می‌شود.
(این کلمه انگلیسی money order است.)
منی manī [illegible]
منیجر manījar (اِس. مذ.) مدیر. منصب. (این کلمه انگلیسی
manager است.)
مینجمنٹ mainajmeṅṭ کردہ‌ای انتظام.
ترتیب. نظم. (این کلمه انگلیسی management
است.)
موقلم (اِس. مذ.) قلم مو.

موا	mua	۱. (فعل ماضی) از مصدر مرنا marna
موئی	mui	بس مرده. فوت شده. ۲. ...

انداره مخصوص کسی یا چیزی با ... ماننده ...
... به شکل ... بزرگ ... است.
موا بادل bādal — (اِس. مذ.) ابر ...
موت moot (اِس. مؤ.) ۱. مرگ. ۲. شاش ...
... فرزند پسر. ۲. ...
— لگنا lagna (مص. لازم) آمدن. شاشش
داشتن.
موتنا mootna (مص. لازم) شاشیدن. ادرار کردن.
موتی mo'ti (اِس. مذ.) مروارید. لؤلؤ.
— چور choor (صف. ...) روشنائی ...
چشم ... ۲. یک نوع ... شیرینی.

موتیوں کا مالا	mo'tiyon ka māla
" کا ہار	hār

(اِس. مذ.) گردن بند مروارید.
موتیا mo'tiyā (صف.) ۱. مروارید مانند.
شبیه مروارید. ۲. یک نوع گل ... بنگ
... سرخ ... است ... می‌شود.
— بند band — (اِس. مذ.) مرض آب مروارید
چشم

موٹ moat (س مث) بچہ گستہ، دیہ، دو.

موٹا moṭa } (صف، قد) چاق۔ تنومند ضخیم
موٹی moṭi } غلیظ رنگ۔ جسیم، (کاوازی) تند

موٹا تازہ (صف) فربہ، کلفت، و تنومند.

— جھوٹا jhoṭa (صف) نا درست، زبر چیری.

موٹی اسامی (اس مث) بکاپیا، موٹا شخص.

— بات bāt (اس مث) حرف رک، بیدست، حجیم.

— گالی gāli (اس مث) دشنام، فحش رنگ۔ نا سزای، سیاہ یہ

موٹھ moṭh (اس مث) دستہ چیری مشت قبضہ، ۲ سرہ جادو.

— چلانا chalāna (مص) جادو، سحر کردن.

— مارنا mārna (مص) سحر کردن، ۲ قبضہ گرفتن، سد استمنا کردن.

موج زن (صف) متلاطم، مضطرب، در طغیان.

موج کرنا — karna (مص)
موجیں کرنا maojeṅ (مص) عیش و عشرت کردن

— موج میں آنا meṅ āna (مص) سرور شادمان، خوشی، خرم بودن حال سرور، شادمانی خوشحالی، یافتن.

موجی (صف) زندہ دل، خوشگذران.

موچ moch (اس مث) رگ بیگ پیچ.

— آنا āna (مص) رگ بیگ شدن عضو بدن.

موچن mochan (اس مث) ابزار که با اش موی کنند.

موچنا moochna (اس مذ) موچنہ، موچینہ.

موچنی moochni (اس مث) موچینِ کوچک.

موچھ moochh }
مونچھ moonchh } (اس مث) سبیل، بروت.

موچھا کرا moochha kaṛa } (صف)
مونچھا کرا moonchha } سبیل بلند، سبیل کلفت.

موچھیل moochhail (صف) دارای سبیل بزرگ، سبیل کلفت.

موچی mochi (اس مذ) کفش گر، دوزنده، سازندہ پاپوش، چرم دوز.

موڈھو modhoo (صف) احمق، کم عقل، بے وقوف.

مودی modi (اس. مذ.) بقال. فروشندۀ غله و حبوبات.

— خانه (اس. مذ.) بفتح ن. انبار غله.

مور maur (اس. مذ.) شکوفه درخت مخصوصاً درخت انبه. ۲. غنچه.

— آنا ana — (مص.) شکوفه کردن درخت مخصوصاً درخت انبه.

مور more (اس. مذ.) طاوس

— پنکهی pankhi — (اس. مث.) ۱. قایق کوچکی که بشکل طاوس ساخته میشود. ۲. بادبزن که از پر طاوس برای راندن مگس سازند. ۳. نوعی کبابه.

مورت moort (اس. مث.) مجسمه. پیکره که از چوب یا فلز یا سنگ و گل ساخته شود. ۲. بت.

مورتی پوجن moorti pujan (اس. مث.) بت پرستی

مورچا morcha (اس. مذ.) ۱. خندق. استحکامات. ۲. قلعه. سنگر. ۳. فوج و لشکری که در قلعه برای دفاع میماند.

— بندی bandi — (اس. مث.) ۱. خندق کردن برای دفاع و جنگ. ۲. سنگربندی.

— بندهنا bandhna — (مص.) جنگ کردن. جنگیدن

مورچال morchal (اس. مث.) ۱. خندق. ۲. بادبزن دستی بطوریکه از پر طاوس باشد.

مورچهل morechhal (اس. مذ.) یک نوع بادبزن که از پر طاوس برای راندن مگس ساخته میشود.

مورچه morcha (اس. مذ.) بفتح ج. زنگ آهن.

مورکه moorakh (صف.) احمق. کودن. بیفهم.

— پن pan (اس. مذ.) حماقت. کودنی.

موری mori مورنی morni	(اس. مث.) مادۀ طاوس.

موری mori (اس. مث.) ۱. کاریز. آبگذر. ۲. لبه آستین. حاشیه لبه پارچه شلوار.

— پر جانا par jana — (اس. مص.) بیرون رفتن آب. جائی برای ادرار کردن.

موڑ more (اس. مذ.) خم. پیچ و تاب. پیچیدگی. منحنی جاده.

موڑ maoṛ (س۔مذ) کلاہ مرصع کہ داماد شب عروسی بر سر میگذارد۔

موڑنا moṛna (ص) پیچ دادن۔ ویچاندن۔ تابیدن۔ تاب دادن۔ بر گرداندن بطرف دیگر گرداندن۔ خم کردن۔ تاباندن۔

موڑھا mooṛha (س۔مذ) صندلی حصیری۔

موسا moosa (س۔مذ) موش۔

موسا mausa (س۔مذ) ۱۔ شوہر خالہ کسی۔ ۲۔ دزد۔

موسل moosal (س۔مذ) ۱۔ دستہ ہاون۔ ۲۔ چوب دستی گران را برای جدا کردن دانہ از خوشہ غلات بکار برند۔

موسلا moosla (س۔مذ) ۱۔ دستہ ہاون کوچک۔ ۲۔ ریشہ درخت

— دھار dhār (س۔مذ) باران شدید و سخت

موسلی moosli (س۔مث) ریشہ اصلی۔

موس کے کھا جانا moos ke kha jāna (ص) غارت کردن اموال کسی۔ چیزی را کسی بزور گرفتن و خوردن یا تصاحب کردن

موسنا moosna (ص) دزدی کردن۔ ربودن بزور تصرف کردن۔ غصب کردن۔

موسیرا mausera (س۔مذ) پسر خالہ۔ خالہ زادہ۔

موشک mooshak (س۔مث) موش کوچک۔

موقع (س۔مذ) ۱۔ موقعیت۔ ۲۔ وقت خالی۔ ۳۔ محل و جای خالی۔

— پر par (ق) بجای خود۔ بموقع۔ وقت مناسب

— پڑنا parna (ص) اتفاق افتادن۔ پیش آمدن

— شناس ہے hae — [illegible] موقعیت ...

— کی ki (صفت) بجا۔ بحق۔ مناسب۔

— واردات (س۔مذ) محل ارتکاب جرم۔

موکھا mokha (س۔مذ) روزن۔ پنجرہ۔ سوراخ دیوار۔ سوراخ دیوار جایی کہ ... بروی دیوار ... خانہ گذارند کہ از آن دو طرف باہم صحبت کنند۔

موگرا mogra (س۔مذ) ۱۔ چکش چوبی۔ ۲۔ گل بیدی کہ زنان بہنگام شستن برف بکار برند۔ ۳۔ چکش ... ۴۔ نوعی ...

موگری mogri (س۔مث) ۱۔ گل چوبی کہ با آن رخت را بہنگام شستن بکار میبرند۔

۲- بیل چہار پا در شش. ۳- کلوخ ڈھیلا

مول mool (س، مذ) ۱- اصل، ریشہ، بنا، بنیاد.

۲- سرمایہ.

— سے بیا ج پیارا ہوتا ہے se baya; pyara hota hae (ضرب المثل)

سود از اصل مال نزد او مطلوب تر باشد.

مول moie (س، مذ) ۱- بہا، قیمت. ۲- ارزش.

— تول tole — (س مذ) تعیین قیمت.

— دینا dena — (مص م) پرداختن قیمت

— لینا lena — (مص م) ۱- خریدن، خرید کردن.

۲- بخود مصیبتی گرفتار کردن.

مولی mooli (س، مث) ترب.

— اپنے ہی پتوں بھاری apnay hi pattog bhāri (ضرب المثل) در مورد

بیماری که کسی که خود گرفتاری دارد دیگری را که همان

گرفتاری دارد بیگمان با خلاف کند.

— کے چور کو سولی ke chore ko sooli (ضرب المثل) سزای شدید در مقابل جرم کوچک

موم جامہ moam jāma (ف، مذ)

بخاتم آخر شمع.

— کی مریم ki — (ف، مث) زن بسیار حساس و زن بسیار ظریف.

— کی ناک ki nāk — (ف، مث) مرد انعطاف پذیر. (مذ) شخص زود باور و ساده لوح.

موتا mauna (ہ، س، مذ) ۱- نقره. ۲- سبوی بزرگ، سبوئی که دهانش در گشادی تا یک شبر.

مونج mooŋ (س، مث) یک نوع علف که از الیاف آن طناب می سازند، سانده.

مونڈنا moogdna (مص م) بستن، مستور کردن، حبس کردن.

مونڈ moond (س، مث) سر، کله.

مونڈن moondan (س مذ) جشنی که بچه را برای اولین مرتبه تراشیدن سر او کنند، دیگر، عقیقه.

مونڈنا moondna (مص م) ۱- تراشیدن مو با تیغ ۲- شاگردی کردن نزد استاد. ۳- با فریب

یا ریشخند مال کسی را از چنگش در آوردن.

موٹھا moogdha (س مذ) ۱- شانه، کتف، کت. ۲- قسمت بالای شانه در لباس. ۳- صندلی حصیری.

موڈھے والی moogdhay wāli (اسم مث) زن فروشنده سبد. بافنده سبد.

موںگ moong (اسم مذ) یک نوع ماش.

— کی دال ki dāl — (اسم مث) ماش پوست کنده

مونگا moonga (اسم مذ) مرجان.

مونگیا moongya (اسم) رنگ سبز تیره.

مونی mauni (اسم مذ) ۱. شخص ساکت و آرام. ۲. فرقه ای از جوگیان هند که افراد آن همیشه ساکت و خاموش هستند. ۳. (اسم مث) سبد کوچک.

موہ moh (اسم مث) ۱. محبت. عشق. مهربانی. ۲. (مذ) ۱. طمع. تمنا. خواهش. ۲. طلب. ۳. افسون.

— جانا jāna — (مص) عاشق شدن

— لینا le'na — (مص) جلب کردن. فریفته کردن.

موہنا mohna (مص) فریفتن. مسحور کردن. جادو کردن.

موہن mohan (صفت) ۱. دلربا. فریبنده. دلفریب. بسیار زیبا. ۲. لقب کرشنا.

— بھوگ bhog — (اسم مذ) یک نوع شیرینی.

موہنی mohni (صفت) فریبنده. دلربا. دلفریب. خوشگل.

موئی mooee (اسم مث) ۱. مرده. ۲. بدبخت. بیچاره. فلک زده.

— مٹی matti — (اسم مث) ۱. میت. نعش. جسد. ۲. مرده. مرحوم.

موئے بیل کی بڑی بڑی آنکھیں

muay bail ki bari bari ankhen (ضرب المثل) تعریف زیاد از خویشاوند مرحوم یا چیزی که دیگر وجود ندارد.

— جیتے jeetay — (اسم مذ) خویشاوندان مرحوم

مہا maha (صفت) بزرگ. برجسته. عالی. بلند. باعظمت.

— اوت oot — (صفت) احمق کامل.

— بلی bali — (صفت) بسیار نیرومند.

— بھارت bhārat — (اسم مذ) ۱. جنگ بزرگ. ۲. نام یک حماسه در زبان سانسکریت راجع به جنگ کوروں koroo و پانڈوں pandoo مفصل. ۳. حماسه منظوم هندوان که شب تاریکی و وحشی داده.

— بیر beer — (ا) س. مذ. بسیار نیرومند. لقب جنگاورانیکه از قهرمانان حاصل شده‌اند.

— پاپ pāp — (ا) س. مذ. گناه بزرگ.

— پاپی pāpi — صف. بدکار بزرگ. فاسق.

— پرش purush — (ا) س. مذ. مرد بزرگ و عالیقدر. ـ متقی. بهادر عیار و چالاک.

— پرشاد parshād — (ا) س. مذ. ۱. چیز برکت. متبرک ۲. نیاز و تحفهٔ متبرک که به معبد یا جای مقدسی منسوب باشد.

مهاآتما mahā atma } (ا) س. صف. روح. کلهم
مهاتما mahātma } ۲. مسعود. سعید.
ـ روح بزرگ.

— جن jan — (ا) س. مذ. (۱) مرد محترم. ۲. شخص بزرگ و عالیقدر و قابل اعتقاد.

— جنی jani — (ا) س. مث. (۱) مکرمی. محترم.

— پرچه parcha — (ا) س. مذ. قطع کاغذ.

— چتهی chitthi — (ا) س. مث. چک بانک.

— هندی hundi — (ا) س. مث. حواله صرافی بانک.

— دیو deu — (ا) س. مذ. خدا، بسیار بزرگ.

— راج rāj — (ا) س. مذ. پادشاه بزرگ. شاه شاهان. شاهنشاه و این کلمه بعنوان تعظیم و به رکاشت بر شاهزادگان و افراد خانواده بزرگ در هند استعمال میشود.

— راجه rāja — (ا) س. مذ. لقب چند تا از والیان بزرگ.

— راشتر rashtar — (ا) س. مذ. مملکت بزرگ و ملتی قوم مرهته که در جنوب هندوستان در دکن واقع است.

— رانی rāni — (ا) س. مث. ملکه بزرگ. شاهبانو.

— سبها sabha — (ا) س. مذ. انجمن بزرگ. سازمان از نمایندگان هند قبل از استقلال هندوستان.

مهانا mohāna (ا) س. مذ. ۱. دهانه رود خانه. ۲. محل اتصال دو رود.

مهاوت mahāwat (ا) س. مذ. فیلبان. راننده فیل.

مهاوت mahawat (ا) س. مث. باران زمستان.

مهت mahat صف. ۱. بزرگ. جلیل القدر.
۲. (ا) س. مث. بزرگی. جلال. عزت. ۳. مذ. طبیعت.

مہتا mahta (اسم مذکر) رئیس. کدخدا. ضابط.

مہتاری mahtāri (اسم مؤنث) مادر.

مہتر mehtar (اسم مذکر) ۱. بزرگتر. ۲. سرپرست. ۳. جاروکش. ۴. رئیس محفل.

مہترانی mehtarāni (اسم مؤنث) زن جاروکش.

مہرا mohra (اسم مذکر) ۱. جلو، رو، پیش. ۲. جهت گیری.

مہرا mahra (اسم مذکر) ۱. حمال تخت روان که آن را بر دوش حمل میکند. ۲. بکسر میم mehra بمعنی زنانه، کسی که با لباس زنانه شبیه شده.

مہرا moharra (صفت) چیزی که در حرارت آب داغ پخته و نرم شود.

مہری mahri (اسم مؤنث) زن حمال. بارکش.

مہک mahak (اسم مؤنث) بوی خوش. عطر.

— جانا jāna (مصدر) معطر شدن. خوشبو شدن.

مہکانا mahkāna (مصدر) معطر کردن. خوشبو نمودن.

مہکنا mahakna (مصدر) بوی خوش دادن. معطر شدن.

مہکیلا mahkeela (صفت) خوشبو. معطر.

مہنا mahna (اسم مذکر) طعنه. سرزنش. طنز. ملامت.

مہنال mahnāl (اسم مؤنث) سر قلیان که تنباکو در آن گذارند.

مہنت mahant (اسم مذکر) ۱. بزرگ. پیشوای جوکیها. ۲. مجتهد. پیشوای دینی. ۳. آدم بسیار فربه.

مہنتائی mahantaee (اسم مؤنث) ریاست جوگیها و مرتاضین.

مہندی mehendi (اسم مؤنث) حنا.

مہنگا mahnga | مہنگی mahngi (صفت) گران. پرقیمت. پربها.

مہنگائی mahngāee (اسم مؤنث) گرانی. گران قیمتی.

مہورت mahoorat | mahoort (اسم مؤنث) ساعت سعد. شگون.

— دیکھنا dekhna (مصدر) دیدن تقویم برای ساعت سعد برای شروع انجام کار.

— کرنا karna (مصدر) کاری را در ساعت سعد شروع کردن.

مہوس mohawwas (اسم مذکر) کیمیاگر. زرگر.

مہوس mohawwas (ا. مذ) کیمیاگری، زرگری.

مہی mahi (ا. مٔث) ۱. خنک. ۲. نیند دلانے والا. ۳. ...

مہیر mahyar (ا. مذ) ماه خاص که در ... ظاهر میشود و ... میشود.

مہیری mahairy (ا. مٔث) ... تخم مرغ در شیره ... درست میشود و ... کوزه ... خارج شود.

مہیلا mahela (ا. مٔث) ... خواهند ... خوراک ...

مہین maheen (صف) نازک. باریک.

— **آواز** (ا. مٔث) صدای نازک. صدای زیر (در مقابل بم).

مہینا maheena (ا. مذ) ۱. ماه، سی روز.

مہینہ " ۲. حقوق ماهانه.

مہینا بھر —bhar (قید) یک ماه تمام.

مہینے سے ہونا maheenay se hona (ا.) حائض شدن زن.

میاں miyan (ا. مذ) ۱. آقا، واژه خطاب برای مرد. ۲. شوهر (وقتی زن از شوهر خود ...).

بیوی beevi — (ا. مذ. مٔث) زن و شوهر.

— **جی** ji (ا. مٔث) معلم مکتب خانه.

— **گیری** giri — (ا. مٔث) شغل مکتب خانه.

— **مٹھو** mitthoo — (ا. مذ) ۱. طوطی ... شیرین ... ۲. ... ساده لوح.

میانی miyani (ا. مٔث) خشک شدن.

میپ maip (ا. مذ) نقشه جغرافیا. (از کلمه انگلیسی map است).

میت mait (ا. مٔث) ... ۲. ...

میتا meeta (ا. مذ) ... گیاهی.

میٹ mait (ا. مذ) ۱. رفیق. همراه. ۲. ... ۳. ... (از کلمه انگلیسی mate است).

میٹر meter (ا. مذ) یک مقیاس طول ...

است - متر (ا) بزبان انگلیسی metre است)

میٹنا maitna (ف ل) ۱. نابود کردن. محو کردن. ۲. محو کردن. ۳. از دست دادن. گم کردن.

میٹنگ meeting (اس مث) جلسه. اجلاس. مجمع گروه مردم (لغت) بزبان انگلیسی meeting است)

میٹھا meetha | (صفت) ۱. شیرین. مقابل تلخ

میٹھی meethi | ۲. تنبل. سست. بی‌همت

رفته. اعمال کننده. ۳. سبک. کم بها. ۴. مرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

— برس baras (اس مذ) سال [illegible]

— پانی panu (اس مذ) آب شیرین [illegible]

— تیل tail (اس مذ) روغن کنجد.

— ٹھگ thag (اس مث) کسی که با صحبت شیرین کسی را فریب دهد. دشمن دوست نما.

— درد (اس مذ) درد کم. درد خفیف.

— مہینہ maheena (اس مذ) ماه [illegible]

میٹھی باتیں bateñ | (اس مث) صحبت شیرین

— بولی boli | نرم و دلپذیر. شیرین سخنی.

— پوئی poyi | (اس مث) [illegible]

— پوئیوں poyion | رفتن اسب. [illegible] خرامی اسب.

— چھری chhuri (اس مث) دشمن دوست نما

— عید (اس مث) عید فطر.

— نظر | (اس مث) نظر محبت آمیز.
— نگاہ |

میچ mech (اس مث) بازی. مسابقه. [illegible] (بزبان انگلیسی match است)

میچنا meechna (ف م) بستن چشم. بهم گذاشتن پلک چشم.

میدانی maidani (اس مث) [illegible] [illegible]

میدنی medani (اس مث) [illegible] [illegible] [illegible]

میدہ maida (اس مذ) [illegible]

میر بارہ (اس مذ) حاجب [illegible]

میر بخشی (اس مذ) مامور توزیع حقوق [illegible]

_ تزک tuzak (اسم مذ) سپہ سالار، فرماندہ
قراول، قشقس، ر تشبیہ

_ سامان (اسم مذ) ہمہ خوان تاغوز تیس [illegible]
شاہی

_ فرش (اسم مذ) قطعہ سنگ کہ [illegible] چہار گوشہ
کہ [illegible]

میرا mera | ضمیر [illegible] متکلم
میری meri |

میری بلی اور مجھ سے ہی میاؤں
meri bili aor mujh se hi

mayāoṇ (ضرب المثل) [illegible] مستعمل میشود
[illegible]
[illegible]

میراثن mīrāsan (اسم مونث) مطرب زن [illegible]
[illegible]

میراث mīrāst (اسم مذ) اصل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نسب [illegible]
[illegible]

میزاب mizāb (اسم مذ) ناودان آب، ناودان

میزانیہ mizānya (اسم مذ) [illegible] بودجہ
درآمد و خرج

میشا mesha (اسم مذ) چرم [illegible] شدہ [illegible]
میش

میعاد کرنا kama (مص) معین کردن وقت،
تعیین وقت مقرر

میعادی (صفت) ۱. [illegible] ۲. [illegible]
[illegible] معین شدہ باشد

_ ہنڈی hundi (اسم مونث) [illegible]
[illegible]

میکا macka (اسم مذ) خانہ والدین زوجہ

_ بسانا basāna (مص) ترک کردن خانہ
[illegible]

میکے والے macky walāy (اسم صفت)
[illegible]

میکھ mekh (اسم مذ) [illegible]

برنج اوّل از دواز دہ برج فلک بارہ با عمل
(از ہوو دیش).

میگزین magzin (امص۔مذ) ۱۔ مخزن۔ انبار۔
انبار اسلحہ ۲۔ مجلہ۔ در این کلمۂ انگلیسی magazine
است کہ در اصل از مخزن گرفتہ شدہ.

میگھ megh (اص۔مذ) ۱۔ ابر۔ ۲۔ باران.
۳۔ نام یک سرود ہندی.

— راج raj | (اص۔مذ)
— پتی pati | سبب الٹروع باران.

میل mael (اص۔مذ) کثافت۔ چرک۔ زنگ.
— خورا (اص۔مذ) لباسی کہ چرکین در یک تاب شدہ
باشد۔ ۲۔ زیرلباسی.

— کا بیل بنانا ka bael banana —
(اص۔ل) از کاہ کوہ ساختن۔ مطلب کوچک را بزرگ
جلوہ دادن.

— کاٹنا kāṭna — (اص۔ل) دور کردن چرک.
پاک کردن۔ تلطیف کردن.

میل mail (اص۔مذ) ۱۔ پست ۲۔ نامہ و بستہ
وغیرہ کہ بوسیلہ پست ارسال یا وصول میشود.

۳۔ کیسۂ پست (انگلیسی mail است) ۴۔ کشتی

میل mail (اص۔مذ) ۱۔ دوستی۔ صلح۔ محبت۔ ارتباط۔ آمیزش
۲۔ اختلاط و امتزاج۔ تجمع. ۳۔ قرابت۔ خویشی
۴۔ یاری.

— جول jole | (اص۔مذ) معاشرت مراودہ.
— ملاپ milap | آمیزش.

— کا ka — (صف) ۱۔ دو نوع۔ از جنس. ۲۔ بہ شکل
برابر بقیہ.

— کرنا karna — (اص۔ل) مخلوط کردن۔ بہم آمیختن.
— کھانا khana — (اص۔ل) موافقت داشتن
متناسب بودن

میل maili (صف) ۱۔ مشترک۔ ہم جنس

میلا maela (اص۔مذ) کثافت۔ چرک۔ مدفوع.
(صف) کثیف۔ چرک۔ ناپاک۔ ملوث۔ زشت۔ نجس.

— چکٹ chikkaṭ — | (صف) بسیار چرکین
میلی چکٹ maeli | چرک و کثیف.

میلا mela (اص۔مذ) ۱۔ اجتماع مردم در جائی در ہنگام
۲۔ بازار۔ مکارہ۔ ۳۔ سیر و تفریح۔ دستہ جمعی.

— ٹھیلا thela (اص۔مذ) اجتماع مردم۔ جمع.

— لگنا lagna (مص ل) رسیدن موسم و وقت،
ساعت معین در جائی برای سیر و تماشا

میم maam (اس مث) مخفف مادام madam
انگلیسی که بمعنی خانم است.

میمنا memna (اس مذ) بزغاله

میں meŋ (ف مذ) حرف اضافه بمعنی در، داخل
اندر. ۲- (اس مث) بع بع گوسفند که در مرتبه
بیان میشود صدای گوسفند. بع بع کردن.

میں maeŋ (ضمیر متکلم واحد) من، خود.

— کون تو کون kaon too kaon
(اصطلاح) ابراز بی نیازی و بی توجهی

مین mun (اس مث) برج حوت از بروج فلکی
مطابق حوت، اسفند

— مینکھ نکالنا maikh nikālna (مص)
انتقاد کردن، نکته چینی کردن.

مینا maena (اس مث) نام پرنده خوش
آواز، مینا.

مینارہ manāra (اس مذ) برج.
منار.

مینجنا manjna (مص م) تمیز و پاک کردن، ترکیب گرفته
به سائیدن، مالیدن.

مینڈ meŋd (اس مث) ۱- مرز و دور کشتزار
پشته، کناره. ۲- موج بلند ساخته.

— پڑنا parna (مص ل) بلند شدن موج،
موج شدن آب.

مینڈک mendak (اس مذ) قورباغه، وزغ.

مینڈکی meŋdaki (اس مث) قورباغه ماده.

مینڈکی کو بھی زکام ہوا — ko bhi zukam howa (اصطلاح) شخص کم حیثیت
دست و از حد خود تجاوز کرده بیهوده گفته میشود

مینڈنا mupdna (مص م) با دست خمیر کردن

مینڈھا mendha (اس مذ) ۱- قوچ ۲- ...

مینک minak (اس مث) عینک چشم.

مینگنی mengni (اس مث) پشکل گوسفند
بز و شتر.

مینہ menh (اس مذ) باران، رگبار.

— برسنا barasna (مص ل) باران آمدن،
باریدن.

میوزیم mewziam (به کسر ز) موزه، نمایشگاه اشیاء و آثار باستانی و یا نایاب و عتیقه. (این کلمه انگلیسی museum است).

میونسپلتی mewnispalti (به کسر ص) شهرداری (این کلمه انگلیسی municipality است)

ن

نا na ۱. پیشوند نفی که بر سر الفاظ درمی‌آید معنی چون
بی ـ غیر ـ عدم است می‌دهد
اندیش (صفت) امری را نتیجه که نتائج نیکو نباشد.
ناعاقبت اندیش.

— انصاف (صفت) بی انصاف.

— پید paed — (صفت) نایاب ـ معدوم نابود.

— جوازی (اس مث) ناروایی.

— خوش (صفت) آزرده ـ رنجیده ـ ناراضی.

— دان پن pan — (اس مذ) نادانی جهالت.

— دهند (صفت) کسی که پول یا چیزی به نام بگیرد و بر نگرداند.

— راض (صفت) ناخشنود ـ دلگیر ـ کبیده ـ رنجیده.

— راضگی razgi — (اس مث) سکوت حق
ناراضی ـ عدم رضایت.

— سمجه samajh — (صفت) نادان ـ ابله
احمق ـ نفهم.

— سمجهی samjhi — (اس مث) نادانی ـ حماقت
بی‌خبری ـ نافهمی.

— شکرا (صفت) ناسپاس ـ ناشکری کننده

— شکری (اس مث) عدم شکر ـ ناسپاسی.

— شناس (صفت) بی اطلاع ـ خالی الذهن.

— شنو
— شنوا } (صفت) کسی که احوال اقربا و دوستان خود را نمی‌پرسد.

— قدرا (صفت) کسی که قدر و مرتبه صاحب منزلت را نمی‌شناسد.

— کدخدا
— کتخدا } (صفت) مجرد ـ عزب ـ ازدواج نکرده

— کند kand — (اس مذ) گوساله یک ساله ـ کره اسب یک ساله.

— مرد (صفت) ۱. مخنث ـ خواجه. ۲. ترسو. ۳. بی‌غیرت.

— منظور (صفت) ناپسندیده ـ رد شده.

— میسری (اس مث) افلاس ـ تنگدستی.

نابدان nabdān (اس۔مذ) راہ زیر زمین فاضلات۔

ناپ nāp (اس۔مث) اندازہ۔ مقیاس۔ کیل۔

ناپنا nāpna (مص) اندازہ گرفتن۔ اندازہ گیری کردن۔ مساحت معین کردن۔

ناتن nātan (اس۔مث) نوہ دختری۔ دختر دختر کسی

ناتھ nāth (اس۔مذ) ۱۔ مولی۔ معشوق۔ ۲۔ شخصیتها به چینیه ۔ ۳۔ مالک شوہر آقا۔ سرور۔ ۴۔ (اس۔مث) لقب جوگی منسوب با ۵۔ طناب یا ریسمان که در بینی گاو افکنند

ناتھنا nāthna (مص) ۱۔ سوراخ کردن۔ ۲۔ طناب کردن شتر یا حیوان دیگر با طناب۔ ۳۔ با زیر تحت کنترل قرار دادن کنایه گیر انداختن کسی در معامله وغیرہ۔

ناٹا nāṭa
ناٹی nāṭī } (صف) کوتاہ قد۔ کوتولہ۔

ناٹک nāṭak (اس۔مذ) نمایش نامہ۔ تئاتر۔ درام

ناٹکیا nāṭakya (اس۔مذ) هنرپیشه۔ اکتور۔ بازیگر تئاتر

ناٹھا nāṭhā
ناٹھی nāṭhī | (صف) کسی که خویش و اقربا ندارد۔

ناج nāj (اس۔مذ) مخفف اناج anāj بمعنی غلہ بنشن

ناچ nāch (اس۔مذ) رقص۔

— **رنگ** — rang (اس۔مذ) رقص و آواز که باہم باشند۔ نمایش فولکلوری۔

— **گھر** — ghar (اس۔مذ) محل که برای رقص مردمان جمع شوند۔ تئاتر۔ کاباره۔

— **نہ جانے آنگن ٹیڑھا** — na jānay āngan ṭeṛhā (ضرب المثل) کسی که کار را بلد نیست ابزار کار را بدنام میکند۔

ناچاقی (اس۔مث) رنجش۔

ناچنا nāchna (مص) رقصیدن۔

ناخنہ nākuna (اس۔مذ) بفتح ن۔ زخمہ گیتار۔ مضراب۔

ناد nād (اس۔مذ) صدا۔ آواز۔ غوغا۔

نادھنا nādhana (مص) ۱۔ یوغ گذاشتن روی گردن حیوان۔ ۲۔ شروع کردن۔ ۳۔ متصل کردن۔

نار nār (اس مث) ۱. زن. زوجہ. ۲. آتش
ناری nari چیزی کہ بہ آتش مربوط است.

۳. آتشی. آتشین.

نارائن nārāyen (اس مذ) خداوند متعال. ذات لایزال.

نارمل narmal (صفت) با قاعدہ. مطابق قانون

طبیعت (از کلمہ انگلیسی normal است)

نارو nāru (اس مذ)
ناروا nārwa مرض رشتہ پیوک

ناریل nāryal (اس مذ) ۱. درخت و میوہ نارگیل.
۲. یک نوع پارچہ تایلان کہ از پوست نارگیل
درست کنند.

ناڑا nāra (اس مذ) نوار. بند شلوار. بند تنبان.

— کھولنا kholna — (مص) جماع کردن.

ناڑی nāṛi (اس مؤ) ۱. ورزنگ. ۲. نبض.

نازش (اس مث) فخر. تکبر. ناز بیجا.

نازک خیال (صفت) دارای قوہ تخیل عالی

— خیالی (اس مث) قوہ تخیل عالی.

— دماغ (صفت) حساس. زود رنج. تند خو. بدخلق

زمانہ (اس مذ) لفظا زمان. موقعیت خطرناک.
وقت بحران. موقعیت حساس

ناس nās (اس مذ) ۱. انہدام. نابودی. خرابی.

۲. (اس مث) انفیہ

— کر دینا kar denā (مص) نابود کردن.
— کرنا karnā خراب کردن.

ناسی nāsi (صفت) خراب و نابود کنندہ.

ناسپال nāspāl (اس مذ) پوست انار.

ناستک nāstak (اس مذ) ملحد. بی دین. کافر.

ناسک nāsak (اس مث) دیبا.

ناشپاتی nāshpāti (اس مث) یک نوع گلابی

ناشتا (اس مذ) صبحانہ. فطور الصباح

— کرنا karnā — (مص) صبحانہ خوردن.

تذکر: این کلمہ در فارسی بہ کسر همزه به معنی صبحانه
خورده است.

ناشتہ دان nāshtay dān (اس مذ) قوطی یا ظرف
غذا کہ قابل حمل و نقل باشد.

ناظرہ nazra (اس مذ) بہ فتح ر. قرائت قرآن و مطالعہ
کتاب و حکایات آن کند در وقت بینائی.

— خوان تھوڑی آن فروش بیشت آمد.

— کرنا karnā — (مص) نگاه کردن بآیات قرآن؛ دشواری شدن.

ناغہ nāga (اسم مذ) بفتح غ مرخصی. تعطیل. غیبت

ناک nāk (اِ مث) بینی. ۲. آبرو. غیرت. شرم. حیا. زینت.

— اونچی ہونا oonchi ho'na — (مص) محترم و معروف بودن. موفق بودن.

— بھوں چڑھانا bhaup charhāna (مص) عبوس بودن. اخم بودن. اخم کردن. ترشرو بودن.

— پر ٹکا رکھ دینا par ṭaka rakh de'na (مص مذ) پرداختن وجه دستمزد پیش.

— پر غصہ ہونا par gussa hona (مص) هیچ می‌زود رنجیدن. تند و حساس بودن. زود عصبانی شدن.

— چڑھانا charhāna — (مص) اخم کردن.
— سکوڑنا sakoṛna — عبوس شدن.

اظہار تنفر کردن.

— چوٹی کاٹنا chop kaṭna — در ترجمه بینی بریدن. (مص) سخت مجازات کردن (بدنام کردن) خصوصاً زن را رسوا کردن.

— رکھنا rakhna — (مص) حفظ آبروی کسی را کردن.

— رگڑنا ragaṛna — (مص) التماس کردن. بینی بر خاک مالیدن. تقاضا کردن. چیز خواستن.

— کا بال ka bāl — (صفت) (اِ مذ) مقرب. کسی که مورد احترام و علاقه است.

— کاٹنا kāṭna — (مص) بی احترامی کردن.
— کان کاٹنا kān kaṭna — کردن. رسوا کردن.

— کٹنا kaṭnā — (مص لازم) بی احترام شدن. بی عزت شدن. رسوا شدن.

— میں دم آنا meṇ dam ānā — (مص) بستوه آمدن. به تنگ آمدن.

— میں دم کرنا karnā — (مص) بستوه آوردن. اذیت کردن.

— والا wālā (صفت) | — والی wālī | ملزم - مونث

ناکا nāka (اس - مذ) ۱. محل دریافت عوارض باج. ۲. دروازہ شہر و کوچہ. ۳. محل سرحد. ۴. سوراخ سوزن. ۵. تمساح.

— بندی bandī (اس - مث) ۱. ورود و خروج مردم را ناچیز دارد.

ناکے دار nakay dār (اس - صفت) باج‌دار وصول عوارض باج.

ناگ nāg (اس - مذ) مار. ۲. جنگی.

ناگن nāgan | ناگنی nāgnī (اس - مث) مار ماده.

ناگا nāgā (اس - مذ) ۱. جوگی فقیر هندو که لباس برتن نمیکند و برهنه است. ۲. یک فرقه وحشی که در دامنه کوهسار آسام زندگی میکنند و مارها را میخورند.

ناگر nāgar (اس - مذ) قصبه، قریه.

ناگری nāgrī (اس - مث) حروف زبان سانسکریت رسم الخط زبان هندی.

نال n'āl (اس - مث) ۱. رشته گیاهی که در وسط گل قرار دارد. ۲. لوله تفنگ که ماکیان از آن گذرند. ۳. لوله نی باریک که ماکیان از آن میگذرد. ۴. جوی که زهکش از قواره و زمین خارج میشود و آب فزونی از آن بیرون میرود. ۵. قمارخانه، بازیگاه، جایی که قمار بازان برای قمار خانه پیدا کنند.

— نال کٹائی kaṭāee (اس - مث) دستمزد ماما.

نالا nālā (اس - مذ) نالا، جوی، کانال، شیار، رود، پیچ‌ها.

نالش nālish (اس - مث) ۱. ناله، زاری. ۲. شکایت از کسی به دادگاه.

— کرنا karnā (مص) شکایت و دعوی اقامه کردن بدادگاه و بر دست کسی.

نالشی nālishī (صفت) مدعی، شاکی، متظلم.

نالکی nālkī (اس - مث) یک نوع پالکی که شاهان و اشراف در آن سفر میکردند.

نالی nālī (اس - مث) کاریز، آب رو، آبگذر، تنوره.

نام سے دم نکلنا nām se dam nikalnā (مص) از کسی یا چیزی از نام او ترسیدن.

— کر جانا kar jānā (مص) از خود نامی نیک بجا گذاشتن.

— کرنا karnā (مص) معروف و مشهور شدن.

— لگانا lagāna — (مص) تهمت زدن.

— لگنا lagna — (مص) ۱- تهمت، افترا ... گرفتن

— لیوا lewa — (صفت) ۱- بپا آورنده. ۲- فرو کننده. ۳- یادگار

— رہا نہ پانی دیوا reha na pāni dewa (ضرب المثل) کسی که ... باقی نماند. کسی که نسل او منقرض شد. کسی در جهان نیست و نابود شده است.

— نکالنا nikālna — (مص) ۱- بدنام کردن ... ۲- شهرت ... ۳- معروف شدن ۴- [illegible] نام را پیدا کردن

— نشان (صفت) با صلاحیت. معلوم نامید شده. نامی.

— ونمود (اسم مؤنث) شهرت. معروفیت.

نامی چور مارا جائے نامی دوکاندار کما کھائے namu chore māra jae namu dukandar kama khae (ضرب المثل) کسی که بدنام شد کاری ما نکند یا کند جهت متهم است

نانی کا کی (صفت) مشهور. با ... .

ناما nāma (اسم مذ) قرقره ... .

ناموس (اسم مؤنث) لب ... ناموس. رسوائی.

نانا nāna (اسم مذ) جد مادری. پدر مادر.

ناند nānd (اسم مؤنث) خم. ظرف سفالی.

ناندا nāgda (اسم مذ) ... گل. ... .

ناندھنا nandhna (مص) ... کردن ... .

نانک nānak (اسم مذ) نام بنیان گذار مذهب سیکھ.

نانک شاہی (اسم مذ) سکه ای که در زمان (ز ...) پیروان سیکھ رایج ... داشته.

نانگا nānga (اسم مذ) ... ۱- برهنه. ۲- ... که ... می کند.

نانگھنا nānghna (مص) از مانع ... گذشتن. از مانعی که سر راه باشد گذشتن

نانھیال nānhyāl (اسم مذ) خانهٔ جد مادری. منزل پدر مادر.

نانی nānī (اسم مؤنث) جده مادری. مادر مادر.

ـــ کے ٹکڑے کھاوے دادا کا پوتا کہلاوے

ke tukray khāway dāda

ka pota kehlaway (ضرب المثل)

مکر کی نان از جیب مادری مگر دودل او تو جو چیری

نصیب حیثوی

ناؤ nāo (اس مث) ناؤ - کشتی کوچک۔

ناؤ nā'ou (اس مذ) دوک - سلاق۔

نائن nā'ee (اس مذ) آرایشگر

ناول nāwel (اس مذ) بحران - داستان۔

(از زبان انگلیسی novel است)

ناونوش naonosh (اس مذ) خورش و نوش

نائے ونوش nayonosh میگساری

نابار nābār (صف) ناشاد - کسی که بیچیزی

نبار nabār مخزون باشد۔

نائیک nāek (اس مذ) رئیس - فقط جمع دار۔

استاد فن موسیقی۔

نائکہ nāeka (اس مث) زن قواحش - زنی

نائکا naeka نادخترانه - رئیس ... است

(که ...)

نائن nāen (اس مث) زن دلاک - زن سلمانی۔

نب nib (اس مث) سر قلم فلزی (این کلمه انگلیسی

nib است)۔

نباہ nibāh (اس مذ) ۱ - انجام - اتمام - تکمیل۔

۲ - وفاداری۔

ـــ کرنا karna (مص) بتحمل خود عمل کردن

وفاداری کردن۔ ۳ - زندگی در هر حال با کسی ساختن

نباہنا nibāhna (مص) ۱ - چیزی وفاداری یا انجام

رسانیدن تکمیل کردن۔ ۲ - با کسی در هر حال

زندگی کردن۔

نباہو nibāhu (صف) کسی که با کسی دیگر در هر حال

در زندگی سازش داشته باشد۔ ۲ - وفادار۔

نبٹانا nibtāna (مص) تسویه کردن - پرداختن و به

قرض - با تمام رسانیدن - تصفیه کردن۔

نبٹاؤ nibtāo (اس مذ) تصفیه - تسویه۔

پرداخت وام۔

نبٹ جانا nibat jāna (مص) تصفیه شدن۔

تسویه شدن - تمام شدن - خاتمه یافتن

نبڑنا nibarna (مص) با تمام رسیدن - خاتمه یافتن

جدا و تقسیم شدن.

نبل nibal (صفت) ۱. ضعیف. کم قوه ۲. ناتمام ناقص. خراب. ۳. سبک. تنها.

نبھاگا nibhāga	(صفت) بدبخت.
نبھاگی nibhāgi	کم بخت زده.

نبھانا nibhāna (مص) نباهیدن. رجوع.

نبھاو nibhāo (اِ مذ) تحمل. سازگاری. باهم ساختن. ثابت قدمی.

نبھنا nibhna (مص) موافقت حاصل بودن. یکجا کردن کسی با کسی دیگر. دوام داشتن. سازگاری.

نبیڑنا nabeṛna (مص) تمام کردن. خاتمه دادن. تکمیل کردن. با تمام رساندن. انجام دادن.

نبیسہ nabīsa (اِ مذ) نتیجه. نوه. پسر پسر.

نپاتلا napātula (صفت) اندازه کرده شده.

نپان napān (اِ مث) اندازه. مقیاس. کیل. پیمایش. قیاس.

نپت napat (اِ مث) پیمایش. مقیاس. اندازه.

نپٹ napaṭ (قید) کاملا. سراسر.

نپجانا nipjāna (مص) نپجانا. برجوع.

نپٹنا nipaṭna (مص) انجام کردن. حال کردن. فیصل یافتن. حل شدن معامله.

نپنا napna (مص) اندازه گیری شدن.

نت nit (صفت) همیشه. همیشگی. متواتر.

نیا naya	(صفت) بر رونده. تازه.
نئی nai	نو.

نتنی natney (اِ مث) نوه دختری. دختر دختر کسی. دین کار بر زبان عوام ورایج دیگر است.

نتھ nath (اِ مث) زیور حلقه مانند یک سر است پیچ دار ... دختران در موقع عروسی از آن در سوراخ بینی کنند تا نمایند وصلت دوشیزگی است.

نتھا ہوا natha hua (صفت) شتر یا گاو که سوراخ بینی دارند. کنایه کسی که در اختیار کسی دیگر باشد.

نتھارنا nithārna (مص) تصفیه کردن. خالص کردن. تعبیر کردن.

نتھرا nithra (صفت) تصفیه شده. پاک. زلال.

نترنا nitharna (مص) منظر شدن۔ تصفیہ شدن۔ زوال شدن۔

نتھنا nathna (اس مذ) ۱۔ سوراخ بینی۔ ۲۔ (مص) سوراخ شدن بینی۔

نتھنوں میں دم کرنا nathnon men dam karna (مص) بہ اذیت کردن بستوہ آوردن۔

نتھنی nathni (اس مؤ) ۱۔ حلقہ کوچک زینتی کہ در بینی کنند۔ ۲۔ مہار۔

— اتارنا — utārna (مص) ازالہ بکارت کردن۔

— اترنا — utarna (مص) مردن شوہر۔ بیوہ شدن۔

نتھی natthi (اس مؤ) ۱۔ چند کاغذ بہم پیوستہ۔ ۲۔ پیوستہ۔

— شدہ (صف) ضمیمہ شدہ

— کرنا karna (مص) پیوستہ کردن۔ ضمیمہ ساختن۔ شامل کردن

نٹ nat (اس مذ) نام قبیلہ شعبدہ بازان۔ طناب باز۔ معلق زن۔ حقہ باز۔ شعبدہ باز

نٹ کھٹ — khat (صف) شریر۔

نٹ کھٹی — khati (مص مؤ) عیاری۔ حیلہ گری۔ فریب۔ شرارت۔ چالاکی۔

نٹنی natni (اس مؤ) زن شعبدہ باز۔

نٹو natoo (اس مذ) ۱۔ افراد یک قبیلہ کہ رقص حرفہ ای بستند۔ ۲۔ رقاص بے سروپا و پست۔

نٹھلا nithalla	(صف) بیکار۔ بی شغل۔
نٹھل nithall	

نٹیا natya (اس مذ) گاو کوچک جثہ۔

نج nij (صف) خودی۔ شخصی۔ خصوصی۔ خصوصی۔ ذاتی۔

— کا — ka (صف) ذاتی۔ شخصی۔ خصوصی۔ غیر دولتی۔

— کا نوکر (صف) پیشخدمت خاص۔

نجھول nijhol (صف) مقدار بی حرکت مرکب کہ سوار در زین بیکران گیرد و نوسان نداشتہ باشد

نچا کھچا nucha khucha (صف) خراشیدہ و بریدہ شدہ۔ کندہ شدہ از جائی۔

نچان nachān (اس مؤ) شیب۔ نشیب۔ سرازیری۔

نچانا nachāna (مص) رقصانیدن۔ برقص وا داشتن۔ کنایہ از اذیت کردن۔

نچڑنا nicharna | (مص) قطره قطره چکیدن
nichurna | یا در آمدن عرق یا شیره

چیزی از فشار ، بدر آمدن بطور کنایه از شغل.

نچلا nachla
نچلی nichli | (صف) ساکت ، بیحرکت ، آرام
نچلے nachlay

نچنا nachna (مص) خراشیده شدن ، کنده
شدن ، ارسال

نچنت nachant (صف) بی غم ، فارغ
عیال ، خوشحال بی منت و قید

نچوانا nachwana (مص) برقص وادار کسی
رقصاندن.

نچوائی nachwai (اس مث) اجرت
رقص ، مزد رقصیدن

نچوڑ nichor (اس مذ) شیره ، عصاره ، جانانه
خلاصه ، حاصل ، جوهر.

نچوڑ لینا nichor lena | شیره یا آب و
نچوڑنا nichorna | یا عرق چیزی را

با فشار گرفتن ، فشار دادن ، عرق کشی کردن ، چلاندن

روایت کردن ، وعده خلاف کردن.

نچویّا nachwayya (اس مذ) رقاص.

نچھاور nachhawar (اس مذ) صدقه ، نثار ، پول که
دور گردانیده یا مال اطراف خرج شود.

نچھاور کرنا karna — (مص) صدقه دادن ،
نثار کردن.

نخاس nakhas (اس مذ) بازار جهت فروش دواب ،
برده فروش.

— کی گھوڑی ki ghori — (اس مث) کنایه از
فاحشه ، ناکس.

نخرا nakhra | (اس مذ) عشوه ، غمزه ، ادا ، ناز
نخرہ nikhra | بیجا ، بی ضرور ، حرکات نمکین
روی حیله گری و مکر هم زمینه استعمال میشود

نخرا تلا tilla (اس مذ) ناز ، غمزه ، عشوه.

نخرے باز nakhray baz (صف)
عشوه گر ، ناز.

نخل (اس مذ) ۱. نخلستان . ۲. ساخته شده درخت از
موم یا کاغذ رنگین.

ندولا nadola (اس مذ) ظرف کوچک ، کاسه گلی کوچک.

ندی | nadi / naddi | (اسم مؤنث) دریا، ایک ...

نڈر | nidar | (صفت) بے باک۔ بے ڈر۔ بے خوف۔ دلیر۔

نڈھال | nidhal | (صفت) ساکت۔ بے حرکت۔ خستہ۔

نذر | nazar / nazr | (اسم مؤنث) ۱۔ نذر نیاز۔ تحفہ ۲۔ پیشکش۔

نذرانہ (اسم مذکر) تحفہ۔ ہدیہ۔

نذر دکھانا | dikhana | مرتبے کی ملاقات

— دکھلانا | dikhlana | تحفہ یا پول پیش

— دینا | dena | حال۔ رتبہ لینا

کرنا

— کرنا | karna | (مصدر) ۔۔۔ نذرانہ پیش کرنا

— گزرانا | guzarna | (اسم) تقدیم کرنا۔ پیش کرنا

شخص حال رتبہ

نر | nar | ... است کہ بمعنی ... است۔

— آس | as | (اسم مؤنث) نا امید کی یاس۔

— آسا | asa | (صفت) ... امید ... اداس۔

— بل | bal | (صفت) ... نا توان۔ کمزور

— مل | mal | (صفت) پاک۔ ... صاف۔

نرا | nira | (صفت) خالص۔ محض۔ بالکل۔

نری | niri | محض۔

نرالا | nirala | (صفت) ۱۔ جدا۔ علیحدہ

نرالی | nirali | ۲۔ انوکھا۔ نادر۔ عجیب۔

نرالے | niralay | فوق العادہ۔

نرخرا | narkhara | (اسم مذکر) نرخرہ۔ نلی۔

قصبۃ الریہ۔ حلقوم۔

نرس | nurs | (اسم مؤنث) ۱۔ دایہ۔ ۲۔ پرستار۔

(اسم) کہ انگلیسی nurse است۔

نرسنگا | nar singa | (اسم مذکر) بوق کہ از شاخ آہو یا

گوزن ساختہ شدہ باشد۔

نرغا | narga | (اسم مذکر) ۱۔ دائرہ، گھیرا۔

نرغہ | narga | ۲۔ شکارگاہ جہاں محاصرہ و

احاطہ شکار ترتیب دہند۔ ۳۔ ہجوم۔ مردم۔

جمعیت ۴۔ مشکل۔ دشواری۔

نرغے میں آجانا | nargay men a jana | (اسم) مصیبت ... از چہار طرف مشکل

نرسل | narsal |

نرکل | narkul | (اسم مذکر) ایک قسم کا نی۔

نرم گرم سہنا sahna — (مص) شیب و فراز زندگی را تحمل کردن. تحمل کردن. تجربه اندوختن.

نرمانا narmāna (مص) نرم کردن. ملایم کردن. تخفیف دادن. کاستن.

نرماہٹ narmāhaṭ | نرمائی narmāi (اس مث) نرمی. ملایمت. نزاکت.

نس nas (اس مث) رگ.

نس کٹ — kaṭ (صف) نوجوان. کسی که اصالت و نجابت ندارد.

نس nis (اس مث) ا. شب ۲. کلمه نفی بمعنی نه.

نسبت (اس مث) ا. نامزدی ازدواج. رابطه. تعلق. خویشی. مناسبت. مطابقت.

نسبتی (صف) خویشاوند.

نسبتی بھائی bhaee (اس مذ) برادرزن.

نسوار nuswār (اس مث) انفیه. کوبیده تنباکو.

نسوت nasote (صف) پاک. پاکیزه. خالص.

نسوڑھیا nasoṛhya (صف) نحس. بدشگون.

نسینی nasayni (اس مث) پلکان چوبی. پله چوبی.

نشاخاطر (اس مث) خاطرجمعی. اطمینان.

نشان چڑھانا chaṛhāna — (مص) انگشتر و حلقه نامزدی بدست عروس کردن.

نشانہ باندھنا bāndhna — (مص) نشانه و هدف گرفتن.

نشانی (اس مث) ا. یادگار. ۲. یادبود. ۳. حلقه نامزدی.

نشہ nasha (اس مذ) بفتح و نشئه. حالتی که پس از نوشیدن مشروب الکل بکسی دست میدهد. کنایه غرور.

— باز (اس مذ) شرابخوار.

— چڑھنا chaṛhna — (مص) مست شدن. مدهوش شدن.

— کرکرا کرنا kir kira karna — (مص) در عیش و عشرت کسی خلل وارد کردن. خلل و حرام شدن.

— میں چور کرنا men choor karna (مص) بسیار زیاد کسی خود را مست کردن.

— ہرن ہونا harna bo'na — (مص) از مستی بدر آمدن . ہوشیار شدن .

نشٹ nisht (صفت) معدوم . نیست و نابود .

نشست گاہ (اس مث) اطاق پذیرائی .

نشید nashood (اس مذ) نغمہ . آہنگ .

نشیلا nasheela | (صفت) مست . سرشار . از
نشیلی nasheeli | مخدرات یا مسکرات .

نشیمن nisha:man (اس مذ) ۱ . مسکن .
۲ . لانہ پرندہ .

نصیب کا لکھا kā likkhā — (اس مذ) مطلب یا قسمت آنچہ در نصیب است . مقدر .

نصیبا nasibā | (اس مذ) اقبال . تقدیر .
نصیبہ nasiba | جمع ب | سرنوشت

نصیبہ ور (صفت) خوشبخت . مقبل .

نصیبوں جلا nasiboon jalā |
نصیبوں جلی nasiboon jali | (صفت) بدبخت . مفلوک .

نظام شمسی (اس مذ) منظومہ شمسی

نظر انداز کرنا karna — (مص) منظور کردن .
توجہ نکردن . چشم پوشی کردن . صرف نظر کردن .

— باز (صفت) کسی کہ خوب و بد را خوب شناسد .

— بند (صفت) ۱ . تحت نظر . ۲ . شعبدہ .

— جھاڑنا jhāṛna — (مص) با خواندن دعا یا ورد چشم زخم را دور کردن .

— رکھنا rakhna — (مص) ۱ . از روی محبت نظر بکسی یا چیزی داشتن . ۲ . جانب کسی را گرفتن . ۳ . امید و توقع داشتن . ۴ . در نظر داشتن .

— لگنا lagnā — (مص) چشم زخم خوردن . تحت تاثیر چشم واقع شدن .

نفاذ nafāz (اس مذ) اجرای حکم صادرہ .

نفرا nafra (اس مذ) نوکری کہ کار را بکمال سستی و بمشقت انجام دہد .

نفری nafri (اس مث) ۱ . کارمزد روزانہ . ۲ . کارگر . یک نفر آدم .

نفسا نفسی nafsa nafsi (اس مث) خود را در نظر داشتن .

نفسیات (س مث) nafsiyāt روان‌شناسی

نفسیاتی (صف) از لحاظ روان‌شناسی. مربوط به روان‌شناسی

نقشہ‌نویس (س مذ) نقشه‌کش.

نقصان (ع س مذ) ۱. تمام معانی که در فارسی دارد. ۲. ضرر. زیان.

— اٹھانا uṭhānā (مص) ضرر کردن. زیان بردن

— پہنچانا pahunchānā (مص) ضرر زدن. زیان رساندن.

— کرنا karnā (مص) ...

نقش (ع س مذ) ۱. نقش و نگار. گل بوته. ۲. نوشته شده یا نقش شده بر. حکاکی شده ۳. اثر. ۴. انتساب. عبارت به‌کار انتساب.

— اوّل (س مذ) مسوده. پیش‌نویس

— بٹھانا biṭhānā (مص) مرعوب کردن.

— دیوار (صف) کنایه شخص حیران و سراسیمه.

— کرنا karnā (مص) ۱. گل بوته ساختن. ۲. چاپ کردن.

نقشی (صف) منقش. دارای نقش و نگار.

نقطہ (ع س مذ) ۱. نقطه. ۲. شبیه. ۳. صورت. شکل ۴. روش. وضع ۵. زینت. خط و خال. ۶. نقشه جغرافیا. نقشه طرح ساختمان. ۷. کیفیت. حالت ۸. فهرست اسامی.

— تیز ہونا tez honā (مص) ۱. موفق شدن. ۲. اقبال قائم بودن.

— جمانا jamānā | (مص) ۱. پایه بنیاد نهادن ۲. مرسوم کردن.

— جما لینا jamā lenā |

۳. تسخیر کردن.

نقل‌نویس (س مذ) روان‌نوشت به‌طور کپی کننده.

نقل وطن (س مذ) هجرت. مهاجرت.

نقل (صف) حمل. منقول. جابه‌جا.

نک nak (س مث) مخفف ناک (دماغ) بینی

— چڑھانا chaṛhānā | (صف) ناراضی. مغرور. کج‌خلق

— چڑھی chaṛhī | چین به جبین دارد

شخص مغرور و متکبر.

— کٹی kaṭī (صف) رسوا. بدنام.

بی‌آبرو.

نکّا nukka (س. ذ) اک برج. سوراخ شدہ

بیرون و نکلوا

ـــ ٹوپی topi (س. مث) کلاہ بلند نکدار.

کلاہ بلند [illegible]

نکاس nikās (س. ذ) خروج از خانہ یا شہر

یا آب،

نکاسی nikāsi (س. صف) [illegible] کنارہ

[illegible] فروش

[illegible] خروج از شہر

نکال پیتال کے دن nikāl pethal kay din (س. ذ) زمان تبدیل فصل

دینا de'na (مص) خارج کردن. بیرون

کردن. ۔۔ جدا کردن ۲. موقوف کردن.

نکالا nikāla (س. مذ) تبعید. اخراج. جلاوطن

نکارنا nakārna (مص) بیرون کردن. خارج

ساختن

نکالنا nikālna (مص) [illegible] بیرون آوردن

۲ تبعید کردن. انتخاب کردن. [illegible] کردن.

خارج کردن. [illegible] منفصل کردن. جدا کردن.

۵. برداشت کردن.

نکتہ چین (صف) عیب جو. نکتہ گیر.

نکٹورا naktora (س. مذ) ناز و غمزہ معشوق.

۲. احسان. منت.

نکٹورے اٹھانا naktoray uthāna

(مص لازم) ناز کشیدن.

نکٹا	naktā	(صف) دماغ بریدہ کنایۃ آدم
نکٹی	nakti	حیا و رذیل.

نکٹے کا کھائے اوچھے کا نہ کھائے

naktay ka khāe oochchay ka na khāe

(ضرب المثل) منت آدم

پست رذیل را نباید کشید.

نکٹائی naktaee (س. مث) کراوات. دستمال

گردن (در انگلیس neck tie است).

نکّڑ nukkar (س. مذ) گوشہ. انتہائی جادہ کوچہ

[illegible] راہ و جادہ

نکس nuks (س. مذ) عودت بیماری. بازگشت مرض

نک سک	nik sak	(س. مث) سراپا جلا
	nik suk	اعضاء بدن

نکسیر naksir (اس مث) خون دماغ
— پھوٹنا phootna (مص) خون دماغ شدن.
نکل nikal (اس مث) فلز نیکل (این کلمه انگلیسی nickel است).
نکل آنا nikal āna (مص) بیرون آمدن، ظاهر شدن. (از زمین) در آمدن
— بھاگنا bhāgna (مص) فرار کردن. ۲. رفتن. (از قید و زحمت رهائی).
— چلنا chalna (مص) ۱. از شهر بیرون رفتن. ۲. سبقت گرفتن.
نکلنا nikalna (مص) ۱. صادر شدن. بیرون آمدن. خارج شدن. ظاهر شدن. ۲. تجویز … ثابت شدن. طرح شدن. ۳. فرار کردن.
نکلوانا nikalwāna (مص) موجب بیرون … کردن. ۲. خارج شدن کردن.
نکما nikamma | نکمی nikammi | نکمے nikammay (صفت) بی مصرف. بیهوده. بی نفع. ناچیز. حقیر. بیکاره. آدم بی کاره. بی عمل.

نکو nakkoo (صفت) دارای بینی بزرگ. بدنام … بی آبرو. بهت فروش.
— بنانا banāna | — کرنا karna (مص) بدنام کردن. … مشهور کردن.
نکھار nikhār (اسم مذ) ۱. نظافت. پاکی. پاکیزگی. ۲. آرایش. زینت.
نکھارنا nikhārna (مص) صاف کردن. تصفیه کردن. شستن.
نکھٹو nikhattoo (صفت) ۱. بیکار. بی مصرف. ۲. احمق. ۳. مفلس. تنگدست.
نکھد nikhad (صفت) … بیکار. بی مصرف.
نکھرنا nikharna (مص) تصفیه شدن. سفید شدن. تمیز شدن. پاک شدن. زینت یافتن.
نکھنڈ nikhand (صفت) ۱. نصف. نیم. ۲. … دست … .
نکی nakki (اس مث) ۱. کسی که تو دماغی صحبت میکند. ۲. یک نوع قمار.
نکیل nakel (اس مث) مهار شتر.

نکیلا nukila } (صفت) نوک۔ تیز کرده شده
نکیل nukili } کسانیکه آدم مشخص و خوش
نکیلے nukilay } نما بیرد

نگ nag (اس۔ مذ) نگین۔

نگال nigāl (اس۔ مؤ) سر نی قلیان که طب
کرده.

نگر nagar (اس۔ مذ) شهر شهرستان قصبه.

نگّر niggar (صفت) وزین۔ سنگین۔ جامد.

نگلا nagla (اس۔ مذ) قریه۔ دهکده کوچک.

نگلنا nigalna (مص) بلعیدن فرو دادن.

نگندا niganda } (اس۔ مذ) بخیه درشت
نگنده niganda } شلوار.

نگندے ڈالنا niganday dālna (مص)
شلوار کردن۔ بخیه درشت زدن به لحاف و لباس
کرده و وسط داده

نگندنا nigandna (مص) شلوار کردن بخیه درشت

نگوڑا nigoṛa } (صفت)
نگوڑی nigoṛi } بی پاشنل کسیکه آدم
نگوڑے nigoṛay } شکسته، بیچاره

نگوڑا ناٹھا nāṭha (صفت) بیدام بی کس.
کسی که دوست داده و والد و با مانده نگذره بود.

نگھرا nighara (صفت) خانه بدوش۔ بی خانمان.

نل nal (اس۔ مذ) یک نوع نی۔ بند چوب میان‌تهی
ولد تیوب.

نلا nala (اس۔ مذ) لوله بزرگ۔ جوی۔ مجرای
بول۔ ۳۔ قلم پا.

نلانا nilāna (مص) وجین کردن۔ علف هرزه را
دور کردن.

نلائی nilāee (اس۔ مؤ) ۱۔ اجرت وجین کرانند
۲۔ وجین.

نلاہٹ nilāhaṭ (اس۔ مؤ) نیلی۔ رنگ نیل
رنگ آبی تیره

نلجا nilajja } (صفت)
نلجی nilajji } بیشرم۔ بیحیا۔ بی ادب.
نلجے nilajjay } بی غیرت.

نلوا nalva (اس۔ مذ) مصدر ... لوله کوچک
لوله کوچک که بوسیله آن دوا ... و ... چهارپا
دهند.

نلوانا malwāna (ص) توسط کسی دعیں کران

مردمد

نلوائی nalwāee (س مث) اجرت دعین

کردعین کنندہ پرداخت میشود

نلوہ mloh (صف) ... خالص.

۲. ... ۳. ... گذرکردن

... وشرکت کسی توسط یک نفر انجام شود.

۴. ... کسی ... دارد شود

نل nali (س مث) ... نای. ...

تفنگ صفت تیر وغیرہ

نلیا nalya (س مذ) ... پرندگان

۲. (س مث) ...

نم گیرہ nam geera (س مذ) ...

نمبر nambar (س مذ) تعداد شمارہ ... درجہ

رتبہ ... (ا) نمبر ... number

— بڑھ جانا barh jana (ل) بصفت

یافتن ...

نمبری nambari (س مث) ... شمارہ.

... شمارہ ... نمبری ...

نمٹانا numṭāna (ص) نبٹانا nibtana ما

بہ ...

نمٹا ہوا hua — صفت ...

نمدا oanamda (س مذ) نمد.

بندھ جانا bagdh jāna — (ص)

۲. شکست شدن ...

— بندھوا دینا bandhwa dena — (ص)

بیچارہ ... کردن.

نمسکار namaskār (س مذ) (سلام) حرف سلام

... احترام وادب. تواضع.

نمش namish (س مث) ... گیرندہ.

نمک (س مذ) ۱. نمک. ۲. ... ۳. ...

... ۴. لطافت و ملاحت کلام.

— پاشی (س مث) ۱. نمک پاشی. کنایۃ ...

... کردن.

— پرور صفت نمک آلود.

— چشی (س مث) ۱. چشیدن نمک ... وغیرہ

۲. اولین ... شیر خوردن ...

— حلال صفت ... وغیرہ.

نمود کرنا namood karna (ف ل) ۱. ظاہر شدن. نمایش دادن. ۲. شہرت یافتن. مشہور شدن.

— ہونا — ho'na (ف ل) ۱. ظہور یافتن. شہرت داشتن. ۲. علامت موجود بودن. ۳. درخشیدن. حرارت برقرار شدن.

نمودی (صفت) نمایاں. معروف. مشہور.

نمودیا namoodya (صفت) وزن. خود نما

نموہا namooha | (صفت)
نموہی nimoohi | کم حرف. ساکت.
نموہے nimoohay | خاموش.

ننا nanna | (صفت) کوچک. ظریف.
ننھا nanha | (اسم مذکر) کودک. کوچک. بچہ. (صفت) کوچک.

— سا — sa (صفت) خیلی کوچک.

— کاتنا — kātna (ف ل) بسیار ظریف رشتن. کار نازک بودن.

ننانوے ninnānway (عدد) نود و نہ.

— کا پھیر — ka pher (ف ل) گرفتاری زیاد

کردن. شرارت کردن.

ننانوا ninagwa | (اسم مذکر) ۱. چیزی کہ
ننانواں ninanwan | ذکر نام آن تنفر پیدا شود. ۲. بد بخت.

نند nand (اسم مونث) خواہر شوہر.

نندوئی nandoi (اسم مذکر) شوہر خواہر شوہر.

نندا nanda (اسم مونث) ۱. ترنج. ۲. وقت نماز شام

نندا سا nandāsa (صفت) پر از خواب. خواب آلود.

ننگ دھڑنگ nang dharang (صفت) تمام برہنہ. لخت عور.

ننگا nanga | (صفت) ۱. برہنہ. عریان.
ننگی nangi | لخت. ۲. بی حیا.
ننگے nangay | بیشرم.

ننگا کرنا — karna (ف م) فاش کردن. برہنہ کردن.

ننگی تلوار — talwār (اسم مونث) ۱. شمشیر برہنہ. ۲. شخص بیباک و بی‌پروا

ننگے پاؤں ننگے سر nangay paon sar (صفت) با پای برہنہ و سر برہنہ.

نھیا ساس nanhiya sās (اسم مؤنث) مادر بزرگ زوجہ۔ مادر زن۔ مادر شوہر۔

نھیا سسرا susra (اسم مذکر) پدر بزرگ زوجہ۔ جد پدر زوجہ۔ جد مادر زوجہ۔

نھیال naghyal (اسم مؤنث) خانہ، خانوادہ جد مادری۔

نو nau (عدد) ۱۔ ۹۔ ۲۔ صفت تازہ۔ نو۔

— **سو چوہے کھا کے بلی حج کو چلی۔** so choohay kha ke billi haj ko chali (ضرب المثل) اداره کسی گفت چیزی ورکس بانی، بادہ مرتکب شدہ یک عمل خود را بجا آمیده بخیال این کہ گناہانش بخشیده شود۔

— **نقد نہ تیرہ ادھار** naqd no tera udhar (ضرب المثل) پول نقد بہ از طلای نسیہ۔

— **آبادی** (اسم مؤنث) مستعمره۔ مہاجرنشین۔

— **چندی** chandi (صفت) ۱۔ متعلق بہ ماہ ۲۔ مہلاوہ بہ بال (اسم مؤنث) ۳۔ اولین جشن برای تولد۔

— **سکھ** sikh
— **سکھیا** sikhya } (صفت) نو آموز

— **شہر** sha (اسم مذکر) شہر نو۔ شہر تازہ، شہر نو ساختہ شدہ۔

— **عمر** (صفت) نوجوان۔ نابالغ۔

— **رتن** ratan (اسم مذکر) ۱۔ لقب ہیئت وزیران که اکبر شاہنشاہ ہندوستان داشت و در آن نہ وزیر بودند۔ ۲۔ گردن بندی که نہ جواہر دارد۔

— **لکھا** lakkha (صفت) گران بہا۔ قیمتی۔ چیزی که نہ لاکھ lakh (عدد صد ہزار) روپیہ قیمت دارد۔

— **مشق** (صفت) نو آموز۔ مبتدی۔ تازہ کار۔

نواڑا nawara (اسم مذکر) قایق کوچک۔

نوازش (اسم مؤنث) حمایت۔ مہربانی۔ لطف۔

نوازنا navāznā (مصدر) مرحمت کردن۔ مہربانی کردن۔ نوازش کردن۔

نواس nivās (اسم مذکر) مسکن۔ مأوا۔ منزل۔

نواسہ navāsa (اسم مذکر) ۱۔ نوه پسری (پسر فرزند دختر)، نوه دختری (دختر فرزند دختر) ۲۔ (صفت عددی) ہشتاد و نہ۔

نواسی nawāsi (عدد) ہشتاد و نہ۔

نوالہ niwāla (س۔مذ) لقمہ۔ تکہ ... آسان.

— نہ توڑنا na toṛna — (مص) کاری را شروع نکردن۔ اقدام نکردن۔ بکاری.

نوانا niwāna (مص) خم کردن۔ پیچانیدن.

نوبت خانہ (س۔مذ) نقارہ خانہ.

نوبت زن
نوبت نواز } (صف) نقارچی۔ نقارہ زن
نوبتی

نوٹ noaṭ (س۔مذ) سکہ کاغذی۔ یادداشت۔ (منشعب از کلمہ انگلیسی note است).

— بک book — (س۔مث) دفتر یادداشت.

— کرنا karnā — (مص) یادداشت کردن.

نوٹس noṭs (س۔مذ) اعلان۔ آگہی (این کلمہ انگلیسی notice است).

نوج nauj (حر) اصوات است۔ خدا نکند نصیب نشود.

نوچ کھسوٹ noach khasoaṭ (س۔مث) غارت۔ چپاول۔ استثمار.

نوچنا noachna (مص) نیشگون گرفتن۔ خراشیدن با ناخن.

نوچے کھانا noachay khāna (مص) از حرص و طمع چیزی را از دست کسی سرقت کرده ... آوردن.

نوچی nochi (س۔مث) فاحشہ۔ زن جوانی کہ اختیار دار فاحشہ خانہ است.

نودھا naudhā (س۔مذ) گیاہ تازہ سبز شدہ۔ نورستہ.

نورباف noor bāf (س۔مذ) پارچہ باف۔ بافندہ، پارچہ.

نورپال (س۔مث) پارچہ ... سابق.

نورظہور (س۔مذ) طلوع فجر۔ صبح صادق.

— کی آواز ki āwāz — (س۔مذ) نغمہ دلربا۔ آواز خوش.

— کی باتیں — bateṅ — (س۔مث) صحبت دل انگیز۔ صحبت دلپسند.

نوک no'k (س۔مث) ... نوک ... کہ ...
... صورت ... ۔ ... وضع.

— پلک pulak (اس۔ مث) موئے پلک و مژگان و چشم، دماغ درست.

— جھوک jhok — (اس۔ مث) صحبت، طعنہ، طنز

— چوک choak — (اس۔ مث) ۱۔ سرزنش، ۲۔ طعن و طنز، ۳۔ شوخی کنایہ دار.

— زبان کرنا karna — (اس) باز خطا کردن، در برابر زبان.

نوکا جھوکی noka jhoki (اس۔ مث) ۱۔ اختلاف بین دو نفر، ۲۔ طعن و طنز.

نوکرنی	naukarni	(اس۔ مث) کلفت، خادمہ
نوکرانی	naukarani	چشم سے سر

نون noon (اس۔ مذ) نمک.

نونیا noonya (صفت) فروشندہ نمک.

نونی nooni (اس۔ مث) ... عامل ...

... doot ... دل ... bobol ... chor ...

نونی noni (اس۔ مث) ۱۔ سرتسر کردہ ۲۔ شور، نمکی.

نوے nawway (عدد) نود.

نویلا	nawela	(صفت) ۱۔ نو ...
نویلی	naweli	جوان. ۲۔ نادر.
نویلے	nawelay	کباب.

نہ جنتی نہ ڈھول بجتا na janti na dhol bajta (ضرب المثل) ... تا ... نشود.

نہ چڑھے گا نہ گرے گا na chṛhay ga na giray ga (ضرب المثل) ... احتمال ضرر ... انجام یابد.

نہ سانپ مرے نہ لاٹھی ٹوٹے na sāp mare na lāṭhi ṭootay (ضرب المثل) نہ تیغ ... ترکیب.

نہ سہی na sahi (اس) ... اگر نشد ... هم نیست.

نہ ساون سوکھے نہ بھادوں ہرے na sāwan sookhay na bhādon haray (ضرب المثل) ... حال است فرقی نکردہ است.

نہ گو میں اینٹ ڈھیلا ڈالو نہ چھینٹ پڑے

na gooh meŋ iŋṭ ḍhelā

ḍālo na chhīṭ paṛay

(ضرب المثل) بہ آدم بدسرشت کاری نداشتہ باش

نہ لکھا نہ پڑھا na likha na parha

(صفت) جاہل محض، کالا بھینس برابر، ناخواندہ

نہ منہ میں دانت نہ پیٹ میں آنت

na muŋh meŋ dāŋt na

(ضرب المثل) پیرمرد paiṭ meŋ āŋt

شخص پیر و فرتوت کہ دندان ندارد.

نہار nahār (اسم مذکر) روز. ۲. ناشتائی.

ناشتا. ۳. (صفت) ناشتا. ناشتائی کردہ

— منہ moogh — (صفت) ناشتا. ناشتائی کردہ

نہاری (اسم مؤنث) ناشتائی

نہال nihal (صفت) ۱. رنجیدہ. بخیل. ۲. خوش و

خرم. مسرور. سعادتمند. موفق

نہالچہ (اسم مذکر) بستر کوچک.

— ہونا — ho'na (مصدر) خوشبخت شدن. بمراد

رسیدن.

نہالی (اسم مؤنث) تشک.

نہان nahān (اسم مذکر) ۱. شستشو. غوطہ در آب شدن.

۲. غسل روز معین در رودخانہ.

نہان کا میلا — ka maila — (اسم مذکر) غسل

دستہ جمعی در رودخانہ

نہانا nahānā (مصدر) استحمام. شستشو کردن. خود

را شستن. غسل کردن.

نہانا nuhānā (مصدر) بستن پارچہ یا کاغذ و جز آن

بکمال و کشیدن. ستبر گرفتن.

نہانی nihani (اسم مؤنث) سندان.

نہتا	nihatta	(صفت)
نہتی	nihatti	۱. غیر مسلح. ۲. تہی دست.
نہتے	nihattay	بی بضاعت.

نہٹنا nuhaṭṭa (اسم مذکر) خراشی کہ از ناخن ایجاد

باشد. خراش ناخن.

نہٹی nuhatti (اسم مؤنث) ناخنگیر.

نہرنا niharna (مصدر) خم شدن. دولا شدن.

تعظیم کردن.

نہرنا nuharna (اسم مذکر) ناخنگیر بزرگ.

نہرنی nuharni (اسم مؤنث) ناخنگیر کوچک.

نہروا nahārwā (اسم مذ) بیماری است. پیچک.

نہلانا nehlānā (مص م) شستن. موجب تن شستن کسی شدن

نہلائی nehlāī (اسم مث) اجرت شستن کسی.

نہلوانا nehelwānā (مص م) موجب تن شوئی جستن شدن.

نہنگ nihang (صفت) ۱. عریان ۲. بیجا. بی شرم

نہوت nihoat (اسم مث) افلاس. تنگدستی. بی نوائی.

نہورا nihora (اسم مذ)
نہوڑا nihoṛa " التماس. التجا. منت.

نہورا ماننا manna - (مص لازم) ممنون و متشکر بودن

نے ne یکی از حروف اضافه که بعنوان علامت فاعل با ضمیر معرف و تبع در جملاتی که دارای ماضی مطلق و ماضی بعید و فعل متعدی میباشد بکار میرود

مثال. میں نے دیکھا maen ne dekha (من دیدم)
ہم نے دیکھا ham ne dekha (ما دیدیم)

نہیں nahīṉ (قید نفی) حرف نفی. نه. نی.

نہیں تو to - وگرنه. والا. دگرنه

نہیں سہی sahī - هم نیست. باکی نیست

نیا naya (صفت) نو. جدید. تازه. نور.
نئی na'ī " نوظهور.

نیا راگ الاپنا rāg alāpnā - (اسم) کار نوی مصمم کردن. نغمه تازه پیدا کردن.

— کرنا karnā - (مص) نوبر کردن. خوردن میوه وغیره در اول فصل برای اولین بار.

— ملا مسجد کو دوڑ دوڑ جائے mulla masjid ko dauṛ dauṛ jāay (ضرب المثل) در مورد کسی گفته میشود که مطلبی را که تازه آموخته یا شنیده همیشه در هر جا بیان میکند

— نوکر ہرن مارتا ہے naukar huran mārta hae (ضرب المثل) نوکر تازه استخدام شده روزهای اول با جدیت خدمت میکند. این عبارت معادل اصطلاح در با ... نشان دادن بکار میرود.

— نویلا nawela - (صفت) کاملا تازه. جوان. تازه کار

نئی نویلی naee naweli (صفت) تازہ و نو

تازہ و دست نخوردہ۔

نئے سرے سے naay sray se (قید)

از نو۔ از سر۔ از اول۔ دوبارہ۔

نیار niyar (اسم مذ) علف۔ قصیل۔ علیق۔

خوید۔

نیارا	nyāra	(صفت) جدا۔ علیحدہ۔ ممتاز۔
نیاری	nyāri	مختلف۔ شگفت انگیز۔ عجیب۔

نیاریا nyarya (اسم مذ) کسی زرگر کی دکان کا کوڑا کرکٹ

شستہ ذرات طلا و نقرہ بدست آوردہ۔

مجازاً کنایہ شخص که همه کار را بہر چیز

در وقت نفع خود آراستہ میکند

نیاو niyau (اسم مذ) انصاف۔ عدالت۔ تصفیہ منصفانہ

نیاو چکانا chukāna (اسم) فیصلہ کردن

صلاح کردن رفع اختلاف

نیایش maesh (اسم مؤنث) ستایش۔ دعا۔

نماز۔ گریہ۔ حاجت طلبی

نیت	nit	(اسم مؤنث) قصد۔ ارادہ۔ اخلاق۔
نیتی	niti	فلسفہ اخلاق

نیت لگی رہنا nayyat lagi rehna

(اسم) در نظر داشتن۔ طمع داشتن

نیٹیو netive (صفت) بومی۔ اہل کشور (این کلمہ انگلیسی

است) naive

نیچ neech (صفت) ۱۔ پست۔ بد ذات۔ عامی۔

۲۔ (اسم مذ) فرازی یا نشیب۔ نشیب۔ عمق۔

— اونچ	oonch	(اسم مؤنث) نیک و بد۔	
اونچ —		نشیب و فراز۔ پائین و بالا	

— ذات	(صفت) پست و نادان طینت و
— قوم	ذات

نیچا	neecha	(صفت)
نیچی	neechi	پائین۔ نشیب۔ دور مرتبہ
نیچے	neechay	پائین

— اونچا oogcha (اسم مذ) پستی و بلندی۔

نشیب و فراز

— دکھانا dikhāna (اسم) رتبہ کسی را پائین

آوردن۔ خفت دادن۔ شکست دادن۔ شکست الخ

نیچہ naecha (اسم مذ) بفتح ۵۔ ل قلیان۔

بند — band (اسم مذ)۔ ل قلیچ۔ ح۔ ل قلیان۔

نیچر neechar (س. مذ.) فطرت. طبیعت. ۲. عادت ۳. قانون طبیعت (این کلمه انگلیسی nature است)

نیر neer (اسم مذ.) ۱. اشک ۲. آب ۳. دریا

— بہانا bahāna (مص.) اشک ریختن. گریستن

نیرنگ ساز (س. مذ.) ۱. شعبده باز. جادوگر ۲. مکار. حیله‌گر

نیرنگی (س. مث.) شعبده بازی. جادوگری

نیستی کا مارا nasti kā māra (صفت) بدبخت. بداقبال

نیشن neshan (س. مث.) ملت. قوم. مردم (این کلمه انگلیسی nation است)

نیشنل neishnal (صفت) ملی (این کلمه انگلیسی national است)

نیشنلٹی neishnalti (س. مث.) ملیت. ملیت (این کلمه انگلیسی nationality است)

نیفہ nefa (س. مذ.) لیفه شلوار

نیک روز (صفت) خوشبخت

نیگ neg (س. مذ.) هدیه یا پول یا انعام که در مراسم عروسی به خویشان و یا به خدمتگزاران داده می‌شود

— لگانا lagāna (مص.) خون جگر خوردن برای کاری. تلاش کردن. دویدن. تکاپو کردن. جهد و جهد کردن.

نیل neel (اسم مذ.) ۱. نام درختی که برگ آن رنگ نیل دهد ۲. نشاسته برگ آن نیل بدست می‌آید ۳. خاکستر اسپند که برای دفع چشم زخم بر پیشانی کودک مالند ۴. علامت ضرب یا فشار که بر پوست بدن ظاهر می‌شود

— کا ٹیکا kā tīkā (اسم مذ.) نشان یا علامتی که با نیل وغیره بر پیشانی کودک به منظور دفع چشم زخم می‌گذارند ۲. کنایه داغ بدنامی و رسوایی و ننگ

— بگڑنا bigarna (مص.) مصیبت و بدبختی پیش آمدن.

— کا ماٹھ بگڑنا ka māṭh bigarna (مص.) مشهور شدن خبر دروغ.

— گر gar (صفت) رنگرز. سازنده نیل.

نیلا neela (صفت)
نیلی neeli آبی (رنگ). نیلگون. ۲. کبود
نیلے neelay

نیلا پیلا ہونا neela peela ho na
(مص) سخت خشمگین و ... در غضب کبود شدن.
— پتھر patthar (اسم مذ) یاقوت کبود.
— تھوتھا thootha (اسم مذ) توتیا.
نیلام neelam (اسم مذ) حراج.
نیلم neelam (اسم مذ) یاقوت کبود.
نیم neem (اسم مذ) نام درختی است که شاخ و برگ آن بسیار تلخ است و از شاخه باریک آن مسواک سازند و برگ تلخ آن دفع میکروب کند.
— کی ٹہنی ہلانا ka tehni hilana
(مص) کسی را ... منظور ... کردن کسی از زخم ... مرض ...
نیم برشت berish (صف) نیم برشته شده نیم پخته.
نیمچہ neemcha (اسم مذ) شمشیر کوتاه کوچک خنجر.
نیم خوابی (اسم مث) خواب آلودگی چرت.
— وحشی (اسم مث) ... نیمه وحشی ...
نین naen | (اسم مذ)
نینا naena | چشم عین دیده.

نین سکھ sukh — (اسم مذ) یک نوع پارچه لطیف و نازک.
— منّا munna | (صف) نوزاد، بچه بسیار
— منّی munni | ... کسی که کوچک ... بیان کند.
نینانوے ninanway (عدد) نود و نه.
— کا پھیر ka pher — (اسم مذ) (مص) جمع کردن ثروت. ... ... آن ... که ... بول داشته باشد ... جمع میکند که آن را صد ... کند.
نیند neend (اسم مث) خواب
— اچٹ جانا uchat jana | (مص)
— اڑ جانا ur jana | خواب از سر رفتن بی‌خوابی کشیدن.
— کا ماتا ka mata | (صف) خواب آلود
— کی ماتی ka mati | ... کسی که همیشه مایل به خوابیدن است.
نیو new (اسم مث) شالوده عمارت، بنیاد، اساس، پی.
— ڈالنا dalna — (مص) شالوده عمارت ریختن.

نیوتا neota (س۔ مذ) (۱) دعوت، دعوتی رقعہ
(۲) موقع ہوں، مراسم عقد۔ (۳) دعوت یا کسی
شرکت، دعوت

— بھیجنا bhejna ⎫ (مص) دعوت بھیجنا
— دینا de'na ⎭ کرنا

نیوز پیپر nyooz paipar (س۔ مذ) اخبار
(جیسے اردو اخبار کو انگریزی newspaper) دستہ

نیولا naiwla (س۔ مذ) ہاسا۔

نیولی neyoli (س۔ مؤ) بیان۔ انبال۔
کیسے پال۔

و

وا (صف) باز. گشاده.

واپس wāpas (صف) برگشته. مسترد.

— آنا āna — (مص) باز آمدن. برگشتن.

— دینا de'na — (مص) باز دادن. رد نمودن. پس دادن.

واپسی wāpasi (اسم مث) برگشت. برگشته شده. برگردانیدگی.

واجب الطلب (صف) قابل طلب

واجبی (صف) ۱. معقول. صحیح. ۲. ضروری. لازم. ۳. مناسب ۴. کمی. مقدار کم.

وارفته wa rafta (صف) ۱. شخ ست. ۲. پژمرده. بی حال. پاشکسته.

واسوخت (اسم مث) یکی از انواع شعر که در آن از محبوب اظهار بیزاری میشود.

واگزار کرنا karna — (مص) آزاد کردن. ترک کردن. حواله کردن.

وادی wādi (اسم مث) ۱. گشادگی میان تپه‌ها و کوه‌ها ۲. زمین نشیب که جوی آب است.

وار wār (اسم مذ) ۱. ضربت. ۲. زخم. جنگ. ۳. حمله. ۴. نوبت. ۵. روزی از یک هفته.

— خالی جانا khāli jāna — (مص) ضربت باطل شدن. حمله کردن و نشانه نگرفتن.

— کرنا karna — (مص) حمله کردن. هجوم کردن.

وارا wāra (اسم مذ) ۱. برکت. فایده. نفع. ۲. قربانی. نذر.

وارے نیارے wāray nyāray (اسم مذ جمع) منفعت زیاد

— ہونا — hona (مص) نفع زیاد حاصل شدن. نفع زیاد داشتن.

واردات (اسم مث جمع) ۱. احوال. سرگذشت. ۲. سانحه. حادثه ناگهانی. ۳. فساد. مصیبت.

وارنا wārna (مص) ۱. چیزی را به عنوان نذر دور دادن

مالای چیزی گردانیدن. ۲. پول یا چیزی را به عنوان
صدقه بخشیدن.

وارنش warnish (اسم مث) روغن جلا.
صاف. (این کلمه انگلیسی varnish است.)

وارنٹ warant (اسم مذ) حکم کتبی بازداشت برای
(این کلمه انگلیسی warrant است).

- رہائی (اسم مذ) حکم کتبی آزاد کردن مجرم.

- گرفتاری (اسم مذ) حکم بازداشت.

واری wari (ف) بجا، قربانت گردم استعمال
میشود.

- جانا jana (مص) قربان صدقه شدن، کشتن.

واڑ waŗ (اسم مث) نعل. کمرد.

واڑا waŗa (اسم مذ) بخش یک شهر. علاوه بر
یک قطعیت مخصوص در آن سکونت دارند.

واسطہ wasta (اسم مذ) جمع ها. ۱. شخص ثالث که
با ... ... است. وسیله. واسطه. ۲. ربط
بستگی. خویشی. ۳. وحق. سروکار.

- پڑنا parna — (مص) مربوط بودن. سروکار
داشتن با.

وار (صفت) متعلق. مربوط. منسوب. وابسته.

- رکھنا rakhna — (مص) تعلق داشتن.
نسبت داشتن.

واصلات (اسم مث) مالیات که بدست
از محصول و منافع ملک که بدست صاحب آن
میرسد.

واقعہ نویس (اسم مذ) خبرنگار. خبرنویس. وقایع‌نگار

وال	wal	پسوندی که پس از اسم متصل
والا	wala	میشود و معنی صاحب را میدهد
والی	wali	والی دجال است.
والے	walay	مثل دودھ والا

doodh wala بمعنی شیرفروش.

دلی والا بمعنی اهل دلی.

والنٹیر walanjyar (صفت) داوطلب. کسیکه
بدون چشمداشت حقی خدمتی را انجام میدهد.
(این کلمه انگلیسی volunteer است).

واں wān (ف) پسوند توصیفی اعداد ...
۵. مانند پانچواں که ترکیب از پانچ panch
و واں است، بمعنی پنجم، پنجمین.

واه wāh (اِ ز) (صوت) کلمهٔ تحسین که معادل آفرین
در فارسی هم است. گاهی بطور طنز و اظهار تعجب
نیز بکار می‌رود.

— رے rey — (اِ ذ) (اصوات) کلمهٔ تحسین و
تعریف. در مورد طنز و تعجب تأسف و انتقاد
نیز بکار می‌رود.

— — (اصوات) در موقع مسرت و تعریف و توصیف
بسیار استعمال می‌شود. به به احسنت. آفرین

— — ہونا ho na — (ل) شهرت یافتن. مشهور
شدن. مورد تحسین و تعریف قرار گرفتن.

واہی تباہی wāhi tabāhi (صفت) (ا ز) هرزه
[illegible] بیهوده [illegible]
جامعه.

— — بکنا bakna — (مص ل) گفتن. بیهوده
بیجا گفتن

— — پھرنا phirna — (مص ل) سرگردان و ول گشتن
[illegible]

وائس wāis (اِ مذ) نایب. معاون. قائم مقام.
(این کلمه انگلیسی vice است) (این کلمه با کلمات دیگر

مرکب شده استعمال می‌شود. مثل وائس پریزیڈنٹ
Vice President که بمعنی معاون رئیس
جمهوری یا معاون صدر است.

وچن vachan (اِ مذ) قول. عهد. پیمان. قرار.

وردی wardi (اِ مث) (اونیفورم) رختی.
پیشه و [illegible] که در [illegible] سربازان [illegible]

— بولنا bolna — (مص ل) گزارش دادن

— میجر mayjar — (اِ مذ) افسر ارتش که
مأمور نظم احکام و تعیین محل خدمت سربازان
است. کلمه میجر انگلیسی major است.

ورغلانا wargalana (مص م) با [illegible] فریب
بدام انداختن. وسوسه کردن. تحریک کردن. اغوا کردن

ورلا warla (صفت) [illegible]
متعلق باین سمت

ورزش کشتی (اِ مث) تمرین. ورزش کردن. کشتی
عمل. [illegible] شغل و کار.

ورزشی (صفت) [illegible]

وسکی wiski (اِ مث) یک نوع مشروب الکلی. این
کلمه انگلیسی whisky است.

وصلی (ع۔ص۔مث) ... کاغذ ... کہ بہم چسپیدہ باشد

کاغذ ضخیم

وضع دار (ع۔ف۔ص) ۱. خوش اطوار خوش شکل زیبا.

۲. مقید ... رفتار ... با لباس پوشیدن.

وضعیت ... شکل

وضع کرنا karna (ع۔ص) ۱. منہا کردن.

کاستن. تفریق کردن. کسر کردن

— قطع ہونا hona (ع۔ص) ...

... مرتب ... مہذب بودن.

وضو ٹھنڈے ہونا thenday hona

وضو ڈھیلے ہونا dheelay hona

(ع۔ص) کنایۃً پست ہمت شدن ... کردن

... کردن

وطن (ع۔مث) جای زیست. بوم

وظیفہ (ع۔مث) ۱. منصب ۲. مقرری ۳. دعا کہ

در اوقات معین شود ...

... تحصیل ... دانشجو ...

وعدہ آ جانا ā jāna (ع۔ص) مرگ ...

آ پہنچنا ā pahogchna مرگ شدن.

— ٹالنا ṭāl̤na (ع۔ص) ... کردن ...

عقب انداختن

— وفا (ع۔ص) کسی کہ ... قول خود ...

... نکند. مقید ... خوش قول.

وفد wafd (ع۔مذ) پیغام ... جماعتی کہ پیام

کسی را نزد کسی دیگر ببرد ... نمایندگان

وقت برابر آنا āna (ع۔ص) ... رسیدن ...

" ہونا ho'na ...

وقت بے وقت bay ... ہر وقت.

... پشت سر ہم.

— پڑنا parna (ع۔ص) لازم شدن. ضرورت

پیدا کردن ... مشکل پیش آمدن.

— کے ke ... بموقع ...

وقتی (ع۔ص) ... موقت ...

وکٹوریہ کراس Victoria Kras بمعنی ...

(انگ۔مذ) مدال ... شکل صلیب است ...

... پادشاہ یا ملکہ انگلیس ... خدمت جنگ

انجام ... انگلیسی

'Victoria Cross' است.

ولایت (اسم مث) ۱. مملکت ۲. کشور، سابقاً

ایران و افغانستان را ولایت گفته‌اند ۳. در بیت

هند، حکومت بریتانیا این نام انگلستان

داده شده ۴. کمالات و صاحبیت و سرپرستی.

— زاد (صفت) ۱. سابق بچگی که هند چنده که در ایران ...

شده بود و اکنون بچگی که در انگلستان زاده

شده است گویند.

ولایتی (صفت) ۱. خارجی، یعنی بیگانه، غیر ملکی

۲. اروپائی، انگلیسی ۳. زبان غیر ملکی که در کشتی

(ضمیر) ... ماند و حراست ۴. کابل، افغانی.

ساخته در افغانستان ۵. شمشیر

پانی pani (مذ) آب، گاز، مه.

ولدیت valadiat (اسم مث) نام مادر، اصل،

نسب، نسل.

ولیمہ (اسم مذ) ... دعوت عروسی از طرف داماد

ووٹ voat (اسم مذ) رای، ... vote انگلیسی

(صفت)

ووٹر voatar (صفت) رای دهنده

لڑنا larna (مص) مقابله و مقاتله کردن.

وہ woh (ضمیر سوم شخص مفرد و جمع، و مانند ...

۱. آن، آنها.

— دن اور آج کا دن din aor aj ka dan (اسم) از آن روز تا امروز

— نہیں تو اسکا بھائی nahin to us ka bhai (ضرب المثل) در موردی که کسی ...

بعد از عهده انجام کاری بر نیاید استعمال میشود

یعنی اگر او نتوانست دیگری انجام میدهد مخصوص او

نیست.

وہاں wahan (قید مکان) آنجا، آنطرف.

وہم ناک (صفت) خوفناک، ترس آور.

وہمی (صفت) وسوسی، موهومی، خیالی.

وہی wohi (ضمیر) همان، خودش.

— تین بیس وہی ساٹھ tin bis wohi sath (ضرب المثل) در موردی که نتیجه

دو کار یکسان باشد گفته میشود مقابل این ضرب المثل

در فارسی چه گل خواجه چه خواجه گل گفته میشود.

ڈھاک کے تین پات dhak ke tin pat (ضرب المثل) در موردی گفته میشود که

جنتی یا چیزی که کم و زیاد نشود. بی کم و زیاد

ویہپ wahip (ہ۔ ان۔ صد) بیجا، نابجا، ویرمکده ی

ویاکرن vyakaran (اس۔ مث) دستور زبان سنسکریت، صرف و نحو زبان.

وید ved (اس۔ مذ) ۱. کتاب مقدس هندو ۲. دانش، علم

ویدانت vedant (اس۔ مث) اصول و ترتیب فلسفی و دینی هندوان بر اساس اپنیشاد opanishad

ویدک vaidak (اس۔ مذ) مشتق و مربوط و منسوب به وید، علم (۲)

ویراگ vairag (اس۔ مذ) بیراگ، ماده بیجیه

ویراگی vairagi (صفت) زاهد، تارک دنیا، عزلت گزین.

ویسٹ کوٹ waist koat (اس۔ مذ) جلیقه (این کلمه انگلیسی waist coat است)

ویش vesh (اس۔ مذ) ملبوس دیگر، زرق و برق، صنعت.

ویسا	waesa	(صفت) آنطور، چنان، چنین.
ویسی	waesi	
ویسے	waesay	

ویسا ہی hi (قید) همانطور، همان طور، همان حالت

وی پی vi pi (اس۔ مث) مخفف واژه انگلیسی value payable یعنی پرداخت در مقابل وصول، جنسی که در موقع تحویل گرفتن جنس یا بسته مبلغی از دارنده گرفته می‌شود

وشنو vishnu (اس۔ مذ) رب النوع، یکی از سه خدای بزرگ هندوان که نگهدارنده کائنات است، دو خدای دیگر یکی شیو shive خدای نیستی و نابود کننده و برهما خالق کل هستند.

ویلکم welkam (اس۔ مذ) خوش آمد، خوشامد (این کلمه انگلیسی welcome است)

ہ

ہا ha (حرف اصوات) آه. وای. افسوس. اف.

ہات hāt (اسم ...) ہاتھ را ببینید.

ہاتھ hāth (اسم مذکر) ۱. دست. بازو. شکل دست. ۲. خرطوم فیل باصطلاح فیلبان. ۳. کف دست ۴. نیم متر که طول سر انگشت دست تا آرنج است. ۵. قبضه ۶. قدرت ۷. طاقت.

— اتر جانا utar jāna — (فعل) ۱. در رفتن دست. ۲. جا شدن استخوان دست.

— اٹھانا uṭhāna | (فعل) ۱. دست
اونچا کرنا ooncha karna | برداشتن.

۲. ضرب زدن. دست کشیدن از ... ۳. ... نوشتن.

اودھار udhār (اسم مذکر) قرض. قرضه ...

— اونچا رہنا ooncha rehna — (فعل) ۱. مردی الملک بودن. ۲. سخاوت داشتن.

— بٹھانا biṭhāna — (فعل) ۱. مهارت پیدا کردن ... ۲. دست دادن.

— بڑھانا baṛhāna — (فعل) ۱. پیش بردن دست برای گرفتن یا دادن چیزی. ۲. از حد خود تجاوز کردن. ۳. به مشاغل و منافع افزودن. ۴. گشاده دستی کردن.

— بکنا bikna — (فعل) ۱. بکسی فروخته شدن. ۲. تابع و مطیع شدن.

— بھر کا دل ہو جانا bhar ka dil ho jāna (فعل) بسیار مسرور و شعوف شدن.

— بھیجنا bhejna — (فعل) ۱. توسط کسی چیزی فرستادن. ۲. با ... فرستادن.

— پانو لینا pāni le'na — (فعل) ۱. ... ۲. ... نشستن ... از ...

— پاؤں پھیلانا pāog phaelāna (فعل) ۱. ترقی و پیشرفت کردن. ۲. نیرومند شدن ۳. غالب شدن.

— توڑنا tuṛna — (فعل) ۱. شکستن دست.

پائی کی ۔ ۲ ۔ رنج کشیدن، محنت کردن،

— سے چھوٹنا chhuṭna ۔ (مص) ۱۔ بسلامت رہائی یافتن.

— پتھر تلے آنا patthar talay āna —
— — — دبنا dabna — — —

(مص) ۱۔ بمعنی مصیبت گرفتار شدن. ۲۔ مجبور و ناچار شدن.

— پٹھے پر نہ رکھنے دینا paṭṭhay par na rakhnay dena احتیاط فرمودن، نگ و چالاک بودن و شدن.

— پر سرسوں جمانا par sarson jamāna (مص) ۱۔ کار سخت و مشکل را بلا محنت انجام دادن. ۲۔ زود دستی و شعبدہ بازی کردن.

— پر توتا پالنا par tota pālna (مص) ۱۔ ترک کردن کار، بطالت، فرو دادن دست. ۲۔ زخم کردن دست.

— پر گنگا جل رکھنا par ganga jal rakhna (مص) سوگند یاد کردن، سخت قسم خوردن

— پسارنا pasārna ۔ (مص) گدائی کردن

— پورا پڑنا poora paṛna ۔ (مص) بتمام قوت ضربت زدن

— پھیرنا pherna ۔ (مص) ۱۔ نوازش کردن ۲۔ لمس کردن، دست کشیدن بجائی.

— پھیلانا phelāna ۔ (مص) التماس کردن.

— تکنا takna ۔ (مص) محتاج و متکی بودن بکسی برای معاش.

— ٹھوڈی میں ڈالنا ṭhuḍḍi meṇ ḍālna (مص) چاپلوسی کردن.

— جوڑنا joṛna (مص) ۱۔ دست بہم نہادن و التماس کردن، ساجت کردن. ۲۔ تملق گفتن، چاپلوسی کردن.

— جھاڑ کے اٹھنا jhāṛ ke uṭhna (مص) ۱۔ دست افشاندن در قمار. ۲۔ بیکار شدن

— جھاڑنا jhāṛna ۔ (مص) ضربت زدن. تگ زدن.

— جھلائی jhulāī ۔ (مص) ۱۔ بہ معنی دست دادن بوقت مصافحہ و حافظ از منطقہ رہنما از مردم دور کرنا. ۲۔ بوالہوس بودن.

— جھوٹا ہو جانا jhuta ho jana — (ل) ۱. مجروح یا ماؤف شدن دست از شمشیر یا ضعف و غیره. ۲. دیگر انگشتان دست که قادر به کار کردن نباشد.

— چلانا chalana — (ل) ۱. ضربت زدن با دست. ۲. دزدی کردن، کش رفتن.

— دھونا dhona | دھو بیٹھنا dho baithna — (ل) نومید شدن، مأیوس شدن، قطع امید کردن.

— دینا de'na — (ل) ۱. دست دادن. ۲. قبول کردن چیزی به کسی. ۳. استفاده شدن.

— ڈالنا dalna — (ل) ۱. مداخله کردن. ۲. متعرض شدن. ۳. ... کردن. ۴. غضب کردن. حمله کردن. ۵. گرفتن. تصرف کردن. دزدی...

— رکھنا rakhna — (ل) ۱. دست گذاشتن روی چیزی. ۲. حمایت کردن چیزی با دست. ۳. ... جلوگیری کردن.

— رنگنا rangna — (ل) ۱. خواستن رشوت. ۲. رشوه گرفتن.

— رہنا rehna — (ل) ۱. دست کشیدن از کاری.

— سر پر رکھنا sar par rakhna — (ل) ۱. حمایت کردن. ۲. نوازش کردن. ۳. بر سر کسی قسم خوردن.

— سے se — (قید) به وسیله، توسط.

— جاتا رہنا jata rehna — (ل) ۱. بیچاره شدن. از دست رفتن. ۲. ناقص و از تصرف خارج شدن.

— صاف کرنا saf karna — (ل) ۱. دستی ماهر شدن. ۲. خدمت کردن. ۳. خوب کار کردن.

— کا دیا ka diya — (اِ) ۱. صدقه، خیرات. ۲. بخشش، عطیه.

— — آگے آئے — aage a'e — (ضرب المثل) صدقه دفع بلا میکند.

— کا سچا ka sachcha | کی سچی ki sachchi — (صفت) متدین، معتبر، قابل اعتماد.

— کان سے ننگی kan se nangi — (صفت) زنی که دست و گوشش لخت است.

— کانوں پر رکھنا kanon par rakhna — (ل) ۱. انکار یا اظهار بی اطلاعی کردن. ۲. تعظیم ...

دامن کسی را گرفتن.

— کٹ چکے kaṭ chukay — (ص) پس از معاهده کردن قول داده ای نمیتوان بر خلاف آن عمل کرد.

— کٹے ہونا kaṭay hona (ص) مجبور بودن. ناچار شدن.

— کنگن کو آرسی کیا kangan ko ārsi kya (ضرب المثل) آنکه عیان است چه حاجت به بیان است.

— کھجلانا khujlāna — (مص) ۱- خارش داشتن دست. ۲- (ص) آرزومند زدن کسی را داشتن. بعید بدست آوردن چیزی را داشتن.

— کے توتے اڑ جانا ke totay uṛ jāna (ص) حواس پرت شدن از دیدن یا شنیدن چیزی. ۲- خود گم شدن.

— کی لکیریں نہیں مٹتیں ki lakireṉ nahiṉ miṭteen (ضرب المثل) تقدیر [illegible]

— کی مچھلی ki machhli (ص) [illegible]

آنچه گفته است.

— گھسانا ghisāna — (مص) کار سخت انجام کردن. ۲- تلاش سخت کردن.

— گھسائی ghisāi — (اسم مؤنث) محنت و زحمت بی نتیجه و بی فایده.

— لا la / — لانا lāna — (مص) در حالت نهایت خوشحالی که در نتیجه کسب موفقیت حاصل شده در موقع دست مالیدن به دستان یکی گفته میشود یعنی آنچه دل میخواست شده است.

— لگانا lagāna — (مص) ۱- دست گذاشتن یا کشیدن چیزی یا مالیدن. ۲- (مص) دست دراز کردن. ۳- کمک کردن. ۴- کاری را شروع کردن. ۵- ضربت زدن. ۶- شروع کردن. ۷- دزدی کردن. ۸- [illegible]

— مارنا mārna — (مص) ۱- دست زدن به چیزی. ۲- (ص) ضربت زدن با شمشیر و امثال آن. ۳- با مجلس [illegible] دست گذاشتن. ۴- [illegible] ۵- رشوه گرفتن.

— ملنا malna — (مص) پشیمان گردیدن

از پیش آن رسیدن. مساعدت شدن.

— میں meŋ — (ص) بدقبضه. در تصرف.

— — آنا āna — — (مص) ۱. بتصرف آمدن حاصل شدن. بدست آمدن.

— پڑا ہونا paṛa ho na — — (مص) ۱. ۲. پیوستن بچیزی. آشنا شدن با چیزی.

— میں ٹھیکرا دینا meŋ theekra de'na — (مص) کسی را بفقر و فلاکت کشانیدن. مفلس کردن کسی را.

— — — لینا le'na — — — (مص) بفقر و فلاکت مبتلا شدن. گدا شدن. مفلس شدن.

— — سرنی اور بغل میں کترنی samarni aor bagal meŋ katarni — (ضرب المثل) در مورد کسی گفته میشود که ظاهر نیک نفس و نیکوکار و در باطن مزور و دغل است. گندم نمای جو فروش.

— میں ہاتھ دینا meŋ hath de na — (مص) ۱. سپردن کسی بکسی دیگر. ۲. اسیر کسی را فراهم کردن. بشوهر رسانیدن زن.

شوهر دادن. ۴. کتاره. ۵. کسی یا چیزی را در دست و ... داشتن.

— نہ آنا na āna — (مص) ۱. بدست نیامدن. ۲. گرفته نشدن.

— نہ رکھنے دینا na rakhnay de'na —
— نہ دھرنے دینا dharnay — —
(مص) ۱. دامن مجلس را نزدیک شدن ... ۲. ابراحت بودن. ۳. مخالفت بودن.

ہاتھوں چھاؤں رکھنا hāthoŋ chhāoŋ rakhna (مص) بوسیله ... کمال محافظت نگاه داشتن با احتیاط نگاهداری کردن.

— کے بل چلنا ke bal chalna — (مص) روی دست راه رفتن.

— کی لکیریں ki lakeeren — (اسم) ۱. خطوط کف دست. (ج) ۲. نشانها. نشانی. ۳. اقوام و خویشاوندان ...

— مٹانا miṭāna — — — (مص) کنایه از ترک مراوده با خویشان و عزیزان کردن.

— ہاتھ hath — (قید) ۱. دست دست. ۲. فقط

اٹھا لینا uṭa le'na — (مص) ضبط نمودن، فرا گرفتن یا برداشتن چیزی.

—— لانا lāna — (مص) با احترام آوردن چیزی

ہاتھا چھانٹی hātha chhāṇṭī (امث) دق. تقلب در معامله. دغا.

ہاتھی hāthī (اس مذ) فیل.

— پاؤں pāon — (اس مذ) داءالفیل، مرضی که در آن پا ورم زیاد میکند.

— جھولنا jhoolna — (مص) کنایه از ثروتمند شدن است.

— جھومنا jhoomna — (مص) ۱. صاحب فیل بودن. ۲. محترم و باعزت در جامعه داشتن.

— دانت dānt — (اس مذ) عاج، دندان فیل.

— کا چوڑا ka chooṛā — (اس مذ) النگو و دستبند که از عاج ساخته شده باشد

— سے گنے کھانا se gannay khāna (مص) وقتی که از خود مقابل دوست و چیز [illegible]

— کا پاٹھا ka paṭha — (اس مذ) بچه فیل جوان نر.

— کا پیر آنکس ka paer ānkas — (ضرب المثل) کسی که قوی و توانا باشد بر دشمن قوی است.

— کے پاؤں میں سب کا پاؤں

-ke pāoṇ meṇ sab kā pāon (ضرب المثل) کسی که بزرگ و عالی رتبه است همه وابسته. از مال و... خود همه بهره مند میشوند.

— کے دانت بٹھانا dānt biṭhane —— (مص) کنایه از همت کردن در باره چیزی کم

—— دکھانے کے اور بیں کھانے کے اور

—— dikhānay ke aor beṇ khānay ke aor (ضرب المثل) معادل گندم نمای جو فروش. مرد یکی گفته میکند و عمل دیگری میباشد.

— گھوڑے بھاگ گئے گدھا پوچھے کتنا پانی

— ghoṛay bhāg gaay gadha poochay kitna pāni (ضرب المثل) در موردی استعمال میشود که اشخاصی بزرگ عاقل در مورد انجام کاری به نتیجه نرسیده اند...

بشناس او یک جست کند.

— وان wān (اسم مذکر) فیل بان ـ کسی که بالای گردن فیل می نشیند و آن را میراند.

— ہزار لٹے پھر بھی لاکھ من کا -hazār

lutay phir bhi lākh man ka

ضرب المثل، معادل ضرب المثل فارسی "هر چه از کند بلند میشود" آدم بزرگ هر چه هم مفلس شود قدر و منزلتش از بین نمیرود.

ہاٹ hat (اسم مؤنث) ۱. بازار ـ بازار مسیار. ۲. دکان ـ مغازه.

— کرنا karna (مصدر)

— کھولنا kholna دکان باز کردن.

ہار hār (اسم مؤنث) ۱. باخت ـ شکست. ۲. خستگی واماندگی. ۳. چراگاه ـ مرتع. ۴. گردن بند و گوشواره مروارید و جواهر. ۵. طوق گل.

ہارا hāra (صفت) ۱. خسته ـ مانده. ۲. فعل ماضی مطلق از مصدر ہارنا harna بمعنی باختن. ۳. باخته مغلوب.

— بیٹھنا baethna (مصدر) خسته شدن ـ ماندن.

— پھول phool (اسم مذکر) ـ طوق گل که در جشن شادی و عروسی بگردن شرکت کنندگان میاندازند.

— چڑھانا chaṛhāna (مصدر) ـ نثار کردن دسته یا طوق گل بر مقابر اولیاء الله یا اشخاص بزرگ.

ہارو hāroo (صفت) کسیکه اغلب بازنده است.

ہارمونیم hārmonium نام یک نوع ساز بادی کلیددار شبیه پیانو (معادل انگلیسی harmonium است).

ہارنا hārna (مصدر) ۱. باختن (در بازی). ۲. شکست خوردن مغلوب شدن.

ہاڑ haṛ (اسم مذکر) استخوان.

ہاڑنا haṛna (مصدر) ۱. تعلیق کردن وزن و معیار کردن ترازو. ۲. اندازه گرفتن مقایسه کردن.

ہال hāl (اسم مذکر) ۱. جنبش ـ حرکت. ۲. چرخ گردش. ۳. دایره آهنی که دور چرخ چوبی قرار گیرد. ۴. تکان. (انگلیسی hall) چهار دیواری مجلس.

ہالا ڈولا hāla ḍola (اسم مذکر) زلزله ـ زمین لرزه.

ہامی hāmi (اسم مؤنث) قبول ـ تأیید ـ اقرار.

— بھرنا bharna (مص) تائید کردن، اقرار کردن، اعتراف کردن

ہان hān (اسم مث) ۱. نقصان، ضرر. ۲. کشتار، خونریزی.

ہاں hān (از اصوات) ن خ. در مورد تائید و تنبیه و تکیه و ندا استعمال میشود. این کلمه در جواب سوال نیز با جی ji بکار میرود و گاهی بعلامت

ہاں میں ہاں ملانا men hān milāna (مص) کورکورانه تائید و اقرار کردن.

ہانپنا hānpna (مص) به تندی نفس کشیدن، نفس نفس زدن، بعلت دویدن یا بار سنگین برداشتن.

ہانڈنا hāndna (مص) آواره گشتن، راه رفتن بدون مقصد.

ہانڈی hāndi (اسم مث) ۱. ظرف گلی پخت، دیگ. ۲. چراغ کوچک گلی. ۳. قسمی چراغ.

— پکنا pakna (مص) ۱. توطئه، مدا پختن. ۲. کنایه از صلاح و مشورت کردن پنهانی

— پھوڑنا phoṛna (مص) فاش کردن راز.

— چڑھنا chaṛhna (مص) کنایه از دست آمدن مال مفت.

— گرم کرانا garm karāna (مص) — بعبا… رشوت دادن.

ہانک hānk (اسم مث) ن خ. ۱. فریاد. ۲. جیغ، نعره، غلغله.

— پکار pukār (اسم مث) ن خ. جمعیت.

— مارنا mārna (مص) فریاد کشیدن، بصدای بلند جیغ کشیدن.

ہانکنا hānkna (مص) ۱. راندن حیوان کاری (گاو، شتر و غیره). ۲. لاف زدن، سخن بی معنی گفتن. ۳. حرف مفت زدن. ۴. باد دادن. ۵. دور کردن مگس.

ہانگا hānga (اسم مذ) ن خ. قدرت، قوت، طاقت.

— چھوٹنا chhooṭna (مص) ن خ. از بین رفتن طاقت، نیرو کم شدن، ناتوان و کم زور شدن.

ہانگی hāngi (اسم مث) ن خ. نهایت جنگل که برای شکار بکار میرود، جنجال، داد.

ہاؤ ہاؤ hāo hāo (اسم مث) ن خ. جنجال، غوغا، شلوغ، همه شعب

ہاہا کرنا ha ha karna (مص) ۱. ابراز عجز و سماجت و تقاضا کردن. التماس کردن.
۲. ہا ہا گفتن.

ہاہا ہی ہی ha ha hi hi (اس مث) خندہ صدادار. خندہ کہ با تحقیر توام باشد.

ہالی hālee (اس مث) حالت. وضع. کیفیت. بطور کنایہ: بدحالی. پریشانی.

ہائے hāe (ذ) (اصوات) ۱. افسوس. آہ. دریغ ۲. بیان احساس درد و بیماری.

— وائے — wāy — افسوس. دریغا.

ہپ hap (اس مث) ۱. قدرت صدا گذاشتن دہان. عمل با نهادن چیز خوراکی در دہان. ۲. بزبان کودک: غذا.

— کر جانا — kar jāna — (مص) ۱. قورت دادن یک لقمہ چیز خوراکی را فرو دادن. ۲. کنایہ از تصرف فوری مال کسی.

— کرنا — karna — (مص) شکل دادن لبها و دہان بجز خوردن. صدا در آوردن از دہان مانند حیوان.

ہپا happa (اس مذ) غذا بزبان کودک.

۲. در استہزا بزبان کودک. ماہیان غذا بزبان کودک ایشان است. ۳. رشوہ. ۴. مقداری از خرج. حریص.

ہپو happo (صف) زن بی دندان.

ہپو happoo (اس مث) حب تریاک کہ بنا بکودک بخورانند تا بخواب برود.

ہت تری hat teri / **ہت تری کی** ki (ذ. حالیہ) (ادات) شتم. اظہار تحقیر یا خشم. معادل: خاک بر سرت است.

ہتا hatta / **ہتھا** hattha (اس مذ) قبضہ. تصرف.

— ہتا پھیرنا — pherna — (مص) بغارت گرفتن. بزور تصرف کردن.

— ہتا مارنا — mārna — (مص) بزور گرفتن. تصرف عدوانی کردن.

ہتوڑا hataura / **ہتھوڑا** hathaura (اس مذ) پتک. چکش. چکش بزرگ.

ہتوڑی hatauri / **ہتھوڑی** hathauri (اس مث) چکش و پتک کوچک.

ہتھ hath (س. ا) مخفف ہاتھ بمعنی دست که در کلمات مرکب بکار میرود.

— ادھار odhār — قرض کم مدت.

— پھول phool — (اسم مذکر) یک نوع آتش بازی که در دست گرفته میشود و گل میکند.

ہتھ پھیری pheri (اسم مؤنث) ۱. مس، لمس، نوازش عشق با دست. ۲. دزدی. شعبده بازی.

— کرنا karna — (ف م) پاک کردن مال کسی را بدست آوردن. بدام انداختن.

— چلا chala — (صفت) عیار. حقه باز.

— چھٹ chhuṭ — (صفت) کسی که زود بدست میزند. جیب برش آن کسی که دستش زود بلند میشود. دست بی تحاشا است.

— رس ras — (اسم مذکر) استمناء. جلق.

— کٹی kaṭi — (اسم مؤنث) ظرفی که در دست حریف زده میشود که از کار بیفتد.

— کڑا kaṛa — (اسم مذکر) آهنی که بدست قوی میگیرند.

— کڑی	kaṛi	(اسم مؤنث) دست بند
ہتکڑی	hatkaṛi	که بدست مجرم زده میشود.

ہتکنڈا	hatkanḍa	(اسم مذکر) ۱. ضرب شست
ہتھکنڈا	hathkanḍa	آنچه که دست برای انجام

کاری. ۲. کنایه از تزویر، زرنگی، عیاری، ترفند.

ہتھنی hathni (اسم مؤنث) فیل ماده.

ہتھی hathi (اسم مؤنث) ۱. دسته یک چیزی. ۲. برس تیمار اسب.

ہتھے پر ٹوک دینا hathay par ṭoak de'na
ہتھے پر ٹوکنا ṭoakna " "

(ف م) کسی را در ابتدای انجام کار از عواقب آن آگاه ساختن. ۲. سرزنش کردن.

— پر روکنا par roakna — (ف م) کاری را در ابتدای آن جلوگیری کردن.

— پر چڑھنا par charhna — (ف ل) در قبضه و تصرف کسی قرار گرفتن.

ہتھیا hathya (اسم مذکر) باران شدید چند روزه که در فصل باران که آن باران شدت می‌یابد.

ہتھیار hathar (اسم مذکر) ۱. سلاح جنگ. شمشیر و سپر و غیره. ۲. ابزار و آلات کار یک دستگاه.

— باندھنا bāndhna — (مص) مسلح شدن.

— بند band (صف) مسلح.

— ڈال دینا dāl de'na | (مص) تسلیم
— رکھ دینا rakh " | دشمن شدن.

ہتھیلی hatheli | (ا مث) بیست.
ہتیلی hateli | کف دست.

— پر سرسوں جمانا par sarsog —
jamāna (مص) کاری را طوری انجام دادن
کہ موجب حیرت شود. کاری را با زرنگی و
عیاری انجام دادن.

— سلسلانا salsalāna | (مص) خارش
— کھجانا khujāna | داشتن کف دست.
در کنایہ ہندیہ با مقول ہوئی است. خاریدن کف
دست با صطلاح دلشین گمان داریم برہ است
چیزی بکف دست خوردن است.

— کا پھپولا ka phapola — (ا مذ) کنایہ از
چیزی سبب آزار دیگری بر جگر زخمی ضربہ
شکستہ. ۲ چیزی یا امری کہ موجب رنجش شود.

ہتیا hattya (ا مص) کشتن. ۲. جنایت جرم
گناہ قتل. ۳. جناب. سعد.

— لینا lena — (مص) جنایت قتل با اعتراف کردن
گرفتن. ریختن خون کسی را دوست داشتن.

ہتیارا hattyāra (ا مذ) ا. قاتل. خونخوار
۲. جانی. ترام. فاسق. متہم بقتل.

ہٹ haṭ (ا مث) ضدیت. لجاجت کوشش
سرکشی.

— اٹھانا uṭhāna — (مص متعد) قبول لجاجت
وضدیت کسی را کردن.

— دھرم dharam — (صف) لجوج. متمرد
حق ناشناس. بی انصاف.

— کا پورا ka poora | (صف) لجوج.
— کی پوری ki poori | ی.

ہٹا haṭṭa (ا مذ) بازار. محل خرید و فروش
اشیاء.

ہٹا کٹا | kaṭṭa | (صف)
ہٹی کٹی | haṭṭi kaṭṭi | چاق و قوی
ہٹے کٹے | haṭṭay kaṭṭay | و تر و تازہ
نیرومند. تنومند. چاق و چلہ.

ہٹانا haṭāna (ف م) عقب زدن، بکناری پس زدن. ۲. عقب انداختن. ۳. باز کردن. بر کناری کردن.

ہٹتال haṛtāl (اسم مؤنث) تعطیل عمومی بازار. اعتصاب مغازہ داران. این کلمہ در تکلم ہڑتال گفتہ میشود.

ہٹکنا haṭakna (ف م) ۱. جلوگیری کردن. ۲. منع شدن. ۳. متوقف بودن.

ہٹنا haṭna (ف م) ۱. عقب رفتن. پس رانده شدن. ۲. برگشتن. ۳. از شیر افتادن گاو و گاومیش وغیره. ۴. اصرار و پافشاری کردن در امری.

ہٹ haṭ (صفت) بدخلق. ۲. لجوج. گوشتی. ۳. (اسم مؤنث) بازار دکان.

ہٹیلا haṭila		
ہٹیل haṭili	(صفت) لجوج. گوشتی	
ہٹیلے haṭilay		

ہجڑا hijṛa (اسم مذکر) خواجہ. خنثی. اخته. مخنث. نامرد.

ہجوم (اسم مذکر) جمعیت مردم. انبوه. اجتماع مردم.

از دحام. عده زیادی.

ہچر مچر hachar machar (اسم مؤنث) ۱. تامل. تردید. ۲. بہانہ. عذر و فقط.

— کرنا — karna (ف م) تردید کردن. بہانہ تراشیدن. طفره زدن. رفتن. بہانہ کردن. عذر و فقط کردن.

مذبذب بودن.

ہچکا heechka (اسم مذکر) ۱. پیچ خم. ۲. تکان. hachka تکان.

ہچکچانا hachkachāna (ف م) شک کردن. تردید داشتن. مردد بودن.

ہچکچاہٹ hachkichāhaṭ	(اسم مؤنث)	
ہچکی hachki	تردید.	
ہچکچی hachkichi	شک.	

مذبذب. تکون.

ہچکنا hachakna (ف م) تردید کردن. بہانہ و عیب گرفتن. بہانہ کردن.

ہچکولا hachkola (اسم مذکر) ۱. تکان. ۲. تکان صدمه ای که از سواری بر اسب وغیره بوجود آید.

ہچکی hachki (اسم مؤنث) سکسکه. فواق.

— آنا ina . (ص) ملکه کردن.

— بندھ جانا bandh jana — (ص)
— لگ جانا lag — عشق پیشه
آمدن در کاری زیاد. یک بیک کردن [illegible]

ہڈ had (اسم مذ) ۱. استخوان درشت
ہڈا haḍa ۲. استخوان پای اسب مثل [illegible]

ہڈکی haḍki (اسم مؤنث) ۱. استخوان [illegible] وسط جو پیچ که سخت تر است ۲. کنایه از جنس و ریشه، پیری.

بٹھانا buṭhana — (ص) جا افتادن استخوان در رفته.

— پسلی ایک کر دینا pasli ek kar de'na (ص) [illegible]

— پسلی توڑ کر رکھ دینا pasli tore kar rakh de'na (ص) سخت کتک زدن.

ہڈیاں بولنا haḍḍiyan bolna (ص) از [illegible] صدای استخوان [illegible]

ہڈیوں کی مالا haḍḍiyoṅ ki mala (ص) کنایه از شخص بسیار لاغر و استخوانی است.

ہر hur (اسم مؤنث) صدای بال پرنده هنگام پرواز.

ہر har (اسم مذ) ۱. [illegible] خدا، خالق.

— بھجن bhajan — (اسم مذ) [illegible]

— گنگا کرنا gaṅga karna — (اسم مذ) [illegible] خدا [illegible]

ہر بال (صفت) [illegible] ۔ کسی که [illegible]

ہر دل عزیز (صفت) محبوب.

— دیگی چمچہ chamcha — [illegible] فضول در کار دیگران.

— رنگ میں پانی meṅ pani (صفت) [illegible]

— کار (اسم مذ) ۱. [illegible] ۲. [illegible] کسی که [illegible]

ہفت (اسم مذ) [illegible]

ہرتہ hurta (صفت) ۱. [illegible] ۲. [illegible]

— ہو جانا ho jana (مص) سبز شدن تازه شدن.

ہرا hara (صفت) ۱. سبز ۲. سر سبز تر و تازه

ہری hari شاداب. ۳. تازه سر سبز

ہرے haray (جمع) ۲. تازه. ۵. گویا

صفت. بشاشی.

— بھرا bhara (صفت) ۱. سر سبز.

— بھری bhari تر و تازه. ۲. موافق.

— بھرے bharay کامیاب کامگار.

۳. مقابل. خانواده دار.

ہرانا harāna (مص) شکست دادن. بازاندن.

مغلوب ساختن.

ہراند harāṇd (اسم مذکر) بوی ادویه

ہراہند harāhand یا ادویه که سوخته شده باشد.

ہرانی جانی harāni jāni (اسم مؤنث)

سعی که برای جواب کردن حریف گفته میشود.

ہراول harāwal (اسم مذکر) پیشرو قراول لشکر

ہراول hirāval طلایه.

ہڑبونگ harbaong (اسم مذکر) اختلال شلوغ

— مچانا machāna (مص) شلوغ کردن. جنجال

بپا کردن. اختلال بر پا کردن.

ہر پھر کے har phir kay (قید) ۱. بارها و

حالت ۲. بار بار.

ہرتال hartal (اسم مؤنث) زرنیخ.

ہرتے پھرتے hartay phurtay (قید) در حین

اوقات گاه گاه. ۲. از اینجا با بجا.

ہرتی پھرتی چھاؤں harti phirti chhaong (اسم مؤنث) چیزیکه همیشه و یکجا قائم

و ثابت نباشد.

ہرج harj (اسم مذکر) ۱. شورش فتنه ۲. خسارت

ہرج haraj ۳. وقفه. دیر.

— کرنا karna (مص) خسارت و زیان و تشویش

ضرر کردن.

ہرجانہ harjāna (اسم مذکر) بفتح ن. تاوان جبران

جریمه

ہرجہ harjah (اسم مذکر) بفتح ج. ضرر خسارت

— تشخیص کرنا karna — (مص متعدی) تقویم خسارت
کردن ارزیابی خسارت کردن.

ہردا hirda (ہ س مذ) قلب. دل. ضمیر.

ہر رائل ہائی نس her rāel hāiness

(ہ س مذ) لقب رسمی شاہزادہ‌ها یعنی والا حضرت

(این کلمات انگلیسی Her Royal

Highness است).

ہرس haris (ہ س مؤنث) میله گاو آهن.

ہرسا hursa (ہ س مذ) سنگی که چوب صندل را

بر آن سایند.

ہر مجسٹی her majesp لقب ہای ملکہ

علیا حضرت (این دو کلمه انگلیسی

Her Majesty است).

ہرمشٹا harmushta (صفت) تنومند. تنگ.

بلند. قوی دست. چاق و چله.

ہرن haran (ہ س مذ) آهو. غزال.

— کا چوکڑی بھولنا ka chaukri

bhoolna (مص لازم) دست و پا گم کردن و تحیر

ترس یا اضطراب. حواس باختن. (ہ ام) مثل

— کھری khuri (ہ س مؤنث) یک نوع علف که در فصل

باران میروید و بکلی مرغوب گاو است.

— ہو جانا ho jāna (مص لازم) گم شدن. برست

دویدن و ناپدید شدن. یکدفعه غایب شدن.

ہرنی harni (ہ س مؤنث) آهوی ماده. ماده گاو.

ہرنا harna (مص لازم) مغلوب شدن یا باختن

شکست خوردن. ۲. (ہ س مذ) آهوی نر.

۳. قسمت جلوی ران چارپا.

ہرنوٹا hirnota (ہ س مذ) بچه آهو.

ہرواہا harwāha (ہ س مذ) ۱. شخم زننده. ۲. چوپان.

ہرونا haroina (مص م) تار کردن. پاک کردن

غله از دست.

ہرول harwal (ہ س مذ) لایه که بطور مسابقه [illegible]

بر شخم زدن باشد که هر کس زودتر تمام کند برنده میشود.

ہرہرانا harharāna (مص م) [illegible]

ہری hari (ہ س مذ) ۱. خدا. آفریدگار. خالق.

۲. (صفت) سبز. سرسبز. شاداب.

ہریالا haryala (صفت) ۱. سرسبز. ۲. چمن‌دار.

۳. زیبا.

ہریالی haryālī (ا۔ مث۔) ۱۔ علف سبز، تازہ۔ ۲۔ چمن۔ سبزہ زار۔ چمن زار۔

ہریانا haryāna (مص۔ ل۔) سرسبز شدن و بودن۔

ہریجن harijan (ا۔ مذ۔) بندۂ خدا۔ این نام را از طرف گاندھی به مردم معروف ال هند یا زوار طبقه پست (نجسها) داده شده است

ہریل haryal (ا۔ مذ۔) پرندہ وحشی سبز رنگ۔ سبز قبا۔

ہڑ har (ا۔ مث۔) ۱۔ کگوار، شرابه۔ ۲۔ ہلیلہ

ہڑبڑانا harbaṛāna (مص۔ ل۔) پریشان بودن۔ ۲۔ خواب جسته که بیدار شدن مضطرب بودن۔

ہڑبڑی harbaṛī (ا۔ مث۔) ۱۔ آشوب، جوش، عجله۔ ۲۔ نگرانی۔ تعجیل، شتاب، عجله

ہڑبڑیا har baṛya (ص۔ مث۔) ۱۔ مضطرب، عجول ۲۔ شتاب‌زده۔ جلدکننده۔ عجول، بی‌حوصله۔

ہڑپ haṛap (ا۔ مذ۔) بلعیدن، تمام بدون جویدن

— **کرنا** karna (مص۔ ل۔) قورت دادن، بلعیدن، بیجا تصاحب کردن۔

ہڑپا haṛappa (ا۔ مذ۔) محل قدیم، قرب ... باغ ... آثار باستانی

ہڑتال hartāl (ا۔ مث۔) ۱۔ یک نوع فلزی سمی است۔ ۲۔ اعتصاب، بستن بازار و تعطیل کارها به اعتراض نسبت به ظلم یا علل دیگر۔

— **پڑنا** paṛna } (مص۔ ل۔) بسته شدن بازار
— **ہو جانا** ho jāna } و تعطیل کار، در نتیجه اعتصاب

ہڑجوڑا har joṛa (ا۔ مذ۔) نام داروی است که با جوشاندن و خوردن استخوان شکسته بکار میرود۔

ہڑدنگا huṛdanga } ۱۔ (ص۔) گردن‌کش، شورش‌طلب، مفسد، گستاخ
ہڑدنگی huṛdaṅgī } ۲۔ (ا۔ مث۔) جست و خیز، شلوغ۔

ہڑک huṛak (ا۔ مث۔) ۱۔ مرض حادی که بر اثر گزیدن سگ هار عارض می‌شود۔ ۲۔ کنایه از هوس و اشتیاق زیاد۔

— **اٹھنا** uṭhna } (مص۔ ل۔) ۱۔ مبتلا شدن به مرض سگ گزیدگی
— **لگنا** lagna } ۲۔ در نتیجه بیماری هاری، حمله به کسی، هوس و آرزوی زیاد داشتن۔

ہڑکا harka (ا۔ مذ۔) سگ هار گشته که در نتیجه گزیدن آن چیزی یا ابتلا مرض هاری می‌شود۔

ہڑکانا harkana (مص۔ ل۔) ۱۔ ترسانیدن۔ ۲۔ محروم کردن

ہڑکنا harakna (مص) یاد کردن. بیاد افتادن. بیاد مادر یا جای افتادن کودک و رنج بردن او از شنیدن او یا نرسیدن با او.

ہڑنا harna (مص) وزن کردن. کشیدن.

ہڑ لو چشمہ (ص مذ) کنایہ از مرض سرطان.

ہرجائی (صفت) کنایہ از زن فاحشہ. ہرزہ. شوخ و بدکار.

ہز اکسیلنسی his eksilensi لقب یکی از والی وزرا و فرمانداران کہ در فارسی جناب است (این دو کلمہ انگلیسی His Excellency است)

ہز رائل ہائی نس his rāel hāines (اسم مذ) لقب یکی شاہزادہ ہا. یعنی والاحضرت (این کلمات انگلیسی His Royal Highness است).

ہز ہائینس his hāines (اسم مذ) لقب یکی شاہزادہ ہا. حضرت والا. این لقب با شاہان حاکم ہم از طرف دولت دادہ میشود. (این دو کلمہ انگلیسی His Highness است).

ہست (اسم مث) ہستی. وجود. زندگی.

— **ولادہ کرنا** — karna (مص) بسیار آنچہ موجود باشد اکتفا کردن. تنگ کردن. قانع بودن.

— **کرنا** — karna (مص) ایجاد کردن. پیدا کردن.

— **ہونا** hona (مص) ایجاد آمدن. پیدا شدن.

ہستی (اسم مث) جان. تاب. توانائی. قدرت. اوقات.

ہسٹری histri (اسم مث) تاریخ (این کلمہ انگلیسی history است).

ہسکا (اسم مذ) رقابت. تقلید.

ہسیا hasiya } (اسم مذ)
ہنسیا hansiya } داس.

ہش hush (از اصوات) ۱. صدائی کہ برای دور کردن سگ و پرندہ ہا زدہ میشود. ۲. صدائی کہ برای نشاندن شتر و فیل زدہ میشود.

ہشاش hashshāsh } (صفت) خوشحال.
ہشاش بشاش } مسرور.

ہشت husht (از اصوات) ہش را ببینید.

ہشت مشت husht musht (اسم مث) زد و خورد با مشت.

ہشکارنا hushkārna (مص) ترغیب کردن. تشویق کردن.

ہفت امام (اس مذ) ہفت امام اہل تسنن کہ عبارتند از: ۱- ابوحنیفہ کوفی. ۲- شافعی ۳- مالک. ۴- احمد بن حنبل. ۵- ابویوسف. ۶- محمد. ۷- زفر.

ہفت ہزاری (اس مذ) لقب و منصب بزرگ کہ از طرف سلاطین تیموری اعطا دادہ میشد.

ہفتہ وار (صف) ہفتگی.

ہک huk (اس مذ) سکہ آب. گل سخ

ہکا hakka (اس مذ) بہ صدمہ و ضرب دل کہ بر حریف زنند تا ظفر بر او حاصل شود.

ہکا بکا hakka bakka (صف) پریشان حالت. مبہوت. سرگردان.

ہک دک hak dak (صف) متحیر. مبہوت. حیران. سرگردان.

ہکلا hakla | **ہکلی** hakli (صف) الکن. کسی کہ در صحبت زبانش بگیرد.

ہکلا پن — pan (اس مذ) لکنت زبان.

ہکلانا haklāna (مص ل) لکنت زبان داشتن.

ہگاس hagās (اس مث) میل استراحت، حقن. نفخ و پیچ در شکم.

ہگاسا hagāsa | **ہگاسی** hagāsi (صف) دستپاچہ. تخلیہ. کسی کہ احتیاج مبرم بہ تبرز دارد.

ہگنا hagna (مص ل) تغوط کردن. ریدن. تخلیہ شکم.

ہگو haggoo | **ہگوڑا** hagora | **ہگوڑی** hagori (صف) کسی کہ نتواند استراحت کند.

ہل hal (اس مذ) خیش. آلت خیش. شخم زنی. گاو آہن.

— **جوتا** jota — (صف) خیش زدن. شخم زدن.

— **جوتنا** jotna | — **چلانا** chalāna | — **پھیرنا** pherna (مص) خیش زدن. شخم زدن.

ہلا haila (اس مذ) ۱. حملہ. یورش. ۲. جنجال و شورش.

— **پتی** — pati (اس مث، ذ مذ) مشغول کردن. دردسر.

— دینا — (مص) تکان دادن. جنبانیدن de'na

— مارنا — (مص) پریشان کردن. مضطرب ساختن mārna

ہلاس (س مث) hulās انبساط. گل شگفتہ. شادی و سرور کشتہ.

— ڈالنا — (مص) dālna انبساط. گل شگفتہ کردن. انبساط ورزیدن و عجیب ... ساختن.

ہلا ملا hila mila | (صف) مانوس. آمیختہ. آشنا.

ہل مل hil mil | آشنا. یکجا. یکسی.

ہلانا halāna (مص) ۱. جنباندن. تکان دادن. ۲. مانوس کردن. آشنا کردن. رام کردن. چیرہ دست.

ہلبل halbal (س مث) اضطراب. بیقراری. ہیجان.

ہلبلا halbala (صف) مضطرب. بیقرار. ہیجان زدہ.

ہل جانا hil jāna (مص) ۱. جنبیدن. حرکت کردن. ۲. لرزیدن. مرتعش شدن. ۳. مانوس شدن. رام شدن.

ہلبلانا halbalāna (مص) بیقرار شدن. مضطرب گشتن. عجلہ کردن.

ہلبلاہٹ halbalāhaṭ (س مث) اضطراب. بیقراری. ہیجان.

ہلچل halchal (س مث) ۱. آشوب. غوغا. بلوا. شورش. ہرج و مرج. ۲. اضطراب. بیقراری.

— پڑنا parna | (مص) آشوب و غوغا برپا

— مچنا machna | شدن. بلوا شدن.

ہلدی haldī (س مث) زردچوبہ.

— کی گرہ لے کر پنساری بن بیٹھنا

— kī girah le kar pansārī ban baiṭhna (ضرب المثل) ۱. کسی کہ اندکی از علم یا فن خود را کامل و استاد بداند یا چیزی بداند.

— لگی نہ پھٹکری lagī na phiṭkarī —

کنایہ از حاصل شدن مراد بدون زحمت و رنج است.

ہلدیا haldiā (س مذ) ۱. بیماری یرقان. ۲. نوعی درخت کہ زرد رنگ یافت میشود. ۳. زرد رنگ.

ہلڑ hullaṛ (س مذ) ۱. آشوب. ۲. غوغا. غلغلہ. بلوا. شورش. ۳. ازدحام.

— مچانا machāna — (مص) غوغا برپا کردن.

مضطرب ایجاد کردن.

ہلسانا halsāna (مص م) ۱. خوشنود کردن. ۲. فریب کردن. اغوا کردن. ۳. طلبی ساختن.

ہلکا halka | (صفت) ۱. سبک. خفیف. کم وزن.
ہلکی halki | ۲. کم قیمت. پست یا حقیر. ۳. حقیر. پست.
ہلکے halkay | ذلیل. ۴. پذیر. ۵. کم. ۶. کاسہ

ہلکا پن — pan (اس مذ) سبکی. نرمی. حقارت.

— **پھلکا** phalka | (صفت) بسیار نازک و سبک
ہلکی پھلکی phulki | و لطیف.

ہلکا رنگ (صفت) رنگ کاسد. کم رنگ.

— **کرنا** — karna (مص م) ۱. سبک وزن کردن. ۲. خفت دادن. شرمندہ کردن.

— **گلابی جاڑا** — gulabi jāṛa (اس مذ) ہوای کم سرد. ہوای خنک.

ہلکارنا halkārna (مص م) ۱. نہیب. سگ بنا شکار. کنایۃ کسی را بجنگ و فساد تحریک کردن.

ہلکان halkān (صفت) خستہ. ماندہ. بدحال. احول.

— **کرنا** — karna (مص م) خستہ و پریشان کردن.

ہلکم halkam (اس مؤ) ۱. روز محشر. ۲. طوفان. آشوب. ۳. تشنگی.

ہلکورا hilkora (اس مذ) ۱. موج. ۲. تموسان

ہلکورے لینا hilkoray le'na (مص م)

• **مارنا** māṛna • | موج برداشتن. نوسان داشتن. ۲. موج زدن.

ہل کے پانی نہ پینا hil ke pāni na peena " کنایۃ از بسیار تنبل و بیکار و تن پرور بودن است.

ہلگانا halgāna (مص م) ۱. آویختن. معلق کردن.

ہلگنا halagna (مص ل) ۱. آویختہ شدن. ۲. گرفتار شدن. گیر افتادن.

ہلنا hilna (مص ل) ۱. مانوس شدن. باکسی انس گرفتن. ۲. متحرک و مرتعش شدن. جنبیدن. ۳. لرزیدن. ۴. از ترس و ہیبت لرزیدن.

ہلوڑا hoĺoṛa (اس مذ) موج.

ہلوڑے لینا hiloṛay le'na (مص م) موج داشتن. موج برداشتن. ۲. موج زدن.

ہلہلا hulhula (اسم.مذ) ۱.مطلب حیرت انگیز
مطلب مجہول‌العقول. ۲. آمدہ. ۳. بہتان.
۴. مطلب یا کلام لایعنی و مہمل.
— اٹھانا uṭhāna ــo (مص) ۱.مطلب حیرت انگیز
یا شہرت دادن.
— اٹھنا uṭhna ــo (مص) ۱.موضوع یا مطلبی
حیرت انگیز شہرت یافتن. ۲. آمدہ کی ناگہانی
رسیدن. ۳. بہتان زدن.
ہلہلانا hulhulāna (مص.لازم) لرزیدن از
شدت تب لرزہ
ہم (ضمیر. متکلم مع الغیر) ما
ہمارا hamāra (ضمیر ملکی فعل شخص جمع)
ہماری hamārī مال ما.
ہمارے hamāray مربوط بہ ما.
ہم پیشہ (صفت) ہمکار.
ہمجولی joalī (صفت) ہمبازی در طفولیت،
ہمسال. ہمپایہ.
— [illegible] (اسم.مذ) [illegible].
— سو ۲۵ — (صفت) ۱.ہمراہ. ہمسفر. ۲. ہم‌سن.

اسپ پنج سالہ کہ ہمہ دندانہایش رسیدہ باشد.
ہمسائی hamsāī (اسم.مؤ) زن ہمسایہ.
ہمسر (صفت) ہم رتبہ. ہمسان. برابر.
ہمسری کرنا karna ــ (مص) ادعای برابری کردن.
ہمشیر (اسم.مذ) ۱. برادر حقیقی. ۲. برادر رضاعی.
ہمشکل (صفت) ہمانند. کسی کہ آرایش یا شکلش با دیگری
یکسان است.
ہموقت (صفت) ہمعصر. معاصر. ہم زمان.
ہمت بندھانا bandhāna (مص) تشویق کردن.
تشجیع کردن. جرأت دادن.
— پڑنا parna ــ (مص) شجاعت داشتن.
جرأت داشتن.
ہمسنا humasna (مص) ترک کردن جا و محل خود
ہمکارا humkāra | ہمکاری humkārī (اسم.مذ) صدائی کہ بہ
تصدیق و یا تایید و قبول گفتہ
آن از دہان در آورند.
ہمکنا humakna (مص) [illegible] کردن طفل در [illegible]
کسی برای رفتن یا جستن دیگری.
ہمگیر (صفت) ۱. دربرگیرندہ ہمہ جا. ۲. ہمہ دانندہ [illegible]

اشیاء یا مفاہیم مربوط.

ہمیں hamen (ضمیر مفعولی) ما را، ما.

ہمیں hamen (ضمیر) از خود. این کار مرا.

ہم ہی ham hi (مترادف) ما خود هستیم.

ہن hun (اسم مذکر) ۱. سکه‌ای از طلا که در

(جنوب هندوستان) رواج داشته است.

۲. ذات طلا.

— برسنا barasna — (مصدر لازم) بسیار

درآمد زیاد حاصل شدن.

ہنڈی handi (اسم مصغر) ظرف کوچک.

ہنڈی کی چنڈی کرنا handi ki chindi karna (مصدر متعدی) کار آسان را آسان کردن.

مشکل کردن. کار ساده را دشوار کردن.

ہنڈا handa (اسم مذکر) ۱. دیگ بزرگ. ظرف گلی بزرگ.

ہنڈانا handana (مصدر) از قول خود برگشتن. ۲. تعقیب

کردن. ۳. گردانیدن کسی در جای‌های گوناگون.

کسی را بیهوده سرگردان کردن.

ہنڈاون handawan (اسم مصغر) حق العمل

حواله یا ارسال پول از جایی به جای دیگر.

ہنڈنا handna (مصدر لازم) گردیدن، گشتن.

ہنڈولا hindola (اسم مذکر) تاب. گهواره. ننو.

ہنڈوی hundwi (اسم مؤنث)

ہنڈی hundi برات. حواله.

— درشن darshan — (اسم مذکر) حواله

برات قابل پرداخت به رؤیت.

— سکارنا sakarna (مصدر متعدی) قبول کردن

— سکھارنا sakharna برات.

— سیا جوگ siya joge — (اسم مذکر) نوعی

برات قابل انتقال.

ہنڈیا handya (اسم مؤنث) دیگ گلی کوچک.

— پکانا pakana — (مصدر متعدی) پختن. ۲. ساختن

و توطئه کردن.

— ڈولی doli — ظرف آشپزخانه.

ہنس hans (اسم مذکر) ۱. اردک. غاز. قاز.

۲. روح. جان.

ہنس مکھ hans mukh (صفت)

خندان. خنده‌رو. متبسم.

— پڑنا parna (مصدر لازم) خندیدن. خنده افتادن.

— دینا de na

ہنسائی hansāī (اسم مؤنث) ۱. خندہ۔ استہزا۔

مسخرگی۔ تمسخر۔

ہنسانا hansāna (فعل متعدی) خندانیدن۔ خندہ دادن۔ شگفتہ

ہنستے ہی گھر بستے ہیں hanstay hī ghar bastay heṇ

بیرون خندہ (ضرب المثل) مترادف کہ با خندہ و ترنم باشد کامیابی انجام

می پذیرد۔

ہنسلی hansli (اسم مؤنث) ۱. استخوان بین

گردن و سینہ ۲. یک نوع زیور کہ بہ گردن می بندند۔

گردن بند۔

ہنسنا hansna (فعل لازم) ۱. خندہ ۲. خندیدن۔

تبسم کردن۔

ہنسوانا hanswāna (فعل متعدی) تحریک کردن کسی

بہ خندیدن کسی دیگر۔

ہنسوڑ hansoṛ (صفت) ۱. خندہ۔ ظریف۔

مزاح۔ شوخ۔

— پن pan (اسم مذکر) شوخی۔ مزاح۔

ہنسی hansī (اسم مؤنث) ۱. خندہ۔ خندہ۔ قہقہہ۔

۲. استہزا۔

— اڑانا urāna (فعل متعدی) مسخرہ کردن کسی را۔ بکسی

خندہ فرا کردن۔ دست انداختن۔

— اڑا دینا ura de na } (فعل متعدی) مطلبی

— میں اڑانا meṇ urāna } یا کاری را با

خندہ بے توجہی انداختن۔ تعلل کردن۔

ہنسیا hansya (اسم مؤنث) ہسیا hasya یا

ہنگار hunkār (اسم مذکر)

ہنکارا hunkāra (" ")

ہنکاری hunkārī (اسم مؤنث)

(اسم مذکر) ۱. صدائی کہ علامت تصدیق و تایید از

دہان در آید ۲. تایید۔

ہنکانا hankāna (فعل متعدی) ۱. دور کردن حیوانات یا ایشان

راندن از خود

ہنکوانا hankwāna (فعل متعدی) عمل راندن حیوانات

شکاری بوسیلہ دیگری و شکار وغیرہ

عمل شکاری۔

ہنگامہ برپا (صفت) پرشور۔ طلب۔ فتنہ برپا کن۔

ہنگامی (صفت) موقتی تا مدت معین۔ ضرب العمل دار۔

هنوز دلی (دهلی) دور — dilli door
ضرب المثل. هنوز تا مقصود به رسیم فاصله داری
داریم. معادل «سرگشته وحشی زیر لحاف است»

هنومان — hanoomān (س) مذ. (۱) یکی از ارباب
انواع هندوان که شکل بوزینه است. (۲) به
میمون شکل هندوان. (۳) بوزینه. میمون.

هنهنانا — hinhināna (مص) شیهه کشیدن اسب.

هو آنا — ho āna (مص) رفتن و برگشتن.

— **نه هو** — na ho — در موقع شک و یقین گفته
میشود که یعنی میشود یا نمیشود. احتمال بیش است.

— **پڑنا** — parna (مص) ناگهان گرفتار شدن.

— **جانا** — jāna (مص) شدن. واقع شدن.
روی دادن.

— **چکنا** — chukna (مص) ۱. پایان یافتن.
تمام شدن. ۲. فارغ شدن. ۳. جاتا مردن.

— **سکنا** — sakna (مص) ممکن شدن. امکان داشتن.

هوّا — hawwa (س) مذ. (۱) چیزی عجیب،
خطرناک. خیالی که برای ترساندن کودک به زبان آرند
(۲) زشت. کریه المنظر.

هوا (ع) مث. ۱. بمعنی کره، فضا که دارد. ۲. تنفس
دم. ۳. رونا. خبیث. ۴. عزت. آبرو. ۵. ...

— **اڑنا** — urna (مص) عزت از دست رفتن
— **چھوڑنا** — chhoṛna — گوزیدن. تیز دادن.

— **اڑ جانا** — ur jāna (مص) به باد رفتن عزت
و اعتبار و حیثیت.

— **اکھڑنا** — ukharna (مص) از دست
— **اکھڑ جانا** — ukhar jāna — رفتن اعتبار
و حیثیت. آبرو رفتن.

— **باندھنا** — bandhna (مص) ۱. شهرت غلط
بدست آوردن. ۲. مغرور شدن. لاف زدن.
خودستائی کردن.

— **بھر جانا** — bhar jāna (مص) ۱. از هوا
پر شدن چیزی. ۲. ورم کردن. ۳. جاتا مغرور بودن.

— **پر چڑھنا** — par charhna (مص)
— **پر رہنا** — rehna — مغرور
بودن. تکبر داشتن.

— **پر سوار ہونا** — par sawār ho'na.
(مص) عجله داشتن. شتاب کردن.

— پر گرہ لگانا -par girah lagāna
(مص) چالاکی کردن، زرنگی کردن یا انجام دادن کار سخت را با آسانی تمام کردن.

— پر ہونا — par ho'na (مص) مغرور شدن، خودستایی و تکبر داشتن.

— پھانکنا —phāṇkna
— پھانک کے رہنا —phāṇkkerehna
(مص) گرسنگی کشیدن. بفقر و فاقه مبتلا بودن.

— چکی — chakki (مص مث) آسیاب بادی

— دان — dān (اسم مذ) ۱. بادگیر ۲. پنجره. ۳. سوراخ تهویه.

— سا — sa — (صف) سبک. بی وزن.

— سے اڑ جانا — se ur jāna — (مص) بسیار لاغر و ضعیف بودن.

— سے باتیں کرنا — se baten karna
(مص) ۱. بسیار تند و سریع بودن. ۲. مغرور و متکبر بودن. لاف زدن.

— سے بچ کر نکلنا — se bach kar nikalna (مص) از کشیدن خطر کنار رفتن.

— کا رخ دیکھنا — ka ruk dekhna
(مص) مطابق زمان رفتار داشتن، خواسته های زمان را در نظر گرفتن.

— کرنا — karna — (مص) ۱. باد زدن.

— کے گھوڑے پر سوار ہونا
— ke ghoray par sawar hona
(مص) عجله داشتن. شتاب کردن.

— لگنا —lagna (مص) ۱. اثر کردن
— لگ جانا —lag jāna ۲. بادِ جسم.
زکام شدن. ۲. تأثیر کردن. ۳. مغرور شدن.
تحت تأثیر کسی یا چیزی قرار گرفتن.

— ہو — ho — (مص) رفتہ باشد. بود، تأثیر کی

ہونا — hona (فعل ماضی از مصدر ہونا) — huwa — ہوا، بمعنی

جو — jo (مص)
سو — so شد گزشته، بگذار شد دیگر.

— نہ ہو — naho — (فعل نہی و مضارع از مصدر ہونا) شامل شده و ز. و آینده هم شود.

ہوائی (صف) ۱. منسوب ہوا ۲. آسمانی ۳. خیالی ناممکن. (اسم مث) ۱. فشفشہ، یک نوع

آتش بازی. ۲. شایعہ. خبر بی اساس.

— اڑنا | urna

ہوائیاں اڑنا | hawaiyān urna

(مص) پریدن رنگ چہرہ.

— جہاز (اِ مث) ہواپیما. طیارہ.

— ہونا ho'na (مص) پریدن رنگ.

ہوت boat (اِ مث) ۱. توانائی. قدرت. اقبال. ثروت. رفاہ. ۲. کلمہ خطاب کسی کہ از حیث رتبہ و مقام پایین تر است. ۳. ... او است

— والا wāla (صفت) ثروتمند.

— والی wāli

ہوتا آیا ہے hota āya hae

— چلا آیا ہے chala āya hae

ہوتی آئی ہے hoti āee hae

(مص) رسم چنین بودہ است، از قدیم چنین بودہ است.

ہوتے سوتے hotay sotay (اِ ج) خویش و اقارب چہ مردہ چہ زندہ.

— ہوتے (قید) بتدریج کم کم رفتہ رفتہ.

— ہی hi (قید) بمحض اینکہ متولد شد

— ہوگا hoga (قید و فعل) بتدریج ... خواہد شد

ہوٹل hotel (اِ مذ) مسافرخانہ. ... (از کلمہ انگلیسی hotel است).

ہوچکنا ho chukna (مص) ۱. ختم شدن. انجام یافتن. تمام شدن. ۲. خرج شدن. صرف شدن. ۳. مردن.

ہودہ hooda (صفت) بفتح ہ. درست. بجا (این کلمہ فارسی با بیہودہ (بیہودہ) مستعمل میشود که بمعنی بیجا و مہمل است).

ہودہ hauda (اِ مذ) بفتح ہ. ہودج. تخت روان.

ہوس hawas (اِ مث) ۱. ... ۲. آرزو. خواہش.

— پکانا pakāna (مص) آرزو داشتن.

— پیشہ (صفت) حریص.

— نکالنا nikālna (مص) برآوردن آرزو و حاجت.

— نکلنا nikalna (مص) برآوردہ شدن آرزو. روا شدن حاجت.

ہوسک hausak (اِ مث) یک ... حالت

...زن، رگیہ آثار حمل در او محسوس نشود و ولی
حمل واقعی نیست.

ہو سکنا ho sakna (مص) امکان داشتن.
ممکن بودن. موقعیت ایجاد شدن.

ہوش اڑا دینا hoash uṛa de na
(مص) ۱. مبہوت کردن حواس. گیج و مبہوت
کردن. ۲. حیرت انداختن.

— اڑ جانا uṛ jāna (مص) مبہوت شدن.
— اڑنا uṛna مضطرب شدن.

— پران ہونا paran ho'na (مص)
حواس پرت شدن.

— والا wala (صف) ہشیار، باہوش.

ہوک hook (اسم مث) ۱. درد تیر کشیدن
[illegible]. ۲. صدای جغد کہ محسوس داشتہ.

— اٹھنا uṭhna (مص) احساس درد شدید
کردن در ناحیہ [illegible]، تیر کشیدن درد.

ہوکا haoka (اسم مذ) حرص و ولع، شخص خیلی
گرسنہ [illegible] خوردن غذا دارد.

— کرنا karna (مص) حرص زدن. اشتیاق داشتن

طمع داشتن. طمع کردن.

ہول haul (اسم مث) ۱. ترس. خوف.
۲. اضطراب.

— دل (اسم مث) تپش قلب. خفقان.

— دلا dila (صف) ترسو. بزدل.

— دینا dena (مص) ۱. باضطراب انداختن
نگران کردن. ۲. ترغیب و تحریص کردن.

— آنا āna (مص) ترسیدن. وحشت کردن.

— جول jaul (اسم مث) ۱. وحشت. اضطراب.
۲. شتاب. عجلہ.

— کھانا khāna (مص) ترسیدن. ہراسیدن. ترسیدن
وحشت زدہ شدن.

ہولا haula (صف) وحشت زدہ. مضطرب.

ہولا bola (صف) نخود سبز برشتہ شدہ.

ہولنا haulna (مص) ۱. لرزیدن. ۲. [illegible]

ہولو hauloo (صف) [illegible] متلون المزاج
[illegible].

ہولی holi (اسم مث) ۱. یکی از اعیاد ہندوہا کہ
فصل بہار جشن گرفتہ میشود و در آن [illegible]

آب رنگ داری پاشند. ۲. سرودی که در جشن
ہولی خوانده میشود. ۳. توده هیزم که بهنگام جشن
ہولی میسوزانند.

— منانا manāna (مص) جشن بر پا کردن.
روز عید ہولی.

ہولے haulay (قید) آهسته. آهسته. ملایم.

ہولے ہولے (قید) آهسته آهسته. بتدریج.
با احتیاط. با کشش باش.

ہوم hoam (اسم.مذ) یک رسم مذہبی ہندوان که
در موقع خواندن ذکر روغن بر آتش پاشند.

ہوم haum (اسم.مذ) ۱. خانه. ۲. وطن. ۳.
کل انجلس home (است).

— ہول — mool (اسم.مذ) اضطراب. دل.

ہوں hoog (اصوات) اسم صوت. صدائی که بجهت تصدیق
در مقابل بیان کسی از دهن در آورده شد.

— ہاں کرنا — hāñ karna (مص) بله بله
گفتن. تصدیق و تائید کردن. ۲. زبان بد کردن که

ہونا ho'na (مص) ۱. شدن. واقع شدن. پیش آمدن
۲. خیره ظاهر شدن. ۳. گذشتن. حل شدن.

— ہوانا — hovāna (مص) ۱. اتفاق افتادن
۲. ضرر وارد آمدن.

ہونٹ hont (اسم.مذ) لب.

— چبانا — chabāna (مص) لب گزیدن. کنایه
پشیمان شدن و افسوس خوردن.

— سی دینا — si de'na (مص) ساکت کردن
دهان دوختن.

ہونس hoons (اسم.مؤ) ۱. چشم زخم.
نظر بد. ۲. بدخواهی. رشک. حسد.

— کا کھا جانا — ka kha jāna (مص) اثر
کردن نظر بد.

— لگ جانا — lag jāna (مص) بد نظر کرنا
نظر بد. چشم زخم وارد شدن.

ہونق hawannaq (صفت) احمق. ابله. ساده
دل. وحشی. بی تربیت.

ہونکنا haugkna (مص) نفس زدن. تند
تند نفس زدن.

ہونہار honhār (صفت) ۱. شدنی. اتفاق افتادنی
آنچه باید بشود. ۲. کسی که استعداد موفق و سعادتمند شدن

و دارد ، با ہوش و زیرک .

— بروے کے چکنے چکنے پات barway ke chiknay chiknay pāt
(ضرب المثل) بچہ ای کہ باہوش است از ابتدا معلوم و مشہور و محسوس است .

ہونی honi (اس مث) نصیب ، قسمت ، مقدر ، آنچہ واقع شدنی است .

ہونے دو honay do (فعل امر) بگذار بشود ، مانع نشو ، ولش کن .

— کے دن — ke din (ز ، م ، ج) ایام لحظہ زمان ایام معین .

— والا — wāla شدنی ، واقع شدنی .

ہی hi (اداۃ تاکید است و پس از کلمات معنای فقط ، صرفاً ، لاغیر ، تنہا ، منحصراً ، بکار میرود . مثال :
میں نے ہی دیا تھا maeṇ ne hi diya tha یعنی من خودم دادہ بودم .)

ہے hae (فعل معین) ، ہست ، است ، موجود است ، محسوس ، واقعی ، است ، آنچ

— کرنا — karna (مص ل) ارائی کردن ، درنگ کن .

ہیٹ haeṭ (ا مث) کلاہ (واژہ انگلیسی hat است .)

ہیٹا hayṭa (صفت) ناقص ، پائین رتبہ ، پست ، ضعیف ، ترسو .

ہیٹی hayṭi (اس مث) خفت ، ننگ ، اہانت ، حقارت

ہیجڑا heejṛa ہجرا ، اخواجہ ، مخنث .

ہیجڑے کے گھر میں بیٹا ہوا heejṛay ke ghar meṇ baiṭa hua (مثل) ترجمہ : پسری در خانہ خواجہ متولد شد ، در مورد ایام یا حرفی کاری کہ نامکن تصور شود بکار میرود .

ہیڈ heḍ (صفت) سر ، رئیس ، سرکردہ (واژہ انگلیسی head است .)

— کوارٹر — kuārṭar (ا مث) دفتر مرکزی (واژہ انگلیسی headquarter است .)

— ماسٹر — māsṭar (ا مذ) رئیس دبستان (واژہ انگلیسی headmaster است .)

ہیر heer (اس مث) ۱ . جواہر ، مادہ ، عنصر ، مغز ، جوہر

۲. شخص کہ زیاد پست و زشت بین باشد، و ہیچ است. ۳. نام دختری کہ معشوقہ رانجھا ranjha در داستان عشقی معروف است.

ہیرا heera (س مذ) الماس. کنایۃً نفیس و عالی

— **کھانا** khāna_ (مص) ۱. الماس خوردن بمنظور خودکشی. کنایۃً از حسد مردن.

ہیرا پھیری hera pheri (س مث) رفت و آمد مکرر. رفت و برگشت. تغییر احوال.

ہیر پھیر hayr phayr (س مذ) ۱. انقلاب روزگار، زمانہ. ۲. پیچ و خم راہ. ۳. مبادلہ.

— **کی باتیں** — ki bāten (ان مذ) صحبت بیہودہ. سخنان پیچیدہ و مبہم و مبہم کہ منظور را نرساند.

ہیضہ haeza (ع مذ) ۱. تخمہ مع دو اسہال و قی. در فارسی فقط برای اسہال بکار میرود.

— **پھیلنا** — pheelna (مص) ہیضہ بہ تا پاشیدن وبا

ہیک heek (س مث) بوی نامطبوع مانند بوی نرد و گاو.

ہیکڑ hekar (صف) ۱. قوی. ۲. خودسر و خودپسند. ۳. لاف زن.

ہیکڑی hekri (س مث) خودسری. زبردستی. لاف.

— **جتانا** jatāna | (مص) قدرت نشان دادن
— **کرنا** karna | زور گفتن. تہدید کردن.

ہیلا hela (س مذ) ۱. بیل. ۲. کثافت خرم.

ہیں haen (ان فذ) ۱. جمع ہے معنی ہستند. ہستید. ہستیم. ۲. سوال کردن، حالت نگرانی و اضطراب و تعجب از دہان در میآید.

ہینسنا heensna (مص) ۱. شیہہ کشیدن اسب. ۲. ہوہو کردن خر.

ہینگ heeng (س مث) انگشتر زبرہ. انگشت زخمی است کہ برای رفع سوء ہاضمہ و گاز معدہ مفید است.

ی

یا بسے گوجر یا ربے اوجڑ ya basay goojar ya rabay oojar

(ضرب المثل) در موردِ کسی گفته میشود که فقط به فکر نفع و استفادهٔ خویش باشد و فرصت استفاده به دیگران ندهد.

یا جانے ہزاری یا جانے بزاری ya jāe hazāri yā jāe bazāri

(ضرب المثل) یا شوقند بهای تفریحگاه و نمایشگاه میرود یا فقیری که تنها ... گدائی کند.

یاترا yātra (ه س - مث) سفر زیارت. جنده. زیارت اماکن مقدس. مسافرت.

یاد آوری (ه س - مث) به یاد آوردن. یاد کردن. بخاطر آوردن. ۲. ادوا البهری کردن.

— پڑنا parna (مصـ) به یاد آمدن. بخاطر آمدن.

— داشت (ه س - مث) یاد. حافظه. ۲. یادگار. ورقی که معنا بمعنی منطقی است که بر روی قطعه کاغذ برای یادآوری نوشته میشود).

یار باز (ه س - مث) زن فاحشه. بدکاره. جنده.

— باش (صفت) رفیق باز. مردم دار. خوش طبع.

یافت (ه س - مث) ۱. آنچه که بدست آید و حاصل شود. نفع. سود. درآمد. ۲. رشوه.

یاقوتی (ه س - مث) ۱. نام معجون مقوی که جزو عمده اش یاقوت است. ۲. یک نوع شیرینی مانند شیر برنج که روی ورق نقره چسبانند.

یاں yān (قید) مخفف یہاں yahān (بمعنی اینجا) که فقط در شعر استعمال میشود.

یخنی yakhnī (ه س - مث) آبگوشت.

یرغمال yarghmāl (ه س - مذ) گروگان. اینکه گروی مرد ... در موردی که از حشم یعنی یک پادشاه گفته میشود که پادشاه دیگر صلح و تعهد کرده که شورش نکند و نزد پادشاه دیگر بعنوان گروگان میماند.

یک پشته (صفت) صفحه ت. ورق کاغذی که بر یک صفحهٔ آن نوشته شده باشد.

یک جهت (صفت) متحد. متفق.

— جیتی (ص) بمعنی اتفاق، اتحاد.

— چھتری (ص) مث ۱. پی تواضت کسی کرکیک

وبد دلیک چشم کا چمد . ۲. تصوری غیر متفاہ.

— وانہ (ص) مذ بمعنی یک فرماگراں بند.

سواریہ خوشنما.

— راں (صف) صفت اسب اصیل است.

— رو (صف) ۱. دوست صادق و ظاہر و

باطن یکی . ۲. بیرپا.

— زبان (صف) ۱. معروف مطلبی. ثابت قدم.

۲. خوش لکی. باسنگر

— سر (قید) بکلی. کاملاً.

— سوتی (ص) مث. جمعیت خاطر. فراغ دلی.

— مشت (ص) مث. یکجا. ادائیگی یک وقت.

— نشہ دو شہ (ضرب المثل) درمورد محبت وبکجا

کردن ادبی و محبت قبل برائے گفتہ میشود.

— منزا (صف) بمعنی حالت یک طبقہ

یکانگت (ص) مث. قرابت. یگانگی. خویشی

یگانہ (ص) مذ بمعنی ۱. خویش. خویشاوند.

منسوب ۲. منحصر به فرد. بی نظیر. بی همتا.

یلغار yalgar (ص) مث. الفنعت. ایلغار ترکی

بمعنی حملہ و هجوم بر دشمن.

یم yam (ص) مذ. ملک الموت. عزرائیل — مخفف

خدا.

یوروپ yurop (ص) مذ. اروپا. بہ انگلیسی

Europe است).

یورپین yurupian (صف) اروپائی. بہ انگلیسی

European است)

یور ہائینس yor hains (ص) مذ. لقب شاہزادگان

در خطاب بمعنی حضرت والا. بہ انگلیسی

Your Highness است)

یوں yoon (قید) بدین قرار — اینطور. چنین. بدین طریق

— بھی دیکھا دوں بھی دیکھ bhi

daikha doon bhi daikh

(ضرب المثل) دیدہ ام رنگ زمانہ استعمال میشود

اگر کسی خوشی و گلہ ای فرمانند

— تو to (قید) ۱. بہ این طریق. ہمینطور. ۲. وگرنہ

— سے وون ہو جانا se woon ho

jana (ص) حال بہ حال شدن. ترک کردن

تحول روی دادن ۔ متغیر شدن۔

یوں ہی | ـ hi | (ہر دو بمعنی) ۱۔ بلا ارادہ
یوں ہیں | ـ hiŋ | بے منظور ۔ ہمیں طور ما نند ۔

۲۔ بلا سبب ۔ بلا علت ۔ بے جہت ۔ بلا سبب

ـ یوں ہی سا ـ hi sa ـ (ص) بے منظور بے دلیل

اہمیت زیادہ ۔ سہل۔

یونیورسٹی yooniversți (ا۔ مذکر) دانشگاہ

(از انگلیسی University) است۔

یہ yeh (ضمیر اشارہ نزدیک) این ۔ اینجا۔

یہ بات وہ بات ٹکا دھر میرے ہاتھ

ـ bāt woh bāt ṭaka dhar

meray hāth (ضرب المثل) در مورد کسی

گفتہ میشود کہ در صحبت با ما شیوہ دعوا یہ طلبی

را بوجود آورد تا از آن با نفع خود تمام کند۔

یہ منہ اور مسور کی دال ـ mugh aor

masoor ki dāl (ضرب المثل) لیاقت بیجا

کافی نیست ۔ لیاقت این کار را ندارد۔

یہاں yahāŋ (قید) (ن مذ۔) ۱۔ اینجا ۔ در اینجا ۔ ۲۔

کنایہ از این دنیا ۔ ۳۔ خانوادہ۔

ـ کہیں kaheeŋ ـ (قید) حوالی در نزدیکی ہا ۔

در قرب و جوار۔

یہی yehi (ضمیر) ہمین۔

یہیں yahiŋ (قید) اینجا ۔ ہمین جا ۔

در ہمین جا۔

ـ کہیں kahiŋ ـ (قید) در نزدیکی ہا ۔ در

اینجا ۔ ہمین جا

—★ ★ ★—

DICTIONARY

URDU - PERSIAN

By:
Doctor Syed BaHaider Sheharyar Naqvi

Iran Pakistan Institute of Persian Studies
Islamabad (1991)

DICTIONARY

URDU - PERSIAN

By:

Doctor Syed BaHaider Sheharyar Naqvi

Iran Pakistan Institute of Persian Studies
Islamabad (1991)